

مدارس جدید در دورهٔ قاجاریه

بانیان و پیشروان

اقبال قاسمی پویا

مدارس جدید در دورۀ قاجاریه

بانیان و پیشروان

اقبال قاسمی پویا

مرکز نشر دانشگاهی
۹۰۱



مدارس جدید در دورهٔ قاجاریه: بانیان و پیشروان
تألیف دکتر اقبال قاسمی‌پویا
ویراستهٔ هاشم بناءپور، رضا پورجوادی
نسخه‌پرداز: سید سیاوش شایگانی
حروفچین: زهرا نورمیکان
مرکز نشر دانشگاهی، تهران
چاپ اول ۱۳۷۷
تعداد ۳۰۰۰
چاپ: رشد
صحافی: نصر

فهرست

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان | صفحه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

دیباچه

پایه‌های نخستین نظام آموزشی امروز ما بیش از یک صدسال پیش و در دورهٔ حکومت قاجار گذاشته شد. دراین دوره بود که بنیادهای نظام آموزشی کهن اندک‌اندک و در رویارویی با روشنگران و طرفداران نظام نوین آموزشی در هم ریخت و سرانجام جای خود را به نظام جدید آموزشی داد؛ نظامی که از آن زمان تاکنون با تغییراتی چند نظام آموزش رسمی ما را تشکیل می‌دهد.

در این جابه‌جایی و دگرگونی آموزشی، که چندان هم آسان صورت نگرفت، عواملی چند مؤثر بود که بررسی این عوامل از جمله هدفهای اصلی این پژوهش است.

حکمرانی سلسلهٔ قاجار با تحولات و دگرگونیهای سدهٔ نوزدهم کشورهای غربی همزمان بود. در فصل اولِ این بررسی، ملاحظه خواهد شد که دستاوردهای غربیان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی و علمی و فنی چنان گسترده و شگفت‌انگیز بود که توجه تمامی جهانیان را به خود جلب کرد و روشنگران و مصلحان کشورهای عقب‌مانده را بر آن داشت تا برای رهایی از این عقب‌ماندگی چاره‌ای بیندیشند و خود را از یوغ جهل و عقب‌ماندگی نجات دهند. درکشور ما نیز که سالها از پیشرفتهای فرهنگی و علمی بازمانده بود، فکر تغییر و دگرگونی آرام‌آرام جوانه زد و روشنگران تحت تأثیر ضرورتها و نیازهای داخلی و دستاوردهای دنیای غرب، لزوم تغییر و تحول را به وسایل گوناگون به گوش هوشیاران رساندند و پس از کارزاری سخت با کهنه اندیشان و مخالفان تغییر و تحول، به موفقیتهایی دست یافتند. به‌همراه این تحولات، نظام آموزشی نیز دستخوش دگرگونی شد ومدارس نوبنیاد یکی پس از دیگری تأسیس گردید.

باتوجه به این تحولات و دگرگونیها هدف اساسی این پژوهش یافتن پاسخ برای این پرسشهاست: چه عواملی در تأسیس مدارس جدید مؤثربود؟ نظام آموزشی سنتی چه ویژگیهایی داشت و چرا نتوانست نیازهای آموزشی جامعهٔ آن روزگار را برآورده سازد؟ بنیانگذاران مدارس جدید برخاسته از میان چه طبقه و گروهی بودند و کدام یک از این طبقات بیش از دیگران در این تلاش پیشگام بودند؟ چه گروههایی بیشترین بهره را از مدارس جدید بردند و گسترهٔ آموزش در میان گروههای فرادست و فرودست چگونه بود؟ دولت در پیدایش و گسترش و برنامه‌های مدارس چه نقشی داشت؟ انقلاب مشروطیت و نهادها و سازمانهای برآمده از انقلاب چه تأثیری یا تأثیرهایی در گسترش مدارس جدید داشتند؟

عناصر آموزش و پرورش مانند هدفهای آموزش و پرورش، معلمان، شاگردان، محتوا و برنامه‌های آموزشی، روشها و وسایل آموزشی و ارزشیابی چه ویژگیهایی داشتند و در مقایسه با مکتبهای سنتی چه تحولاتی پیدا کردند و این تحولات چه تأثیرهایی در نظام آموزشی و نگرش تربیتی آن روزگار برجای نهاد؟

رابطهٔ اولیای دانش آموزان و مدارس چگونه بود و پدران و مادران چه نقشهایی در برنامه‌های آموزشی داشتند؟ مدارس جدید با چه دشواریهایی روبه‌رو بودند و تا چه حد توانستند مسائل و مشکلات را حل کنند؟ مخالفان مدارس جدید چه قشرها و گروههایی بودند و علت یا علتهای مخالفت هر کدام از این گروهها چه بود؟ بانیان و پیشگامان مدارس جدید چگونه با مخالفتها مواجه شدند و چه تدابیری برای آن اندیشیدند؟

پاسخ واقع‌بینانه به این پرسشها کمک می‌کند تا گذشته را چراغ راه آینده قرار داده و زمینه‌های لازم را برای پی‌ریزی نظام آموزشی مناسب با نیازها و شرایط اجتماعی و فرهنگی میهن خود فراهم سازیم.

برای یافتن پاسخ به پرسشهای مطرح شده در این پژوهش، نخست دگرگونیهای اجتماعی و فرهنگی ایران و غرب در روزگار قاجار مورد بررسی قرار گرفته تا زمینه‌ای برای بررسی علل گرایش اندیشه‌گران ایران به غرب و چگونگی برداشت آنان از مظاهر تمدن جدید فراهم شود. در این پژوهش دو رویهٔ تمدن غرب مطالعه شده است: یکی رویهٔ مربوط به پیشرفتهای علمی و فنی و فرهنگی که علت عمدهٔ روی‌آوری جهانیان به این تمدن نوین بود و دیگری رویهٔ استعماری و جهان‌خواری آن که مشخصهٔ جدایی‌ناپذیر این تمدن و فرهنگ است.

در همین رابطه، به اوضاع اجتماعی ایران آن روزگار می‌پردازیم تا مشخص کنیم روشنگران ایران در واکنش نسبت به چه اوضاع و احوال داخلی بود که گم گشتهٔ خویش را در اندیشه و دیار بیگانگان می‌جستند.

پیش از پیدایش مدارس جدید، آموزشِ معدود کودکانی که می‌توانستند به مراکز آموزشی راه یابند، در مکتبخانه‌ها صورت می‌گرفت؛ از این‌رو آموزش در مکتبخانه‌ها مورد بررسی قرار گرفته تا روشن شود علت یا علل انتقادهای اصلاحگرانِ آموزشی از این مراکز چه بوده است.

آشنایی ایرانیان با تمدن غرب از عوامل عمدهٔ پیدایش مدارس جدید بود. کوشیده‌ایم زمینه‌های فکری تحول نظام آموزشی و پیدایش مدارس جدید در ارتباط با تمدن و فرهنگ غرب و جنبه‌های مثبت و منفی این آشنایی را بررسی کنیم. در این قسمت از آمدوشدهای ایرانیان و غربیان سخن رفته و تأثیر این روابط در تحول فکری ایرانیان و هیئتهای اعزامی ایرانیان و اروپاییان در دوره‌های گوناگون حکومت قاجار و از چگونگی اعزام محصل به خارج و فعالیتهای آموزشی دانش آموختگان خارج از کشور پس از بازگشت به ایران سخن به میان آمده است.

در پیدایش و گسترش مدارس جدید روزنامه‌ها نقش عمده‌ای داشتند، از این‌رو ضمن اشاره به سیر پیدایش روزنامه‌های مختلف در داخل و خارج از کشور، تأثیر این روزنامه‌ها در مدارس جدید مورد بحث قرار گرفته و از کسانی سخن گفته شده است که ضمن انتشار روزنامه و فعالیتهای مطبوعاتی در آن روزگار، خود از بانیان و مؤسسان مدارس جدید بودند. در این بحث نشان داده شده است که روزنامه و مدرسه دو یار همسنگر بودند و به‌هنگام حکومت خود کامگان و مخالفت با ترقی و نوخواهی هر دو مورد حمله قرار می‌گرفتند.

در قسمت دیگری از این فصل از نوآوران و پیشگامان مدارس جدید سخن به میان آمده و اندیشه و نحوهٔ رویکرد آنان به آموزش و پرورش جدید بررسی شده است. در این قسمت اندیشه و تأثیر این افراد به بحث گذاشته شده است: میرزاتقی‌خان امیرکبیر، میرزافتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، میرزایوسف‌خان مستشارالدوله، عبدالرحیم طالبوف، میرزاتقی‌خان کاشانی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزاعلی‌خان امین‌الدوله، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، حاج میرزا حسن رشدیه، حاج زین العابدین مراغه‌ای، سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، میرزاعلی‌اکبر صابرطاهرزاده:

در فصل چهارم، انقلاب مشروطیت و تأثیر آن در مدارس جدید مورد بحث قرار گرفته است. دراین قسمت به تأثیر انجمنهای فرهنگی در گسترش مدارس جدید، در پیش و پس از انقلاب مشروطیت، اشاره شده و نقش دولت و نهادهای رسمی آموزش و پیدایش مدارس جدید و از نگرش و مرامنامه‌های احزاب سیاسی آنان نسبت به آموزش و پرورش سخن به‌میان آمده است.

در فصل پنجم، که بخش عمده و اساسی این پژوهش را تشکیل می‌دهد، شرح مختصری از کلیهٔ مدارسی که در ایالات و ولایات گوناگون برپا شدند، تا جایی که اسناد و مدارک قابل دسترس اجازه داده است، از تاریخ پیدایش آنها و بانیان و مؤسسان و برنامه‌های آموزشی آنها سخن رفته است.

مدارس جدید در ایالات و ولایات تحت چهار عنوان بررسی شده است: مدارس ابتدایی و متوسطه، مدارس عالی و تخصصی، مدارس اقلیتهای مذهبی ایرانی و خارجی و مدارس ایرانیان در خارج از کشور.

دربارهٔ مطالب این فصل ذکر چند نکته ضروری است: اول اینکه تقسیم‌بندی ایالات و ولایات و تقدم و تأخر آنها بر اساس دو عامل تنظیم یافته است: یکی قدمت نخستین مدارس این مناطق و دیگری همجواری برخی مناطق با همدیگر. از این‌رو این تقسیم‌بندی ممکن است با تقسیم‌بندی استانها و شهرها و بخشهای فعلی کشور همخوانی نداشته باشد. برای نمونه، مدارس شهر دماوند زیر عنوان مدارس مازندران آمده است، به این دلیل که در سالنامه‌های وزارت معارف وقت این شهر جزو مازندران به حساب آمده است. دوم اینکه چون اقلیتهای دینی میهن ما در گسترش مدارس جدید نقش داشته‌اند، لذا مدارسی که به کوشش و همت آنان گشوده شد به صورت جداگانه توضیح داده شده است.

در مورد مدارس عالی و تخصصی باید این نکته را تذکر داد که چون هدف از این پژوهش بیشتر بررسی مدارس جدید ابتدایی و متوسطه بوده است، لذا به مدارس عالی و تخصصی به‌صورت مختصر پرداخته شده است، وگرنه بحث مدارس تخصصی و عالی خود می‌تواند تحقیق مستقلی را شامل گردد.

کوشیده‌ایم اغلب مدارس ایران آن روزگار را در این فصل معرفی کنیم، اما این احتمال نیز وجود دارد که مدارسی چند به علل گوناگون، از جمله در دسترس نبودن اطلاعات لازم، جزو فهرست مدارس نیامده باشد. امید است تحقیقات آینده این کاستی احتمالی را برطرف کند.

در نوشتن شرح حال مدارس ایالات و ولایات روزگار قاجار کوشیده‌ایم در نقل اسمها و تاریخها تا حد ممکن دقت عمل لازم را به‌کار بریم، اما با توجه به تعداد زیاد مدارس و گاهی استفاده از منابع دست دوّم که چاره‌ای جز از آن نبود، محتمل است که در ثبت اسمها و تاریخها، اشتباهایی رخ داده باشد که امیدواریم آگاهان و علاقه‌مندان در این زمینه ما را یاری کنند تا در چاپهای بعدی این نقیصه برطرف گردد.

چنانچه می‌خواستیم همهٔ اطلاعات موجود در مورد مدارس مربوط به هر ایالت و ولایتی را به صورت کامل بیاوریم، بی‌تردید این پژوهش به چند جلد بالغ می‌شد، پس به ناچار در موارد بسیار به آوردن خلاصهٔ مطالب بسنده کردیم.

در بخش پایانی این کتاب زیر عنوان «نتایج اجتماعی، علمی و آموزشی حاصل از مدارس جدید» کوشیده‌ایم براساس اطلاعات و یافته‌های مندرج در بخشها و فصلهای این پژوهش، نتایج اجتماعی و آموزشی و علمی و فکری حاصل از تأسیس مدارس جدید در دورهٔ قاجار را به‌طور مختصر نقد و تحلیل کنیم.

معرفی و نقد منابع

تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد در بارهٔ آموزش و پرورش دورهٔ قاجار یا مدارس جدید در این دوره، تحقیق مستقلی انجام نگرفته است. مطالب مربوط به مدارس جدید این دوره بیشتر به‌صورت مقاله‌های پراکنده و در بحث از مظاهر تمدن جدید در دورهٔ قاجار در کتابهای مختلف آمده که در جای‌جای این تحقیق از آنها استفاده شده است. در برخی از کتابها و پایان‌نامه‌ها به‌گوشه‌هایی از آموزش و پرورش دورهٔ قاجار پرداخته‌اند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

در کتاب *تاریخ فرهنگ ایران* تألیف دکتر عیسی صدیق در فصل یازدهم تحت عنوان «به‌سوی تجدد و تحول» (از تأسیس دارالفنون تا زمان حاضر)، پس از اشارهٔ مختصر به اوضاع کلی دورهٔ قاجار، چند صفحه‌ای به اختصار به آموزش و پرورش این دوره اختصاص یافته است. باتوجه به محدود بودن دامنهٔ موضوعهای مورد بحث در کتاب مذکور و منابع محدودی که مؤلف از آنها سود جسته، می‌توان گفت این کتاب که نخستین تحقیق و بررسی در تاریخ آموزش و پرورش ایران است، همانگونه که خود مؤلف در مقدمه آورده است: «فقط طرحی است که باید در آینده به‌طور مبسوط و به‌همت استادان تربیت تکمیل شود».

کتاب‌دیگری که در زمینهٔ تاریخ آموزش و پرورش نوشته شده، کتابی است تحت عنوان سیر فرهنگ و *تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا* تألیف مرتضی راوندی. سی صفحه از این کتاب به تعلیم و تربیت دورهٔ قاجار اختصاص یافته است که بیشتر تکرار مطالب کتاب *تاریخ فرهنگ ایران* است و در مقایسه با کتاب عیسی صدیق، مطالب اضافی این کتاب خاطرات تنی چند از شخصیتها و نیز پرداختن به وضع تحصیل در مکتبخانه‌ها و مواد درسی آنهاست.

کتاب *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران* تألیف مرحوم حسین محبوبی‌اردکانی از دیگر منابعی است که باید از آن یادکرد. این کتاب پایان‌نامهٔ دکتری مؤلف در رشتهٔ تاریخ بوده و در سه جلد تنظیم یافته و هر سه جلد آن هم چاپ و منتشر شده است. بیشترین مباحث جلد اول این کتاب به موضوع اعزام محصل و مدرسهٔ دارالفنون و مدارس جدید در دورهٔ قاجار اختصاص یافته و اطلاعات قابل توجهی در اختیار گذاشته است. از نظر پرداختن به مدارس جدید روزگار قاجار این کتاب کاستیهایی دارد؛ از جمله اینکه مؤلف فقط به مدارس تهران اشاره کرده و دربارهٔ چند مدرسهٔ دورهٔ مظفرالدین شاه و دو سه مدرسهٔ عالی و تخصصی سخن گفته است و عنایتی به مدارس دیگر ایالات و ولایات نکرده است. گرچه مؤلف کوشیده است به منابع متعددی استناد کند، ولی جای تعجب است که به کتاب *تاریخ فرهنگ آذربایجان*، یا *تاریخ فرهنگ اصفهان* و سالنامه‌های فرهنگی متعدد دیگر که اسامی بعضی مدرسه‌های دورهٔ قاجار در آنها آمده توجهی نشده است، و این در حالی است که نویسنده از معدود مدارس برخی از ایالات و ولایات سخن به میان آورده است. نیز در کتاب *انقلاب مشروطیت ایران* تألیف محمداسماعیل رضوانی مطالبی در مورد مدارس جدید آمده است که قابل توجه است.

علاوه بر کتابهای مذکور در چند پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری و فوق‌لیسانس نیز به مدارس جدید اشاره‌هایی شده است که فهرست برخی از آنها به این شرح است:

- *آراء تربیتی اندیشمندان عصر ناصری*، پایان‌نامهٔ فوق‌لیسانس هوشنگ جهانشاهی در دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران.
- *متفکران صدر مشروطیت و آراء تربیتی آنان*، پایان‌نامهٔ فوق‌لیسانس سید جمال‌الدین مساوات در دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران.
- *سیر تحولات قوانین و مقررات آموزشی در کلیهٔ سطوح از صدر مشروطیت تاکنون*، پایان‌نامهٔ فوق‌لیسانس احمد عبدالله‌پور در دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران.

- *تاریخچهٔ وزارت آموزش و پرورش از آغاز تاکنون*، پایان‌نامهٔ خسرو گودرزی در دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران.
- *بررسی عوامل مؤثر در ایجاد مدارس فنی و حرفه‌ای در ایران*، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد مهناز مرجانی در دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران ۱۳۷۰.

از میان پایان‌نامه‌های مذکور، پایان‌نامهٔ هوشنگ جهانشاهی و مهناز مرجانی درخور توجه است.

علاوه بر کتابها و پایان‌نامه‌های یاد شده کتاب دیگری که به تحلیل تاریخ آموزش و پرورش ایران پرداخته. کتابی است به زبان انگلیسی، تألیف رضا آراسته[1] که تحت عنوان *تعلیم و تربیت و بیداری اجتماعی در ایران* به عنوان پایان‌نامهٔ فوق‌لیسانس یکی از دانشجویان دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران ترجمه شده است. در این کتاب نیز دربارهٔ تعلیم و تربیت دورهٔ قاجار و نقش اجتماعی آن سخن رفته است و نویسنده به شیوه‌ای تحلیلی به بررسی گوشه‌هایی از تعلیم و تربیت در این دوره پرداخته است.

در رساله‌ای نیز، تحت عنوان *تاریخ آموزش و پرورش ایران*، از انتشارات دانشگاه آزاد ایران پیش از انقلاب اسلامی به مسائل تاریخ آموزش وپرورش پرداخته شده است. در این رساله که نگارش بخش مربوط به آموزش و پرورش دورهٔ قاجار آن به عهدهٔ نگارنده بوده است، به مطالب مربوط به موضوع این تحقیق اشاره‌هایی شده است، ولی به سبب درسی بودن رسالهٔ مذکور و شرایط خاص دانشجویان آن دانشگاه مطالب به اختصار بیان شده است.

گفتنی است که از میان دهها پایان‌نامهٔ داخلی و خارجی مربوط به آموزش و پرورش، معدودی به تاریخ آموزش و پرورش یا مسائل کلی و بنیادی تعلیم و تربیت در ایران پرداخته‌اند. به عنوان گواه یادآور می‌شوم که از میان کلیهٔ پایان‌نامه‌هایی که در طول چندین سال دربارهٔ آموزش وپرورش به زبان انگلیسی در خارج از کشور نوشته شده، و به مرکز «اسناد و مدارک ایران» رسیده است، فقط معدودی از این پایان‌نامه‌ها به مسائل تاریخ آموزش و پرورش اختصاص دارد. علاوه بر کتابها و پایان‌نامه‌های مذکور، در بسیاری از کتابهایی که دربارهٔ تاریخ دورهٔ قاجار تألیف شده است مطالبی در مورد آموزش و پرورش آن روزگار آمده است که در جای‌جای این پژوهش به آنها اشاره شده است. گذشته از کتابهای مذکور، در مقاله‌های متعدد به جنبه‌هایی از تعلیم و تربیت دورهٔ قاجار پرداخته شده است که فهرست آنها در کتابشناسی این تحقیق آمده است.

---

1. Reza Arasteh. *Education and Social Awakening in Iran,* Leiden, E. J. Brill, 1969.

در این تحقیق از روش سندی-تحلیلی یا روش ترکیبی بهره جسته‌ایم. کوشیده‌ایم نخست به مدد اسناد و مدارک اطلاعات لازم دربارهٔ موضوع مورد بحث ارائه گردد و پس از آن با عنایت به این اطلاعات، موضوعات مورد نظر را تحلیل و بررسی کنیم.

سپاسگزاری

این تحقیق رسالهٔ دکتری نگارنده بوده است که استاد بزرگوار جناب آقای دکتر نورالله کسایی راهنمایی مستقیم آن را برعهده داشته‌اند؛ از نخستین مراحل تهیه و تدوین این تحقیق تا آخرین دقایق پایانی آن، استاد محترم با گشاده‌رویی و دقت علمی و صرف وقت فراوان، جزءجزء فصلها را مطالعه و نگارنده را ارشاد و راهنمایی کرده‌اند. نکات مثبت این کتاب را مدیون راهنماییهای عالمانهٔ ایشان هستم و از زهنمونهایشان صمیمانه سپاسگزارم.

علاوه بر ایشان دوستان و استادان دیگر هر کدام به نحوی نگارنده را یاری رسانده‌اند که وظیفهٔ خود می‌دانم از یکایک آنان سپاسگزاری کنم. دوست محقق و دانشمندم جناب آقای علی پورصفر کتابخانهٔ شخصی و کلیهٔ منابع و فیشهای مربوط به کتابشناسی و تاریخ دورهٔ قاجار را سخاوتمندانه در اختیارم گذاشتند و خود با وجود مشغله‌های علمی فراوان و گرفتاریهای شخصی، پیوسته مرا یاری رساندند و حق بزرگی برگردنم دارند.

از استادان محترم جناب آقای دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، دکتر صادق فرزانگان* استادان مشاور این رساله و دکتر کمال درّانی ریاست محترم دانشکدهٔ علوم تربیتی و دکتر محمد میرکمالی رئیس کمیتهٔ تحصیلات تکمیلی گروه مبانی اجتماعی و فلسفی آموزش و پرورش و سرکار خانم دکتر آل‌آقا استاد محترم دانشکدهٔ علوم تربیتی کمال تشکر را دارم.

در خاتمه از جناب آقای عباس مافی کارشناس اندیشمند و مدیر بخش فارسی و آقای حمید فردوسی مسئول مخزن شمارهٔ ۶ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و کارکنان کتابخانه‌های دانشکدهٔ علوم تربیتی و دانشکدهٔ الهیات و کتابخانهٔ ملی و کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران که در دست‌یابی به منابع و مآخذ نگارنده را راهنمایی کردند، صمیمانه سپاسگزارم.

---

* در فاصلهٔ چاپ این اثر جناب دکتر فرزانگان به رحمت ایزدی پیوست روانشان شاد باد.

ویراستاری این کتاب را جناب آقای احمدحب‌علی موجانی بر عهده داشته‌اند. از دقت عمل و صرف وقت فراوان و ارشاد و راهنماییهای وی بسیار سپاسگزارم. ابتکارهای ویراستاری ایشان بسیاری از کاستیهای این تحقیق را برطرف کرد. با این حال مسؤولیت مسامحات احتمالی، که گریزی از آنها نیست، برعهدهٔ نگارنده است.

اقبال قاسمی‌پویا

۱

دگرگونیهای اجتماعی و فرهنگی ایران و غرب در روزگار قاجار

دورهٔ حکومت قاجار (۱۳۴۴-۱۲۱۰ق/۱۹۲۵-۱۷۹۵م) همزمان است با دگرگونیهای اجتماعی و فکری در غرب و اوج‌گیری پیشرفتهای علمی و فنی و گسترش نیروهای استعماری اروپاییان در جهان آن روزگار.

در این دوره است که دروازه‌های ایران بیش از پیش به‌روی جهانگشایان غرب گشوده و مظاهری از تمدن غرب همراه با سیاستهای استعمارگرانهٔ آن به میهن ما وارد شد. دوره‌ای که برخی از ایرانیان با حیرت و شگفتی از این پدیده‌های نو استقبال کردند و فرنگی‌مآبی و غرب‌دوستی رفته‌رفته در کشور هوادارانی یافت و جنبه‌هایی از فرهنگ غرب، از آن جمله آموزش و پرورش آن، الگویی برای ایرانیان شد.

اکنون می‌خواهیم بدانیم این پدیده‌های نو چه بود و چگونه وارد ایران شد و چه تأثیرهایی در ایرانیان به‌جا گذاشت. برای رسیدن به این منظور بایسته است نخست به اوضاع اجتماعی و دستاوردهای علمی و فنی و آموزشی اروپاییان در قرن نوزدهم /سیزدهم

نگاهی بیفکنیم و سپس با بررسی اوضاع اجتماعی روزگار قاجار تأثیر این دستاوردها را در ایران ارزیابی کنیم.

رویدادهای قرن نوزدهم/سیزدهم که مبدأ پژوهش ماست، خود محصول تحولاتی است که در اواخر قرن هیجدهم/دوازدهم رخ داد. از نظر دگرگونیهای اجتماعی و صنعتی، سه رویداد تاریخی از ویژگیهای خاص این سده است: انقلاب صنعتی انگلستان، انقلاب سیاسی امریکا و انقلاب اجتماعی فرانسه. همین سه پدیدهٔ تاریخی بود که سراسر قرن نوزدهم/سیزدهم را فرا گرفت. گفتنی است همین تحولات بود که پیوسته ایرانیان روزگار قاجار از آن سخن می‌گفتند و تلاش می‌کردند، ضمن اینکه این وقایع را به‌آگاهی هموطنان خود برسانند، در برخی موارد، به تقلید از اندیشه‌گران غربی، خود دست به‌کار نگارش و طرح مطالب شوند؛ نمونهٔ بارز این گرایش طالبوف بود. چنانکه ملاحظه خواهیم کرد وی *کتاب احمد* را به تقلید از کتاب *امیل*، ژان ژاک‌روسو، برجسته‌ترین اندیشه‌گر قرن هیجدهم نوشته است. آن چنان که خود نیز معترف به این امر بوده است.

انقلاب صنعتی اروپا و نتایج آن

به‌دنبال گسترش دامنهٔ نفوذ استعمار افزایش تولید و رواج تجارت و مبادلات بین‌المللی کالا، اقتصاد جهان از دایرهٔ تنگ و محدود منطقه‌ای در آمد و به یک اقتصاد جهانی تبدیل شد. این وضع همراه با رشد دم‌به‌دم علوم و فنون آنچنان ثروتی برای سرمایه‌داری اروپا، به‌ویژه اروپای غربی فراهم کرد که با هیچ کجای جهان قابل مقایسه نبود. پالمر، در این باب می‌گوید: «ثروتی که در سواحل غربی اروپا، در کرانهٔ آتلانتیک جمع گردید به هیچ‌وجه فقط براثر مجاهدتهای مردم اروپای غربی نبود. تمامی جهان به تشکیل آن کمک کرد. منابع طبیعی امریکای شمالی و جنوبی، منابع و فنون آسیا، طلا و کارگر آفریقا، همه صرف تهیهٔ مقادیر معتنابهی کالا گردید که در دنیای تجارت به‌گردش در آمد» (پالمر، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۳۰۰). این ثروت، که خود در تولید مجدد و تجارت وسیعتر به‌کار گرفته شد، سرانجام در میانهٔ قرن هیجدهم شرایط تحول صنعتی عظیمی را فراهم آورد که به راستی شایستهٔ صفت انقلاب است.

در هر کشوری که انقلاب صنعتی روی می‌داد، شیوهٔ تولید قدیمی از هم می‌پاشید و رشد سریع تولید آغاز می‌شد.

طبق آماری که جان برنال داده است، تولید فرآورده‌های پنبه‌ای انگلستان در سالهای

۱۲۰۲-۱۱۷۹ ق/۱۷۸۷-۱۷۶۵م؛ پنج برابر افزایش یافت (ج ۱، ص۳۷۳). به‌دنبال این پیشرفتهای صنعتی و افزایش تولید، تشکیلات صنفی و ترتیبات کهن فرو ریخت و در عرصه‌های اداری، سازمان تولید و کارگاهها و ابزار تولید نوآوریهایی پدید آمد که باز هم این تحول تحولات بعدی را تسریع کرد.

پیدایی طبقهٔ جدید اجتماعی

از نتایج این تحولات در قرن هیجدهم/دوازدهم پیدایی طبقهٔ وسیعی، به نام طبقهٔ متوسط یا بورژوا، بود که محور اصلی تولید را در دست داشت. و همین طبقه بود که با بهره‌جستن از قدرت توده‌های مردم پس از دهها سال جنگ و گریز، سرانجام در اواخر قرن هیجدهم/دوازدهم نظام کهن اجتماعی را فرو ریخت و نظام نوین سرمایه‌داری را جایگزین آن کرد.

متفکران قرن هیجدهم/دوازدهم، آرمانهای خود را در دامان این طبقهٔ نوظهور یافتند، چنانکه دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱م/۱۱۹۰-۱۱۲۳ق) انسان طبقهٔ متوسط را «بهترین و استوارترین مبانی آزادی عمومی وصف کرد» (آربلاستر، ۱۳۶۸، ص۲۸۲). و این طبقه دارای همهٔ فضایل اخلاقی و جدیت و پویایی اجتماعی قلمداد شد، و جهانیان به فعالیتها و اندیشه‌های این طبقه چشم دوختند و آرمانهای آن الگویی شد برای همهٔ مردم جهان.

انقلاب سیاسی امریکا

به‌دنبال موفقیتهای تاریخی تحولات اجتماعی واقتصادی هلند و انگلستان و پس از آن انقلاب صنعتی، انقلاب امریکا به وقوع پیوست که این خود سبب شد پیروی از آرمانهای طبقهٔ متوسط در جهان دو چندان گردد. و همین امر افکار آزادیخواهانهٔ قرن هیجدهم/دوازدهم را جامهٔ عمل پوشاند و نشان داد که اندیشهٔ مساوات و آزادی و حقوق بشر می‌تواند خارج از کتابها و رساله‌ها در زندگی ملل جهان تحقق یابد (نچیکنا و دیگران، ۱۳۵۶، ص۳۵۲).

انقلاب کبیر فرانسه

برجسته‌ترین رویدادی که در اواخر قرن هیجدهم صورت گرفت انقلاب کبیر فرانسه بود. در این انقلاب نه تنها طبقهٔ متوسط جامعه، بلکه توده‌های عظیم از پایینترین اقشار جامعه

نیز شرکت کردند. این انقلاب از جمله انقلابهایی بود که با الهام گرفتن از رویدادهای انقلاب امریکا که آن کشور نیز سخت تحت تأثیر رویدادها و اندیشه‌گران فرانسه بود، بسیاری از شعارهای آن را تأیید کرد و خود بیش از انقلاب امریکا الهام‌بخش جنبشها و انقلابهای مردمی شد؛ به‌ویژه در میان کشورهای واپس مانده و زیر فشار استعمار نقش چشمگیری داشت (حائری، ۱۳۶۷، ص۴۲). انقلاب فرانسه برای مبارزه و از میان برداشتن دو طبقهٔ ممتاز، یعنی اشراف و روحانیان صورت گرفت که در چارچوب روابط تولیدی شیوهٔ فئودالی بر توده‌های زحمتکش حکم می‌راندند. در این کارزار بورژوازی از دانش، صنعت، بازرگانی، ماشین و حمل ونقل سریع... بهره می‌جست و پیوسته مشوّق آن بود. در صورتی که فئودالها و روحانیان نه به گسترش این پدیده‌های نو علاقه‌ای داشتند و نه سخنهای آزادیخواهانه و میهن‌پرستانه را تحمل می‌کردند. گفتنی است همین وضع در روزگار قاجار نیز به‌وضوح مشاهده می‌شد. نخستین دشمنان آزادی و دانش و صنعت همان اشراف و فئودالها و در رأس آنان درباز بود و برخی از روحانیان بانفوذ فئودال نیز با آنان همدلی نشان می‌دادند. انقلاب مشروطیت و تحولات پس از آن وضع را دگرگون کرد و تحولاتی در وضع اجتماعی و فرهنگی و دوستان و دشمنان این تحولات به‌وجود آورد.

انقلاب فرانسه نشان داد که حاکمیت باید از آنِ ملتها باشد، نه پادشاه یا دستگاه حاکم خودکامه؛ و همهٔ مردم باید از حق مساوی برخوردار شوند. همین دستاورد در تمام نقاط گیتی الگویی شد برای آزادیخواهان و طرفداری از حکومت قانون، و در حقیقت تحت تأثیر همین رخداد مهم تاریخی بود که بعضی روشنگران دورهٔ قاجار هوادار سرسخت «قانون» بودند، یا در عثمانی برنامه‌هایی با عنوان «تنظیمات» که همان حکومت قانون بود، به‌اجرا در آمد.

نکته‌ای که در مورد این دو انقلاب باید یادآور شد این است که این هر دو انقلاب پس از پیروزی، نه تنها به همهٔ شعارهای نخستین انقلاب وفادار نماندند، بلکه‌با تمام قوا کوشیدند همراهان خود را، که همان تهیدستان جامعه بودند، از نعمتهای انقلاب و دستاوردهای آن محروم کنند. دیگر اینکه، «حقوق‌بشر» و آزادی و استقلالی که به‌هنگام انقلاب مطرح شده بود فقط برای طبقهٔ حاکم که همان طبقهٔ بورژوازی بود، محترم شمرده می‌شد؛ و چنانکه خواهیم دید نمایندگان این طبقه برای نفوذ سیاسی و اقتصادی در دیگر کشورها از هیچ ظلم و جنایتی فروگذار نکردند.

دستاوردهای علمی و فنی قرن هیجدهم/دوازدهم

دستاوردهای اروپاییان در قرن هیجدهم، به‌ویژه در دو دههٔ آخر آن، سرشار از شگفتیها بود؛ به‌گونه‌ای که مردم به دستاوردهای علمی و فنی بس فراوان ارج می‌نهادند. برای پاریسیها دیگر مرکز جهان کاخ ورسای نبود، بلکه کارگاههای صنعتی، باغها و مراکز گیاه‌شناسی و کتابخانه‌هایی دارای ارج و احترام بودند که هر روز الهام‌بخش مطلبی نو و برانگیزندهٔ حس کنجکاوی بشر می‌شدند (حائری، ۱۳۶۷، ص ۲۶).

نمایشگاه صنعتی میدان شان دومارس پاریس، که به سال ۱۷۹۹م/۱۲۱۴ق دایر شد، قدرت و توانایی صنعتی فرانسه را در برابر دیدگان مردم نهاد. در تالارهای این نمایشگاه عجایب علوم را در پرتو چراغهای قوی، شب هنگام نشان می‌دادند و در همان حال به‌وسیلهٔ بالونی که شعله‌های آتشین آن محوطهٔ بیرونی نمایشگاه را روشن می‌ساخت، محصولات صنایع عمدهٔ ۱۱۰ کارخانهٔ فرانسه و صنعتگران آن در معرض تماشا و قضاوت همگان قرار گرفته بود (پالمر، ۱۳۵۲، ص ۴۱۲).

به‌دنبال گرایش شتابان مردم و پژوهشگران به علوم و فنون بود که کشفیات و اختراعات بسیاری انجام گرفت. در همین قرن بود که برخی از فرضیه‌های دانشمند انگلیسی، اسحاق نیوتون (۱۶۴۲/۱۷۲۷م) مانند قانون جاذبه تأیید شد: دو دانشمند دیگر فرض وی را در مورد مسطح بودن مناطق قطبی به اثبات رساندند. ژوزف لاگرانژ (۱۷۳۶/۱۸۱۳م) در زمینهٔ هیئت و نجوم و ریاضیات به کشفهای فراوان دست یافت. جیمز وات فعالیتهای تحقیقاتی پیشینیان خود را پی‌گرفت و اختراع وی در مورد ماشینهای بخار در سال ۱۷۶۹م/۱۱۸۳ق به ثبت رسید (حائری، ۱۳۶۷، ص ۴۱).

آموزش و پرورش اروپاییان در قرن هیجدهم/دوازدهم

پیش از قرن هیجدهم/دوازدهم، یعنی از قرن ۱۶ و ۱۷م/۱۰ و ۱۱ق به‌بعد، تعداد زیادی فرهنگستان و انجمن علمی در کشورهای اروپایی تشکیل شده بود، اما نفوذ علوم و فنون جدید در مؤسسات آموزشی اندک بود. در قرن هیجدهم به‌تدریج که در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی تحولاتی رخ می‌داد آموزش و پرورش نیز دستخوش تغییر می‌شد؛ اما این دگرگونیها چندان ساده صورت نگرفت؛ هنوز کلیسا، چه پروتستان چه کاتولیک، سد بزرگی در مقابل وارد کردن علوم و فنون جدید دربرنامه‌های مؤسسات آموزشی بود. سنت‌گرایان و جزم‌اندیشان فاقد برهان بودند... رهبران کلیسا خود را مجبور می‌دیدند تا با

معرفت جدیدی که مبانی فکری نظام اجتماعی کهن آنان و مواضع قدرت انسانیشان را تضعیف کرده بود به مبارزه برخیزند. «... طبقات ممتاز، اشراف و روحانیان نیز آرای نوین تربیتی و معرفت جدید را چنانکه باید پشتیبانی نکردند. طبقهٔ بازرگانان، «طبقهٔ نو» در چارچوب قوانین و رسوم محدود، که ناظر بر آموزش و پرورش در کشورهای مختلف بود، همهٔ حمایتی را که می توانستند به‌عمل آوردند» (مدلین، ۱۳۵۳، ص۱۱۳). با این حال، مدارس به‌تدریج علوم و فنون جدید را وارد برنامه‌های خود کردند و از سوی دیگر بر تعداد مدارس نیز افزوده شد و فرزندان اقشار دیگر، به‌ویژه طبقهٔ متوسط، بیش از پیش وارد مدارس شدند.

در قرن هیجدهم بسیاری از اندیشه‌گران و فیلسوفان، ضمن مطرح کردن اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی، نظرهای تربیتی‌شان را نیز مطرح می‌کردند واین امر خود تحولی در آرای تربیتی آن روزگار به‌وجود آورد و آوازهٔ این اندیشه‌گران از مرزهای اروپا گذشت و جهانگیر شد؛ به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲م/۱۱۱۶-۱۰۴۱ق). موضوع لوح سفید یا خالی بودن ذهن از هر نوع نقش فطری را برای نخستین بار لاک، مطرح کرد. به‌نظر او هر چه انسان از نظر ذهنی و رفتاری پیدا می‌کند، مانند هوش، اخلاق، رفتار... همه براثر عوامل بیرونی یا فرهنگ جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند و تفکر خود را در جهت آن دسته از اشیاء هدایت می‌کند که به‌نظرش ضروریترین آنهاست (مدلین، ۱۳۵۳، ص۱۱۵).

ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲م/۱۱۹۲-۱۱۲۴ق). که در یک خانوادهٔ فقیر بزرگ شده و در سراسر زندگی‌اش چندان راحت نزیسته بود، از جمله فیلسوفانی بود که نه تنها در انقلاب کبیرفرانسه، بلکه در تفکرات تربیتی بسیاری از مربیان بزرگ تربیتی اثر فراوانی گذاشت. اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی وی که در کتاب *قراردادهای اجتماعی* مطرح شده، در حقیقت زمینه‌ساز انقلاب فرانسه بود و علاوه بر اروپا تا امروز بسیاری از اندیشه‌گران تربیتی تحت تأثیر وی بوده‌اند.

روسو، برخلاف بسیاری از ستایشگران که جوامع اروپایی قرن هیجدهم/دوازدهم و دستاوردهای علمی و فنی آن را پیوسته می‌ستودند، نظام و فرهنگ حاکم بر جامعهٔ آن روزگار را مناسب برای تربیت انسانهای آرمانی خود ندانست و بر این اعتقاد شد که باید به تربیت طبیعی روی آورد. روسو معتقد بود که ذهن انسان به‌طور طبیعی آماده است به طرزی نیکو و اخلاقی پرورده شود و این جامعه یا بزرگسالان هستند که با القای

ارزشهایی که از نظر خود آنان ارزشمند است، نه از نظر کودکان، ذهن نیک انسان را آلوده می‌کنند. از این‌رو، درست‌ترین تربیت را آن نوع تربیتی می‌دانست که کودک را از روابط اجتماعی حاکم دور نگه دارد. روسو براین باور بود که انسان نیک آفریده شده است و در طبیعت او زشتی نیست، پس اگر به‌طور طبیعی بزرگ شود انسان با احساس و با عاطفه‌ای خواهد شد. شاید به‌همین دلیل بود که طالبوف، که در نوشتن کتاب *احمد* از روسو تقلید کرده است، احمد را به طبیعت می‌برد و نخست او را با جهان طبیعی آشنا می‌کند.

روسو به مراحل رشد اعتقاد داشت. براین باور بود که در هر مرحله از رشد کودک می‌توان چیزهای خاصی را به او آموخت. بنابراین نباید کودک را مینیاتور افراد بزرگسال تصور کرد و هرچه دلخواه و مناسب بزرگسالان است، به عنوان تربیت به او القا کرد. در حقیقت روسو با این نظر، انقلابی در تعلیم و تربیت ایجاد کرد و بزرگسالان را نسبت به ویژگیهای خاص کودک آگاه گردانید و به این ترتیب برنامه‌های آموزشی سنتی را، که از هر مقوله‌ای طبق دلخواه بزرگسالان تنظیم یافته بود، زیر سؤال برد. این جنبه از اندیشهٔ روسو سالها برنامه‌های آموزشی جهان را تحت تأثیر قرار داده است.

اساس فلسفهٔ روسو عشق به طبیعت است که همانند طبیعت انسان راست است و کژی را در آن راهی نیست. روسو می‌گوید: «وقتی عقل در کارها وارد می‌شود ناراحتیها شروع می‌شود». از این‌رو به‌تربیت عاطفی و احساسی بیش از تربیت عقلانی و دانشهای مورد نیاز بزرگسالان اهمیت می‌دهد.

فلسفهٔ او برخی از فیلسوفان و ارباب کلیسا را به اعتراض واداشت. روسو می‌گفت: «من دستورات اخلاقی خودم را از فیلسوفان نمی‌گیرم، بلکه از قلب و طبیعت می‌گیرم. آنچه را حس می‌کنم خوب است، خوب است؛ و آنچه را حس می‌کنم بد است، یقیناً بد است.»

روسو با این دیدگاه فلسفی خود به هرآنچه ساخته و پرداختهٔ اشراف و کلیسا و تعلیم و تربیت رسمی و غیر رسمی آن روزگار بود پشت کرد و هیچ صلاحیتی چه از نظر دینی، و چه از نظر اخلاقی و تربیتی برای آنان قایل نشد؛ از این‌رو بود که کلیسا دستور داد کتاب *امیل* روسو را بسوزانند. پارلمان پاریس نیز *امیل* را مغایر با مذهب و مصلحت کشور تشخیص داد و دستور داد آن را آتش بزنند. هنگامی که روسو به ژنو، زادگاه پروتستانی‌اش، پناهنده شد، خود را از همه‌جا رانده دید و کتاب *امیل* را در میدان شهر در حال سوختن یافت (صفوی، ۱۳۶۸، ص۲۸).

با وجود اینکه کتاب *امیل* در بخش اعظم قارهٔ اروپا ممنوع اعلام شده بود، ولی توجه انبوه خوانندگان را به خود معطوف داشت و تا امروز هم هنوز از نظر تربیتی طرفدارانی دارد و چنانکه خواهد آمد. در روزگار قاجار نیز برخی از اندیشه‌گران تربیتی سخت تحت تأثیر اندیشه‌های آن بودند.

ژان هانری پستالوزی (۱۸۲۷-۱۷۴۶م/۱۲۴۲-۱۱۵۹ق). پس از مطرح شدن اندیشهٔ روسو، نهضت روان‌شناسی آغاز شد. افرادی نظیر پستالوزی و اندیشه‌گران دیگر شکوفایی این نهضت را موجب گشتند.

پستالوزی از نخستین کسانی بود که روان‌شناسی را با تعلیم و تربیت پیوند داد. وی تعلیم و تربیت را «رشد طبیعی، فزاینده و هماهنگ» می‌دانست که شامل تمام تواناییها و استعدادهای کودک می‌شود. منظور وی این بود که جسم، ذهن و عاطفه باید به‌گونه‌ای هماهنگ پرورش یابد. او همانند روسو به آموزش همگانی اعتقاد داشت، اما هرگز تمایل نداشت از اندیشه‌های «بازگشت به طبیعت» روسو پیروی کند.

بسیاری از اندیشه‌گران تربیتی قرن نوزدهم تحت تأثیر اندیشه‌های پستالوزی و روسو قرار داشته‌اند.*

برجسته‌ترین ویژگیهای آموزش و پرورش در قرن هیجدهم

ـ آموزش و پرورش از سیطرهٔ کلیسا در آمد و در اختیار دولت و ملت قرار گرفت، در نتیجه در محتوای آن دگرگونیهای بسیاری رخ داد.

ـ محورهای آموزش بیشتر علمی و فنی شد و مؤسسات علمی و فنی خارج از نظارت کلیسا به پژوهش پرداختند.

ـ قشر وسیعی از مردم به‌ویژه طبقهٔ متوسط از نعمت آموزش برخوردار شدند و در برخی از کشورها قوانین آموزش اجباری به‌تصویب رسید، هرچند تا سالها عملی نشد.

ـ در محتوای آموزش برخی از کشورها، به‌ویژه فرانسه و کشورهای دیگری که در آنها انقلاب صورت گرفته بود، ملی‌گرایی به‌نحوی از انحا گنجانده شد.

ـ مراکز آموزش عالی گسترش یافت و کنسرواتوارهای هنری پا گرفت.

---

* برای آگاهی بیشتر از نظرات اندیشه‌گران غرب رک: *مربیان بزرگ* نوشتهٔ شاتو، *آرای تربیتی در غرب*، نوشتهٔ مدلین و دیگر منابع مربوط به اندیشه‌های تربیتی غرب.

ـ آموزش و پرورش در برخی از کشورها به مقاطع آموزش ابتدایی، آموزش متوسطه و عالی تقسیم شد و... دانشسراهای متفاوت برپا شد.

ـ علاوه بر اینها هریک از کشورهای اروپایی و امریکای شمالی برای خود آموزش و پرورش ویژه‌ای را بنیاد نهادند که ریشه در تاریخ و رخدادهای ویژهٔ آن کشورها داشت.

دگرگونیهای غرب در قرن نوزدهم

در این قرن دنبالهٔ اختراعات و اکتشافات قرن هیجدهم/دوازدهم گرفته شد و اروپاییان و مردم امریکای شمالی به دستاوردهای شگفت‌انگیز علمی و فنی دست یافتند و به تبع این پیشرفتهای بی‌سابقه در تاریخ، تولید نیز پرشتابتر از پیش افزایش یافت و علم و صنعت و آموزش طبقهٔ متوسط نوخاسته را از رفاهی برخوردار کرد که تا آن زمان در تاریخ بی‌سابقه بود. پیدایش علوم و فنون و ساختن کشتی و خط آهن، افراد دور افتادهٔ کرهٔ زمین را به‌هم نزدیک کرد و امکان نقل و انتقال، دست‌کم در برخی از مناطق دنیا، بسیار آسان گشت. طول خطوط راه‌آهن در سالهای بعد از پیدایش آن پیوسته رو به افزایش بود؛ به‌گونه‌ای که در سال ۱۸۷۰م/۱۲۸۷ق طول خطوط راه‌آهن دنیا، که تقریباً همهٔ آن متعلق به اروپا و امریکا بود، به حدود ۲۲۰ هزار کیلومتر رسید (نچکینا، ج ۲، ص۴۴۳). در این قرن آموزش علوم جدید رشدی چشمگیر یافت. برنال می‌گوید: «دومین گام بزرگ در این قرن ایجاد آموزش جدید علمی بود که از رنسانس بدین‌سو اولین دگرگونی واقعی در امر آموزش به‌شمار می‌رفت. انقلابیون، علی‌رغم مخالفت دانشگاههای قدیمی، برپایه‌هایی که قبلاً در فرهنگستانهای انشعابی انگلستان و در مدارس نظامی فرانسه پی‌افکنده شده بود، بنای منظم آموزش جدید را پی‌ریزی کردند.»

تأسیس دانشسرای عالی پاریس، دانشکدهٔ پزشکی و از همه مهمتر دانشکدهٔ پلی‌تکنیک، سرمشق تمام مراکز آموزش علمی و تحقیقاتی آینده شد. این مراکز به افراد مستعد تمام طبقات فرصت می‌داد که در کسب دانش بکوشند و در علم پایگاهی برای خود کسب کنند. تسلط علمی فرانسه بر دنیا تا پایان قرن نوزدهم/سیزدهم، پیش از آنکه آلمان و انگلستان از آموزش علمی آن سرمشق بگیرند و به جایش بنشینند، به‌سبب وجود همین مراکز بود (برنال، ۱۳۵۴/کانل، ۱۳۶۸). بی‌جهت نبود که در روزگار قاجار و سالها پس از آن نیز آموزش و پرورش ایران سخت متأثر از تعلیم و تربیت فرانسه بود و بیشترین محصل در دورهٔ قاجار به این کشور فرستاده می‌شد.

اروپا در قرن نوزدهم/سیزدهم صاحب نزدیک به یک صد دانشگاه بود که حدود سی دانشگاه فقط در قرن نوزدهم ایجاد شده بود. تعداد دانشگاهها، به‌ویژه مدارس تربیت معلم، در ربع آخر قرن نوزدهم/سیزدهم در همهٔ کشورهای پیشرفته چند برابر شد. در این دانشگاهها و دیگر مراکز آموزش عالی و همچنین آزمایشگاههای مستقل شاخه‌های مختلف علوم و بخشهای فرعی آن تدریس و آزمایش می‌شد. فیزیک و شیمی از جملهٔ این علوم بودند که بی‌نهایت گسترش یافتند.

برنال نوشته است که شیمی، علم خاص قرن نوزدهم/سیزدهم بود و علت آن را نیز لزوماً باید در این جست که بیش از هر علم دیگر یاریگر صنایع نساجی بود که مهمترین صنعت سرتاسر قرن نوزدهم/سیزدهم به‌شمار می‌رفت... و همین علم شیمی بود که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم/سیزدهم سبب پیدایش کارخانه‌های عظیم کود شیمیایی شد که به‌دنبال آن بهره‌دهی خاک را موجب شد و منابع تأمین مواد غذایی را به‌طرز چشمگیری گسترش داد (برنال، ص ۴۷۱).

صنعت برق در این قرن به‌صورت تام و تمام پا به صحنه نهاد و در سالهای بعد تولید فولاد مرغوب و ارزان عصری را پایه‌گذاری کرد که به عصر امپریالیسم معروف است (برنال، ص ۴۳۰). زیست‌شناسی با کشف منشأ میکربی بسیاری از بیماریها، تأثیری حیاتی در تاریخ تمدن بشری به‌جا نهاد.

کشف امواج الکترومغناطیس، که اختراع بی‌سیم و رادیو را در پی‌داشت، کشف جدول تناوبی عناصر یا جدول مندلیف، که اتم را به‌دنبال آورد، کشف بقای انرژی، که ترمودینامیک را موجب شد، اختراع تلگراف و بعد از آن تلفن و صدها اختراع و کشف دیگر پیشرفتهای عظیمی بود که از اوایل قرن نوزده/سیزده تا اواخر این قرن ادامه داشت (برنال، ص ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۶۸).

آموزشهای عمومی و گسترش مدارس در قرن نوزدهم

در این قرن آموزش و پرورش عمومی نسبت به گذشته گسترش عظیم یافت. بسیاری از اعضای طبقات حاکم اروپایی، همچنانکه در قرن هیجده/دوازده نیز ملاحظه شد، با گسترش آموزش عمومی مخالفت داشتند و آن را موجب گستاخی و جسارت عامهٔ مردم و تضعیف موقعیت کلیسا و مذهب می‌دانستند، اما علی‌رغم این مخالفتها، دبستانها و مدارس ابتدایی در همه جا گشایش یافت و آموزش عمومی گسترش پیدا کرد. توسعهٔ

آموزش نیز، مانند بسیاری چیزهای دیگر قرن نوزدهم، نتیجهٔ فرایند صنعتی‌شدن بود. کارخانه‌های بزرگ و ماشینهای پیچیده به تخصصهای فنی و صنعتی نیاز داشتند و این تخصصها و کار آزمودگی هم با آموزش و پرورش به‌دست می‌آمد. جامعهٔ آن زمان ایجاب می‌کرد هرچه سریعتر آموزش عمومی گسترش یابد (نهرو، ۱۳۵۶، ص ۷۸۷).

در این قرن، در اکثر کشورهای اروپایی آموزش همگانی پیشرفت سریعی داشت و فاصله‌ای که تا آن زمان میان آموزش طبقات بالا و دیگر اقشار جامعه وجود داشت از میان رفت و تفاوت در آموزش به پایه‌های تحصیلی و یا مقاطع آموزشی کشیده شد، ولی این تحول و جنبش دانش‌اندوزی در طبقات بالا چندان چشمگیر نبود (ولز، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۷۴).

اندیشه‌گران تربیتی. علاوه بر گسترش آموزش و دگرگونی در محتوای آن، در فلسفه و اصول تربیت نیز تحولاتی پیش آوردند و دنبالهٔ اندیشه‌های تربیتی ژان هانری پستالوزی (۱۸۲۷-۱۷۴۶م/۱۲۴۲-۱۱۵۹ق)، که در قرن هیجده/دوازده تحت تأثیر اندیشه‌های روسو ابراز شده بود، در این قرن نیز پی‌گرفته شد.

جان فردریک هربارت (۱۸۴۱-۱۷۷۶م/۱۲۵۷-۱۱۹۰ق) اندیشه‌های پستالوزی را تحسین کرد و در ردیف نخستین کسانی بود که به اندیشه‌های وی گروید؛ اما در عین حال نظریات وی را مورد انتقاد نیز قرار داد. هربارت به‌پیروی از روسو مسئلهٔ علاقه و رغبت را در آموزش اساس قرارداد و برای آموزش مراحل و مراتبی قایل شد و آموزش را جزو علوم قلمداد کرد (صفوی، ۱۳۶۸ش، ص ۳۳).

فردریک فروبل (۱۸۵۲-۱۷۸۲م/۱۲۶۸-۱۱۹۶ق). به‌عنوان مؤسس کودکستان معروف شد. او نیز از پستالوزی الهام گرفت، در حالی که خود فیلسوفی بنام بود. وی معتقد بود که تعلیم و تربیت باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اساساً این رشد باید خودجوش باشد. او نیز همانند روسو معتقد بود که تعلیم و تربیت باید برمبنای حقایق طبیعی مربوط به کودک استوار باشد و جسم کودک پیش از ذهن او رشد می‌کند (صفوی، ۱۳۶۸، ص ۳۷).

فرانسیس پارکر (۱۹۰۲-۱۸۳۷م/۱۳۲۰-۱۲۵۳ق). با روشهای متداول تعلیم و تربیت چندان توافقی نداشت و معتقد بود این روشها باید دگرگون شود. معتقد بود که نیروی خلاقهٔ کودک باید به بهترین وجهی به‌کار گرفته شود. با یادگیری از طریق کتاب و انباشتن ذهن کودک از حقایق نظری مخالف بود و به کوشش فردی کودک برای یادگیری ارج فراوان می‌نهاد. وی براین باور بود که هر کودکی ویژگیهای خاص خود را دارد و باید با

آمیختن نظر و عمل و ایجاد شوق و عشق به‌کار آنان را مطابق با میلهایشان تربیت کرد (صفوی، ۱۳۶۸، ص ۴۰).

اندیشه‌گران دیگری نیز، چون هربرت اسپنسر (۱۹۰۳-۱۸۲۰م/۱۳۲۱-۱۲۳۵ق) در انگلیس و گیوم دو هومبولت (۱۸۳۵-۱۷۶۷م/۱۲۵۰-۱۱۸۰ق) در آلمان، هر کدام نظریات تربیتی خود را مطرح کردند واین تحول بی‌سابقه در توجه به امر تربیت، که نتیجهٔ مستقیم تحولات سیاسی و اجتماعی از قرن هیجده به‌بعد در اروپا بود، اروپاییان و اندیشته‌های تربیتی آنان را در جهان پر آوازه ساخت و کشورهای دیگر نیز کوشیدند به پیروی از این اندیشه‌گران، و متأسفانه در بسیاری موارد با برداشت سطحی از آنان، تعلیم و تربیت خود را اصلاح کنند.

شیفتگی ایرانیان به فرهنگ اروپایی نیز دقیقاً ریشه در این دستاوردهای شگفت‌انگیز داشت. افزون براینکه در داخل ایران نوگرایی سرکوب می‌شد و مخالفان فرهنگ غزبی در مقام مخالفت بر می‌آمدند و بسیاری از آنان با دید انتقادی و تحلیلی و پذیرش مشروط به این دستاوردها ننگریستند. چنانکه ملاحظه شد، به هنگام بیداری اروپاییان، غفلت تاریخی ایرانیان را سخت در لاک خود فرو برده بود و آن‌گاه هم که صدای بیداری بلند شد و حتی به انقلاب بزرگ اجتماعی، مشروطیت، انجامید عوامل کهنه‌پرست داخلی همراه با استعمارگران اروپایی سدی در راه پیشرفت و بیداری شدند. حال ببینیم استعمارگران چرا و چگونه در کشورهای دیگر، از جمله به ایران روزگار قاجار، رخنه کردند.

افزایش تولید و گسترش استعمار جهانی

کانون بسیاری از علوم و صنایع رشد یافته، کشورهای انگلیس و فرانسه و آلمان و امریکا بودند. این چهار کشور بیشترین نقش را در تولید جهان داشتند و بیشترین ثروت هم از آنان بود. انگلستان عملاً کارگاه صنعتی جهان بود. در آلمان، استادان آلمانی امپراتوران علوم در سراسر اروپای شمالی و شرقی بودند و تأثیر عظیمی نیز در علم روسیه و امریکا و ژاپن نهاده بودند. فرانسه، تا پایان قرن نوزدهم/سیزدهم، همچنان تسلط علمی خود را حفظ کرده بود و امریکا توانسته بود در این قرن، با تولیدات انبوه، زندگی دهها میلیون اروپایی و امریکایی را دگرگون کند. اما به‌قول نهرو نتوانستند مسئلهٔ توزیع صحیح ثروت را حل کنند؛ به سخن دیگر، تحولات حاصل از دگرگونیهای یاد شده میزان تولید ناخالص ملی را به قیمت بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی افزایش داد.

تمدنی که بورژوازی اروپایی فراهم کرده بود سرشار از تنعم و ثروت و رفاه و آسودگی برای طبقات بالا و متوسط و مملو از تضادها و تعارضات اجتماعی نسبت به تهیدستان یا تولیدکنندگان جامعه بود. این وضع جنبهٔ داخلی استثمار طبقهٔ جدید اروپایی و چهرهٔ دیگر آنان همان چهرهٔ استعمارگر جهانی بود.

استعمار، که از قرنها پیش عادت ثانویهٔ دولتهای اروپایی شده بود، در قرن نوزدهم ابعاد بسیار وسیع و گسترده‌ای یافت. جریان مستعمره‌سازی ممالک عقب مانده و یا ناشناخته در این دوره به حد کمال رسید. هیچ نقطه‌ای از جهان از جریان مستعمره‌سازی در امان نماند. حتی کشورهای امریکای لاتین که در اوایل قرن نوزدهم/سیزدهم از قید استعمار فرتوت اسپانیا و پرتغال رسته بودند، به دنبال اعلامیهٔ مونروئه* که در ظاهر به‌منظور حمایت از آنان در برابر تعدیات احتمالی اروپاییان صادر شده بود، تحت قیمومیت غارتگرانه و نواستعماری امریکا قرار گرفتند (ویلگوس و دیسا، ص۵۳۳).

بازارهای تازه که بتوانند وظیفهٔ جذب اضافه تولید و همچنین تأمین مواد خام اولیهٔ صنایع اروپایی و امریکایی را به‌عهده داشته باشند، جز در مستعمرات جای دیگر یافت نمی‌شد؛ از این‌رو، گسترش استعمار، با خصلت همیشگی سرمایه و افزایش تولید، که همان جلب منفعت است، برای رشد سرمایه‌داری جدید امر ضروریی بود. این ضرورت حتی در افکار فلاسفه و مردم اندیشه‌گر نیز بازتاب داشت. اینان مستعمره‌سازی را انتقال تمدن به‌میان مردم عقب مانده و وحشی تعبیر می‌کردند. هگل می‌گفت: «افریقا، نه از دیدگاه تاریخ خاص خود، بلکه از این حیث سزاوار توجه است که انسان در آن در حال چنان درنده خویی و توحشی است که امکان برخورداری از هیچ یک از اجزای ذاتی تمدن را ندارد» (هگل، ۱۳۵۶ا، ص۲۳۸). هم او در بارهٔ شمال افریقا و کوششهای استعماری فرانسه در آن ناحیه گفته است: «این بخش افریقا چون مانند آسیای صغیر روبه سوی اروپا دارد می‌تواند و باید به اروپا بپیوندد، چنانکه از چندی پیش فرانسویان نیز در همین راه کوشیده و کامیاب شده‌اند» (*همان*، ص۲۳۷).

قارهٔ پهناور آسیا نیز، که عظیم‌ترین منابع تولید ثروت را در خود داشت، از قرنها پیش مطمع نظر استعمارگران اروپایی بود.

---

* اعلامیه مونروئه، در حقیقت بیانیهٔ رئیس جمهور وقت امریکا خطاب به مجلس نمایندگان آن کشور در مورد برحذر داشتن دولتهای اروپایی و روسیه از دخالت در امور کشورهای تازه استقلال یافتهٔ امریکای لاتین بود.

پرتغالیها و اسپانیاییها سوابق ممتدی در تصرف جزایر و بنادر قارهٔ آسیا داشتند و پس از آن استعمارگران انگلیسی و روسی و هلندی و فرانسوی و امریکایی و آلمانی خود را به آسیا رساندند و هریک بر قطعات مهمی از قارهٔ آسیا چنگ انداختند و چنان‌که ملاحظه خواهد شد ایران نیز در قرن نوزدهم/سیزدهم میدان رقابت همین استعمارگران بود که در میان آنها کامیابترین دولتهای استعماری در آغاز انگلیس بود.

روسیه که از قرن شانزدهم و هفدهم تصرف نواحی داخلی آسیا را آغاز کرده بود، در قرن هیجدهم/دوازدهم خود را به منتهی‌الیه شرق دور رسانید و با مستعمرات انگلیس در قارهٔ امریکا و سپس دولت نوبنیاد ایالات متحدهٔ امریکا همسایه شد، و در روزگار قاجار یکی از با نفوذترین کشورها در ایران گردید.

در چنین قرنی بود که ایران در مسیر آزمندیهای دولتهای استعمارگر قرار گرفت. دسته‌ای از این دولتها، مستقیم و بی‌واسطه در اوضاع ایران دخالت می‌کردند و در نتیجه بیشتر از کشورها و دولتهای دیگر تأثیرات خود رابه جا نهادند. روسیه، که مرزهای خود را از دورترین نقطهٔ دریای خزر به حدود آذربایجان رسانده بود، به اتفاق دولت انگلیس که پس از تصرف شبه قارهٔ هند و تسلط بر راههای دریایی منتهی به آن همسایهٔ ایران شده بود، همچنین امپراتوری عثمانی، که از قرنها پیش همسایهٔ طمعکار ایران بود، در قرن نوزدهم/سیزدهم بیش از دیگر کشورها و دولتها در ایران تأثیر گذاشتند: در مرتبهٔ بعد، کشورهای فرانسه و اتریش و آلمان قرار داشتند که تأثیر مهمی در حیات اجتماعی مردم ایران به‌جا نهادند. کشورهای هند و مصر نیز، که خود مستعمرهٔ دولتهای دیگر بودند، به‌سبب وجود برخی علاقه‌های کهن و روابط سنتی با ایران در جامعهٔ آن روز ایران تأثیراتی گذاشتند. کمترین تأثیرات از آن ژاپن و امریکا بود که از اوایل قرن بیستم/چهاردهم به‌بعد دارای نقش و تأثیر شدند.

حال می‌خواهیم با توجه به این اوضاع و احوال تمدن اروپایی در قرن نوزدهم/سیزدهم اوضاع ایران را در ارتباط با این وضع بررسی کنیم.

اوضاع و مراتب اجتماعی ایران در روزگار قاجار

حکومت قاجاریان با روی کار آمدن آقامحمدخان قاجار آغاز شد. وی، پس از ستیز با سرکردگان و بازماندگان کریم‌خان زند و افشاریه و همچنین سرکوب گردنکشان ایلات، دولت متمرکز قاجار را تشکیل داد.

روی کار آمدن آقامحمدخان مصادف بود با تحول بزرگ صنعتی و دگرگونیهای عظیم در کشورهای اروپایی که به گوشه‌هایی از آن در صفحات پیش اشاره شد، و مقدر چنان بود که نظام سنتی فئودالی ایران با روی آوردن نمایندگان تمدن صنعتی باختر زمین به کشورهای آسیایی دستخوش تحول تدریجی و پس از آن تحول ژرف و ریشه‌ای گردد؛ تحولی که همانندش در تاریخ دیرینهٔ این سرزمین دیده نشده است.

آقامحمدخان در قبال کشتارها و قساوتهایش، آنچه برجای گذاشت ایرانی بود نسبت به دوره‌های پیشین با ثبات و به نسبت منظم، اماز نظر سازندگی کار چشمگیری انجام نداد.

ایران از آغاز حکومت آقامحمدخان تا انقلاب مشروطیت، گرچه شاهد جنبشهای اجتماعی و اصلاحات حکومتی بود، اما در کل الگوی اجتماعی ثابتی داشت و پس از انقلاب مشروطیت بود که الگوی نوی در جامعه به‌وجود آمد و الگوی کهن فرو پاشید. در این دوره ایران دارای مراتب اجتماعی به نسبت ثابتی بود که مطالعه و بررسی آن می‌تواند ما را در فهم رخدادهای اجتماعی و فرهنگی روزگار قاجار یاری کند.

در رأس هرم اجتماعی شاه قرار داشت. بعد از شاه، شاهزادگان طراز اول و عمال دیوانی بودند که این افراد یا اهل قلم بودند یا اهل شمشیر. با نفوذترین گروه دیگر در بالای هرم اجتماعی علمای طراز اول بودند که گاهی نفوذشان بیش از پادشاهان بود. پس از آن تجار و مالکان بزرگ و سران ایلات و عشایر قرار داشتند که اقتصاد تجاری و کشاورزی ایران در دست اینان بود. پس از این گروه خرده‌مالکان روستایی و پیشه‌وران شهری بودند و در پایینترین ردهٔ اجتماع نیز تهیدستان شهری و روستایی بودند که بخش عظیم جامعهٔ آن روز را تشکیل می‌دادند.

در این دوران دولت، دربار و سلطنت از هم تفکیک‌ناپذیر بودند. شاه خودکامه گرچه خود دارای قدرت روحانی و دینی نبود، ولی ظل‌الله و قبلهٔ عالم و مالک جان و مال و ناموس رعایا بود. تملقات شاعران درباری، اغراق تاریخ‌نویسان و...چنان هاله‌ای از قدوسیت و عظمت برگرد این شخص ایجاد کرده بود که دیگر فراموش شده بود او یک انسان عادی است. اندک غضب شاه که در اغلب موارد سیاست را چیزی جز جلادی نمی‌دانست، کافی بود که سرها از بدن جدا شود. بیشترین و مرغوبترین املاک از آن شاهان بود.

دربار شاه در حقیقت سازمان دولت را تشکیل می‌داد و این گروهها را شامل بود: ولیعهد و شاهزادگان و زنان حرم و صدراعظم یا وزیراعظم و دیگر وزیران و مستوفیان و ایلچیان و خواجه‌سالاران و نسقچیان و فراشان.

به‌استثنای معدودی از عمال دیوانی، همهٔ شاهان و درباریان رشوه‌خوار بودند و یکی از راههای نفوذ استعمارگران و در رأس آنان استعمار انگلیس، دادن رشوه به شاهان و عمّال دیوانی بود که با آن به مطامع استعماری خود دست می‌یافتند. تمام امتیازهایی که، به‌ویژه در عهد ناصرالدین‌شاه، به بیگانگان داده شد پس از تطمیع وی و اطرافیانش بود.

حکومت هریک از ولایات در اختیار شاهزاده‌ای بود و هرکدام از شاهزادگان در گوشه‌ای از کشور بساط قدرتی شاهوار گسترده بودند و گاهی، مانند ظل‌السلطان، با شاه رقابت می‌کردند.

صدراعظم در دستگاه «دیوانخانه» شخص اول بود. صدراعظمها معمولاً نقش مهمی در اصلاحات و ادارهٔ مملکت داشتند. چون در اغلب موارد شاهان نادان و قلدر بودند، برای رایزنی نیازمند شخص باکیاست وکاردانی بودند و در مواردی که این صدراعظمها نیز غدار و حلیه‌گر بودند، ستم شاهان مضاعف می‌شد و سختیهای مردم دو چندان می‌گشت.

گفتنی است حتی صدراعظمهای باکیاست وکاردان نیز از دست ستم شاهان قاجار جان سالم به‌در نبردند، از این نمونه است امیرکبیر، اصلاحگر بنام دورهٔ قاجار.

از شاه و دربار که بگذریم، قشر قدرتمند دیگر، که گاهی اعتبار و مقامشان بالاتر از شاه بود، روحانیان با نفوذ شیعه بود. روحانیان شیعه به سلطان به چشم جابر و غاصب می‌نگریستند. زیرا به‌نظر شیعه، در حیات امام، خود او و در غیبت امام، اولیا امر مراجع واقعی مسلمانان‌اند.

اما با این حال در دورهٔ قاجار همیشه وضع به این ترتیب نبود، چنان‌که در زمان فتحعلی‌شاه، علما یکسره از وی پشتیبانی می‌کردند و در مقام معارضه با وی در نیامدند (حائری، ۱۳۶۷، ص۳۵۶). ولی در دورهٔ ناصرالدین‌شاه و مشروطیت بسیاری از علما به مقابله با شاه و دستگاه حکومتی برخاستند، چنان‌که در واقعهٔ رژی (تحریم تنباکو) و انقلاب مشروطیت رهبری جنبش با روحانیان بود.

روحانیان نه فقط امور دینی و مراسم عبادی، بلکه دادرسی (محاکم شرع) و مسائل تعلیم و تربیت را نیز در اختیار داشتند. چنان‌که ملاحظه خواهد شد، با پذیرش پدیده‌های نو، از جمله علوم و فنون و نظام آموزشی، برخی موافق و برخی دیگر مخالف بودند. افزون بر اینها، روحانیان برای مشاهد مقدس و مساجد و حتی برای منازل خود «حق‌بست» می‌شناختند، و از نظر اقتصادی استقلال عمل داشتند و می‌توانستند از

درآمدهای موقوفات و دیگر وجوه شرعی برای مشاهد متبرکه و عتبات عالیه و مدارس و ... کمکهای مالی درخوری برسانند.

تجار و مالکان بزرگ و سران ایلات و عشایر یکی دیگر از گروههای با نفوذ در آن روزگار بودند. چنانکه ملاحظه خواهد شد، از میان این گروه، تجار و بازرگانان بیش از گروههای دیگر در گسترش مدارس جدید می‌کوشیدند و این در درجهٔ نخست به‌سبب نیاز شدید آنان به افراد باسواد و شناخت جهان برای گسترش تجارت و مراودات بازرگانی بود.

اما برخلاف تجار و بازرگانان، مالکان بزرگ و سران ایلات و عشایر چندان توافقی با مدنیت جدید نداشتند و در اصل ضد تمرکز ومدنیت بودند.

ایران در آغاز قرن نوزدهم/سیزدهم، یعنی همان زمان که کوس پیشرفتهای فنی و علمی در سراسر جهان به صدا در آمده بود، کشوری عقب‌مانده، فلاحتی و قرون وسطایی بود. نظام جامعهٔ آن روزگار آمیزه‌ای بود از زمین سالاران و خانهای بزرگ و سران ایلات و عشایر، که هیچ‌یک ازاین گروهها علاقه‌ای به تمدن نونشان نمی‌دادند.

گروه اجتماعی دیگر که چندان شوری برای تحول اجتماعی و پذیرش مدنیت جدید نشان نمی‌دادند، روستاییان بودند که به‌سبب داشتن زندگی ثابت و کم تغییر به آنچه داشتند راضی بودند و انگیزه‌ای برای تغییر و مدنیت جدید نداشتند، گرچه چون پیوسته زیر ستم حکام و مالکان بزرگ بودند، از وجود «امنیت» و مرجع رسیدگی عادل استقبال می‌کردند.

بازاریان و خرده‌مالکان و پیشه‌وران از زمرهٔ «میانه‌حالان» جامعه بودند که شمار و نقش این گروه در جامعه پیوسته رو به ازدیاد بوده است. پیشه‌وران و صنعتکاران تولید صنعتی جامعه را برعهده داشتند و پیش از اینکه تولیدات خارجی بازارهای ایران را قبضه کند، بسیاری از تولیدات این پیشه‌وران به کشورهای خارج نیز صادر می‌شد. بازارهای ایران از وسعت چشمگیری برخوردار بود. این گروه نیز علاقه‌مند تحول اجتماعی و گسترش آموزش و علوم و فنون بودند، ولی با تجارت خارجی و ورود کالاهای بیگانه به مخالفت برمی‌خاستند.

پایینترین گروههای اجتماعی، علاوه بر روستاییان و عشایر فاقد زمین، تهیدستان شهری بودند. این گروهها زحمتکشترین و عظیمترین قشر جامعه را تشکیل می‌دادند. آنچه دربارهٔ این طبقه‌بندی اجتماعی باید اضافه کرد این است که هریک از این مراتب

اجتماعی در درون خود به سلسله مراتب دیگری تقسیم می‌شدند که در این مختصر از بحث دربارهٔ آن می‌گذریم. نکتهٔ دیگر اینکه جامعهٔ آن روزگار، در عین داشتن سلسله مراتب اجتماعی، جامعهٔ بسته‌ای نبود و بسا اتفاق می‌افتاد که افرادی از قشرهای پایین جامعه حتی تا صدراعظمی نیز ارتقا می‌یافتند.

دگرگونیهای اجتماعی از سلطنت فتحعلی شاه تا اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه

جامعهٔ ایران در پنجاههٔ نخستین قرن نوزدهم، یعنی از سلطنت فتحعلی‌شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۲ق/۱۸۳۴-۱۷۹۷م) و محمدشاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ق/۱۸۴۸-۱۸۳۴م) تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ق/۱۸۹۵-۱۸۴۸م)، با چنان تحولاتی رویاروی شد که از نظر معنوی و سازمانی توان مقابله با آن را نداشت.

چنانکه گفته شد، انقلاب فرانسه، عروج و سقوط ناپلئون بناپارت و رقابتهای کشورهای اروپایی، به‌ویژه انگلستان، گسترش فعالیتهای کمپانی هندشرقی و فرمانفرمایی انگلیس در هند، بسط فعالیت مستعمراتی اروپاییان، مداخلهٔ نظامی استعمارگران انگلیسی و امپراتوری روسیه و شکستهای پی‌درپی ارتش شاه ایران را که تا آن هنگام علی‌رغم ضعفها و عقب ماندگیهایش نه مستعمره بود و نه وابسته، به عرصهٔ پرجنجال رقابتهای تحریک‌آمیز استعمارگران کشانید و به کشوری وابسته به آنان مبدل ساخت.

به‌دنبال این رخدادهای تاریخی است که اندیشه‌ها و عواطف اجتماعی برجوشید واندیشه‌های ضدحکومتی و ضداستعماری در جامعه جوانه زد، ولی هیئت حاکمه به‌یاری بیگانگان با ترفندهای گوناگون مدتها جلوی هر نوع آزادیخواهی و فرهنگ پژوهی را گرفت.

در این هنگام تسلط دولت انگلیس بر شبه قارهٔ هند به مراحل نهایی خود نزدیک شده بود. کمپانی هندشرقی و دولت انگلیس برای محافظت از این مستعمرهٔ ثروتمند لازم دیدند که کلیهٔ نیروهای مؤثر در شبه‌قارهٔ هند را تحت کنترل خود در آورند و برای اینکه کشور ایران که یکی از دروازه‌های اصلی ورود به شبه‌قارهٔ هند به‌شمار می‌آمد، معبر دیگر استعمارگران به این قاره نباشد، کوشیدند نخست با عقد قراردادهای سیاسی و بازرگانی تعهدآور، هیئت حاکمهٔ ایران را در خدمت خود بگیرند و به‌تدریج بازارهای ایران را به‌تصرف تولیدات سرمایه‌داری انگلیس در آورند.

دولت انگلیس، پیش از آنکه روسیهٔ تزاری صاحب مقام اول در تجارت خارجی ایران

باشد، یکه‌تاز بازارهای ایران بود و در این راه از هیچ خدعه و نیرنگ اعم از توطئهٔ قتل میهن‌دوستان و دادن رشوه به هیئت حاکمه و در اختیار گرفتن رجال و مأموران دولتی فروگذار نکرد. برای این منظور از لندن و هندوستان مرتب نمایندگان سیاسی و جاسوس و مأموران تجاری و جهانگرد وارد ایران می‌شد: سر جان ملکم دوبار به سالهای (۱۸۰۰م/۱۲۱۵ق و ۱۸۰۹م/۱۲۲۴ق)، سر هارفورد جونز به سال ۱۸۰۸م/۱۲۲۳ق، سر گور اوزلی‌بارت به سال ۱۸۱۱م/۱۹ شوال ۱۲۲۶ق، سر جان کمپ‌بل در دوران محمدشاه به سال ۱۸۳۴م/۱۲۵۰ق وارد ایران شدند. در نیمهٔ قرن نوزدهم تقریباً ۱۵۰ اروپایی در ایران وجود داشت. شمار اروپاییان در دههٔ نود قرن نوزدهم حدود ۸۰۰ نفر و در سال ۱۹۰۰م/۱۳۱۸ق حدود ۱۰۰۰ نفر بود (لمپتون، ۱۳۶۸، ص۱۲۴).

روسیه نیز که سرانجام پس از تلاشی طولانی و پرفراز و نشیب از زمان پطر اول به کشوری قدرتمند تبدیل شده بود، در پی گسترش امپراتوری خود بود و ایران آن روزگار مناسبترین کشور برای رسیدن به مطامع سیاسی و نظامی و اقتصادی این دولت برای رقابت با دیگر استعمارگران آن روزگار بود. این امپراتوری پس از شکست ایران در «اصلاندوز» قرارداد شوم «گلستان» (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳م/۲۹ شوال ۱۲۲۸ق) و پس از شکست گنجه، قرارداد اسارت‌بار «ترکمانچای» (۱۰ فوریهٔ ۱۸۲۸م/۵ شعبان ۱۲۴۳ق) را بر ایران تحمیل کرد. باید اشاره کرد که علت این شکستها، علاوه بر دست‌درازیهای روسیهٔ استعمارگر، در بی‌لیاقتیهای شاه و ظلم و ستم حکومتگران به مردم ریشه داشت که در مقابل دشمن ایستادگی نکردند.

فرانسهٔ عصر ناپلئون با اعزام هیئتی تحت نظر ژنرال رومیو، آجودان ناپلئون ۱۸۰۵م/ اواسط رجب ۱۲۲۰ق، و سپس آمده ژوبر ۱۸۰۶م/ربیع‌الاول ۱۲۲۱ق، سپس با انعقاد قرارداد فین‌کن‌اشتاین* و سرانجام با اعزام میسیون نظامی تحت ریاست ژنرال گاردان به منظور اصلاح ارتش ایران، در همان سال در نظر داشت که از ایران علیه دو رقیب بالقوهٔ خود، انگلستان و روسیه، استفاده کند.

متأسفانه هیئت حاکمهٔ ناآگاه ایران بدون درک درست از سیاستهای استعماری این کشورها، تصور می‌کرد با وابسته کردن خود به این و آن دولت می‌تواند برای خود تکیه‌گاه استواری پیدا کند. به‌دنبال این سیاست کودکانه بود که مجبور می‌شد برای یافتن

---

* فین کن‌اشتاین قرارگاهی بود در پروس‌شرقی که در آنجا سفیر ایران به حضور ناپلئون رسید و معاهده‌ای تحت این عنوان بین ایران و فرانسه به‌امضاء رسید.

پشتیبانان موقتی دم به دم امتیازهایی در اختیار بیگانگان بگذارد و آنچه در اندیشه نمی‌پروراند منافع مردم و کشور بود.

با این حال برخی از گزارشها حاکی از آن است که محمدشاه که آدم درویش مسلکی بود، متوجهٔ هدفهای دولتهای استعمارگر روسیه و انگلیس بوده و کوششهایی برای تضعیف اقتدار آنها به‌کار می‌برده است. همچنین گفته‌اند عباس میرزا نیز با بسیاری از برنامه‌های استعماری غرب در آغاز سدهٔ ۱۹ همدلی نشان نمی‌داده است (حائری، ۱۳۶۷ش، ص ۳۰۷).

نتایج اجتماعی و اقتصادی بحرانها

در این دوران با ورود روزافزون کالاهای خارجی قشر نوی از بازرگانان به‌وجود آمد که نقش واسطه یا دلال درتجارت خارجی داشتند. این قشر پیش از آنکه به فکر تولید داخلی باشد، بیشتر در فکر تجارت خارجی بود.

ورود کالاهای خارجی به ایران دو نتیجهٔ مهم به‌بار آورد:

نخست اینکه تولیدات داخلی، که بیشتر تولید کارگاهی و پیشه‌وری و خانگی در شهر و روستا و عشیره بود، نتوانست در مقابل تولیدات خارجی ایستادگی کند و پیامدهای آن به مرور آشکار شد.

دوم گسترش عادت مصرف کالاهای مصرفی یکنواخت خارجی و تبدیل ایران به جامعه‌ای انگلی و مصرفی که سالهاست ایران گریبانگیر آن است.

نفوذ دولتهای استعماری اروپایی نیز دو نقش متناقض ایفا کرد: از یک سو ایران را به اسارت سیاسی و اقتصادی در آورد و از سوی دیگر ایرانیان را با پدیده‌های نوی قرن هیجدهم و نوزدهم آشنا کرد.

نخستین تلاشهای اصلاحگرانه و آشنایی با تمدن غرب

به‌دنبال بحرانها و رخدادهایی که از آنها یاد شد، دولت ایران که دیری بود به علت وجود امپراتوری عثمانی از اروپا و تحولات آن دور افتاده بود در صدد برآمد با این تمدن مغرور و مجهز، که آوازه‌اش در سراسر جهان پیچیده بود، آشنا شود. از این رو نخست چند نفر را برای تحصیل به اروپا اعزام کرد[۱]، که از آن میان میرزا صالح شیرازی بود که پس از برگشت منشأ خدماتی شد که از آن سخن خواهیم گفت.

---

۱. برای آگاهی از اعزام محصل، رک: فصل سوم همین کتاب.

آشنایی با پزشکی جدید از دیگر دستاوردهای این روابط بود. هیئتهای نظامی و سیاسی که به ایران می‌آمدند با خود پزشکانی نیز می‌آوردند که سبب شد اشراف و دربار با پزشکی جدید آشنا شوند و به اهمیت آن پی‌ببرند. بی‌جهت نبود که بسیاری از محصلان برای تحصیل پزشکی به خارج اعزام شدند.

در زمستان ۱۲-۱۸۱۱م/۱۲۲۶ق، جراحان سفارت انگلیس خواستند آبله‌کوبی را رواج دهند، مایهٔ آبله‌کوبی را از استانبول آوردند و حدود سیصد کودک را در تهران آبله‌کوبی کردند (لمپتون، ۱۳۶۸، ص۱۱۸). در صفحات بعد ملاحظه خواهد شد که براثر شیوع وبا و طاعون گاهی نیمی از سکنهٔ یک شهر هلاک می‌شدند!

پس از گسیختن روابط ایران و انگلیس ۱۸۳۸م/۱۲۵۴ق، خانواده‌های سلطنتی پزشکان فرانسوی را استخدام کردند و در سال ۱۸۴۵م/۱۲۶۱ق محمدشاه، جوانی را به نام میرزا صادق به انگلستان فرستاد تا پزشکی بخواند (لمپتون، ۱۳۶۸، ص۱۱۸).

گفتنی است چون حکومت هیچ نوع خدمات پزشکی و بهداشتی به مردم ارائه نمی‌داد، مردم درمانده و نیازمند هر خارجی را که می‌دیدند از او طلب قرص و دوا می‌کردند. فریزر می‌نویسد که در ایوانکی در دهی منزل کرده بود، همهٔ مردم ده آمده بودند و از او درمان دردهای خود را می‌خواستند و به‌نظر آنان فرنگی کسی بود که می‌توانست کور را بینا کند، لاغر را چاق و جذامی را مداوا نماید (ناطق، ۱۳۵۸، ص۱۰۴).

از اصلاحات این دوره می‌توان به اصلاحات میرزاابوالقاسم قائم‌مقام‌فراهانی اشاره کرد که در دوران پیشکاری در نزد عباس میرزا به‌همراه وی در تجدید سازمان ارتش عشایری ایران و ایجاد ارتش نو و کارگاههای اسلحه‌سازی نقش مهمی ایفا کرد. وی با بی‌پروایی دست به اصلاحات زد: از اسراف اموال دولتی جلوگیری کرد و در مقابل سیاست تخریبی و استعماری انگلیس سخت ایستادگی کرد و با اروپاییان روابط فرهنگی برقرار نمود.

اما همچنان که بارها در تاریخ قاجار اتفاق افتاده بود، به‌دنبال این اقدامهای اصلاحگرانه، وی موجب تضعیف شاهزادگان مفت خور و کهنه‌پرستان و مستوفیانی شد که نمی‌توانستند مانند سابق قدرت‌نمایی نموده و دست به غارت بزنند. استعمارگران انگلیس در وجود قائم‌مقام با روحیه‌ای روبه‌رو بودند که سر جان کمپ‌بل، سفیر انگلیس، درباره‌اش طی گزارشی رسمی نوشت: «یک نفر در ایران هست که با پول نمی‌شود او را خرید و آن قائم مقام است.» سرانجام محمدشاه چون سوگند خورده بود که تیغ را بر وزیر پشتیبان خویش حرام داند، با خفه کردن او به سوگند خویش وفادار ماند (طبری، ۱۳۶۰، ص۷۸).

اصلاحگر دیگری که باید از او یاد کرد میرزا تقی‌خان امیرکبیر است که در جامعهٔ آن روزگار اصلاحاتی در زمینه‌های نظامی و اداری و فرهنگی و صنعتی انجام داد که در صفحات بعد به آنها اشاره خواهد شد.

آموزش و پرورش در این دوره

دراین دوره آموزش همچنان به‌صورت سنتی و در مکتبخانه‌ها انجام می‌گرفت. نکتهٔ آموزشی قابل ذکر در این دوره، به‌هنگام سلطنت محمدشاه، آمدن هیئتهای مبلغین مسیحی (پادریان) بود که نخستین مدرسه را در خسروآباد و ارومیه در ۱۸ ژانویهٔ ۱۸۳۶م/۱۲۵۱ق افتتاح کردند و پس از آن دهها مدرسه با صدها شاگرد برپا شد که در فصل «مدارس جدید در ایالات و ولایات» به آنها اشاره خواهد شد.

دگرگونیهای اجتماعی عهد ناصری

پنجاه سال حکومت ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ق) همزمان بود با تحولات ژرف در کشورهای صنعتی جهان و تحولات مهم در ایران آن روزگار. در این دوره است که جامعهٔ ایران از چارچوب سنتهای ایلی و عشیره‌ای به‌تدریج بیرون آمد و بیش از پیش با تمدن جدید و پدیده‌های نو آشنا شد.

در این هنگام جامعهٔ اروپایی از نظر علوم و فنون و صنعت و اندیشه‌های اجتماعی و تربیتی و افزایش ثروت به اوج خود رسید و دست‌درازیهای استعمارگران اروپایی دو چندان شد و ایران به یکی از عرصه‌های نفوذ آنان تبدیل شد.

در کشورهای همسایهٔ ایران نیز حوادثی رخ داد که بی‌اثر در ایران آن روزگار نبود؛ انقلاب هند یا انقلاب سپاهی (۱۸۵۹-۱۸۵۷م/۱۲۷۵-۱۲۷۳ق) سبب شد انگلیسیها در نقشه‌های نظامیشان در جنگ بوشهر به نفع ایران تجدید نظرکنند. در عثمانی تحولات اجتماعی بسیاری رخ داد که سرانجام منجر به اعلام مشروطیت در این کشور شد. برنامه‌هایی که تحت عنوان *تنظیمات* برای استقرار قانون شروع شده بود تأثیرات اجتماعی بسیاری برجای گذاشت. مدارس نوبنیاد ترکیه، مانند مکتب *سلطانی*، مکتب ملکیه و *دارالمعلمات* زنان که بیشتر برای اشراف‌زادگان بود، در ایران آن روزگار تأثیر فراوانی گذاشت

میرزاحسین‌خان قزوینی مشیرالدوله، که بعدها سپهسالار لقب گرفت، در دوران

مأموریت خود در عثمانی، در ضمن گزارشهای رسمی، حوادث آن کشور را به این منظور که هیئت حاکمهٔ ایران، به‌ویژه شاه، آنها را سرمشق خود قرار دهد، با آب و تاب تمام به دولت ایران گزارش می‌داد. برای نمونه مشیرالدوله پس از آنکه شرحی دربارهٔ مدارس عثمانی آورده نوشته است که ایجاد مدارس «باعث علم و هنر و بصیرت ملت خواهد شد و عن‌قریب آدم کاردان به جهت دولت موجود خواهد بود.» (آدمیت، ۱۳۴۲، ص ۶۲).

آشکار است با چنین تحولاتی در کشورهای اروپایی و کشورهای همسایه، ایران نمی‌توانست از این تحولات به دور ماند و چنین نیز شد. اصلاحاتی در زمان سپهسالار* و پیش از آن در صدارت امیرکبیر انجام گرفت.

در عهد ناصری، به‌ویژه در سه دههٔ آخر آن، در بافت اجتماعی جامعه (در بحث از اوضاع و مراتب اجتماعی روزگار قاجار به این بافت اشاره شد) دگرگونی مهمی رخ داد. نفوذ اقتصادی بیگانگان سبب شد صنعت داخلی نتواند با کالاهای خارجی رقابت کند، در نتیجه تولیدکنندگان داخلی تضعیف شدند. این روند از آغاز ورود خارجیان تدریجی و آرام بود و پس از آن پرشتاب ادامه داشت. قشر واسطه یا دلال، که از سالها پیش شروع به‌فعالیت کرده بود، بیش از پیش فعال شد و واسطه‌ای شد بین سرمایه‌داران انگلیسی و روسی و بلژیکی و فرانسوی و اتریشی و آلمانی از سویی و مصرف کنندگان ایرانی از سوی دیگر.

در مقابل این قشر، تولیدکنندگان داخلی نیز کوشیدند در مقابل کالاهای خارجی دست به تولید داخلی بزنند و صنعت ملی را گسترش دهند. در دورهٔ امیرکبیر به این نوع تولید و گسترش آن توجهٔ بیشتری مبذول شد. در این هنگام در بسیاری از شهرهای ایران کارخانه‌ها و کارگاههای گوناگون پدید آمد و در صنایع داخلی تحولی روی داد که چنانچه این حرکت ادامه پیدا می‌کرد، اکنون ایران از رشد اقتصادی و صنعتی فزاینده‌ای برخوردار بود.** این‌بار نیز بیگانگان و بیگانه‌پرستان و مرتجعان و سودجویان داخلی نقش بازدارندهٔ خویش را ایفا کردند و جلو پیشرفت را گرفتند.

از دیگر نتایج اقتصادی، تحولات عهد ناصری، تغییر کالاهای کشاورزی بود. تا آن زمان بیشتر تولیدات کشاورزی محدود به تولیدات خودمصرفی روستایی و عشیره‌ای بود، ولی در این دوره کشاورزی به تولید محصولاتی پرداخت که می‌توانست در بازارهای داخلی و خارجی عرضه گردد؛ مانند، چای، توتون، پنبه، خشخاش، نیشکر، چغندر، غلات و....

---

* برای آگاهی از این اقدامات، رک: آدمیت، *اندیشهٔ ترقی*، ۱۳۵۶.

** برای آگاهی بیشتر از اقدامات امیرکبیر، رک: آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، ۱۳۵۵.

با سودآور شدن چنین کالاهایی بازرگانان و کسبه و برخی از روحانیان و مأموران دولتی دست به خرید و اجارهٔ زمین در روستاها زدند و نوعی جدید از مالکان پیدا شد و مالکیت از انحصار اشراف و خاندان سلطنتی به درآمد.

متأسفانه این دگرگونیها نه تنها اثر مثبتی در زندگی مردم نگذاشت، بلکه سبب فقر و مسکنت بیش از پیش آنان شد و بازشدن پای سودجویان جدید به روستاها، دشواریهایی برای آنان پیش آورد و از این به‌بعد بود که مهاجرت روستاییان از ده به شهر یا به کشورهای خارج آغاز شد.

تحول در دستگاه دولتی

به‌هنگام سلطنت ناصرالدین‌شاه به‌تدریج نهادهای مدنی جدید صورت خارجی پیدا کرد و دستگاه دولتی دیگر به معنی دربار یا دیوانخانه یا درْخانه نبود. ناصرالدین شاه بنا به پیشنهاد اطرافیان، به‌ویژه صدراعظمهای اصلاحگر، و نیز به‌دنبال آگاهی یافتن از مظاهر تمدن اروپایی، البته به‌صورت بسیار سطحی، و مسافرتهای متعدد به فرنگ، همچنین به‌منظور جلب روشنفکران مقیم داخل و خارج از کشور که خواستار اجرای قانون و اصلاحات بودند، دست به اصلاحات زد.

در سال ۱۲۷۵ق/۱۸۵۸م اولین *هیئت دولت در ایران* و اولین *مشورتخانه* تشکیل شد. در سال ۱۲۸۹ق/۱۸۷۲م اساسنامهٔ دربار اعظم نوشته شد و در همین سال *مجلس مشورت وزرا* به‌وجود آمد که منجر به ایجاد نُه وزارتخانه گردید که فقط سه وزارتخانه، یعنی مالیه، خارجه و جنگ دستگاه اداری خود را به‌وجود آوردند و بقیه عنوانهای بی‌پشتوانه‌ای بودند. باید یادآور شد که این اصلاحات بسیار سطحی و ناپایدار بود و چنانچه شاه اراده می‌کرد همهٔ این دستگاهها را در هم می‌ریخت؛ ناصرالدین‌شاه اقدامهای متناقضی داشت. بر اثر فشار داخلی و خارجی و یا جهت کسب وجهٔ داخلی یا خارجی تن به اصلاحهای محدود می‌داد، اما شخصیت مستبد وی از سوی دیگر کوچکترین ندا یا اقدام آزادیخواهانه‌ای را در نطفه خفه می‌کرد.

دگرگونیهای فرهنگی و علمی و فنی

در مقایسه با نیمهٔ اول قرن نوزدهم/سیزدهم، در عهد ناصری تحولات فرهنگی چشمگیرتر بود. بسیاری از تحصیل کرده‌های خارج، پس‌از برگشت به ایران، با انگیزه‌های

گوناگون کوشیدند دیده‌ها و شنیده‌های خود را به‌گوش هموطنان خود برسانند و خود نیز مصدر برخی از کارها شدند، هرچند بیشتر آنان کاری مطابق با تحصیلاتشان پیدا نکردند. چندین روزنامه در داخل و خارج ازکشور تأسیس شد که برخی از آنها، به‌ویژه روزنامه‌های خارج از کشور، در روشنگری سهم بسزایی داشت. نهادهای فرهنگی چون وزارت علوم با کیفیتی بسیار نامطلوب و محدود تأسیس یافت، البته چندین مدرسهٔ نوبنیاد نیز تأسیس شد: دارالفنون تهران، دارالفنون تبریز، مدرسهٔ مشیریه، مجلس درس عمومی، کلاس زبانهای خارجی مدرسهٔ اتاماژور (آدمیت، ۱۳۵۶، ص۴۲۹). مدرسهٔ نظامی تهران، مدرسهٔ همایونی اصفهان و افتتاح مکتب نقاشی مجانی که در بخش مربوط به مدارس جدید در ایالات و ولایات به‌شرح آنها خواهیم پرداخت.

علاوه بر این، مدارسی نیز توسط اروپاییان تأسیس شد که در صفحات بعد از آنها سخن خواهیم گفت.

تغییر لباس و کلاه اهل دیوان، تشکیل پستخانهٔ جدید و تمبر پستی نیز از جملهٔ اقدامهای دورهٔ ناصری است. در سال ۱۲۹۱ق/۱۸۷۴م پستخانهٔ ایران به‌سبک اروپایی در آمد. تمبر پستی برای نخستین بار رایج گردید و رابطهٔ پستی بین ایران و جهان برقرار شد. و در سال ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م ایران به مؤسسهٔ اتحاد پستی جهان پیوست (آدمیت، ۱۳۵۶، ص۴۵۳).

اعزام محصل که از زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه آغاز شده بود، در این دوره نیز ادامه یافت و برخی نیز به خرج خود راهی اروپا شدند.

کتابهای زیادی چاپ ومنتشر شد که در مقایسه با دوره‌های پیش چشمگیر بود. از جمله وزارتخانه‌های دیگر آن زمان، وزارت انطباعات و دارالترجمه بود که گذشته از تأثیرات سوء سانسور آن، برخی کتابها و روزنامه‌ها را نیز منتشر می‌کرد.

در زمینهٔ امور فرهنگی و علوم و فنون و صنایع پیشرفتهایی حاصل شد که به‌برخی از آنها با همان عنوانی که اعتمادالسلطنه نوشته است اشاره می‌کنیم:

> خوض در تعلیم وتعلم السنهٔ مختلفه، افتتاح تعلیم و تعلم شعب فن شریف شیمی، انتشار علم فیزیک، انتشار علم دواسازی فرنگی، ترویج علم گیاه‌شناسی، انتشار شیمی جدید، رواج وشیاع علم جغرافیا (در اینجا صورت چندین تألیف را آورده است)، رواج فن «کسمگرافی»، امتداد تلگراف، افتتاح چراغ گاز، افتتاح چراغ الکتریسته، امتداد تلفون، ترویج علم و عمل عکس، ترویج علم هندسه، تعلیم و تعلم

تشریح ذره‌بینی، افتتاح کارخانهٔ چلواربافی، انتشار دانش شوسهٔ شوارع شهرها، ایجاد موزه، تسخیر وحش، تربیت انواع گلها و ریاحین، ایجاد کارخانهٔ گلوله‌ریزی، تصفیه وتلیین و تسطیح آهن، تکمیل آهن معدن ماسوله، ترقی صنعت شالبافی در مملکت کرمان، افتتاح ساختن سماور برنجین، افتتاح کارخانهٔ بلورسازی، انتشار زراعت خشخاش، ایجاد کمپانی تریاک در اصفهان... (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، باب هشتم).

در مورد این تحولات باید یادآور شد که گسترش این پدیده‌های علمی و فنی و فرهنگی چندان وسیع نبود و متأسفانه بسیاری از آنها در همان حد افتتاح باقی ماند. دیگر اینکه در مقایسه با پیشرفتهای وسیع در کشورهای اروپایی و نیاز بسیار شدید ایران آن روزگار به صنایع و علوم و فنون، این دستاوردها بسیار اندک بود و تحول چشمگیری در زندگی اکثر مردم به‌وجود نیاورد و بیشتر این پدیده‌های نو در اختیار اعیان واشراف بود. چنانکه می‌دانیم دارالفنون به‌سال ۱۸۵۱م/۱۲۶۸ق افتتاح شد، ولی نخستین مدرسهٔ نوبنیاد در تهران به سال ۱۸۹۷م/۱۳۱۵ق گشایش یافت (شمس‌الدین رشدیه، ۱۳۶۲، ص۳۹). و تا این زمان تعلیم و تربیت عموم مردم محدود به مکتبخانه‌ها بود.

گفتنی است که وقتی ناصرالدین شاه در برگشت از سفر فرنگ، در ایروان (روسیه) مدرسهٔ حاج میرزاحسن رشدیه را دید، وی را چند فرسخ با خود همراه کرد و از فایده و هدفهای مدرسه پرسید و رشدیه پس از برگشت متوجه شد که ناصرالدین شاه دستور تعطیل مدرسه را داده است! (*همان*، ص۲۴).

در زمینه‌های شعر و نثر و طنز و نمایشنامه و داستان نویسی نیز تحولاتی به‌وجود آمد که به بخشی از اندیشه‌های نوگرایانهٔ نمایندگان این نهضت ادبی در فصلهای بعدی این پژوهش اشاره خواهد شد.

جنبشهای روشن‌گرایانهٔ انقلاب مشروطیت

نفوذ روز افزون بیگانگان که ایران را تا حد کشوری نیم‌مستعمره در آورده بود، دادن امتیازهای اسارت‌بار به بیگانگان، ستم و زورگویی حکومتگران و اعیان و اشراف در سراسر ایران، سرکوب جنبشهای مردمی و آزادیخواهانه، مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور و آگاه شدن از تحولات آن کشورها... و سرانجام وضع اسفبار زندگی مردم از نظر معیشت، بهداشت، آموزش، ارتباطات و... روشنگران داخلی و خارجی را واداشت تا برضد حکومت مستبدانهٔ ناصرالدین شاه به راههای گوناگون بشورند.

در خارج از کشور، روزنامه‌ها مقاله‌های افشاگرانهٔ آتشینی می‌نوشتند و در داخل نیز گروههای مذهبی و غیرمذهبی و در اکثر موارد به رهبری علمای دینی به روشهای گوناگون از سیاستهای نابکارانهٔ هیئتهای حاکمه پرده برمی‌داشتند. نخستین جنبش عمومیِ مردمی، یعنی تحریم تنباکو، برضد ناصرالدین‌شاه به‌رهبری روحانیان به راه افتاد که پایه‌های حکومت را سخت لرزاند و ناصرالدین شاه را وادار به عقب‌نشینی کرد.

این جنبش حداقل دو نکته را معلوم داشت: یکی میزان نفوذ علمای روحانی در مردم و اهمیت آنان در جنبش و دیگری ایستادگی مردم را در مقابل مستبدترین حاکمان. این حرکت سرآغازی شد برای جنبشهای بعدی، مثل قیام برضد امین‌السلطان و عین‌الدوله در زمان مظفرالدین شاه.

روشنگران و نقادان اجتماعی که در سپیده‌دم سدهٔ بیستم/چهاردهم ه.ق، راه مبارزان بعدی را روشن ساختند از لحاظ اندیشه و وابستگی طبقاتی و شیوهٔ برخورد با حکومتگران مستبد عهد ناصری بسیار متفاوت بودند. کلاً می‌توان گفت که سه گروه عمده در این جنبش مؤثر بودند: روحانیان و روشنفکران (با دیدگاهها و ایدئولوژیهای متفاوت) و تجار.

دستگاه حکومتی ناصرالدین شاه چنان فاسد شده بود که کمتر گروهی را می‌شد سراغ داشت که دلِ پُری از آن دستگاه حکومتی نداشته باشد. بسیاری از متنفذان آن روزگار چندان توافقی با سیاستهای وی نداشتند. ناصرالدین‌شاه می‌کوشید برای سرپوش گذاشتن بر روی اعمال خویش گروهی از روشنگران را جذب کند و گاهی به اصلاحی تن در دهد، ولی سرانجام به ضرب گلولهٔ میرزا رضای‌کرمانی، یکی از هواداران سیدجمال‌الدین اسدآبادی، از پای درآمد.

دگرگونیهای اجتماعی ایران در دورهٔ مظفرالدین‌شاه

پس از قتل ناصرالدین‌شاه پسر سوم وی، مظفرالدین شاه (۱۳۲۴-۱۳۱۳ق) به سلطنت رسید. در دورهٔ ده ساله‌ای که وی حکومت کرد تغییر عمده‌ای در روال حکمرانی مشهود نیفتاد، مگر وزارت یک‌سالهٔ امین‌الدوله (محرم ۱۸۹۷/۱۳۱۵م) که جهات مثبت فراوان داشت. از آن که بگذریم، این دوره نیز امتداد همان مرحلهٔ تاریخی است با تشدید عوامل سابق، عاملی که بحران مالی به بارآورد، فشار استعمار اقتصادی و سیاسی را افزایش داد و از قدرت معنوی و مادی حکومت در مقابله با دشواریهای داخلی و

خارجی کاست. از سوی دیگر، حرکت اجتماعیی به‌منظور تغییرنظام سیاسی با ایدئولوژی مشخص شکل یافت. همهٔ حکومتهایی که در این ده‌سال روی کار آمدند با بحران مالی دست به‌گریبان بودند.

در این دوره ایران به روسیه و پس از آن به دولت انگلیس بیشترین وابستگی را داشت. در همین دوره است که امتیاز نفت به دارسی انگلیسی داده شد (۹صفر ۱۳۱۹ق/۱۹۰۲م). دولتهای دیگر نیز هرکدام می‌کوشیدند نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را دم به‌دم در ایران افزایش دهند.

این دوره آغاز تحولات فرهنگی در روزگار قاجار است. در این هنگام بود که تأسیس نخستین مدارس به‌سبک جدید آغاز شد و انجمن معارف تشکیل و به‌دنبال آن چند مدرسهٔ نوبنیاد گشایش یافت و روزنامه‌ها از آزادی نسبی برخوردار شدند و در محتوای آنها تحول نسبی رخ داد (در فصل سوم به تفصیل در این مورد سخن خواهیم گفت)؛ اما همهٔ اینها بیشتر در زمان صدارت امین‌الدوله بود. آنگاه که امین‌السلطان دوباره به صدارت رسید (۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م) مجدداً اختناق و استبداد را حاکم و از اقدامهای فرهنگی آغاز شده جلوگیری کرد، همچنین بود در زمان صدارت عین‌الدوله (۱۳۲۴-۱۳۲۱ق دههٔ سوم جمادی‌الثانی /۱۹۰۶-۱۹۰۳م).

به‌طور کلی گرچه این دوره با دادن امتیازهای بیشتری به بیگانگان و گرفتن قرض از استعمارگران روس و انگلیس مصادف بود، ولی تحولات فرهنگی روی هم رفته نسبت به دورهٔ ناصرالدین‌شاه و پیش از آن چشمگیرتر بود و ضرورتهای جامعه و ضعف بیش از حد حکومتگران، قدرت و شور مردم را بیش از پیش کرده بود و زمینه‌های مادی و معنوی انقلاب مشروطیت آماده می‌شد.

از انقلاب مشروطیت تا سقوط احمد شاه

در این مختصر برآن نیستیم تا انقلاب مشروطیت و رخدادهای تاریخی آن را توضیح دهیم، چون هم در این مختصر نمی‌توان، حتی به اشاره، به این تحول بزرگ پرداخت و هم اینکه خوشبختانه در این مورد سخن بسیار گفته شده است. در اینجا می‌کوشیم فهرست‌وار به‌ذکر علل انقلاب و تأثیر آن در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی بپردازیم. یادآور می‌شویم که در فصلهای دیگر، در شرح حال بانیان مدارس جدید و روشنگران، جای جای به تحولات و نتایج این انقلاب خواهیم پرداخت.

انقلاب مشروطیت نتیجهٔ دو دسته از عوامل داخلی و خارجی بود:

عوامل داخلی. عوامل داخلی وضع زندگی اسفبار و حکومت خودکامگان قاجار و بستن قراردادهای اسارت‌بار از سوی آنان بود که به گوشه‌هایی از آن در صفحات پیش اشاره‌هایی شد. از جملهٔ عوامل دیگر داخلی می‌توان به‌مدارس جدید، روزنامه‌ها و کتابها و نشریات دیگر و مبارزات و سخنرانیهای برخی از روحانیان اشاره کرد که در روشنگری و افشای اقدامهای مستبدانه و اسارت‌بار حکومتگران نقش مهمی ایفا کردند. در مورد علل انقلاب مشروطیت تحلیلهای در خوری صورت گرفته است و هرکدام از دیدگاهی به این تحول بزرگ تاریخی نگریسته‌اند؛ به‌نظر نگارنده مهمترین عامل در این جنبش همان زندگی سخت و اسارت‌بار مردم بود که در این دوره متحمل می‌شدند.

در صفحات بعد به وضع آموزش و پرورش در ایالات و ولایات خواهیم پرداخت. اینجا فقط اشاره‌ای می‌کنیم به وضع بهداشت که خود نشان بارزی است از بی‌توجهی حکومتگران قاجار نسبت به زندگی مردم.

وبا و طاعون در روزگار قاجار هزاران نفر از مردم درمانده را بارها به هلاکت رساند؛ برای نمونه در سال ۱۲۳۶ق در شیراز دو سوم جمعیت را کشت. در سال ۱۳۴۷ق در اردلان (کردستان) زیاده از ۸۰۰۰ نفر و در مازندران قریب دویست هزار نفر را به هلاکت رساند و به رشت و به‌طور کلی گیلان آسیبهای فراوان رسید. در کرمانشناهان «دویست سیصد هزار نفر تلف شدند». در سال ۱۲۳۷ق وبا سراسر ایران را فراگرفت و بیش از $\frac{1}{3}$ سکنهٔ شهر تهران مردند. از منطقهٔ کن تا سوهانک بیش از بیست تا سی هزار نعش آوردند. در فارس در همین سال قریب به بیست‌هزار نفر کشته شدند. دکتر طولوزان در سال ۱۲۸۴ق نوشت که در آن سال حدود یکصدهزار نفر در ایران از وبا کشته شدند. در سال ۱۲۹۴ق در گیلان وبا ده تا دوازده هزار نفر را تلف کرد (هما ناطق، ۱۳۵۸، ص۱۳ تا ۲۰).

ناگفته پیداست مسئلهٔ بهداشت یکی از مشکلات اجتماعی آن روزگار بود. در دیگر عرصه‌های اجتماعی، چون اقتصاد، سیاست، آموزش، ارتباطات، امنیت اجتماعی، حقوق و... مردم با دشواریهایی مواجه بودند که برای دوری از سخن از آنها گذشتیم.

این نمونهٔ اسفبار و دردانگیز خود نشانِ این واقعیت است که ریشهٔ اصلی انقلاب مشروطیت، مثل هر انقلاب دیگر، در درجهٔ نخست در داخل کشور بود و عوامل خارجی به آن سرعت بخشیدند.

انقلاب مشروطیت نه مال انگلیسیها بود و نه مال روسها!

عوامل خارجی. ارتباط ایرانیان با اروپاییان، آنچنان که گذشت، عامل مهمی در انقلاب مشروطیت بود. علاوه بر اینها روزنامه‌های خارج از کشور و تحولاتی که در کشورهای همسایه یا دیگر کشورها رخ می‌داد، از جملهٔ عوامل خارجی بودند: تحولات در دولت عثمانی، تحت عنوان تنظیمات، انقلاب ۱۹۰۵م/۱۳۲۳ق روسیه، تحولات کشورهای مصر، هندوستان، چین، ژاپن که در هرکدام اصلاحاتی به سود مردم صورت گرفت، ایستادگی مردم ترانسوال* در مقابل انگلیسیها.

باز از میان عوامل خارجی، ایرانیان مقیم خارج از کشور و روزنامه‌ها وکتابها و دیگر نشریات آنان اثر بسزایی در بیداری مردم داشتند. برخی از تحلیل‌گران گفته‌اند که کتاب *سیاحت نامهٔ ابراهیم بیگ* یا شعرهای میرزاعلی‌اکبر (صابر) به‌اندازهٔ یک لشکر به انقلاب مشروطیت یاری رساندند که در صفحات بعد به تأثیر این اندیشه‌گران خواهیم پرداخت.

به‌دنبال این زمینه‌های داخلی و خارجی بود که در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ق/ ۱۹۰۶م مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را صادر کرد (این فرمان در ۱۳ جمادی‌الثانی صادر شده بود که به‌سبب نحس تلقی شدن شمارهٔ ۱۳، روز ۱۴ اعلام گردید).

تأثیر مشروطیت در دگرگونیهای اجتماعی و فرهنگی

فرمان مشروطیت گرچه تحول بزرگی در تاریخ ایران بود و در پرتو آن، پس از ۲۵۰۰ سال، برای نخستین بار مسئلهٔ حکومت ملی و مجلس و قانون در جامعه مطرح شد، اما صدور این فرمان مخالفان دیرین آزادی و استقلال را چندان خوش نیامد و گرچه در آغاز خود را موافق آن نشان دادند، ولی هر لحظه که برخواستهای برحق مردم افزوده می‌شد و انقلاب و وظایف آن بیشتر مطرح می‌گشت، این دشمنان همیشگی آزادی و استقلال به ترفندهای گوناگون می‌کوشیدند جلو پیشرفت انقلاب را بگیرند. متأسفانه در این مورد نیز موفقیتهایی به دست آوردند و گفتنی‌است که برخی از رهبران مشروطیت و روشنگران نیز کار انقلاب و وظیفهٔ آن را تمام شده تلقی کردند، و تشتت آرای آنها به سود مخالفان و بیگانگان دشمن انقلاب تمام شد.

---

* جزو اتحادیهٔ افریقای‌جنوبی است. به‌علت داشتن طلای فراوان، بریتانیایی‌ها در سال ۱۸۸۶م به آن منطقه هجوم بردند که سرانجام به جنگ بوئرها انجامید. رک: *دایرةالمعارف فارسی*، مصاحب، ص ۶۲۴، آ. آکسنیوک و دیگران، ۱۳۵۸، ص ۱۷۸.

دوباره استبداد، که به استبداد صغیر مشهور است، بر کشور حاکم شد؛ ولی این‌بار نیز میهن‌پرستان و آزادیخواهان از پای ننشستند و پس از تلاش و مبارزهٔ خونین دوباره مشروطیت را به ایران بازگرداندند.

پس از مشروطیت دوم و شکست محمدعلی‌شاه، انتظار می‌رفت مردم به دستاوردهای بیشتری دست یابند، اما این‌بار نیز به‌سبب تشتت آرای مشروطه‌خواهان و روشنگران، دامنهٔ محدود شرکت مردم در انقلاب، مخصوصاً روستاییان، نبود یک رهبری متمرکز و یکپارچه و تشکل سیاسی لازم، سازش برخی از لیبرالها با اشرافیت فئودال، عدم توجه به اعتقادات و فرهنگ مردم، ادامهٔ سیاستهای استعمارگرانهٔ روس و انگلیس و دیگر دولتهای استعمارگر که تازه پا به ایران بازکرده بودند، سازش تجار بزرگ با آنان، ناتوانی دولتهای گوناگون پس از مشروطیت در حل مسائل سیاسی و اقتصادی کشور، انقلاب را با شکست روبه‌رو ساخت. چنانکه گفته‌اند در این انقلاب آن دسته که هیچ نصیب نداشتند، کسانی بودند که تا مرحلهٔ جان باختن در این راه پیش رفته بودند.

وابستگیهای ایران به کشورهای استعمارگر پس از انقلاب نه تنها کمتر نشد، بلکه روبه افزایش نیز گذاشت و در این میان روسها مقام اول و انگلیسیها مقام دوم را داشتند که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م/۱۳۳۶ق انگلیسیها و دیگر دولتهای استعمارگر یکه‌تاز میدان شدند.

اما با این حال همین انقلاب شکست‌خورده نیز تأثیرات مثبت فراوانی برجای گذاشت و تحولات بعدی ایران کم وبیش در نتیجهٔ همین انقلاب بود. کاخهای استبداد ۲۵۰۰ ساله متزلزل شد. این اندیشه در بسیاری از روشنگران و مردم به‌وجود آمد که می‌توان برضد مستبدترین حُکام شورید؛ برای نخستین بار مجلس و قانون در کشور مطرح شد و نمایندگانی از مردم به مجلس راه یافتند؛ برای نخستین بارگروهها و احزاب سیاسی تشکیل شد؛ جنبشهای مردمی، چون جنبش جنگل و خیابانی و کلنل پسیان، نتیجهٔ همین انقلاب بود؛ که هرکدام با هدفها و شیوه‌های گوناگون مبارزه مسائلی را مطرح می‌ساختند. همهٔ این احزاب و گروههای سیاسی و جنبشها رسیدگی به‌وضع آموزش و پرورش را پیوسته مورد تأکید قرار می‌دادند. (در صفحات بعد با برخی از این احزاب وگروهها وخواستهای آموزشی آنان آشنا خواهیم شد.)

نهادهای رسمی آموزشی چون وزارت علوم، وزارت معارف، سازمانها و جمعیتهای فرهنگی و مدارس نوبنیاد فراوانی برپا شد. برای نخستین بار در بسیاری از شهرها ادارهٔ فرهنگ تأسیس و آموزش و پرورش دولتی رسماً فعال شد. شمار انجمنهای گوناگون

اجتماعی و سیاسی و فرهنگی فزونی یافت. روزنامه‌های متعددی منتشر شد که تعداد آنها در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. تعداد روزنامه‌ها را بیش از چهارصد می‌توان تخمین زد. کتابهای آموزشی، تاریخی، ادبی، علمی و فنی و... بسیاری چاپ و منتشر شد. در اعزام محصل تحول آموزشی پیش آمد. برای نخستین بار پانزده نفر از سی نفر محصلان اعزامی را برای تحصیل در رشته‌های آموزش و پرورش به کشورهای اروپایی اعزام داشتند که از آن میان برخی از فارغ‌التحصیلان پس از بازگشت به ایران در مصدر کارهای فرهنگی قرار گرفتند و خدماتی نیز انجام دادند. مسئلهٔ آموزش و پرورش در بسیاری از جراید و مجلات مطرح شد و برخی از جراید به آن اختصاص یافت. در آموزش و پرورش زنان تحولاتی رخ داد و برای نخستین بار دختران و زنان توانستند به‌صورت رسمی در مدارس به تحصیل بپردازند. دانشکده‌هایی در زمینه‌های حقوق و علوم سیاسی و کشاورزی و داروسازی تأسیس شد.

با چنین اوضاع و احوال خارجی و داخلی در قرن نوزدهم/سیزدهم و دهه‌های آغازین قرن بیستم/چهاردهم بود که مدارس نوبنیاد در ایران گسترش یافت و همراه با فراز و نشیبهای تحولات یاد شده، آهسته اما پیوسته، بر تعداد آنها افزوده گشت.

تاریخ پیدایش و گسترش مدارس جدید در حقیقت تاریخ مبارزات فرهنگی اقشار گوناگون در جامعهٔ روزگار قاجار بود که دوش به دوش مبارزان و دیگر اصلاحگران اجتماعی در برپا داشتن مدارس جدید، نه تنها متحمل خسارتهای مالی و تهمتهای نابخردانه شدند، بلکه برای برافراشته نگه‌داشتن پرچم دانش و آگاهی جان در ره جانان نهادند.

۲

آموزش عمومی در دورهٔ قاجار

مکتبخانه‌ها نخستین جایگاه آموزش عمومی

تعلیم و تربیت در ایران، که پیشینه‌ای بس کهن دارد، از دوران باستان گرفته تا دوران اسلامی با تفاوتهای کمی و کیفی، اما نه همیشه پرشتاب و گسترده، پیوسته به همراه دگرگونیهای اجتماعی راه پرفراز و نشیبی را پیموده است.

پرداختن به تاریخ فرهنگ پر سابقهٔ ایران خود مستلزم نگارش چندین کتاب است. اما یادآوری این نکته لازم است که ویژگیهای مکتبخانه‌های دورهٔ قاجار را نمی‌توان به دیگر دوره‌های تاریخی ایران تعمیم داد، چرا که در طول تاریخ ایران شاهد دوره‌هایی هستیم که تعلیم و تربیت از رشد بسیار خوبی برخوردار بوده و قابل قیاس با دورهٔ قاجار نبوده است. به همین سبب بوده که اندیشه‌گران تربیتی و روشنگران اجتماعی در انتقاد از تعلیم و تربیت در دورهٔ قاجار پیوسته به عظمت و شکوفایی علم و دانش در دورانهای گذشتهٔ ایران اشاره کرده و دستگاه پرفساد و کهنه‌پرست قاجار را عامل اصلی عقب‌ماندگی فرهنگی می‌دانستند و سخت بر آن می‌تاختند.

برای آگاهی از چگونگی وضع آموزش و پرورش‌در تاریخ ایران و به منظور دوری جستن از تعمیم وضع آموزشی دورهٔ قاجار به کل تاریخ ایران به نمونه‌ای از فرهنگ درخشان ایران اشاره می‌کنیم.

در مقدمهٔ کتاب *دانشگاههای بزرگ اسلامی* آمده است:

از آنچه ذکرش گذشت چنین نتیجه می‌گیریم که از خصائص فرهنگ اسلامی ایران این بوده است که در بسیاری شهرهای کوچک یا بزرگ و حتی روستاهای دور افتاده مراکز علمی و آموزشی در خانهٔ دانشمندان، مکتبخانه، مسجد، دارالقرآن، دارالحدیث، دارالعلم، مدرسه، دایره، خانقاه، دارالشفاء یا بیمارستان وجود داشته است و از پرتو روحیهٔ دانش‌دوستی و ادب‌پروری، که از صفات بارز ایرانیان و سوابق فرهنگی آنان بود، از وجوه حاصله از نذرها و موقوفات و کمکهای مادی و معنوی افراد خیرخواه و علم دوست این مراکز اداره می‌شد. برخلاف تصور برخی از ناآگاهان و بی‌خبران از تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، این مراکز تنها فقیه‌پرور نبود، بلکه بسیاری از حکما، مفسران، ادبا، شعرا، متکلمان، فلاسفه و پزشکان و دانشمندان ریاضی و شیمی و جهان اسلام از فارغ‌التحصیلان این مراکز بوده‌اند و اگر بنا، براین باشد که دانشگاه را مهد دانش و پرورش نوابغ فکری و دانشمندانی در هر رشته از رشته‌های دانش بشری به حساب آوریم، دانشمندان بزرگ ایرانی در دورهٔ اسلامی به حق از استادان بزرگ و بنام دانشگاهی آن روزگار و زاویه‌ای که این بزرگان در آن تعلم و تعلیم داشته‌اند، هرچه محقر و بی‌زرق وبرق، از فعالترین و پر محتواترین دانشگاههای جهان در آن روزگار بوده‌اند. چرا که از تحقیق در زندگی علمی اکثر قریب به اتفاق این دانشمندان، که غالباً در فاصلهٔ زمانی سدهٔ سوم تا آغاز سدهٔ ششم درخشیده‌اند، آشکارا در می‌یابیم که این بزرگان علمی از فارغ‌التحصیلان مدارس یا مراکز رسمی و معتبر علمی نبوده‌اند و مبانی تحصیل و پایه‌های علمی خود را در خانهٔ استاد و جایگاههای خصوصی استحکام بخشیده‌اند، مگر نه این است که یک دانشجوی مسلمان در هر نقطه‌ای از جهان اسلام که بود به محض اطلاع از حضور دانشمندی گمنام در روستایی هرچند دور افتاده با کوله‌باری از کتاب و یادداشت راهی درگاهش می‌شد و در محضر او به تواضع زانو می‌زد و استاد بی‌هیچ چشمداشتی اندوختهٔ علمی خود را چونان امانتی الهی در اختیار شاگرد می‌نهاد، پس چنین نتیجه می‌گیریم که تا تأسیس مدارس خصوصی و پس از آن مدارس دولتی

استادان غالباً دانشمندانی بودند که در یک جو آزاد فکری و فارغ از هرگونه وابستگی و محدودیت سیاسی با برخورداری از مایه‌های علمی و جاذبه‌های معنوی و اخلاقی دانشجویان را به سوی خود جلب می‌کردند و چه بسیار استعدادها که در این زاویه‌های آزاد مجال رشد و شکوفایی یافت و بر ما است که از آن همه سنتها و آداب و شیوه‌هایی که در مراکز علمی قدیم رواج داشته آنچه را که نیکو و مطلوب بوده است در روشهای آموزشی جدید احیا کنیم و آنچه را مانع از شکوفایی و رشد افکار و آزادی اندیشه است از پیش برداریم تا عظمت علمی و معنوی روزگار گذشتهٔ خود را باز یابیم (غنیمه، ۱۳۶۲، ص۳۲).

در اهمیت و ضرورت بررسی وضع آموزش در مکتبخانه‌های دورهٔ قاجار لازم به یادآوری است که یکی از علتهای نوخواهی و گرایش به گسترش مدارس جدید وضع آموزشی مکتبخانه‌ها و پیامدهای آموزشی آنها بوده است که پیوسته مورد انتقاد آزادیخواهان و فرهنگ پژوهان قرار می‌گرفت. بنابراین، آگاهی از کیفیت آموزشی مکتبخانه‌ها و به‌طور کلی وضع آموزش و پرورش، پیش از آغاز مدارس جدید، ما را یاری خواهد کرد تا در بررسی عوامل گسترش مدارس جدید واقع‌بینانه به داوری بنشینیم و دور از تعصبات عقیدتی و سیاسی به‌بررسی محاسن و معایب آن بپردازیم تا خود زمینه‌ای باشد برای تبیین و تحلیل اوضاع مدارس جدید.

مکتبخانه‌ها نخستین جایگاه آموزش

مکتب و مکتبخانه‌ها از صدر اسلام به‌بعد نخستین پایگاه آموزش بوده است. در دورهٔ اسلامی مکتب به مفهومهای گوناگون به‌کار رفته است، اما مفاهیم آموزش و اندیشه وجه مشترک همهٔ آنها بوده است. در بیشتر فرهنگهای فارسی و برای مثال در *لغت‌نامهٔ دهخدا* برای مکتب این معانی آمده است: جای کتاب خواندن، جایی که در آن نوشتن آموزند، دفترخانه، جایی که در آن کودکان را تعلیم می‌کنند و نوشتن و جز آن می‌آموزانند و سبق می‌دهند، دبیرستان، کتاب، دبستان، مدرسه... مجموع اندیشه‌ها و افکار، مجموع هنرمندان یک ملت یا شهر ....

منظور ما از مکتبخانه در این تحقیق مکانی است که در آن آموزش ابتدایی سنتی با نظام ویژه‌ای انجام می‌گرفت. در دورهٔ قاجار، واژهٔ مکتب فقط به مکان آموزشی سنتی یا

قدیمی گفته نمی‌شد، بلکه برخی از نویسندگان و گویندگان آن را به معنی مدرسهٔ جدید نیز به‌کار برده‌اند. از این نمونه است مدرسه‌ای به سبک جدید که میرزاحسن رشدیه به نام مکتب آن را گشود؛ ولی منظور از مکتبخانه در این تحقیق صرفاً مکانهای آموزشی ابتدایی پیش از تأسیس مدارس جدید است.

محل مکتبخانه‌ها

نخستین جایگاه آموزش اسلامی مسجدها بودند. مسجد نه تنها جای عبادت بلکه «مجمع نو مسلمانانی بود که برای حل و فصل مسائل جدید در آن آمد و شد داشتند. اقامهٔ نماز، استماع سخنان پیامبر(ص) درباب آیاتی که وحی می‌شد، تبلیغ دین و ابلاغ احکام شرعی، اعلام جنگ و جهاد و عقد صلح، تقسیم غنایم جنگی، ارسال نامه‌ها، تشییع جنازه و مسائلی از این قبیل که بیشتر آنها در زندگی نومسلمانان تازگی داشت، از جمله فعالیتهای آغاز حیات مسجد بود» (غنیمه، ص۴). از این‌رو نخستین مکتبخانه‌ها نیز در مسجد تشکیل شد و از آن زمان به بعد تا دورهٔ قاجار و حتی سالها پس از آن یکی از مکانهای تشکیل مکتب ومکتبخانه همانا مسجد بود. این مکتبخانه‌ها یا درگوشه‌ای از مسجد (زاویه) و یا در شبستانها تشکیل می‌شد.

در دورهٔ قاجار علاوه بر مسجدها بیشتر مکتبخانه‌ها در سرگذرها، دکانها، خانه‌های شخصی آخوندها و یا خانه‌های کسانی که رایگان آنها را در اختیار آخوندها یا مکتبدارها می‌گذاشتند تشکیل می‌شد. مکتبخانه‌های خصوصی از آنِ شاهزادگان و رجال و به‌طور کلی فرادستان جامعه بود که دارای خانه‌های متعدد و اندرونی و بیرونی بودند و به دور از مکتبخانه‌های عمومی تشکیل می‌شد.

انواع مکتبخانه‌ها

مکتبخانه‌های دورهٔ قاجار را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱) مکتب آخوندباجیها؛

۲) مکتبخانه‌های عمومی؛

۳) مکتبخانه‌های خصوصی. با آنکه این سه گروه، در بسیاری موارد وجه اشتراک فراوان یا ویژگیهای خاص خود را داشته‌اند، هریک از آنها را به‌طور جداگانه بررسی می‌کنیم:

۱) مکتب آخوندباجیها

آخوندباجی*، یا میرزاباجی، یا ملاباجی، یا خان‌باجی و یا شاه‌باجی** به خانم معلمی می‌گفتند که دانش مختصری داشت و در بیشتر موارد عاقله زنی بود که بیش از علم و دانش تجربهٔ زندگی داشت. «ملا» و «آخوند» نیز لفظی بود که در مورد مردان و زنانِ دارای دانش و سواد که سوادشان بیشتر در زمینه‌های دینی بود به‌کار می‌رفت. وظیفهٔ آخوندباجیها آموزش کودکان چهار تا هفت ساله بود. برخی از اینان واقعاً «عالمه» بودند، اما برخی دیگر که بیشترین این افراد را تشکیل می‌دادند، سواد و آگاهیهای چندانی نداشتند.

یحیی دولت‌آبادی چهرهٔ آخوندباجیهای عصر خود را این گونه تصویر کرده است:

> در پنج سالگی مرا به تحصیل خط و سواد واداشته‌اند. به این ترتیب که تا مدتی نزد زنهایی که عبارت ساده‌ای می‌توانسته‌اند بخوانند و قرآن را از روی عقیدهٔ مذهبی به زحمت فرا می‌گرفته، اغلب از نوشتن محروم بوده‌اند عمر خود را صرف کرده، بی‌آنکه بدانم از آنها چه آموخته‌ام. از این قبیل زنها در شهرها بیشتر و در دهات کمتر یافت می‌شد شغلشان پرستاری کودکان درخانهٔ خودشان و یا در خانه‌های محترمین بوده است. مسلم است در فرستادن کودکان نزد این قبیل زنها، ملاحظهٔ پرستاری شدن از آنها و کمی از وقت را آرمیدن افزون بوده است تا تحصیل سواد نمودن. و چگونه می‌توانم یاد آورم وضع منزلهایی را که تعلیم‌دهندگان یا تربیت‌کنندگان زنانهٔ آن عصر، خصوصاً در دهات، برای کودکان می‌داشته‌اند واطفال بی‌گناه را چگونه نگاهداری می‌کرده‌اند، در چه حجره‌های مرطوب به روی چه فرشهای ناپاک در چه وضعهای نامناسب... به هر صورت این خدمت را نمی‌توانم از زمان شروع به تحصیل بشمارم ... (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۱۲).

گویا همیشه نیز چنین نبوده چراکه جمال زاده از این دوران چندان آزرده نبوده است:

> «در سن چهار سالگی در اصفهان نزد زن‌دایی‌ام، آمنه‌بیگم، که زن مؤمن و باسوادی بود، الفبا را یاد گرفتم. این زن را که در آن زمان هنوز هم آتش را با سنگ چخماق روشن می‌کرد، در حدود چهل سال بعد طی یکی از مسافرتهایم به اصفهان دیدم و لذت فراوان بردم که مزه‌اش هنوز زیر دندانم است (جمال‌زاده، *راهنمای کتاب*، ۱۳۵۳، ص ۳۹۸).

---

* باجی در زبان آذری به معنی خواهر است.

** این واژه را در آذربایجان شاباجی و گاهی شابا نیز تلفظ می‌کنند، که دوّمی در زبان غیر رسمی به کار می‌رود.

هدف از تعلیم مکتب آخوندباجیها. هدف از تعلیم دراین مکتبخانه‌ها آشنایی مختصر با سوره‌های کوتاه قرآن و اخلاقیات و شرعیات و الفبا بود. دراین مکتبخانه‌ها نوشتن آموخته نمی‌شد و همه چیز شفاهی بود. بنابراین به کاغذ و قلم و وسایل دیگر نیازی نبود. آخوندباجی، ضمن یاددادن سوره‌های کوتاه قرآن، به شاگردان آداب معاشرت زمان را نیز می‌آموخت و پیوسته به آنان پند و اندرز می‌داد: «وارد خانه که می‌شوی سلام کن. تا از تو چیزی نپرسند حرفی مزن. سر سفره هرچه جلوی توست ازهمان بخور. به آن طرف سفره دست دراز مکن. وقتی سیر شدی برخیز و بگو الهی شکر. برو سر حوض دست خودت را بشوی. و با چادر نماز خشک مکن و دماغت را با گوشهٔ چارقد نگیر و ...» (بزرگ امید، ۱۳۶۳، ص۲۹).

شاگردان آخوندباجیها. شاگردان معمولاً چهار تا هفت ساله بودند. ورود برای همگان آزاد بود، ولی در بسیاری موارد اعیان و اشراف کودکان خود را به این مکتبخانه‌ها نمی‌فرستادند و معتقد بودند که کودک «بی‌تربیت» بار می‌آید. برای تربیت فرزندان رجال و اشراف جامعه، آخوندباجیها به‌خدمت آنان می‌رفتند.

دختران و پسران می‌توانستند با هم در یک مکتب «همدرس» شوند و به اصطلاح، مکتبخانه‌های آخوندباجیها مختلط بود. شاگردان از نظر سابقهٔ تحصیل، یا به عبارت دیگر، تاریخ ورود یکسان نبودند. هر کودکی می‌توانست هر زمان که خواست وارد مکتب آخوندباجی بشود و چون شیوهٔ آموزش انفرادی بود، درنتیجه آموزش شاگردان جدید مشکلی به‌وجود نمی‌آورد.

شیوهٔ آموزش آخوندباجیها. آخوندباجی در بالای اتاق برروی تشکچه‌ای می‌نشست و به‌دیوار تکیه می‌کرد. میز کوچکی در جلوی خود می‌گذاشت و دو سه ترکهٔ کوچک چوب نیز در کنار تشکچه جای می‌داد. بچه‌ها دورتادور در کنار اتاق پشت به دیوار می‌نشستند و در صورتی که عدهٔ آنها زیاد بود از وسط اتاق نیز استفاده می‌کردند. هریک‌از آنها جزوهٔ معینی که در قسمت اول آن حروف الفبا با هجای مخصوص آنها جهت یادگرفتن نوشته شده بود، با خود داشت. قسمت دیگر جزوه حاوی سوره‌های کوچک آخر قرآن بود؛ این جزوه کتاب درسی آن روز به‌شمار می‌آمد.

همهٔ بچه‌ها در بدو ورود آموزش را با آن آغاز می‌کردند، ولی همدرس نبودند و متناسب با تاریخ ورود به گروههایی تقسیم می‌شدند. به این معنی که چند کودک که در یک روز یا یک هفته وارد شده بودند درس را با هم شروع می‌کردند و به اصطلاح آن روز

با هم همدرس می‌شدند. کودکانی که پیش از آنان آمده بودند و چند صفحه پیشتر بودند و به همین گونه چند نفر پیوسته با هم همدرس می‌شدند.

«جزوهٔ درس معمولاً با عبارت هوالفتاح العلیم (خدا گشایندهٔ داناست) از قرآن مجید آغاز می‌گشت و بعد از عبارت بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم دعایی بدین‌شکل، ربی‌یسر ولاتعسر، سهل علینا، یارب‌العالمین (خدایا آسان گردان، مشکل منما، برما سهل کن، ای پروردگار جهانیان) در آن به چشم می‌خورد و در دنبالهٔ آن حروف الفبای عربی نوشته بود». (صفری، ج ۳، ص ۱۵۸).

در موارد بسیار آموزش را شاگردان ارشد یا قدیمتر انجام می‌دادند که در حقیقت دستیار آخوندباجی بودند؛ بدین‌معنی که وقتی شاگرد جدیدی به مکتب می‌آمد، به یکی از شاگردان بالاتر سپرده می‌شد تا الفبا را به او بیاموزد و آخوندباجی هم هر هفته یکی دو بار به درس نوآموزان رسیدگی می‌کرد.

شیوهٔ تحویل دادن درسهای آموخته شده به این طریق بود که نوآموز با جزوهٔ خویش پیش آخوندباجی می‌آمد و روبه‌روی او دو زانو می‌نشست. جزوه‌اش را روی میز کوچک می‌گذاشت. آخوندباجی از قسمتهایی که وی خوانده بود سؤال می‌کرد و اگر غلطی داشت یا در یادگیری نقص داشت کودک را مؤاخذه می‌کرد و هرگاه او را مقصر می‌دید، معلم کوچولوی جدیدی برای این نوآموز که از همان شاگردان ارشد بود، برمی‌گماشت (صفری، ج ۳، ص ۱۵۹).

کودک بدون توجه به محتوای آموخته‌هایش طوطی‌وار هر آنچه به او گفته می‌شد تحویل آخوندباجی می‌داد و موفقیت یا عدم موفقیت کودک نیز در پس دادن طوطی‌وار آموخته‌هایش بود.

وسایل رفاهی و امکانات آموزشی. محل آموزش اتاقی بود بسیار ساده و بدون امکانات رفاهی که با حصیر یا نمد یا گلیم و یا فرش کهنه‌ای مفروش شده بود. هر کودکی خود زیراندازی همراه می‌برد. مسئلهٔ نور اتاق و دیگر شرایط بهداشتی به هیچ‌وجه در نظر گرفته نمی‌شد و کودکان مجبور بودند ساعتها بدون حرکت آرام در گوشه‌ای بنشینند و چشم به کتابچهٔ خود بدوزند تا سر از اسرار آن در بیاورند. اگر می‌خواستند بازی کنند، نشسته و دور از چشم آخوند به بازی می‌پرداختند؛ مثل پیدا کردن حرف مشخصی در صفحه‌ای از جزوه و سیاه کردن آن که پس از شمردن تعداد حروف سیاه، برنده معلوم می‌شد؛ یا نقطه‌بازی و بازیهای دیگر که بیشتر نشسته و روی کاغذ یا جزوه انجام می‌گرفت.

۲) مکتبخانه‌های عمومی

مکتبخانه‌ها در دورهٔ قاجار در اکثر شهرها و در برخی از روستاها دایر بود. مکتبخانه‌ها در حقیقت مقطع پس از مکتبخانه‌های آخوندباجیها بود، ولی لزومی نداشت که حتماً کسانی که وارد مکتبخانه می‌شوند نخست دورهٔ پیش از آن، یعنی مکتبخانه‌های آخوندباجیها، راگذرانده باشند. معمولاً کسانی که دورهٔ آخوندباجی را طی می‌کردند در مکتبخانه‌ها یک گام جلوتر بودند. به این معنی که با حروف الفبا و با عم‌جزو آشنایی پیدا کرده بودند و در این جا به نوشتن حروف الفبا و خواندن کتابهایی غیر از عم‌جزو می‌پرداختند.

گسترهٔ مکتبخانه‌ها

مکتبخانه‌ها بیشتر در مسجدها، سرگذرها، خانهٔ مکتبداران، دکانها و... دایر بود. تأسیس آن تابع هیچ‌گونه محدودیت یا به اصطلاح قانون و مقررات ویژه‌ای نبود. هرکسی، با هر میزان دانش و سواد، می‌توانست مکتبی دایر و مکتبداری کند.

ورود به این مکتبخانه‌ها نیز شرایط خاصی نداشت؛ هرکس و در هر سطحی می‌توانست وارد مکتب شود و براساس استعداد و تواناییهای فردی از تعلیم و تربیت موجود در مکتبها بهره‌مند شود. اما در عمل همگان نه‌گرایشی به آن داشتند و نه امکانش را و بیش از آنکه علاقه‌مند به شرکت در مکتبخانه‌ها باشند، به‌دنبال‌حرفه و پیشهٔ پدر بودند. رنج کار و زحمت را به رنج مکتب ترجیح می‌دادند، چراکه حیاتشان در گرو رنج اولی بود و رنج دومی چندان اثر سازنده‌ای در زندگیشان نداشت.

مراحل تحصیل در مکتبخانه‌ها

مراحل تحصیل در حقیقت به سه دوره تقسیم می‌شد: اگر کودک فرزند تاجر و یا بازاری بود، هدف از تحصیل او این بود که قرآن یاد بگیرد و با خط و انشا آشنایی پیدا کند و خود را برای نوشتن محاسبات سیاق آماده کند تا بعداً بهره‌ای از آن بگیرد. در چنین وضعیتی تحصیل او به کتاب *گلستان* سعدی و *نصاب الصبیان* و *ترسل** و *جامع عباسی* و سیاق**

---

* کتاب نظم و نثر و آیین نویسندگی.

** نوعی روش نوشتن محاسبات بود با علایم اختصاری مخصوص مأخوذ از اعداد عربی، مثلاً، علامت، صد و عـــر }علامت ده بود.

و مشق خط و گاهی *دیوان حافظ* و *بوستان سعدی* منحصر می‌شد.

هرگاه کودک از گروه فرودستان و محرومان جامعه بود، پدر وی علاقه‌مند بود فرزندش قرآن را ختم کند و یا دست‌کم بتواند سوره‌های مخصوص و بیشتر سوره‌های کوچک و ساده را یاد بگیرد.

کسانی که می‌خواستند به مراحل عالیتری از تحصیل برسند، که البته تعداد این افراد چندان زیاد نبود، مراحل اول را پشت سر گذاشته و در پی مراحل تحصیلات بالاتری بودند و اینان فرزندان امرا، مستوفیان، دیوانیان، علمای متنفذ یا افرادی بودند که می‌خواستند روحانی و یا مجتهد شوند و این افراد وارد مدرسه‌ها و یا حوزه‌های عالمان و دانشمندان عصر خود می‌شدند که مطالب درسی آنجا با درسهای مکتبخانه‌ها متفاوت بود و یا برای ادامهٔ تحصیل در خارج و یا در داخل کشور پیش استادان بنام می‌رفتند.

امکانات رفاهی و آموزشی مکتبخانه‌ها

مکتبخانه‌های عمومی در یک اتاق، گوشهٔ مسجد یا شبستان آن، یا در یک دکان و یا منزل شخصی مکتبداران تشکیل می‌شد و با حصیر یا نمد و یا گلیم یا فرش کهنه‌ای مفروش می‌شد. در و دیوار آن چندان آراسته و تمیز نبود و در اغلب موارد فاقد امکانات رفاهی و بهداشتی بود. کودکان برای نشستن خود تشکچه‌ای از منزل می‌آوردند و آن تشکچه‌ها جای کودکان را معین می‌کرد. تشکچه‌ها دور تا دور اتاق، کنار دیوار پهن می‌شد و شاگردان روی آنها می‌نشستند. در فصل زمستان بخاری دیواری اتاق را، اگر وجود داشت، صبحها یک مرتبه با هیزم خشک پر می‌کردند و آن را آتش می‌زدند. معمولاً مکتبداران این هیزمها را در فصل تابستان خریداری می‌کردند و پس از خرد کردن آنها توسط هیزم شکنها به اندازهٔ مصرف بخاریها انبار می‌کردند تا در زمستان دچار مشکل نشوند. بخاری مکتب جیرهٔ هیزم داشت؛ کودکان پیش از آغاز درس دور آن جمع شده خود را گرم می‌کردند. پس از سوختن هیزم آتش را در یکی دومنقل ریخته روی آتشها قدری خاکستر می‌ریختند که زود از بین نرود و منقلها را وسط اتاق می‌گذاشتند و تا عصر که موقع تعطیل مکتب بود همین آتش سبب گرم شدن مکتب می‌شد. گاهی نیز شاگردان با خود منقل سفالین (کلک) به مکتب می‌آوردند.

از میز و نیمکت، تخته سیاه، و گچ و ... خبری نبود. مکتبدار یا آخوند در بالای اتاق روی تشکچه‌ای پشت به‌دیوار، در حالتی که در جلو او جعبه‌ای بود که حکم میز تحریر را

داشت، به‌گونه‌ای می‌نشست که همهٔ کودکان در معرض دید او باشند و کاملاً مسلط بر اوضاع کلاس باشد و اغلب چند ترکهٔ دراز و کوتاه به عنوان وسیلهٔ تنبیه نیز درکنار جعبه داشت. در برخی موارد دستگاه فلک[*] نیز جهت تنبیه صحنه آرای مجلس بود. در برخی از مکتبها زیرزمین یا سردابی هم بود که معلم یا ملای مکتبخانه برای تنبیه و مجازات شاگردان از آنجا استفاده می‌کرد و کودکان بازیگوش و درس نخوانِ تنبل را در آن محلها چند ساعتی زندانی می‌کرد. این مکانها در عرف مکتبدارها به سیاه چال معروف بود (نجمی، ص ۴۰۵). در شهرهای گرمسیر در فصل تابستان که مکتب تعطیل نبود، کلاس درس در زیر زمین تشکیل می‌شد.

ایرج میرزا در دیوان خود وضع مکتبخانه‌های دورهٔ قاجار را چنین وصف کرده است:

شکوهٔ شاگرد

چنین می‌گفت شاگردی به مکتب / که این مکتب چه تاریکست یا رب
نباشد جز همان تاریک دیوار / همان لوح سیاه و تیره و تار
همان درس و همان بحث مبیّن / همان تکلیف و آن جای معیّن
همیشه این کتاب و این قلمدان / همین دفتر که در پیشست و دیوان
نشاید خواند این را زندگانی / کسالت باشد این نه شادمانی
معلم در جوابش این چنین گفت / که باشد حال تو با حال من جفت
همین میز مرا همواره در زیر / کنم هر صبحگه این درس تکریر
نباشد جز همان قیل و همان قال / همان تعلیم صرف و نحو اطفال
چه اطفالی که با این جمله تدریس / نمی‌دانند جز تزویر و تلبیس
چنان تنبل به وقت درس خواندن / که هم خود راکسل سازند و هم من
به شاگرد و معلم بار بسیار / به گردن هست و باید برد ناچار

مکتبداران یا معلمان مکتبها

کسی گفت چونی چنین رنج بر / به تعظیم استاد پیش از پدر
بگفتا زد آن نقش آب و گلم / وزین تربیت یافت جان و دلم
از آن شد تن من پذیرای جان / وزین آدم زندهٔ جاودان

(جامی)

---

* آلتی چوبین که تسمه در وسط آن قرار داده کف پای بی‌ادبان ومجرمان را بدان بسته چوب زنند، فرهنگ‌معین.

بانی و مدیر مکتب را مکتبدار می‌گفتند. مکتبدار را اگر معمم بود، آخوند و اگر باکلاه بود میرزا و اگر از سادات بود آقا می‌گفتند.

دایر کردن مکتب تابع هیچ شرایط و مقرراتی نبود و مرجع و یا دستگاهی مکتب را کنترل نمی‌کرد. صلاحیت یا عدم صلاحیت مکتبدار به شخصیت و دانش و سواد او بستگی داشت و هیچ مرجعی جز خود مردم برای تعیین این صلاحیت وجود نداشت.

شایستگی معلمان

از نظر دانش و شایستگی می‌توان معلمان مکتبخانه‌ها را به دو گروه تقسیم کرد:

۱) افرادی که از دانش و شایستگی اخلاقی و رفتار نیکو برخوردار بودند و این امر نه تنها در میان شاگردان، بلکه در محل نیز در میان تودهٔ مردم زبانزد همگان بود و از احترام بالایی برخوردار بودند، هرجا که می‌رفتند در صدر می‌نشستند و مردم علاقه‌مند و تشنهٔ بیانات و راهنماییهای آنان بودند. در شرح حال بزرگان آن روزگار، نیز در خاطرات دانش‌پژوهان و تاریخ فرهنگ ایالات و ولایات، جای جای به این افراد اشاره شده است.

در شرح حال محمد محیط طباطبایی آمده است: پدرش سید ابراهیم فناء توحیدی در سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م او را به مکتبخانهٔ ملاعلی حاج‌حسن مکتبدار معروف زواره سپرد و تا سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م در همین مکتب به تحصیل ادامه داد و سپس از مکتبدار فاضل دیگری به نام ملامحمد رضا آموزگار برای کسب معلومات استفاده کرد (فناء توحیدی، ص ۱۷۶).

میرزافتحعلی آخوندزاده که خود یکی از منتقدان مکتبها بود، در شرح حال خویش نوشته است:

> پدرم... مرا در هشت سالگی به مکتب گذاشت. یک سال متصل به مکتب رفتم... روز اول به‌واسطهٔ حدت ذهن حفظ می‌کردم، فردایش فراموش می‌شد، عاقبت به مرتبه‌ای از خواندن نفرت به هم رسانیدم که به هر قسم شغل شاق راضی می‌بودم به شرط اینکه از خواندن خلاص شوم؛ لهذا از مکتب گریختم... مادرم باز مرا به‌خواندن مجبور کرد؛ اما نفرت من از حد زیاده بود. سه روز متصل می‌گریختم و در اطراف اوبه* پنهان می‌شدم. عاقبت مرا گرفتند، شروع کردند به تعلیم. چون آخوند ملاعلی‌اصغر شخص فاضل و عاقل بود مرا زیاده نرنجانید. با کمال حلم و رأفت

* چادر، خانه. در زبان آذری *أبا* می‌گویند.

خروف را به من نشان داد و سیاق هجه [هجی کردن] را آموخت؛ به‌طوری که در اندک مدت به خواندن هر سورهٔ قرآن قادر شدم و در سه ماه قرآن را تمام کردم. نفرت خواندن بالکلیه از من زایل شد... (آخوندزاده، ۱۳۵۱، ص ۱۷۶).

جمال‌زاده نیز از معلم‌دههٔ نخستین عمر خویش این‌گونه یاد کرده است: «در آن زمان بیشتر از ده سال نداشتم و با وجود این، اسمم را «رجیل» که مصغر «رجل» است گذاشته بودند. حاجی آخوند مرد باسواد و با فهمی بود و خواندن و نوشتن را از آنجا یاد گرفتم؛ به‌طوری که می‌توانستم با دیکتهٔ مادرم برای پدرم کاغذ بنویسم». (جمال‌زاده، ۱۳۵۳، ص ۳۹۹).

۲) مکتبداران یا معلمانی که از شایستگی و رفتار مناسب و دانش کافی برخوردار نبودند. اکثر آنان سواد مختصری داشتند و رفتارشان نیز با شاگردان و ارباب رجوع چندان خوشایند نبود؛ به‌گونه‌ای که در بسیاری از آثار بازمانده از آن روزگار از این افراد گاهی شدیداً انتقاد شده است. به نمونه‌هایی چند اشاره می‌کنیم:

میرزا تقی‌خان کاشانی در آغاز کتاب تربیت چنین آورده است:

به‌نام خداوند آفریدگار جهان

یاد دارم که به‌هنگام صبی که قوای طبیعیه را آغاز نشو و نما بود، پدرم نامه و خامه‌ام داد و به مکتب ملامهدی نام معلمم فرستاد. ویرانه‌ای بود کاشانهٔ اوباش و آشیانهٔ بوم و خفاش. نالهٔ بومانش من‌العشاءالی الغداة* خواب از دیدهٔ مردمان ربوده و بانگ جانورانش من‌الصباح الی‌المساء** جان اهل آن مرز و بوم را فرسوده.

طوطی چگونه نطق بیاموزد اندر آن — ویرانه‌ای که نالهٔ زاغ و زغن در اوست

معلم مزبور، چون دیگر بومان، آن مکان بلامانع را معیش*** خود قرار داده و برای تحصیل امر معاش خود اختیار نموده. گاهی برای طرد جهال قیل و قال داشتی و زمانی در امر و نهی اطفال بازوی مضاربه بر افراشتی. نه علائم انبساط در جبین او دیده می‌شد و نه سخنی به شایبهٔ انقباض از وی شنیده. پیوسته سخن از تازیانه گفتی و مشت. عوام کالانعام، به واسطهٔ درشت خویی و سخت رویی که داشت، اطفال خود را به او می‌سپردند که به ضرب چوب و فلک آنها را بیازارد و به تحصیل علوم و

---

* از شب تا بامداد، طلوع آفتاب

** از صبح تا شبانگاه

*** جای زندگانی

معارف بگرواند. تا تهذیب اخلاق کنند و رسم سلوک و ادب آموزند. غافل از آنکه گفته‌اند:

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی　　　جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

روز نخست که نزد معلم رفتم، زبان به نصیحتم گشود و به درشتی تهدیدم فرمود: «گمان نکنی که تو را از سایر همگنانت امتیازی است! خون و گوشت و پوستت از من و جانت در پنجهٔ اختیار من است!» همان روز به الفبا شروع نمودم. سرمشقم داد که نوشتن را بیاموزم، چون مانند او ننوشتم، دستهایم را به فلک گذاشت و چند چوب بر انگشتانم نواخت. به تربیت آن یک روز قناعت کردم و از آن ویرانه کناره گرفتم. سپس به مکتبش نرفتم. (میرزا تقی‌خان حکیم باشی، ۱۲۹۹ق).

سپس از مهربانی و دانایی عمّ خود یاد می‌کند که در نزد وی همراه فرزندان او به قرائت *قرآن* مشغول شده و با موفقیت به ادامهٔ تحصیل پرداخته و به مراتب بالایی دست یافته است.

پر واضح است که رفتار این معلمان در نوباوگان نتایج ناخوشایندی برجای می‌گذاشت و این اثر پیوسته روح آنان را چنان می‌آزرد که سالهای سال از ضمیر آنان پاک نمی‌شد. چنانکه ملاحظه خواهیم کرد، یکی از عوامل گرایش به مدارس جدید رفتار مکتبدارانی بود که نه تنها از دانش کافی برخوردار نبودند، بلکه رفتارشان نیز مطابق با اصول و روشهای صحیح تعلیم و تربیت نبود.

گفتنی است که بسیاری از اندیشه‌گران و منتقدان تربیتی در دورهٔ قاجار خود از جمله شخصیتهایی بودند که تحت تأثیر و تربیت مکتبخانه‌ها و رفتار برخی از مکتبداران بودند و برای رهایی از آن اوضاع در فکر ایجاد طرحی نو بودند. حاج میرزاحسن رشدیه، یحیی دولت‌آبادی، طالبوف، میرزافتحعلی آخوندزاده و... که همه از اندیشه‌گران و یا بانیان مدارس جدید هستند، خود یا روحانی بوده‌اند و یا برای درس طلبگی و روحانی شدن به مکتب روی آورده بودند. همین مکتبخانه‌ها بود که آنان را از هرچه مکتب و مکتبدار بود رنجاند و به اندیشه وا می‌داشت. در بحثهای مربوط به شخصیتهای یاد شده در جای خود سخن خواهیم گفت.

در اینجا به عنوان نمونه به گوشه‌هایی از خاطرات یحیی دولت‌آبادی دربارهٔ معلمان وی اشاره می‌کنیم:

آقای معلم کتاب *صرف میر* و *امثله* را برای ما درس می‌گوید، اگر چه درس گفتن این‌گونه کتابهای ابتدایی برای او اشکالی ندارد، ولی از شغل معلمی و تربیت آموزگاری اطفال به کلی بی‌خبر و به علاوه طبعاً کم تقریر است.

معلم ما چون می‌خواهد مطلبی را بیان کند رنگ صورتش قرمز می‌شود، زبانش لکنت گرفته عاجز می‌ماند؛ به‌طوری که گاهی در بین درس گفتن سکوت می‌کند و باز به زحمت بیان می‌نماید. به هر صورت چند ساعت طرف صبح و چند ساعت طرف عصر به کار درس ما می‌پردازد... (دولت‌آبادی، ج ۱، ص۱۵).

یکی از ویژگیهای مکتبخانه‌ها این بود که شاگرد از نزدیک با زندگی معلم خویش آشنا می‌شد، به‌خصوص اگر مکتب در منزل شخصی آخوند یا مکتبدار تشکیل می‌گردید. از این‌رو، رفتار معلمان با خانواده‌شان و دیگران پیوسته زیر نظر و درمعرض دید آنان بود. چون این نوع مکتبها هم جای درس بود، هم جای آمد و شد دیگران و هم محل زندگی خانوادگی معلمان، پس اگر کودک رفتار مناسبی از خانوادهٔ معلم خویش می‌دید طبیعتاً آن را برای خود الگو قرار می‌داد، به‌ویژه اینکه در سنین پایین، الگوبرداری از خصوصیات روانی و رفتاری کودکان است.

یحیی دولت‌آبادی از وضع زندگی معلم خویش و ماجراهای خانوادهٔ وی سخنها دارد که خواندنی است.*

میزان سواد و دانش معلمان

دانش معلمان مکتبخانه‌ها نیز باتوجه به تفاوتهای فردی آنان در سطوح گوناگون بود. برخی دانشمند و فاضل بودند و برخی سوادشان در حد بسیار پایینی بود، ولی روی هم رفته «افراد بی‌سواد در بین آنها زیاد بود» (امید، ج ۱، ص۹).

آقای نجفی قوچانی، از علمای مشهور و صاحب تألیف دورهٔ قاجار، دربارهٔ میزان سواد معلم خود نوشته است:

اوایل میزان بود که پدرم گفت برو به مکتب گفتم فایده‌ای ندارد. من برای تو هزار کار می‌کنم که بهتر از مکتب باشد. مکتب رفتن برای من سخت بود و به کارهای خارجی، مثل نهال کاری و درو، خرمن‌کوفتن و دانه‌کشیدن و آبیاری... که فوق‌الطاقه

---

* برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: *حیات یحیی*، ج ۱، ص۱۸.

بود، شائق بودم .... خواندن و نوشتن را یاد گرفته بودم، ولی پدرم اصرار داشت به مکتب بروم و من ایستادگی کردم و به او گفتم به مکتب بروم چه می‌خوانم، چون آخوند گفت من بعد از این مقداری‌که خوانده‌ای نمی‌دانم... (نجفی قوچانی، ۱۳۶۲، ص۲۶۷).

وضع زندگی و درآمد معلمان مکتبها

معلمان مکتبخانه‌ها از اقشار فرودست جامعه بودند و برخلاف برخی از روحانیان با نفوذ و متمول، زندگی بسیار ساده‌ای داشتند و گاهی به سختی گذران می‌کردند. در اغلب موارد از شاگردان شهریه نمی‌گرفتند و اگر می‌گرفتند در حدود پنج تا ده قران برای مکتبخانه‌های عمومی و ده‌قران برای مکتبخانه‌های اعیانی بود. معلم از شاگردانش شهریه نمی‌گرفت و مزدش در مقابل زحمتی که می‌کشید و آموزش و تعلیمی که می‌داد، عبارت بود از هدیه‌ای که در آخر سال، یا آخر ختم قرائت قرآن یا روزی که شاگرد می‌بایست مکتب را ترک کند به‌او می‌دادند. این هدیه عبارت بود از: چند کله‌قند روسی، چند قوطی چای هندی (سیلان)، یک شاخه‌نبات، چند شیشه گلاب قمصر، یک جعبه شیرینی، یک‌قواره پارچه و مقداری پول نقد (فخرایی، ۱۳۶۳، ص۱۵ و ۱۶).

این وضع مخصوص دورهٔ قاجار نبوده و در ادوار قبل نیز رسم چنین بوده است. علی شریعتی در این مورد می‌نویسد:

در مکتب تعلیمات اجباری نیست، رایگان نیست، ولی شرایط چندان ساده و طبیعی است... که هر خانواده‌ای متعلق به هر طبقه یا گروه اجتماعی و اقتصادی، ولو محرومترین طبقات، به‌آسانی می‌تواند کودکش را به مکتب بگذارد... و ... به‌سادگی می‌تواند در هر سطحی از درآمد و امکانات مادی با مکتبدار کنار آید. پول، غله، میوه، شیر و ماست و حتی تعهد خدماتی عملی می‌تواند به عنوان حق‌الزحمه‌ای در قبال آموزش طفل قبول شود (شریعتی، مکتب، ص۱).

درآمد معلمان سرخانه یا مکتبدارهای خصوصی به مراتب بیشتر از مکتبدارهای عمومی بود که در بحث مکتبخانه‌های خصوصی به آنها اشاره خواهد شد. این افراد، چه در خانهٔ شخصی خود و چه در حجره‌ها و جاهای دیگر، اغلب زندگی بسیار ساده‌ای داشتند.

گروهی از معلمان نه به دلیل تنگدستی، بلکه به‌خاطر ارزشهای والای روحانی و معنوی و عشق به‌کار خویش، بدون اینکه در فکر زراندوزی باشند، زندگی ساده‌ای برمی‌گزیدند:

ما را تو و قبول نیازی و خلوتی　　　مال و منال هر دو جهان از رقیب ما

(نظیری)

با در نظرگرفتن اینکه شاگرد ارتباط مستقیمی با وضع زندگی روزانهٔ معلم داشت، این معلمان بودند که شعلهٔ عشق معنوی را در دل شاگردانشان همیشه فروزان نگه می‌داشتند و شخصیت جامع و والای آنان بود که همیشه الگوی بسیاری از شاگردان و دیگر فرهنگدوستان می‌شد.

عبدالله مستوفی در شرح حال خود از معلم خط خویش، که عشق و علاقه‌ای جز به هنر خطاطی و تمرین آن نداشت، ضمن توصیف اتاق ساده و نه چندان بهداشتی مخصوص آموزش در توضیح زندگی استادش می‌نویسد:

... تمام اهل خانه بیش از چهار نفر و یک دختر بچه نبودند، با این همه گاهی اتفاق می‌افتاد که با وجود ارزانی آن دوره تا دو ساعت بعدازظهر که شاگردها می‌رسیدند و چند قرانی مساعده می‌دادند، این خانواده ناهار نخورده بودند. گاهی میرزا می‌گفت ما دیشب از بی‌پولی پلو خوردیم و بعد توضیح می‌داد که قصاب و نانوا نسیه نمی‌دهند، ولی مشهدی زکی، بقال سرکوچه، با ما نسیه‌کاری دارد. پول نبود نان و گوشت بخریم از بقال برنج و روغن نسیه آوردیم و پلو خوردیم....

درآمد میرزا از مجلس مشق که از هر شاگردی یک تومان ماهیانه می‌گرفت، منتهی به ماهی پنج شش تومان می‌رسید. و از دو سه خانه‌ای که برای مشق دادن می‌رفت هشت نه تومان عایدی داشت. از چاپ‌نویسی هم ماهی سه چهار تومان عایدی می‌کرد، به‌طوری که سر هم رفته درآمد میرزا بیش از ماهی پانزده منتهی هیجده تومان و ندرتاً بیست تومان نبود و با آن درآمد زندگی می‌کرد... با این حال خیلی سابقه و واسطه و یا سفارش لازم بود تا میرزا شاگرد جدیدی بپذیرد و جز خانهٔ چند تن از رجال و سرشناسان آن زمان جای دیگر نمی‌رفت (مستوفی، ج ۱، ص ۲۳۷).

مکتبخانه‌هایی با چند صد شاگرد در اکثر شهرهای بزرگ دایر بود و مسلماً همهٔ مکتبداران زندگی یکسانی نداشتند. حسین امید در مورد مکتبخانه‌های تبریز می‌نویسد که متجاوز از صد مکتبخانه در آنجا وجود داشته که برخی از آنها بسیار مشهور بوده است، به‌طوری که متعلمین آنها به صد و بیش از صد نفر می‌رسیده، ولی اغلبشان در حدود پنجاه تا چهل شاگرد داشته و بعضی نیز عدهٔ شاگردانشان کمتر و در حدود بیست تا سی نفر بوده است (امید، ج ۱، ص ۱۳).

بنابراین زندگی مکتبداران چنین مکتبخانه‌هایی با مکتبدارانی که چند نفر بیشتر شاگرد نداشتند فرق داشته است. وی همچنین از چند مکتبدار مشهور آن زمان در شهر تبریز یاد کرده است.

به‌طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که نوع زندگی مکتبداران با توجه به شخصیت فردی هر کدام تفاوتهایی داشت، ولی روی هم رفته زندگی ساده‌ای داشتند و درآمدشان از هدایای مردم و کمکهای مالی افرادی بود که در مقابل زحمات آموزشیشان دریافت می‌کردند. اگر وظیفهٔ معلم آموزش بود، وظیفهٔ شاگردان و اولیای آنان نیز این بود که حداقل زندگی مکتبدار را فراهم سازند.

بحث مربوط به چگونگی زندگی معلمان مکتبخانه‌ها را با اشاره به‌گوشه‌ای از زندگی ملاحسین نائینی به پایان می‌بریم:

> ... وی مدت شصت سال با تقوی و پاکدامنی زندگی کرده و تحفهٔ نیاز از احدی نپذیرفت. برای امرار معاش به دهات اطراف می‌رفت و از راه خوشه‌چینی مقداری جو دستگیرش می‌شد و تمام سال با آن زندگی می‌کرد. یعنی شبانه‌روز دو سه سیر آن را با سنگ و چوب نیم‌کوب می‌کرد و با آب و نمک در دیزی گلی می‌پخت و می‌خورد. به طلاب علوم مختلف درس می‌داد و فیضش به مردم بسیار می‌رسید. تمام دارایی او دوقران ارزش نداشت... (راوندی، ج ۳، ص ۶۰).

پایگاه اجتماعی شاگردان مکتبخانه‌های عمومی

اکثر شاگردان این مکتبها را فرزندان قشرهای متوسط جامعه تشکیل می‌دادند. اعیان و اشراف و شاهزادگان مکتبخانه‌های مخصوص و یا معلم سرخانه داشتند. فرودستان جامعه و روستازادگان محروم را نه‌چندان علاقه‌ای به مکتبهای عمومی بود و نه بهره‌ای از آن نصیبشان می‌شد. این بی‌نصیبی و بی‌علاقگی بیش از آنچه ناشی از مکتبخانه‌ها باشد، منبعث از شرایط حاکم بر زندگی آنان بود.

تودهٔ عظیم مردم را روستاییان عشایر و یا پیشه‌وران تشکیل می‌دادند و اینان بیش از آنچه در غم سواد و علم باشند در فکر گذران زندگی روزمرهٔ خویش بودند که طاقت‌فرسا و زحمت آفرین بود. آنچه در مکتبخانه می‌آموختند، درتحلیل نهایی، در این مورد کارساز و نجات‌بخش نبود و فقر و محرومیت دیرین همچنان بر زندگی آنان چیره بود.

آنچه را که از نظر دینی و فکری و فرهنگیِ روزانه نیاز داشتند از بزرگان خود یا از ملا و آخوند محل می‌آموختند، آن هم نه به‌صورت رسمی و مکتوب، بلکه به صورت غیر رسمی و شفاهی. پسر ده یا دوازده سالهٔ روستایی یا شهری از نظر کمک به خانوادهٔ خود، نیمه کارگر یا نیمه مردی بود و دختران نیز در این سنین آمادهٔ ازدواج می‌شدند. لذا شرایط حاکم بر زندگی آنان کار و زحمت را بر مکتب و درس مقدم می‌داشت. میان کار و درس مکتب تناقضی وجود نداشت، هرکس در هر شرایطی می‌توانست وارد مکتب شود، اما در عمل گروه معدودی به مکتبخانه‌ها روی می‌آوردند و اگر هم با انگیزه‌های گوناگون فردی و مذهبی به مکتب می‌رفتند، بیشتر آنان پس از دو سه سال یا کمتر آنجا را رها می‌کردند و با همان خرده سواد و دانشی که کسب کرده بودند میرزای محل می‌شدند.

اما فرادستان جامعه را شوق و ذوق بیشتری برای تحصیل فرزندانشان بود، چرا که هم از اهمیت کارساز علم و دانش آگاهی داشتند و هم سرانجام برای طی کردن مراتب بالای تحصیلی نخست می‌بایست از مکتبخانه شروع می‌کردند. اکثر دیوانیان و متنفذان سیاسی و دینی هم جملگی از میان همین اقشار برمی‌خاستند. گفتنی است که در تحولات اجتماعی دورهٔ مشروطیت نیز همان قشرهایی از جامعه به مدارس جدید علاقه نشان دادند که درس و مدرسه تغییرات اساسی در زندگی آنان داده بود و این تغییرات از ضروریات حیاتشان به حساب می‌آمد.

تفاوتهای شاگردان

شاگردان هم از نظر سنی و هم از نظر خانوادگی و وابستگیهای قومی و استعداد تحصیلی با هم متفاوت بودند، اما با این حال در یک محل و مکتب به تحصیل می‌پرداختند. ممکن بود کودکی در چهار سالگی به آموختن بپردازد و در سن هفت یا هشت سالگی به مراتب بالای تحصیلی برسد و برعکس بسیاری نیز بودند که تا چهارده یا پانزده سالگی جز آشنایی مختصر با قرآن و الفبا و خواندن و نوشتن، آن هم در سطح ابتدایی به موفقیتهایی دست نمی‌یافتند.

جمال‌زاده در سن چهار سالگی در اصفهان... الفبا را فراگرفت (جمال‌زاده، ۱۳۵۳، ص۳۹۸). تقی‌زاده نوشته است که در چهار سالگی به خواندن عم جزو شروع کرده و در پنج سالگی قرآن را ختم کرد (تقی‌زاده، ۱۳۴۰).

انگیزه‌های آموزشی شاگردان

هر یک از شاگردان در درجهٔ نخست برای با سواد شدن و آشنایی با قرآن به مکتب روی می‌آوردند، ولی هر کدام انگیزه‌های گوناگونی داشتند. برخی می‌خواستند خواندن و نوشتن و سیاق یاد بگیرند تا در زندگی روزمرهٔ خانوادگیشان از آن استفاده ببرند؛ دخل و خرج پدر و خانواده را یادداشت کنند و نگه دارند و مراسلات و نیازهای دیوانی خانواده را برطرف کنند. برخی دیگر به فکر طلبه یا ملا شدن بودند، و اینها پس از اتمام دورهٔ مکتب به مدرسه‌ها و حوزه‌های گوناگون روی می‌آوردند و در این راه گاهی رنج سفر می‌کشیدند و در غربت می‌زیستند و برخی از آنان به مدارج عالی تحصیلی تا درجهٔ اجتهاد می‌رسیدند. همهٔ بزرگان دینی ما نخست محصل مکتبخانه‌ها بوده‌اند.

برخی دیگر، که بیشتر از شاهزادگان و رجال و توانگران جامعه بودند بر آن بودند تا پس از آشنایی با خواندن و نوشتن و علوم به اصطلاح قدیمه به علوم جدید روی آورند. محصلان خارج از کشور و دارالفنون و دیگر مدرسه‌های جدید آن روزگار از جملهٔ این گروه بودند.

افراد اخیر بیشتر تشکیل‌دهندگان کاروانِ معرفت جدید بودند و پس از پایان تحصیل در داخل و خارج، هرکدام صاحب شغل و منصبی شدند و یا در مراکز عالی آموزشی و مدارس جدید به تدریس علوم و فنون جدید پرداختند. اکثر دیوانیان، وزرا، وکلا و رجال صاحب نام و نشان و مال و منال و پژوهشگران رشته‌های گوناگون ادبی و علمی... از میان همین گروه برخاسته‌اند.

امکانات رفاهی شاگردان در مکتبخانه‌ها

شاگردان مکتبها هر یک تشکچه‌ای با خود به مکتب می‌آوردند و روی آن می‌نشستند. صبح که کودک از خانه بیرون می‌آمد تا به مکتب برود، ناهار خود را نیز که معمولاً مقداری نان و پنیر و گاهی کشمش یا چند عدد گردو... بود، در دستمالی می‌پیچید و همراه کتاب و دفتر و قلمدان به مکتب می‌برد. هنگام ظهر وقتی درس پایان می‌یافت و معلم اجازهٔ ناهار خوردن می‌داد، شاگردان دستمال خود را باز می‌کردند و ناهار خود را می‌خوردند و اگر مکتبدار نیز در مکتب ناهار می‌خورد، تعارفی نیز به وی می‌کردند و گاهی وی نیز لقمه‌ای از آنها می‌خورد.

پس از اتمام وقت ناهار و یا پیش از ظهر، خوردن هر چیزی در مکتب ممنوع بود، از این‌رو هر چه کودکان با خود داشتند فقط باید در سر ناهار می‌خوردند. نخودچی و کشمش و گاهی مغز گردو از جملهٔ تنقلاتی بود که شاگردان به‌همراه داشتند.

وسایل آموزشی شاگردان

وسایل آموزشی شاگردان محدود بود به یک کتابچه و چند ورق کاغذ، قلم و قلمدان و گاهی یک ورق حلب سفید، قلم‌نی و مرکب و دوات. در دوات مرکب می‌ریختند و برای اینکه مرکب نریزد مقداری در داخل آن پنبه یا الیاف ابریشمی که آن را لیقه* می‌گفتند، می‌گذاشتند تا اگر دوات برگشت مرکب آن نریزد:

خامه در مرگ تو شد مویه کنان لیقه در سوگ تو شد موی کنان

(فرهنگ *فارسی*، معین)

دوات و قلم را در جای مخصوصی به‌نام قلمدان می‌گذاشتند.

قلمدان عبارت از جعبه‌ای بود به شکل مکعب‌مستطیل نسبتاً باریک که دو سر آن دارای انحنایی بود و از مقوا یا چوب می‌ساختند. طول تقریبی آن پانزده و عرض آن تقریباً پنج سانتیمتر بود که آن را در داخل جعبهٔ بزرگتری به همین شکل قرار می‌دادند و روی آن با رنگ و روغن نقاشی می‌شد. این نقاشیها اکثراً تصویر مرغان یا آدمیان بود. قلم و دوات و قلم‌نی را در داخل قلمدان می‌گذاشتند:

مرا مرغی سیه سار است و گلخوار گهر بار و سخندان در قلمدان

(ناصرخسرو، دهخدا)

شاگردان از نظر وسایل آموزشی و نوشت‌افزار بسیار در مضیقه بودند به‌گونه‌ای که برای تمرین خط در بعضی مناطق از ورقه‌های حلبی سفید، که با آن سماور و سینی درست می‌کردند، به‌اندازهٔ ورقهای کاغذ برای نوشتن مشق درشت و ریز، استفاده می‌کردند. هرقسمتی را که می‌نوشتند پس از مدتی پاک می‌کردند و برای مشقهای بعدی آماده می‌کردند. این ورقهٔ حلبی نسل در نسل در خانه‌ها باقی می‌ماند. این عمل دو فایده داشت: یکی اینکه مشق‌کردن روی حلبی دست را قوت می‌بخشید و دیگر اینکه در مصرف کاغذ صرفه‌جویی می‌شد (اعظام قدسی، ۱۳۴۹، ص ۲۲).

خلیفه. مکتبداران برای کمک به امر آموزش و نظم مکتب افرادی را از میان مبرزترین و توانمندترین شاگردان، چه از نظر درسی و چه از نظر شخصیت و ویژگیهای فردی، به‌عنوان دستیار خویش برمی‌گزیدند که خلیفه نام داشت و وظیفه داشت در

---

* لیق نیز گویند. در زبان آذربایجانی به آن *کیلکه* می‌گفتند و کیلکه در همین زبان به معنی موی ژولیده یا خرده پشم است.

غیبت معلم مکتب را اداره کند. در حضور وی نیز بخشی از وظیفهٔ معلم بر دوش او بود؛ نوآموزان را آماده می‌کرد تا از معلم درس بگیرند؛ در نظم‌دادن به امور نیز به مکتبدار کمک می‌کرد. در حقیقت *نایب* یا معاون و جانشین معلم بود.

خلیفه نه تنها در درس‌دادن و آشنا کردن تازه واردان به مکتب با آخوند یا معلم مکتب همکاری می‌کرد، بلکه در تنبیه و فلک بستن احتمالی شاگردان نیز شرکت داشت. علاوه بر اینها در راه انداختن زندگی شخصی معلم نیز پیشگام بود. برای وی خرید و از مراجعه‌کنندگان پذیرایی می‌کرد و کلاً در سروسامان دادن کار مکتب و مکتبدار شرکت فعال داشت.*

برنامه‌های آموزشی

برنامهٔ درسی کلاً از آشنایی با حروف الفبا به‌صورت هجی کردن و آشنایی با سوره‌های کوچک قرآن، یعنی عم‌جزو، شروع می‌شد و گاهی به کتاب مشکلی مثل *تاریخ معجم*** وغیره خاتمه می‌یافت. اگر بخواهیم هدف برنامه‌های مکتبخانه‌های گوناگون در آن زمان را بیان کنیم، عنوانهای زیر عمدهٔ برنامه‌های درسی و در حقیقت هدفهای آموزشی آن روزگار بوده است:

۱) آشنایی با حروف الفبا به‌صورت هجی‌کردن؛

۲) آشنایی با قرآن و در درجهٔ نخست عم‌جزو؛

۳) یادگرفتن واجباب دینی و انجام‌دادن آنها به‌صورت عملی در مکتب، مثل وضو گرفتن و نماز خواندن؛

۴) آشنایی با اصول اخلاق و مسائل دینی به‌صورت شفاهی یا به‌وسیلهٔ کتابهای گوناگون؛

۵) آشنایی با زبان عربی به‌وسیلهٔ کتابهای صرف و نحو، آشنایی با منطق و معانی؛

۶) آشنایی با برخی از کتابهای ادبیات فارسی؛

۷) آشنایی با جنبه‌هایی از تاریخ ایران و اسلام (بیشتر از *ناسخ‌التواریخ*)؛

---

* علی شریعتی در بحث از ویژگیهای مکتبخانه‌ها ضمن توضیح وظایف و مقام خلیفهٔ وی را در حد *آسیستان* دانشگاه و حتی بالاتر از آن معرفی می‌کند که به‌نظر نگارنده استدلالی اغراق‌آمیز و دور از واقع است. برای آگاهی از نظرات وی در این باره رک: مکتب، ص۱۵.

** کتابی تاریخی است که سرگذشت پادشاهان قدیم ایران تا آخر عهد ساسانی در آن نوشته شده است. مؤلف آن فضل‌الله الحسینی است. سبک نگارش کتاب تکلف‌آمیز است.

۸) آشنایی مختصر با سیاق؛
۹) آشنایی با نگارش (ترسل) و املا؛
۱۰) تمرین خط.

برای رسیدن به این هدفها کتابهای زیر در مکتبخانه‌های گوناگون تدریس می‌شد. پیش از معرفی این کتابها یادآوری می‌شود که همهٔ این کتابها در همهٔ مکتبخانه‌ها تدریس نمی‌شد، بلکه در هر مکتبخانه‌ای با توجه به نظر و علائق مکتبدار و نیز با توجه به توانایی و استعداد کودکان، معلم مکتب از میان کتابهای یاد شده کتابها و مطالبی را انتخاب می‌کرد و به شاگردان درس می‌داد.

کتابهای درسی

عم‌جزو ـ *تنبیه‌الغافلین* ـ *معجزات* ـ *ابواب‌الجنان* (*نصایح و حکم و مواعظ*) ـ *وظیفةالاطفال* ـ *نصاب‌الصبیان* ـ *تاریخ نادر* (درهٔ نادزه) ـ *صرف و نحو عربی* ـ *جامع عباسی* ـ *گلستان* ـ جودی ـ جوهری ـ *ترسل* ـ *جامع المقدمات* ـ *تاریخ وصّاف* ـ *شرح سیوطی* ـ *شرح جامی* ـ شرح *نظام* ـ *مغنی و مطول* ـ *شرح شمسیه* ـ *مخزن الانشاء* ـ *ناسخ التواریخ* ـ *خمسهٔ نظامی* ـ *دیوان سنایی غزنوی* ـ *مثنوی ملای رومی* ـ *حاشیهٔ ملاعبدالله برمنطق تفتازانی* و....

برخی از این کتابها، کتابهایی بود که در مدرسه‌های دینی و حوزه‌ها نیز در سالهای نخستین تدریس می‌شد. برخی از شاگردان خود کتابهایی چون موش و گربهٔ *عبید زاکانی* و یا کتاب *احمد* طالبوف و یا کتابهای دیگری را مطالعه می‌کردند. همچنان که از فهرست برنامه‌ها و کتابهای درسی پیداست از کتابهای علوم جدید، مثل حساب، فیزیک، شیمی،... و برنامه‌هایی چون ورزش، هنر، کارهای دستی و... خبری نبود و اگر کسی خواستار این نوع آموزشها بود می‌بایست شخصاً در پی آنها برود و برای دسترسی به آنها، اغلب، با مشکلات گوناگون روبه‌رو می‌شد. کتابهای مربوط به علوم جدید چندان در دسترس نبود. عبدالله مستوفی نوشته است:

> با اینکه میل مفرطی به فراگرفتن معلومات جدید از قبیل حساب و هندسه و جغرافیا و فیزیک و شیمی داشتم، چون راهی برای تحصیل آنها در دسترسم نبود به خواندن کتاب *احمد* ملاعبدالرحیم طالبوف قناعت می‌کردم و اصول حساب و جبرو هندسه را از کتابهای شیخ بهایی مطالعه و با آقای موسی رئیس، که یکی از رفقای برادرم آقا میرزا رضا بود، گاهگاهی مذاکره و مباحثه می‌کردم... (مستوفی، ج ۱، ص ۱۳).

میزان مشکلی کتابها

با توجه به اینکه اکثر کتابهایی که یاد شد، چه از نظر زبان نگارش و چه از نظر میزان مشکلی با ویژگیهای ذهنی کودکان هشت سال به‌بالا همخوانی نداشت و حتی آموزش الفبا نیز براساس تواناییهای ذهنی کودکان و برپایهٔ صحیحی تدریس نمی‌شد (در مبحث بعدی با شیوه‌های آموزش در آن زمان آشنا خواهیم شد) لذا خواندن کتابهای مذکور مشکلات فراوانی برای شاگردان فراهم می‌کرد و در اغلب موارد در همان سالهای نخستین تحصیل مکتب را رها می‌کردند.

یحیی دولت‌آبادی می‌گوید:

> از فارسی چیزی را که به شوق می‌خواندم کتاب موش و گربه بود. شعرهای آن را حفظ کرده آن کتاب را که تقریباً در میان آنچه برای خواندن من حاضر شده بود، یگانه چیزی بود که با سن و تحصیل من مناسبت داشته می‌شناختم و آن را دوست می‌داشتم (دولت‌آبادی، ج ۱، ص۱۴).

مربیان ناآگاه کودکان را مینیاتور بزرگسالان می‌پنداشتند و بر این واقعیت واقف نبودند که در هر دوره‌ای از سن مطالبی قابل درک است و برای درک مطلب جدید لازم است زمینه‌های آموزشی برای کودکان فراهم آورد. سر جان ملکم تعلیم و تربیت عهد فتحعلی‌شاه را این‌گونه وصف کرده است:

> ... در ایران طفل پنجساله، با پیر پنجاه ساله، در مجلس از حیث گفتار و کردار و سکونت و وقار یکسان است؛ در هفت سالگی شروع به خواندن عربی و فارسی می‌کنند [البته ادبیات فارسی] بعد از خواندن حروف تهجی، قرآن می‌خوانند و بعد از آن به آموختن احکام شریعت می‌پردازند و قواعد مذهب شیعه را فرا می‌گیرند تا بغض دشمنان آل‌رسول در ضمیر ایشان جای گیرد؛ بعد از کتب فارسی، متونی در سطح گلستان و حافظ می‌خوانند. از آن جمله است: *گلستان سعدی*... بعد از آن، قدری صرف و نحو و منطق و فقه و حکمت نیز می‌آموزند. اما، ترقی در این مراتب، غالباً ارتباط به استعداد و میل و علاقهٔ نوآموز دارد.... (راوندی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص۹۶).

بررسی میزان مشکلی و نامناسبی کتاب درّهٔ نادره

کتاب *درّهٔ نادره* یا *تاریخ عصر نادرشاه* از جمله کتابهایی بود که در برخی از مکتبخانه‌ها یا مدرسه‌ها تدریس می‌شد. این کتاب در نوع خود یکی از پیچیده‌ترین و مشکلترین

کتابهایی بود که در آن دوره شاگردان مجبور بودند آن را بخوانند.

این کتاب را در سال ۱۳۴۱ش، دکتر سیدجعفر شهیدی تصحیح کرده و با اضافه کردن معانی و شرح و حواشی کوشیده است کتاب برای خوانندهٔ امروزی مفهوم شود. مصحح در مقدمهٔ کتاب نوشته است:

> اگر بگوییم درّهٔ *نادره* دشوارترین و متکلفترین متنی است که به نثر مصنوع فارسی نوشته شده است، مبالغه نکرده‌ایم. قصد مؤلف نیز تحریر نثر مشکل است و تاریخ‌نویسی برای وی در درجهٔ دوم اهمیت است.... روزگاری قبلهٔ نامه‌نویسان بوده است و روزی آماج طعن و طنز معلمان، گاهی محک فضل منشیان و معیار بلاغت مترسلان به‌حساب آمده است، و گاهی اُضْحُوکهٔ[1] معلمان و نشانهٔ تیر ملامت استادان. دورانی کتاب درسی عصر بود. لغتهای آن را برای تسلط بر املا از بر می‌کردند. و فقراتش را در نامه‌ها و منشآت به تضمین می‌آوردند، اما دیری نگذشت که همان فقره‌ها و همان جمله‌ها را تُرهات و تطویل به لاطائل خواندند و مؤلف کتاب را سفیهی خودخواه و دیوانه‌ای یاوه‌سرا نامیدند. با این همه از روزی که خامهٔ توانای میرزامهدی‌خان از تحریر این کتاب فراغت یافت، تا آن روز که تحول جدید در ادبیات فارسی پدید گردید، هیچ ادیب و مترسلی خود را از مراجعه بدین کتاب بی‌نیاز نمی‌دید و اگر هم به کتاب و مؤلف آن به‌دیدهٔ احترام نمی‌نگریست به‌منظور اکرام عندالامتحان، یا تفوق بر اماثل و اقران، ناچار بود *دُرّه نادره* را همچون دیگر متنهای مصنوع بخواند.... تا آنجا که اطلاع دارم هیچ‌یک از فاضلان و ادیبان قرن حاضر درهٔ *نادره* را به شیوایی عبارت، یا استحکام جمله‌ها یا بلاغت تعبیر نستوده‌اند، بلکه مؤلف کتاب با همهٔ تبحر و اطلاعی که در فنون ادب عربی و فارسی داشته از تیر ملامت احدی نرسته است.

در همین مقدمه نظر انتقادی برخی از ادیبان و صاحب‌نظران نیز آمده است که اغلب کتاب مذکور را پر تکلف و دشوار و گاهی بی‌فایده خوانده‌اند.

و اما نظر برخی از دیگر متنقدان ادبی به نقل از همان مقدمه:

مرحوم بهار: «میرزا مهدی‌خان سه قسم منشآت دارد:

۱ـ بسیار پیچیده و متکلفانه و نامرغوب که تقلید محض از موارد دشخوار و ناهنجار

---

۱. چیزی که سبب خنده می‌شود.

نثر جوینی و وصاف است، بلکه در تمام وصاف شاید چهار پنج مورد بتوان به‌دست آورد که به این دشخواری و تعسف و تکلف نثری آورده باشد...».

مرحوم فروغی: در انتقاد از منتخبات نظم و نثر دورهٔ قاجار با اعتراف به فضل میرزا مهدی‌خان در نکوهش و متهم ساختن او به نداشتن ذوق سلیم چنین آرد:

> این بنده یک کتاب در این فن ندیده‌ام که مؤلف و نویسندهٔ آن را بتوان سخن‌شناس گفت و بنابراین به هیچ یک از تذکره‌های مذکور اعتمادی نیست و از شعر گذشته، نثر خوب هم همین حال دارد، یا قدری مشکلتر است، و اگر چنین نبود منشآت مرحوم میرزا مهدی‌خان نادری (کذا) را در عصر و زمان ماطبع نمی‌کردند که برای مترسلین سرمشق باشد، بلکه خود آن مرحوم اختیار این سبک انشا نمی‌نمود، و شما می‌دانید که میرزا مهدی‌خان مرحوم از اجلهٔ فضلا بود و مرد کم و کوچکی نیست و عجب آنکه بعد از نوشتن دره *نادری* (کذا) که تاریخ نادرشاه است، به او گفت این کتاب شما با جلالت قدر زیاده از حد مشکل است و غیر از فحول ادبا و متبحرین احدی از عهدهٔ فهم آن برنمی‌آید، میرزا مهدی‌خان خواست کار را آسان کند، *تاریخ جهانگشای نادری* را نوشت و اگر شما همت کنید و از تشبیهات (تشبیبات؟) که در اول هر سال از سنوات تاریخی آن کتاب نگاشته سطری چند بخوانید، می‌دانید آن مرد فاضل چطور از راه اصلی دور افتاده واگر اهمیت وقایع سلطنت نادرشاه نبود حالا دیگر نه کسی اسم درهٔ میرزا مهدی‌خان را می‌برد و نه از *جهانگشای* او حرفی به‌میان می‌آمد....

یادآور می‌شویم هدف از پرداختن به‌گوشه‌هایی از انتقادهای شدیدی که از این کتاب شده است، نشان دادن این واقعیت است که مربیان تربیتی آن زمان توجهی به زمینهٔ دانش شاگردان و تواناییهای آنان و نیز نیاز جامعه و ... نداشتند و بدون ارزشیابی نتایج حاصل از تعلیم و تربیتشان دست به انتخاب کتاب و مطالب درسی می‌زدند و در صورت فرانگرفتن شاگردان، و پیش از اینکه برنامه‌های خود را مورد انتقاد و بررسی قرار دهند، شاگرد را به فلک می‌بستند. علاوه براین دکتر شهیدی در مقدمهٔ مفصلی که براین کتاب نوشته جوانب گوناگون آن را بررسی کرده و حتی در پاسخ منتقدان این کتاب گفته است «ولی اگر بگوییم اینان دربارهٔ مؤلف و کتاب او تا اندازه‌ای بی‌انصافی کرده‌اند و میرزا مهدی‌خان و درهٔ *نادره* استحقاق این همه بی‌لطفی و معاملهٔ خصمانه را از جانب فضلای

عصر ما ندارند، بیجا نیست....» و این نتیجه را گرفته‌اند که علت طعن میرزا مهدی‌خان نویسندهٔ کتاب فقط در مشکلی نثر نیست، بلکه در «خاطرهٔ بدی است که بعض مردم ایران از سالهای آخر زندگانی قهرمان کتاب داشته‌اند.... دیگر اینکه میرزا مهدی‌خان به عصر ما نزدیک است و برای ما که گذشتهٔ قدیم را با ارزش بیشتری تلقی می‌کنیم کوتاهی این فاصله خالی از اهمیت نیست».

چه این استدلال پذیرفتنی باشد چه نه، تأکید می‌کنیم که درهٔ *نادری* به هیچ وجه کتاب درسی مناسبی نبوده است و جز آزردن خاطر شاگردان وآوردن فشار روحی به آنان، اثر دیگری نمی‌توانست برجای بگذارد.

گفتنی است در تصحیح و قابل فهم کردن این کتاب، حتی برای دانشجویان امروزی، مصحح کتاب از استادان بنام معاصر کمک گرفته است: بزرگانی چون دکتر معین، بدیع‌الزمان فروزانفر، سعید نفیسی و....

روشن است که کتابی که پس از کوشش این همه استادان ادب معاصر قابل فهم گردد، چگونه می‌توانست برای مکتبخانه‌ها یا حتی مدارس بالاتر از آن مفید باشد.

خط

در مکتبها حسن خط شاگردان مورد توجه مکتبداران بود. در ایران، از روزگاران قدیم داشتن خط خوب از فضایل به‌شمار می‌رفت و گاهی حسن خط مترادف بود با معلومات بالای صاحب خط. از این‌رو یکی از برنامه‌های درسی کودکان تمرین یا مشق خط بود. کودکان مجبور بودند هر روز چندین صفحه به تمرین و مشق خط بپردازند و خود معلمان اغلبِ موارد از خط نیکویی برخوردار بودند و می‌کوشیدند شاگردان خود را نیز به خوش خطی عادت دهند. برای این‌کار از قلم نی و مرکب و گاهی کاغذهای مخصوص استفاده می‌کردند. قلمدان، که درصفحات پیش به آن اشاره شد، بیشتر به همین منظور به وجود آمد تا همهٔ وسایل خطاطی را در آن جای دهند.

تعلیم خط سالیان سال در برنامه‌های آموزشی ایران وجود داشته است، ولی در نیم قرن اخیر به آن صورت که در مکتبخانه‌ها یا حتی در مدارس جدید اهمیت داشت، مورد توجه قرار نگرفت؛ به‌ویژه پس از تغییر وسایل تحریر از دوات و قلم یا خودنویس به خودکار و همانند آن برنامه‌ریزان و مربیان چندان به خوش خطی توجه و عنایت نشان ندادند (در بحث مربوط به روش تدریس به شیوهٔ تعلیم آن اشاره خواهد شد).

آموزش زبان فارسی و عربی

در بحث کتابهای درسی اشاره شد که تعلیم زبان فارسی و زبان عربی برای مکتبداران با اهمیت بود و این دو جزء درسهای اصلی به‌شمار می‌رفت. درس عربی از اهمیت خاصی برخوردار بود، چون هم زبان قرآن بود و هم بسیاری از کتابهای اخلاقی و دینی به این زبان نوشته شده بود و اگر هم به زبان فارسی بود فهم آن به دانستن زبان عربی نیاز داشت؛ منظور از زبان فارسی نیز در حقیقت زبان *گلستان سعدی* و یا متونی در آن سطح یا حتی مشکلتر بود.

گفتنی است حتی پس از پیدایش و گسترش مدارس جدید هم سالها کتاب فارسی مستقل و در خور فهمی برای شاگردان به وجود نیامد؛ در آن مدارس نیز متون قدیمی و قطعاتی از دیوانهای مختلف درس فارسی را تشکیل می‌داد.

در برخی از مناطق آموزش به‌زبان مادری نیز صورت می‌گرفت. چنانکه در ارومیه معمولاً تعلیم الفبا از کتاب *آنادلی* (زبان مادری) شروع می‌شد و پس از آنکه کودکان حروف الفبا را شناختند و با خواندن و نوشتن آشنا شدند کتابهای رایج در مکتبخانه‌ها تدریس می‌شد (دهقان، ۱۳۴۸، ص۱۳۳).

با این حال در برخی از مکتبخانه‌های آذربایجان زبان ترکی قدغن بود! از این نمونه بود مکتب حاج‌میریحیی و سیدحسن زنوزی در تبریز (امید، ۱۳۳۲، مقدمه).

آموزش اصول دینی و اخلاق

از عمده هدفهای تعلیم و تربیت در مکتبخانه‌ها آشنا کردن کودکان به مسائل اخلاقی و دینی بود. این‌کار هم به‌صورت شفاهی، یعنی با پند و اندرز و موعظه برای کودکان و هم به‌صورت عملی و با یاد دادن وضو و نماز و دیگر جنبه‌های عملی مسائل دینی انجام می‌گرفت.

اکثر کتابها نیز به صورتهای گوناگون حاوی مسائل اخلاقی و دینی فراوان بود و همهٔ کودکان بدون استثنا از مسائل اخلاقی و دینی آگاهی می‌یافتند.

آموزش سیاق

سیاق معانی گوناگون دارد، از این جمله است راندن، جان‌کندن، مهر و کابین، روش و تربیت. اما مراد ما اینجا آموزش قواعد و نوشتن حساب است. خط سیاق نوعی از خط بود که دیوانیان یا اهل دفتر با آن اعداد و مقادیر و اوزان را می‌نوشتند. در برخی از مکتبخانه‌ها این خط و شیوهٔ نوشتن حساب آموزش داده می‌شد. بزرگ‌امید در خاطرات خود می‌نویسد:

تحصیل علم سیاق در چهار ولایت معمول بود آشتیان و تفرش و گرگان و نایین. فقط از این ولایات محاسب به همه جا می‌رفت. دیگران حساب نمی‌دانستند. تجار با چرتکه و علاف و بقال با چوب خط حساب می‌کردند. جلو در مساجد یک میرزا نشسته بود قلمدان و یک لوله کاغذ در جلو داشت، کسانی که می‌خواستند کاغذ بنویسند به آنها مراجعه می‌کردند... (بزرگ‌امید، ۱۳۶۳، ص۲۹).

تصور می‌رود قضاوت بزرگ‌امید در مورد علم سیاق درست نباشد، چرا که بسیاری از مناطق دیگر نیز با این روش حساب آشنا بودند و در برخی از مکتبها نیز آن را آموزش می‌دادند و علاوه بر آن از علم حساب نیز، منتهی حساب قدیم، چیزهایی به شاگردان خود می‌آموختند یا خود شاگردان شخصاً به‌دنبال آن می‌رفتند. برای نمونه ابراهیم فخرایی در شرح حال خود ضمن صحبت از چگونگی آموزش در مکتبخانه‌ها اشاره می‌کند که «شاگردان را از بزرگ و کوچک به خواندن قرآن و نوشتن مشق خط و سیاق و نصاب و ترسل وا می‌داشتند» (فخرایی، ۱۳۶۳، ص۱۵).

هنر و تفریحات سالم

متأسفانه در مکتبخانه‌ها به این بخش از نیازهای کودکان توجهی نمی‌کردند. فقط در برخی از مکتبخانه‌ها گویا آواز خواندن و شعر سرودن جزو برنامه‌ها بوده است. در کتاب *اردبیل در گذرگاه تاریخ* می‌خوانیم:

دربعضی از مکتبها آواز خواندن و شعر سرودن جزء برنامهٔ تحصیل بود، ولی هر دو به‌ویژه آواز خواندن، اختصاص به‌مسائل مذهبی نوحه‌خوانی و تعزیه داشت و معمولاً در روزهای پنجشنبه به‌شکل نوحه‌خوانی صورت می‌گرفت. با این حال معلم توجه می‌نمود که این نوحه‌خوانی در مایهٔ اصلی آهنگهای مربوطه، که گوشه‌هایی از دستگاههای هفت‌گانهٔ موسیقی اصیل ایرانی بود، باشد. و پست و شدّ آواز یا اوج و حضیض صداها رعایت گردد (صفری، ج ۳، ص۱۷۳).

مشاعره

در برخی از مکتبخانه‌ها یکی از تفریحات بچه‌ها مشاعره بود. به این ترتیب که آخوند شاگردان قوی و پر استعداد خود را دو قسمت می‌کرد و آنها با هم به مشاعره

می‌پرداختند. بدین‌ترتیب که کسی شعری می‌خواند و طرف مقابل می‌بایست شعری را بگوید که حرف اول کلمهٔ اول آن با حرف آخر کلمهٔ آخر شعر طرف مقابل یکی بود، این‌کار ادامه می‌یافت تا یکی از طرفین برنده می‌شد. در این مشاعره کسی حق نداشت شعر گفته شده را دوباره بگوید و آخوند یا شاگردان مراقب این‌کار بودند.

زمان تحصیل

تحصیل در مکتبخانه‌ها در طول سال و بدون تعطیل تابستانی چند ماهه ادامه داشت. شاگردان مکتب هم صبح و هم بعدازظهر تا عصر می‌بایست در مکتب حاضر می‌شدند.

برخی از آنان هنگام ظهر برای خوردن ناهار به خانه‌های خود می‌رفتند، ولی اکثر دانش‌آموزان ظهر را نیز در مکتب می‌ماندند و ناهار خود را در همان جا می‌خوردند. بدین‌منظور، صبح که از خانه بیرون می‌آمدند مقداری نان و پنیر و گاهی کشمش و غیره لای نان می‌گذاشتند و به مکتب می‌بردند و همان‌جا در حضور دیگر شاگردان می‌خوردند.

تعطیلات مکتبخانه

علاوه بر ایام ولادت و وفات معصومین علیهم‌السلام که مکتب تعطیل می‌شد، در ماههای محرم و رمضان و عید نوروز نیز مکتبها مدتی تعطیل بود. گرچه رسماً تعطیلات تابستانی وجود نداشت، ولی در عمل به‌علت رفتن اهالی به باغها یا روستاهای خود برخی از مکتبخانه‌ها تعطیل می‌شد.

علاوه بر اینها در شهرها به دلایل گوناگون مکتبها تعطیل می‌شد. برای نمونه در ارومیه وقتی در نزدیکی یکی از مکتبها، همسر شخص سرشناس یا متمولی حامله می‌شد، مکتبدار روز وضع حمل وی شاگردان مکتب را در معیت خلیفه، یعنی جانشین خود، به آن خانه می‌فرستاد. وقتی کودکان به در خانهٔ مزبور می‌رسیدند بیرون منزل با آواز بلند اشعاری را با هم می‌خواندند:

یا رب به حق نون تبارک   اولسون بو مولود یا رب مبارک

یعنی:

خدایا به حق سورهٔ ن مبارک   باشد قدوم این مولود میمون مبارک

در این موقع صاحب منزل تحفه‌ای جهت مکتبدار می‌فرستاد و این تحفه معمولاً

عبارت بود از یک کله‌قند یا چند قران پول نقره. شاگردان پس از مراجعت و تحویل تحفه به مکتبدار، آن روز را به مناسبت قدوم مولود جدید تعطیل می‌کردند و این تشریفات به‌نام تبرزه* معروف بود (دهقان، ۱۳۴۸، ص۱۳۵).

تعطیلی به‌سبب زایمان زنان

گاهی زنی یا مردی به مکتب می‌آمد و به آخوند رجوع می‌کرد که زن آبستنی در حال زایمان است، این وجه را بگیر و بچه‌ها را مرخص کن تا همگی دعا کنند که آن زن خیلی زود فارغ شود و زن و بچه سالم بمانند. آخوند مبلغ اهدایی را دریافت می‌کرد و شاگردان را رها می‌ساخت و آنان شادی‌کنان به منزل خود می‌رفتند (امید، ج ۱، ص ۱۱).

شمس‌الدین رشدیه نیز مطلبی شبیه به این موضوع ذکر کرده است:

> زجر و آزار معلم نسبت به اطفال به اندازه‌ای بود که مرخص کردن آنها از چنگ معلم ثواب بزرگی شناخته شده بود. دردها دوا می‌کرد و حاجتها روا می‌ساخت؛ مثلاً اگر زنی که در حال وضع حمل بود و کار به سختی می‌کشید، فوراً اطرافیان زائو پولی به یکی از مکتبداران می‌دادند که مکتب را تعطیل و شاگردان را مرخص کند و به خوشی ثواب این آزادشدگان، خدا به مریض آنها رحم کند و از شکنجهٔ زایش آسوده شود. از اینکه مرخص شدن از مکتب را آزاد شدن می‌گفتند معلوم می‌شود که حال به چه منوالی بوده است... (شمس‌الدین رشدیه، ۱۳۶۲، ص۱۷).

تعطیلی به‌سبب اتمام کتاب

یکی دیگر از اوقات تعطیل عادی زمانی بود که یکی از شاگردان کتابی را تمام می‌کرد و در صدد شروع کتابی دیگر برمی‌آمد. در این موقع لازم بود که پولی به آخوند بدهد و این پول را *پول کتاب رزه*** یا به عبارت صحیح‌تر *کتاب عوضیه* می‌گفتند. پس از اینکه این پول داده می‌شد آخوند تمام بچه‌ها را به خاطر این پول مرخص می‌کرد (امید، ج ۱، ص۱۱).

---

* در کتاب *تاریخ فرهنگ آذربایجان* این رسم تبرزین ذکر شده است (امید، ص۱۷).

** در بارهٔ این دو اصطلاح گفته‌اند که شاید *کتاب عرضه* یا *کتاب برز* بوده که مقصود از اولی عرضه کردن کتاب و منظور از دوّمی *بارز* کردن بوده است. و چنین استدلال کرده‌اند که چون شاگرد مکتب کتابش را به آخر می‌رسانید یا در قرآن به بعضی سوره‌ها می‌رسید، می‌بایست وجهی برای مدیر مکتب بیاورد و همشاگردیهایش کتاب او را پنهان می‌کردند تا وجه را بیاورد. همین که پول داده می‌شد (عرضة) کتاب آشکار (*بارز*) می‌شد و صاحبش تسلیم می‌شد (امید، ج ۱، ص۱۱).

شیوهٔ آموزش در مکتبخانه‌ها

آموزش خواندن: در مکتبخانه‌ها، اگر کودکان در مکتب‌آخوند باجیها حروف الفبا را یاد نگرفته بودند، درس با آموزش الفبا شروع می‌شد. شیوهٔ آموزش معلمان در اکثر مکتبها یکسان بود، اما با توجه به ویژگیهای آموزشی هر مکتبداری مختصر تفاوتهایی داشت. می‌توان گفت اصول کلی آموزش خواندن عبارت بود از:

- آموختن اسم حروف، نه صدای آنها. مثل: الف. ب... جیم... دال... میم...؛
- آشنا کردن شاگردان با حرکات ـ و تنوین ضوابط (= شد، مد، وصل، قطع)؛
- خواندن حروف به مدد حرکات و تنوین...؛
- ترکیب حروف خوانده شده با همدیگر (البته اسم آنها، نه صدای آنها) و گفتن کل کلمه پس از آن؛
- هجی کردن کلمات و تجزیهٔ آنها به حروف با گفتن حرکات هر یک از حروف.

برای آشنا شدن با این شیوه به چند درس نمونه به این روش اشاره می‌کنیم:

روز نخست که معلم می‌خواست درس اول را شروع کند، این جملات و عبارتهای شریفه را می‌خواند و شاگردان نیز آن را تکرار می‌کردند: بسم‌الله الرحمن الرحیم! هوالفتاح العلیم، اول دفتر به‌نام ایزد دانا، صانع پروردگار، حی توانا. در بعضی از مکتبها پس از هوالفتاح العلیم این عبارت را می‌گفتند:

بس مبارک باد چو فر هما، اول کارها به‌نام خدا.

سپس معلم حروف الفبا را، که معمولاً در اول جزوهٔ شاگردان بود، یکی‌یکی می‌خواند و دانش‌آموز یا دانش‌آموزان نیز آن را تکرار می‌کردند. الف، ب، پ... جیم... دال... ذال... .

مدتی شاگردان به‌آموختن اسم هریک از حرفها می‌پرداختند و پس از یادگرفتن آنها، به گفتن اسم آن با حرکات و تنوین آغاز می‌کردند:

الف زَبَر، اَـ ب زَبَر، بَـ ت زَبَر، تَـ ث زَبَر، ثَ ـ جیم زَبَر، جَ ....

الف زیر، اِـ ب زیر، بِـ ت زیر، تِـ ث زیر، ثِـ جیم زیر، جِ ....

الف دو زَبَر، اَنّ و دو زیر، اِنّ و دو پیش، اُنّ.

ب دو زَبَر، بَنّ و، دو زیر، بِنّ و، دو پیش، بُنّ.

ت دو زَبَر، تَنّ و، دو زیر، تِنّ و، دو پیش، تُنّ

ث دو زَبَر، ثَنّ و، دو زیر، ثِنّ و، دو پیش، ثُنّ

پس از تمرین و تکرار تمام حروف به این صورت معلم از شاگردان می‌پرسید: یادگرفتید؟ همه به‌صدای بلند می‌گفتند، بله!

بعد نوبت می‌رسید به ترکیب حروف:

ب‌الف، با ـ ت‌الف، تا ـ ث‌الف، ثا ـ جیم‌الف، جا....

الف‌واو، او ـ ب‌واو، بو ـ ت‌واو، تو ـ جیم‌واو، جو ـ س‌واو، سو....

الف‌ی، ای ـ ب‌ی، بی ـ ت‌ی، تی ـ جیم‌ی، جی ـ س‌ی، سی....

پس از اینکه این قسمت نیز به‌اندازهٔ کافی تمرین و تکرار می‌شد، نوبت می‌رسید به هجی کردن کلمات. برای نمونه، معلم شاگردی را می‌خواست و وی در جلو جعبه یا میز کوچک آخوند دو زانو می‌نشست و آخوند می‌گفت:

«کتاب را هجی کن!» شاگرد باید می‌گفت: کاف زیر، کِ ـ ت‌الف، تا ـ ب‌جزمی، «کتاب».

معلم: «دوات را هجی کن!» شاگرد باید می‌گفت: دال زَبر، دَ ـ واوالف، وا ـ ت‌جزمی، «دوات».

معلم: «جمال را هجی کن!». شاگرد باید می‌گفت: جیم زبر، یا جیم بالا، جَ ـ میم‌الف، ما، لام‌جزمی مال، «جمال».

باز معلم خطاب به‌شاگردان می‌گفت: «همه یادگرفتید؟» شاگردان می‌گفتند: «بله!» (شمس‌الدین رشدیه، ص ۱۶ و ۱۷).

البته چنانکه گفته شد برخی از معلمان به سلیقهٔ خود در این نوع آموزش تغییراتی می‌دادند. ممکن بود سؤال و جواب و یا ترکیب حروف با مختصر تفاوتی، در شهرها و مکتبهای مختلف، انجام بگیرد. برای نمونه جمال‌زاده در نوشته‌ای زیر عنوان «یادگارهای دورهٔ تحصیل» از این روش و نحوهٔ تدریس آن یاد می‌کند:

در همان اصفهان وقتی الفبا و ابجد و هَوَّز را یادگرفتم، در محلهٔ نو به مکتب‌آخوندی به‌نام «پسرملاعلی‌اصغر» رفتم و در آنجا پَنْجَلْحَم (بر وزن سر در غم که همان «عم‌جزو» تهرانیهاست) خوان شدم. قبل از آنکه به الف الف‌آ، ب‌الف با برسم، چند روزی گرفتار بلا و مصیبت «هوالفتاح العلیم» و «بس مبارک بود چوفر هما = اول کارها به‌نام خدا» بودم. حالا درست یادم نیست که آیا اول الف الف‌آ را به ما آموختند یا «الف هیجی ندارد، ب یکی به زیر دارد، ت‌دوتا بالا دارد... قاف سرگندلی دارد الخ»

را، و باز در خاطرم نیست که «مد را بکشم، جزم را برهم بزنم، تشدید را سخت بگویم، الف همزه را به‌جای الف بشناسم و اگر نشناسم صد تا چوب کف دستی و کف پایی بخورم تا بشناسم» را با رعایت کدام مراتب از تقدم و تأخر می‌آموختیم...[*]. (جمال‌زاده، ۱۳۵۳، ۳۹۸).

پس از آموختن اسم حروف الفبا، و حرکات و ترکیبها به نحوی که بیان شد، شاگرد شروع می‌کرد به خواندن قرآن، از آخرین سوره‌ها که کوچکترین نیز بود. اینجا نیز هر چه استاد می‌گفت شاگرد نیز تکرار می‌کرد. چون اولین جزو سورهٔ عم بود، از این‌رو آن را عم‌جزو می‌خواندند. شاگردان به محض آنکه جزوه را به آخر می‌رساندند یک بار دیگر آن را دوره می‌کردند و چون از آن فارغ می‌شدند به‌جای جزوه، قرآن کامل می‌آوردند و سوره‌های آن را از آخر به اول تعلیم می‌گرفتند. این قسمت از تعلیم و تعلم ساده بود، زیرا نوآموزان خواندن قرآن را در ایام یاد گرفتن جزوه فراگرفته بودند (صفری، ص۱۶۳).

پس از آموختن قرآن شروع می‌کردند به‌خواندن کتاب فارسی، مثل *گلستان سعدی* یا کتابهای دیگر.

واکنش به شیوهٔ تدریس در مکتبخانه‌ها

اکثر کسانی که با این شیوهٔ آموزش درس را شروع کرده‌اند، معلمان و شیوهٔ آنان را هدف تیرهای تند انتقاد خود قرار داده‌اند.

شمس‌الدین رشدیه که در توضیح شیوهٔ آموزش از نوشته‌های وی بهره جستیم، در توضیح مطالب مذکور نوشته است:

پس از اینها، آخوند طفلی را به حضور خوانده می‌گوید: «بنویس گل». بچه می‌ماند. خدایا چه کند؟ چه بنویسد؟ چه خاکی به سر کند؟ آخوند می‌گوید: «گاف پیش، گُ- لام‌جزمی، گل.» کودک حیران می‌ماند، گاف پیش‌گُ چه فلزیست؟ چه جانوریست؟ لام‌جزمی، اسم گل است یا باغبان؟ اینجاست که تسلیم چوب و فلک می‌شود. بیچاره طفل در نوشتن گل «گ» را بلد است، نوشتن «ل» را هم بلد است، در ترکیب اینها معطل می‌ماند (شمس‌الدین رشدیه، ۱۳۶۲، ص۱۷).

---

[*] شرح تفصیلی این قضایا در کتاب سر و ته یک *کرباس*، نوشتهٔ جمال‌زاده، آمده است. رک: جمال‌زاده، ۱۳۴۴.

جمال‌زاده نیز فرار از یکی دو مکتب و واکنش خود را نسبت به شیوهٔ مرسوم در مکتبخانه‌های آن زمان این‌گونه می‌نویسد:

> در مکتب پسر ملاعلی‌اصغر که از حیث صورت و سیرت درست ارزق شامی را به‌خاطر می‌آورد، در همان روز اول بدون استحقاق دو پای ذریت رسول به فلکه رفت و لهذا مادرم مرا به مکتب دیگری سپرد... در آنجا هم بند نشدم و مرا به مکتب دیگری... بردند. اسم آخوند تازه ملا طاهر بود و داستان او را با برادرش و ملاباقر و بلایی که به سر من آمد و درهمان سر و ته یک *کرباس* (جمال‌زاده، ۱۳۴۴، ص ۷۰) نقل کرده‌ام. درین مکتب هم ماندگار نشدم... مادرم مرا در راستا بازار بیدآباد نزد میرزاحسن صحاف که کتابهای پدرم را صحافی می‌کرد، به شاگردی گذاشت که درسم هم بدهد. تازه آنجا خواندن و نوشتن را تاحدی فهمیدم و کم و بیش دستگیرم شد که منظور از یادگرفتن این علامتها کج و معوج که به‌نام حروف و حرکات چون کرمهای زیانکاری از اولین دورهٔ کودکی به مغز و ریشهٔ عمر اطفال معصوم می‌افتند و تا دم مرگ شیرهٔ جانشان را می‌مکند، چیست... (جمال‌زاده، ۱۳۵۳، ص ۳۹۸).

ویژگیهای شیوهٔ آموزش در مکتبها

نحوهٔ کلاس‌بندی. در مکتبها کلاس‌بندی وجود نداشت، تفاوت شاگردان فقط از سن و کتابشان معلوم می‌شد. نحوهٔ آغاز درس و «درس گرفتن» و «درس پس‌دادن» به این شرح بود:

> اول صبح که مکتبدار در مکتب حاضر می‌شد تمام کودکان به احترام وی بلند می‌شدند و پس از صدور اجازهٔ جلوس، کودکان روی تشکچه‌های مخصوص خود می‌نشستند و کتاب درس را جلوی خود باز می‌کردند و با صدای بلند به‌خواندن درس مشغول می‌شدند. معلم چند یا یک نفر از شاگردان را پیش خود فرا می‌خواند. این شاگردان کتابهای خود را برمی‌داشتند و می‌رفتند جلو مکتبدار دو زانو با احترام می‌نشستند. ابتدا هر کدام درس گذشته را می‌خواندند و آن را «پس می‌دادند»، سپس مکتبدار به آنها از روی کتابشان درس جدید می‌داد و به مشق خط آنها رسیدگی می‌کرد و درس و سرمشق جدید، که عبارت بود از یک سطر نوشته یا شعر، به آنان می‌داد و آنها اجازه می‌یافتند که برگردند و در جای خود بنشینند. پس از آن معلم چند

نفر دیگر را فرا می‌خواند و به‌همان شیوه از آنان درس را تحویل می‌گرفت و درس جدید می‌داد.

در حالی که گروه یا فردی مشغول تحویل گرفتن درس جدید بود، کسانی که قبلاً درسشان را گرفته بودند در سر جای خود، و در اکثر موارد با صدای بلند، مشغول خواندن آن می‌شدند و یا به تمرین مشق خط می‌پرداختند.

آموزش کاملاً انفرادی و براساس استعدادها و توان شاگردان بود. اگر معلم چند نفر را یک جا درس می‌داد یا از چند نفر درس می‌پرسید، آنان حتماً همدرس بودند و از پیشرفت و استعداد نسبتاً یکسانی برخوردار بودند.

همهٔ شاگردان هر روز درس جدید نمی‌گرفتند، بلکه با توجه به آسانی و دشواری درسهای پیشین، گاهی یک روزدرمیان و در مواردی دوروزدرمیان، درسهای جدیدی می‌آموختند.

زمان‌بندی

معمولاً در هفته چهار روز مخصوص درس خواندن و دو روز ویژهٔ تمرین و به اصطلاح دوره کردن بود. بدین‌ترتیب که دو روز شنبه و یکشنبه درس می‌خواندند و روز دوشنبه همان درس را تمرین می‌کردند و باز دو روز سه‌شنبه و چهارشنبه درس می‌خواندند و روز پنجشنبه مخصوص دوره کردن و تمرین بود (امید، ج ۱، ص ۱۰). واضح است که چنین برنامه‌ای ممکن بود در همه مکتبخانه‌ها مراعات نشود و هر مکتبی تغییرات خاصی در آن بدهد.

آموختن طوطی‌وار

اکثر مطالب، از عم‌جزو گرفته تا کتاب *گلستان* یا *نصاب* و غیره در بیشتر موارد به‌صورت طوطی‌وار حفظ می‌شد. در مکتب از صبح تا عصر کودکان مشغول حفظ کردن درسها بودند. درس خواندن مترادف بود با حفظ کردن. حتی پدران و مادران نیز وقتی می‌خواستند به کودکان خود بگویند که برو بنشین درسهایت را یاد بگیر، یا حل کن... می‌گفتند برو درسهایت را «حفظ کن». یا درست را حفظ کردی؟

عبدالله مستوفی در این باره می‌نویسد:

> یک سورهٔ کوچک قرآن برای من مانند آشامیدن دریا بود (آشامیدن دریا کنایه از مشکل بودن کار است و گویا اصطلاحی فرانسه است). هر کلمه‌ای را باید آخوند، ده

بار تکرار کند، در دفعهٔ یازدهم هم که بر می‌گشتم تا سوره را بخوانم باز نمی‌توانستم بی غلط بخوانم. هر قدر آخوند بیشتر عصبانی می‌شد من هم همان قدر کودنتر می‌شدم. در صورتی که در مسائل غیر درسی زیرکیهایی داشتم و آخوند حیران می‌ماند که چرا در خواندن آن‌قدر لنگ هستم و برای او هم خوب نبود که پسر صاحب مکتب از همه عقب‌تر باشد.

به هر کیفیتی بود تا *نصاب* که مقدمهٔ عربی خوانی است، پیش رفتم، ولی آنچه امروز می‌خواندم و با هزاران جان‌کندن یاد می‌گرفتم، بعد از چند روز که می‌خواستم تکرار کنم، مثل این بود که دفعهٔ اول است که می‌خواهم این درس را بخوانم (مستوفی، ج ۱، ص ۲۳۲).

گرچه شیوهٔ آموزش انفرادی یا به صورت گروههای همدرس بود، اما کتابها برای همگان یکسان نبود؛ یعنی همه باید نخست عم‌جزو را یاد می‌گرفتند، به‌علاوه باید کتابهای تعیین شده در مکتب را هم می‌خواندند، ولی اگر توان خواندن و پیشرفت نداشتند، حق خواندن کتابها یا مطالب دیگر را نداشتند. برای نمونه اگر کسی فقط در نوشتن خط استعداد نشان می‌داد، ولی کتاب *گلستان*، یا *نصاب‌الصبیان* را بلد نبود، معلم به وی اجازه نمی‌داد از یادگیری کتابهای مذکور معاف شود. به سخن دیگر، گر چه شیوه انفرادی بود، ولی در سطوح گوناگون برنامه و کتابهای یکسان و ثابتی وجود داشت و هرکس که می‌خواست به سطوح بالاتر برسد باید کتابهای سطوح پایین را حتماً می‌آموخت.

تنبیه و تشویق

تنبیه بدنی در آن روزگار از امور رایج آموزش بود. اگر در همهٔ مکتبخانه‌ها هم تنبیه‌بدنی نبود، اما در بسیاری از آنها تنبیه از شیوه‌های رایج آموزش بود. هر معلمی چندین ترکه در پهلوی خود داشت، برخی بلند برای دور دست، برخی کوتاه برای نزدیک، برخی از مدارس نیز فلک یا فلکه داشتند.

اگر کودکی درس خود را خوب پس نمی‌داد، به احتمال زیاد تنبیه بدنی می‌شد. اگر کودکی شیطنت می‌کرد، به احتمال زیاد تنبیه بدنی می‌شد. در عکسهای باز مانده از آن زمان، چه در کتابهای مربوط به عکسهای تاریخی، چه در کتابهای تعلیم و تربیت،

صحنه‌هایی از فلک شدن کودکان مکتبها و مدارس جدید آن زمان دیده می‌شود (صدیق، ص ۳۷۹؛ بزرگ امید، ص ۴۰۵).

انواع تنبیه. چوب زدن، به فلک بستن، سر پا نگاه‌داشتن و روی یخ و برف نشانیدن و یا پابرهنه نگاه‌داشتن ، وزنهٔ سنگین در دست نگاه‌داشتن، حبس در جای تاریک، نهادن ریگ زیر لاله‌های گوش و مداد لای انگشتان یا دستها بالا روی یک پا ایستادن... از جملهٔ تنبیهات بود.

گاهی برخی از معلمان ابتکارات غریبی در تنبیه به‌کار می‌بردند و گویی به این وسیله تفریح می‌نمودند؛ برای نمونه، به بچه امر می‌کردند که خودش دو سه سیلی محکم به‌صورتش بزند. اگر در زدن سیلیها کوتاهی می‌کرد یا یواش می‌زد، دو برابر آن یا سه برابر آن را خود معلم با شدت بیشتر می‌زد، و گاهی به شاگردان دستور می‌داد سیلی به هم بزنند. به این ترتیب کودک را نسبت به عدم اطاعت از امر معلم مجازات می‌کرد.

در بعضی از مکتبها نظر به سلیقهٔ معلم، تنبیه اخلاقی معمول بود. یعنی تمام شاگردان همصدا شده و دربارهٔ مقصر داد می‌زدند: لعنت، واحسرتا، واغیرتا، تفو و... بعضی کلمات و اصوات شبیه به همین مضمون. تشویق هم اخلاقی بود. یا خود معلم بارک‌الله، آفرین می‌گفت یا تمام شاگردان همصدا شده در حق او آفرین می‌گفتند (امید، ج ۱، ص ۱۳).

باتوجه به اینکه یکی از علتهای فرار کودکان از مدرسه، علاوه بر شیوهٔ نادرست آموزش، افراط برخی از معلمان در امر تنبیه بود، به یکی دو نمونهٔ دیگر از نحوهٔ تنبیه اشاره می‌کنیم:

... وقتی تقصیر کودکی زیاد بود پای او را چوب می‌زدند. در این صورت وی را در زمین می‌خواباندند و یکی از کودکان روی سینهٔ او می‌نشست و کودک دیگری پاهایش را می‌گرفت و از زمین بلند می‌کرد و یک یا دو نفر دیگر، که معمولاً نایب معلمها (خلیفه) بودند، با ترکه به کف پای کودک می‌زدند تا حدی که استاد بگوید بس است. گاهی نیز پاهای کودک مقصر را در فلک می‌گذاشتند و آن چهار چوبی بود که پاهای کودک راکه روی زمین خوابانیده‌اند توی آن می‌گذاشتند و دو نفر شاگرد دو سرطنابی راکه به فلک وصل بود از طرفین می‌کشیدند و پاها را نیم متر بالاتر از زمین نگه می‌داشتند. از دو طرف با چوب و شلاق می‌زدند به کف پای شاگرد مقصر. بعضی اوقات آنقدر به کف پای شاگرد مقصر ترکه می‌زدند که کف پاها ورم می‌کرد و تا چند روز کودک نمی‌توانست موقع راه رفتن پای خود را به راحتی به زمین بگذارد.

بعضی اوقات نیز که از یک طرف اتاق صدای کودکان بلند می‌شد و آنها شیطنت می‌نمودند و استاد نمی‌توانست شاگرد مقصر و خطاکار را پیداکند، تمام کودکانی را، که آن سمت اتاق بودند، دسته جمعی تنبیه می‌کرد. یا خودش آنان را چوب می‌زد و یا دستور می‌داد پاهای آنها را به فلک بگذارند. به‌طور کلی اصل تشویق در مکاتب کم بود، ولی تنبیه و آن هم تنبیه بدنی هر روز اجرا می‌شد (دهقان، ص۱۳۴).

هدیهٔ چوب تعلیم. چون تنبیه بدنی یکی از رایجترین اعمال آموزشی بود، لذا برخی از شاگردان برای رضایت خاطر استاد خود، به‌رسم سپاسگزاری، ضمن هدایای مختلف از قبیل خوردنی و نوشیدنی، پوشیدنی یا پول نقد که به وی هدیه می‌کردند، گاهی نیز چوبهای تعلیم نشکن، محکم و پردوام به‌وی تقدیم می‌کردند. این ترکه‌ها معمولاً از چوب آلبالو، یا انار و یا شبیه اینها بود؛ استاد از این هدیه نیز اظهار سپاس می‌کرد و آن را در میان وسایل آموزشی خویش می‌گذاشت و در موقع لزوم از آن استفاده می‌کرد.

واکنش اولیاء نسبت به تنبیه بدنی

برعکس امروز، بسیاری از اولیا نه تنها چندان واکنشی در مقابل این عمل استاد نشان نمی‌دادند، بلکه به اعتبار این گفتار قدیمی «جور استاد به زمهر پدر» به‌وی می‌سپردند که اگر کودک شیطنت کرد یا درس نخواند، او را خوب تنبیه کند. در اردبیل رسم چنین بوده: معمولاً وقتی ولیّ طفلی او را به مکتب می‌گذاشت این جمله را خطاب به آخوندباجی می‌گفت: «اتی‌سنون، سوموگی منیم» یعنی گوشتش مال تو، استخوانش مال من. و این حکایت از آن داشت که اگر آن‌قدر به او چوب بزند که گوشتهای بدنش بریزد، او رضایت خواهد داشت (صفری، ج ۳، ص۱۶۵).*

به نظر می‌رسد این عدم واکنش از بینش خود اولیا نسبت به کودک و تربیت آنان نشأت می‌گرفت. زیراکه خود اولیا در اکثر مواقع در تربیت کودکانشان تنبیه بدنی اعمال می‌کردند و چون معلم را نیز در این زمینه یار و یاور خود می‌پنداشتند، لذا از کردهٔ وی چندان ناراحت نمی‌شدند. همین سلسله مراتب تا بالا ادامه داشت؛ یعنی حاکم شهر نیز می‌توانست، به علتهای گوناگون، پدری را به فلک ببندد و در حضور همهٔ مردم وی را شلاق بزند.

---

* نویسندهٔ این کتاب معتقد است که در مکتبها تنبیه بدنی چندان صورت نمی‌گرفت، بلکه نفس ترس کودک وی را از عمل خلاف باز می‌داشت. این تنها منبعی است که در مورد تنبیه در آن زمان چنین گفته است.

شیوهٔ امتحان شاگردان

امتحان گرفتن از دانش‌آموزان به شکل امروزی نبود. هر روز و هر هفته کودک درس تحویل می‌گرفت و تحویل می‌داد و استاد در هر درس شاگرد را ارزیابی می‌کرد و مطابق با تواناییهایش درس جدید می‌داد؛ شاگرد تا درسش را خوب یاد نمی‌گرفت مرخص نمی‌شد. همهٔ برخوردها رودررو و پیوسته و بلاانقطاع بود. مسئلهٔ شب امتحان یا ایام امتحانات مفهومی نداشت.

درحقیقت ارزشیابی دو مرحله داشت: ارزشیابی مرحله‌ای، که هر روز یا هر چند روز یک‌بار صورت می‌گرفت. *ارزشیابی نهایی* که همان پایان کتاب یا مطلبی بود و با آیین خاصی انجام می‌یافت.

امتحان نیز، همانند آموزش، جنبهٔ فردی داشت. هر دانش‌آموز یاگروهی از شاگردان همدرس به‌صورت انفرادی و بدون مقایسه با شاگردان، یا به اصطلاح هنجارهای (نُرمهای) از پیش تعیین شده برای همگان، ارزشیابی می‌شدند و این ارزشیابی، چون در حضور دیگر شاگردان بود، امکان بروز اشتباه در آن حتماً کمتر می‌شد، چون هم شاگرد در طول تحصیل پیوسته مورد نظر استاد و دیگر شاگردان بود و هم اینکه در پایان یک کتاب همگان می‌پذیرفتند که شاگرد مورد نظر لیاقت و شایستگی ختم کتاب یا درس خاص را دارد. امتحان در بیشتر موارد شفاهی بود مگر درسهای کتبی، مثل املا و خط.

به جای آیین امتحانات پایانی، برای هر شاگردی آیین مخصوص پایان یک کتاب یا درس را به اجرا در می‌آوردند.

آیین ختم سوره‌ها و ختم قرآن. پس از ختم عم‌جزو موضوع به ولی شاگرد خبر داده می‌شد و وی به شکرانهٔ این موفقیت هدیه‌ای برای آخوند می‌فرستاد. همین‌که به آخر سورهٔ جمعه یا یس می‌رسید باز می‌بایست هدیه‌ای برای معلم بیاورد، اما ختم قرآن تشریفات بیشتری داشت.*

پس از اینکه شاگرد قرآن را تمام می‌کرد، ولی شاگرد به شکرانهٔ این پیروزی و پیشرفت تحصیلی او یک مهمانی بسته به وسع مالی خود ترتیب می‌داد. در این مهمانی، علاوه بر نزدیکان و خویشاوندان شاگرد، معلم و یا برخی از همدرسان او نیز دعوت می‌شدند. پس از پایان مهمانی، ولیّ شاگرد بسته به استطاعت مالی خود هدیه‌ای به

* این آیین بیشتر در شهرهای آذربایجان انجام می‌گرفت. بی‌تردید در شهرهای دیگر آیینهای ویژه‌ای بوده است.

مکتبدار می‌داد: یک کله‌قند، پارچه، پول نقد.... (صفری، ج ۳، ص ۱۶۳).

در برخی از شهرها همدرسان شاگرد به‌صورت جمعی به‌منزل وی می‌رفتند و در کوچه یکی از شاگردان سورهٔ والشمس وضحیٰها را بلند می‌خواند و در آخر آیه‌ها تمام شاگردان صدا به صدا با آهنگ مخصوص هاها می‌گفتند و پس از اتمام آن وارد منزل می‌شدند و شیرینی و ناهار صرف می‌کردند.

یکی دیگر از آیینهای خاص قرآن خواندن این بود:

همین که طفل در سورهٔ بقره به آیهٔ «ختم‌الله علی قلوبهم» می‌رسید، معلم با سیلی به دهان او می‌زد و در این موقع معمولاً رسم بر این بود که معلم در دست خود خاکهٔ قند می‌گرفت به دهان طفل می‌ریخت.

بدین‌ترتیب آیین ختم قرآن از سوی خانوادهٔ شاگرد با مسرت تمام انجام می‌گرفت. این مرحله از آموزش پایه‌ای بود برای ورود به مراتب دیگر آموزشی، ولی این‌کار به ندرت صورت می‌گرفت، زیرا برای زندگی در آن روزگار این مقدار تحصیل کافی بود و داشتن سواد و دانستن مطالب علمی لزومی و ضرورتی نداشت و کسب و کار آیندهٔ طفل از آنها بی‌نیاز بود. از این‌رو تعداد کمی از فارغ‌التحصیلان این مکاتب وارد مراحل بالای آموزشی می‌شدند و اکثر آنان برای کمک به پدر و فراگرفتن کسب و کار او، یا شاگردی نزد استادکار، وارد عرصهٔ کار می‌شدند (امید، ج ، ص ۱۰).

در مکتبخانه‌ها گواهی تحصیلی و یا کارنامه‌ای وجود نداشت و کارنامهٔ هر شخص میزان سواد و دانشش بود. در ورود به‌مراحل دیگر نظام آموزشی آن زمان هم امتحان ورودی از دانش و سواد شخص به عمل می‌آمد و از وی کارنامه یا گواهی فارغ‌التحصیلی خواسته نمی‌شد؛ تعداد و نوع کتابهایی که خوانده بود سطح علمی او را تعیین می‌کرد.

۳) مکتبخانه‌های خصوصی و معلمهای سرخانه

کودکان علما و روحانیان درجه اول، اعیان و اشراف به مکتب نمی‌رفتند. زیرا معلم سرخانه داشتند؛ معلمان سرخانه به دو صورت به آموزش اعیان و اشراف می‌پرداختند: یا هر روز در ساعت معینی در خانه‌های آنان حاضر می‌شدند و به آموزش می‌پرداختند یا اینکه در بیرونی منزل آنان مسکن می‌گزیدند و در آن محل هم آموزش می‌دادند و هم زندگی می‌کردند. در صورت دوم معلمان که اغلب از طلبه‌ها و روحانیان بودند، در

بعضی موارد تنها زندگی می‌کردند و اگر زن و بچه‌ای داشتند هرازگاهی برای سرکشی به آنها مکتب را ترک می‌کردند.

شاگردان مکتبخانه‌های خصوصی

در مکتبخانه‌های خصوصی جز اشراف‌زادگان و احتمالاً خانواده‌های نزدیک یا فرزندان هم طبقهٔ آنان کسی را اجازهٔ ورود نبود. «بچه نوکرها هیچ وقت اجازه نداشتند با آقازاده‌ها درس بخوانند، زیرا حتماً تصور می‌کردند که این قبیل بچه‌ها، که تربیت درستی ندارند، اخلاق بچه‌ها را خراب می‌کنند» (مستوفی، ج ۱، ص۲۱۸).*

این تفکر سالیان سال در تاریخ فرهنگ ما وجود داشت و حاکمان و فرادستان جامعه معتقد بودند که فرزندان طبقهٔ محروم یا فرودست جامعه عادات و اخلاق فرزندان آنان را خراب می‌کنند: «امرا و اعیان و اشراف و توانگران اطفال خود را به مکتب نمی‌فرستادند، زیرا به واسطهٔ نواقصی که مکتب داشت و عادات و اخلاق زشت کودکان دیگر، مکتب مناسب با حیثیت و شئون خداوندان نعمت نبود» (صدیق، ص ۳۸۰). اشراف در دفاع از نظام آموزشی طبقاتی چنین استدلال می‌کردند که:

> ملل راقیهٔ امروزی دنیا هم که در پاره‌ای از مدارس عمومی خود شرایطی برقرار کرده‌اند که دست هر بقال‌زاده و بچه دلالی به آن نرسد، جز اجرای همین منظور قصدی ندارند... خوانندهٔ عزیز! تعجب نفرمایید که چگونه در کشور دموکراسی (منظورشان ایران زمان پهلوی است)، من یک چنین چیزی می‌نویسم. بزرگترین دموکراسیهای دنیا را انگلیس و فرانسه دارند؛ به شرایط ورود جوانها در مدارس عالیهٔ آنها مراجعه فرمایید تا حقیقت آنچه عرض کرده‌ام ثابت شود (مستوفی، ج ۱، ص۲۱۸).

با چنین استدلالی بود که بیشتر اشراف و اعیان برای خود مکتبخانهٔ خصوصی برپا می‌کردند. اگر کسی از اعیان و اشراف مکتبخانهٔ شخصی در منزل نداشت و یا امکان تأسیس آن را نداشت با اجازهٔ بزرگ خانوادهٔ صاحب مکتب فرزند خود را به این مکتب می‌فرستاد و در مقابل آن مبلغی حدود ماهی پنج قران تا یک تومان به این مکتب می‌فرستاد. مکتبخانه مختص پسرها نبود، بلکه دختران رجال و اشراف نیز در آن

---

* عبدالله مستوفی نوشته است که حدود ۲۵ تا ۳۰ نفر نوکر در خانه آنها بود که برخی از آنان از خود شایستگی نیز نشان می‌دادند.

تحصیل می‌کردند. در حقیقت در این مکتبها فرزندان رجال و متنفذین نسل در نسل تحصیل می‌کردند. عبدالله مستوفی قدمت مکتب پدری خویش را حدود بیست سال تخمین می‌زند که تمام دختر و نوه و برادر زاده‌های پدرش بیش و کم با آن مکتب سر و کار داشته‌اند (مستوفی، ص۲۱۸).

آیین ورود به مکتبخانه‌های خصوصی

ورود به این مکتبخانه‌ها گویا با آیین ویژه‌ای انجام می‌گرفت. روزی که می‌خواستند کودکی را به مکتب بفرستند می‌کوشیدند ساعتی را، که از نظر آنان خوش بود، تعیین کنند و کودک را با هدیه‌ای به‌حضور آخوند مکتب بفرستند. این هدیه معمولاً یک کله‌قند و یا مقداری پارچه و امثال اینها بود. نمونه‌ای از این آیین:

> کم‌کم موقع درس خواندن من هم فرا رسید. یک‌روز ساعت خوش کردند و مرا، با یک کله‌قند نیم منی و یک توپ قدک برای آخوند، به مکتب فرستادند. همین‌که چشم آخوند به من و بعد از آن به سینی محتوی قند و قدک افتاد بعد از جواب سلام چند کلمه‌ای، راجع به هوش و شعور من و اینکه ان‌شاءالله پسر کارکن و معقولی خواهم شد و آقای سنگین و رنگینی بار خواهم آمد، ادا کرد و مرا پهلوی برادرم نزد خود نشاند (مستوفی، ۲۸۱ به‌بعد).

شرایط سنی و مراتب تحصیل

کودکان معمولاً از شش هفت سالگی به مکتب فرستاده می‌شدند و تا هفده سالگی به تحصیل اشتغال پیدا می‌کردند، و پس از طی مراحل تحصیلی مکتبخانه‌ها و گذراندن درسهای آن، اگر استعداد و علاقه‌ای داشتند برای ادامهٔ تحصیل به خارج از منزل می‌رفتند.

معلمان مکتبخانه‌های خصوصی

معلمان این مکتبخانه در اغلب موارد همان روحانیان و طلبه‌ها بودند که روزی چند ساعت به منزل صاحب مکتب می‌رفتند و فرزندان آنان را آموزش می‌دادند و یا در همان مکتب امکانات زندگی برای وی فراهم می‌شد و در کنار خانوادهٔ اعیان و اشراف زندگی می‌کردند. این قبیل معلمان جزء ابواب‌جمعی بزرگان شهر محسوب می‌شدند و آذوقهٔ سالیانهٔ آنها در سر خرمن و موقع تابستان از املاک صاحبخانه تأمین می‌شد؛ آنها کار

دیگری جز تدریس نداشتند. در تابستان هنگام حرکت خانوادهٔ صاحب مکتب به ییلاق، آنان نیز به همراه خانواده می‌رفتند و معمولاً این معلمان از مصاحبان و حاشیه‌نشینان سفرهٔ بزرگان محسوب می‌شدند.

حقوق این آخوندها حدود ماهی بیست‌وپنج قران تا سه تومان بود. برخی این مبلغ را بیش از اینها ذکر کرده‌اند. اعظام قدسی می‌نویسد که معلمان سرخانه اغلب از طلاب و ملاها بودند. حقوق این افراد ماهیانه حدود سه الی ده تومان بود. علاوه بر آن غیر از ماهیانه، غالب رجال که به مستخدمین خانه جیره می‌دادند. از قبیل آرد، برنج و غیره به ملای سرخانه هم می‌دادند... (اعظام قدسی، ص ۲۱).

این معلمان گاهی پس از تمام شدن ساعات درسی شاگردانشان، خود نیز در مدرسه‌های شهر و یا در حوزه‌های علمای بنام شرکت می‌کردند؛ یعنی در ضمن تدریس، تحصیل نیز می‌کردند و منبع درآمدشان از جانب همین طبقه از فرادستان جامعه بود.

اینجا اشاره‌ای می‌کنیم به این موضوع که برخی از عالمان در تاریخ فرهنگ ایران در کتابهای تربیتی خود به معلمان و علما توصیه می‌کردند که برای اجتناب از خواری و خفت، برای تدریس به خانهٔ شاگردان خود نروند، تا به عنوان معلم سرخانه از ارزش معلم و شخصیت والای او نکاهند (شهید ثانی، به‌نقل از: سلطان‌زاده، ص ۳۸۶)؛ ولی در دورهٔ قاجار بازار معلمان سرخانه رونق داشت و بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند یکی از علتهای مخالفت گروهی از روحانیان با مدارس جدید از رونق افتادن این بازارها بوده است. از این جمله است یحیی دولت‌آبادی که شرح حال وی در این کتاب خواهد آمد.

برنامه‌های آموزشی مکتبخانه‌های خصوصی

برنامه‌های آموزشی این مدارس از نظر مواد درسی و مطالب آموزشی فرقی با مکتبخانه‌های عمومی نداشت و مطالب و کتابهای یکسانی داشتنند. فقط می‌توان گفت که کیفیت آن با مکتبخانه‌های عمومی فرق می‌کرد؛ برای نمونه، در آموزش خط یا درسهای دیگر رجال و اشراف می‌کوشیدند بهترین استادان را به خدمت بگیرند و در نتیجه فرزندانشان از کیفیت آموزشی خوبی نسبت به زمان خود برخوردار می‌شدند.

شیوهٔ آموزش در مکتبخانه‌های خصوصی

شیوهٔ آموزش نیز در این مکتبخانه‌ها چندان تفاوتی با مکتبخانه‌های عمومی نداشت و

فقط همان‌گونه که اشاره شد، معلمان خصوصی نسبت به برخی از معلمان مکتبخانه‌های عمومی دارای دانش و تجربهٔ بیشتری بودند. ولی شیوه همان بود و واکنش دانش‌آموختگان آن نیز نسبت به روش آموزش استادانشان همان بود که در بحث مربوط به مکتبخانه‌های عمومی ملاحظه شد. اینجا نیز به نمونه‌ای اشاره می‌کنیم:

عم‌جزوی که برای من تدارک دیده بودند با یک چوب الف کاغذی حاضر بود. آخوند بلافاصله مرا پیش طلبید و جزوه را باز کرد و هوالفتاح العلیم را با این شعر:

«بس مبارک باد چو فر هما اول کارها به‌نام‌خدا»

طوطی‌وار به من آموخت. من هم بدون اینکه اشکال را به آنچه می‌گویم تطبیق کنم چوب الف را روی کلمات گرداندم و جملهٔ عربی و شعر فارسی را تکرار کردم. آن روز به‌همین قدر قناعت شد. فردا الفبا را به من آموختند. بعد از یکی دو روز الف زبر اَ و الف‌زیر اِ و الف پیش اُ... و الف الف‌آ... هریک را در یک روز از الف تا یاء آموختم. ولی هیچ یک از آنها با مثالی توأم نبود و من نمی‌دانستم الف زبر اَ و جز آن را برای چه می‌خوانم، و به چه درد من می‌خورد وقتی که کار به «ه» گرد «ة» گرد و «ع» مربع رسید، کار مشکلتر شد. همین‌که به «مد را بکشم، جزم را برهم زنم، تشدید را سخت بگویم، الف همزه را به‌جای الف بشناسم» رسیدم، معمای درست و حسابی بود. زیرا اگر چه علایم مد و جزم تشدید و الف همزه را در عمه جزو رسم کرده بودند، ولی چون توضیح شفاهی نداشت برای من بالمره لاینحل بود. معهذا طوطی‌وار آنچه می‌گفتند من تکرار می‌کردم و حافظهٔ بچه‌گانه عین آن را تحویل معلم می‌داد... به‌الحمد رسیدم و به آخوند تازه وارد* هم به مناسبت رسیدن من به الحمد یک قدک فرستادند. ولی هجای عربی برای بچه‌ای که هنوز از زبان مادری خود یک حرف نیاموخته است، چه کار مشکلی! تا حال طوطی‌وار یک چیزی آخوند می‌گفت، من هم ضبط می‌کردم، اینجا دیگر طوطی‌واری به درد نمی‌خورد و چون توضیحات اولیه راجع به حروف برای من داده نشده بود، از الف لام زبر، اَل. ح و م‌زبر، حَم. اَلْحَم. دال پیش، دُ. اَلْحَمْدُ هیچ نفهمیدم و بدتر از همه اینکه استخراج این چند جمله که باید در ضمن گفت از یک کلمه الحمد چیزی نبود که به این مفتیها و بدون توضیحات قبلی و ضمنی صورت بگیرد و در این بابها، نه قبلاً توضیحاتی

---

* نویسنده اینجا توضیح می‌دهد که با معلم اوّلش نتوانست درس را ادامه بدهد و معلم جدیدی برای وی آوردند.

داده شده بود و نه در ضمن چیزی گفته می‌شد. روز اول آخوند سابقهٔ پیشرفت مرا در آموختن الفبا و گفته‌های برادرش، [معلم قبلی وی] را در بارهٔ من مأخذ قرار داد، تمام الحمد را برای من درس گفت. فردا که دید من چیزی از خوانده‌های دیروز را نمی‌توانم پس بدهم، تخفیف داده به قهقرا برگشت تا به روزی یک جملهٔ کوچک رسید. باز هم تفاوتی در پیشرفت حاصل نشد و همان یک جملهٔ سه چهار کلمه‌ای را نمی‌توانستم پس بدهم (مستوفی، ۲۸۱ به‌بعد).

تنبیه و تشویق

با توجه به خاطراتی که از دانش‌آموختگان این مکتبخانه‌ها مانده است، تنبیه بدنی در این مکتبخانه‌ها نیز وجود داشته است، اما تصور نمی‌رود شدت آن به‌همان اندازه بوده باشد که در مکتبخانه‌های عمومی اعمال می‌شد. ولی واکنش شاگردان این مکتبخانه‌ها نیز نسبت به طرز رفتار معلمان خود نشان چندانی از رضایت و خرسندی در خود ندارد. به نمونه‌ای از واکنش یکی از رجال‌زادگان نسبت به مکتبدار و رفتار وی می‌پردازیم. این موضوع نشان می‌دهد که سختگیری و شدت عمل در مکتبخانه‌ها امری به نسبت همگانی بوده و وضیع‌زاده و اشراف‌زاده را گریزی از آن نبوده و در مورد گروه دوم راه حل و ملاحظاتی بوده، ولی گروه اول را چاره‌ای جز تحمل نبوده است.

ممتحن‌الدوله در خاطرات خود از شیطنتهای دورهٔ کودکیش چنین یاد می‌کند:

... هنگامی که با میرزا مصطفی‌خان پسر سوگلی مرحوم وزیر همدرس بودم، معلمی داشتیم حاجی‌ملاهادی نام طالقانی که مواظبت تام در تحصیلات پسر وزیر داشت و هر وقت خطایی از او سر می‌زد و یا درسش را روان نمی‌کرد برای تنبیه او این بنده را به چوب می‌بست و اذیت می‌کرد! هر قدر شکایت پیش پدر می‌بردم، جای چوبها را ارائه می‌دادم، مرا بدین شعر ساکت می‌نمود:

تمتعی که من از عمر در جهان بردم   همان جفای پدر بود و سیلی استاد

روزی در مکتبخانه، آقا میرزا مصطفی‌خان گنجشکی در دست داشت و با او بازی می‌کرد. معلم غفلتاً ورود نمود. مشارالیه از ترس گنجشک را به میرزا معصوم‌خان (سرتیپ و منتخب‌السلطنهٔ حالیه) عمه‌زاده، که در پهلویش نشسته بود، تسلیم داشت. معلم متغیر گشت. بازخواست نمود که وزیرزاده به‌جای تحصیل نباید اوقات خود را به گنجشک بازی مصروف دارد. میرزامعصوم‌خان، برای برائت ذمهٔ

دایی‌زادهٔ خود اظهار داشت که گنجشک متعلق به مهدی‌خان است و او آقا را تحریک به بازی می‌کند! آخوند بی مروت فوراً ترکه را برداشت به صورت و کلهٔ بنده کوبیده دو نفر فراش احضار نمود، پاهای بنده را به فلکه گذارده مشلق نمود. از آن ساعت بر آن شدم که در صدد تلافی برآیم و شرّ جناب آخوند را دفع نمایم. چون به تنهایی کار مشکل بود لابد آقازاده را به‌زبان خوش با خود همدست نموده و در صدد برآمدیم که آخوند را بیرون کنیم.

حضرت وزیر برای تشویق ما به تحصیل مقرر داشته بود که هرقدر ما در محفوظ داشتن سوره‌های قرآنی و کتاب «الفیه» و اشعار و نصایح سعدی صرف همت گماریم سطری یک قران به ما انعام دهد. اتفاقاً در آن روزها ما را احضار و سؤال از عبارات محفوظه فرمود و ما سورهٔ مبارکه به نام «عم» را در حضور یکان یکان قرائت نموده و به هریک دو تومان انعام عطا فرمود که در مراجعت از خدمت وزیر، لله‌ها گرفتند. بنده یک تومان در جوراب خود مخفی داشته بودم. للهٔ علیه ما علیه مطالبه می‌کرد. گفتم که از دستم ریخته است، با چند سیلی رفع مزاحمت گشت.

فردای آن روز که جمعه نزدیک عید و نهم ربیع‌المولود بود در کوچه اسباب آتش‌بازی می‌فروختند. با پولهای جوف جوراب مقداری باروت و چند ذرع فتیلهٔ باروتی ابتیاع داشته و صبح شنبه یک ساعت قبل از ورود آخوند به مکتب حاضر شده گودالی در زیر تشک آخوند جا به جا نموده فتیلهٔ باروتی را به باروت وصل نمود و چون آخوند در نزدیکی پنجره جلوس می‌نمود و بنده در مقابل ایشان متصل به پنجره رو به حیاط می‌نشستم، سر فتیله را از خارج اتاق در پهلوی خود جای دادم و بعد در گوشه‌ای نشسته مشغول حاضر کردن دروس خود گشتم. جناب آخوند ورود نمود. چون مرا مشغول دید بدین‌عبارت مترنم گشت: «آقای میرزامهدی‌خان،

تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر!

ببین اگر چوب نمی‌خوردی به‌جای گنجشک بازی تهیهٔ دروس خود نمی‌نمودی!» در جواب عرض شد: «بلی جناب حاجی‌آخوند حق با جنابعالی است!» و در دلم گفتم پدرت را دقیقهٔ دیگر خواهم سوزانید.

بعد جناب آخوند مشغول خاراندن بدن و ... گشته و به من امر تهیهٔ قلیان نمود. آقازاده از اندرون بیرون آمدند. لله‌ها پیدا شدند و آخوند مشغول دروس آقازاده

گردید. بنده، هنگام چاق کردن قلیان، آتش در پنجرهٔ جنب جلوس خود انداخته همین‌که جناب آخوند سرگرم کار خود بود آتش را به فتیله گذاردم. جناب آخوند با تشک به سقف اتاق خورده سرازیر گردید. دستش شکست. هیاهو بلند شد. به عرض حضرت وزیر رسید. امر گردید که ما هردو تنبیه شویم. آقازاده به چند کف دستی معفو گردید و پاهای بنده باز به فلک رفت و کینهٔ آخوند در قلوب ما رو به ازدیاد نهاد.

خودکشی

چند روزی که از این واقعه گذشت با آقازاده در خصوص برطرف کردن آخوند طرف شور گشتیم. بالاخره آراء بر این قرار گرفت که خودکشی کنیم. آقازاده خیال کرد با چاقویی که میرزا حسین‌خان گرانمایه در مراجعت از سفر فرنگ که در خدمت مرحوم فرخ‌خان امین‌الدوله رفته بود سوقات برای آقامیرزامصطفی‌خان وزیرزاده آورده بود شکم خود را پاره بکند و بنده هم از بالاخانهٔ مکتب‌خانه خود را به زیر اندازم! این شد نتیجهٔ مشاوره. در ساعت معین، که جناب آخوند بعد از ناهار تمدید اعصاب می‌فرمود و لله‌ها به خانهٔ خود می‌رفتند، آقازاده و بنده به جلو پنجرهٔ اتاق آمده متفق‌الکلام بدین‌عبارت متذکر گشتیم: الله، محمد، علی. آقازاده چاقو به شکم خود فرو برد و بنده از بالاخانه به روی درخت نسترن پریده بنای فریاد گذاردم که کمر و پایم شکست. آخوند متغیر گشته مرا به زیر انداخت و آقازاده که چشمش به خون شکم افتاد از ترس غش کرد. نوکران گرد آمدند. صداها به گوش حضرت وزیر در اندرون رسید و بی‌محابا به دیوانخانهٔ حیاط بیرونی منزل و محل وزارتخانه آمدند و حکیم‌باشی تولوزان را برای معالجه حاضر نمودند. شکم آقازاده را مرهم و کمر و پاهای بنده را روغن مالی نمودند و پیچیدند. از آخوند و لله‌ها مؤاخذهٔ شدید گردید و هرسه را عذر خواستند و آخوند دیگری که تبریزی بود برما گماردند. سالی به راحتی گذشت. آخوند و لله‌ها با ما مماشات می‌نمودند (ممتحن‌الدوله، ص۶۲).

امکانات و وسایل آموزشی در مکتبخانه‌های خصوصی

در این مکتبخانه‌ها نیز یک اتاق ساده بود وگرچه از نظر کف‌پوش و مسئلهٔ گرما و سرما محدودیتهای مکتبخانه‌های عمومی بر آنها حاکم نبود، ولی از شکوه و تزئینات اندرونیها یا منزلهای اعیان و اشراف بهرهٔ چندانی نداشت:

... فرش مکتبخانه یک دست نمد با یک میانفرش قالی و جای جناب آخوند یک پتو کرمانی‌گلی چهار تاکردهٔ افتاده و پشتی آخوند هم رختخواب خودش بود که در چادر شب قمی پیچیده شده بود.

این مکتبخانه زمستانها با یک منقل پر از ذغال گرم می‌شد و تابستانها به زیرزمین سمت جنوب حیاط بزرگ بیرونی انتقال می‌یافت. بعدازظهرها هم کاسهٔ پر از یخ برای آب خوردن آخوند و بچه‌ها مهیا بود... طاقچهٔ بالای سرآخوند پر از کتابهای پر حجم بزرگ برای مطالعهٔ او بود. این کتابها غیر از یکی دو جلد مابقی از کتابهای پدرم بود که به آخوند داده بودند و در حقیقت وقف کتابخانه بود. طاقچه‌های بالا سرها هریک متعلق به دو نفر بود که اسباب کار خود را هریک در گوشه‌ای از آن می‌گذاشتیم. ما دو نفر [برادر وخودش] از همه نزدیکتر به آخوند می‌نشستیم (مستوفی، ص ۲۲۰).

نقد و نظر متفکران و روشنگران دربارهٔ مکتبخانه‌ها

مکتبخانه‌ها گرچه از قرنها پیش از دورهٔ قاجار فعالیت داشتند، اما آنچه در این دوره به‌نام مکتب یا مکتبخانه عمل می‌کرد مورد انتقاد بسیاری از صاحب‌نظران و فرهنگدوستان و آزادیخواهان قرار گرفت و به‌دنبال همین انتقادها بود که فکر ایجاد مدارس جدید در اذهان برخی از روشنفکران و فرهنگ‌پژوهان جوانه زد. در اوایل مشروطیت و پس از آن، مکتبخانه‌ها، چه از نظر متفکران، رجال و روشنگران داخلی و چه از سوی جهانگردان خارجی مورد انتقاد قرارگرفت و بر لزوم تغییر در نظام آموزشی آن تأکید شد. بسیاری از روزنامه‌ها ضمن طرفداری از ترقی و آزادیخواهی و بیان عقب ماندگیها و وضع اسفبار زندگی مردم و دفاع از گسترش علوم و فنون جدید در میهن بر ضرورت تغییر نظام آموزشی و از جمله اصلاح وضع مکتبخانهٔ جای جای تأکید کردند، برای نمونه روزنامهٔ *عدالت* مقالهٔ مبسوطی دربارهٔ مکتبخانه‌های آن زمان و ضرورت اصلاح آنها به چاپ رساند و نوشت:

مکاتب ابتداییه مکتبهای بازاری است که در مساجد و دکاکین، که نه موافق حفظ‌الصحه و نه موافق نظافت است، دایر می‌باشد. طفل پس از اینکه در این مکاتب در مدت ده سال دو هزار چوب خورد و مشقها تحمل نمود، تنها خواندن و نوشتن می‌داند و از سایر علوم اطلاعی ندارد... عمدهٔ فسادی که در این مکاتب سبب

نفرت متعلمین است سوء سلوک معلمین است. اطفال به‌اندازه‌ای با معلم عناد دارند که خبر مرگ معلم عید شاگرد است... از معلم فحشهای نالایق می‌شنود و کتک می‌خورد. اصلاح این مکاتب واجب است... (روزنامهٔ *عدالت*، به نقل از، امید، ج ۱، ص۱۸).

و به دنبال این مقاله در شمارهٔ ۲۶ همان روزنامه اعلانی به این مضمون درج شد:

سواد دستخط مطاع مبارک ـ از آنجایی‌که اصول تدریس مکاتب قدیمه نهایت احتیاج را به اصلاحات دارد علی‌الخصوص وضع تنبیه و چوب و فلک و بعضی حرکات زشت و حرفهای نامناسب که باعث فساد اخلاق طفل می‌شود، لهذا امر و مقرر می‌فرماییم در روزنامهٔ *عدالت* اعلان نموده و مدیران مراقب باشند که چوب و فلک از عموم مکاتب موقوف و ترتیب تنبیه نیز نوعی باشد که اطفال را متنبه داشته و اخلاقشان را اصلاح نمایند و بعضی کتابهای نصیحت و شریعت و حساب و اخلاق را در زبان سهل و سادهٔ فارسی طبع و در تمامی مکاتب محلات درس و رواج بدهند. شهر شوال المکرم ۱۳۲۴ـ ولیعهد (امید، ج ۱، ص۱۸).

گرچه چنین اعلانهایی به دنبال درخواست روشنفکران و آزادیخواهان بود، ولی اثر چندانی در وضع مکتبخانه‌ها نبخشید و آنها به‌همان شیوه، شاید با مختصر تغییراتی، به حیات خود ادامه می‌دادند و تا نیم قرن پیش شاید هم کمتر، در برخی از شهرها مکتبخانه‌ها همچنان دایر بود.

علاوه بر منتقدان داخلی، سیاحان و خارجیان نیز که به بهانه‌هایی گوناگون وارد ایران می‌شدند، در سفرنامه‌هایشان به وضع تعلیم و تربیت دورهٔ قاجار اشاره‌هایی کرده‌اند.

مادام وولفس روسی در این مورد می‌نویسد:

... علومی که در مکتب تدریس می‌شود فراگرفتنش چندان کارِ دشوار نیست. کلیهٔ مواد درسی عبارت است از مختصر سواد خواندن و دانستن احکام مقدماتی شرع و حفظ کردن چند سورهٔ قرآن به زبان عربی که طفل اصلاً معنای آن را هم نمی‌داند. غالباً خود معلمین هم بیش از آنچه به طفل آموخته‌اند، بلد نیستند. با این تفضیل تعجب ندارد اگر طفل به مدرسه و تحصیل به چشم مجازات و تنبیه آسمانی نگاه کند...: شاگردها هر چند نفر و در هر طبقه باشند عموماً صدا به صدای هم داده درسهای خود را روان می‌کنند. از فاصله‌های دور صدای همهمهٔ اطفال مانند لانهٔ زنبور، که دست نخورده باشد، به گوش می‌رسد...، برعکس پسرها در ایران، هیچ

کس به فکر دخترهای کوچولوی ایرانی نیست. حتی تعلیم و تربیت این طبقه را از معاصی کبیره شمرده و اقدام به این موضوع را خیلی خطرناک می‌دانند.
قطع نظر از دهات، در شهرها هم زنهای طبقات متوسط عموماً بی‌سواد هستند و اگر احیاناً یک نفر زن ایرانی مختصر سواد خواندن یا نوشتن داشته باشد او را خیلی تحصیل کرده می‌شمارند... (امید، ج ۱، ص ۲۶).

به این دلایل بود که مدارس جدید آرام آرام پا گرفت و گسترش یافت. در فصل بعد به عوامل مؤثر در گسترش مدارس خواهیم پرداخت.

۳

زمینه‌های فکری تحول نظام آموزشی و پیدایش مدارس جدید

۱. آشنایی با فرهنگ و تمدن و نهادهای آموزشی اروپاییان

ایرانیان از دیرباز با کشورهای غربی روابطی داشتند، اما از زمان صفویان به بعد بود که این پیوندها گسترش یافت. به‌دنبال قدرت گرفتن دولت عثمانی، که سدی بود میان ایران و اروپا، ایرانیان احساس کردند برای تقویت نیروی نظامی خود لازم است با اروپاییان پیوندهایی برقرار کنند و اروپاییان نیز، علاوه بر هدفهای سیاسی مختلف، احساس کرده بودند که برای رویارویی با دولت عثمانی بهتر است با کشور ایران رابطه برقرار کنند تا بتوانند به این وسیله به هدفهای سیاسی و نظامی خود در آسیا دست یابند.

نخستین کشور اروپایی که در روزگار صفویان با ایران رابطه برقرار کرد پرتغال بود، که این رابطه چندان هم دوستانه نبود و تعرض و یورش از سوی آنان به جزایر خلیج فارس را به دنبال داشت (حائری، ۱۳۶۷، ص۴۲)؛ اما به‌سبب وجود دشمن مشترک زورمند یعنی عثمانی، شاهان صفوی گهگاه به آن میهمانان ناخوانده دست دوستی می‌دادند.

از دیگر کشورهایی که با ایران رابطه برقرار کردند فرانسه، روسیه و هند بودند؛ البته کشور دیگری که به منظور گسترش بازرگانی و هماوایی بر ضد عثمانیان با صفویان بنیاد دوستی نهاد دولت بریتانیا بود. به‌طور کلی از زمان شاه عباس اول بود که اروپاییان بیش از پیش پایشان به ایران باز شد و نمایندگانی نیز از ایران به کشورهای اروپایی فرستاده شد.

این سفرها به ایرانیان فرصت می‌داد تا پیشرفتهای حاصل از جنبش رنسانس و اصلاحات انجام گرفته در اروپا را از نزدیک مشاهده کنند و مزایای آن را به دولت خود سفارش کنند.* برخی از آنان نیز دیده‌ها و شنیده‌های خود را طی سفرنامه‌هایی به آگاهی درباریان و رجال و روشنفکران برسانند.

در زمان نادرشاه رابطهٔ دستگاه حکومتی و ایرانیان با اروپاییان چندان گسترشی نیافت و آنچه دستگاه حکومتی نادر از دانش و فنون غرب به ایران آورد چشمگیر نبود و نتوانست راهی نو فراروی ایرانیان قرار دهد (حائری، ص۱۹۳).

در زمان زندیان با وجود فراز و نشیبهایی که در روابط کریم‌خان و انگلیسیها بود، اما وی پیوسته با آنان رابطهٔ دوستانه‌ای داشت و به‌رغم همهٔ بدسگالیها و بدرفتاریهای آنان همواره با برقراری پیوند دوستی و بازرگانی، آنان را با آغوش باز پذیرا می‌شد بی‌آنکه به خطر قدرت استعماری آنان بیندیشد (حائری، ص ۲۱).

قاجار و مظاهر تمدن غربی

از اواسط سلطنت فتحعلی‌شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۲ق/۱۸۳۴-۱۷۹۷م) به‌بعد بود که آشنایی ایرانیان با تمدن و فرهنگ اروپایی گسترش یافت و آمد و شد با اروپاییان و کشورهای همسایه بیشتر شد. مسافران، بازرگانان، مأموران حکومتی، که به هندوستان یا کشورهای اروپایی می‌رفتند، نیز ارامنهٔ ایران و عثمانی و قفقاز، که سالها در ممالک اروپایی مانده و به آموختن چند زبان موفق شده بودند، به بسط پاره‌ای از اصول تمدن جدید اروپایی در ایران کمک کردند (اقبال، ۱۳۲۳، س ۱، ش ۵).

برای آگاهی از چگونگی برخورد ایرانیان با پدیده‌های نو آن روزگار به نمونه‌ای چند از برداشتهای سفرکرده‌ها و دیده‌ها و شنیده‌های آنان، که در برخی از سفرنامه‌ها ثبت‌شده است، اشاره می‌کنیم:

---

* برای آگاهی بیشتر از گزارشها و سفارشهای این افراد رک: حائری، ص ۱۵۸.

میرعبداللطیف شوشتری (۱۲۲۱-۱۱۷۲ق/۱۸۰۶-۱۷۵۸م). وی به سال ۱۲۰۲ق/۱۷۸۷م به هندوستان رفت و دست کم تا سال ۱۲۱۹ق/۱۸۰۴م در آنجا زندگی کرد (حائری، ص ۲۷۳).

مشاهدات و برداشتهای او، که در کتاب *تحفةالعالم* آمده است، در اواسط جمادی‌الاول ۱۲۱۶ق، چهارمین سال پادشاهی فتحعلی‌شاه، نوشته شد. در این کتاب وی از نگارش و چاپ کتاب و روزنامه در هندوستان خبر داده و از آزادی قلم سخن گفته و از مدارس جدید و دیگر دستاوردهای نوآموزشی در کشورهای اروپایی نمونه‌ها آورده است (شوشتری، ص ۲۹۴).

ابوالحسن ایلچی (فوت ۱۲۶۲ق/۱۸۴۶م). به‌سال ۱۲۲۴ق/۱۸۰۹م مأمور لندن شد و نزدیک به یک سال و نیم در آن سرزمین به سر برد. پس از بازگشت به ایران، دیده‌ها و شنیده‌ها و آزموده‌های خویش را، که سراسر با حیرت همراه بود، در سفرنامه‌ای به‌نام *حیرت‌نامهٔ سفرا* نوشت.

در سال ۱۲۲۹ق/۱۸۱۴م نیز به مأموریت روسیه رفت که گزارش آن را شخصی به‌نام محمدهادی علوی‌شیرازی نوشت (حائری، ص ۲۸۰). ایلچی به‌هنگام اقامت در لندن و سیر و سفر در آن دیار، از بنیادهای علمی و صنعتی و فنی و اجتماعی و سیاسی انگلیس دیدن کرد و بسیاری از شیوه‌های نو آن کشور را به دقت مطالعه و بررسی کرد. وی دربارهٔ یکی از مدارس آن کشور آورده است که:

> شاهزادهٔ دوم انگلیس برای تربیت اطفال یتیم مربیان زن و مرد استخدام کرده است و به آنان علوم و فنون و سپاهیگری می‌آموزند. کودکان از هفت سالگی وارد مدرسه می‌شوند و دراین آموزشگاه عده‌ای از ارباب صنعت جمع آمده و هر کدام به این کودکان فنی و حرفه‌ای می‌آموزند...، به‌غیر از اطفال خانهٔ مذکور، هفت هزار کودک نیز در شهر «انگریز» (انگلیس) در محلات گوناگون تحت‌نظر مربیان تربیت می‌شوند و تمام هزینه‌های این مدارس را شاه می‌پردازد (حائری، ص ۲۸۳).

سلطان الواعظین. وی در سال ۱۲۲۱ق/۱۸۰۶م به هندوستان رفت و دیده‌ها و شنیده‌های خود را در سفرنامه‌ای نگاشت. او نیز از پدیده‌های نو و دستاوردهای اروپاییان در آن روزگار سخن گفت (حائری، ص ۲۹۱).

آقااحمد کرمانشاهی (متولد ۱۱۹۱ق/۱۷۷۷م). به سال ۱۲۱۹ق/۱۸۰۴م به

هندوستان رفت. در آن سرزمین سفرها کرد و با مردمان سرشناس آشنا و از احترام بلندپایگان انگلیسی برخوردار شد. کتابهای بسیار نوشت که *مرآت‌الاحوال جهان‌نما* از جملهٔ آنهاست. این کتاب آگاهیهای سودمندی در اختیار خواننده می‌گذارد.
وی در مورد یکی از مدارس هندوستان می‌نویسد:

> مدارس عالیه در کلکته ساخته‌اند و هر کسی از هر صنف از مسلمانان و انگریزی و غیر هم که خواهد در آن رود و به تحصیل مشغول شود، و علما و مدرسین از هر علم و هر صنف مقرر کرده‌اند و مواجب آنها تمام از سرکار داده می‌شود، و از محصلین هرکسی که اصحاب دول است اخراجات او برذمهٔ خود اوست و اخراجات فقرا بر سرکار است، از الف و یا گرفته تا به مراتب عالیه را تمام به وضع مرغوب و به نوعی که سهل و آسان به‌دست آید در کتب نوشته‌اند، و علاوه کتب و رسایل چند در بیان جزئی و کلی امور معیشت از طریقهٔ زن و شوهری و طباخی و نجاری و جراحی و بنایی و نقاشی و جهاز[کشتی‌رانی] و حکومت و تجارت و غیر آنها نوشته‌اند و در هر باب که قاعده بیان کنند. تصویر آن را نیز به آن نهج که نوشته‌اند نقش می‌نمایند که مطالعه کننده را حاجت به تعلیم کمتر شود، بلکه صاحبان هوش به‌مجرد ملاحظه، مطلب را دریافت می‌کنند و چون کسی از قوم انگریزی در مدرسه کامل و به زبانهای مختلفه آگاه شد ولایق خدمت گردید او را به یکی از خدمات سرکاری معین کنند. و از قوم مسلمین اگر کسی ترقی کرد و مدرس و قاضی القضات گفتند که لایق افتا و قضا شده است در ضلعی از اضلاع، وی را منصوب نمایند و به این سبب در عصر ایشان مردمان لایق و صاحب هوش به طمع جاه و خدمت و مواجب بسیار شده‌اند؛ «فاعتبروا یا اولی‌الابصار» [ای هوشیاران عبرت گیرید، سورهٔ الحشر، آیه۲] (به نقل از حائری، ص ۳۰۲).

عباس‌میرزا و نوگرایی. همهٔ کسانی که دربارهٔ اوضاع اجتماعی و فرهنگی روزگار قاجار قلم زده‌اند همنوا هستند که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه* (۱۲۴۹-۱۲۰۳ق/۱۸۳۳-۱۷۸۹م)، مردی بوده روشنگر و هوادار تمدن و فرهنگ نو و بر آن بوده است که برای سامان دادن به اوضاع پریشان کشور از دستاوردهای علوم و فنون کشورهای پیشرفته بهره جوید. در زمان وی بود که نخستین گروه محصلان ایرانی به اروپا اعزام شدند و

---

* در فرهنگ معین تاریخ تولد وی ۱۲۰۲ق ذکر شده است.

نخستین روزنامه در ایران تأسیس یافت و کتابهایی از آثار مؤلفان فرانسوی و انگلیسی و روسی به فارسی ترجمه شد (راوندی، ج ۱، ص۵۳۲). نیز در زمان وی بود که هیئتهایی به کشورهای اروپایی اعزام شد و این هیئتها و سفرکردگان پس از برگشت، مشاهدات خود را به آگاهی دولت ایران رساندند.

نمونه‌ای از مشاهدات یکی از هیئتهای اعزامی به فرنگ در آن روزگار:

> هنگامی که هیئتی همراه خسرو میرزا به روسیه رفت تا از قتل سفیر روسیه در ایران عذرخواهی کند، میرزاتقی‌خان امیرکبیر نیز به همراه این هیئت بود. این هیئت پس از رسیدن به روسیه از دیدنیهای آن کشور بازدید کردند و پیشرفتهای گوناگون آن کشور اعضای هیئت، از جمله میرزاتقی‌خان، را سخت تحت‌تأثیر قرار داد و این دیدار در اندیشه‌ها و اقدامهای بعدی امیر بسیار مؤثر افتاد. مشاهدات این هیئت در خاطرات خسرومیرزا آمده است که نویسندهٔ آن، میرزا مصطفی، خود ذهنی بسیار حساس و تیزبین داشته (آدمیت، ۱۳۵۵، ص۱۶۶).

در این سفرنامه آمده است که هیئت در تفلیس از مدرسه‌ای دیدن کرد که در آن به اطفال مسلمین و گرجی، زبانهای ترکی و فارسی و روسی و نقاشی و سایر علوم متعارف را درس می‌دادند و بر اساس استعداد دانش‌آموزان آنان را به چهار گروه تقسیم کرده بودند. دیگر مدرسهٔ کرولالها بود که معلمان آنان توانسته بودند به آنان نیز خواندن و نوشتن بیاموزند.

در مسکو یکی از دیدنیهای شهر مدرسهٔ علوم بوده است که این هیئت از آن بازدید به‌عمل آورد. این مدرسه مدرسه‌ای بوده است کاملاً آراسته و دارای خوابگاه و سالن غذاخوری و تمام نیازمندیهای دانشجویان در آن فراهم بوده است و دربارهٔ نباتات و جمادات و انسان و حیوان در آن مدرسه درس می‌دادند.

در سفرنامهٔ این هیئت آمده است که روسها از کشورهای فرانسه و نمسه (اتریش) معلم آورده و بنای مدارس گذاشتند، و در تمام شهرهای روسیه مدارس تأسیس کرده‌اند، و از علوم هر ملت تحصیل می‌شود.

مجموع این مدارس در سراسر روسیه به یک هزار و دویست و هشتاد و دو مدرسه می‌رسیده است. در پترزبورگ یک‌صد وهشتاد و پنج مدرسه و در مسکو یک صد و شصت و شش مدرسه ساخته بوده‌اند و در سایر شهرها نیز به همین قیاس (آدمیت، ۱۳۵۵، ص۱۶۹-۱۶۶).

هیئتهای اعزامی در زمان محمدشاه

هیئت دیگری در زمان محمدشاه به اروپا فرستاده شد. از جملهٔ هدفهای این هیئت، که محمدحسن‌خان مقدم آجودان‌باشی آن را همراهی می‌کرد*، درخواست از دولت فرانسه برای فرستادن عده‌ای کارشناس و متخصص نظامی و اقتصادی به ایران بود.

عبدالفتاح گرمرودی که همراه این هیئت بود، دیده‌ها و شنیده‌های خود را در سفرنامه‌ای به‌نام *چهار فصل* آورده است که نشان می‌دهد نویسنده تحت‌تأثیر مظاهر تمدن جدید اروپاییان قرار گرفته بوده است. وی در سفرنامه‌اش از توجه دولت اتریش به‌کار تعلیم و تربیت اطفال و جوانان سخن گفته و نوشته است کسانی که در کار تحصیل تلاش می‌کردند مورد تشویق دولت و ملت و شاه مملکت قرار می‌گرفتند و شاه این قبیل محصلین را پس از تشویق و ترغیب فراوان به منزل خود می‌برد و با آنها شام می‌خورد.

وی سپس افزوده است که آنان اطفال خود را به نوعی ترغیب می‌نمایند که دقیقه‌ای از تعلیم و تعلم غفلت نورزند و به همین سبب است که بیشتر فرنگیان در جمیع علوم و صنایع ـ سر رشتهٔ کامل دارند و آدم بیسواد در آن ممالک بسیار کم و حتی هر چه نابیناست همه را در مکتبخانه‌های علوم و کارخانه‌های صنایع به‌قوت لامسه تعلیم داده، صنایع ضروری را به آنان می‌آموزند و آنها همیشه کار می‌کنند و اجرت می‌گیرند (راوندی، ج ۲، ص۵۳۳).

اعزام محصل به‌خارج

از میان عواملی که در نفوذ فرهنگ غربی در ایران از آنها یاد شد هیچ یک به‌اندازهٔ اعزام محصل مؤثر نبوده است. از راه اعزام محصل به‌خارج بود که دولت به‌صورت رسمی مظاهری از تمدن جدید را پذیرا شد و پس از برگشت دانش‌آموختگان خارج از کشور بود که آثار تمدن جدید رفته‌رفته در کشور رخنه کرد.

می‌دانیم نخستین مدرسهٔ جدید ایران، یعنی دارالفنون، توسط معلمان اروپایی و ایرانیان فرنگ دیده آغاز به‌کار کرد. بسیاری از معلمان و بانیان مدارس جدید همان دانش آموختگان فرنگ بودند و یا به تشویق آنان این مدارس بر پا شد.

علت اصلی فرستادن محصل به‌خارج، در درجهٔ نخست احساس ضرورتی بود که

---

* برای آگاهی بیشتر از شخصیت آجودان‌باشی رک: شرح حال *مأموریت آجودان‌باشی* به کوشش محمد مشیری؛ *سفرنامهٔ میرزا فتاح گرمرودی*، به کوشش فتح‌الدین فتاحی.

به‌دنبال جنگ ایران و روس درکشور احساس شد. عباس میرزا و میرزا بزرگ دریافتند که با وسایل ساده و ناقص از کار افتاده‌ای که در اختیار دارند نمی‌توانند از عهدهٔ توپ و تفنگ و نظام روسیه برآیند و برای مقابله با ایشان جز اخذ همان وسایل و اقتباس همان نظام چاره‌ای دیگر نیست (اقبال، *یادگار*، س ۱، ش ۵).

به‌دنبال این احساس نیاز بود که علاوه بر دعوت کارشناسان فرانسوی و انگلیسی به ایران، تصمیم گرفته شد گروهی محصل و کارگر و صنعت‌آموز نیز به ممالک خارجه فرستاده شوند تا با رموزکار تمدن اروپایی و علوم و فنون و زبان آنها آشنا گردند.

نخستین گروهی که به اروپا فرستاده شد گروه دو نفره‌ای بود که به سال ۱۲۲۶ق/۱۸۱۱م همراه سر هارفورد جونز به لندن اعزام شد (محبوبی اردکانی، ج ۱، ص ۱۲۲)؛ یکی از این دو تن پسر نقاش‌باشی شاهزاده عباس میرزا به‌نام کاظم بود که برای تحصیل نقاشی در نظر گرفته شده بود و دیگری حاجی‌بابا افشار، پسر یکی از صاحب منصبان عباس میرزا، بود که برای تحصیل علم طب و شیمی اعزام شده بود.

شاهزاده عباس‌میرزا به سر هارفورد جونز سپرد که این دو را به تحصیلی بگمارد که برای شاهزاده و خودشان و کشورشان سودمند باشد. انتخاب رشتهٔ نقاشی صرف نظر از استعداد خانوادگی محمدکاظم، شاید از این جهت بود که هنوز غکاسی به ایران نیامده بود و از وجود نقاش برای کشیدن مناظر استحکامات نظامی و میدانهای جنگ و صورت اشخاص و اشیا استفاده می‌شد.

کاظم پس از هیجده ماه در چهارم ربیع‌الثانی ۱۲۲۸ق/۱۸۱۳م به بیماری سل درگذشت. حاجی‌بابا در ایام تحصیل در انگلیس بسیار کوشا بود و چون گروه دوم محصلان ایران در شوال ۱۲۳۰ق/۱۸۱۵م به لندن رسیدند راهنمای آنان شد و پس از بازگشت به ایران، علاوه بر اشتغال در امور پزشکی در دستگاه عباس‌میرزا، به‌سبب آشنایی به زبان انگلیسی رابط میان دربار ایران و خارجیان شد.

در سال ۱۲۳۰ق/۱۸۱۵م گروه دوم از محصلان ایران به اروپا اعزام شد. اسامی افراد این گروه به این شرح بود:

۱) میرزاصالح شیرازی، پسر حاجی‌باقرخان کازرونی؛

۲) میرزامحمدجعفر؛

۳) میرزاسیدجعفر، پسر میرزاتقی وزیر تبریز؛

۴) میرزارضا سلطان توپخانه؛

۵) استاد محمد علی چخماق‌ساز (محبوبی، ص ۱۳۰).

آنچه در این جا مورد نظر است تأثیر این افراد در گسترش مدارس جدید می‌باشد. از میان افراد یاد شده میرزاصالح در معرفی فرهنگ نو نقش مهمی داشته است.

میرزاصالح محصلی بود تیزبین و علاقه‌مند به فرهنگ و تمدن جدید که در سفر خود به روسیه و از آنجا به لندن، پدیده‌های نو از آن جمله مدارس کشورهای پیشرفته را به‌دقت نگریسته و در سفرنامه‌اش جای جای از آنها سخن گفته است. وی از مدارس روسیه چنین یاد کرده است:

> ... از جملهٔ ابنیهٔ مسکو مدارس آن است. یکی از آنها ابنیهٔ الیزابت سلطان روس است. ششصد طلبه مشغول به درس‌اند. بیست و سه مدرسه دارد... به دانشجویان خوراک و لباس داده می‌شود و پول آن را شاه می‌پردازد. تا زمانی که دانشجویان در رشتهٔ تحصیلی خود کامل نشده‌اند از مدرسه بیرون نمی‌روند. و آنگاه که می‌خواهند آنان را بر کاری بگمارند، نخست از همهٔ دانشجویان امتحان به عمل می‌آید. چنانچه نشان دهند «کامل شده‌اند» آنان را مرخص می‌کنند و کسان دیگری را به جایشان می‌پذیرند. هر شش ماه یک‌بار از آنان امتحان به عمل می‌آید.
>
> درسهایی که در این مدرسه می‌خوانند اینها هستند:
>
> علم الهیات، که علم مذهب است، فلسفه و طبایع، تواریخ‌دانی، علم مساحی، علم حساب، معماری، قلعه‌سازی، علم توپخانه، الجبره، صورت‌کشی، جنگ شمشیر، رقاصی و خواندن و نوشتن.
>
> علاوه بر این درسها، زبانهای گریک [یونانی] و لاتین، روسی و فرانسه و انگریز [انگلیسی]، نمسا [اتریشی]، ایتالیا [ایتالیایی] ترکی و تاتاری هم می‌خوانند و دو سه مدرسهٔ دیگر دارد که اهل شهر مخارج آن را پرداخت می‌کنند (میرزاصالح، ص ۸۰ و ۸۱).

در بحث از اقدامات کاترین دوم (کوین کترین ثانی) ضمن برشمردن کارهای وی از مدرسهٔ پترزبورگ سخن به میان آورده و نوشته است که اطفال امرا و بزرگان روسیه در این مدرسه تربیت می‌شوند. همچنین از «مدرسهٔ عظیمی» صحبت می‌کند که صاحب‌کمالان که تربیت یافته‌اند به آنجا رفته یا خود کتاب تصنیف می‌کنند و یا کتابهای علوم و صنایع فرنگی را بررسی می‌کنند.

میرزا صالح می‌گوید: در هر شهر مدارس جدید تأسیس شده است که هزینه‌های آنها

را اهالی پرداخت می‌کنند. دربارهٔ مدارس دخترانه نوشته است که خودکاترین به مدارس سرکشی می‌کند و از وضع تحصیل آنان جویا می‌شود و در صورت پیشبرفت شاگردان به آنان «انعام داده و مواجب معلمین را زیاد» می‌کند (میرزاصالح، ص۱۳۷).

در توضیح وضع بندر کرنستهٔ* روسیه، پس از بحث دربارهٔ نیروی دریایی آن و افزارهای جنگیش می‌نویسد:

> مدرسه جهت تعلیم اطفال ساخته‌اند که درس علم کشتی‌سازی و ناخدایی و هدایت کشتی و جنگ دریا را به اطفال مزبور می‌دهند. همیشه در میانه سیصد الی چهار صد طفل در مدرسهٔ مزبور مشغول به تحصیل هستند. در وقت پنج سالگی اطفال را به مدرسه آورده، الی هفده سالگی در مدرسه شب و روز آنها را نگاهداشته در هنگام زمستان معلمین به موجب مفصله [برنامه‌های مفصل] آنها را تربیت می‌کنند: علم حساب، علم قلعه‌سازی و سنگر، علم نقاشی، زبان فرانسه، زبان نمسا[یی]، زبان انگریز[ی]، زبان سوئد[ی]، مطلق علم کشتی‌سازی و هدایت کشتی و ناخدایی و جنگ به دریا و متعلقات آنها (میرزاصالح، ص۱۴۶).

دربارهٔ کار عملی دانشجویان می‌نویسد در تابستان جوانان همراه سپاهیان در کشتی سوار شده تا کناره‌های دریای بالتیک حرکت می‌کنند و بدین‌ترتیب به آموزش عملی می‌پردازند. با این کار سپاه نیز درکار خود مهارت بیشتری پیدا می‌کند. پس از این معلمان شاگردان را امتحان می‌کنند و هر کدام با توجه به استعدادهایشان به خدمتی از خدمات کشتی گمارده می‌شوند، و دوباره به جای آنان شاگرد جدید می‌پذیرند. تمام هزینه‌های تحصیلی و خوراک و لباس برعهدهٔ پادشاه است (*همان*، ص۱۴۶).

میرزاصالح ضمن سیر و سفر در شهرهای انگلستان از مدارس آن دیار چنین یاد کرده است: «در لندن مدرسه بیشمار است و در برخی از آنها کودکان ویژه‌ای را تربیت می‌کنند. در یکی از مدارس خیریه یک هزار تن اطفال یتیم تربیت می‌شوند و تحصیل آنان رایگان است. هفت سال تحصیل می‌کنند و برخی به مدارس اکسفورد و یا کمبریج فرستاده می‌شوند که هرکدام کشیش کلیسا شوند. و ببسیاری از آنان وارد نیروی دریایی می‌شوند.»

---

* باید همان بندر کرونشتات (Kronstat) باشد که در ۱۷۰۳م پطرکبیر آن را به‌عنوان بندر و دژ نظامی برای حمایت از پترزبورگ بنا کرد و تا اواخر قرن ۱۹ به‌عنوان بندر تجارتی اهمیت داشت. رک: *دایرةالمعارف فارسی*، مصاحب.

در سال ۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م به موجب دستخط محمدشاه مقرر شد پنج نفر از محصلان ایرانی برای تحصیل به فرانسه اعزام شوند. اسامی این پنج نفر به نقل از دستخط شاه به این قرار است:

> حسینقلی‌آقا در علم سرکرده‌گی پیاده و توپخانه ان‌شاءالله تعالی، میرزا زکی مهندس خوب ان‌شاءالله، میرزارضا پاسقه و چیت ساختن و شکر صاف نمودن که قند بشود ان‌شاءالله تعالی. دیگر در پی کار رفتن، درس خواندن، در پاریس به کارهای بیهوده و تماشا نرفتن، لامذهب نشدن، که لعنت خدا به لامذهب، ان‌شاءالله، به کارهای ما برخورند آراسته گردند. میرزا یحیی حکیم بشود و جراح، محمدعلی آقا معدن‌شناس و هرگونه معادن را آب کردن و از همدیگر به سهولت جدا کردن، اسباب زراعت یادگرفتن، بلورسازی و دوربین و ساعت‌سازی آموختن. ان‌شاءالله مبارک است. میزان سنهٔ ۱۲۶۰ (به‌نقل از: محبوبی، ص ۱۸۹).

علاوه بر این پنج نفر، محصل دیگری به نام میرزا صادق در زمان محمدشاه برای تحصیل طب به انگلستان فرستاده شد.

علاوه بر این، در همین دوره کسانی برای تحصیل در زمینه‌های فنی و هنری به کشورهای روسیه و ایتالیا و استانبول اعزام شدند.

پس از محمدشاه در زمان ناصرالدین‌شاه و در صدارت امیرکبیر نیز کسانی برای تحصیل در زمینه‌های فنی و صنعتی و رشته‌های پزشکی، نظامی، هنری به کشورهای اروپایی اعزام شدند. بسیار از این دانشجویان فارغ‌التحصیل مدرسهٔ دارالفنون بودند. پس از مشروطیت نیز اعزام محصل به کشورهای خارج ادامه یافت.

در دوره‌ای که میرزاحسن مستوفی‌الممالک (۱۳۵۱-۱۲۹۱ق) ریاست وزرا را برعهده داشت، در روز ۱۵ محرم ۱۳۲۵ق از طرف وزارت معارف قانونی در پنج ماده به مجلس تقدیم شد و این نخستین قانون اعزام محصلی بود که در ایران به تصویب رسید و این درست ۱۰۳ سال پس از اعزام نخستین محصلان در روزگار قاجار بود. طبق این قانون، وزارت معارف می‌توانست سی نفر محصل برای تحصیل علوم و فنون به اروپا اعزام دارد. این قانون روز سه‌شنبه ۱۷ جمادی الاول تصویب شد و بلافاصله اعلانی انتشار یافت و شرایط آن اعلام شد. دانشجویان مذکور در این رشته‌ها به تحصیل پرداختند: معلمی پانزده نفر، سواره نظام دو نفر، پیاده نظام دو نفر، توپخانه دو نفر، مهندسی یک نفر،

صاحب منصبی اداری یک نفر، مدرسهٔ فلاحت مخصوص ابریشم یک نفر، فلاحت عمومی یک نفر، مهندسی طرق و شوارع دو نفر، مدرسهٔ حرف و صنایع دو نفر، شیمیست یک نفر. گفتنی است این نخستین بار بود که گروهی برای تحصیل در تعلیم و تربیت به‌خارج اعزام می‌شدند. پیش از این بیشتر اعزام شدگان در رشته‌های نظامی، پزشکی و فنی و صنعتی به تحصیل پرداخته بودند.*

فعالیتهای آموزشی دانش‌آموختگان خارج از کشور

بیشتر کسانی که دربارهٔ نتایج اعزام محصل به پژوهش پرداخته‌اند، دست‌کم در این سخن اتفاق نظر دارند که بسیاری از فارغ‌التحصیلان پس از برگشت مطابق با تخصصها و رشته‌های تحصیلیشان به‌کار گمارده نشدند و شماری از آنان نیز حتی کاری پیدا نکردند. در این میان، اوضاع به‌کام کسانی بود که خود را به دستگاه حکومتی نزدیک می‌کردند یا خود وابستهٔ دربار و رجال و سرشناسان بودند. حتی برخی مدعی شده‌اند که این افراد اصلاً سودی برای مملکت نداشته‌اند.

اما آنچه از لحاظ این تحقیق مهم است این است که گروهی از معلمان و بانیان مدارس جدید از جملهٔ همین افراد دانش‌آموخته در خارج بودند و هم اینان بودند که دست به ترجمه و تألیف کتابهای گوناگون علمی و فنی و درسی زدند و بسیاری از آنان در گسترش مدارس جدید تلاشها کردند. گفتنی است که نخستین پایه‌گذار مدرسهٔ جدید در ایران، حاج‌میرزاحسن رشدیه شیوهٔ نو آموزشی را در خارج از کشور، در بیروت، از فرانسویان و دیگران آموخت.

در فصل «تاریخچهٔ مدارس جدید» و در فصل «بانیان مدارس جدید» به دانش‌آموختگان خارج از کشور اشاره خواهد شد. در اینجا به معرفی گروهی از دانش‌آموختگان خارج از کشور می‌پردازیم که پس از برگشت یکی از فعالیتهای مهمشان در زمینهٔ تعلیم و تربیت، به‌ویژه، تدریس در مدارس بود.

آقاخان پسر رضا بیگ‌خویی. مأمور فراگرفتن شعربافی (ابریشم‌بافی) و ابریشم‌ریسی بود و در شهر لیون کار می‌کرد. پس از بازگشت به ایران در مدرسهٔ تبریز فرانسه تدریس می‌کرد (محبوبی، ص ۳۳۶).

---

* برای آگاهی بیشتر از اعزام محصل رجوع کنید به: محبوبی اردکانی، ص۱۲۲ تا ۲۰۹؛ غلامعلی سرمد، ۱۳۷۲.

میرزاسیدجعفرخان (مشیرالدوله). پس از برگشت از فرنگ به تعلیم ریاضی مشغول شد و مدتی هم معلم ریاضی محمدشاه بود. غیر از رسالهٔ تحقیقات سرحدیه، کتابی نیز به‌نام *خلاصة‌الحساب* با روش نوین تألیف کرد. وی علاوه بر کارهای فرهنگی مشاغل سیاسی و دیوانی نیز داشت (محبوبی، ۱۳۵۴، ص ۱۸۰).

میرزاحسین دکتر. پسر مرحوم میرزااحمد طبیب‌افشار از محصلان دورهٔ اول بود و به اتفاق چند تن دیگر به‌همراه هیئت سفارت فرخ‌خان به اروپا رفت و در آنجا موفق به اخذ درجهٔ دکترا شد. پس از برگشت چندی معلم طب جدید دارالفنون شد (محبوبی، ص۲۸۷).

دکتر خلیل‌الله‌خان اعلم‌الدولهٔ ثقفی. به‌سال ۱۲۹۳ق/۱۸۷۶م وارد دارالفنون شد. ضمن ادامهٔ تحصیل در این مدرسه، فرانسه و جغرافیا نیز تدریس می‌کرد؛ در سال ۱۳۱۲ق/۱۸۹۴م به کوشش دکتر طولوزان از شاه اجازه یافت تا برای تحصیل به فرنگ برود. چون برگشت طبیب مخصوص شاه شد. بعدها رئیس کل معارف و معاون آن وزارتخانه شد. وی نزدیک به سی جلد کتاب ترجمه و تألیف کرد (محبوبی، ص۲۸۹).

میرزارضا. پسر مرحوم حاجی‌میرزامقیم مستوفی علی‌آبادی مازندرانی معروف به میرزا رضای دکتر، پس از اینکه در سال ۱۲۷۷ق/۱۸۶۰م از تحصیلات پزشکی در پاریس فراغت یافت به ایران آمد و به سمت معلم طب جدید دارالفنون منصوب شد. وی از شاگردان دکتر پولاک بود و دومین نفری است که دکترای پزشکی از دانشگاه پاریس به‌دست آورد (محبوبی، ص۲۸۵).

میرزا زکی. پسر حاجی‌میرزا مقیم مازندرانی علی‌آبادی در بدو تأسیس دارالفنون سمت مترجمی معلمان اروپایی را عهده‌دار بود و در کلاس کرزیر و بارون گوموتر مترجمی می‌کرد (محبوبی، *یغما*، س ۱۸، ش ۱۱). وی مترجم کتاب *سلطان‌التواریخ* یا *تاریخ امپراطوری عثمانی*، نوشتهٔ یوزف فون هامر پورگشتال نیز بوده است.*

میرزاصادق طبیب. در زمان محمدشاه برای تحصیل طب به انگلستان فرستاده شد. پس از بازگشت از طرف امیرکبیر به آذربایجان اعزام شد تا علوم پزشکی و دیگر علوم را تدریس کند (آدمیت، ۱۳۵۵، ص۳۳۵).

عبدالرسول‌خان ولد عبدالحسین‌خان اصفهانی. در سال ۱۲۷۷ق/۱۸۶۰م به پاریس اعزام شد و بعداً مدتی به تدریس در دارالفنون پرداخت (محبوبی، ص۳۲۲).

میرزاعلی دکترهمدانی. در زمان ناصرالدین‌شاه و ظاهراً به خرج خود به اروپا رفت.

---

* این کتاب را کیان‌فر تصحیح و منتشر کرده است.

چون برگشت معلم طب جدید دارالفنون شد. کتابهایی چند از او به یادگار مانده است (محبوبی، ص ۲۸۶).

میرزاعلی اکبرخان نقاش‌باشی. به اروپا رفت و نقاشی و زبان فرانسه را در آنجا آموخت. پس از بازگشت معلم نقاشی و زبان فرانسهٔ دارالفنون شد. بعدها لقب مزین‌الدوله گرفت. وی لغت‌نامهٔ مبسوط فرانسه‌ای به فارسی تألیف کرده است (محبوبی، ص ۲۸۹).

میرزاعلی‌خان سرتیپ (*ناظم‌العلوم*). تحصیل کردهٔ مدرسهٔ سن‌سیر فرانسه و از فعالان انجمن معارف تهران، مسئول مدرسهٔ علمیه و ناظم مدرسهٔ همایونی در اصفهان و مترجم کتاب *تلماک* و معلم توپخانه و مدیر دروس دارالفنون بود (محبوبی، ص ۲۹۰؛ دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۱۹۳).

میرزاکاظم محلاتی. از شاگردان دورهٔ اول دارالفنون و از نخستین گروه محصلان اعزامی به اروپا در زمان ناصرالدین‌شاه بود. او پس از بازگشت معلم شیمی دارالفنون شد. وی حدود چهل سال در مدرسه تدریس کرد (محبوبی، ص ۲۸۵).

مادروس‌خان. از ارامنهٔ جلفا بود و روسی و فرانسه خوب می‌دانست. در مسکو تحصیل کرده و معلم زبان دارالفنون بود (محبوبی، ص ۲۹۱).

محمدتقی‌خان مقدم. در رشتهٔ توپخانه تحصیل کرده بود. یک سال معلم مدرسهٔ دارالفنون بود (محبوبی، ص ۳۲۵).

میرزامحمد دکتر (*دکتر محمدخان کرمانشاهی*). مدتی عهده‌دار تدریس در دارالفنون بود؛ ابتدا شاگرد حاجی میرزا عبدالباقی حکیم‌باشی بود و بعداً محصل طب دارالفنون شد. پس از آن به خرج خود به فرنگستان رفت و در سال ۱۲۹۶ق/۱۸۷۹م از دانشکدهٔ پزشکی پاریس درجهٔ دکتری گرفت و به اخذ درجهٔ اول علمی نایل گردید (محبوبی، ص ۲۸۸).

مخبرالسلطنه (*مهدی‌قلی هدایت*). در برلن تحصیل کرد. پس از برگشت علاوه بر کارهای سیاسی و دیوانی به کارهای فرهنگی نیز مشغول بود. عضو انجمن معارف تهران، رئیس مدرسهٔ علمیهٔ تهران و وزیر معارف پس از مشروطیت بود. وی اولین ایرانی است که در آلمان دیپلم گرفت. از سال ۱۳۰۲ق/۱۸۸۵م تا ۱۳۰۵ق/۱۸۸۸م معلم زبان آلمانی دارالفنون بود (محبوبی، ص ۲۹۱).

مشیرالدوله (*مشیرالملک، حسین‌پیرنیا*). در زمان ناصرالدین‌شاه به خرج خود عازم مسکو شد و در مدرسهٔ کادکسی کرپوس، که مدرسه‌ای نظامی بود، وارد شد و پس از آن در دانشکدهٔ حقوق مسکو رشتهٔ حقوق خواند. پس از بازگشت به ایران به یاری پدر

خویش مدرسهٔ علوم سیاسی را تأسیس کرد. در سال ۱۳۲۶ق وزیر علوم شد (باستانی پاریزی، ۱۳۵۴، ص۲۸، ۷۹).

میرزا ملکم‌خان. در ده سالگی برای تحصیل به فرانسه رفت. دورهٔ ابتدایی و دبیرستان را در پاریس گذراند. پس از بازگشت به ایران مترجم دستگاه ناصرالدین‌شاه شد. پس از تأسیس دارالفنون مترجم «زطی» معلم حساب و هندسه شد و قسمتی از تدریس را خود مستقلاً به عهده گرفت (محبوبی، ص ۲۹۰).

ممتحن‌الدوله (*میرزامهدی‌خان ممتحن‌الدولهٔ شقاقی**). وی چهارده ساله بود که به پاریس فرستاده شد. پس از برگشت، ضمن عهده‌دار شدن مقامهای سیاسی، جزو انجمن معارف نیز بود (ممتحن‌الدوله، ص ۷۲).

مؤتمن‌الملک (*میرزاحسین‌خان، پیرنیا*). وی در مدرسهٔ پلی تکنیک فرانسه مشغول تحصیل شد. مدیر بعدی مدرسهٔ سیاسی شد که برادرش آن را تأسیس کرده بود (محبوبی، ص ۴۰۰).

نظام‌الدین غفاری، مهندس الممالک. وی تحصیل کردهٔ خارج از کشور بود. دوبار به وزارت معارف منصوب شد. رشتهٔ ریاضیات و معدن‌شناسی خواند و کتابهای معتبری هم در ریاضیات نوشت (محبوبی، ص ۳۲۵).

نظرآقا. وی از ارامنهٔ آذربایجان بود و در استانبول درس خواند و در دارالفنون معلم زبان فرانسه و جغرافیا شد و بعدها لقب یمین‌السلطنه گرفت (محبوبی، ص ۲۹۱).

بررسی جوانب گوناگون اعزام محصل به‌خارج خود مستلزم پژوهشی مستقل است.** در این مختصر کوشش شده تا اثر هیئتهای اعزامی به‌خارج، مسافران خارج از کشور و اعزام محصل‌را در گسترش مدارس نشان دهیم. اینجا به چند نکته دربارهٔ دانش‌آموختگان خارج از کشور فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

ـ گروهی از فرنگ رفته‌ها به نحوی از انحاء عاملان سیاستهای استعمارگرانهٔ کشورهای غربی بودند، و این‌کار آگاهانه و ناآگاهانه از سوی آنان اعمال می‌شد.

ـ دلبستگی شدید ایرانیان به فرهنگ غربی در نتیجهٔ دو عامل عمده بود: یکی اوضاع بس نابسامان و پریشان و خفقان‌آور داخلی که حکومتگران خودکامهٔ قاجار سبب آن شده بودند، و عامل دیگر پیشرفتهای شگفت‌آور و حیرت‌انگیز برخی از کشورها در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، علمی‌وفنی و فرهنگی در آن روزگار بود که نه

---

* گفتنی‌است وی را به‌منظور رهایی از شیطنتهایش به اروپا فرستادند!

** رک: غلامعلی سرمد، *اعزام محصل به‌خارج از کشور* (در دورهٔ قاجار)، ۱۳۷۲.

ایرانیان، بلکه بسیاری از جهانیان را شیفتهٔ خود کرده بود.

- بسیاری از تحصیل کرده‌های خارج از کشور، پس از بازگشت، یا به کار مناسب با رشتهٔ تحصیلیشان گمارده نشدند، یا اصلاً نتوانستند کاری برای خود پیدا کنند. این نیز به‌سبب وضع پریشان داخلی و بی‌خبری حکومتگران و درباریان بود.

- بسیاری از گروههای اعزامی اغلب از اعیان‌زادگان واشراف بودند و پس از برگشت نیز به خدمت دربار در می‌آمدند، و چون کسانی بودند که اغلب در ناز و نعمت زیسته و غم ملت و کشور کمتر در سینه‌هایشان بود اثر زیادی در بیداری مردم نداشتند و به صورت غیر مستقیم در آگاه‌سازی دخالت داشتند. هر چند برخی از آنان نیز که دل خوشی از حکومت ستمکار و خودکامهٔ آن روزگار نداشتند، همراه مردم مشروطه‌خواه و آزادی‌خواه شدند.

- در زمان امیرکبیر بود که یک دستهٔ هفت‌نفری از میان عوام به روسیه فرستاده شدند و پس از انقلاب مشروطیت برای نخستین بار اعزام محصل از طریق امتحان و بدون توجه (ظاهراً) به وابستگیهای سیاسی و خانوادگی صورت گرفت.

- شماری از اعزام‌شدگان خردسال بودند و گروهی نیز از نظر روانی و آمادگی علمی در شرایط مناسبی نبودند تا به پیشرفتهای چشمگیری دست یابند.

- از میان تحصیل کرده‌های خارج از کشور بیشترین کسانی که مورد توجه قرار گرفتند تحصیل کرده‌های رشته‌های نظامی یا پزشکی بودند، البته بیشتر در میان گروههای نخستین.

- سرنوشت محصلان خارج از کشور را خواست و وضع دربار تعیین می‌کرد. هر زمان که شاه و اطرافیانش کوچکترین خطری از طرف محصلان خارج از کشور احساس می‌کردند، بدون کمترین توجه به نیاز کشور و ضرورتهای زمانه، یا آنان را به کشور فرا می‌خواندند یا از رفتن محصل به خارج از کشور جلوگیری می‌کردند.

- دانشی که محصلان خارج از کشور وارد ایران کردند، گذشته از کیفیت این دانشها، بیشتر جنبهٔ تحصلی (پوزیتویستی) داشت و در نهایت انقلاب فکری بارزی در ایرانیان ایجاد نکرد.

۲. روزنامه‌ها و گسترش مدارس جدید

در روزگار قاجار روزنامه‌ها سهم‌بسزایی در بیداری اجتماعی و گسترش مدارس جدید داشتند. از همان آغاز پیدایش روزنامه، یعنی از سال ۱۲۵۳ق/۱۸۳۷م، که نخستین

روزنامه را میرزاصالح شیرازی در ایران انتشار داد (میرزا صالح، ص۲۵)، اغلب روزنامه‌نگاران برای آگاه‌سازی و گسترش اندیشه و فرهنگ نو در میان مردم پیوسته تلاش کردند و حتی برخی از آنان جان خود را در این راه گذاشتند.

روزنامه‌ها نیز مانند مدارس جدید راه پرفراز و نشیبی را پیمودند. هرگاه که تحولی در جامعه پدید می‌آمد و قلمها آزاد می‌شد، بیشتر روزنامه‌های ملی می‌کوشیدند قلم را در راه روشنگری و گسترش اندیشه‌های نو به‌کار گیرند و جراید، به ویژه جراید خارج از کشور و روزنامه‌های دورهٔ مشروطیت و پس از آن امکان نشر و گسترش ادبیات آن روزگار را فراهم کردند.

بیشتر افکار آزادیخواهانه و اندیشه‌های علمی و تربیتی در صفحات جراید و مجلات منتشر می‌شد و در مقایسه با کتابها، شمار و نفوذ آنها به‌مراتب بیشتر از کتابها بود. برخی معتقدند که «علت عمده و سبب اصلی عدم تدوین کتابهای مستقل از طرف مؤلفین و مصنفین همانا وجود جراید و مجلات مختلف فارسی» بوده است (صدرهاشمی، ج ۱، مقدمه). بنابراین برای آگاهی از چگونگی فعالیتهای علمی و فرهنگی ایرانیان در دورهٔ مشروطیت مراجعهٔ به جراید آن روزگار امری ضروری است.

در مورد اینکه حکومتگران قاجار از چه زمانی با روزنامه آشنا شدند و تأثیر جراید در آنان چه بوده است، نوشته‌اند که دولتمردان ایران از همان سالهای نخستین پادشاهی فتحعلی‌شاه (۱۲۵۰ تا ۱۲۱۲ق/۱۸۳۴ تا ۱۷۹۷م) به بعد با روزنامه‌نگاری به حد کمال آشنا شدند و روزنامه‌های مهم جهان به دست آنان می‌رسید و به تدریج عنوان خاصی در دربار پادشاهان قاجار به‌نام روزنامه‌خوان به‌وجود آمد که بعدها فقط محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه به این سمت شهرت یافته است... تأثیر این روزنامه‌ها بسیار پردامنه و وسیع بود و مختصر حساب و کتابی که از دورهٔ پادشاهی فتحعلی‌شاه به بعد نسبت به دوران افشاریه و بازماندگان و فرمانروایی آقامحمدخان در ایران پیدا شد قسمتی ناشی از وجود همین جراید بود. برای نخستین بار شاه و درباریان او خود را مواجه با مردمی دور از دسترس یافتند که بی‌پرده و بی‌پروا از اعمال ناروای آنان به‌شدت انتقاد می‌کردند (میرزاصالح، رضوانی، ص۱۹).

روزنامه‌های عهد قاجار در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به روشنگری می‌پرداختند و بسیاری از آنها ضمن بحث دربارهٔ موضوعهای مختلف، از لزوم و ضرورت تأسیس مدارس جدید و اهمیت و تأثیر آن در پیشرفت

اجتماعی سخن می‌گفتند و از دستاوردهای کشورهای پیشرفته نمونه‌ها می‌آوردند تا انگیزه‌ای برای آگاهی و بیداری مردم باشد.

از این‌رو بود که دشمنان علم و آزادی هر زمان که فکر برچیدن بساط ترقی‌خواهی و فرهنگ پژوهی را در سر می‌پروراندند نخست بر روزنامه‌ها و مدارس یورش می‌بردند. هنگامی که در تبریز ریختند و مدرسه‌ها را ویران کردند، به همراه آنها روزنامه‌ها و چاپخانه‌ها نیز به غارت رفت و این دو را همراه میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها به ویرانی کشیدند!

روزنامه‌ها پیوسته بر کارکنان و دانش‌آموزان مدارس ارج فراوان می‌نهادند؛ به‌گونه‌ای که برای تقویت آنان در بهای روزنامه تخفیفهای فراوانی قایل می‌شدند و این را رسماً در روزنامه‌هایشان اعلام می‌کردند. حتی گاهی روزنامه را رایگان در اختیار مدارس قرار می‌دادند و آگهیهای آنان را مجانی یا نیم بها چاپ می‌کردند. از این نمونه بود روزنامهٔ *آزادیستان* یا *صدای ایران* یا روزنامهٔ *سعادت* و چند روزنامهٔ دیگر. در روزنامهٔ *سعادت*، که مدیر مسئول آن، سعیدزاده، ناظم مدرسهٔ سعادت تبریز نیز بود، ضمن اعلام آمادگی برای چاپ مقالات علمی مربوط به مدارس نوشته شده است: «این جریده... فقط طرفدار ترویج علم و ازدیاد مدارس در ایران خصوصاً آذربایجان بوده و از معارف ملل متمدنهٔ عالم صحبت خواهد نمود... اعلانات دایر بر امورات معارف مجاناً قبول می‌شود» (صدرهاشمی، ج ۳، ص۳۸).

چنانکه بعد خواهیم گفت حتی برخی از روزنامه‌ها در مدارس چاپ و توزیع می‌شد و بیشتر نویسندگان یا مدیران و صاحبان جراید خود مدیر یا معلم و یا ناظم مدرسه بودند.

برخی از روزنامه‌ها مختص مسائل تربیتی بودند و هدف آنها آشنا کردن خوانندگان به اصول و فنون آموزش نو بود. اکثر روزنامه‌های آن روزگار خبر گشایش مدرسه‌ها را در سراسر کشور با شوق و ستایش فراوان به آگاهی مردم می‌رساندند و گروههای گوناگون اجتماعی را برای گسترش مدارس جدید فرا می‌خواندند؛ همان‌گونه که برخی از فرهنگدوستان به منظور گسترش مدارس کمکهای مالی فراوانی به این مدارس می‌رساندند، به روزنامه‌ها نیز کمکهای مالی می‌کردند؛ از این نمونه است کمکهای حاجی زین‌العابدین تقی‌اف که از راد مردان نامی روزگار خویش بود و در بادکوبه می‌زیست و برای گسترش مدارس ایران کمکهای فراوانی می‌کرد. چنانکه از طریق انجمن معارف تهران علاوه بر کمکهای نقدی، نقشه‌های بزرگ دیواری و نوشت‌افزار و برخی کتابها برای استفادهٔ دانش‌آموزان می‌فرستاد؛ و هم او بود که چهار هزار منات برای

دبستان رشدیه و پانصد منات برای دبستان سادات فرستاد. وی همین کار را در مورد روزنامه‌ها نیز انجام می‌داد؛ چنانکه پول بسیار فرستاد تا روزنامهٔ *حبل‌المتین* به رایگان برای علمای نجف و دیگر جاها فرستاده شود و یک‌بار پول ششصد شماره از روزنامهٔ *حبل‌المتین* را یک جا پرداخت تا آنها را رایگان برای علما بفرستند. این اقدام وی سبب شد که شیخ حسن ممقانی، که مرجع تقلید وقت بود، از روزنامهٔ *حبل‌المتین* ستایشها کند و مردم را به خواندن آن فراخواند (رضوانی، ۱۳۴۱، ش ۱؛ کسروی، ص ۳۹).

روزنامهٔ *حبل‌المتین* از جمله روزنامه‌هایی بود که دربارهٔ لزوم گسترش مدارس مقالات متعدد می‌نوشت. دربارهٔ این روزنامه گفته‌اند: «نامهٔ ملی *حبل‌المتین* یکی از پایه‌های کاخ مشروطیت و عامل مؤثر در پیدایش نهضت آزادی‌طلبی در ایران است... *حبل‌المتین* در تشویق مردم ایران به فرهنگ و تأسیس مدارس مساعی بسیار به‌کار برد» (ملک‌زاده، ص ۱۹۶).

نگاهی کوتاه به سیر تاریخی روزنامه‌ها

پیش از آنکه اولین روزنامه در ایران منتشر بشود برخی از ایرانیان با مفهوم روزنامه آشنا بودند. نخستین ایرانیانی که با روزنامه آشنا شدند کسانی بودند که یا در هندوستان می‌زیستند یا به هندوستان سفر کرده بودند (میرزاصالح، رضوانی، ص ۱۴).

از زمان فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا دربار ایران با روزنامه آشنا شده و «از انتقادهای روزنامه‌های روم و روس و فرنگ سخت به وحشت افتاده بود». عباس‌میرزا کاملاً از اخبار خارجی مطلع بود. روزنامه‌های اروپا پیوسته به دست درباریان می‌رسید و آنان از وضع اجتماعی و سیاسی اروپاییان آگاه می‌شدند.

نخستین روزنامه در ایران

اولین روزنامه را در ایران میرزاصالح شیرازی کازرونی در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ق منتشر کرد. وی جزو دومین گروه از محصلان ایرانی بود که به خارج فرستاده شدند.

در «اعلامنامه» یا *طلیعه‌ای* که پیش از انتشار نخستین روزنامه منتشر شده است، به تاریخ عشر آخر رمضان المبارک ۱۲۵۲ق، هدف از انتشار روزنامه و توجه میرزاصالح به گسترش علوم و فنون به روشنی بیان شده است.

در این «اعلامنامه»، ضمن اشاره به نحوهٔ برخورد با فسادکاران درباری و دیگر سودجویان، به صنعتکاران و مخترعان نوید داده شده است که چنانچه دست به اختراع

و سازندگی بزنند مورد تشویق مالی و معنوی قرار خواهند گرفت.

پس از آن از دستاوردهای فنی و صنعتی ایرانیان و چشم‌اندازهای آن سخن به میان آورده است. همچنانکه از این اعلامنامه پیداست، میرزاصالح از همان آغاز در فکر اشاعهٔ علوم و فنون بود و آن زمان هم که در فرنگ بود به دقت دستاوردهای مدنیت جدید را زیر نظر داشت و برآن بود تا پس از بازگشت، مردم ایران را نیز با تمدن جدید آشنا سازد. به‌همین سبب بود که با تحمل رنج فراوان این صنعت را آموخت و با خود یک دستگاه ماشین چاپ نیز به ایران آورد.

پس از گذشت حدود سه ماه از انتشار این «اعلامنامه» نخستین روزنامهٔ میرزاصالح به‌نام *کاغذاخبار* درتاریخ دوشنبه ۲۵ محرم الحرام ۱۲۵۳ق/یکم ماه مه ۱۸۳۸م منتشر شد (آرین‌پور، ج ۱، ص ۲۳۶).

این روزنامه‌پایه‌ای شد برای تأسیس روزنامه‌های بعدی. روزنامهٔ میرزاصالح جریده‌ای بود پر محتوا و از این‌رو برخی معتقدند که «اگر از جراید امروز جلوتر نبود، عقب‌تر نبوده است» (میرزاصالح، رضوانی، ص۲۵).

متأسفانه به سبب بی‌توجهی محمدشاه به فرهنگ و ادبیات سرانجام کار میرزا صالح این شد که در تهران «بدون هیچ کاری» سرکند و «شغلش جمع‌آوری پول برات بود» (آدمیت، ۱۳۵۵، ص۳۶۹).

روزنامهٔ وقایع اتفاقیه

به‌دنبال تعطیلی روزنامهٔ میرزا صالح تا چندی روزنامه‌ای در ایران منتشر نشد. در سال سوم سلطنت ناصرالدین‌شاه بود که به دستور میرزاتقی‌خان امیرکبیر و زیر نظر وی، روزنامه‌ای به‌نام روزنامهٔ *وقایع اتفاقیه* در تهران دایر شد. این روزنامه، که نخستین شمارهٔ آن روز پنجم ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۷ق/هفتم‌فوریه ۱۸۵۱م انتشار یافت، هفته‌ای یک‌بار منتشر می‌شد (*همان*، ص۳۷۲).

هدف از انتشار روزنامه «تربیت مردم و آگاهی یافتن ملت از امور ایران و جهان و افزایش دانش و بینش» آنان اعلام شده و اظهار امیدواری شده بود که به‌واسطهٔ این روزنامه اطلاع و آگاهی و دانایی و بینایی اهالی بیشتر شود (*همان*، ص۳۷۲).

این روزنامه بعدها چند بار تغییر نام داد و تا انقلاب مشروطیت به نام روزنامهٔ *ایران* منتشر می‌شد. یکی از روزنامه‌هایی که حتی محل انتشار آن مدرسه بود روزنامهٔ علمیهٔ

دولت علیهٔ *ایران* بود. این روزنامه در غرهٔ شهر شعبان ۱۲۸۰ق/۱۱ ژانویهٔ ۱۸۶۴م به سه زبان فارسی و عربی و فرانسه در تهران انتشار یافت و در مدت هفت سال، از روز دوشنبه غرهٔ شعبان ۱۲۸۰ق تا روز شنبه غرهٔ شوال ۱۲۸۷ق، در مجموع، ۵۳ شماره از آن انتشار یافت (آرین‌پور، ج ۱، ص۲۳۸).

این روزنامه ماهی یک‌بار منتشر می‌شد و محل آن مدرسهٔ دارالفنون بود، یا دست‌کم مدتی در آنجا منتشر می‌شد. مندرجات این روزنامه بیشتر مطالب علمی و اکتشافات اروپاییان بود و وزارت علوم و صنایع برای روشن کردن اندیشهٔ ایرانیان آن را منتشر و در دسترس مردم قرار می‌داد.

تحول روزنامه‌نگاری در عصر سپهسالار

پیش از سپهسالار، چهار روزنامه دایر بود؛ روزنامه‌هایی کم ارزش و بیهوده‌نویس، مگر روزنامهٔ *علمیه* که به نسبت سودمند بود. بعد از امیرکبیر تا صدارت میرزاحسین‌خان سپهسالار روزنامه‌نویسی انحطاط یافت، حتی مروج بی دانشی هم شد (عمدهٔ مطالب زیر این عنوان از کتاب *اندیشهٔ ترقی* تألیف فریدون آدمیت از صفحات ۳۸۶ تا ۴۱۶ گرفته شده است).

میرزا حسین‌خان از آن روزنامه‌ها همیشه انتقاد می‌کرد و می‌گفت: «وقایع بزرگ دنیا را ملت ایران اطلاع حاصل ننموده، و روزنامه‌نگار یک کلمه از این تحولات عظیم را نمی‌نویسد. روزنامه که در کشورهای دیگر دستگاه منحصر به فرد و اسباب ترقی یک ملت است در ایران به اسباب مسخره در آمده است.»

در دو سه ماههٔ آغاز وزارت سپهسالار آن روزنامه‌ها تعطیل شد و جای آنها را روزنامهٔ *ایران* گرفت.

میرزاحسین‌خان بنیانگذار چهار روزنامهٔ مستقل است: *وقایع عدلیه*، *نظامی*، *مریخ* و *وطن*. تأسیس و انتشار *سالنامه* نیز از کارهای اوست. روزنامهٔ *علمی* نیز در این دوره بر پا گشت و با عزل سپهسالار تعطیل شد. چون دورهٔ سپهسالار به سر آمد هیچ کدام از آن روزنامه‌ها برجای نماند، مگر روزنامهٔ رسمی *ایران*.

در دورهٔ سپهسالار «آزادی» روزنامه‌ها اعلام گردید، اما واقعیت این است که نه آزادی کامل مطبوعات بود و نه سختگیری بی‌اندازه. در این زمان روزنامه‌ها پیام‌آور مدنیت جدید و دستاوردهای علمی و فنی در کشورهای پیشرفته بودند. در این روزنامه‌ها بود که گاهی از مدارس جدید نیز سخن به میان می‌آمد.

هدف از انتشار روزنامهٔ *علمی* چنین بیان شده است: «مدار روزنامهٔ *علمی* بر انتشار علوم و فضایل و تشویق و ترغیب عموم مملکت به تحصیل علم و کسب اطلاع است و خارج از قید رسمیت و سایر قیود می‌باشد.» این روزنامه از روزنامه‌های درخشان آن روزگار بود و به قول کرزن انگلیسی «از شگفتیهای منحصر تاریخ روزنامه‌نگاری است». یک شماره از این روزنامه به زبان فارسی و فرانسه منتشر شد و به تاریخ نهم محرم ۱۲۹۳ق/پنجم فوریهٔ ۱۸۷۶م بی‌درنگ بساط آن را برچیدند.

به روزگار سپهسالار بود که باب بحث و انتقاد گشوده شد و به مسائل اجتماعی و سیاسی با دیدی انتقادی نگریستند و کیفیت و کمیت مدارس داخل و خارج از کشور به نقد و بررسی گذاشته شد.

در بحثی که میان نویسنده‌ای در روزنامهٔ *اختر* چاپ استانبول و حاج‌نجم‌الملک منجم‌باشی در گرفت نویسندهٔ روزنامهٔ *اختر* دو انتقاد سنجیده کرد: «یکی از روش تقویم‌نگاری فارسی و دیگری از وضع مدارس جدید». در انتقاد از مدرسه‌های جدید چنین آمده بود: «به جز مدرسه‌های ملتی که برای تحصیل مقدمات است و قدری هم علم فقه و اصول، هیچ علمی در ایران به‌طور مرتب و مقنن رواج ندارد. آری چند مکتب دولتی در تهران یا تبریز برای تحصیل زبانهای خارجه هست، ولی آنها نیز به درجهٔ مطلوب نبوده‌اند.»

در رد این انتقاد که با اسم مستعار «محب وطن» نوشته شده بود، نجم‌الملک (معلم ریاضی دارالفنون) چنین آورده:

> از آنجا که جناب محب وطن... مدتهاست از ایران بیرون تشریف برده از حالت کنونی درست اطلاع ندارند. پس از بنای مدرسهٔ دارالفنون علوم غربیه متدرجاً انتشار یافته و رو به ترقی نهاده است. معلمین اینجا برخی فرنگی و بعضی ایرانی هستند؛ مثل خود حقیر با آنکه از سایر پست‌تر است، قریب سی شعبه از فنون و علوم از درجات مختلفهٔ ریاضی و هندسی درس گفته... مجمل آنکه بدون اغراق و نزدیک به حقیقت می‌توان گفت که این مدرسه را چندان تفاوت با مدارس فرنگستان نیست. (*همان*، ۲۵)

گرچه در پاسخ به مدارس ایران آن روزگار نجم‌الملک راه اغراق پیمود، اما به هر حال این بحثها مدخلی بود برای انتقاد از وضع مدارس جدید در ایران و عاملی بود برای چون و چرا کردن در مسائل آموزشی آن زمان.

انعکاس اخبار مدارس خارجی در روزنامه‌های داخلی

یکی از بحثها و خبرهای روزنامه‌های دورهٔ سپهسالار پرداختن به مدارس جدید در کشورهای گوناگون بود، تا به این وسیله انگیزه‌ای ایجاد گردد برای دست‌اندرکاران مسائل آموزشی کشور و بیداری مردم. چند نمونه از این خبرها را می‌آوریم. روزنامهٔ *دبا* چاپ پاریس می‌نویسد:

> دولت آلمان برای ترغیب و تحریض طبایع خاص و عام به تحصیل و تکمیل علوم و صنایع تدبیری اندیشیده است و آن تشکیل مجامع متعددی است در سراسر کشور که عوام‌الناس را به رفتن آنها شوق و ازدحامی است.
>
> از جانب دولت در تربیت ایشان نهایت اهتمام است، و منظور دولت آن است که عموم عوام را لذت علم چشانده و از ورطهٔ جهل رهانده باشد. و جمیع عوام‌الناس ممالک آلمان به وسیلت این مجالس با علوم و صنایع انس تام یافته و تربیت کافی پذیرند.

یکی از روزنامه‌های فرنگ هزینه‌های آموزشی دولت پروس و فرانسه را مقایسه کرده و نوشته است: «دولت پروس برای تعلیم هر نفر دو قران و نیم خرج می‌کند، و دولت فرانسه یک قران. از این قرار پیداست که از حیث تعلیم عامه، دولت پروس بر دولت فرانسه تفوق دارد.»

روزنامهٔ دیگری آورده است: «در سویس هفت هزار مدرسه است. شمار معلمان زن و مرد به شش هزار نفر و رقم شاگردان مدارس به چهل هزار تن می‌رسد. در آنجا برای هر سیصد و هشتاد نفر، یک مدرسه موجود است.»

به موجب *اخبارنامهٔ* رسمی امریکا، خرج مدارس دولتی یعنی سوای مدارس ملت در سال ۱۸۷۵م/۱۲۹۲ق بالغ بر ۸۸٫۶۴۸٫۹۵۶ دلار، تخمیناً ۸۹کرور تومان بوده است.

دربارهٔ آموزش در مصر آمده: در این کشور عدهٔ شاگردان علوم مقدمات صد هزار نفر است. در آنجا از هر ده هزار نفر ۱۹۲ نفر به مدرسه می‌روند. در عثمانی از هر ده هزار نفر فقط صد نفر مدرسه می‌بینند. هرگاه ملاحظهٔ بعضی رسوم مذهبی نبود که نمی‌گذارند دختران در مدارس تحصیل بکنند، مگر در بعضی مقامات خاصه، یقین رونق تعلیم و تعلم در مصر بیش از حال می‌بود. این است که از صدهزار نفر شاگرد تنها چهار هزار نفرشان دخترند... مخارج تعلیم عامه که ده سال قبل ۹۴۰۰ تومان بود، حال

[۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م] سالی ۰۰۰ر۲۲۵ تومان است.

در مصر برای همهٔ رشته‌های علوم 'مدارس مخصوصه' وجود دارد که دولت مکلف امور آنهاست. علاوه بر مدرسه‌های نظامی، مهندسی، طب، علوم و حقوق و السنه و کسب و صنایع و زراعت، مدرسه‌ای هم برای کشف خطوط قبطی و زبان حبشی دایر است. مواجب معلمان آن مدارس را وزیر علوم از وجوه اوقاف می‌پردازد. به‌علاوه مدارس ملی مصر هشتاد هزار شاگرد دارد.

پیشرفتهای تعلیم و تربیت در ژاپن

از جمله مدرسه‌های آن کشور مدرسهٔ علوم بحریه است. تحصیلاتی که در این مدرسه می‌شود و نظم و قوانین آن با مدرسه‌هایی که در انگلیس به جهت همین‌گونه تحصیلات است با هم مطابقت کامل دارد. دیگر مدرسهٔ دخترانهٔ مجانی است که دختران از هفت تا بیست سالگی در آنجا درس می‌خوانند. دانش‌آموختگان آن مدرسه به خدمتگذاری دولت مشغول خواهند شد. این سبک جدید از سال ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م به کار گرفته شده است.

روزنامه‌های شهرستانها

در برخی از شهرها نیز روزنامه‌هایی منتشر و در آنها به اهمیت علوم و فنون و مدارس جدید اشاره‌هایی می‌شد؛ به‌عنوان مثال یکی از این روزنامه‌ها روزنامهٔ *فارس* بود، که در سال ۱۲۸۹ق/۱۸۷۲م به هنگام حکمرانی ظل‌السلطان در فارس، به همت میرزاتقی‌خان حکیم‌باشی تأسیس یافت. وی از هواداران مدارس جدید بود و الگویی هم برای این مدارس ارائه داده است. در سر مقالهٔ این روزنامه، که یک روزنامهٔ نیمه دولتی بود، هدف از انتشار آن «اسباب تربیت عامه» و «آگاه کردن مردم از اخبار داخلی و خارجی» اعلام شده است: «... روزنامه در نگاشتن بیاناتی که تذکر آنها برای ترقی عامهٔ ملت و انتشار مدنیت شایسته است آزاد است». این روزنامه یک سال منتشر شد و سپس به‌دنبال «مخالفت بدخواهان و حسودان» تعطیل گردید (صدرهاشمی، ج ۱، ص ۲۶۱). و دیگری روزنامهٔ فرهنگ بود، که به مدیری میرزاتقی‌خان کاشانی در دوم جمادی الاول ۱۲۹۶ق/۲۴ آوریل ۱۸۷۹م در اصفهان منتشر می‌شد، این روزنامه ضمن درج اخبار داخلی و خارجی، به نشر مطالب علمی و فنی می‌پرداخت تا «آنکه طالبین علوم و سالکین جادهٔ تربیت نیز از آن محفوظ و بهره‌مند گردند» (*همان*، ص ۲۷).

پس از عزل سپهسالار روزنامه‌ها سیر نزولی داشت. گرچه به شمار روزنامه‌های دولتی افزوده شد، اما شمار روزنامه‌های روشنگر کمتر شد و فقط چند روزنامهٔ علمی به حیات خود ادامه دادند (*همان‌جا*).

روزنامه‌های خارج از کشور

پس از آنکه حکومت خودکامهٔ ناصرالدین‌شاه عرصه را بر روشن‌رأیان و آزادیخواهان تنگ کرد، بسیاری از متفکران و آزایخواهان به کشورهای خارج مهاجرت کردند و در آنجا به تأسیس روزنامه پرداختند. این روزنامه‌ها سهم به‌سزایی در افشاگری و تضعیف بنیاد حکومت خودسر ناصرالدین‌شاه داشتند. همهٔ تحلیل‌گران انقلاب مشروطیت روزنامه‌های خارج از کشور را یکی از عوامل بسیار مهم در بیداری اجتماعی دانسته و آنها را از عوامل مؤثر در انقلاب مشروطیت ذکر کرده‌اند.

این روزنامه‌ها را جهانگردان، مسافران و زُوار وارد می‌کردند یا ضمن بارهای تجارتی و جز اینها مخفیانه به ایران وارد می‌شد. در این روزنامه‌ها دربارهٔ مسائل اجتماعی و سیاسی بحث می‌شد و جای جای به مسائل آموزشی و مدارس جدید نیز پرداخته می‌شد. چند نمونه از این روزنامه‌ها را می‌آوریم.

روزنامهٔ *اختر*. این روزنامه به سال ۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م به تشویق میرزانجفقلی‌خان تبریزی و به مدیریت آقامحمدطاهر تبریزی تأسیس گردید. نخستین شمارهٔ آن روز پنجشنبه ۱۶ ذیحجهٔ ۱۲۹۲ق انتشار یافت (آرین‌پور، ج ۱، ص ۲۵۰). نویسندگان آن از روشنفکران و آزایخواهان بنام آن روزگار بودند؛ مانند: میرزاآقاخان کرمانی، شیخ‌احمد روحی، میرزامهدی‌خان تبریزی (که بعدها ناشر روزنامهٔ حکمت در قاهره شد)، میرزاعلی محمدخان کاشانی (ناشر روزنامهٔ *ثریا* و پرورش).

روزنامهٔ *اختر* چنان شهرتی در داخل و خارج به‌دست آورد که برخی مردم عوام نواحی قفقاز که روزنامه خواندن را کفر و گناه می‌شمردند، خوانندگان این روزنامه را «اختری مذهب» می‌گفتند (براون، ج ۲، ص ۱۴۶).

در تأثیر اجتماعی و سیاسی این روزنامه، ادوارد براون گفته است که: «برق تمدن از صفحات *اختر* بر قلوب مردم می‌تابید و ذوق روزنامه خواندن را در جامعه، این روزنامه پدید آورد» (*همان‌جا*).

همین روزنامه بوده که رشدیه را نسبت به وضع آموزشی کشورهای دیگر آگاه

ساخت و وی را برانگیخت تا برای آگاهی از شیوهٔ آموزش به بیروت و مصر برود. واقعه از این قرار بوده است: رشدیه در حین خواندن این روزنامه به این خبر برخورده بوده است که در اروپا از هزارتن ده تن بی‌سوادند، ولی در ایران از هزار تن تنها ده تن با سواد می‌باشند و سبب این امر بدی شیوهٔ آموزش و دشواری الفباست (شمس‌الدین رشدیه، ص ۱۹). از این پس رشدیه تصمیم می‌گیرد برای یادگرفتن شیوهٔ نو آموزش به استانبول و مصر و بیروت برود و جریان را با پدر خویش در میان می‌گذارد و چون پدر وی نیز از خبر مذکور سخت تحت‌تأثیر قرار گرفته بوده است، موافقت می‌کند به‌جای فرستادن رشدیه به نجف او را روانهٔ کشورهای مذکور کند (کسروی، ص ۴۰).

در این روزنامه از شمارهٔ ۱۲ تا ۲۵ آن، به بحث بسیار شیوایی زیر عنوان «رساله در بیان لزوم ایجاد انجمن دانش و منافع آن» پرداخته و ضرورت دگرگونی نهادهای کهنهٔ تعلیم و تربیت و بنیانگذاری شکل نو آموزش و پرورش را به بحث گذاشته و از وضع مدارس و عاطل و باطل بودن وزارت علوم سخت انتقاد کرده است. در این رساله آمده است که پیشرفت هر ملتی به پیشرفت فرهنگ و علوم آن ملت بستگی دارد و برای «هیچ امتی بی دستیاری علم و معرفت نه ترقی ممکن است، نه ثروت، نه صنعت، نه قوت، نه هیچ‌گونه فوز و سعادت... و سبب ترقی بنی نوع آدم همیشه جز علم و دانش چیزی نبوده و نیست و نخواهد بود» (به نقل از: جهانشاهی، ج ۱، ص ۶۱).

روزنامهٔ *قانون*. این روزنامه را ملکم‌خان ناظم‌الدوله با همکاری جمعی از آزادیخواهان در لندن تأسیس کرد. نخستین شمارهٔ آن در غرهٔ رجب ۱۳۰۷ق/۱۸۹۰م منتشر شد (روزنامهٔ *قانون*، به کوشش هما ناطق، مقدمه). این روزنامه نیز در ضمن طرح مسائل اجتماعی و سیاسی پیوسته بر لزوم و ضرورت مدارس جدید تأکید داشت. در اینجا به نمونه‌ای از نوشته‌های روزنامهٔ *قانون* دربارهٔ مدارس جدید اکتفا می‌کنیم:

> قسمت بزرگ امیدهای ایران بسته به نظم و رونق مدارس ماست، حیف که روح بی‌نظمی ایران نمی‌گذارد این سرچشمه‌های ترقی ما نظم داشته باشد. موافق قانون عقل می‌بایستی آن شاگردان که ترقی کرده‌اند بر بعضی جهال دربخانه اقلاً یک تفوق داشته باشند و با هزار قسم حیرت و تأسف می‌بینیم آن وجودهای ممتاز که به تصدیق معلمین در هر ملک فخر دولت خود می‌شدند، در این عهد هنرپرور مجبور شده‌اند از برای گذران یومیهٔ خود کفش فراشهای آبدارخانه را روزی چهل دفعه ببوسند.... (روزنامهٔ *قانون*، نمرهٔ ۱، ص ۲).

روزنامه‌های دیگری نیز در خارج منتشر می‌شدند که تأثیر فراوانی در بیداری مردم داشتند. در این‌جا فقط اشاره‌ای به بعضی از آنها می‌کنیم:

روزنامهٔ *حبل‌المتین*. در سال ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م در کلکته تأسیس شد. از همهٔ روزنامه‌های آن زمان نامی‌تر بود و نویسندهٔ آن سیدجلال‌الدین کاشانی (مؤیدالاسلام) که از نیکان روزگار خویش و از مشروطه‌خواهان بود، برای تشویق مردم به منظور تأسیس مدارس جدید تلاش فراوان می‌کرد.

روزنامهٔ حکمت. به سال ۱۳۱۰ق/۱۸۹۲م در قاهره چاپ شد. نویسندهٔ آن مهدی‌خان تبریزی (زعیم‌الدوله) بود که دراستانبول نیز با روزنامهٔ *اختر* همکاری می‌کرد. این روزنامه حدود بیست سال در خدمت ملت ایران بود و پرتو آزادمنشی و تفکر علمی را در فضای خواب‌آلود ایران تاباند (کهن، ج ۱، ص۱۶۵). در شمارهٔ ۹۲۴، مورخ ذیقعدهٔ ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م این روزنامه آمده است که: «اساس آزادی بر روزنامه و مدرسه است» (صدرهاشمی، ج ۳، ص۸۴).

روزنامهٔ *ثریا*. به سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م در قاهره تأسیس یافت. دربارهٔ تأثیر آن، رشدیه در کتاب *کفایة‌التعلیم* که کتاب درسی مدارس جدید بود، نوشته است: روزنامهٔ *ثریا* بسی تاریکیها را روشن کرد. (شمس‌الدین رشدیه، ص۱۹).

پیدایش روزنامه‌های آزاد یا غیر دولتی

پس از قتل ناصرالدین‌شاه و به حکومت رسیدن مظفرالدین‌شاه، پایه‌های اختناق و سانسور عهد ناصری به سستی‌گرایید و اگر چه تا انقلاب مشروطیت هنوز سانسور بر مطبوعات حاکم بود، اما شدت آن به اندازهٔ دورهٔ ناصرالدین‌شاه نبود.

در این دوره بود که روزنامه‌های آزاد یا غیر دولتی پا به میدان گذاشتند و روزنامه از انحصار دولت بیرون آمد. در زمان صدارت امین‌الدوله مطبوعات آزادی بیشتری یافتند، ولی پس از برکناری وی، اختناق و سانسور دوباره بر مطبوعات حاکم شد؛ به‌ویژه در زمان عین‌الدوله و امین‌السلطان، قلمهای آزاد از نگارش باز ایستاد. در زمان عین‌الدوله مجالس و محافل بکلی ممنوع و خواندن روزنامه جرم شناخته شد (ملک‌زاده، ص ۲۱۹). در زمان صدارت میرزاعلی‌اصغرخان (امین‌السلطان)، وی دستور داد جلو ورود روزنامه‌های خارج ازکشور به ایران را بگیرند. در همین زمان بود که فعالیتهای مدارس جدید نیز به سستی گرایید و آن شور و شوقی که در زمان امین‌الدوله و پس از تشکیل

انجمن معارف برای افتتاح مدارس جدید به وجود آمده‌بود فروکش کرد.

با این حال، در کشاکش میان حکومتگران و آزادیخواهان، روزنامه‌هایی سر برافراشتند که از هر فرصتی بهره می‌گرفتند و پیام آزادیخواهی و فرهنگ دوستی خود را به‌گوش مردم می‌رساندند. فهرست این روزنامه را در صفحه بعد خواهید دید.

محتوای این روزنامه‌ها را بیشتر مطالب سیاسی و اجتماعی تشکیل می‌داد، ولی مطالب مربوط به تعلیم و تربیت و مدرسه هم در آنها فراوان بود.

برای نمونه در زیر عنوان روزنامهٔ *کمال* نوشته شده است: «مداخل روزنامه صرف مدرسهٔ کمال خواهد شد » (صدرهاشمی، ج ۴، ص۱۴۲). در توضیح هدف روزنامه آمده است که: «مقصود کلی از آن فقط ترقی ملت و انتشار معارف و مذاکرهٔ بعضی علوم به عبارت ساده خالی از تکلفات است که کم‌کم الفاظ علم و ادب و شروط انسانیت گوشزد مردم ایران باشد». سپس در مقاله‌ای زیر عنوان «دعای ذات اقدس همایونی» شرحی دربارهٔ اهمیت جراید در مملکت نوشته و خبر تأسیس مدرسهٔ لقمانیهٔ تبریز را درج کرده و افزوده است که در جلسهٔ افتتاحیهٔ این مدرسه ادیب الممالک، نایب رئیس مدرسه، خطابه‌ای مبنی بر اهمیت علوم و تشویق مردم برای فراگیری آن ایراد کرده و مردم را برای کمک به مدارس جدید فرا خوانده است.

انقلاب مشروطیت و روزنامه‌ها

به‌دنبال صدور فرمان مشروطیت و اجازهٔ تشکیل مجلس شورای ملی در تهران، نخست درتبریز انجمن ایالتی تشکیل شد. این انجمن برای نشر افکار آزادیخواهانهٔ خود روزنامه‌ای تأسیس کرد که ابتدا جریدهٔ *ملی* نام داشت (غرهٔ رمضان ۱۳۲۴ق/ ۱۹۰۶م). این نخستین روزنامه‌ای بود که با دستگاه سانسور آن زمان کاری نداشت. این روزنامه سپس به روزنامهٔ *انجمن* تغییر نام داد. یکی از هدفهای روزنامهٔ *انجمن* گسترش مدارس جدید بود. و در آن پیوسته بر اهمیت علوم و فنون تأکید می‌شد و اساس پیشرفت را گسترش علم و دانش می‌دانست و با انتشار مقالات گوناگون بر آن تأکید می‌کرد. در یکی از شماره‌های این روزنامه مقالهٔ دانش‌آموزی از مدرسهٔ پرورش درج شده و در آن از اولیای امور و گردانندگان مملکت خواسته شده است که علوم و فنون و مدارس جدید را درکشور گسترش دهند: « در این زمان اخیر، بحمدالله شریعت محمدی(ص) روی به عرصه‌گاه ترقی و تفوق گذاشته و باز اظهار وجود می‌نماید، لهذا جگر سوختگان ایرانی

نام روزنامه	تاریخ نشر به قمری	نام صاحب یا مدیر روزنامه	محل نشر	ملاحظات
تربیت	۱۳۱۴	میرزامحمدحسین‌خان فروغی (ذکاءالملک‌اول)	تهران	روزنامه‌ای بود علمی و ادبی و سیاسی
الحدید	۱۳۱۵	سیدحسن‌خان (عدالت)	تبریز	پس از نشر چند شماره توقیف شد. بنام عدالت از مبارزان و مشروطه‌خواهان بنام بود.
احتیاج	۱۳۱۶	میرزاعلیقلی صفرات	تبریز	صفرات راپورتچی‌باشی محمدعلی‌میرزا بود، ولی با آزادیخواهان همراهی می‌کرد.
معارف	۱۳۱۶	انجمن معارف	تهران	بیشتر مطالب آن مربوط به مدارس جدید بود. از سوی انجمن معارف منتشر می‌شد.
ادب	۱۳۱۶	میرزامحمدخان ادیب‌الممالک	تبریز	نخستین روزنامه‌ای بود که کاریکاتور را وارد روزنامه‌ها کرد. ادیب الممالک نایب رئیس مدرسهٔ لقمانیهٔ تبریز بود.
کمال	۱۳۱۷	میرزاحسین‌خان طبیب‌زاده	تبریز	وی مؤسس مدرسهٔ کمال بود. این روزنامه در مدرسهٔ کمال و به نفع آن منتشر می‌شد.
طلوع	۱۳۱۸	عبدالحمیدخان متین‌السلطنه	بوشهر	مصور و فکاهی بود و جنبهٔ ضد استبدادی داشت.
مظفری	۱۳۱۹	عبدالحمیدخان متین‌السلطنه	بوشهر	مقالات علمی و ادبی و تجاری و صنعتی چاپ می‌کرد. از روزنامه‌های پیشرو بود.
معرفت	۱۳۱۹	میرزا عبدالله‌خان	تبریز	از طرف مدرسهٔ معرفت تبریز منتشر می‌شد.
نوروز	۱۳۲۰	ناظم‌الاسلام کرمانی	تهران	با همکاری میرزاکاظم‌خان کرمانی منتشر می‌شد. پس از حدود سه سال تعطیل و سپس به‌نام کوکب‌دری منتشر شد.
گنجینهٔ فنون	۱۳۲۰	محمدعلی تربیت	تبریز	مجلهٔ تخصصی بود. با همکاری سیدحسن تقی‌زاده و میرزاحسین‌خان عدالت و یوسف‌خان اعتصام‌الملک منتشر می‌شد.
مکتب	۱۳۲۲	میرزاحسن رشدیه	تهران	بیشتر به مسائل تعلیم و تربیت می‌پرداخت و اندیشه‌های آزادیخواهی را نیز نشر می‌داد.
عدالت	۱۳۲۳	سیدحسن تبریزی	تبریز	از روزنامه‌های مترقی آن زمان بود.

از هر طرف شرح دردهای غم‌انگیز خود را بر سینهٔ شرحه شرحهٔ وطنشان عرضه می‌دارند و هر بلبلی بر گلی می‌سراید و در این مورد از جملهٔ این مقاصد، که ابنای ملت را مشهود است، ترتیب مدارس است.... (روزنامهٔ *انجمن*، نمرهٔ ۱).

به دنبال تأسیس روزنامهٔ *انجمن* روزنامه‌های متعددی در استانها و شهرهای دیگر تأسیس شد و استقبال بی‌سابقه‌ای از آنها به عمل آمد؛ به‌گونه‌ای که گاهی مردم و روزنامه فروشهای خردسال برای گرفتن روزنامه در جلو چاپخانه‌ها صف می‌کشیدند. شمار روزنامه‌ها هر روز بیشتر می‌شد، چنانکه برخی شمار آنها را در سالهای انقلاب ۳۵۰ روزنامه و مجله ذکر کرده‌اند که از این تعداد ۱۵۰ روزنامه و مجله در تهران و ۵۰ روزنامه و مجله در تبریز منتشر می‌شد (ایوانف، ص ۱۹). برخی آن را ۳۷۱ نوشته‌اند (آرین‌پور ج ۲، ص ۲۴).

پشتیبانی مجلس و نمایندگان دورهٔ اول از روزنامه‌ها و مجلات سبب شد که مطبوعات با آزادی کامل منتشر شود؛ چنانکه یکی از نویسندگان آن روزگار گفته است: «امروز آزادی قلم در ایران در هیچ یک از ممالک فرنگستان نیست، بلکه از بعضی ممالک متوسطهٔ اروپا هم بهتر و آزادتر است» (صدرهاشمی، ج ۱، ص ۲۲).

روزنامهٔ *مجلس*. با گشایش مجلس، روزنامه‌ای نیز به‌نام *مجلس* برپا شد که روزنامه‌ای بود «آزاد» و به صورت علنی ودر سطحی وسیع منتشر می‌شد. مبتکر این روزنامه یحیی دولت‌آبادی بود. پس از انتشار روزنامهٔ *مجلس* دریچهٔ تازه‌ای به روی مطبوعات آزاد گشوده شد و شمار روزنامه‌ها رو به فزونی گذاشت به‌گونه‌ای که در مدت کمتر از یک سال شمار روزنامه‌های نوبنیاد از ۸۰ گذشت.

ناگفته پیداست که بررسی محتوای صدها روزنامهٔ آن روزگار در این مختصر کاری است ناممکن. فقط برای نمونه و نشان دادن پیوند و رابطهٔ بسیار نزدیک روزنامه‌ها و مدارس، ضمن معرفی چند روزنامه و مجله، اسامی روزنامه‌هایی را که صاحبان یا مدیران آنها دارای مشاغل آموزشی نیز بودند در جدولی جداگانه معرفی می‌کنیم.

مجلهٔ *معارف*. به سال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م در تهران تأسیس یافت. هدف از انتشار این مجله نشر افکار فرهنگ دوستان و برآوردن نیازهای فرهنگی مملکت اعلام شده است. این مجله تخفیفهایی بدین‌شکل قایل بوده است: رجال ده تومان و معارف پروران پنج تومان و کارکنان معارف و مدیران مدارس سه تومان و معلمین و قرائت خانه‌ها و محصلین طبقهٔ بالا دو تومان و شاگردان مدارس یک تومان. این مجله تا دورهٔ پهلوی منتشر می‌شد. مدیر مجله شیخ محمدعلی بهجت دزفولی، که مؤسس «مجموعهٔ

معارف» نیز بود، در توضیح و معرفی «مجموعهٔ معارف» آورده است: «برای خدمت به حوزهٔ بشر عموماً و به جامعهٔ ایران خصوصاً، و برای پیشرفت مقصود دو وسیلهٔ کوچک و محقر در دست داریم: مجله و مدرسه...» (صدرهاشمی، ج ۴، ص۲۲۲).

روزنامهٔ *حبل‌المتین (تهران)*. این روزنامه نیز در مقالات گوناگون براهمیت گسترش و اصلاح مدارس جدید تأکید داشت. در یکی از شماره‌های آن (۱۳۲۵ق، یکشنبه ربیع‌الثانی) ، در مقاله‌ای زیر عنوان «معارف بی‌رونق مانده» از زبان یکی از خوانندگانش مقاله‌ای درج کرده و در آن نخست به اهمیت علم و مدرسه در کشورهای پیشرفته پرداخته و نوشته است که در این کشورها مسئلهٔ تعلیم اجباری و تعلیم شبانه‌روزی سبب پیروزی آنها شده است و افزوده است که آنان مدارس راکارخانهٔ آدم‌سازی نام‌نهادند... و از علم سروری یافتند و برتری جستند. از این مقدمه نتیجه گرفته است که به مصداق «ره‌چنان رو که رهروان رفتند» لازم است در «اصلاح امور مدارس و مکاتب» بکوشیم. پس از آن آورده است که با انتخاب مخبرالسلطنه به وزارت معارف یقین شد که این وزارتخانه از تمام وزارتخانه‌های دیگر بیشتر پیشرفت خواهند کرد، اما «غافل از اینکه بسیار فرق باشد از ا ندیشه تا وصول» و مدعی شده است که مدارس نه تنها نسبت به سابق پیشرفتی نکرده، بلکه پس رفت هم داشته است و از دست‌اندرکاران خواسته است که برای گسترش مدارس برنامهٔ صحیحی در پیش گیرند و افزوده است: «رسیدگی به این چند مدرسه که دیگر نوشتن قانون نیست که هشت ماه به دفع الوقت بگذرد و شش ماه هم معطل امضاء شود. تعلیم اجباری نداریم جهنم، مدارس شبانه‌روزی نداریم به درک.... باید حداقل به چند مدرسه‌ای که هست نظم داد.»

در پاسخ این مقاله، خود روزنامهٔ *حبل‌المتین* ضمن تأیید نوشتهٔ خوانندهٔ خود آورده است که باید مدارس را گسترش داد، نه اینکه به بهانهٔ بالا بردن کیفیت مدارس جلو گسترش آنها را گرفت و نتیجه گرفته است که سبب جلوگیری از گسترش مدارس به دست برخی از دست‌اندرکاران این است که می‌خواهند مدارس را در انحصار خود نگه دارند. سپس به ادغام دو مدرسهٔ افتتاحیه و شرف اشاره کرده و ضمن مخالفت با آن (که به‌دنبال تصمیم اعضای انجمن معارف و به پیشنهاد دولت‌آبادی و مخبرالسلطنه انجام گرفت) نوشته است که در تهران کمتر از سی هزار کودک واجب التعلیم نیست و برای تربیت این عده به‌طور متوسط دویست مدرسهٔ ابتدایی و مقدماتی و بیست مدرسهٔ علمی لازم است و اگر به حداقل اکتفا کنیم لازم است بیش از صد مدرسه تأسیس کنیم.

ده تا پانزده مدرسهٔ علمی و فنی نیز یک امر ضروری است: «پس هر کس دلش به حال فلاکت معارف می‌سوزد و رونق بازار کسباد را طالب است باید در ازدیاد آن سعی کند و کثرت مدارس و مکاتب را وجههٔ همت سازد.»

روزنامهٔ *روح‌القدس*. این روزنامه از روزنامه‌های بنام دورهٔ مشروطیت است که مدیر آن سلطان‌العلمای خراسانی در راه دفاع از مشروطیت و آزادیخواهی به شهادت رسید (روزنامهٔ *روح‌القدس*، به کوشش محمد گلبن). این روزنامه با مقالات تند و آتشین سیاسی خود پیوسته بر اتحاد و ترقی و گسترش فرهنگ نو تأکید داشت. در یکی از شماره‌هایش (ش ۱۶، س۱۳۲۶ق) تحت عنوان «خطاب به انجمنان یا به جماعت خفتگان» مقاله‌ای درج کرده و نوشته است: «انجمن باید رفع احتیاجات از خارج بنماید. باید روزنامه‌های آزاد ملی منتشر کند. انجمن باید ماشین آدم‌سازی، یعنی مدرسهٔ ملی تأسیس کند. انجمن باید ادارات معارف را یاری کند. انجمن باید سبب اختراع صنایع گردد... انجمن باید... انجمن باید....»

در شمارهٔ دیگر (ش ۲۵، س ۱۳۲۶ق) تحت عنوان «نالهٔ یکی از هموطنان» از عدم رسیدگی به وضع مدارس ایرانی در مقایسه با مدارس خارجی، به‌ویژه مدرسهٔ آلمانی که به کوشش احتشام السلطنه در ایران تأسیس شده بود، پرداخته و چنین نتیجه می‌گیرد: «مدارسی که خارجیان بر مصدر آن نشسته‌اند، مثل مدرسهٔ آلمانی و مدرسهٔ فلاحت از همه نوع امکانات برخوردارند، اما مدرسه‌های ایرانی وضع اسفباری دارند». آغاز مقاله خود گویای تمام مقاله است:

> می‌خواهیم بدانیم که معارف چرا این‌قدر در حضیض ذلت است و حال اینکه روح مملکت مشروطه بسته به وجود معارف است. هیچ کس سؤال نمی‌کند که مدرسهٔ دارالفنون شصت ساله و مدرسهٔ نظام سی ساله اجزائش چه می‌کنند و معلمین بیچارهٔ این دو مدرسهٔ قدیمی از کجا گذران می‌کنند که هر روز در مدرسه حاضرند و به تکالیف مقررهٔ خود رفتار می‌کنند، و اکنون شش ماه است که دیناری به این بیچارگان داده نشده و حال اینکه همه کس می‌داند که این بیچارگان مظلوم محلی ندارند سوای این دو غاز شهریه. اگر مدارس و اجزاء آن حکم واحد دارند چه جهت دارد مدرسهٔ فلاحت و مدرسهٔ آلمانیها ماه به ماه شهریه می‌دهند و حال اینکه اثری از آنها دیده نشده، در صورتی که خود ما می‌دانیم مدرسهٔ دارالفنون بود که طبیب و مهندس و شیمی‌دان به ما داده و مدرسهٔ نظام است که چند نفر صاحب منصب

صحیح به ما داده. مدرسهٔ فلاحت چه کرده که اکنون باید مقدم به همهٔ مدارس باشد؟ آخر ادارهٔ فلاحت کجاست که معاون فلاحت باید مبلغی گزاف مال این ملت بیچارهٔ فقیر را ببرد. بله فهمیدم، رئیس مدرسهٔ فلاحت اروپایی است و بلژیکی...

سپس اضافه کرده است که در مدرسهٔ دارالفنون معلمان اروپایی حقوق خود را دریافت کرده‌اند، ولی معلمان و مترجمان ایرانی که «توسری خور» هستند و در مدرسه «جان می‌کنند» به گرسنگی گرفتارند... حال چگونه با این گرسنگی در فکر «راه حل درجهٔ پنجم جبر و مقابله باشند»؟

روزنامهٔ *روح‌القدس* در تحلیل و پاسخ‌گویی به این مقاله با تأیید آن و اشاره به حکومتگران فاسد و خودکامه پاسخ می‌دهد: وضع مدارس و فرهنگ ما نیازی به گفتن و دیدن ندارد. بر فرض اینکه گفتیم، مکرر هم نمودیم، کی خواهد شنید؟ کی عمل خواهد کرد؟... آب از سرچشمه گل‌آلود است. باغبان مشغول خرابی باغ است... و وزرا هم از قدیم سبزی پاک کن دولتند».

در دیگر شماره‌های این روزنامه جای جای به مسائل مدارس پرداخته و اصلاح آنها را خواستار شده است (ش ۲۱ و ۲۸، س ۱۳۲۶ق).

روزنامهٔ *سعادت*. این روزنامه به سال ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م و به مدیریت سعیدزاده، ناظم مدرسهٔ سعادت، تأسیس و منتشر شد. مندرجات آن بیشتر مربوط به مدارس و ترویج علم و دانش بود. در مقالهٔ افتتاحیهٔ این روزنامه آمده است:

هیئتی از معلمین مدرسهٔ سعادت بر این مقام برآمدند که این مختصر ورقه را فقط در لزوم علم از برای خدمت به هموطنان محترم طبع و نشر نمایند و در ضمن از معارف و مدارس ملل متمدنهٔ عالم و طریق انتشار معارف و تشکیل مدارس و اجرای قانون تعلیم اجباری و تهیهٔ اساس پیشرفت آن به عرض اولیای محترم برسانند و از هموطنان معارف‌خواه تقاضای مساعدت می‌نماییم (صدرهاشمی، ج ۳، ص۳۸).

مجلهٔ *اصول تعلیم* یا مجلهٔ *اصول تعلیمات*. هر دو این مجله‌ها در زمان وزارت نصیرالدولهٔ بدر تأسیس شد. شمارهٔ اول مجلهٔ *اصول تعلیم* یا دورهٔ دوم *اصول تعلیمات* در چهاردهم رجب ۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م منتشر شد. پس از انتشار شش شماره از مجلهٔ *اصول تعلیمات*، وزیر فرهنگ وقت، صلاح در آن دانست که ادارهٔ امور مجله را به عهدهٔ هیئت مدیرهٔ دارالمعلمین مرکزی، که تازه رونقی گرفته بود، واگذار کند. برای این منظور حکمی

خطاب به میرزاابوالحسن‌خان فروغی، که در آن وقت رئیس دارالمعلمین مرکزی بود، صادر کرد. در این حکم خطاب به وی نوشت:

> نظر براینکه ترقی تعلیمات و مخصوصاً توسعهٔ فن شریف تعلیم و تربیت همواره منظور نظر وزارت معارف بوده است، برای انجام این مقصود مجلهٔ *اصول تعلیم* را تأسیس نموده است که هادی افکار معلمین مملکت بوده، حاصل تجربیات علما و متخصصین را به ایشان بیاموزند. بدیهی است که نگارش یک چنین مجله‌ای حقاً از وظایف دارالمعلمین است و اولیای آن مدرسه باید مقالات مفید و مطالب جامعه [جامع] برای آن تهیه نمایند... (صدرهاشمی، ج ۱، ص۱۸۵ و ۱۸۹).

روزنامه‌ها و مجلات بانوان

روزنامه و مجلاتی که به‌دست زنان و برای زنان و مسائل مربوط به آنان در این دوره منتشر می‌شد بسیار کم بوده است. با توجه به تعصاب شدید مذهبی انتشار روزنامه یا مجله از سوی زنان کار چندان ساده‌ای نبوده. همچنان که تأسیس مدرسهٔ دخترانه با دشواریهای بسیاری همراه بود. دشواری تأسیس روزنامه یا مجله تا بدان حد بود که خانهٔ صاحب روزنامه را ویران می‌کردند و یا وی را به راههای گوناگون تهدید می‌کردند (صدرهاشمی، ج ۳، ص۷).

با این حال نخستین روزنامه‌ای که برای بیداری بانوان ایران از افق مطبوعات ایران درخشیدن گرفت مجله‌ای بود به‌نام *دانش* که آن را در سال ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م خانم دکتر حسین کمال تأسیس و در تهران منتشر کرد. پس از آن روزنامهٔ شکوفه بود که در تهران به چاپ رسید، و به دنبال آن روزنامهٔ *زبان زنان* منتشر شد که بانو صدیقهٔ دولت‌آبادی آن را در اصفهان تأسیس و منتشر کرد واین نخستین روزنامه‌ای است که توانسته است اسم زن به خود بگیرد و با فکر و قلم زنان نوشته شود.

مجلهٔ دیگر *عالم‌نسوان* بود که به همت شاگردان مدرسهٔ دخترانهٔ امریکایی در تهران منتشر شد. پس از آن باید از *نامهٔ بانوان*، جهان زنان، مجلهٔ *نسوان*، مجلهٔ *سعادت، نسوان شرق* و دختران *ایران* نام برد که به‌طور هفتگی یا ماهانه منتشر می‌شدند(*همان‌جا*).

در روزنامهٔ *نامهٔ بانوان* که در تهران به سال ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م منتشر شد، در مقالهٔ افتتاحیهٔ آن آمده است: «وجوب تعلیم نسوان یا شش صد کرور زنده به گور، به گفتن آسان و تصورش خارج از امکان است. آیا در همهٔ روی زمین یک تن پیدا می‌شود که بتواند این عدد را در مد نظر داشته باشد؟ و آیا هنرمندی در گیتی یافت می‌گردد که

بتواند شش صد کرور را بشمارد؟ آیا سنگدلی در جهان هست که ببیند سی صد میلیون شبیه زنده به گور است و دلش ریش نگردد...» (صدرهاشمی، ج ۴، ص ۲۶۱).

این روزنامه را بانو شهناز آزاد، همسر آزاد مراغه‌ای، منتشر می‌کرد.

مجلهٔ دیگر *عالم نسوان* بود که اوّلین شمارهٔ آن در ذیحجهٔ ۱۳۳۸ق به صاحب امتیازی نوابه خانم صفوی منتشر شد (تأسیس: ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م) - هدف از این روزنامه آشنا کردن بانوان با مسائل تربیتی و خانه‌داری و پزشکی... بود. این مجله از سوی بانوان فارغ‌التحصیل مدرسهٔ دختران امریکایی منتشر می‌شد. در این مجله نیز پیوسته از اهمیت تربیت زنان و مدارس دخترانه سخن به میان آمده (صدرهاشمی، ج ۴، ص ۱).

کوتاه سخن اینکه روزنامه و مدرسه، از همان آغاز پیدایش، در نشر اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و علمی نو همراه و همدوش یکدیگر پیش می‌رفتند و هر دو به‌یاری هم برای بیداری اجتماعی تلاش می‌کردند. برای آگاهی بیشتر از رابطهٔ نزدیک میان روزنامه و مدرسه جدولی فراهم آورده‌ایم که نشان می‌دهد بسیاری از دست‌اندر کاران جراید به مشاغل آموزشی نیز مشغول بودند.

۳. نوآوران و پیشگامان مدارس جدید

میرزاتقی‌خان امیرکبیر*

امیرکبیر (۱۲۶۸ق-۱۲۲۲/۱۸۵۱-۱۸۰۷م) در هزاوهٔ فراهان متولد شد و پروردهٔ خاندان قائم‌مقام فراهانی بود. درمیان این خاندان بود که به برکت هوش سرشار خود آنچه را در مکتب خصوصی خانوادهٔ قائم‌مقام تدریس می‌شد فراگرفت و پس از آن به رسم زمان مقداری تاریخ و ادبیات فارسی و عربی آموخت و فن حساب و سیاق یاد گرفت. این آموخته‌های وی در حد دانش معمول آن روزگار بود و هنوز میرزا تقی خان با علوم جدید آشنا نشده بود و چنانکه ملاحظه خواهد شد پس از عهده‌دار شدن مناصب دیوانی و سفر به روسیه و عثمانی بود که با دانش نو آشنا شد و سپس در گسترش آن کوشید.

میرزا تقی‌خان پس از آشنایی با معارف مرسوم زیر دست قائم‌مقام فن منشی‌گری آموخت و شیوهٔ وی را سرمشق خویش قرار داد و در سلک منشیان قائم‌مقام درآمد، و پس از آن مشاغل گوناگون دیوانی و نظامی را عهده‌دار شد تا سرانجام به صدارت رسید و اصلاحات اجتماعی و فرهنگی و نظامی در خوری انجام داد.

---

* در تهیهٔ این شرح حال بیشتر از کتاب *امیرکبیر و ایران*، تألیف فریدون آدمیت بهره جسته‌ایم.

جدول پیوند مدارس با روزنامه‌ها

نام روزنامه یا مجله	محل نشر	تاریخ نشر	صاحب یا مدیر روزنامه و ویژگیهای دیگر
علمیه	تهران	۱۲۸۰ق	از انتشارات دارالفنون، توسط علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه منتشر می‌شد و مطالب علمی جدید محتوای آن را تشکیل می‌داد.
فارس (الفارس)	اصفهان	۱۲۸۹ق	میرزاتقی‌خان‌حکیم‌باشی: نویسندهٔ رسالهٔ تربیت.
فرهنگ	اصفهان	۱۲۹۶ق	میرزاتقی‌خان حکیم‌باشی: نویسندهٔ رسالهٔ تربیت.
قانون	لندن	۱۳۰۷ق	میرزا ملکم‌خان
ناصری	تبریز	۱۳۱۱ق	محمد ندیم‌باشی، رئیس مدرسهٔ مظفریهٔ تبریز.
الحدید	تبریز	۱۳۱۵ق	سیدحسن‌خان عدالت، از پیشگامان مشروطه و مدیر و معلم مدارس جدید و طرفدار مدارس دخترانه، ناشر روزنامه‌های عدالت، صحبت، و همکار حبل‌المتین رئیس ادارهٔ معارف آذربایجان در دورهٔ استبداد صغیر
ادب	تبریز	۱۳۱۶ق	ادیب‌الممالک فراهانی: نایب رئیس مدرسهٔ لقمانیهٔ تبریز؛ روزنامه از طرف این مدرسه منتشر می‌شد. وی بعداً روزنامه را درمشهد (۱۳۱۸ق) و تهران (۱۳۲۱ق) منتشر کرد.
معارف	تهران	۱۳۱۶ق	از طرف انجمن معارف تهران و به کوشش مفتاح‌الملک آغاز به کار کرد.
کمال	تبریز	۱۳۱۷ق	میرزاحسین طبیب‌زاده: مدیر مدرسهٔ کمال. پس از غارت مدرسه و روزنامه به مصر رفت و روزنامه را در آنجا منتشر کرد. درآمد روزنامه برای مخارج مدرسه صرف می‌شد.
طلوع	بوشهر	۱۳۱۸ق	عبدالحمیدخان متین‌السلطنه: از مؤسسان انجمن خیریهٔ سعادت مشهد که چندین مدرسه به کوشش این انجمن درمشهد تأسیس یافت. روزنامه‌های مظفری و عصر جدید را نیز منتشر می‌کرد.
معرفت	تبریز	۱۳۱۹ق	عبدالله جهانشاهی: مدیر مدرسهٔ معرفت، روزنامه از طرف مدرسه منتشر می‌شد.
گنجینهٔ فنون	تبریز	۱۳۲۰ق	محمدعلی تربیت: عضو انجمن تبریز، از بانیان فعال مدارس جدید در تبریز، معلم طبیعیات مدرسهٔ دولتی تبریز و مؤسس مدرسهٔ تربیت تبریز (۱۳۱۵ق). معلم مدرسهٔ لقمانیه و رئیس فرهنگ آذربایجان
مکتب	تهران	۱۳۲۳ق	میرزاحسن رشدیهٔ: بانی نخستین مدرسهٔ جدید در ایران و پیر معارف‌ایران. وی بعدها روزنامهٔ تهران را نیز منتشر کرد (۱۳۲۶ق).

نام روزنامه یا مجله	محل نشریه	تاریخ نشر	صاحب یا مدیر روزنامه و ویژگیهای دیگر
ندای وطن	تهران	۱۳۲۴ق	مجدالاسلام کرمانی: از آزادیخواهان و فرهنگدوستان مؤسس مدرسهٔ جدید در اصفهان، که همراه رشدیه به کلات تبعید شد و مؤسس روزنامه‌های *کشکول*، *ادب*، *محاکمات*.
انجمن اصفهان	اصفهان	۱۳۲۴ق	از طرف انجمن ولایتی اصفهان، که طرفدار مشروطیت و آموزش نو بود منتشر می‌شد.
انجمن	تبریز	۱۳۲۴ق	ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، اغلب اعضای این انجمن از بانیان مدارس جدید بودند.
امید	تبریز	۱۳۲۴ق	از طرف شاگردان مدرسهٔ لقمانیهٔ تبریز منتشر می‌شد.
اسلامیه	تبریز	۱۳۲۴ق	میرزاابوالقاسم ضیاءالعلمای تبریزی، که از مشروطه‌خواهان و عضو انجمن معارف تبریز بود.
بشارت	مشهد	۱۳۲۴ق	شیخ‌محمدعلی، مدیر مدرسهٔ مظفری، تاریخ نشر مربوط به شمارهٔ ۴ این روزنامه است.
عدالت	تبریز	۱۳۲۴ق	سیدحسن عدالت، از فعالان انجمن تبریز و مدیر و معلم مدارس جدید.
دبستان	تبریز	۱۳۲۴ق	رضا پرورش: مؤسس مدرسهٔ پرورش تبریز.
مجلهٔ معارف	تهران	۱۳۲۴ق	شیخ‌محمدعلی بهجت (دزفولی)، مؤسس انجمن علمی و مجموعهٔ معارف در تهران (۱۳۲۱ق)؛ هدف آن گسترش فرهنگ و مدرسهٔ جدید بود.
صدای ایران	تهران	۱۳۲۵ق	مؤسس: نیرالسلطان، مدیر مدرسهٔ متوسطهٔ سیروس تهران، مدیر روزنامهٔ *اجلال‌السلطان*.
کوکب دری	تهران	۱۳۲۵ق	ناظم‌الاسلام کرمانی، ناظم مدرسهٔ اسلام تهران، که سیدمحمد طباطبایی مشهور آن را تأسیس کرد.
تهران	تهران	۱۳۲۶ق	میرزاحسن رشدیهٔ معروف.
ناقور	اصفهان	۱۳۲۶ق	آقا مسیح تویسرکانی. رئیس معارف و اوقاف یزد پس از مشروطیت.
سروش	استانبول	۱۳۲۷ق	انجمن سعادت استانبول.
اتحاد	تبریز	۱۳۲۶ق	میرزامحمدعلی‌خان تربیت.
خراسان	مشهد	۱۳۲۷ق	سیدحسین اردبیلی: عضو انجمن خیریهٔ سعادت، که چندین مدرسهٔ جدید در مشهد تأسیس کرد. محمدتقی بهار نیز با این روزنامه همکاری می‌کرد.
آنادیلی (زبان مادری)	تبریز	۱۲۸۷ش	سیدحسین عدالت.
صحبت	تبریز	۱۳۲۷ق	به‌زبان ترکی آذری بود. مدیر: سیدحسن عدالت.

جدول (ادامه)

نام روزنامه یا مجله	محل نشریه	تاریخ نشر	صاحب یا مدیر روزنامه و ویژگیهای دیگر
طوس	مشهد	۱۳۲۷ق	مدیر مرتضی موسوی: از بانیان نخستین مدرسه در مشهد.
حیات	شیراز	۱۳۲۸ق	شیخ‌محمدحسین حیات: مدیر مدرسهٔ شریعت شیراز، رئیس فرهنگ فارس.
شفق	تبریز	۱۳۲۸ق	رضازادهٔ شفق (حاجی‌آقا رضازاده)، معلم دبستان ایرانیان در استانبول و بعداً استاد دانشگاه.
سعادت	تبریز	۱۳۲۹ق	سعیدزاده: ناظم مدرسهٔ سعادت، اغلب مطالب روزنامه دربارهٔ مدارس جدید بود.
دهقان	کرمان	۱۳۲۹ق	احمد دهقان (بهمنیار، احمد کرمانی): مؤسس مدرسهٔ اسلامیهٔ بم و مدرسهٔ سعادت کرمان، بعداً استاد دانشگاه.
جریدهٔ کرمان	کرمان	۱۳۲۹ق	میرزاغلامحسین کرمانی: مدیر مدرسهٔ شهاب کرمان (نصرت‌علی)، این روزنامه بعداً به اسم *کرمان* منتشر شد.
اتفاق	رشت	۱۳۲۹ق	معصوم‌زاده و جمشیدزاده و بعد توسط میرعبدالباقی و علی‌آقا ناظم: دو نفر آخر مؤسسین مدرسهٔ اتفاق رشت بودند. روزنامه ارگان «حزب اتفاق و ترقی» بود.
شکوفه	تهران	۱۳۳۱ق	خانم مزین‌السلطنه: مدیر مدرسهٔ دخترانهٔ مزینیه، وی دختر آقامیرزا سیدرضی رئیس‌الاطبا بود. مطالب روزنامه بیشتر در مورد مدارس زنان بود.
عدل	شیراز	۱۳۳۳ق	میرزامحمدصادق شریف (معروف به ستوده): از بانیان مدرسهٔ جدید در شیراز و معلم مدارس جدید و کفیل فرهنگ فارس و رئیس دبیرستان بود.
عهدترقی	تهران	۱۳۳۳ق	جمعی از معارف‌پروران. هدف این روزنامه انتشار معارف جدید و گسترش آن بود. مدیر مسئول ح.ر. امضا می‌کرد.
کاوه	برلین	۱۳۳۴ق ۱۹۱۶م	سیدحسن تقی‌زادهٔ معروف، که از بانیان مدارس جدید در تبریز و عضو انجمن معارف و انجمن تبریز بود.
الادب (مجله)	تهران	۱۳۳۶ق ۱۹۱۸م	میرزامحمد (صاحب‌امتیاز)، از انتشارات مدرسهٔ امریکایی تهران.

نام روزنامه یا مجله	محل نشریه	تاریخ نشر	صاحب یا مدیر روزنامه و ویژگیهای دیگر
زندگانی	شیراز	۱۳۳۶ق	نوبخت: معلم طبیعیات دارالمعلمین فارس، ناشر روزنامهٔ فکر *آزاد* و *بهارستان* هم بود.
فکر آزاد	شیراز	۱۲۹۸ش	نوبخت: رک: روزنامهٔ زندگانی.
		۱۳۳۷ق	
میهن	اصفهان	۱۳۳۷ق	میرزا ابوطالب‌خان شیروانی: مؤسس انجمن اصفهان و مدرسهٔ رشدیهٔ اصفهان
اصول تعلیمات (مجله)	تهران	۱۳۳۸ق	وزارت فرهنگ، در زمان وزارت نصیرالدوله منتشر می‌شد.
		۱۲۹۹ش	
اقتصاد ایران	تهران	۱۳۳۸ق	حاج مستشارالدوله (حاج‌حسین اقتصادی)، از مؤسسان دبستان ایرانیان در استانبول
استخر	شیراز	۱۲۹۷ش	محمدحسین استخر: مدیر مدرسهٔ دولتی رحمت و کفیل مدرسهٔ ملی ناظمیه، معلم مدرسهٔ شریعت شیراز
بهارستان	شیراز و تهران	۱۲۹۸ش	حبیب‌الله نوبخت رک: روزنامهٔ *زندگانی* (۱۳۳۶ق)
فرهنگ	رشت	۱۲۹۸ش	انجمن فرهنگ رشت ـ مدیر روزنامهٔ: تقی‌رائقی: مدیر و ناظم و معلم مدرسه‌های رشت.
عالم نسوان (مجله)	تهران	۱۲۹۸#ش	نوابه خانم صفوی تحت نظر مجمع فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ عالی آمریکایی دختران
ادب (مجله)	تبریز	۱۲۹۸ش	شاگرد مدرسهٔ متوسطهٔ تبریز،مدیر و صاحب امتیاز: عبدالله زادهٔ فریور، بعداسماعیل امیرخیزی و سردبیر آن یحیی دانش (آرین‌پور)بود.
		۱۳۳۸ق	
آزادیستان	تبریز	۱۳۳۸ق	تقی رفعت: مدیر مکتب ایرانیان در ترابوزان، معلم مدرسهٔ متوسطهٔ تبریز. نویسندهٔ نامهٔ تجدد که زیرنظر و مدیریت خیابانی مشهور منتشر می‌شد.
احیاء	شیراز	۱۳۳۹ق	حاج‌میرزا عبدالحسین ذوالریاستین: مؤسس مدرسهٔ مسعودیهٔ شیراز.
عصرآزادی	شیراز	۱۲۹۹ش	میرزاجوادخان آزادی (مدیرزاده) همکاری با پدر خویش حسین حیات درتأسیس دبیرستان حیات و هنربستان پیشه و هنر.
جهان زنان	مشهد و تهران	۱۲۹۹ش	مؤسس: فرخ‌دین پارسا، تحت مسؤولیت فخرآفاق پارسا: معلم
علم واخلاق(مجله)	تهران	۱۲۹۹ش	صاحب امتیاز: حبیب‌الله آموزگار: سر دبیر روزنامهٔ *آفتاب*، مدیر مجلهٔ *رهنما*، رئیس مدرسهٔ دولتی ادب رئیس فرهنگ فارس. مؤلف چند کتاب درسی.

جدول (ادامه)

نام روزنامه یا مجله	محل نشریه	تاریخ نشر	صاحب یا مدیر روزنامه و ویژگیهای دیگر
ایران آزاد	تهران	۱۳۰۰ش	سیدابراهیم ضیاءالواعظین: مؤسس مدرسهٔ صنعتی فارس در شیراز
فردوسی	تهران	۱۳۰۰ش	میرزامحمدوفادار (صاحب امتیاز)، از طرف دیپلمه‌ها و محصلین مدرسهٔ عالی امریکایی، دنبالهٔ روزنامهٔ *الادب* بود.
فکر آزاد	مشهد	۱۳۰۱ش ۱۳۰۳ش	احمد دهقان (استاد بهمنیار).
محلهٔ گنجینهٔ معارف	تبریز	۱۳۰۱ش	محمدعلی تربیت.
پیام	رشت	۱۳۰۱ش	ابراهیم فخرایی: از بانیان مدارس جدید رشت. مسؤول معارف نهضت جنگل در عهد میرزا کوچک‌خان و معلم و قاضی.
بیداری	کرمان	۱۳۰۲ش	محمدشعری هاشمی: رئیس دبیرستان ملی (شهاب بعدی)
طلوع	رشت	۱۳۰۲ش	سر دبیر: ابراهیم فخرایی
خورشید	مشهد	۱۳۴۲ق	شاهزاده مرتضی میرزا: مؤسس دبستان دخترانهٔ مشهد به‌نام دبستان فروغ.
نصیحت	قزوین	۱۳۰۲ش ۱۳۴۲ق	میرزایحیی واعظ: مدیر مدرسهٔ فرهنگ قزوین، شهید راه ترقی و فرهنگ.
صورت	رشت	۱۳۰۳ش	نیک‌روان: مدیر مدرسهٔ متوسطهٔ رشت (شمس سابق)
آفتاب شرق	مشهد	۱۳۰۳ش	علیرضا آموزگار: مؤسس دبستان شش کلاسهٔ سادات رضوی.

* در کتاب *تاریخ جراید*... ج ۴ ص ۱ این تاریخ ۱۲۹۱ ذکر شده که به احتمال قوی اشتباه چاپی است.

سفرهای میرزاتقی‌خان و آشنایی با تمدن جدید

میرزاتقی‌خان، از آن هنگام که در دستگاه قائم‌مقام منشی بود تا زمانی که به صدارت رسید، به سه مأموریت خارج از کشور رفت. این سفرها در اندیشه‌های نوگرایانهٔ وی تأثیر ژرفی گذاشت.

در سفر روسیه، که همراه هیئتی به ریاست خسرو میرزا صورت گرفت (۱۲۴۵-۱۲۴۴ق/۱۸۲۹-۱۸۲۸م)، جوانی بیست و دو ساله و در زمرهٔ دبیران بود. در این هیئت که برای عذرخواهی از کشته شدن گریبایدُف روسی عازم روسیه بودند، مردان دانا و کاردانی چون میرزا صالح شیرازی و محمدخان امیرنظام و میرزامصطفی افشار، نویسندهٔ سفرنامهٔ این سفارت و دیگر بزرگان آن روزگار شرکت داشتند. پیداست که همراهی و همپایی با چنین هیئتی و دیدن مظاهر تمدن نو روسیه و آگاهی از دستاوردهای دیگر کشورهای پیشرفته که امیر پیوسته در معرض آن قرار می‌گرفت، نمی‌توانست در شخصیت مرد هوشمندی چون امیرکبیر بی‌اثر باشد.

اعضای این هیئت پس از ورود به روسیه و انجام تشریفات رسمی، از آن جمله خوانده شدن «خطابهٔ شیوا» توسط خسرو میرزا، دوماه در پترزبورگ گذراندند و هر روز به دیدن یکی از تأسیسات علمی و صنعتی روسیه و شبها به تماشاخانه و مهمانی می‌رفتند.

سفر دیگر میرزاتقی‌خان به سال ۱۲۵۳ق/۱۸۳۷م بود که به‌همراه ناصرالدین میرزای ولیعهد برای ملاقات تزار روسیه روانهٔ ایروان شد. در آن هنگام او وزارت نظام آذربایجان را برعهده داشت.

پس از آن به سفارت فوق‌العادهٔ ارزروم برگزیده شد (۱۲۶۳-۱۲۵۹ق/۱۸۴۷-۱۸۴۳م) در این کنفرانس، که برای ایران اهمیت فراوان داشت، میرزاتقی‌خان با متانت و کاردانی تمام در جلسات شرکت جست و احترام دوست و دشمن را به خود جلب کرد. نحوهٔ برخورد وی نشان داد که امیر می‌تواند مرد سیاست و اصلاحگر شایسته‌ای باشد.

پرورده شدن در خاندان قائم‌مقام فراهانی و انجام مأموریتهای سیاسی و دیوانی در اوان جوانی و خدمت در دستگاه حکومت عباس‌میرزای ولیعهد و آشنایی با افکار میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی و رابطه با خبرگان نظامی و دیگر مأموران اروپایی در تبریز و دیدار از روسیه و مشاهدهٔ ترقی آن کشور و به یادآوردن شکستهای سهمناک ایران از روسیه و ملاحظهٔ پاره‌ای اصلاحات در قفقاز، سرزمین تازه از دست رفتهٔ ایران، نخستین

تجربه‌های عینی و اولین آموزگاران امیرکبیر در شناخت علم سیاست و نظام و فرهنگ نو بود. به هنگامی که در کشور عثمانی بود فرصت یافت برنامه‌های اصلاحگرانهٔ آنان را، که تحت عنوان *تنظیمات* انجام می‌گرفت، از نزدیک مشاهده کند، اگرچه دامنهٔ این تنظیمات هنوز چندان گسترده نبود، به‌علاوه ازاصلاحات محمدعلی پاشا، خدیو مصر، آگاهیهایی به‌دست آورد، به‌ویژه اینکه هر دو این کشورها مسلمان بودند و تازه به فکر اخذ تمدن افتاده بودند، از این‌رو می‌توانست در افکار امیر اثرهای نیکویی برجای گذارد.

عامل مؤثر دیگر در اندیشه‌های نوگرایانهٔ امیر ترجمهٔ کتابهای خارجی بود که توسط مترجم وی میرزا داودخان (فوت ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م در ۳۶ سالگی)، و دیگران ترجمه شد و از مجموع آنها کتاب مفصل ارزنده‌ای با زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی جهان به دستیاری منشی او دبیرالملک فراهانی، حاج‌میرزا محمدحسین فراهانی، (حدود ۱۲۹۷ـ۱۲۲۵ق/۱۸۸۰ـ۱۸۱۰م) تألیف گردید. این آثار آگاهی امیر را نسبت به اوضاع دنیای جدید و بنیادهای اجتماعی و پیشرفتهای فنی و صنعتی تمدن غرب نشان می‌دهد؛ نیز تلاش وی در آموختن زبان ترکی و تا حدودی زبان روسی نشانی از علاقهٔ امیرکبیر به آموزش و ارتباط با همسایگان ایران بود. از آن مهمتر اعتقاد وی به لزوم اخذ پدیده‌های نوی غرب و اثرگذاری آنها در ترقی اجتماعی بود، بدون اینکه جامعه هویت ملی و دینی خود را از دست بدهد یا خود را وابستهٔ این یا آن دولت استعمارگر بکند.

آنچه به‌طور فشرده برشمردیم عوامل مؤثر در ساختن شخصیت امیرکبیر بود، به اضافهٔ هوشیاری شخصی و میهن دوستی وی.

دیده‌ها و شنیده‌های امیرکبیر

گفتیم که امیر در سفرهایش به کشورهای روسیه و عثمانی بود که با پدیده‌های نوی تمدن غرب آشنا شد. ببینیم این دیده‌ها و شنیده‌ها چه بودند.

هنگامی که هیئت یاد شده از مرز ایران گذشت، در تفلیس از مدارس جدید بازدید کرد. اینها مدارسی بود به سبک نو و علوم و فنون جدید در آنها آموزش داده می‌شد. در این شهر مدارسی بود که حتی کرولالها را نیز آموزش می‌دادند.

در مسکو از مدرسهٔ علوم دیدن کردند که دانشجویان آن دربارهٔ موجودات گوناگون از انسان گرفته تا حیوانات و نباتات و جمادات به تحقیق مشغول‌بودند و دانشجویان

امکانات رفاهی شایسته‌ای داشتند. در این مدرسه در درس تشریح معلم به‌صورت عملی این درس را آموزش می‌داد. در آنجا اعضای بدن انسان و حیوانات تشریح می‌شد. دیگر مدرسهٔ سپاهی بود که برای تربیت صاحب‌منصبان و تعلیم فنون نظامی تأسیس شده بود. در پترزبورگ، که دو ماه و نیم در آنجا بودند، هر روز از مدرسه‌ای یا کارخانه‌ای یا مؤسسهٔ دولتی دیدن می‌کردند. نخستین جایی که در این شهر از آن بازدید کردند باز همان مدارس جدید بود. روسها این مدارس را نخست با یاری معلمان کشورهای دیگر، چون فرانسه و اتریش (نمسه)، تأسیس کردند و در آنها اقسام علوم و فنون و صنایع و حرف تدریس می‌شد.

در سفرنامهٔ این هیئت آمده است که در تمام شهرهای روسیه از این مدارس بنا کرده‌اند و از علوم همهٔ ملل در آن آموزش داده می‌شود. مجموع این مدارس در سر تا سر روسیه به یک هزار و دویست و هشتاد و دو مدرسه می‌رسد. در پترزبورگ یک‌صد و هشتاد و پنج مدرسه و در مسکو یک صد و شصت و شش مدرسه ساخته‌اند و در سایر شهرها به همین قیاس. دانشجویان پس از پایان این مدارس گواهینامه دریافت می‌کنند. پس از آن می‌توانند به هریک از مدارس دیگر که خواسته باشند راه یابند و تحصیلات خود را تکمیل کنند. نیز مدارس مخصوصی تأسیس کرده‌اند که دارای چهار مرحله تحصیلی‌اند، هرمرحله سه سال طول می‌کشد و مرتبهٔ عالی آن دورهٔ دکتری است که پس از پایان این دوره شخص در علوم مقرره کامل و حکیم می‌شود و به او در اول خدمت منصب *مایوری* می‌دهند.

این مدارس رشته‌های گوناگون تحصیلی دارند از این جمله است: طب و نقاشی و مهندسی و معماری و باسمه‌گری (چاپ) و صورت‌تراشی از سنگ و کشتی‌سازی و آموختن طبایع معدن و قواعد تجارت. در این مدارس معلم فارسی و ترکی و عربی هم هست. در شهرهای دیگر زبانهای دیگر، از جمله زبان چینی و جغاتای نیز آموزش داده می‌شود.

از مؤسسات آموزشی دیگر که هیئت در پترزبورگ بازدید کرد مدرسهٔ دستهٔ *نجبا* بود که مشتمل بود بر چند بخش: در یک قسمت زنی که پایه و منصب ژنرالی داشت، با زنان دیگر به‌کار تربیت کودکان از دو تا هفت ساله مشغول بودند. شاگردان این مدرسه هفتصد نفر بودند و آداب و زبانهای مختلف یاد می‌گرفتند. این کودکان چون به هفت سالگی می‌رسند به قسمت دیگر رفته و در آنجا مردان مسؤولیت آموزش آنان را برعهده

می‌گیرند. در اینجا حساب و هندسه و دیگر چیزها تعلیم می‌دهند. مدرسهٔ دیگری که بازدید کردند مدرسه‌ای مخصوص آموزش علم معدن بود که در آن جمیع فنون و صنایع به‌صورت نظری و عملی آموزش داده می‌شد. در این آموزشگاه برای تکمیل آموزش مغازه‌هایی ساخته و در آن سنگهای معادن گوناگون را گردآورده بودند تا شاگردان از نزدیک ملاحظه کنند که نشان هر معدن چیست و هر رگی از آن چسان در طبیعت وجود دارد و راه آب کردن آن از چه قرار است. این مدرسه خیلی کامل و از اعتبار بالایی برخوردار بود.

دیگر مدرسهٔ دختران بود که نزدیک به هفتصد شاگرد در آن مشغول تحصیل بودند. این دختران علم حساب و جغرافیا و حکمت طبیعی و موسیقی و زبانهای اروپایی و دوخت‌ودوز می‌آموختند. برای هریک از این رشته‌ها معلم مخصوص داشتند.

در پترزبورگ برای دختران روی هم رفته ده مدرسهٔ کوچک و بزرگ تأسیس کرده بودند. این مدارس همگی برای تدریس علوم نبود. پاره‌ای از این مدارس مخصوص آموزش رقص و خوانندگی و نواختن «فورطپیان» و برخی برای یاد گرفتن خط و ربط فرانسه بود.

هم در این شهر و هم در مسکو مدرسهٔ لالها تأسیس کرده‌اند که آنان را «تلقین علوم و تعلیم لغات و تحریر خط می‌کنند» (آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۱۶۹). گفتنی است که هزینهٔ همهٔ این مدارس را در کلیهٔ ایالات روسیه دولت تأمین می‌کند.

در این سفرنامه، پس از شرح مدارس و دارالعلم بزرگ پترزبورگ، میرزامصطفی‌خان افشار آورده است که: «بنای این مدارس در مملکت ایران بی‌نهایت سهل و آسان است. می‌توان از ارباب علوم فرنگ چند نفر را به ایران آورد و یکی از مدارس را برای اولاد نجبای آن ملک تعیین نمود و آنها را در آنجا جمع کرد و چند نفر از مردان صاحب اخلاق را به سرپرستی آنها تعیین نمود که هم علوم ایران را از مدرسین ایران یاد بگیرند و هم علوم فرنگ را از معلمین فرنگ...» (آرین‌پور، ج ۱، ص ۲۵۳).

از مؤسسات آموزشی دیگر *طیاتر* یا تماشاخانه بود. در سرتاسر ولایتهای حاکم نشین روسیه، تماشاخانه‌ها برپا کرده‌اند که هر کدام از زن و مرد پانصد نفر کارمند دارد که همه هنرمند و صاحب سوادند و در فنون محاوره و رقص و غنا مهارت کامل دارند و برای تربیت آنها مدرسهٔ مخصوص بنا کرده‌اند و از اهل طرب و فصحاء معلمها تعیین نموده‌اند. دختران و پسران فقرا را به‌خرج دولت در آنجا تربیت می‌کنند و بعد از فراغت

از تحصیل هریک را به هر کاری، که در آن مهارت داشته باشد، می‌گمارند؛ برای نمونه «برخی از آنان مکالمات نظم و نثر را تقریر می‌کنند، برخی در مطایبات و مضحکات داخل بازی می‌شوند، طایفه‌ای به غنا و سرور مشغول می‌گردند، گروهی به بازی و رقص مشغول می‌شوند، جمعی ادای مراسم میل ومحبت را به اشاره و ایما می‌کنند، قومی در شعبده و نیرنگ وقت مصروف می‌دارند و همین‌طور دیگر کارهای هنری که در تماشاخانه‌ها معمول است» حقوق این افراد و هزینه‌های تماشاخانه کلاً برعهدهٔ دولت است (آدمیت، ۱۳۵۵، ص ۱۷۱).

این هیئت از نهادهای سیاسی و حقوقی و نظامی و کارخانه‌ها... نیز بازدید کرده و گزارش آن را در سفرنامه آورده‌اند که از ذکر آن گذشتیم.

کارهای فرهنگی امیرکبیر

از برجسته‌ترین اقدامهای فرهنگی امیرکبیر تأسیس دارالفنون است. در پیدایی اندیشهٔ تأسیس این آموزشگاه دو عامل عمده تأثیر داشته است: یکی عامل داخلی که همان احساس نیاز به این نوع مدارس و ضرورتهای زمانه و دیگری عامل خارجی که همان دیده‌ها و شنیده‌ها و خوانده‌های امیر دربارهٔ پدیده‌های نوی تمدن غرب بود. یادآور می‌شویم که نباید عامل دوم را عمده‌ترین یا تنها عامل پیدایی اندیشهٔ تأسیس دارالفنون دانست؛ زیرا، چنانکه در صفحات پیش ملاحظه شد، از زمان فتحعلی‌شاه و ولیعهدی عباس‌میرزا، به‌دنبال رخدادهای نظامی و سیاسی که شرح آنها گذشت، اصلاحگران ایرانی، که در درجهٔ نخست همه از رجال بودند، نیک دریافته بودند که جامعهٔ آن روز ایران نیازمند تحول در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی است و این احساس نیاز و ضرورت بود که هریک از اصلاحگران را به چاره‌جوییَ وامی‌داشت.

عباس‌میرزا تنها راه را در توسل جستن به اروپاییان دانست و حتی به التماس از آنان خواست تا رمز موفقیتشان را به وی بازگو کنند که حاصل این تلاش وی اعزام محصل به کشورهای اروپایی شد. اما میرزاتقی‌خان که از ابتدای خدمت تا رسیدن به صدارت شاهد رخدادهای ناگوار در کشور و آگاه به علتهای عقب ماندگی اجتماعی و نظامی و فرهنگی جامعهٔ روزگار خویش بود، تجربهٔ قائم‌مقام و حاجی میرزا و عباس‌میرزا را تکرار نکرد و برآن شد به جای اعزام محصل به خارج، یا دست کم ضمن اعزام محصل به خارج، در داخل مملکت نیز کانونهای آموزشی تأسیس کند تا به این وسیله بتواند

ضمن گسترش علوم و فنون در داخل کشور، نیروی انسانی لازم در عرصه‌های گوناگون علمی و فنی و نظامی را خود در کشور تربیت کند. در این تصمیم عوامل یاد شدهٔ بیرونی مؤثر بودند و تصمیم اقدام دولت عثمانی در تأسیس دارالفنون استانبول بزرگترین مشوق در این امر بود (محیط طباطبایی، *دارالفنون و امیرکبیر*، ص ۱۸۶).

در فصل *مدارس جدید* در ایالات و ولایات دربارهٔ مدرسهٔ دارالفنون و سازمان و محتوای آموزشی آن سخن خواهیم گفت. اینجا فقط اشاره‌ای می‌کنیم به تأثیر دارالفنون در گسترش فرهنگ ایران آن روزگار تا به گوشه‌ای از اهمیت کار فرهنگی امیر اشاره کرده باشیم.

ازآغاز تأسیس دارالفنون (۱۲۶۸ق/۱۸۵۱م) تا گشایش نخستین مدارس جدید ابتدایی در تهران، نزدیک به چهل و هشت سال (و در تبریز نزدیک به چهل سال) طول کشید. در این فاصله، به‌ویژه در زمان سپهسالار، چند مدرسه تأسیس شد که در حقیقت دنبالهٔ اقدامهای امیرکبیر بود، البته در سطح بسیار محدود، و به آن هنگام هم که مدارس جدید رو به گسترش نهاد، نه تنها برخی از بانیان این مدارس فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ دارالفنون بودند، بلکه شماری از معلمان مدارس جدید را همان فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ دارالفنون تشکیل می‌دادند که در شرح مدارس جدید به‌نام آنان اشاره خواهد شد.

اهمیت دیگر دارالفنون از نظر محتوای آموزشی بود. در فصل آموزش مکتبخانه‌ای از محتوا و شیوه‌های آموزشی و ویژگیهای معلمان مکتبخانه‌ها آگاه شدیم. این وضع در مدرسهٔ دارالفنون به‌گونه‌ای دیگر بود و نخستین بار بود که در ایران دروس مربوط به علوم و فنون و نظام لشکری وارد برنامه‌های آموزشی شد و کاستیهای برنامه‌های آموزشی مدارس سنتی بیش از پیش آشکار شد.

با این حال نباید در محتوا و شیوهٔ آموزشی و تأثیر دارالفنون راه اغراق پیمود. در همان دارالفنون گرچه علوم و فنون جدید تدریس می‌شد، اما شیوه‌های آموزشی متأثر از آموزشهای سنتی و ریشه در روابط اجتماعی آن روزگار (روزگار خودکامه‌پرور و حکومت خودکامگان) داشت. از این‌رو بود که در مدرسهٔ دارالفنون نیز دستگاه فلک و شیوهٔ آمرانهٔ تعلیم و آموزش طوطی‌وار و عدم توجه به روان‌شناسی فردی و اصول و مبانی آموزش حاکم بود. کوتاه سخن اینکه، تحکمهای خارج از مدرسه در مدرسه نیز حاکم بود.

از جنبه‌های منفی این مدرسه که بگذریم، اثر مثبت دیگر دارالفنون در بیداری اجتماعی و اشاعهٔ نسبی فرهنگ نو بود. گرچه این مدرسه در آغاز پایگاه فرادستان جامعه بود و فرودستان را در آن جایی نبود، اما این آموزشگاه نتوانست دیرگاهی در

سیطرهٔ اشراف‌زادگان و اعیان باقی بماند و دیری نپایید که *دیگران* نیز در آن راه یافتند و از آموزش و پرورش جدید بهره جستند. آنگاه که در مقام مقایسه با آموزش سنتی برآمدند به درستی دریافتند که تفاوتها بسیار است و در نتیجه به فکر گسترش مدارس جدید افتادند.

در گسترش علوم و فنون و فرهنگ نو باید به نگارش یا ترجمهٔ کتابهای جدیدی اشاره کرد که معلمان و شاگردان این مدرسه آنها را چاپ کردند و گروهی از ایرانیان را با دستاوردهای علمی نو آشنا کرده.

تأثیر دیگر دارالفنون در روشنگری بود. در آغاز محصلان این مدرسه را اشراف‌زادگان تشکیل می‌دادند و بسیاری از معلمان آن نیز خارجی بودند. تا زمانی که در این آموزشگاه فقط درس و مشق شاگردان مطرح بود، تمام درباریان و رجال به آن افتخار می‌کردند و ناصرالدین‌شاه، دست کم برای کسب وجهه در داخل و خارج از کشور، پیوسته از دارالفنون دیدن و معلمان و شاگردان را تشویق می‌کرد. اما پس از آنکه بوی حرفهای غیر *آموزشی* به مشام وی و دیگر عمال دیوانی رسید و سخن از قانون و آزادی رفت و شب‌نامه‌ها و دیگر نامه‌های روشنگر به میان آمد، نه‌تنها دیگر ناصرالدین‌شاه و همفکرانش توجهی به این مدرسه نکردند، بلکه کوشیدند از پیشرفتهای علمی و اجتماعی در این مدرسه جلوگیری کنند و یا نسبت به پیشرفت مدرسه علاقه‌ای نشان ندهند.

مخبرالسلطنهٔ هدایت که از جمله رجالی است که «رشد زیادی» را «اسباب جوانمرگی» می‌داند، در این باره می‌نویسد:

> ... در باطن امر سه نفر را می‌شود اصولاً در کار ایران مسؤول قرار داد: میرزاآقاخان را در قتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر، محمودخان ناصرالملک را در خرید کارخانهٔ چلواربافی مندرس از پیرزنی روسی که کار نکرد و ناصرالدین‌شاه را از شوق تأسیس کارخانه انداخت و مأیوس کرد، و ملکم را در طرح بساط فراموشخانه و نقشهٔ جمهوری و آلودن دارالفنون که از فواید تکامل به آرزوی انقلاب محروم ماندیم. این تقصیر در نظر من بزرگتر است. رشد زیادی اسباب جوانمرگی است. نیرالملک و ادیب‌الدوله نقل می‌کردند نمی‌شد ناصرالدین‌شاه سوار شود و سری به مدرسه نزند. به اتاقها و کلاسها نرود. تشویق نکند وانعام ندهد. بعد از آن اقدام بی‌موقع اسم مدرسه را به انزجار می‌شنید و به حفظ صورت قانع بود. بعد از علیقلی‌میرزا، پدرم وزیر علوم شد. فرموده بودند وزارت علوم را باید اداره کنی، البته منظور از وزارت علوم فقط همان یک اتاق در دارالفنون بود و کار آن نیز رسیدگی به

> مدرسهٔ دارالفنون تهران و گاهی هم دارالفنون تبریز، اما از آن کتابها نخوانند. نتیجهٔ آن کتابها را امروز حس می‌کنیم. به حرف می‌شود از دنیا بهشتی ساخت، در عمل جهنمی می‌شود. ناصرالدین‌شاه، که در اوایل دسته دسته شاگرد به فرنگ می‌فرستاد و در موقع انتخاب ناظم اول مدرسه آن نطق را کرد، پس ازبروز این افکار مانع مسافرت فرنگ بود و نسبت به تعلیمات اروپایی سر سنگین. این است نتیجهٔ بی‌مورد و تقلید از خیالات جدید فاسد (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۳، ص۵۳).

برعکس استدلال مخبرالسلطنه «بساط فراموشخانه» نبود که شاه را از دارالفنون دلسرد کرد، بلکه برخی حرکتهای آزادیخواهانه بود که وی را به وحشت می‌انداخت، و مخبرالسلطنه آن را به «آلودن دارالفنون» تعبیر می‌کند.

خواندن کتاب نیست که بهشت اشراف و رجال درباری را به جهنم تبدیل می‌کند، بلکه عیش و عشرتهای شاهانه و دادن امتیاز به بیگانگان و بی‌شمار بودن زنان حرمسرای ناصری است که عده‌ای از روشنگران آن روزگار را، به‌ویژه روشنگرانی را که «رشد زیادی» کرده بودند، وا می‌داشت تا قانون‌خواهی را زمزمه کنند و یا از خودکامگان و اشراف سخت انتقاد کنند. مگر می‌شد هم دستگاه حکومتی ناصرالدین‌شاه سر جایش باشد و اشراف و اعیان به ستم خود ادامه دهند، و هم مدرسهٔ دارالفنون آرام و بدون ایجاد دردسر برای حکام به‌کار خود ادامه دهد؟ به نظر می‌رسد آن زمان که امیرکبیر به قتل رسید، اهمیت و تأثیر دارالفنون، گشایش نیافته بر خودکامگان داخلی و استعمارگران معلوم بود.

به هر حال، تأسیس دارالفنون یکی از برجسته‌ترین اقدامهای امیرکبیر و درک درست وی از ضروریات جامعهٔ آن روز بود. گفته‌اند که امیر در نظر داشته است این مدارس را گسترش دهد، ولی متأسفانه مخالفان وی این فرصت را به وی ندادند و چنانکه می‌دانیم به دستور ناصرالدین‌شاه به قتل رسید.

از دیگر اقدامهای امیر نشر روزنامه بود که در همین تحقیق به آن اشاره شد. اقدام فرهنگی دیگر امیر ترجمه‌و نشر کتاب بود:

> در زمان امیرکبیر دو عامل‌تازه به‌کار ترجمه و نشر کتاب رونق بیشتری داد؛ دستگاه مترجمان دولتی و تأسیس دارالفنون که به منظور تهیهٔ مطالب آموزشی مورد نیاز دانشجویان، این کتابها توسط معلمان خارجی و به دستیاری مترجمان خودی انجام می‌گرفت. در دارالفنون چاپخانه‌ای به این منظور ایجاد شده بود که بعداً مطبعهٔ

دولتی نام گرفت. همین کار چاپ و نشر کتاب از علل برجستهٔ توسعهٔ نسبی فرهنگ نو بود، هر چند دامنهٔ آن چندان گسترده نبود.

امیرکبیر به تمام افرادی که به زبانهای خارجی آشنایی داشتند کاری رجوع می‌کرد. البته تعداد این افراد هم چندان زیاد نبود و امیر از نداشتن مترجم کافی در زحمت بود. چنانکه برای کمیسیون سرحدی هرچه فکر کرد نتوانست مترجم روسی پیدا کند و در ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۲۶۷ق/۱۸۵۱م به مشیرالدوله نوشت «یک نفرآدم حلال‌زاده‌ای که صرفهٔ این دولت را از دست ندهد و امین باشد»، جست و جو نماید (آدمیت، ۱۳۵۵، ص۳۷۹). جای دیگر در نامهٔ رمضان ۱۲۶۷ق/۱۸۵۱م به موسیو ریشارخان مترجم نگاشت از آنجا که میرزامحمدعلی برادر میرزاحسن «با استعداد و قابل تربیت است... روزی یک ساعت اوقات خود را صرف مومی‌الیه نموده، زبان و خط فرانسوی را به او تعلیم بدهد که در اندک زمانی در لسان و خط فرانسوی ماهر شود» (*همان‌جا*).

هیئت مترجمانی که تشکیل داد از افراد گوناگون تشکیل یافته بودند: فرنگیان مستخدم دولت و ایرانیان مسیحی و شاگردان ایرانی که در فرنگ درس خوانده یا در ایران تحصیل کرده بودند.

در دورهٔ امیرکبیر کتابهای زیادی از اروپا به ایران رسید. در سال ۱۲۶۵ق/۱۸۴۹م تعداد دویست و نود و سه جلد کتاب و سیصد و بیست و سه قطعه نقشهٔ جغرافی عالم یک‌جا از فرانسه آمد که برای آن زمان رقم مهمی است. موضوع این کتابها در رشته‌های گوناگون بود: علوم طبیعی، صنعت، زراعت، تجارت، اقتصاد و مالیه، سیاست و قوانین، معدن‌شناسی، تربیت حیوانات اهلی و خانگی، پرورش درختان صنعتی و میوه، باغبانی، صنوف سه‌گانه نظام لشکری و فنون جنگی، طب و بیطاری.

اسامی برخی از این کتابها با همان عنوانهایی که ترجمه شده عبارت است از:

کتب فضلای فرانسه، *اسامی مخترعین و شرح اختراع آنها*، *کتب صرفه‌جویی در مخارج دولتیه* (۶ جلد)، *احکام پادشاهی در چهارم ماه مارس*، *احکام دولت فرانسه نسبت به صنعتکاران*، *علم قوانین*، *مداخل بزرگان*، *یعنی شناسایی ماه وسال بارندگی*، *زراعت از قرار علم طبیعی* ، *علم کیمیا وشناختن خاکها*، *نقشهٔ ساختن جریان آب*، *نقشهٔ چاه آرتزین*، *ساختن چوب و امارت کشتی*،*علم طبیعی*، *کنکاش و*

> مشورت جنگ، *احکام شرعی اهل نظام*، *قواعد ژاندارم*، *امور دولتیهٔ نمسا*، *جمهوریهٔ ینگی دنیا*، کتاب «*آن‌لیز*» (آنالیز)، *تربیت کرم ابریشم*، *حقوق رعایا و کیفیت زراعت*، *علم تجارت*، *عمل معادن و کارکنان آن* (*همان*، ص ۳۸۰).

امیر می‌کوشید کتابهایی که به درد ایران می‌خورد از کشورهای اروپایی وارد کند. فزون بر کتاب ارزندهٔ *جهان نمای جدید*، ترجمهٔ *جان داودخان*، در جغرافیای تاریخی و سیاسی و اقتصادی جهان که نظیرش تا آن زمان و سالها پس از آن به فارسی نوشته نشده، این کتاب نخستین کتاب جغرافیای عمومی بود که به چاپ رسید. به‌علاوه به دستور امیر نقشهٔ جغرافیای عالم در ۲۵ قطعه تهیه شد و به طبع رسید که به نقشه‌های «رفایلی» مشهور است.

امیرکبیر در نظر داشت نقشهٔ کامل ایالات ایران را فراهم نماید. میرزاحسن نامی را به اصفهان فرستاد و در شعبان ۱۲۶۷ق/۱۸۵۱م به چراغعلی‌خان نایب‌الحکومهٔ آنجا نوشت: «آن عالیجاه قدغن نماید منزل مناسبی به جهت مشارالیه معین نمایند که آمد و شد زیاد نداشته باشد و به فراغت مشغول کار گردد. نیز در صورتی که محتاج به شخص بلدی باشد که نقشهٔ اصفهان و متعلقات آ ن را بکشد، البته مضایقه نکرده، آدم بلدی تعیین نماید که با مشارالیه گردش کند و از بابت اخراجات و سیورسات او مقرر است که ماهی بیست تومان به مشارالیه برسد».

امیر این نقشه را پسندیده و به شاه نوشت: «بسیار خوب نقشه‌ای است. کم‌کم باید کل ایران را همین‌طور کشید و نگاه داشت» (*همان*، ص ۳۸۲).

افزون بر اینها کتابهایی برای مطالعهٔ ناصرالدین‌شاه و کتابها و رساله‌های دیگری نیز ترجمه و چاپ کرد و هرکس نیز کتابی ترجمه می‌کرد انعام می‌گرفت.

کوتاه سخن اینکه امیرکبیر بر آن بود به‌جای فرستادن محصل به خارج، پدیده‌های نوی تمدن جدید را، که برای ایران لازم تشخیص داده بود، به ایران بیاورد و مؤسسات فرهنگی نو را در ایران گسترش دهد. تأسیس دارالفنون و دیگر فعالیتهای فرهنگی امیر سنگ بنای بنیادین مؤسسات آموزشی نو در ایران بود.

میرزافتحعلی آخوندزاده

آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۲۲۸ق/۱۸۷۸-۱۸۱۳م) از متفکرانی است که در بیداری اجتماعی و نشر علوم جدید در ایران سهمی داشته است. وی در زمینه‌های گوناگون فلسفی و اجتماعی سیاسی و نمایشنامه‌نویسی و نقد ادبی و مسائل تربیتی... قلم زده و اظهار نظر کرده است.

به‌سبب ویژگی خاص اندیشه‌اش، چه درزمان حیات خود چه پس از آن، مخالفان و موافقان فراوانی داشته است، اما با این حال اندیشه‌های او از روزگار قاجار تاکنون پیوسته مبحث پژوهشگران بوده است. در این تحقیق فقط به جنبه‌های آموزشی اندیشه‌های وی می‌پردازیم.

دوران کودکی و تحصیلات: آخوندزاده از دورهٔ کودکی و ایام تحصیل در مکتب شکوه کرده می‌گوید با این که حدت ذهن داشتم، ولی هرچه راکه روز اول حفظ می‌کردم فرداش فراموش می‌شد به‌طوری که «به رتبه‌ای از خواندن نفرت به هم رسانیدم که به هر قسم شغل شاق راضی می‌بودم به شرط اینکه از خواندن خلاص شوم، لهذا از مکتب گریختم و یک‌سال آزاد گردیدم» (آخوندزاده، ۱۳۵۱، ص۹). اما پس از برخورد با ملاعلی‌اصغر که معلم دانا و مهربانی بوده است، در مدت زمان اندکی می‌تواند سوره‌های قرآن را یاد بگیرد و «نفرت خواندن بالکلیّه» از وی زایل شود.

آخوندزاده سپس با معلمان دیگری مواجه شد که در اندیشهٔ وی تأثیر فراوانی گذاشتند. وی پس از آشنایی با زبان فارسی و عربی و خواندن کتاب *خلاصة‌الحساب* شیخ‌بهایی، زبان روسی را نیز آموخت و پس از آن به‌کار مترجمی مشغول گردید.

از این تاریخ به‌بعد با روشنفکران روزگار خویش در تفلیس آشنا شد و در زمینه‌های گوناگون تاریخی و دینی و ادبیات، فلسفه وعرفان به تحقیق پرداخت و با اندیشه‌های بسیاری از متفکران غربی آشنایی پیدا کرد. این افراد در تفکرات بعدی وی تأثیر ژرفی برجای گذاردند.

اندیشه‌های تربیتی آخوندزاده

محور اساسی اندیشهٔ تربیتی وی را اصلاح و تغییر «الفبا»ی اسلامی تشکیل می‌دهد. آخوندزاده تمام پیشرفتها و عقب ماندگیها را در گرو تغییر الفبا می‌داند، اگر بخواهیم اندیشهٔ او را در این زمینه خلاصه کنیم، اندیشه‌ای که عمری بر سر آن صرف کرد و سرانجام نتیجه‌ای از آن نگرفت، این خواهد بود که: راه پیشرفت و ترقی در دست یافتن به علوم و فنون جدید است. برای گسترش علوم و فنون باید بی‌سوادی را ریشه‌کن کرد. برای تسهیل سوادآموزی و گسترش علوم و فنون باید الفبا را تغییرداد.

آخوندزاده برای اثبات و اجرای این اندیشه سالها زحمت کشید، مقاله‌ها نوشت و با صاحب‌نظران و متفکران در عرصه‌های گوناگون ادبی و دینی و علمی و تاریخی و

تربیتی... به بحث پرداخت. به دولتمردان و رجال ایران و کشورهای دیگر نامه‌ها نوشت و استدلالها کرد. طرح نو در انداخت، الفبای جدید اختراع کرد و اصول و شرایط آن را توضیح داد و منشأ همهٔ درماندگیها و عقب ماندگیها را از نوع خط دانست. به نظر می‌رسد علت تأکید وی در تغییر الفبا نشأت گرفته از دو عامل مهم است؛ یکی دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی وی که شیوهٔ غلط آموزشی او را از مدرسه گریزان ساخت و دومی عشق و علاقهٔ مفرط وی به فرهنگ اروپاییان و در نتیجه خط و ربط آنان. در مورد جنبهٔ اول خود او می‌نویسد که پس از یادگرفتن قرآن مجید در عرض سه ماه به کتاب *گلستان* و *طومار* شروع نمودم. خدایا چه بگویم؟! خطی را و حروفی را مشاهده کردم که گویا هرگز نظیر آنها را سابقاً ندیده‌ام. باز آخوند مرحوم، که سیاق تعلیم را خوب می‌دانست، مرا به الفاظ آشنا کرد (*همان*، ص۱۷۶). اما علی‌رغم این، با اهتمام معلم خویش، که «از هزار یکی مثل این پیدا نمی‌شود»، باز سواد خواندن و نوشتن وی سه چهار سال طول کشید. از اینجاست که آخوندزاده در واکنش نسبت به این دوره از تحصیلاتش می‌گوید که:

> آیا بسیار کسان هستند که سه و چهار سال صبر داشته باشند؟. وعلت بی‌سوادی طوایف اسلامیه را در الفبای زبان آنان دانسته و چنین استدلال می‌کنند که اگر الفبای درستی داشتیم نه طفلی از مدرسه گریزان می‌شد و نه تعداد بی‌سوادان کشورهای اسلامی زیاد می‌بود. از این جهت است که در میان طوایف اسلامیه از ده هزار یک نفر صاحب سواد به‌هم نمی‌رسد و طایفهٔ اناث بالمره از سواد بی‌بهره می‌مانند. بسیاری از اطفال در ابتدا شوقمند به مکتب می‌روند، اما بعد از چندی از خواندن بیزار شده می‌گریزند (*همان*، ص۱۷۶ تا ۱۸۰).

مشکل خواندن از نظر وی تنها مشکل کودکان و بی‌سوادان نیست، بلکه ملاها نیز از سهو کردن بری نیستند و شهرت برخی از آنان بهٔ این است که «عبارت را خوب و درست می‌خوانند. این چه معنی دارد؟ سبب این معطلی نقصان الفباست...» (*همان*).

جنبهٔ دیگر تفکر وی در تغییر الفبا معطوف به اخذ دانش و مدنیت غربی است:

> سبب عقب افتادن ایشان در مراحل سیویلیزاسیون عدم آلت علوم و صنایع است؛ مثلاً جغرافیا را چطور یاد می‌توان گرفت وقتی که اسماء مواضع و اماکن را با حروف اعلام تصریح کردن ممتنع است... طب را، فزیقا [فیزیک] را، ماتیماتیقا [ریاضیات]

را، علم معاش را و امثال این علوم و صنایع را چگونه توان آموخت، وقتی که اصطلاحات جدیدهٔ اهل یوروپا در این علوم را ما سابقاً نشنیده‌ایم و ناشنیده به تصریح آنها با حروف خودمان قادر نیستیم. انواع کتب را از السنهٔ یوروپاییان به زبان عربی یا فارسی یا ترکی چگونه ترجمه کنیم وقتی که در لغات السنهٔ ثلاثهٔ خودمان اصطلاحات علوم آن کتب را نداریم و ناچاریم که آنها را بعینه به زبانهای خودمان نقل کنیم. دراین صورت با حروف خودمان چگونه آن اصلاحات را مصرح بسازیم. عاقبت در السنهٔ خودمان چگونه قادر به تصنیف بشویم، وقتی که جوانی ما تنها به تحصیل سواد صرف می‌شود، وقتی که زبان عربی را در بیست سال کماهوحقه یاد نمی‌توانیم گرفت و زبان فارسی را در مدت ده سال کما ینبغی نمی‌توانیم دانست (*همان*، ص۱۹۳).

حروف الفبا و وابستگی. آخوندزاده تصور می‌کرد که چنانچه نتوانیم حروف الفبای خودمان را تغییر دهیم مجبور خواهیم شد برای گسترش علم و فن در کشورمان به زبان بیگانه متوسل شویم، چرا که خواص ما نخواهند توانست مراد خویش را «در زبان فرنگی یا انگلیسی به هم ملتان و هموطنان خودشان تفهیم کنند» و در نتیجه «ملت اسلام در باب تمتع از نتایج علوم و صنایع خواص خود باید متصل به فرنگان و انگلیسان محتاج بشود و ایشان را به وطن خود دعوت بکند و به امداد ایشان فقط به کاری شروع نماید. (*همان*، ص ۱۹۷).

آموزش عمومی. یکی از ویژگیهای اندیشهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده تعلیم اجباری است که از مترقیترین جهات اندیشهٔ اوست. به وزارت علوم ایران می‌نویسد:

دولت باید مانند فردریخ کبیر قدغن فرمایند که هیچ کس از افراد ملت، خواه در شهرها و خواه در دهات و ایلات، فرزند خود را از نه سالگی تا پانزده سالگی به غیر از خواندن و نوشتن موافق رسم جدید، به‌کار دیگر مشغول نسازند. و به عهدهٔ جماعت هر قریه و ایل مقررگردد که جهت تربیت اطفال یک نفر معلم نگاه داشته باشند... این‌گونه اجبار را ظلم نمی‌توان نامید، بلکه نشانهٔ رأفت و مهربانی است که به اصطلاح ما آن را توفیق اجباری می‌گویند (آدمیت، ۱۳۴۹، ص۸۱).

و در مقالهٔ «مسائل مکتب و تدریس» تذکر می‌دهد: «در دهات هیئت دوازده نفری از کدخدایان و سرشناسان تشکیل گردد و مکتب‌خانه بر پا کنند. این نمی‌شود که مردم

ده‌نشین بمانند و تنها اهل شهر علم بیاموزند. نسبت شهرنشینان به دهاتیان چون نسبت قطره به دریاست... باید عامهٔ مردم، مانند ملت پروس و ینگی دنیا، زن و مرد از علم بهره‌یاب گردند تا نفع آن عام باشد» (*همان*).

در بحث از الفبای جدید، ضمن اشاره به میزان بی‌سوادی در ایرانِ چهارده[1] میلیونی یا کم و بیش، تعداد با سوادان را نیم میلیون حدس می‌زند و به تشکیلات وزارت علوم ناصرالدین‌شاهی حمله برده و فریاد می‌زند که:

> ... نمی‌دانم وزارت علوم‌شما به چه کار مشغول است. اگر وزارتش برای تربیت ملت احداث شده است، پس چرا در فکر تربیت ملت نیست... و چرا نمی‌داند که ملت بی‌سواد از حیوانات چندان امتیاز ندارد و از بی‌سوادی ارباب خیال و دانشمندان و فیلسوفان که به تدبیرات ایشان ملت آناً فاناً ترقیات خواهد کرد، ظهور نمی‌آمد... و مملکت و وطن معمور و منظم نمی‌گردد... (به نقل از جهانشاهی، ج ۱، ص۱۶۵).

نشر کتابهای علمی و فنی. میرزافتحعلی آخوندزاده به درستی آگاه بود که یکی از ابزار نشر علم و دانش و آگاهی و بیداری اجتماعی نشر کتاب است و رابطهٔ سواد آموزی و آگاهی دهی را با نشر کتاب نیک دریافته بود. او می‌دانست که بدون کتاب نمی‌توان سواد آموخت و علم و دانش را گسترش داد و بدون گسترش سواد و علوم و فنون نیز امکان نشر کتاب وگسترش آن امکان‌پذیر نیست. اما وی موافق نشر هر نوع کتابی نیست، آنها را طبقه‌بندی می‌کند و در این طبقه‌بندی آنچه برایش میزان و معیار است، محتوای آنهاست که باید هدفی جز گسترش علوم و فنون و آگاهیهای راستین ادبی و تاریخی و فلسفی نداشته و بری از هر نوع خرافه‌پرستی باشد.

وی در مبحث تغییر خط و حفظ کتابهای گرانبهای قدیمی و معاصر پیشنهاد می‌کند که این کتابها را باید به خط جدید برگرداند و آنها را به سه دسته طبقه‌بندی می‌کند:

> یکی تألیف معاصران که اغلب آنها در جنب کتب علمیهٔ اهل یوروپا و ینگی دنیا [اروپا و امریکا] از قبیل طب و حکمت و علم حساب و جغرافیا و علوم نجوم و هیئت و علم شیمی و امثال آنها از علوم، انواع و اقسام صنایع و فنون که ایشان دارند،

---

۱. جمعیت ایران را در این دوره با ارقام متعدد بیان کرده‌اند که بر پایهٔ اغلب حدس و گمان بوده است. از چهار میلیون تا پانزده میلیون سخن به میان آمده است. رضازادهٔ ملک با ارائهٔ جدولی از نظرات نویسندگان گوناگون دربارهٔ جمعیت ایران از سال ۱۲۶۶م/۱۸۵۰هـ تا ۱۳۲۱م/۱۹۰۴ق، جمعیت نُه تا ده میلیون نفر را مناسبتر می‌داند. رک: رضازادهٔ ملک، ۱۳۵۷، ص۸.

مانند کتاب *چهل طوطی* است.

دوم تألیفات با معنی دانشوران پیشین در فلسفه و فقه و لغت و تاریخ و جغرافیا و ادب که نقل آنها از خط قدیم به خط جدید «هرگز اشکال ندارد» بقیه هر چه هست در ردیف *مصائب الابرار* و *ابواب‌الجنان* است. بهل گم شود این چنین تصنیفات که تا روز قیامت دلیل جهالت ماست و گواه خفت عقل ما (آدمیت، ۱۳۴۹، ص۸۲).

از نظر وی محتوای کتابها باید متشکل از مسائل علمی و فنی و دیگر مسائلی که می‌تواند مردم را به عزت و قدرت برساند باشد. باید محتوای کتابها ملت دوستی و وطن‌پرستی و عدالت‌خواهی را در میان مردم اشاعه دهد. فتحعلی آخوندزاده نیک دریافته بود که یکی از ابزارهای بسیار مهم استعمارگران و سلطه‌گران همان علم است و با داشتن علم و فن است که سلطه‌گر خود را بر سلطه‌پذیر تحمیل می‌کند. شواهد تاریخی یک قرن پس از وی این پیش‌بینی وی را تأیید کرد.

نقدی بر نظریهٔ تغییر خط آخوندزاده. گرچه وی با مطرح کردن ضرورت اصلاح و تغییر خط به بسیاری از مسائل تربیتی پرداخت، اما موضوعی که پیش کشید از نظر تربیتی و ضرورتهای اجتماعی نه تنها در اولویت نبود، بلکه از پشتوانهٔ علمی و تاریخی محکمی نیز برخوردار نبود و این موضوعی بود که در آن هنگام نیز برخی از تحلیل‌گران اجتماعی با وی در میان گذاشتند، ولی متأسفانه فتحعلی آخوندزاده عاشقانه دنبال تغییر و اصلاح خط ملل مسلمان بود و از این‌رو با هیچ منطق و استدلالی آرام نمی‌گرفت.

میرزافتحعلی وقتی طرح تغییر خط را به دولت عثمانی نیز فرستاد، در آن وقت ملکم‌خان، مستشار سفارت ایران، به پشتیبانی از طرفداران ترک تغییر خط برخاسته و مانند آخوندزاده استدلال کرد که بدون اصلاح خط تعلیم و تربیت ملل اسلامی اصلاح‌پذیر نیست، و نیز نقص الفبای عربی منشأ فقر و ناتوانی و عقب ماندگی فکری و استبداد سیاسی سرزمین اسلام است (*همان*، ص۹۳).

نویسندهٔ نامدار ترک، وامق کمال، پاسخ اندیشیده‌ای به ملکم داد:

سبب اصلی عقب افتادگی عثمانی بی‌دانشی آن است و نقص الفبا علت اساسی بی‌دانشی نیست. چنانکه زبان انگلیسی اشکالات زیاد دارد، ولی در میان مردم انگلیس و امریکا بی‌سواد خیلی کم است. و برعکس اسپانیولیها الفبای لاتینی دارند، ولی درجهٔ تعلیم و تربیت آنان بسیار پایین است. در هر حال دشواریهای تغییر خط

به اندازه‌ای فراوان است که بر آنها فایق نمی‌توان آمد، اما می‌توان راه وسطی پیش گرفت و برای ساده کردن آن فکری اندیشید (*همان‌جا*).

به‌نظر نگارنده، گرچه وامق کمال به درستی استدلال کرده است که علت عقب‌افتادگی در نوع خط نیست، اما ایشان نیز در علت‌یابی، موضوعی را مطرح کرده است که معلول است نه علت. *بی‌دانشی* خود نتیجهٔ نظام اجتماعی است نه علت اصلی. از زمان مطرح شدن این مسائل تاکنون شواهد تاریخی متعددی داریم که نشان می‌دهد استدلالهایی از نوع استدلال فتحعلی آخوندزاده و وامق کمال در مورد *عقب‌ماندگی* استدلالهای بنیادین و واقع بینانه نبودند و مسئلهٔ عقب‌ماندگی و به تبع آن *بی‌سوادی* و *بی‌دانشی* در درجهٔ نخست به تحولات و دگرگونیهای بنیادین اجتماعی وابسته است. کشورهایی که در دهه‌های اخیر توانسته‌اند بی‌سوادی را ریشه‌کن کنند گواه روشنی بر این ادعا هستند. در برخی از آن کشورها بیشتر از چهل زبان و لهجه وجود داشت، ولی این کشورها با یک برنامهٔ راستین و مردمی توانستند سوادآموزی را توده‌گیر کنند و در بسیاری موارد آن را ریشه‌کن نیز کردند. گفتنی است که برخی از روشنفکران و فرهنگ پژوهان ما، از روزگار قاجار تاکنون، یعنی از آن زمان که احساس کردند سرانجام باید در نظام آموزشی ما تحولی پدید آید، در بیان علت عقب‌ماندگیها بیراهه رفتند و اگرچه بسیاری از آنان از روی خلوص نیت و عشق به میهن و ملت و دین اسلام به بیان علت عقب‌ماندگیها پرداختند، اما هر کدامشان علتی و نه علت بنیادین را چارهٔ دردها معرفی کردند، یکی ریشهٔ همهٔ دردها را در *تأسیس مدارس جدید* دید (در بحث مدارس جدید به نمونه‌هایی از این تفکرات اشاره خواهد شد) و دیگری مسئلهٔ قانون را مطرح کرد و آن یکی *علم و دانش و فنون* را و این یکی *تغییر خط و اصلاح آن را*، اما آنچه ریشه و بنیاد همهٔ این علتها بود، همان نظام اجتماعی حاکم بود که یا متفکران و روشن رأیان ما آن را تشخیص نمی‌دادند و یا نمی‌خواستند مطرح کنند؛ و اگر گروهی نیز هرچند به تعداد کم، آن را مطرح کردند آماج تهمت قشرها و طبقات مختلف قرار گرفتند، و نتوانستند اندیشه‌های واقع‌بینانهٔ خویش را جامهٔ عمل بپوشانند. ناگفته نماند که هر کدام از روشن رأیان با مطرح کردن *علتی*، بهانه‌ای می‌یافتند تا به جنبه‌های دیگری از مسائل و دشواریهای اجتماعی و سیاسی بپردازند.

آخوندزاده نیز از زمرهٔ کسانی بود که با مطرح کردن تغییر خط الفبا، هرچند به غلط، از نیازهای آموزشی روزگار خویش سخن گفت و بر کاستیها و نیازها انگشت گذاشت.

میرزا ملکم‌خان

پرنس ملکم‌خان ناظم‌الدوله (۱۳۲۶-۱۲۴۹ق/۱۹۰۸-۱۸۳۳م) از جمله شخصیتهای روزگار قاجار است که در بیداری اجتماعی و تأکید بر پذیرش علوم و فنون و نظام آموزشی نو سهمی داشته است.

در خدمت و خیانت او و در ارزیابی زندگی سیاسی و شخصی وی زشت و زیبای فراوان گفته شده است. برخی ملکم را بیدارکنندهٔ ایران و از رهبران نهضت آزادی نامیده و گفته‌اند که «مقام پرنس ملکم‌خان در ایران همان مقام ولتر و ژان ژاک‌روسو و ویکتور هوگواست در ملت فرانسه». ولی کسانی هم مانند محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه او را «جاسوس و خائن و طماع و پول‌پرست و حقه‌باز و نادان و شارلاتان» نامیده‌اند (محیط طباطبایی، ص کح). به هرحال در تأثیر وی در روشنفکران آن روزگار تردیدی نیست.

ملکم‌خان در ده سالگی به فرانسه رفت و پس از طی دورهٔ دبستان و دبیرستان وارد مدرسهٔ پلی‌تکنیک شد و ضمن تحصیل حکمت طبیعی و مهندسی، در رشتهٔ حقوق سیاسی نیز کار کرد و در سال ۱۲۶۸ق/۱۸۵۲م به ایران بازگشت. میرزاتقی‌خان امیرنظام چون با پدر وی، میرزا یعقوب، آشنایی داشت او را وادار کرد که ملکم را به تحصیل علوم‌سیاسی تشویق کند، شاید در نظر داشته برای مدرسهٔ دارالفنون تهران شعبهٔ علوم‌سیاسی نیز تأسیس کند.

ملکم وقتی به ایران آمد مدرسهٔ نوبنیاد دارالفنون در شرف افتتاح بود. میرزاآقاخان ملکم را به‌عنوان مترجم دروس استادان اروپایی و تدریس جغرافیا و علوم مقدماتی دیگر داخل دارالفنون کرد. میرزاملکم‌خان در اندک زمانی بیش از معلمان دیگر با عناصر جوان ارتباط یافت. وی، که با علوم طبیعی در فرانسه آشنا شده بود، برخی از وسایل فیزیک را برای نخستین بار در تهران به معرض آزمایش گذاشت و نخستین آزمایشی که از دستگاه تلگراف بین مدرسهٔ دارالفنون و قصر شاهی به عمل آمد به‌وسیلهٔ او انجام گرفت.

ارکان بنیادین پیشرفت از نظر ملکم‌خان

ملکم پایه‌های اساسی پیشرفت را در وجود قوانینی می‌دانست که کلیهٔ امور مملکت در آن پیش‌بینی شده باشد. معتقد بود دولتی که قانون ندارد نه دین دارد نه انصاف و نه شعور (روزنامهٔ قانون، شمارهٔ ۱۱)، و می‌گفت قانونی که او از آن سخن می‌گوید «همان

حقایقی است که انبیای اسلام و حکمای روی زمین بیان فرموده‌اند» و ما «یک کلمه حرف تازه نداریم... آنچه موافق علم علمای اسلام حق است ما آن را می‌پرستیم و هر لفظی که در اقوال ما مطابق عین اسلام نباشد آن را از صمیم قلب رد و لعن می‌کنیم» (*همان‌جا*).

اهمیت علم و آگاهی

ملکم معتقد بود که در کلیهٔ امور اجتماعی باید علم و آگاهی حاکم باشد و ترقی هر ملتی مشروط به تبعیت از علم است و منظور از علم هم همان دانش اکتسابی است. بر این باور بود که کلیهٔ گردانندگان کشور باید چندین سال از عمر خود را به تحصیل علوم صرف کنند.

از نظر وی پیشرو ملل روی زمین آن ملت است که از همه بیشتر معتقد به علم و از همه بیشتر مدارس مکمل دارد. باور داشت که برای اجرای طرح تعلیم جدید باید در تمام نهادهای جامعه دگرگونی و نوخواهی پدید آید و روح علم‌جویی در همهٔ عرصه‌های اجتماعی ریشه بدواند، وگرنه چنانچه از یک سو مدرسه بسازیم و از سوی دیگر جهل مطلق را «به اعلی درجهٔ مناصب» برسانیم و برای علم به قدر ذره‌ای امتیاز قائل نشویم بی‌تردید قادر نخواهیم بود به حداقل پیشرفت در این زمینه دست یابیم. اگر صد دارالفنون بسازیم و یک نفر بی‌علم را سرتیپ بکنیم، باز ممکن نیست که لشکر ما صاحب علم بشود. شرط اول شیوع علم این است که عامهٔ مردم یقین بدانند که بدون علم‌ترقی محال خواهد بود (*همان*، ص۹۲).

قانونی ساختن تعلیم و تربیت. ملکم‌خان ضمن پیشنهاد قوانین مربوط به هر موضوع و نهاد اجتماعی در مورد تربیت و تعلیم نیز قوانینی پیشنهاد می‌کند. در شرح قانون دوازده ماده‌ای مربوط به وزارتخانه‌ها، یادآور می‌شود که در هر وزارتخانه یک ادارهٔ تعلیم ضروری است. شاید بتوان گفت وی نخستین کسی است که براهمیت آموزش در کلیهٔ نهادهای اجتماعی تأکید دارد؛ مواد قوانین مورد نظر خود را تحت چند «فقره» به این شرح بیان کرده است:

«فقرهٔ پنجم: هر وزارتخانه دارای یک دایرهٔ تعلیم خواهد بود.

فقرهٔ ششم: هرکس بخواهد صاحب منصب بشود باید دوسال در دایرهٔ تعلیم خدمت کند.

فقرهٔ هفتم: اجزای دایرهٔ تعلیم به هیچ وجه مواجب نخواهند داشت.

فقرهٔ هشتم: هرکس بخواهد داخل دایرهٔ تعلیم بشود، باید اقلاً شانزده سال داشته باشد، زبان فارسی را کاملاً بداند، حساب بداند، هندسه بداند، جغرافیا بداند، تاریخ بداند.

فقرهٔ نهم: علوم فوق به جهت دخول جمیع وزارتخانه‌ها ناگزیر است، ولی به جهت هر وزارتخانه علوم مخصوصه علاوه خواهد شد.

فقرهٔ دهم: به جهت درجات علوم و طریقهٔ امتحان طلاب دایرهٔ تعلیم قانون مخصوص مقرر خواهد شد» (*همان*، ص ۳۱)

در قوانینی که برای همهٔ نهادهای موجود در آن زمان پیش‌بینی کرده دربارهٔ تعلیم و تربیت چنین آورده است:

قانون چهل و یکم بر وضع تعلیم ملی

فقرهٔ اول: در ممالک ایران سه نوع مدرسه خواهد بود: مدارس تربیه، مدارس فضلیه، مدارس عالیه.

فقرهٔ دوم: علومی که در مدارس تربیه تعلیم می‌شود از این قرار است:
سواد فارسی، خط فارسی، حساب، تاریخ، جغرافیا، مقدمات هندسه، مقدمات طبیعی.

فقرهٔ سوم: علومی که در مدارس فضلیه تعلیم می‌شود از این قرار است: علوم معانی بیان، حکمت، ریاضی، علوم طبیعی، علوم تاریخی، نقاشی و خطوط، علوم السنه.

فقرهٔ چهارم: مدارس عالیهٔ منقسم است به چهار مجمع: مجمع علوم‌ادبیه، مجمع علوم‌حقوق، مجمع علوم‌عالیه، مجمع علوم‌طبیه، مجمع صنایع شریفه.

فقرهٔ پنجم: در ضمن این سه نوع مدرسه از برای بعضی فنون مدارس مخصوصه خواهد بود از قبیل مدارس نظامی، مدارس شریعه، مدارس معادن، مدارس تدریس، مدارس نقاشی، مدارس صنایع.

فقرهٔ ششم: در هر ناحیه لامحاله یک مدرسهٔ تربیه خواهد بود.

فقرهٔ هفتم: در هر ولایت لامحاله یک مدرسهٔ فضلیه خواهد بود.

فقرهٔ هشتم: مدارس عالیه در مقر سلطنت خواهد بود.

فقرهٔ نهم: مدارس عالیه بدون شاگرد معین بر عموم مردم باز خواهد بود.

فقرهٔ دهم: سالی دویست هزار تومان از وجوه موقوفات به توسط وزیر علوم صرف مدارس مزبور خواهد شد.

فقرهٔ یازدهم: مجلس تنظیمات قانونی وضع خواهد کرد که به حکم آن مخارج مدارس هر ولایت به تدریج از خود ولایت عاید بشود.

فقرهٔ دوازدهم: شرح تربیت این مدارس و طرح و قواعد آنها بر عهدهٔ وزیر علوم است.

فقرهٔ سیزدهم: اجرای این قانون بر عهدهٔ وزیر علوم است. (همان)

آنچه در این قوانین آموزشی شایان توجه است، همخوانی و هماهنگی این قوانین با نظام اجتماعی مبتنی بر تربیت و علوم و فنون جدید است که ملکم هوادار آن بود. اگر ملکم پیوسته بر آموزش افراد و تخصصی کردن شغلها و سمتها تأکید می‌ورزید، در قوانین آموزشی نیز چگونگی تربیت این افراد را در نظر داشت. اگر بر گسترش علوم و فنون تأکید دارد، در قوانین آموزشی نیز مدارسی برای آنها در نظر می‌گیرد. محتوای آموزشی قوانین پیشنهادی ملکم، سراسر تأکید بر علوم و فنون جدید در عرصه‌های گوناگون اجتماعی است. بر آن بود تا همهٔ امور مربوط به تعلیم و تربیت را تحت قانون و نظم ویژه در آورد. گرچه این قوانین پیشنهادی چندان جامهٔ عمل نپوشید. آرای تربیتی و اجتماعی ملکم را، از هر نظرگاهی که ارزیابی کنیم، یک مطلب را نمی‌توان در مورد آن کتمان کرد و آن نفوذ گستردهٔ اندیشه‌های ملکم در دیگر متفکران و نویسندگان اجتماعی و آموزشی آن روزگار است.

میرزایوسف‌خان مستشارالدوله

میرزایوسف‌خان مستشارالدوله (فوت ۱۳۱۳ق/۱۸۹۶م) از آزادیخواهان و پیشروان دورهٔ ناصرالدین‌شاه است که در بیداری ایرانیان تلاش فراوان کرد و زندانها و تبعیدها را به جان خرید. آوازهٔ وی بیشتر به نوشتن رسالهٔ *یک کلمه* است که در آن قانون اساسی کشور فرانسه را تحلیل کرده و نوشته است که قوانین اسلامی نیز می‌تواند همانند آن به‌گونه‌ای مدون گردد که قابل فهم برای همگان باشد و در پرتو آن گدا و شاه از حقوق یکسانی برخوردار باشند.

مستشارالدوله یک فصل از رسالهٔ *یک کلمه* را به مسائل آموزش و پرورش اختصاص داده و در نوشته‌های دیگرش نیز از گسترش مدارس جدید سخن گفته است.

وی در شهر تبریز متولد شد، فارسی و عربی و قدری از علوم شرعیه را آموخت، پس از طی مراحل تحصیل در داخل و خارج از کشور به مناصب دیوانی گوناگون برگزیده شد.

اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی. مستشارالدوله آزاده‌ای بود که پیوسته در آرزوی نظم و اقتدار و پیشرفت میهن خویش بود. در آن هنگام که در تفلیس سرکنسول بود (۱۲۸۰ق/۱۸۶۳م)، پیوسته به دوستان خود می‌گفت: «کی باشد انتظام و اقتدار لشکر و آسایش و آبادی کشور و تمدن خود را می‌دیدم و چه می‌شد که در وطن عزیزم نظم و آسایش آبادی حاصل می‌گردید» (*ناظم‌الاسلام*، بخش ۱، ص۱۶۹).

هنگامی که در مأموریت پاریس بود پیشرفتها و انتظام و آبادی و ثروت ملی و فرهنگ و هنر اروپا را دید و بر شور و حرارت قلبی او نسبت به ایران افزوده شد و چون سبب پیشرفتهای این کشور و عقب ماندگیهای ایران را از میرزاملکم‌خان پرسید، ملکم پاسخ داد که «بنیان و اصول نظم فرانسه یک کلمه است و همهٔ ترقیات نتیجهٔ همان یک کلمه است و آن یک کلمه، که جمیع انتظامات و ترقیات فرانسه در آن مندرج است، *کتاب قانون* است» (آرین‌پور، ج ۱، ص۲۸۲). و همین مطالب بود که وی در رسالهٔ *یک کلمه* عنوان کرد.

مستشارالدوله در کتاب *یک کلمه* قوانین مدون کشورهای غربی را با اصول و قوانین فقهی مقایسه و چنین استدلال می‌کرد که قوانین فقهی به سبب پیچیدگیها و خلط مباحث گوناگون قابل تفسیر و تعبیر شخصی است و پیشنهاد می‌کرد که مباحث قوانین اسلامی، بر اساس موضوعهای دنیوی و اخروی، طبقه‌بندی شود و هر یک از این قوانین به دور از پیچیدگیها قابل فهم و درک برای همگان باشد و در این راه هیچ لازم نیست قوانین فرنگی را مو به مو تقلید کرد.

مستشارالدوله معتقد بود که قوانین اسلامی در ذات خود می‌تواند راه‌گشا باشد، به شرط اینکه آن را از نفوذ فردی و تعبیر و تفسیر شخصی دور داشت. برای عملی‌شدن این کار پیشنهاد می‌کرد که کلیهٔ قوانین لازم در زندگی روزانهٔ افراد باید تدوین شود و در اختیار همگان قرار گیرد (مستشارالدوله، ص۱۳ و ۱۴).

دربارهٔ ترقی‌خواهی و عدالت طلبی دین اسلام نوشت:

> با اینکه بنیان دین اسلام بر عدل وانصاف است و با اینکه در چندین جای قرآن مجید، خدای تعالی عدل را ستوده و سلاطین و حکام اسلام نیز هیچ وقت منکر عدل نبوده‌اند، پس چرا ما چنین عقب‌مانده و این‌طور از عالم ترقی خود را دور داشته‌ایم؟ سپس می‌افزاید چون در این فکرت شدم از شدت تفکر خوابم برد. پنداشتم هاتف غیبی از سمت مغرب، ما بین زمین و آسمان، به سوی مملکت اسلام متوجه شده به آواز بلند می‌گفت: «ای سالکان سبیل شریعت سیدا نام و ای پیشوایان

با غیرت اهل اسلام! این انتم من‌النصره و السلطنه؟ این انتم من‌الثورة و المعرفة*». چرا این‌طور غافل و معطل نشسته‌اید؟ و چرا از حالت ترقی سایر ملل اندیشه نمی‌کنید؟ همسایهٔ شما وحشیان کوهستان را داخل دایره مدنیت کرده و هنوز شما منکر ترقیات فرنگستان هستید. در کوچکترین بلدهای مجاور شما، مریضخانه و معلم‌خانه‌هایی منتظم برای ذکور و اناث بنا کرده‌اند و هنوز در معظمترین شهر شما یک مریضخانه و یک معلم‌خانه نیست. کوچه‌های دهات همجوار شما تنظیم و توسیع و تطهیریافته، ولی هنوز در شهرهای بزرگ شما، به‌سبب تنگی و اعوجاج و کثافت و سوراخهای بی‌نهایت که در کوچه‌هاست، عبور نامقدور گردیده. در همجواری شما راه‌آهن می‌سازند و هنوز شما به راه عراده نپرداخته‌اید. در همسایگی شما جمیع کارها و امورات اهالی در محکمه‌های منتظمه، از روی قانون، بر وفق حقانیت فیصل می‌یابد. در دیوانخانه‌ها محاکم قضایی هنوز یک کتاب قانون نیست که حکام عرف تکلیف خود را از روی آن بدانند... (*همان*، ص۹ و ۱۰).

سپس اشاره می‌کند به اینکه پیشرفتهای فرنگستان در زمینه‌های علوم و فنون و ترقیات اجتماعی همه فرع هستند و اصل یک کلمه است و آن قانون است.

اندیشه‌های تربیتی. مستشارالدوله به گسترش مدارس جدید و استفاده از علوم و فنون در مدارس تأکید داشت و کتابهایی نیز در این زمینه نوشته، از آن جمله است *تعلیم الاطفال* و *کتاب حساب* (ناظم‌الاسلام، بخش ۱، ص۱۷۰). او نیز، مانند برخی از متفکران آن دوره، به تغییر خط اعتقاد داشت. در این باب زحمات زیادی متحمل شد و در سال ۱۳۰۳ق/۱۸۸۶م رساله‌ای دربارهٔ اصلاح خط اسلام نوشت و چاپ کرد با آخوندزاده آشنایی و مکاتبه داشت و شاید تغییرخط نیز به‌دنبال همین آشنایی در اندیشهٔ او پیدا شده است.

اندیشهٔ آزادی و عدالت و ترقی‌خواهی مستشارالدوله در رسالهٔ *یک کلمه* بیان شده است. دراین کتاب قوانین فرنگیان را تحلیل کرده و به دنبال هر بحثی، گواهی از اعتقادات اسلامی آورده و انطباق آن را با دین اسلام و قوانین آن بررسی کرده است. در ارتباط با مسائل تربیتی و علمی دو فصل از کتاب را به این دو موضوع اختصاص داده است که عیناً نقل می‌شود:

* سلطنت و حکومت جز به ثروت، و ثروت جز به سازندگی، و سازندگی جز به عدالت صورت نبندد.

فصل بیستم: حدیث صنایع و کسب

مقالهٔ شرعیه در این نوع حریت، همان آثار[ی] است که در حریت مطلق وارد شده. باید دانست که در فرنگستان باعث عمده و اعظم در ترقی صنایع و کسب آزادگی آنهاست. چنان که هرکس به هرگونه کسب و به هر قسم صنعتی که بخواهد اقدام کند مانع و ملامتی از کسی نخواهد دید، معهذا آن نیز در تحت قانون است. به این معنی که کسی که صنعتی و علمی اختراع کرد، امتیاز آن را چه از دولت متبوعهٔ خود، چه در سایر دول متمدنه تا مدت معینه با شروط قانونیه برای خود تحصیل کرده، از منافع آن بهره‌مند می‌شود. و این باعث می‌گردد که هرکس دراختراعات جدیده صرف افکار کنند و به این وسیله حِرَف و صنایع ترقی و انتشار می‌یابد.

فصل بیست و یکم

از فصول مذکورهٔ حقوق عامه، بنای مکتب‌خانه‌ها و معلم‌خانه‌ها برای تربیت اطفال فقرا است. چون تعلیم علوم و معارف در فرنگستان مطلقاً از الزام امور و اقدام وظایف است، لهذا تعلیم اطفال فقرا و مساکین، حتی نابینایان را از حقوق عامه شمرده‌اند. بنابراین ذکر بعضی آثار شرعیه از آیات قرآن و احادیث نبوی(ص) در شرف علم در اینجا مناسب افتاد. من‌جمله خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید: «یرفع الله‌الذین آمنو منکم والذین اوتوا العلم درجات» یعنی: خدای تعالی، اهل علم و دانش را درجات عالیه وعده فرموده. ایضاً در سورهٔ زمر می‌فرماید: «هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون.» (آیا کسانی که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند مساویند؟)

تقدم عالمان و تأخر جاهلان را اشاره فرموده. و ایضاً در سورهٔ بقره، آیهٔ۲۷۲ و ایضاً در سورهٔ طه، آیهٔ۱۱۳ و در سورهٔ علق، آیهٔ۳ و ۴ و در سورهٔ عنکبوت، آیهٔ۴۲ و در سورهٔ نحل، آیهٔ ۴۵ و بنی‌اسرائیل، آیهٔ۱۳ در شرف و فضیلت علم تأکیدات بلیغه فرموده. و حدیث معاذبن جبل در فضیلت علم و تعلم در کتاب جامع‌بن عبدالبر مسطور است که جناب رسالت‌پناه صلی‌الله علیه وآله فرموده*: دانش بیاموزید که آموختن دانش برای رضای خدا از جمله اعمال نیک است. طلب آن، عبادت است و سخن و مذاکره در آن، تسبیح خداوند است، بحث و مناقشه در آن جهاد است، تعلیم آن به کسی که نمی‌داند صدقه است و بذل آن بر اهل دانش (کسانی

---

* در اصل منبع، عربی این متن نیز آمده است.

که شایستگی آن را دارند) موجب نزدیکی به خدا است، زیرا دانش راهنمای شناخت حلال و حرام و نشان راه اهل بهشت است. علم به هنگام ترس و وحشت همدم انسان و در غربت مصاحب وی است. علم راهنمای به سوی خوشبختی و سلاح آدمی در مقابله با دشمن و زینت و افتخار وی در نزد دوستان یک رنگ است. خداوند به واسطهٔ دانش، اقوامی را بلند مرتبه می‌گرداند و در خیرات و خوبیها آنها را رهبر و پیشوا قرار می‌دهد. آثار این پیشوایان در دانش همواره نقل و حکایت می‌شود و کردارهایشان را پیروی می‌کنند، اعمالشان را می‌نگرند و آثارشان را اقتباس می‌نمایند. فرشتگان راغب‌اند که با آنان دوستی برقرار سازند و با بالهایشان آنها را بسویند. هر تر و خشک و تمام موجودات ریز و درشت دریا، همراه با درندگان و چهارپایان زمین، جهت آنان از خداوند طلب بخشش و استغفار می‌نمایند؛ زیرا دانش، زندگی بخش دلها از جهل و نادانی و نور بخش چشمان از کوری و نابینایی است. بندگان توسط دانش به جایگاه برگزیدگان و مراتب عالی در دنیا و آخرت نایل می‌شوند. تفکر و اندیشه در آن برابر روزه داشتن است. به‌وسیلهٔ دانش صلهٔ ارحام صورت می‌بندد و حلال و حرام باز شناخته می‌شوند. دانش پیشوای عقل و عقل پیرو آن است. دانش به سعادتمندان الهام می‌شود، و اشقیاء از آن محروم می‌مانند.

وقال ایضاً: لایقبض‌العلم انتزاعاً من‌الناس ولکنه‌یقبض العلماء،

یعنی: علم قبض نمی‌شود و نمی‌میرد، لکن علما قبض می‌شوند.

قال ایضاً: اطلبوالعلم من‌المهد الی اللحد «(زگهواره تا گور دانش بجوی) و مضمون کلام معجز نظام جناب ولایت مآب علی‌علیه‌السلام: العلم علمان: علم الابدان و علم‌الادیان. والعقل عقلان: عقل‌المعاش و عقل المعاد*. ملتفت باید شد که علم ابدان را بر علم ادیان مقدم داشته. اگر چه در ایران مدارس بسیار است و تحصیل علوم می‌کنند، اما از برای معاد، نه از برای معاش. با اینکه پیغمبر(ص) فرمود: «من‌لامعاش‌له لامعادله» (کسی که معاش ندارد، معاد ندارد)؛ و آن قسم تحصیل در جنب تحصیل علوم صنایع و معاش اهل فرنگستان مثل چراغ است در مقابل آفتاب و مانند قطره است در جنب دریا؛ از اشعهٔ علوم فرنگیها ذره‌ای به ایران تابیده، صنعت طبابت و آبله‌کوبی و تلقراف و عکس و تصویر ایجاد شده که منافع و محسناتش مستغنی از بیان است (مستشارالدوله، ص۴۸ تا ۵۲).

---

* دانش بر دوگونه است: علم تن و علم دین. عقل نیز بر دو قسم است: عقل معاش و عقل معاد.

بدین‌ترتیب مستشارالدوله نه اسیر فرهنگ غرب می‌شود و خود را فراموش می‌کند و نه خویشتن را مرکز هستی تلقی می‌نماید و پشت به پدیده‌های جدید علمی و فنی و اجتماعی در کشورهای دیگر می‌کند؛ بلکه می‌خواهد دستاوردهای ملل پیشرفته را در کشور خویش نیز مشاهده کند و از عراده پیاده و سوار راه‌آهن بشود؛ وسیله‌ای که مستشارالدوله سخت در آرزوی آن بود و ترقی و پیشرفت را منوط به داشتن راه‌آهن می‌دانست و همیشه در نوشته‌هایش از آن سخن می‌گفت.

گویند وقتی او را زنجیر کردند و به قزوین بردند کتاب *یک کلمه* را پیوسته بر سرش کوفتند و مشهور است که در اثر همان ضربات چشمانش آب آورد (آرین‌پور، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۸۳).

عبدالرحیم طالبوف

در میان اندیشه‌گران تربیتی دورهٔ قاجار طالبوف (۱۳۲۹-۱۲۵۰ق/۱۹۱۱-۱۸۳۴م)* از برجستگان آنان بود و بیش از دیگر متفکران آن روزگار به مسائل تعلیم و تربیت پرداخت؛ به‌گونه‌ای که یکی از کتابهای خود، *کتاب احمد* را اختصاص به این موضوع داد که علاوه بر مطرح کردن مسائل گوناگون اجتماعی و علمی در آن، جای جای موضوعهای گوناگون تربیتی را نیز به بحث گذاشت. اندیشه‌های تربیتی طالبوف در حقیقت چراغ راه دیگر اندیشه‌گران در این زمینه بود.

میرزا عبدالرحیم در خانوادهٔ متوسط الحالی چشم به جهان گشود. تا شانزده سالگی در تبریز زیست و در مدرسهٔ *طالبیه* به تحصیل پرداخت. پس از آشنایی با معارف مرسوم آن روزگار در شانزده سالگی به تفلیس رفت و به تحصیل مقدمات دانش جدید پرداخت. در مدارس جدید درس خواند و به پیشرفتهایی دست یافت. در تفلیس زندگی وی سراسر به تحقیق و مطالعه گذشت و با علوم گوناگون؛ مانند فیزیک و شیمی و نجوم و سیاست و تعلیم و تربیت و زبان روسی و فرانسه و فلسفه آشنا شد.

طالبوف از جمله اندیشه‌گرانی بود که، ضمن اعتقاد راسخ به دین اسلام، مخالف سرسخت اوهام و خرافات بود، چنانکه در *کتاب احمد* آموزش را با یاد دادن نماز و شناختن خانهٔ خدا و قبله و ادیان شروع می‌کند و سپس به آموزش علوم و فنون

---

* در برخی از منابع تاریخ فوت وی اواخر سال ۱۳۲۸ق ثبت شده است.

می‌پردازد. اما با این حال کهنه پرستان وی را تکفیر و خواندن کتابهای او را ممنوع و حرام اعلام می‌کردند.

اندیشه‌های تربیتی طالبوف. از نظر وی انسان موجودی است آمادهٔ تربیت و این اجتماع است که با فراهم کردن موجبات تربیت استعدادهای وی را شکوفا می‌سازد. می‌گوید در میان همهٔ آفریده‌های جهان، انسان است که به چون و چرا می‌پردازد و حق سبحانه و تعالی جبلت آدمی را بر آن داشته است که همیشه از پی دانستن اسباب هر چیز برآید و زبان از بهر پرسیدن هر چیز بگشاید. فقط انسان به همین واسطه که جویای سبب می‌شود و از پی استکشاف حقایق اشیاء برمی‌آید، موضوع تکالیف شرعی و ممتاز از جانوران وحشی شده است (طالبوف، ۱۳۱۹ق). از نظر وی انسان آن روز انسان شد که :

> لفظ چون و چرا گفتن و ماهیت هر چیزی را جستن گرفت... اگر مربیان و معلمان او دانا باشند و حقایق هر چیزی را به وی خاطر نشان کنند به همان‌طور آن نهال انسانیت که تازه از دل او سر بر زده نشو و نما گرفته میوهٔ سعادت و کام دل به‌بار می‌آورد. به‌همین ترتیب چنانچه مربیان و اولیای کودک مردمانی جاهل و بی‌خبر باشند سوزن در چشم دانش و تازیانه بر روی خنگ‌طلب آن کودک بدبخت زده چشم بصیرتش را کور و پای سمند طلبش را لنگ ساخته و نهال برومند امید او را از ریشه بر می‌کنند (*همان‌جا*).

طالبوف فطرت انسان را نیک می‌پندارد و خیر و شر را نتیجهٔ تربیت و محیط اجتماعی می‌داند. دیدگاهش نسبت به انسان هم متأثر از فرهنگ اسلامی است و هم الهام گرفته از اندیشمندان غربی قرن ۱۸م/۱۲ق، به‌ویژه ژان‌ژاک روسو. چنانکه خود به صراحت می‌گوید کتاب *احمد* با الهام از کتاب *امیل* ژان‌ژاک روسو نگاشته شده است و خواسته «احمد مشرقی و امیل مغربی را تطبیق نماید». در کتاب *احمد*، که در حقیقت یک رسالهٔ آموزشی است، طالبوف این فرزند تخیلی خویش را با علوم و فنون و تفکرات اجتماعی و فرهنگ نو آشنا می‌کند. در همین کتاب است که نشان می‌دهد کودک از چه تواناییهایی برخوردار است و چه مطالبی را با چه روش و اسلوبی باید به او آموخت.

دربارهٔ مکتبخانه‌های روزگار خود گوید: در زمانی که مقصود از مدرسه و تعلیم باید توسعهٔ خیال و کسب شرف و تهذیب اخلاق باشد دو زانو نشاندن اطفال و به سکوت

دعوت کردن آنان محور اساسی مکتبها را تشکیل می‌دهد. از اینکه معلمان اجازه نمی‌دهند شاگردان آزادانه در بحثهای کلاس شرکت کنند سخت پریشان خاطر می‌شود.

در تشریح وضع اسف‌بار مکتبخانه‌ها و مدارس روزگار خویش به شکوفایی تعلیم و تربیت در اعصار گذشتهٔ ایران می‌پردازد و می‌نویسد:

> علمای پیشین که در زمان خود آن همه سعادت در میدان معرفت جهان جهانیدند و عالم را از انوار علم و هنر روشن ساختند و علوم و فنون اعصار اخیره نتیجهٔ آثار ایشان است، به‌واسطهٔ این بود که برای متعلمین خود چنان میدان مناقشه را باز کرده و فراخنای سؤال و جواب را وسعت داده بودند که شاگردانشان هرگاه عقاید استاد خود را از روی براهین و دلایل رد می‌نمودند و مسلکی به خلاف استاد خود اخذ می‌کردند، بیشتر طرف تحسین و مورد آفرین استاد خودشان واقع می‌شدند؛ زیرا که به‌خوبی دانسته بودند که نخستین سبب ترقی معارف و حکمیات، آزادی افکار و افتتاح باب سؤالات است (*همان‌جا*).

طالبوف ضمن نظر داشتن به فرهنگ بالندهٔ ایران در اعصار گذشته و اظهار تأسف از وضع تعلیم و تربیت در دستگاه پر فساد و ستم دورهٔ قاجار، از تعلیم و تربیت غربیان سخن می‌گوید که نه تنها انسانها، بلکه حیوانات را نیز آموزش می‌دهند و همه چیز را در اختیار تربیت نو باوگان میهن خویش قرار می‌دهند. «در ممالک متمدنه، یعنی از هر جا در روی زمین که عموم اناث و ذکور سکنه صاحب سواد و عالم‌اند، در آن ولایات برای اطفال هرچه درست بکنند فقط بازیچه منظور نیست، بلکه تعلیم سلیقه و قناعت و اوضاع عالم و معنی حب وطن است (*همان*، ص۷۲). و توضیح می‌دهد که در روی دستمال کودکان، که برای پاک کردن دماغ است، نقشه‌ها و تصویرهای آموزشی گوناگون کشیده‌اند تا کودک حتی از دستمال خویش نیز دانش کسب کند. وی تصریح می‌کند که غربیان از پوشش خوردنیها و تنقلات نیز برای آموزش کودکان بهره می‌گیرند.

به احمد می‌گوید:

> آنها را [کودکان فرنگی را] از طفولیت مشق و تعلیم داده‌اند و بیشتر اطفال یتیم وابن‌السبیل هستند که از برکت تعلیم هر کدام مبلغی هر ساله مداخل دارند [این موضوع را در برگشت از سیرک با او در میان گذارد]. و چون از مواهب تعلیم محظوظ‌اند اکثر مداخل خودشان را بذل مصارف تربیت و تعلیم اطفال مثل خود

می‌نمایند... انسان و اطفال سهل است، فرنگیها از مگس تا فیل، همهٔ حیوانات را تعلیم داده‌اند و انواع بازیها آموخته‌اند...(*همان*، ص۱۲).

طالبوف در نشان دادن کژیها و عقب‌ماندگی حاکم بر تعلیم و تربیت میهن خویش پیوسته از فرنگیان و پیشرفتهای آنان سخن می‌گوید، اما نه تنها شیفتهٔ فرهنگ و مردمان غربی نمی‌شد، بلکه میهن خویش و افراد آن را از دیگران مستعدتر می‌داند و آنچه خود دارد از بیگانه تمنا نمی‌کند. معتقد است علت عقب‌ماندگیهای آموزشی و فرهنگی ما در نبودن امکانات است و عامل اصلی آن را نیز از فساد دستگاه حاکمه و نبودن قانون و آزادی می‌داند. در *کتاب احمد*، در صحبت هشتم به صراحت می‌گوید «بیشتر مطالب دیباچهٔ این کتابچه را *احمد* از زبان *امیل* نقل می‌کند و مرهون طرح کتاب اوست. باید قدمی فراتر گذارد، حالت *احمد* مشرقی و *امیل* مغربی را تطبیق نماید و فرق دهد. راست است اهل اروپا پایهٔ دستگاه تعلیم و تربیت اطفال را فوق‌العاده رفعت داده‌اند و در علوم و صنایع بیش از سایر ملل روی زمین با ذوق و سلیقه هستند، ولی در نظر و انصاف همانا اهالی مشرق زمین و استعداد ذاتی غریبی دارند که فقط مخصوص این خاک است. اگر صدیک آن مساعی جمیله را، که در انتشار معارف ممالک اروپا مبذول است، در وطن ما بذل نمایند، نتیجهٔ بالاتر از تصور بروز می‌دهد» (*همان*، ص۸۲). و به‌عنوان نمونه از پیشرفتهای *احمد* سخن به میان می‌آورد که از روی تصویر روی کلوچه‌پی به مشخصات برج ایفل می‌برد و نتیجه می‌گیرد اگر کتابها و نوشته‌های ما به گونه‌ای بود که برای کودکان قابل فهم بود، آنان همه چیز را می‌خواندند و یاد می‌گرفتند، ولی چون چنین نیست هرچه می‌خواند چنان می‌فهمد که روستایی معنی اذکار خود را، یا عرب ترکی و فارسی فرنگی را (*همان*، ص۸۳).

اوضاع اجتماعی و سیاسی و تأثیر آن در مدارس و مکاتب. طالبوف در بررسی وضع آموزشی کشور جای جای به اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران آن روز اشاره می‌کند و به درستی علل عقب‌ماندگی فرهنگی را ناشی از اوضاع اجتماعی و سیاسی آن روز می‌داند و می‌گوید:

وطن ما بحیرهٔ حوادث است که مردمان چون اجساد خفیفه روی امواج او از فراز به نشیب متحرک‌اند، یا محبس مجانین است که بی‌ناظر و مستحفظ به جان یکدیگر افتاده می‌درند و گوشتشان را می‌خورند (*مسالک‌المحسنین*، ص۲۷۶). درباریان و

حاکمان و رجال جز اصلاح خویش کاری نکنند، حرفی نزنند. بی‌مزد مباشر کار ثواب نمی‌شوند. اگر دنیا غرق طوفان حوادث گردد، هر کس می‌خواهد گلیم خود را از آب در آورد... ملت مظلوم را به ترحم خدا و شفاعت ائمهٔ هدا (هدی) حواله می‌نمایند (*همان*، ص۸)؛ یا قونسول موقت ایران در مکه سواد ندارد، مدتی در ازمیر تنباکو می‌فروخته، بعد به جنرال قونسولگری ازمیر تعیین شده بود. (*همان*، ص ۱۲)؛ وزیران و متصدیان وزارتخانه‌ها کیان‌اند؟ هر بیننده از خود سؤال می‌کند اگر این ترتیب وزارتخانه‌ها تأسی فرنگیان است، کدام دولت اروپ وزیر بی‌سواد دارد؟ در کجا وزیر اسم دارد، اما اداره ندارد؟ اسم بی‌مسما [مسّمٰی] برا ی چیست؟/ رحم کجاست؟ مثلاً وزیر عدلیه شخصی است که مطلق وجود علم حقوق را قائل نیست، اگر اساس این اداره... از روی شرع است صاحبان شرع در هر کوچه از این متاع می‌فروشند و خریدار می‌جویند و اگر از روی قانون مملکت است، مدرسهٔ تعلیم قانون کجاست؟ کتب حقوق ما کجاست؟... وزارت معارف ما پایه بر آب دارد و نمی‌داند مأموریتش چیست و نمی‌داند دایرهٔ ریاستش کجاست. یک مدرسهٔ دارالفنون و یک مجمع معارف که برای لطیفه‌گویان بیکار و الواد بیعار... بر پا گردیده است وزارتخانه لازم دارد؟ (*همان*، ص۱۹۵).

وضع بهداشت. طالبوف نیک دریافته بود که گسترش مدارس جدید و نشر فرهنگ جدید و علوم و فنون می‌تواند در عرصه‌های گوناگون اجتماعی تأثیرات پر ثمری داشته باشد. در سخن از وضع مردم به اوضاع بهداشتی و زندگی مردم اشاره می‌کند و همهٔ این نامرادیها را از نبودن تعلیم و تربیت درست و عدم توجه مسؤولان مملکت می‌داند:

بوی چرک دستمال آشپز را که از دور شنیده می‌شود، با عطر ادویه‌جات رفع می‌نمایند ... اما صابون در این بساط عریض و دستگاه مطول اکسیر است! هر جا که مطبخ می‌بینی به نظر تونهٔ حمام می‌آید... در یک ناحیه که شصت پاره ده است و در آن تقریباً شصت هزار نفوس ساکن است یک نفر پزشک نیست... مریضها را گاهی دراویش معالجه می‌کنند...، در ایران به هر پانصد هزار نفر و صد فرسخ یک طبیب ندارد... طبیبشان زنان پیر، یا دلاکان بی‌پیر است (*همان*، ص۲۸ و ۲۹).

مدارس جدید، و ویژگیهای آن. طالبوف پس از نقد مکتب‌خانه‌ها از نظر شیوهٔ تعلیم و فضای آموزشی مدارس و ویژگیهای معلمان آن که به نظر وی اغلب بی‌سواد بودند و

نیز از نظر محتوای آموزشی... در نوشته‌ها و بحثهای گوناگون به ترسیم سیمای مدارس جدید می‌پردازد و دراین راه از مدارس کشورهای پیشرفته الهام می‌گیرد.

هدف از آموزش در مدارس جدید. آنچه از نوشته‌های متعدد طالبوف برمی‌آید این است که وی تأکید فراوانی بر گسترش علوم و فنون و نشر و فرهنگ نو دارد. *کتاب احمد* سراسر از علوم و فنون بحث می‌کند و احمد، فرزند نمونه‌وار خود را با شگفتیهای جهان هستی و قوانین حاکم بر آن و یافته‌های علمی و فنی آشنا می‌کند. اما احمد مورد نظر طالبوف انسان یک بعدی علم‌گرا و فن‌پرست نیست، او انسانی است با ابعاد گوناگون اخلاقی و آراسته به فضایل انسانی. صحبت نخست *کتاب احمد* پس از ادای نماز طالبوف آغاز می‌شود. عنوانهای نخستین کتاب چنین است: معنی عبادت چیست؟ مکه و کعبه کجاست؟ مذاهب عمده کدام است؟ زبانهای برخوردار از علم و ادب کدام است؟... و از این مرحله به بعد است که احمد با عرصه‌های گستردهٔ علوم و فنون زمان خویش آشنا می‌شود و به قوانین هستی و روابط علت و معلولی آن پی می‌برد. در ضمن بحث از علوم و فنون، مسائل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نیز جای جای مورد بحث قرار می‌گیرد. می‌توان چنین نتیجه گرفت که از نظر وی هدف از آموزش در مدارس جدید ساختن یک انسان عالم به علوم زمان و آراسته به فضایل انسانی و اخلاقی و خواهان جامعه‌ای بی‌ظلم و ستم است.

محتوای آموزشی مدارس جدید: محتوای آموزشی مدارس مورد نظر طالبوف نیز برگرفته شده از همان هدفهایی است که به آنها اشاره شد: زبان و ادبیات فارسی، زبانهای خارجی، فقه و اصول دین، تاریخ، جغرافی، ریاضیات، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی (به‌طور کلی علوم و فنون)، حقوق، ورزش، اقتصاد و هر آنچه مورد نیاز جامعهٔ پر تحول است.

گسترش مدارس جدید. طالبوف معتقد بود که باید در تمامی سطوح به جهت اطفال وطن لااقل در شهرهای بزرگ ایران مدارس جدید تأسیس کنیم؛ زیرا اگر ما غیر از دارالفنون ده مدرسه... یا پانصد مکتب‌ابتداییهٔ رشدیه... و صناعیه درست نکنیم، ملت ما تا سی سال دیگر مانع نمی‌شود و بی‌قیم حفظ خود را قادر نخواهد بود (به‌نقل از: جهانشاهی، ص ۲۵۱)

تربیت معلم. به اعتقاد طالبوف پیش از گشایش «مکاتب جدید» باید معلمانی با ویژگیهای خاصّ تربیت شوند. معلم در نظام تربیتی جدید باید مثل معلمین سایر مکاتب

ملل روی زمین برای معلم شدن امتحان بدهد. به‌علاوه چون تنها طریق یادگیری همهٔ اندوخته‌های اطفال قوای باصره، سامعه، شامه، ذائقه و لامسهٔ آنها می‌باشد و به‌دلیل شفافیت ذهن، هرچه می‌بیند و می‌شنود در دل کالنقش فی الحجر ثابت نگاه می‌دارد، معلم جدید باید که در رفتارش از افعال حسنه واقوال صحیحه برخوردار باشد. فضیلت نفروشد، جاهلان را به بی علمی توبیخ نکند و تا آنجا که می‌تواند انعطاف‌پذیر باشد. فشردهٔ سخن طالبوف این است که معلم باید از اصول تعلیم و تربیت و روان‌شناسی و هدفهای مناسب تعلیم و تربیت آگاهی داشته باشد (*همان*، ص۲۵۴).

شیوهٔ آموزشی. شیوه‌ای که طالبوف برای آموزش پیشنهاد می‌کند و خود نیز در *کتاب احمد* آن را به‌کار می‌گیرد، شیوهٔ گفت و شنودی است. در نظام فکری وی معلم متکلم و شاگرد مخاطب نیست، بلکه دو انسان همانند راهبر و رهنموده به گفت و گو می‌نشینند و در این گفت و شنود است که حقیقت کشف می‌شود. در سطور پیش اشاره شد که وی فرق انسان و حیوان را در چون و چرا کردن می‌داند و معتقد است که اگر معلم یا ولی دانش‌آموز به او اجازهٔ بحث و صحبت ندهند «سوزن چشم دانش و تازیانه بر روی خنگ طلب آن کودک بدبخت زده و چشم بصیرتش را کور... می‌کنند» (*کتاب احمد، افادهٔ مخصوصه*).

زبان آموزش باید ساده و کودک فهم باشد. طالبوف در عمل نشان داد که خود در این راه توان فوق‌العاده‌ای دارد، و یکی از عوامل درخشندگی و شهرت وی نیز انتخاب زبان ساده برای بیان نکات علمی و اجتماعی بود. *کتاب احمد* خواندنی‌ترین کتاب در زمینهٔ علمی و اجتماعی زمان وی است و به‌دنبال همین تفکر است که در کتاب مذکور به الفبای زبان فارسی ایراد می‌گیرد و می‌گوید «...الفبای ما به‌قدر ده یک سهولت الفبای سایرین» نیست. این الفبا را آن‌قدر مشکل می‌داند که «درس و مدرسه رفتن را غیرممکن می‌سازد» می‌گوید: «...اطفال سایر ملل روی زمین حروفات [حروف] زبان خودشان را به بازی یاد می‌گیرند، ولی اطفال وطن ما از صعوبت الفبای ما، بعد از پنج سال نمی‌تواند ختی کلمه‌ای را درست بخوانند» (طالبوف، ۱۳۱۹، ص۱۱).

تأثیرات اندیشه‌های طالبوف. به گواه تاریخ پیش از طالبوف از متفکری سراغ نداریم که نظام آموزشی روزگار خویش را عمیقاً به نقد بکشد و فراز و نشیبهای آن را به درستی نشان دهد. تفکرات طالبوف از جنبه‌های گوناگون در اندیشه و عمل آزادیخواهان و *معارف‌خواهان* تأثیر بخشید. آزادیخواهان و طرفداران نظام جدید تعلیم و تربیت آثار وی

را به‌دقت مطالعه می‌کردند و برخی از آنان با وی ارتباط داشتند. گرچه او در بیرون از میهن زندگی می‌کرد، ولی‌این امر خود سبب گشته بود که آزادتر و دلیرانه‌تر از متفکران و کوشندگان درون میهن به بیدادگریهای حاکم بر کشور و کژیهای آموزشی بتازد. آگاهی وی از تعلیم و تربیت جدید و نیز تسلطش بر علوم و فنون و مسائل اجتماعی و سیاسی زمان خویش سبب گشته بود که بحثهایش از جامعیت و نفوذ فراوانی برخوردار باشد. شیوهٔ گفتار وی، که ساده‌نویسی و دوری از پیچیدگیها بود، گستردهٔ اندیشه‌های او را وسعت بیشتری داد.

طالبوف برخاسته از میان تودهٔ مردم بود و به زبان و نیازهـای آنان نیـک آگاهی داشت؛ از این رو توانست برای پاسخگویی خواسته‌های پر دامنهٔ مردم روزگار خویش زبان و محتوایی مناسب برگزیند، سخنانش چون از دل برمی‌آمد لاجرم بردل می‌نشست.

صراحت گفتار وی، گرچه سبب می‌شد گاهگاهی تکفیرش کنند و تهمت بی دینی بر او بزنند، اما اثر مستقیمی در اندیشه‌گران و کوشندگان سیاسی و آموزشی داخل کشور گذاشت.

میرزاتقی‌خان کاشانی

(متولّد ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م)*. به‌هنگام سلطنت ناصرالدین شاه مدتی در دستگاه حکومتی ظل السلطان می‌زیست و طبیب مخصوص این شاهزادهٔ مستبد بود. با اینکه حکیم‌باشی مخصوص بود، اما یکی‌از منتقدان نظام آموزشی ایران آن روزگار بود. در زمینهٔ علوم و فنون زمان خویش گنجینهٔ دانش بود و به مسئلهٔ تربیت عنایت ویژه‌ای داشت. تفکرات تربیتی خویش را در رساله‌ای تحت عنوان تربیت نگاشته است که در تهیهٔ این گزارش منبع اصلی ما است.

فعالیتهای علمی و فنی و فرهنگی میرزاتقی‌خان

باتوجه به اینکه وی پیوسته بر گسترش علم و فن تأکید داشته است و ترقی اجتماعی را در گرو گسترش علوم و فنون می‌داند، برای آشنایی با زمینه‌های علمی و فنی و فرهنگی وی و سمتهایی که داشته است مختصری از فعالیتهای علمی و فنی و فرهنگی وی را از زبان خود او بیان می‌کنیم:

---

* از تاریخ فوت وی اطلاع دقیق به‌دست نیامده است.

... از مسائل و اصلاحات اغلب علوم مستحضر بودم. در اندک زمانی در بیشتر علوم جدیدهٔ اروپا اطلاع یافتم. زبان فرانسویان را آموختم و در هریک از علوم اروپا رساله‌ای تصنیف و تألیف یا ترجمه کردم.

در علم مناظر و مرایا و عکاسی و کیمیا (شیمی) و علم معدن‌شناسی و تجزیهٔ اجسام عنصری و بلورسازی و چینی‌سازی و صباغی و شماعی و کاغذگری و الکتریسته و مغناطیس رساله‌ها نوشتم. در علم به اوضاع خلقت زمین و علم هیئت معاصرین اثبات حرکت کرهٔ ارض و جغرافیای بعضی از بلاد ایران و نقشهٔ آنها چند رساله نگاشتم. در علم به معرفت نباتات و تشریح و امراض و اعمال طبیعیهٔ آنها و در علم به حیوانات بری و بحری و جغرافیا و تشریح قیاسی آنها رساله‌ها مرتب کردم. در علم به ادویه و سموم و کحالی و جراحی و امراض باطنه و جلدیه و سبب شیاع بعضی از امراض و علم به حرارت غریزیهٔ موجودات حیه (حیوان و نبات) و علم به حقیقت حرارت و علم به مضار مسکرات کتابها پرداختم. در علم مغناطیس حیوانی و حقیقت نفس و سایر علوم جدیدهٔ اروپا رساله‌ها نوشتم. زیاده از سی مجلد کتاب در علوم بدیعهٔ اروپا، که به هیچ وجه مبادی و مبانی آنها در ایران نبود، برای مبتدیان نوشتم ....-اگرچه رساله‌های مذکوره مختصرند، لیکن به مفاد الفضل للمتقدم ازاین خوشنودم که ابواب بیشتر علوم به اهتمام من در این مملکت مفتوح شد. قریب پانزده سال به تصنیف و تألیف رساله‌های مذکوره و کسب علوم اروپا مواظبت نمودم تا آنکه مراتب تحصیل مرا نواب‌اشرف والا اعتضادالسلطنه علیقلی‌میرزا، وزیر علوم، و سایر رؤسای مدرسهٔ نظامی و امنای دولت قوی شوکت علیه به حضور اعلیحضرت اقدس پادشاهی عرضه داشتند. اعلیحضرت پادشاهی به‌واسطهٔ طغیان مرض مطبقه در افواج به مواظبت عساکر مریضخانهٔ نظامی مأمورم فرمودند....

از فعالیتهای دیگر وی تهیهٔ نقشهٔ برخی از مناطق ایران و شناسایی حیوانات و معادن این نواحی بود. میرزاتقی‌خان کاشانی علاوه بر این مجلسی به نام انجمن معارف تشکیل داد که هدف از آن *مذاکره برای منافع عامه* بود و تأسیس روزنامهٔ فرهنگ و *فارس* نیز از جملهٔ کارهای وی بود. دربارهٔ تأسیس مدرسه می‌نویسد: «در سال ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م، برحسب امر ملوکانه، عمارت هشت بهشت اصفهان را اصلاح و تعمیر نموده و برای تربیت اطفال عامه منظم نموده و به مدرسهٔ همایونی موسوم فرمودند».

نقد آموزشهای مکتبخانه‌ای و طرح نوی آموزشی

میرزاتقی‌خان در رسالهٔ تربیت، آموزش مکتبخانه‌ای را سخت مورد انتقاد قرار داده است و آن را «خانهٔ بومان» می‌خواند و در مقابل طرح نوی ارائه می‌دهد که رونوشت نظام آموزشی اروپاییان است.

رساله را با شرح وضع مکتبخانه‌ای شروع می‌کند که در کودکی برای نخستین بار وارد آن شده بود. در این رساله آورده است که معلم مکتب با او و کودکان دیگر به خشونت رفتار می‌کرد و در مقابل از نحوهٔ تربیت عمویش سخن به‌میان آورده است که در تربیت فرزندان خویش به مهربانی رفتار می‌کرده و تلاوت قرآن را به‌خوبی یاد می‌داده است که از دیدن آن «بر ایشان رشک برده و بر روزگار گذشتهٔ خود تأسف» خورده است. میرزاتقی پیش این معلم مهربان، یعنی عموی خویش، به تحصیل قرآن و علوم مرسوم آن روزگار پرداخت و از علوم جدید نیز بهره‌ها برد.

میرزاتقی‌خان بنا به نوشته خویش نوشتن *رسالهٔ تربیت* را در هشتم جمادی الثانی ۱۲۹۲ ه آغاز کرد و آن را به انگیزهٔ بهتر کردن وضع مکتبخانه‌های روزگار خویش نوشت که در ایام کودکی و جوانی خود از آن رنجها دیده بود. رساله را خطاب به یکی از همدرسان خود نوشته است دراین رساله آورده است که:

> برادرجان خیالاتم بسیار پریشان است از تربیت هموطنان و مأمولات* خود مأیوسم. رنجها بردم، زحمتها کشیدم، نه کسی منظور داشت، نه به حال عامهٔ مردم تفاوتی پیدا شد....
>
> برادر جان شخصی در بی تربیتی اهل فارس شکایتی به من نوشته بود. شرح حال آن نامه و پاسخی که برای او نوشتم در اینجا بیهوده است، لیکن آنچه را از جواب که متعلق به تربیت اطفال است، به جهت شما می‌نویسم.

پس آنگاه (در روزنامهٔ *فارس* نمرهٔ ۱۲ـ۸ ، رمضان ۱۲۸۹ هجری) بحث را با این استدلال آغاز می‌کند که: تربیت هر قوم و طایفه‌ای به رسم و شیوهٔ جداگانه‌ای است و برای نمونه دستگاه تربیتی «اهل اروپا» را مثال می‌آورد که توانسته‌اند به مدد تربیت «منشأ علوم بدیعه و مصدر اختراعات جدید» شوند و بر اکثر علوم و فنون تسلط یابند.

---

* امید داشته شده‌ها.

«با ذره‌بین کرات رنگین خون را محسوس نموده و حرکات آنها را در بدن تحدید می‌کنند. به اختراع افزارهایی که نتایج خیال خودشان است عوالمی را، که چند هزار سال دور از عالم ماست، دیده و به قوت هوش و نفاذ دانش عناصر و موجودات و مرکبات آ ن عوالم را مشهود می‌نمایند. معادن کرهٔ مریخ را منکشف می‌نمایند. ارتفاع کوههای قمر را تعیین می‌کنند. از طلوع فلان ذوذنب به چند سال بعد اخبار می‌دهند. با تلیفون آواز یکدیگر را در شهرهای دور از یکدیگر می‌شنوند و... هر ساعت حکمتی شنیدنی و هر روز صنعتی دیدنی ابراز می‌نمایند. دسته دسته از رعیت‌زادگان و گروه گروه از نجبا و فرو مایگان یوماً فیوماً در کمال استعجال خود را به مدارج عالیه و منافع وافیه رسانیده، مستعد صدارت و مهیای وزارت در هرگوشه و کنار خزیده‌اند. در حالتی که نه از نژاد خودستایی می‌کنند و نه از مکنت و احتشام مفاخرت دارند، لیکن در میان ملتهای بی‌تربیت وجود این‌گونه تربیت شدگان به عینه حکایت عنقا و قصهٔ کیمیاست. عقل را تابع البسهٔ فاخر و اغذیهٔ لطیفه می‌شمارند و کفایت را در تاراج مال و جان زیردستان می‌دانند. اگر کسی به ندرت به غیر از راه موروثی به منصبی عالی رسد خارق عادت است. یا هرگاه شخصی بدون بذل اموال صاحب مقامی شود جزو کرامت خواهد بود. ... ملتهایی که عاری از رسوم تربیت و جاهل به قواعد مدنیت‌اند اوضاع تربیت را به نوعی فراهم کرده‌اند که به جزئی تربیتی و تضییع هوش و استعداد جوانان قابل، هرگز نتیجهٔ دیگر بر آن مرتب نیست. دستگاه تربیت در دول متمدنه به نوعی اختراع شده است که به‌هنگام صدور خلاف یا قصوری از اطفال و متعلمین، اندک ترش رویی و سرگرانی استاد و امساک از ایشان در سؤال و جواب، آنها را متنبه نموده و کمال انفعال و شرمساری و نهایت صدمه و تألم برای آنها حاصل می‌گردد و به زودی قبایح اعمال و حرکات ناشایستهٔ خود را متروک می‌دارند، لیکن در میان ملتهای وحشی [!] اطفال بیگناه را از شدت ظلم استادان و ستمگری آموزگاران چنان در تحصیل امتیاز و تربیت بدآموز کرده‌اند که روزی چند نوبت به بهانه‌هایی جزیی ایشان را به ضرب و تازیانه از پا می‌اندازند یا به مشت ولگد سر و دست و پای آنها را در هم می‌شکنند. مع‌هذا از کثرت شیاع و دیدن این‌گونه حرکات وحشیانه به نوعی خیره‌اند که به هیچ‌وجه از این‌گونه تنبیهات شرمنده نمی‌شوند، بلکه همواره بر نقایص اعمال و قبایح افعال ایشان می‌افزاید و چنان از کسب علوم و صنایع می‌رمند که اگر شخصی اسم معلم نزد آنها بر زبان آورد

گویا ملک‌الموت را در پیش چشم معاینه مشاهده می‌کنند. هرگاه معلم ایشان را به آموختن یک فرد از غزلیات خواجه تکلیف نماید هزار مرتبه به مرگ خود راضی‌ترند. از اینکه کلمه‌ای از آن را بیاموزند واگر به نمازشان امر می‌نماید نخستین تعقیب آنها درخواست مرگ معلم از خداوند است. بیشتر اوقات به جهت استخلاص از چنگ معلم بدآموز، به مردن پدر و مادر خود راضی می‌شوند.

سبب این اختلاف کلی در میان متعلمین ملتهای تربیت شده و طوایف بی‌تربیت، همان است که گفتـه شد، یعنی نقصان دستگاه تربیت. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

بیچاره اطفال در این مکتبهای تنگ و تاریک، که منافی قواعد حفظ صحت است، علاوه برآنکه گرفتار انواع امراض می‌شوند، که مادام‌العمر در آنها باقی می‌ماند، خوی انسانیت و صفات حسنهٔ بشریت از ایشان زایل می‌گردد. چنانچه از شدت ضرب و شتم‌جبان می‌شوند و شرم و حیای آنها تباه می‌گردد و از کثرت هم و غم و مواظبت به تحصیل ما لایعُنی از کسب معرفت به کلی گریزان می‌شوند و عقول آنها ناقص می‌ماند، به نوعی که هرگز در مدت زندگانی دیگر به میل طبیعی به تکمیل خود اقدام نمی‌کنند، و بالعکس در ممالک خارجه از فرط انتظام دستگاه تربیت و حسن تربیت قواعد تعلیم و تعلم گُنگان و کران که فی‌الحقیقه مانند حیوانات‌اند، پیوسته در کسب انواع علوم به مدارج عالیه رسیده و مصدر خدمات لایقه می‌گردند.

پس ملتهایی که به این وسایل از جلب علوم ممنوع گردیده از نوشتن و خواندن بی‌بهره می‌مانند، مادامی که در این ظلمت نادانی باقی‌اند، محاسن تربیت و اسباب ترقی و انتظام و قوانین محکمهٔ ملتهای تربیت شده و پلیتیک مختفیهٔ دولتهای متمدنه را دریافت نخواهند نمود و برابری با ایشان به هیچ‌وجه متصور نخواهد بود، زیراکه جمیع مراتب مذکوره تحصیلی است و به تحصیل آنها بسته است و تحصیل آنها بسته به توانستن خواندن و نوشتن السنهٔ مختلفه برای عامه است و عمومیت خواندن و نوشتن فرع سهولت آموختن و میل طبیعی شخص است.

سپس برای بهبود وضع تعلیم و تربیت و اصلاح آن اصول و قواعدی را مطرح می‌کند که در حقیقت رونوشتی است از تعلیم و تربیت اروپایی و یا توضیح برخی از نهادهای آموزشی فرنگیان در زمان حیات وی.

میرزاتقی‌خان برای اصلاح وضع تربیت اطفال معتقد است که باید در چهار اصل اساسی ذیل اصلاحاتی صورت گیرد:

۱. **اصلاح خط**: «سالهاست که صاحب‌نظران اروپا و برخی از متفکران داخلی در مورد دشواری آموختن فارسی و عربی استدلالهای مُحکمه و نوشته‌های مبسوطه مرتب کرده و الفباهای جدیده و سهل‌التعلیم ابداع و اختراع نموده‌اند». و افسوس می‌خورد که تاکنون امکان اجرای آن به‌وجود نیامده است و اظهار امیدواری می‌کند که روزگاری برسد که دولت قوی شوکت ایران بر اجرای این قانون همت گمارد و «عامهٔ مردم مملکت را خواننده و نویسنده فرماید».

در مورد اصلاح خط معتقد است که نخست باید از نوشتن حروف به شکلهای گوناگون دوری و تنها «خط نسخ را اختیار کنیم» و شرط موفق شدن در این راه را به پیروی از خط اروپاییان مقطع نوشتن حروف می‌داند.

و اصلاح دوم اینکه «سه حرکت، که عبارت از فتحه و کسره و ضمه باشد، باید جزء حروف صامته داخل نمود»، و نتیجه می‌گیرد که اگر چنین شود، همین دو اصلاح الفبای ما، از هرگونه نقص پیراسته خواهد شد، لیکن بهتر است که در صورت تغییر، الفبای بی عیبی از نو اختراع نمایند که هم‌شکل حروف آن زیبا هم در سهولت آموختن کامل باشد.

۲. **اصلاح شیوه وبرنامه‌های آموزشی**. در این باره چنین استدلال می‌کند که سبب وحشت و گریز کودکان از مکتبها دو چیز است: نخست انواع ایذای جانخراشی که از معلمین به اطفال عاید می‌گردد و دوم اصلاح برنامه و مطالب آموزشی است. دربارهٔ اصلاح محتوای آموزشی می‌نویسد:

... از روزگار قدیم چنین رسم شده است اطفال خود را محض میمنت و تبرک ابتدا به آموختن قرآن و کتب احادیث عربیه و مسائل دینیه مجبور می‌کنند. چون ادراک معانی الفاظ عربیه برای اطفال عاری از آن زبان ممتنع، و مأنوس شدن آنها بدین‌گونه الفاظ غریبه بی‌نهایت متعسر و مستعصب است؛ لهذا مواظبت ایشان در آموختن آنها مایهٔ سوء خلق ابدی و دلتنگی و خستگی و تنفر ایشان از تعلیم می‌شود و انواع وسایل برای استخلاص خود از این صدمه فراهم می‌کند، یا اگر به فارسی تعلیم می‌نمایند، کتابهایی پیدا می‌کنند مملو از مزخرفات و افسانه‌هایی که مایهٔ تباهی ادب و حیا و طغیان صفات رذیله و حرکات قبیحه است، مانند کتاب *خسرو دیوزاد* و *الفیه شلفیه* و امثال آنها.

میرزا تقی‌خان حتی به آشنایی کودکان با متون حافظ و سعدی ایراد می‌گیرد و چنین استدلال می‌کند که این اشعار سبب می‌شود کودکان خیلی زود «مأنوس به مغازله و معاشقه شوند و به خیال زلف و خال و خط [و] حسن و امثال آنها اوقات خود را مصروف دارند» و کتابهایی را صلاح می‌داند که به‌زبان مغمول عامه و مشتمل بر نصایح و تهذیب اخلاق و داستانهای «مأنوسه به حالت اطفال» باشد و داستانهای *کلیله‌ودمنه* را مناسب می‌داند.

معتقد است پس از اصلاح خط و آموزش خواندن و نوشتن به‌زبان ساده، علوم و صنایع مختلف به کشور ما سرازیر می‌شود و برای این منظور نیز پیشنهاد می‌کند که «در مدارس جدیدهٔ ما مقرر شود که یکی از علوم مثلاً علم حساب را به خط جدید و الفبای مخصوص تعلیم کنند؛ مانند خط سیاق و خط و نقطه که در تلگراف معمول است. و به‌تدریج مانند آنکه اطفال خطوط خارجه را می‌آموزند این خط جدید را نیز خواهند آموخت و اندک اندک شیاع خواهد یافت».

۳. توجه به رشد جسمانی و روانی کودکان و بهداشت محیط آموزشی. چون در دورهٔ دوم رشد، یعنی از زمان از شیر باز داشتن تا به‌هنگام بلوغ که در دختران این دوره تا دوازده سالگی و در پسران تا پانزده سالگی است، حرکات و نمو اعضا نسبتاً سریع است «لازم است که هوای تنفس به‌قدر کفایت دارای اکسیژن باشد و به‌واسطهٔ تنفس و اختلاط هوای سمّیه فاسد نشده باشد، زیرا که بنابر امتحانهای حکمای فرنگستان در خصوص اسباب امراض خنازیریه ثابت شده است که سبب مخصوص و اصلی در امراض خنازیریه عادت تنفس‌به هوای فاسد است» و هوای مکتبخانه‌ها را مناسب ندانسته می‌نویسد: «مکتبهای سرد و نمناک مخصوصاً باعث ورمهای مختلفه در ریه و شعب قصبه‌الریهٔ اطفال می‌گردد و هم بعضی اوقات محدث رقت خون و باختگی رنگ است به‌خصوص هرگاه تاریک‌باشد و این امر منجر به خنازیر و طپش قلب و غیره می‌شود «و چون در جوانی قوهٔ جذب بیشتر است خیلی سریع امراض سرایت می‌کند، مثل کچلی، سرخجه، مخملک، آبله و غیره. بنابراین «هنگام فرستادن اطفال به مکتب نخست باید در انتخاب مکتب مواظبَت و اهتمام نمود که مکتب نمناک نباشد...» و هوا و دیگر شرایط آن به سلامتی کودک صدمه نرساند. چون در دورهٔ رشد کودکان آمادهٔ ناراحتیهای روانی و جسمی‌اند بنابراین باید مواظب بود که کودک از هر نوع «صدمه‌های نفسانی و زحمتهای هوشی بسیار شدید و تمام هیجانها و پریشانیهای سخت» باز داشته شوند. چراکه عوارض این ناراحتیها پیوسته در روح و جسم شخص باقی خواهد ماند و سبب بروز امراض عصبی گوناگون خواهد شد.

مقاطع آموزشی از نظر میرزاتقی‌خان کاشانی

ایجاد کودکستان. میرزاتقی‌خان پیشنهاد می‌کند که پیش از رفتن کودکان به‌مدارس ابتدایی بهتر است آنان به کودکستان بروند و آن را «دارالامان» برای اطفال می‌نامد. برنامه‌ای که برای این‌کار پیشنهاد می‌کند چنین است:

> کودکان دو تا پنج ساله در تمام مدت روز که اقوام و پرستاران وی به کسب و کارهای خود مشغول‌اند، در این کودکستانها نگهداری شوند تا از «گزندها و آفتها محفوظ بمانند». ورود به این «عمارت» هم می‌تواند رایگان باشد و هم با شهریهٔ مختصر. برای نگهداری کودکان لازم است «زنی ناظمه» معین کرد.
>
> برنامهٔ کار چنین است که ساعتهای روز را برای کارهای آسان تقسیم می‌کنند و اطفال را به کارهای مختصر و به آوازها و بازیهای ساده مشغول می‌کنند.
>
> لازم است برای هر یک از این کودکستانها پزشکی تعیین گردد تا هم هنگام ورود کودکان آنان را معاینه کند که به امراض مسریه و متعدیه، مانند جرب و کچلی و آبله و غیره، گرفتار نباشند و دیگران را مریض نکنند و هم هنگام تربیت کودکان مواظب آنها باشد. یکی دیگر از وظایف پزشک این است که هنگام ثبت‌نام کودکان مواظب باشد که کودکستان از نظر هوا و بهداشت شایسته باشد و اطاقها به اندازهٔ شایسته بزرگ باشد و هوابه آسانی تواند در آنها آمد و شد کند و تازه شود. هم‌چنین وظیفهٔ پزشک است که اطفال ناتوان و بیمار را چنانکه باید و شاید بازدید نماید. و هرگاه لازم دید وضع آنان را به خانوادهٔشان اطلاع دهد.

آماری که وی در *رسالهٔ تربیت* از کودکستانهای فرانسه می‌دهد به این شرح است:

> در سال ۱۸۰۴ مسیحی... پانصد و پنجاه و پنج دارالامان برای‌اطفال در مملکت فرانسه دایر بود از آن جمله سیصد و سی و دوتای از آنها برای اطفال عامهٔ مردمان و شامل پنجاه و یک هزار طفل بود و در بعضی از این «دارالامان»ها به کودکان غذا و لباس مختصر نیز می‌دادند.
>
> می‌گوید باید کودکان را در پنج سالگی از این مکان بیرون آورد و تا چهار پنج سالگی دیگر آنها را در خارج دارالامان پرستاری و تربیت نمود. در همین سن است که اطفال تقریباً محتاج به نگهبان سخت نیستند و در خوراک آنها تعیین اندازه لازم نیست.

مکتبهای ابتداییه. مرحلهٔ بعدی پس از کودکستانها تأسیس «مکتبهای ابتدایی» است: در سن پنج سالگی «باید اطفال را به مکاتب‌ابتداییه سپرد... و باید آنها را خواندن و نوشتن آموخت. از جملهٔ اسباب تسهیل آموزگاری تعلیم و تربیت کودکان دراین هنگام صبی، استعمال مجسمات و مرسومات است».

منظور وی از «مجسمات و مرسومات» استفاده از وسایل گوناگون آموزشی یا وسایل سمعی و بصری است.

وی در این بخش از گفتارش به انواع وسایل سمعی و بصری اشاره می‌کند که از این نمونه‌اند: «درست کردن شیرینیهایی به‌شکل حروف الفبا، کشیدن تصویر شکلهای مطالب درسی مثل مکعب و مثلث و دایره و امثال اینها. نیز فراهم کردن اشکال و وسایل لازم برای‌نشان دادن شکل حیوانات و معادن و یا درست کردن وسایلی برای مجسم کردن کارخانه‌ها و دستگاههای صنعتی....»

پس از این مرحله کودک باید به مدارس علمیهٔ گوناگون فرستاده شود تا «به زودی در هر علم و صنعت ترقیات فوق‌العاده از آنها به ظهور» برسد. دراین مرحله است که شاگردان علاوه بر درسهای عمومی، به تحصیل درسهای اختصاصی مشغول می‌گردند.

تأسیس مدارس شبانه‌روزی. میرزا تقی خان کاشانی پیشنهاد می‌کند پس از پایان دورهٔ ابتدایی بهتر است مدارس شبانه‌روزی تأسیس کرد و کودکان نه و ده ساله را به این مدرسه‌ها سپرد.

برای این مدارس شرایطی قایل می‌شود از این قرار:

۱) شرایط فیزیکی: منظور مهیا کردن محیط مدرسه از نظر امکانات رفاهی و شرایط بهداشتی است که وی به تفصیل آن را شرح می‌دهد: دور بودن محیط مدرسه از محلهای کثیف و دارای فضولات و مناسب بودن هوای اتاقهای درس و خوابگاهها و جدا بودن اتاقهای کودکان سنین مختلف از همدیگر و بالاخره فراهم کردن غذای مناسب برای همهٔ کودکان.

۲) شرایط خُلقی و روحانی: این شرایط به‌طور خلاصه اینها هستند: خوشخو و درست کردار بودن معلمان و سرپرستان و مناسب بودن ساعات درس و تفریح شاگردان و سخت‌گیری ناظمها برای جلوگیری از معتاد شدن شاگردان به کردارهای زشت.

۳) ملزومات مدرسه: تحت این عنوان به شرایط و امکانات رفاهی و آموزشی از قبیل میدانهای بازی و باغچه و وسایل کار چون: وسایل نجاری و نقاشی و کشاورزی و انواع

اسلحه... اشاره می‌کند و برای تربیت بدنی و مشقهای نظامی اهمیت ویژه‌ای قایل می‌شود و هدف از آن را تربیت نوجوانان برای ایستادگی در مقابل قدرتهای بزرگتر می‌داند. علاوه بر اینها مدرسه باید به مقدار مناسب، نقشه و کرهٔ جغرافیایی و کتابخانه و وسایل فیزیک و شیمی و علوم طبیعی... داشته باشد.

۴) تشویق و تهیهٔ لوازم ترغیب: در این بخش به اصول آموزشی پرداخته و می‌گوید باید تشویق و تنبیه همراه هم باشد و منظور از تنبیه هم ندادن امتیاز است نه آنکه به صدمهٔ سیلی و چوب و تازیانه اعضای آنها را ناقص و چشم ایشان را معیوب کنند.

آنچه میرزا تقی‌خان به عنوان طرحی نو در آموزش و پرورش پیشنهاد می‌کند در قیاس با اوضاع و احوالِ آن روزگار به خواب و خیالی بیش شباهت ندارد، ولی جنبهٔ مثبت آن آگاه کردنِ دست کم روشنفکران و فرهنگدوستان با اصول و مبانی نظام نو آموزش بود.

خود وی نیز آگاه بر این واقعیت بود که برای اجرای طرح وی باید شرایط اجتماعی لازم فراهم گردد. چنانکه خطاب به دوستش می‌نویسد: «در مملکت ایران، به‌خصوص در کاشان هیچ‌گونه اسباب تربیت و مشوقی نیست، هرچه بنویسم و بشنوی بر فرض تصور اجرا نمی‌توان کرد. عِرْض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری» و همهٔ آنچه را که دراین باب گفته به شرطی اجرا شدنی می‌داند که خرافات‌پرستی کنار گذاشته شود و علم و تربیت جایگزین آن شود.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی

دربارهٔ سیدجمال‌الدین (۱۳۱۳-۱۲۵۴ق/۱۸۹۵-۱۸۳۸م)* بیش از دیگر رجال روزگار قاجار سخن گفته‌اند و اندیشه‌ها و عملکردهای سیاسی وی هنوز هم مبحث بسیاری از تحلیل‌گران و تاریخ‌شناسان دورهٔ قاجار است. به جرئت می‌توان گفت که در مورد هیچ یک از رجال دورهٔ ناصری به اندازهٔ او تشتت افکار وجود ندارد.** اما آنچه موافق و ناموافق در باره‌اش اشتراک نظر دارند این است که سید نفوذ کلام داشته و در برانگیختن مردم و روشنفکران برضد خودکامگان، به‌ویژه ناصرالدین‌شاه، سهم به‌سزایی داشته است.

---

* تاریخ فوت وی در برخی منابع ۱۳۱۵ ق (مصاحب) و در برخی دیگر ۱۳۱۴ ق (عمید/معین) ثبت شده است.

** شهید مطهری او را سلسله جنبان نهضتهای اسلامی صد سالهٔ اخیر می‌داند؛ حاج سیاح گفته است که یک مجلس ملاقات او برای انقلاب کافی است. اما محمود کتیرایی و امین‌الدوله وی را عاری از حکمت و دانش دانسته‌اند (رک: کتیرایی، ص۳۶؛ امین‌الدوله، ص۱۲۹).

سید از جمله کسانی است که نسبت به اخذ پدیده‌های نو، به‌ویژه علوم و فنون جدید، نظر موافق داشته و از تعلیم و تربیت روزگار خویش به‌شدت انتقاد کرده است و دراین تحقیق بیشتر این جنبه از اندیشه‌های وی مورد نظر است.

سیدجمال‌الدین در سراسر زندگانی پر ماجرایش به کشورهای گوناگون سفر کرده و با برخی از رجال و بزرگان آن کشورها رابطه برقرار کرد و در زمینه‌های مختلف سیاسی و فلسفی با آنان به‌بحث پرداخته است. اثر مثبت این سفرها دست کم این بود که وی با دنیای جدید و اندیشه‌های نو از نزدیک آشنا شد و می‌توان گفت که یکی از علل پذیرش علوم و فنون جدید از سوی او همین سفرها و برخوردهایش با تمدن غرب بود.

سیدجمال‌الدین به اتحاد اسلامی اعتقاد داشت و برآن بود که تمام امت مسلمان را زیر پرچم اسلام به وحدت دعوت کند و از این راه با ظلم و استعمار بستیزد. از سوی دیگر، چون از نزدیک با دستاوردهای تمدن جدید آشنا شده بود، نیک می‌دانست که بدون مجهز شدن به علوم و فنون نو نمی‌توان با ستمگران داخلی و استعمار جهانی به نبرد برخاست. از این رو از مسلمانان کهنه‌پرست به‌شدت انتقاد کرده و می‌گفت که آنان نه اسلام را می‌شناسند و نه از سودمندیهای علم جدید خبر دارند، به همین سبب بود که گاهی به بی‌دینی هم متهم می‌شد!

اندیشه‌های تربیتی سیدجمال‌الدین

سیدمعتقد بود که انسان وقتی به دنیا می‌آید از همهٔ حیوانات پست‌تر و عاجزتر و نادانتر است. بر خلاف حیوانات، که به لحاظ فطرتشان جمیع مضار و منافع خویش را می‌شناسند و نیازی به معلم ندارند، انسان «چون پا براین عالم می‌نهد لوحی است ساده و کتابی است نانوشته و زمینی‌است بایر... زهر از تریاق تمیز نمی‌دهد و قریب را از بعید فرق نمی‌کند» (سیدجمال‌الدین، ۱۳۱۲، ص۱۳). و این اطرافیان هستند که در او اثر می‌گذارند و به مدد تربیت شخصیت ویژه‌ای را در وی به‌وجود می‌آورند.

در مقالهٔ «طفل وضیع» می‌نویسد که «کودک بیچاره» جز فطرت بسیط و هیولای ساده چیزی دیگری نیست. باید دید که بخت با او چه می‌کند و نزدیکان و معاشران در آن لوح چه نقش می‌زنند و چه صورتی رسم می‌نمایند (*همان*، ص۵۴). و خطاب به این «کودک بیچاره» می‌گوید پس از این است که تو با نامرادیها و کج رفتاریهای متعدد رو به رو خواهی شد و زشتیها و پلیدیهای جامعه در تو اثر خواهد کرد... گویی سید از همین

مسئله خُلقی و روان‌شناسی نیز هدف سیاسی دارد و می‌خواهد با مطرح کردن ذات انسان پلیدیهای جامعهٔ روزگار خویش را ترسیم کند.

سیدجمال‌الدین معتقد بود انسان به تربیت انسان می‌شود و جمیع فضایل و آداب فرد مکتسب است، بنابراین معلم سهم مهمی در تربیت دارد. گرچه سید اعتقاد به خیر و شر ذاتی و موروثی ندارد، اما در برخی از مقاله‌هایش نفس و ذات تمام انسانها را یکسان تلقی نمی‌کند. وقتی سخن از اکهوریان یا ماده‌گرایان به میان می‌آورد ذات و نفس آنان را بسیار پست و سخیف معرفی می‌کند و معتقد است که با تربیت نمی‌توان آن نفسهای پست را اصلاح کرد. می‌گوید فطرت و ماهیت آنان تربیت‌ناپذیر است: «اگر دراین امور غور کنی، خواهی دانست که فطرت پست و طینت دنیهٔ نادرست را هرگز ممکن نیست که به تربیت و تأدیب به اصلاح آورد، سبحان‌الله! آیا اخلاق طبیعیه تغییر می‌یابد» (*همان*، ص ۳۶). چگونه می‌توان سجایای موروثی و منشهایی را که از طریق توارث حاصل شده است، تغییر داد؟ در همان مقاله می‌نویسد: «مدارس و مکاتب عقول سلیمهٔ زکیه را دانش و بینش می‌آموزد ونفوس شریفهٔ زکیه را با آداب حسنه و اخلاق فاضله مزین می‌سازد. اما رکاکت را از عقول سخیفه و دنائت را از نفوس خسیسه ستردن نتواند؛ بوزینه از تربیت انسان می‌شود» (*همان*).

وی معتقد بود علم و کتاب نمی‌تواند انسانهای بد نفس را تربیت کند. اگر اخلاق به علم نیکو می‌شد می‌بایست که یک اکهوری هم در عالم انسان بشود. مگر کسی می‌تواند با خواندن کتابهای سیاسی و معاشرت با افراد سیاسی و عاقل بیسمارک بشود؟ علت این امربه جهت آن است که «وضع دماغ به نوعی دیگر است» و معتقد بود که این دماغ را به زودی نمی‌توان تغییر داد و قرنها می‌خواهد تا به مدد تربیت مستمر آن را اصلاح کرد (*همان*، ص ۴۱).

به‌نظر می‌رسد این نظر با نظریهٔ *لوح سفید* بودن اندیشهٔ کودک در بدو تولد تناقض دارد و سید در نوشتن هر دو مقاله هدفهای جداگانه‌ای داشته است. آنگاه که *لوح سفید* را مطرح می‌کند می‌خواهد نتیجه بگیرد که هرچه بر انسانها تأثیر می‌گذارد از جامعه است و از زمانی که می‌خواهد «اکهوریان» یا «نیچری‌ها» (ماده‌گرایان) را بکوبد به نیک و بد بودن ذات انسانها اعتقاد پیدا می‌کند. با این حال، به‌نظر می‌رسد وجه غالب اندیشه‌هایش همان فلسفهٔ *لوح سفید* است که به احتمال تا اندازه‌ای تحت‌تأثیر متفکران تربیتی غرب در آن روزگار بوده است.

هدفهای تربیتی. در بحث از اکهوریان می‌گوید که تربیت را می‌توان بر سه گونه و با سه هدف متفاوت تصور کرد:

۱) تربیت افراد بر اساس منافع یک قوم، که این قوم به‌عنوان یک کل منافع افراد را نیز در بر می‌گیرد و در این حال افراد خادمان کل‌اند و کل، که همان ملت یا جامعه باشد، نگهدارندهٔ منافع افراد است.

۲) تربیت افراد فقط به‌منظور منافع شخصی آنان و بدون ملاحظهٔ قومی که به‌آن وابسته‌اند.

۳) تربیت افراد به‌منظور برآوردن منافع بیگانگان و ملحوظ داشتن منافع فرد در ربط با منافع این بیگانگان.

اگر تربیت و تعلیم نوع سوم را مورد نظر داشته باشیم دیگر مفهوم قوم و ملت و منافع آن در میان نخواهد بود و چنین تربیتی را عدمش به‌زوجود می‌داند. مثال کودک فرانسوی را می‌آورد که اگر در آلمان و برای آلمانیها تربیت شده باشد، چنین کودکی دیگر بچهٔ فرانسه نخواهد بود. در این صورت بی‌تربیتی هزار بار از تربیت بهتر است.

در همین مقاله می‌نویسد که قومیت خصلتی است که به‌یاری تربیت از کودکی در ذهن افراد به‌وجود می‌آید و اگر از کودکی به آن توجه نشود دیگر قومیت و یا ملیت مفهوم نخواهد داشت (*همان*، ص۳۳).

چنانچه پیداست اینجا نیز سید زمینه‌های مبارزه با بیگانگان و بیگانه‌پرستی را در فلسفهٔ تعلیم و تربیت خویش فراهم می‌سازد و بر آن است تا به هر حیله در دل دوست رهی پیدا کند.

سید مناسبترین تربیت را همان نوع اول می‌داند که هم منافع جامعه در آن ملحوظ است و هم منافع فرد و جامعه‌ای را سالم و سازنده می‌داند که براساس اندیشهٔ مذهبی و ترجیحاً اندیشهٔ اسلامی بنا شده باشد. ملت‌پرستی در گرو تربیت مذهبی است.

ویژگیهای معلم. سیدجمال‌الدین در بحث از اهمیت و ویژگیهای معلم مثال پزشک را می‌آورد و معلم را طبیب نفوس و روحها نامیده و نتیجه می‌گیرد چنانچه معلم شناختی از کودک نداشته باشد و راه تربیت را نداند، نخواهد توانست به درستی کودک را تربیت کند. از این‌رو، برای معلم ویژگیهایی قایل می‌شود که فهرست آن چنین است:

- معلم باید از علوم تربیتی و روان‌شناسی اجتماعی آگاهی داشته باشد.
- از سببهای بیماری جامعه با خبر باشد.

- از تاریخ ملت خویش و ملل دیگر و علت پیشرفت و انحطاط آنان آگاهی داشته باشد.

- باید پندگوی جامعه و مردم باشد و آنان را به راه درست و فضیلت رهبری کند.

محتوای آموزشی. از ویژگیهای اندیشه‌های سیدجمال‌الدین تأکید فراوان وی بر علم و اهمیت آن است. این تأکید به آن حد بوده است که برخی وی را تحصلی مذهب، «پوزیتیویست» خوانده‌اند.

می‌گوید شرف و منزلت هر ملتی به علم و عالِم آن است. سلطان عالَم علم است. تمدنهای بزرگ و اقوام موفق به مدد علم توانستند برتری جویند. اگر به هر غنا و ثروت عالم نظر کنیم خواهیم دانست که غنا و ثروت نتیجهٔ تجارت و صناعت و زراعت است و زراعت حاصل‌نمی‌شود، مگر به علم فلاحت و شیمی نباتات و هندسه، و صناعت حاصل نمی‌شود مگر به علم فیزیک و شیمی.... جمیع عالَم انسانی عالَم صناعی است. یعنی عالَم، عالَم علم است و اگر علم از عالَم انسانی رخت بربندد دیگرانسانی در عالَم باقی نخواهد ماند. انسانی که مجهز به علم شده باشد توان و عظمت او بیش‌از «ده نفر، صدنفر و هزار نفر و ده هزار نفر» خواهد بود (سیدجمال‌الدین، ۱۳۱۲، ص۹۰).

علت عقب‌ماندگی مسلمانان. سیدجمال‌الدین پس از بحث مفصل در اهمیت علم تأسف می‌خورد از اینکه ملتهای مشرق زمین به اهمیت علم توجه نمی‌کنند. سید تمام بدبختیهای ملل شرق را ازاین جهت می‌بیند که برای علم و عالِم اهمیتی قایل نیستند و منزلت دانشمندان را نمی‌شناسند و «خداوندان معارف را توقیر و تعظیم نمی‌کنند» و علم را «صناعتی فضول و زائد و پیشه‌ای بی‌فایده» می‌دانند و به این سبب است که شمار عالمان در این کشورها حتی به تعداد انگشتان دست نیست (*همان*، ص۱۱۷).

در سخنرانیی که به سال ۱۲۸۹ق/۱۸۷۲م در آلبرت‌هال کلکته ایراد کرد ضمن برشمردن اهمیت علم و فلسفه به بررسی علت عقب‌ماندگی مسلمانان و محتوای آموزشی مدارس پرداخت که خلاصهٔ آن چنین است:

> مسلمانان علم نحو می‌خوانند، ولی قادر به تکلم یک کلمهٔ عربی نمی‌باشند. علم معانی و بیان می‌خوانند، اما قادر به تصحیح کلمهٔ یومیهٔ خود نمی‌شوند. علم منطق می‌خوانند، ولی قادر به‌تمیز حق از باطل نیستند و دماغهای ما مسلمانان پر است از جمیع خرافات و واهیات.
>
> علمای ما علم حکمت می‌خوانند، ولی با وجود این دست چپ خود را از دست

راست نمی‌شناسند و نمی‌پرسند ما کیستیم و چیستیم و ما را چه باید و چه شاید.

از مظاهر تمدن جدید چون برق و راه‌آهن و کشتی بخار هیچ پرسش نمی‌کنند. شب تا صبح چراغ در پیش خود می‌گذارند و به مطالعهٔ «شمس‌البارعه» می‌پردازند، ولی یک‌بار به این فکر نمی‌افتند که چرا اگر شیشهٔ چراغ نفتی را برداریم دود بسیار از آن حاصل می‌شود و چون شیشه را بگذاریم هیچ دودی از او پیدا نمی‌شود..«خاک بر سر این‌گونه حکیم و خاک بر سر این‌گونه حکمت. حکمت آن است که جمیع حوادث و اجزای عالم ذهن او را حرکت بدهد، نه آنکه مانند کورها در یک راهی راه برود که هیچ نداند پایان آن کجاست» (سیدجمال‌الدین، ۱۳۱۲).

عالِم فقه پس از رسیدن به مقامات علمی رفیع باید شایستهٔ آن باشد که صدراعظم ملکی شود یا سفیر کبیر دولتی گردد و حال آنکه «ما فقهای خود را می‌بینیم بعد از تعلیم این علم از ادارهٔ خانهٔ خود عاجز هستند، بلکه بلاهت را فخر خود می‌شمارند». علم اصول عبارت است از فلسفهٔ شریعت یعنی «فلسفهٔ حقوق»* که در آن علم حقیقت و صحت و فساد و منفعت و مضرت و علل تشریح احکام بیان می‌شود. وقتی یک شخص این علم را می‌خواند باید بتواند برای زندگی اجتماعی قوانینی وضع کند و آن را به اجرا در آرد، حال آنکه می‌بینیم خوانندگان این علم از دانستن فواید قوانین و قواعد مدنیت و اصلاح عالم محروم هستند. پس می‌توان گفت که علمای ما در این زمان مانند فتیله‌ای بسیار باریک هستند که بر سر او شعلهٔ بسیار خُردی بوده باشد که نه اطراف خود را روشنی می‌دهد و نه دیگران را نور می‌بخشد.

عالِم حقیقت نور است، اگر عالِم باشد. پس اگر عالِم، عالِم است، می‌بایست که بر همهٔ عالَم نور بپاشد واگر بر همهٔ عالَم نور او نرسد، دست کم می‌باید که قطر خود را و شهر خود را و یا قریهٔ خود را و یا خانهٔ خود را منور سازد. این چه عالِمی است که خانهٔ خود را هم منور نمی‌کند و عجبتر از همهٔ اینها آن است که علمای ما در این زمان علم را بر دو قسم کرده‌اند: یکی را می‌گویند علم مسلمانان و یکی را می‌گویند علم فرنگ، و دیگران را از آموختن برخی علوم سودمند باز می‌دارند. این را نفهمیدند که علم آن چیز شریفی است که به هیچ طایفه نسبت داده نمی‌شود و به چیزی دیگر

* در متن اصلی در داخل پرانتز عبارت *فیلوزوفی آف لا* آمده است.

شناخته نمی‌شود، بلکه هر چه شناخته می‌شود به علم شناخته می‌شود و هر طایفه‌ای که معروف می‌گردد به علم معروف می‌گردد. انسانها را به علم باید نسبت داد، نه علم را به انسانها. تعجب‌آور است که مسلمانان علومی راکه‌به ارسطو نسبت داده می‌شود با رغبت می‌خوانند. گویی که ارسطو یکی از ارکان مسلمانان بوده است. و اما اگر کسی سخنی از گالیله و نیوتون و کپلر بیان کند آن راکفر می‌انگارند.

پدر و مادر علم، برهان است و دلیل، نه ارسطو است و نه گالیکه. حق در آنجا است که برهان در آنجا بوده باشد و آنها که منع از علوم و معارف می‌کنند، به‌رغم خود صیانت دیانت اسلام را می‌نمایند، اما در حقیقت اینان دشمن دیانت اسلام هستند. نزدیکترین دینها به علوم و معارف، دین اسلام است و هیچ منافاتی در میانهٔ علوم و معارف و اساس دین اسلام وجود ندارد.

سرانجام نتیجه می‌گیرد کسانی که می‌گویند دین اسلام با علوم و فنون جدید منافات دارد، دوستان جاهل اسلام هستند و از قول امام غزالی می‌آورد که این افراد ضررشان از ضرر زندیقها و دشمنان اسلام بیشتر است (*همان*، ص۹۵).

مقام فلسفه. پس از بر شمردن اهمیت علم و لزوم آن در پیشرفتهای اجتماعی، چنین استدلال می‌کند که علوم به تنهایی نمی‌تواند پیش برود. هر علمی وابستهٔ علم دیگر است و باید همهٔ علوم دارای یک روح جامع کلی باشد تا سبب ترقی هریک از علوم گردد. «آن علم به منزلهٔ روح جامع و به پایهٔ قوت حافظه علت مابقیه بوده باشد آن علم، فلسفه یعنی حکمت است.»

و اگر امتی دارای فلسفه نباشد علوم محض نمی‌تواند آنان را در درازمدت نجات دهد. علت این که دولت خدیو مصر شصت سال است که مدارس برای تعلیم علوم جدیده گشوده‌اند، ولی تاکنون فایده‌ای از آن علوم نبرده‌اند؛ سببش این است که تعلیم علوم فلسفه در آن مدارس داده نمی‌شود. اگر روح فلسفی در آن بلاد می‌بود امروز از بلاد فرنگ مستغنی بوده خود آنها در صلاح مملکت خویش برای پیشبرد علم تلاش می‌کردند و فرزندان خود را هر ساله به فرنگ نمی‌فرستاند و از آنجا برای خود استاد طلب نمی‌کردند.

کوتاه سخن اینکه: فلسفه است که انسان را به انسان می‌فهماند و شرف انسان را بیان می‌کند و علم بدون فلسفه قادر به تبیین تمام هستی نخواهد بود.

میرزاعلی‌خان امین‌الدوله

میرزاعلی‌خان امین‌الدوله (۱۳۲۲ـ۱۸ ذیقعده ۱۲۵۹ق*/۱۹۰۴ـ۱۸۴۳م) از جمله رجال روشنفکر و فرهنگدوستی است که درگسترش مدارس جدید و فرهنگ نو تلاش فراوان کرد. در زمان وی بود که مدرسهٔ رشدیه در تبریز و تهران تأسیس و انجمن معارف تشکیل و مطبوعات از آزادی نسبی برخوردار شد.

وی فرزند محمدخان مجدالملک سینکی است که او نیز مردی دانشمند و اصلاح‌طلب بود. امین‌الدوله، پس از تحصیلات معمولی، به آموختن زبان فرانسه پرداخت و با مطالعهٔ نوشته‌های نویسندگان و دانشمندان غرب با علوم و فنون و پیشرفتهای نو آشنا شد.

امین‌الدوله اصلاح‌طلب و هوادار نظم و قانون بود. برای پیشرفت کشور نقشه‌هایی از قبیل احداث راه‌آهن و ایجاد کارخانهٔ قند وکبریت و حفر چاه آرتزین دِر سر می‌پرورانید و با پیشگامان تجدد و آزادی، مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی و میرزاحسین سپهسالار و شیخ هادی نجم‌آبادی و سیدمحمد طباطبایی و میرزاملکم‌خان، ارتباط معنوی داشت و از یادداشتهای وی پیداست که شیفتهٔ دموکراسی و قانون و زندگی بسان کشورهای پیشرفته بوده واز نا امنی و ظلم‌و بی‌قانونی و فقر و جهل کشور خود سخت پریشان بوده است (آرین‌پور، ج ۱، ص۲۷۲).

میرزاعبدالرحیم طالبوف در یکی از نامه‌های خود می‌گوید:

> ... اگرحاج‌امین‌الدوله طالب‌ثراه می‌خواست چیز بنویسد یا آنچه می‌دانست می‌نوشت، چه اثر اعجاز سیری می‌توانست یادگار بگذارد و البته گذاشته و دارد. خدا غریق رحمتش فرماید. صد افسوس که حالا زنده نیست که به ملت خود خدمات شایان نماید و این آشوب بی رجالی را به‌پایان آورد... به خدا برای آوردن مثل حاج‌امین‌الدولهٔ مرحوم صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را تا دگر نظیر او مادر دهر بزاید و تربیت کند (*همان*، ص۲۷۵).

اقدامات فرهنگی امین‌الدوله. در آن هنگام که امین‌الدوله به پیشکاری آذربایجان منصوب شد، در تبریز نیز به فکر اصلاحات اجتماعی و فرهنگی بود. از رشدیه «خوب و

---

* در کتاب *تاریخ رجال ایران* و *تاریخ بیداری ایرانیان* سال‌تولد وی ۱۲۶۰ هـ، و در کتاب *از صبا تا نیما* ۱۸ ذیقعدهٔ ۱۲۵۹ ذکر شده است.

بدها شنیده بود»، مایل بود او را از نزدیک ببیند واز چگونگی اندیشه و مسلکش آگاه شود. رشدیه پس از تهیهٔ مقدمات به‌دیدار امین‌الدوله رفت. امین‌الدوله وی را به گرمی پذیرفت. رشدیه از هدفها و آرزوهایش در پیش او سخن گفت و سه تن از حاضران از جانفشانیها و رنجهای او در راه گسترش آموزش نو سخنها گفتند. امین‌الدوله وعدهٔ یاری و همکاری داد و در دیدارهای بعدی به وی گفت «اگر بخواهیم به مملکت خدمت کنیم توسعهٔ فکر شما اولین قدم ازاقدامات من خواهد بود» (شمس‌الدین رشدیه، ص۳۵).

امین‌الدوله تا در تبریز بود کار رشدیه به سامان می‌گشت و مدرسه رونقی چشمگیر یافته بود. به مدرسهٔ رشدیه کمکهای مالی می‌رساند و به کودکان ایتام و مستمندان خوراک و لباس می‌داد.

پس از اینکه امین‌الدوله به صدارت رسید، رشدیه را نیز به تهران خواند و از او خواست مدرسه‌ای نیز به سبک جدید در تهران تأسیس کند. بدین‌ترتیب با کمکهای امین‌الدوله نخستین مدرسه درتهران به سال ۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م در باغ کربلایی عباسعلی گشوده شد. امین‌الدوله مقرر کرد چهل نفر ازایتام را به خرج دولت به مدرسهٔ رشدیه بفرستند. چون مدرسه صورت منظمی پیدا کرد، امین‌الدوله با هیئت دولت به مدرسه رفت و پس از بازدید و امتحانات لازم از شاگردان، ناظم و معلمان مدرسه را مورد تفقد و عنایت قرار داد و به مدیر مدرسه وعده داد از هر نوع مساعدت و همکاری دریغ نخواهد کرد.

امین‌الدوله در مدت کوتاه صدارتش کمکهای فراوان به مدرسه کرد. علاوه بر یاریهای خود از شاه و رجال برای مدرسه کمک مالی گرفت، به‌طوری که از ۳۳۰ نفر شاگرد مدرسهٔ رشدیه، ۵۰ نفر از اطفال فقرا تحت کفالت امین‌الدوله بودند و به آنان ناهار و لباس نیز داده می‌شد.

امین‌الدوله شاه را به دبستان رشدیه برد و از خود و شاه و دیگران سی و شش هزار تومان پول گردآورد که سود آن به دبستان داده شود (کسروی، ص۲۲). افزون بر این، در اراضی پارک مسکونی خود برای مدرسهٔ رشدیه ساختمان احداث کرد که پس از وی پسرش محسن‌خان امین‌الدوله (معین‌الملک) مدرسهٔ رشدیه را به آنجا منتقل کرد.

امین‌الدوله می‌دانست که درد ملت نادانی و دوای آن دانایی است، از این‌رو بیش از هر کار به گسترش فرهنگ و آموزش و پرورش اهمیت می‌داد. امین‌الدوله می‌دانست که مملکت شخص جدی و کاری و مرد علم و مدرسه می‌خواهد. می‌خواست «سرهای

افکار جدید را که تازه در این مدت به جنبش آمده و هنوز نورس و نارسا بود، به‌سامان بگذارد». می‌خواست «نه از افکار جدید جلوگیری کرده باشد و نه آنها را بی‌تکلیف و سرگردان بگذارد...» می‌دانست تا ملت نداند: چه می‌خواهد، چه می‌باید بخواهد، چه می‌کند، چه باید بکند روی سعادت نمی‌بیند... می‌خواست تمام افکار جدید و میهن‌دوستانه را به سوی گسترش علم و فرهنگ سوق دهد. مظفرالدین شاه را خاطرنشان می‌کرد که‌تنها وسیلهٔ نگاه دارندهٔ او از حملهٔ افکار تجددخواهان، سرگرم کردن آنهاست به توسعهٔ معارف و یگانه تحصیل نام نیک، که شاه نیز نباید بدان بی‌علاقه باشد گشودن در معارف است به‌روی ملت. به شاه می‌فهماند پدرش هدف تیر بلا نگردید، مگر به‌واسطهٔ ضدیت نمودن با افکار تازه و جلوگیری کردن از آزادی قلم و بیان.

امین‌الدوله می‌دانست که در کار گسترش فرهنگ عموم ملت باید شرکت کند و آن باری نیست که سنگینیش تنها به دوش دولت گذارده شود. این بود که در راه تشویق ملت برای این‌کار دقیقه‌ای فروگذار نمی‌کرد (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۱۸۰).

در این‌کار خود پیش از همه و بیشتر از دیگران گشاده‌دستی می‌کرد، به‌طوری که پس از عزل وی گفته بودند وزیری که بیش از شاه به گسترش فرهنگ خدمت کند عاقبتش همین می‌شود! پس از آنکه انجمن معارف تصمیم گرفت برای گسترش مدارس و کمک به آنها اعانه‌هایی جمع‌آوری کند، احتشام‌السلطنه به امر 'امین‌الدوله' صدراعظم دفتری تدارک دید و نخست آن را پیش مظفرالدین شاه فرستاد. مظفرالدین شاه در آن دفتر دو هزار تومان اعانه نوشت و در زیر دستخط شاه، امین‌الدوله جمله ای نوشت با این مضمون: این بندهٔ درگاه برای این مقصد خیر دوازده هزارتومان بندگی خواهم کرد* (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۱۹۰).

امین‌الدوله تا آخر عمر پیوسته در فکر گسترش مدارس جدید بود و حتی آن زمان هم که در لشت‌نشاء بود کمکهای‌مالی خود را به مدرسه می‌فرستاد که پس از بروز اختلاف میان رشدیه و انجمن معارف آن پولها در اختیار انجمن مذکور قرار گرفت.

در وصیت‌نامه‌ای که به خط زیبای خود نوشته است چنین آمده است: «مکتب رشدیهٔ تهران، که یادگار من است، معین‌الملک [پسراو] اهتمام کند دایر نماید. اگر برای

---

* احتشام‌السلطنه نوشته است که امین‌الدوله در دفترچهٔ اعانات نوشت که دوازده هزارتومان برای تأسیس مدارس جدید کمک می‌کند، اما «دوازده دینار هم نداد». رک: احتشام‌السلطنه، ص۳۲۵. یادآوری می‌شود که نگارنده این مطلب را فقط در منبع یاد شده دیده است و اکثر منابع از امین‌الدوله به نیکی یاد کرده‌اند.

خودم فرصتی و مهلتی دست داد و توانستم برای مصارف مقررهٔ آن محلی تعیین کنم، تکلیف از معین‌الملک ساقط می‌شود، والا استدامت این خیر بر ذمهٔ او فرض است» (شمس‌الدین رشدیه، ص ۴۱).

تشکیل انجمن معارف. یکی دیگر از اقدامهای فرهنگی امین‌الدوله تشکیل انجمن معارف در زمان اوست. یکی از فعالیتهای این انجمن که با عضویت برخی از فرهنگدوستان آن روزگار تشکیل یافته بود، گسترش مدارس جدید بود. از جمله تأسیس مدرسهٔ خیریه، مدرسهٔ علمیه، مدرسهٔ شرف، مدرسهٔ ادب، مدرسهٔ کمالیه، مدرسهٔ سادات... که به‌دنبال تشکیل این انجمن صورت گرفت.

در زمان صدارت وی بود که مطبوعات گسترش نسبی یافت و آزادی قلم تا حدودی به‌وجود آمد.

حاج میرزایحیی دولت‌آبادی

حاج میرزایحیی دولت‌آبادی (۱۳۵۹-۱۲۷۹ق / ۱۹۴۰-۱۸۶۲م) فرزند شیخ هادی دولت‌آبادی دراصفهان متولد شد. پدرش از روحانیان روشنفکر و معروف اصفهان بود. میرزایحیی بیشترین سالهای عمر خود را به فعالیتهای علمی و فرهنگی گذراند و از بنیانگذاران مدرسهٔ جدید و منتقدان نظام آموزشی قدیم‌ایران بود. فعالیت فرهنگی او، به‌ویژه در زمینهٔ تأسیس مدارس جدید و عضویت در انجمن معارف و نوشتن کتاب برای تدریس درمدارس و شرکت در روزنامه‌نگاری و دیگر عرصه‌های فرهنگی به اندازه‌ای بود که برخی او را پس‌از رشدیه یکی از پایه‌گذاران تعلیم و تربیت جدید در ایران دانسته‌اند (نیکوهمت، ۱۳۵۳). در زمان صدارت امین‌الدوله که رشدیه درتهران به تأسیس مدرسهٔ جدید پرداخت، دولت‌آبادی از معلمان مدرسهٔ جدید رشدیه بود و با میرزاحسن رشدیه همکاری می‌کرد.

دولت‌آبادی از پنج سالگی به مکتب رفت و نخست پیش آخوندباجی به تحصیل پرداخت و سپس مراحل تحصیلی خود را در ایران و عراق طی کرد. در شرح حال خود از آخوندباجیها و مکتبهای آنان به‌شدت انتقاد کرده و گفته است:

> ... این مدت را نمی‌توانم از زمان شروع به تحصیل شمارم (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۱۲) [تا اینکه در هفت سالگی پیش ملاعباس به تحصیل پرداخت و از این معلم نیز چندان بهره نگرفت. در مورد او نوشته است] ... معلم ما قیم شرعی می‌شد، از

جانب پدرم بر اطفالی که بی ولی باشند و تصرف در مال آنها وظیفهٔ حاکم شرع است، از این راه مکتب‌خانهٔ ما به صرافخانهٔ کوچکی شباهت یافته بود که غالباً در آنجا معاملات و داد وستد می‌شد... من و برادرم نزد این معلم همدرس بودیم. روزها وقت صبح می‌رفتیم به خانهٔ او که فاصلهٔ کمی با منزل ما داشت. تا نزدیک ظهر که معلم غایب بود، به نوشتن چند سطر خط نسخ روی لوحهٔ حلبی و به بازی نمودن با اطفال معلم وقت خود را می‌گذرانیدیم. بعد از ناهار ... معلم حاضر شده سطری چند از قرآن به ما درس می‌داد. سرمشقی می‌نوشت و مشق گذشته را تحویل می‌گرفت و برای خواندن فارسی کاغذهای تحریری خود را که عبارت بود از لاشه‌های باطل شدهٔ سندهای معاملاتی که با مردم داشت، به ما می‌داد بخوانیم و خواندن خطهای تحریری بی‌اندازه زحمت داشت. از فارسی چیزی را که به شوق می‌خواندم کتاب موش و گربه بود... (*همان*، ص۱۳ و ۱۴).

به اقرار وی تنها کتابی‌که با سن و تحصیل او مناسبت داشته است همان کتاب موش و گربه بوده است. یکی دو سال به این ترتیب گذشت اما «فایدهٔ قابل از تحصیل نزد این معلم‌نبرد». پس از آن تحت تعلیم معلم سرخانه قرار گرفت و آقای معلم کتاب صرف میر و *امثله* را برای آنان درس گفت و این معلم نیز گرچه از مطالب درس آگاهی داشته «ولی از شغل معلمی و تربیت آموزگاری اطفال بکلی بی‌خرد...بود». پس از آن به اصفهان رفت و در مدرسهٔ صدر به تحصیل پرداخت. گر چه مدرسهٔ مذکور را از بهترین مدرسه‌های اصفهان معرفی می‌کند، ولی آنجا نیز «با یک زندگی بی وضع و بی‌ترتیب به‌سر» برد. «بوی بد» حجره، نبودن روشنایی و عدم مراعات بهداشت از سوی شاگردان قبلی و در نتیجه «کثیفی» آن دولت‌آبادی را آزار می‌داده و او را در خاطراتش پیوسته از نامناسب بودن محیط آموزشی سخن گفته است.

مجموعهٔ تحصیلات او در ایران و عراق و آنچه در طول این مدت شاهد بوده تأثیر عمیقی در تفکرات تربیتی وی گذاشته و او را به یافتن راهی نو در آموزش سوق داده است. اندیشه‌های تربیتی و اقدامهای فرهنگی دولت‌آبادی نیز، مانند دیگر پیشگامان مدارس جدید در آن روزگار، تا حدودی منبعث از اوضاع و احوال تعلیم و تربیت در دورهٔ کودکی او بوده است.

دیدگاه تربیتی دولت‌آبادی. دولت‌آبادی برای نخستین دههٔ زندگی افراد اهمیت ویژه‌ای قایل شده و به درستی از اثر تربیت در این دوره، چه از سوی خانواده و چه از

سوی نهادهای تربیتی، یاد می‌کند. پس از شرح وضع زندگی معلم خود ملاعباس، در تحلیل نتایج تربیتی و رخدادهای مکتبخانه می‌گوید: «به هر صورت باید دانست که نرسیدن دست مربی قابل به دامان لوح سادهٔ حساس یک طفل، یا نرسیدن دست او به دامان حسن اکتسابات عملی، ممکن است طرح ملکه‌هایی در وجود او بریزد که آثار بدبختیش در تمام عمر از او مفارقت ننماید» (*همان*، ص۱۹).

دولت‌آبادی با نظر گاهی علمی نسبت به ویژگیهای شخصیت خویش نگریسته و ریشهٔ آن را در نحوهٔ تربیت خود در دورهٔ کودکی جستجو کرده است، گوید:

> گرچه ما را در آن زمان همقدران تربیت یافته می‌خواندند و شاید هم به‌واسطهٔ اخلاق خانوادگی نسبت به بسیاری از اولاد خویشاوندان و همسایگان از حیث اخلاق برتری داشته‌ایم، ولیکن چگونه کفایت می‌کند این برتری نسبی در برابر پاره‌ای از خلقها که به اقتضای فطرت آنها را دوست نمی‌دارم، و می‌دانم بودن آنها در لوح وجود من از اثر معاشرتهای ابتدایی است و چون راسخ شده به زحمت می‌توانم آنها را ترک یا کم نمایم. بلی، چنانکه برای یک طفل‌نشو و نما کردن سازگار یا ناسازگار صلاحیتش بیشتر است تا یک شاخهٔ درخت، همچنین حاجت آن طفل هم به حسن تربیت مربی بیشتر است تا صاحب آن شاخهٔ درخت به دست پرورش باغبان، و خوشبختی و بدبختی شخص در تمام عمر کاملاً مربوط است به حسن تربیتهای ابتدایی او، از این سبب آغوش مادر را اول مکان سعادت یا شقاوت باید دانست (*همان*، ص۲۹).

. **آموزش به زبان بومی.** دولت‌آبادی ضمن اشاره به وضع آموزش در نجف و معلم خود در آن شهر، از محتوا و روش آموزش آنجا انتقاد کرده و نوشته است که با وجود تسلط من به زبان عربی «باز درس او را درست نفهمیدم» و نتیجه گرفته است که آموزش باید به زبان بومی باشد: «بلی علم را به‌زبان بومی باید خواند. کتاب علمی را به زبان بومی باید نوشت و معلم باید به زبان بومی محصل آشنا باشد تا بتواند توضیحات لازم‌را بدهد». اما معلوم نمی‌کند که منظور وی همان زبان رسمی یک کشور است یا زبان مادری یا ملی هر قوم و ملتی.

هدف از تحصیل. دولت‌آبادی در برخورد با وضع دورهٔ تحصیل و نگرشهای پدر خویش نسبت به تحصیلات او با اینکه در مقایسه با اکثر اولیای اطفال برای آن ارزش مثبت قایل می‌شود، اما آن راکافی ندانسته است:

اما شخص من نمی‌دانستم برای چه تحصیل می‌کنم و می‌خواهم چه بشوم. این تحصیل تنها برای آخرت است یا در دنیا هم به کار من خواهد خورد و یا اینکه آیا مطالب دانستنی دیگر هم، که در اصلاح معاد و معاش مدخلیت داشته باشد، برای یاد گرفتن هست یا نه. به هر صورت پدرم تصور کرده است به بهترین ترتیب به تکلیف خود عمل کرده است و هیچ‌گونه ملامت هم نمی‌تواند به دامن خیال مقدس او برسد، چه مرسوم عهد و زمان برای ما همین بوده.

با این مقدمات رسانده است که باید علایق شخصی فرد را نیز در تحصیل مدّ نظر داشت و ضمن توجه به مسائل دینی و اخلاقی باید نیازها و علاقه‌های فردی شخص را نیز در نظر گرفت.

انتقاد از روشهای آموزشی قدیم. دولت‌آبادی نیز، به تبعیت از میرزاحسن رشدیه و با همکاری وی و دیگر فرهنگدوستان آن روزگار، کوشید تا شیوهٔ جدید آموزش را گسترش دهد. مانند دیگر فرهنگ پژوهان و هواداران مدارس جدید به انتقاد از شیوهٔ آموزش سنتی پرداخت و در تلاش بود تا شیوهٔ نو آموزشی را جایگزین آن کند. در بارهٔ کارکرد شیوهٔ آموزشی قدیم (مکتبی) گوید:

مکتبخانه‌های ابتدایی عبارت بوده از دکه‌هایی که در بازار و گذرها و گاهی در مسجدهای کوچک برای تعلیم و تربیت کودکان دایر بوده. در مکتبخانه‌های مزبور حروف تهجی را به طفل یاد داده بی‌آنکه در ترکیب نمودن کلمات با صداها آموزگاران مکاتب خود قاعده‌ای در دست داشته باشند، چه رسد که آموزگاران را بیاموزانند. این است که نورسان پس از چند سال که عمر خود را در مکاتب مزبور صرف می‌نمود، باز نمی‌توانسته عبارتی را صحیح بخوانند و بنویسند... (*همان*، ص ۳۰).

به همراه دیگر کوشندگان، کتابهایی به سبک جدید برای کودکان تهیه کرد و کوشید آن را ضمن مصور کردن با ویژگیهای ذهنی کودکان فراهم‌سازد. اما مخالفان «این‌گونه اقدامات را فرنگی‌مآبی نامیده غیر لازم تصور» کردند. با این همه وی در تلاش بود روشهای جدید آموزش را در مدارس اشاعه دهد و کتابی نیز تحت عنوان *عَلی* برای تدریس در مدارس تألیف کرد.

فکر تربیت معلم. دولت‌آبادی از معدود کسانی است که در آن روزگار به مسئلهٔ تربیت معلم اشاره کرده و آن را از بنیادیترین اقدام در راه گسترش آموزش و پرورش دانسته

است. در بحث از وظایف انجمن معارف و فعالیتهای آن و توسعهٔ مدارس جدید به درستی استدلال کرده است که فرهنگ پژوهان «از روی احساسات خود به توسعه دادن دایرهٔ معارف بیشتر کوشش دارند تا به اساسی بودن اقداماتی که می‌نمایند. بدیهی است اگر مدرسهٔ رشدیه را با اساس صحیح تأسیس نموده قسمتی از آن را به صورت دارالمعلمین ابتدایی در آورده جمعی از تحصیل‌کردگان جوان خوش اخلاق داوطلب شغل معلمی را به آموختن ترتیب تعلیمات ابتدایی و طریق مکتبداری به سبک جدید واداشته و در قسمت دیگرش یک عده اطفال مبتدی را تعلیم و تربیت می‌نمودند، به زودی جمعی معلم ابتدایی می‌داشتیم، آنگاه به تأسیس مکاتب شروع می‌نمودیم. اما نظرات اعضای انجمن به اینجا منتهی می‌شود که به توسعهٔ معارف پردازند و ضمناً تحصیل اسباب نمایند» (*همان*، ص ۱۸۷ و ۱۸۸).

این فکر واقع‌بینانه‌ترین اندیشهٔ تربیتی آن روزگار بود که متأسفانه توجه چندانی به آن نشد و فکر تأسیس مرکز تربیت معلم (دارالمعلمین) پس از چندین سال، آن هم در سطح محدود، عملی شد.

در میان بانیان مدارس جدید شاید دولت‌آبادی نخستین کسی است که فکر تربیت معلم را به موقع و به درستی مطرح کرده و نیازهای آموزشی زمان خویش را به نیکی دریافته بود. در این تحقیق ملاحظه خواهد شد که بسیاری از معلمان مدارس قدیم و جدید، خود چندان آگاهی از اصول و روش صحیح تعلیم و تربیت نداشتند و آنچه هم برخی از هواداران مدارس جدید به عنوان شیوهٔ نو در داخل و خارج از کشور آموخته بودند نه تنها کافی نبود، بلکه بیشتر جزو افتخارات و تواناییهای شخصی به‌شمار می‌آمد و گاهی این توانایی دارندهٔ آن را به انحصارطلبی و غرور سوق می‌داد. در صورتی که اگر چنین روشی از انحصار فردی در آمده و به صورت یک شیوهٔ تدریس عمومی در میان دیگر معلمان اشاعه می‌یافت آثار تربیتی مهمی بر جای می‌گذاشت.

با اینکه نخستین مدرسهٔ جدید در ایران از سالهای ۱۳۰۵ق/۱۸۸۷م به بعد آغاز به‌کار کرد، ولی در سال ۱۲۹۰ش بود که در مورد اعزام محصل به خارج مجلس تصویب کرد که پانزده تن از سی تن محصلان اعزام به خارج در رشتهٔ تعلیم و تربیت تحصیل کنند و در سال ۱۲۹۷ش (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م) بود که نخستین دارالمعلمین (مرکز تربیت معلم) در ایران تأسیس شد.

تشکیل انجمن معارف. دولت‌آبادی از نخستین اعضا و کوشندگان انجمن معارف بود

که برای نخستین بار در سال ۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م در تهران تشکیل یافت. وی فعالیت خود را در این انجمن با شوق فراوان آغاز کرد و گویا این‌کار از آرزوهای دیرین وی بوده است. در این باره گوید: «...از شروع به این‌کار و از عضویت در این انجمن، که در حقیقت رسیدن به آرزویی است که سالها در دل داشته‌ام، خوشحالم» (*همان*، ص۱۸۹ و ۱۹۰).

به‌دنبال تأسیس این انجمن بود که در مراسم گشایش مدرسهٔ علمیه، که با حضور اعضای انجمن و صدراعظم وقت (امین‌الدوله) افتتاح شد، در باب تعلیم و تربیت سخنرانی کرد و مورد احترام و تشویق فراوان حضار و صدراعظم قرار گرفت. در این انجمن که گروه ناهمگنی بود، برخی از افراد یا به فکر خودنمایی بودند یا در اندیشهٔ سود شخصی، و وزیر علوم وقت هم در فکر منحل کردن آن و جلوگیری از ادامهٔ کار مدارس جدید بود. یحیی دولت‌آبادی به تبعیت از سیاستهای فرهنگدوستانی چون امین‌الدوله و دیگران سعی در گسترش مدارس جدید داشت و بر آن بود تا این انجمن را به صورت نهادی اجتماعی در آورد تا فرهنگ «طوری وسعت یافته عمومیت پیدا کند، که نه تنها شاه یا وزیر نتواند آن را منحل کند، بلکه در مقابل حمله‌های شدید کهنه‌پرستان و دشمنان دانش و پرورش نیز تاب مقاومت آورده بتواند اساس خود را بر بنیان خلل‌ناپذیر بگذارد» (*همان*، ص۲۳۸).

تأسیس مدارس جدید. دولت‌آبادی از همان آغاز جوانی در فکر تربیت نوباوگان میهن بود و در این راه تلاش فراوان می‌کرد. گاهی به فکر تأسیس دارالایتام می‌افتاد تا «خدمتی به ملت بنماید» وگاهی جوانان را دور خود جمع می‌کرد و به تعلیم درس و خط می‌پرداخت. هدف از این‌کار را فراهم کردن امکاناتی می‌دانست که روزی به یاری آنان بتواند در گسترش مدارس و فرهنگ نو کارهایی انجام دهد.«به تصور اینکه اگر اسباب توسعهٔ دایرهٔمعارف عمومی فراهم گشت و مراهم توفیق رفیق آمد از این جوانان اشخاصی بتوانند اسباب دست من بوده باشند» (*همان*، ص۱۱۵). این نخستین جوانه‌های اندیشهٔ تأسیس مدارس جدید وی بود. اولین مدرسه‌ای که تأسیس کرد *مدرسهٔ سادات** بود. هدف وی از تأسیس این مدرسه کمک به فقرا و سادات مستمند بود تا ضمن آموزش دادن به آنان، زندگیشان را سامان بخشد. معتقد بود چون مدرسه

* رک: مدرسهٔ *سادات* تهران در همین کتاب.

برای فقرای سادات بود «چنین مدرسهٔ خیری می‌توانست بسیاری از حمله‌های روحانی نمایان را دفع نموده، پشت و پناهی برای استحکام اساس معارف جدید بوده باشد».

برای این‌کار خیر از مردم یاری طلبید و با حسن استقبال روبه‌رو شد. از جمله مشوقان وی شیخ هادی نجم‌آبادی، روحانی روشنفکر و هوادار فرهنگ نو و مدارس جدید بود. اما با این حال از گزند مخالفان دور نمی‌ماند. دولت‌آبادی از زمره کسانی بود که عشق سرشاری به مدارس جدید داشت و نامرادیها و فتنه و فساد روزگار او را از گسترش دانش و فرهنگ دلسرد نمی‌کرد. خود در این باره می‌نویسد:

در بهار ۱۳۲۴ هجری مهدیقلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه) را برای مساعدت در خدمت به معارف عمومی و توحید دروس مکاتب ملیه خواندم، مخبرالسلطنه این دو بیت را در جواب من نوشت:

دولت که نمی‌خواهد ملت که نمی‌داند	این مدرسه بازی را بگذار کنار آخر
گیرم که مرا رایی در کار مدارس هست	رایی که نخواهندش آید به چه کار آخر

نگارنده به جواب قانع نگشته ابیات ذیل را انشادو به محضرش فرستادم:

مدرسه

از مدرسه هر حرفی گوییم روا باشد	باشد که همی آید این حرف به کار آخر
مأیوسی و مهجوری تا چند بود ما را؟	این شاخه همی بدهد روزی بروبار آخر
گر ملت ما دانا ور دولت ما خواهان	می بود چه حاجت بر این گفت و گزار آخر
نومید نباید بود زان روی که خواهدداشت	از علم و عمل سهمی این شهر و دیار آخر
من گویم و آن گوید تا چند همی گوییم	این حرف من و او را بگذار کنار آخر
از همت خود کن گرم بازار معارف را	از سردی دی بگذر شد فصل بهار آخر
من حرف رجاء گویم با بینهٔ روشن	بر یأس ترا برهان گر هست بیار آخر

وی چهاردهم آبان ماه ۱۳۱۸ش در تهران به سکتهٔ قلبی درگذشت* (نیکو همت، ص۹۲۸).

---

* برای آگاهی بیشتر از فعالیتهای فرهنگی و سیاسی وی، رک: *حیات یحیی*. ۴ جلد، نوشتهٔ دولت‌آبادی و مجلهٔ وحید، ش۱۱ و ۱۲، س۱۳۵۳.

حاج‌میرزاحسن رشدیه

حاج‌میرزاحسن رشدیه* (۱۳۶۳-۱۲۶۷ق/۱۹۴۴-۱۸۵۱م) از نخستین بنیانگذاران مدرسهٔ جدید در ایران است. وی را به راستی پیر *معارف* و *پدر مدرسهٔ جدید در ایران* لقب داده‌اند. او سراسر عمر خود را در راه تربیت نوباوگان میهن گذراند و با وجود دشواریها و کارشکنیهای جانکاه کهنه‌پرستان و خشک‌اندیشان پیوسته در راه تعلیم و تربیت همگانی بی‌محاباکوشید و تا آخر عمر آنی از تربیت و پرورش غفلت نورزید.

اقدام فرهنگی رشدیه نقطهٔ عطفی در تاریخ آموزش و پرورش کشور ما به شمار می‌آید، چراکه با شیوهٔ آموزش وی بود که روشها و برنامه‌های آموزشی سنتی درایران دستخوش تحول و دگرگونی شد و شاگردان مکتبها و مدرسه‌ها با بهره‌گرفتن از شیوه‌های آموزشی او توانستند از رنج آموزشهای مکتبخانه‌ای رهایی یابند.

پیش از رشدیه، امیرکبیر با تأسیس دارالفنون فکر نوی در آموزش و پرورش روزگار قاجار به جامعه عرضه کرد، اما آن مؤسسهٔ آموزشی نه تنها در آغاز در انحصار اشراف‌زادگان و فرادستان جامعه بود، بلکه پس از آن زمان هم که از انحصار خواص در آمد و در اختیار همگان قرار گرفت به علل گوناگون نتوانست گسترش یابد و سیر بالنده پیدا کند و سرانجام به دبیرستانی تبدیل شد، اما مدرسهٔ رشدیه که در آغاز با شرکت فرزندان فرودستان آغاز به کار کرد و از همان ابتدای فعالیت به تحریکِ مقدس‌مآبان بارها غارت و ویران شد، همچنان که خود وی پیش‌بینی کرده بود طولی نکشید هر کدام از آجرهای مدرسه‌اش که به دنبال انفجار آن توسط واپس گرایان وعلم‌ستیزان در هوا معلق شده بود، به مدرسه‌ای جدید مبدل شد و از آن پس گسترش نسبی یافت. به سخن دیگر، مدرسهٔ رشدیه الگویی بود برای تأسیس مدارس ابتدایی و شیوهٔ آموزشی وی بود که به‌نام *طرز جدید* پر آوازه شد و در سراسر کشور نمونه‌هایی از آن تأسیس و در برخی مناطق گسترش فراوان یافت. برای آگاهی از چگونگی فکر تأسیس مدرسهٔ جدید و نوآوریهای آموزشی رشدیه، طبق روال این تحقیق نخست اشاره‌ای می‌کنیم به شرح حال رشدیه، تا زمینه‌های فکری و انگیزه‌های وی را در دوران تحصیل و جوانی بررسی کنیم، سپس می‌پردازیم به نوآوریهای او در عرصه‌های گوناگون آموزشی.

کودکی و جوانی رشدیه. میرزاحسن، فرزند آخوند ملامهدی تبریزی، روز جمعه

---

* رشدیه در اصطلاح عثمانیان آن روزگار به مدرسهٔ ابتدایی گفته می‌شد. از این‌رو وی نیز به این نام شهرت یافت.

پنجم رمضان ۱۲۷۶ق/۱۸۵۱م در تبریز چشم به جهان گشود*. در پنج سالگی به مکتبخانه رفت. آخوند مکتب به هوش و دانایی وی پی‌برد و در همان ماههای نخست خلیفهٔ مکتبخانه‌اش کرد. آخوند مکتب بسیار بی‌رحم بود و کودکان را سخت می‌آزرد و بی‌محابا می‌زد. رشدیه دریافته بود که شاگرد بیچاره درس را نفهمیده یا آخوند نتوانسته است بفهماند، اما چوبش را شاگرد می‌خورد. به سبب نا آگاهی آخوند از شیوهٔ آموزشی، شاگردان به رونویسی بی‌حساب و تمرین بی‌حاصل می‌پرداختند و پس از حفظ نقش کلمات و صرف وقت بسیار موفق به خواندن و نوشتن می‌شدند. چنین روشی پیوسته میرزاحسن را به اندیشه فرو می‌برد و به چاره‌یابی می‌کشاند. به‌دنبال این چاره‌یابیها بود که از بچه‌ها می‌خواست صبح زود پیش از آخوند به مکتب آیند و کلید مکتب هم که پیش او بود تا به درسهایشان رسیدگی کند و اشکالهایشان را برطرف سازد. آخوند نیز از این کار خوشنود بود. این کوششها نخستین تجربه‌های آموزشی او بود.

چند سالی گذشت، میرزاحسن نیز پیش پدر و دیگران صرف و نحو... را به حد لازم فرا گرفت، *الفیه* و *صمدیه* و *انموذج* و *وصاف* را... نیک آموخت. از فقه و احکام و فتاوی هم بهره‌ها جست. از معلومات آن روزگار و لازمهٔ ملایی و پیشنمازی طرفی بست. در بیست و دومین سال زندگی و پس از شانزده سال تحصیل (پنج سال در مکتبخانه و تعلیمات ابتدایی و یازده سال تحصیل معارف عربی و ادبیات و فقه و...) در جرگهٔ پیشنمازان در آمد و در یکی از مسجدهای دور دست شهر تبریز به منبر رفت.

فکر تحصیل در نجف و بیروت. عصر یکی از روزهای رمضان سال ۱۲۹۸ق/ ۱۸۸۱م، که در بالای منبر مشغول موعظه بود و از حرام بودن اطاعت بر حاکم ظالم سخن می‌گفت، قضا را مظفرالدین میرزا که از شکار بر می‌گشت، برای ادای نماز وارد مسجد شد. به محض ورود وی، میرزا حسن ولیعهد را اعدل ناس معرفی و مردم را به اطاعت از حضرت والا ترغیب کرد. سخن به پایان رسید مردم متفرق شدند، اما میرزاحسن در راه به خود آمد و گفت: «ای غافل ناذان، برای رضای خدا سخن گفته، مردم را از اطاعت بر ظالم باز می‌داشتی، حال مردم را به اطاعت شیطان خواندی؟». وقتی به خانه رسید، ناراحت بود. با پدر خلوت کرد و گفت: «دیگر به مسجد نمی‌روم. گناه خودم کم نیست، وبال دیگران را چرا به گردن بگیرم» پدر. گفت «خوشحال باش و بکوش راه خدا را پیش‌گیری و شیطان را برانی». میرزا حسن پاسخ داد که «آن قابلیت را در خود نمی‌بینم

* در تهیهٔ این شرح بیشتر از کتاب *سوانح عمر* نوشتهٔ شمس‌الدین رشدیه بهره جسته‌ایم.

چون تا ولیعهد وارد شد کم مانده بود قالب تهی کنم، خیلی فکر کرده‌ام چاره‌ام در این است که برای تحصیل به نجف بروم»، پدر راضی شد.

میرزا حسن به خواندن روزنامه‌های *حبل‌المتین* و *اختر* و *ثریا* علاقه‌مند بود، اما از روزنامهٔ *ثریا* استفادهٔ بیشتری می‌کرد، چنان که در کتاب درسی *کفایة‌التعلیم* می‌نویسد: «روزنامهٔ *ثریا* بسی تاریکیها را روشن کرد».

در یکی از شماره‌های روزنامهٔ *ثریا* * نوشته بود در اروپا در هر صد نفری یک نفر بی‌سواد است و در ایران در هر هزار نفری یک نفر با سواد و این از بدئ اصول تعلیم است.

میرزاحسن که خود با جان و دل این کمبود را حس کرده بود، پس از خواندن روزنامه نیتش عوض شد و از مسافرت به نجف منصرف و در این اندیشه شد که به استانبول یا مصر یا بیروت برود و در دانشسرای (دارالمعلمین) دو شهر اخیر که انگلیسیها و فرانسویها باز کرده بودند، وارد شود واصول آموزش و پرورش نو را بیاموزد. ماجرا را با پدر در میان گذاشت. وی نیز متقاعد شد و میرزا حسن به‌نام عزیمت به نجف از تبریز بیرون شد.

میرزا حسن در سال ۱۲۹۸ق/۱۸۸۱م در بیروت داخل دارالمعلمین شد و دو سال به تحصیل اصول تعلیم و تربیت پرداخت و از معلمی، که به شیوهٔ نو الفبای زبان فرانسه را تدریس می‌کرد، اصول تعلیم الفبا را فرا گرفت و پس از انطباق اصول با تدریس الفبای فارسی شیوهٔ نویی اختراع کرد که بسیار مفید می‌نمود و راه را برای فرا گرفتن خواندن و نوشتن بیسوادان آسان و هموار کرد.

تأسیس مدرسه در ایروان. چون خود را در تعلیم و تربیت صاحب‌نظر و ورزیده یافت در اندیشهٔ تأسیس مدرسه افتاد. نزدیک سال ۱۳۰۰ق به عزم تأسیس مدرسه در ایران، بیروت را ترک گفت و از راه استانبول عازم ایران شد. در استانبول از مدارسی که با اصول جدید اداره می‌شد دیدن کرد و سازمان آنها را پسندید و به خاطر سپرد، ولی ایران را به سبب آشفتگی و پریشانی وضع اجتماعی برای انجام نیت بلند خود مناسب و مساعد ندید، ناچار به ایروان رفت و در آن شهر به یاری حاج آخوند، برادر مادریش، برای ایرانیان نخستین مدرسهٔ رشدیه را تأسیس کرد. مسلمانان ساکن ایروان خدمتش را بزرگ شمردند و بسزا وی را احترام کردند. این مدرسه چهار سال دایر بود. رشدیه در این مدت با استفاده از تشکیلات مدارس روسها، روز به روز به رونق مدرسهٔ خود می‌افزود و مدرسه مورد توجه روز افزون ساکنان شهر قرار می‌گرفت.

---

* کسروی نام روزنامه را *اختر* نوشته است. رک: *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص ۴۰.

بازدید ناصرالدین‌شاه از مدرسهٔ ایروان. ناصرالدین‌شاه از سفر فرنگستان برمی‌گشت که در ایروان پاپ اعظم ارامنه از وی پذیرایی کرد. مدرسهٔ رشدیه در مسیر شاه‌بود. رشدیه از اولیای اطفال تقاضا کرد جلوخان مدرسه را هرچه با شکوهتر تزیین کنند. ناصرالدین‌شاه وقتی به جلو مدرسه رسید توقف کرد و پرسید: «اینجا کجاست؟» گفتند: «مدرسهٔ ایرانی است». رشدیه لباس متحدالشکل بر تن دانش‌آموزان کرده بود و معلمان نیز به ردیف در اتاق ورودی ایستاده بودند. به محض ورود شاه شاگردان سرودی خواندند. پس از آن شاه وارد مدرسه شد. رشدیه خطابهٔ مختصری ایراد کرد که آخرش چنین بود:

> سوغاتی را که ایرانیان از آستان ملک پاسبان پدر تاجدار انتظار دارند اجازهٔ تأسیس این‌گونه مدارس در ایران است (شمس‌الدین رشدیه، ص۲۴).

شاه پس از بازدید از مدرسه و پنج دقیقه توقف در آنجا به رشدیه گفت: «با ما بیایید». رشدیه مدرسه را به برادر بزرگش سپرد و ملتزم شاه شد؛ خوشحال از اینکه به آرزوی دیرینه‌اش رسیده است. در راه شاه از رشدیه در پیرامون مدرسه پرسشهایی کرد و رشدیهٔ جوان بی‌تجربه، غافل از فکر و نیت پادشاه منافع مدرسه را هرچه مفصلتر شرح داد. شاه زَیرک نیز گوش داد. هنگامی که «موکب شاهانه» به نخجوان رسید، پس از توقف لازم حرکت کرد. رئیس چاپارخانه به بهانه‌ای از حرکت رشدیه جلوگیری کرد. پس از یکی دو روز صریحاً او را از دستور شاه آگاه کرد. رشدیه دانست که تیرش به سنگ خورده است. خواست به ایروان برگردد رئیس چاپارخانه گفت: «تا اعلیحضرت به تهران برسند شما اینجا مهمان منید. به‌قول خود رشدیه: «اسماً قوناق و رسماً دوستاق» شدیم (اسماً مهمان و رسماً زندانی شدیم). وقتی به ایروان برگشت دید مدرسه منحل و اثاث آن درمدرسه به مهر کارگزاران ایران مهر و موم و توقیف شده بود.

رشدیه چندی پس از ورود شاه به پایتخت به‌همت چند تن از مصلحان اجازهٔ ورود به ایران را یافت و پس از رسیدن به تبریز مقدمات تأسیس مدرسهٔ رشدیه را در این شهر فراهم کرد. مدرسهٔ رشدیه با موفقیت به‌کار خود ادامه می‌داد تا اینکه فردای روز امتحان که شاگردان با موفقیت در حضور اعیان و بزرگان شهر امتحان خوبی داده بودند، رئیس السادات دستور داد مدرسه را ببندند و رشدیه را تکفیر و مهدورالدم اعلام کرد. وی شبانه به مشهد گریخت و پس از شش ماه مراجعت کرد. در این هنگام رئیس‌السادات مرده

بود. رشدیه دوباره مدرسه را در محلهٔ بازارگشود و این مدرسه رونق یافت. باز طلبه‌های مدرسهٔ صادقیه در صدد انحلال مدرسه برآمدند. فردای آن روز اجامر و اوباش مدرسه را غارت و مدیر آن را تهدید به قتل کردند. رشدیه باز از راه روسیه عازم مشهد شد و دگر بار پس از چند ماه به تبریز بازگشت. در محلهٔ چرنداب و با حضور اطفال فقرا، مدرسه را دایر کرد و شمار شاگردان به بیش از ۳۷۰ تن رسید. مدرسه داشت پا می‌گرفت که مکتبداران به پدر-وی اخطار کردند تا در مدرسه را ببندد و مدرسه بسته شد. حکم تکفیر دادند. رشدیه باز به مشهد گریخت پس از شش ماه به تبریز آمد، و در محلهٔ نوبر مدرسه را برپا کرد. این بار دیگر حکم حرمت مدرسه صادر شده بود. گفتنی است که رشدیه از پروای جاهلان مقدس‌مآب، کودکان را بر زمین می‌نشاند و محتوای آموزشیش نیز چندان تفاوتی با درسهای مکتبخانه‌ها نداشت، فقط شیوهٔ تدریس او به‌گونه‌ای دیگر بود و میز کوچکی جلو شاگردان می‌نهاد. همین تغییر در روش غوغایی درمیان طلاب و مکتبداران بر پا کرد.

کسروی دراین باره می‌نویسد:

> در سال ۱۲۶۷ش-۱۳۰۵ق بود که به این کار پرداخت. بدین‌سان که به شیوهٔ مکتبداران مسجدی در ششکلان گرفت و هم به شیوهٔ آنان شاگردان را بر روی زمین نشاند. چیزی که بود به جلو ایشان پیش تخته نهاد و الفبا را به شیوهٔ آسان و نوینی (شیوه‌ای که امروز هست) آموخت و از کتابهای آسان درس فارسی گفت و شاگردان را پاکیزه نگه داشت... و پس از همه یک تابلویی، که نام «مدرسهٔ رشدیه» به روی آن نوشته شده بود، بالای در زد... با آنکه چیزی از دانشهای نوین نمی‌آموخت و پروای بسیار می‌نمود، باز ملایان به‌دست‌آویز آنکه الفبا دیگر شده و یک راه نوینی پیش آمده ناخشنودی نمودند و سرانجام او را از مسجد بیرون کردند. چند سال بدین‌سان از جایی به جایی می‌رفت و به هرکجا ترشروییها از مردم می‌دید... (کسروی ص ۲۱).

باز میان اهل محل، علما و طلاب مشاجره درگرفت. رشدیه به اجبار برای چندمین بار شبانه به مشهد گریخت. پس از چند ماه از مشهد برگشت و در محلهٔ بازار مدرسه را دایر کرد. این مدرسه ۴۷۰ نفر شاگرد داشت. مخالفان ریختند و مدرسه را غارت کردند و کودکی را از پله‌ها پرت کرده کشتند. غوغایی سخت بر پا شد. باز به مشهد گریخت و در آنجا مدرسه‌ای عظیم باز کرد. از تبریز شرح رخدادها به ناآگاهان مشهد رسید. اوباش و عوام ریختند، مدرسه را غارت و رشدیه را مصدوم کردند و دستش را شکستند. حاکم و صاحب دیوان مشهد اطلاع یافت. شکسته‌بند معروفی را خواسته و به خرج شخصیش

تیمارداری رشدیه را بدو سپرد. رشدیه برای چندمین بار به تبریز برگشت و درمحلهٔ لیلی‌آباد مدرسه را بگشود. گرچه از نو برای مخالفت با او تحریکاتی شد، اما با پشتیبانی گروهی روشنفکر و فرهنگدوست فعالیتهای نابکارانهٔ دشمنانش اثر نکرد و مدرسه سه سال دوام آورد. شبی درگذرگاهی چند تیر به طرف او رها شد که یکی به پایش نشست و او را رنجور و بستری کرد. مخالفان فرصت را مغتنم شمردند و مدرسه رابستند (اقبال یغمایی، ۱۳۴۵) ، پس از بهبود هر چه کوشید تا محلی برای مدرسه پیدا کند نتوانست، زیرا از ترس غارت و ویرانی، مالکان جرئت نمی‌کردند خانهٔ خود را به وی اجاره دهند.

رشدیه زمینی داشت که شصت تومان خریده بود. این زمین بایر را به همت خود کشتزاری آبادان کرده بود. میان عین‌الدوله و امیر بهادر برای خرید آن زمین رقابتی درمیان بود. رشدیه زمین را به پول خوبی فروخت و با بهای آن مسجد شیخ‌الاسلام را که رو به روی دارالفنون تبریز و خراب بود، با اجازهٔ علمای نجف تعمیر کرد و در آنجا به تعلیم وتربیت اطفال پرداخت.

مخالفت متشرعان با مدرسهٔ رشدیه: برنامهٔ درسی مدرسهٔ رشدیه به امضای عده‌ای از علمای تبریز رسیده بود. پس از دو سال فعالیت در آرامش نسبی، هنگام امتحان فرا رسید. رسم رشدیه این بود که برای امتحان از بزرگان و اولیای اطفال و عالمان و ادب‌دوستان نیز دعوت می‌کرد و شاگردان در حضور آنان به پرسشهای مطرح شده پاسخ می‌گفتند و حضار نیزگاهی پرسشهایی می‌کردند. از کودکی پرسشهایی شد، کودک به نیکی از عهده برآمد. صدای «احسنت!»، «آفرین!» حضار طنین‌انداز شد. در این هنگام بود که یکی از حضار آوا سرداد: «من دوام و بقای این مدرسه را شرعی نمی‌دانم، زیرا اطفال، که با این سرعت پیش می‌روند، به جایی می‌رسند که نباید برسند و نباید به آن حدود قدم بگذارند! هر چه رشدیه و دیگران از آن آقا به اصرار پرسیدند «کجا می‌رسند؟» فرمود: «به آن طرف می‌افتند». «حضار هرچه اثبات این مدعا را دلیل خواستند، دلیلی ارائه نداد. به حرارت و خشونت گفت: «اگر بنا باشد اطفال به این کوچکی مطالب به این بزرگی را به این خوبی بدانند، به کتاب میراث فارسی این‌طور محیط باشند، البته به سن علما که می‌رسند، البته و هزار البته از این دین بیرون می‌روند و دین دیگری اختیار می‌کنند» (شمس‌الدین رشدیه، ص۳۲).

انفجار مدرسه. در آن زمان که ولیعهد مظفرالدین میرزا در تهران بود و حاج‌میرزاجواد آقا مجتهد، عالم متنفذ و فرهنگدوست که از دوران کودکی میرزاحسن را

می‌شناخت و شایستگیهای وی را تأیید می‌کرد در بستر بیماری به سر می‌برد، دگر بار از جنجال و هیاهوی اوباش نظم مدرسه برهم خورد و آن آقای ستبر گردنِ بلند بالا کار خود را دنبال کرد. ساعتی نگذشته بود که خبر آوردند مردم از مسجد آقا سیدعلی آقا یزدی (پدر سیدضیاءالدین طباطبایی) با چوب و چماق می‌آیند. دوری مسافت سبب خیر شد وکارکنان مدرسه توانستند اطفال را از مدرسه بیرون کنند. غارتگران رسیدند. عموم معلمان و کارکنان مدرسه فرار کرده بودند. رشدیه خود به دارالفنون، رو به روی مدرسه پناه برد و از پشت بام آن ناظر رویدادها بود. مهاجمان با بیل و کلنگ وارد شدند درها را کندند و بردند. نارنجکی را که از باروت و زرنیخ و... ساخته بودند، در سوراخ زیر شیر آب‌انبار گذاشتند. فتیله‌اش را بیرون برده آتش زدند. در یک چشم به هم زدن آن بخش از ساختمان در هوا معلق شده واژگون به زمین برگشت. در این هنگامه، رشدیه قاه‌قاه می‌خندید. مفخم‌الملک، پیشکار ولیعهد، رو به رشدیه کرده گفت: «خانه خراب! همه به حال تو گریه می‌کنند تو قاه‌قاه می‌خندی؟». رشدیه پاسخ داد: «هریک ازاین آجر پاره‌ها یک مدرسه خواهد شد. من به آن روز می‌خندم. کاش زنده باشم و ببینم» (*همان*،۳۳).

پشتیبانی ولیعهد و امین‌الدوله و امیرنظام از رشدیه. رشدیه چون دفعات پیش به مشهد فرار کرد. پس از چند ماه باز به تبریز برگشت. به‌یاری خواص و عوام خانهٔ مناسبی اجاره کرد و بازگشایی مدرسه را به آگاهی همگان رساند. مردم به جان و دل به پیشوازش رفتند. اما همچنان پروای غارت و ویرانی مدرسه و کشته یا مجروح شدن جگرگوشه‌هایشان آنان را در فرستادن کودکانشان به مدرسه در تردید نگه داشته‌بود. در این هنگام بود که ولیعهد به تبریز برگشته بود. روزی پانزده نفر از بچه‌های سادات را که دور کالسکه‌اش را گرفته بودند، توسط رئیس دارالفنون به مدرسهٔ رشدیه فرستاد و شهریهٔ آنان را هم از قرار نفری ماهی پنج قران و خرج و دفتر و کتاب معین کرد. این موضوع در شهر پیچید و اعتماد واطمینان مردم را فراهم ساخت. مدرسه دگر بار رونق گرفت. همین پانزده نفر در ماه سوم قبضهای شهریه را به خط خود نوشته روانهٔ حضور ولایت عهد کردند. وی این موضوع را منتفی دانسته، کودکان را برای امتحان حضوری طلبید. دید نوشته‌هایشان عین واقع است، هر چه گفت نوشتند. مدیر مدرسه را تشویق کرد و دستور داد رئیس دارالفنون رشدیه را یاری کند.

در این هنگام امیرنظام، به‌دنبال شکایت برخی از علمای تبریز از مدرسهٔ رشدیه، برای رسیدگی از تهران به تبریز آمده بود. با رشدیه دیدار کرد. پس از گفتگو با وی دربارهٔ

شیوهٔ تدریس و پرسش از غوغا و هیاهوی مقدس‌مآبان از پاسخهای رشدیه بسیار خشنود شد و یک طاقه شال به وی هدیه داد و گفت: «حق با توست باید از تو یاد بگیریم، برو مدرسه‌ات را اداره کن و خدا پشت و پناهت باد» (*همان‌جا*).

چندی بگذشت، حاج میرزا علی‌خان امین‌الدوله کارگزار آذربایجان شد. وی نیز که مردی روشنفکر و فرهنگدوست بود تا در آذربایجان بود پیوسته پشتیبان رشدیه و مدرسهٔ او بود و به همت او به شاگردان لوازم تحصیل و لباس و خوراک نیز داده می‌شد. امین‌الدوله پس از آشنایی با رشدیه به او گفت: «اگر بخواهیم به مملکت خدمت کنیم توسعهٔ فکر شما اولین قدم اقدامات من خواهد بود (*همان‌جا*).

پس از آنکه امین‌الدوله به صدارت رسید، رشدیه را برای تأسیس مدرسه به تهران دعوت کرد. رشدیه فوراً عازم تهران شد و بدین‌ترتیب نخستین مدرسهٔ رشدیه در تهران به سال ۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م تأسیس یافت. پس از فوت امین‌الدوله رشدیه مدرسهٔ دیگری در تهران تأسیس کرد که به دنبال درگیری رشدیه با اتابک و عین‌الدوله که منجر به تبعید وی شد، مدرسه نابسامان و منحل شد، ولی پس از بازگشت رشدیه از تبعید مدرسهٔ دیگری به‌نام حیات جاوید به راه انداخت.

مبارزه‌های سیاسی ـ فرهنگی رشدیه. دشمنان رشدیه در آغاز جاهلان عالم نما و مخالفان شیوهٔ آموزشی وی بودند و ملاحظه کردیم که به‌دنبال یورش و فتنهٔ آنان مدرسهٔ رشدیه را منفجر کردند و در مشهد دستش را شکستند و کم مانده بود که در اثر سوء قصد قربانی این اهداف شود. اما پس از آنکه آوازه‌اش در شهرها پیچید و مدرسهٔ رشدیه به کانون آزایخواهان بدل شد، علاوه بر کهنه‌پرستان و خودکامگان دستگاه حکومتی و در رأس همه اتابک و عین‌الدوله و عمالشان به بزرگترین دشمنان وی تبدیل شدند. نخستین اقدام آنان کوتاه کردن دست رشدیه از مراکز و فعالیتهای فرهنگی وی بود.

انحلال «انجمن امنای مدرسهٔ رشدیه». یکی از نوآوریهای رشدیه، پس از گشایش مدرسهٔ جدید، تشکیل «انجمن امنای مدرسهٔ رشدیه» بود. هدف وی از این کار نظم دادن به فعالیتهای فرهنگی و ادارهٔ امور مدرسه بود. در صفحات بعد ملاحظه خواهد شد که یکی از اساسیترین کارهای رشدیه فراهم کردن *نظامنامه* برای کلیهٔ امور مدرسه بود. برعکس شیوهٔ ادارهٔ مکتبخانه‌ها که بدون برنامه و بر محور خواست مکتبدار اداره می‌شد، رشدیه نیک دریافته بود که باید طرحی نو در اندازد و تعلیم و تربیت را به‌صورت دستگاهی منظم با آیین‌نامه‌ها و تعیین وظایف و مسئولیتهای یک‌یک کارکنان

در آورد. نخستین اقدام وی برای این‌کار تشکیل «انجمن امنای مدرسهٔ رشدیه» بود که اعضای آن را فرهنگدوستان آن روزگار تشکیل می‌دادند. این انجمن در حقیقت نخستین هستهٔ تشکیلات رسمی آموزشی در آن زمان بود. پس از عزل امین‌الدوله، کارها برای رشدیه بسیار دشوار شد. دشمنان امین‌الدوله، در جرگهٔ دشمنان رشدیه درآمدند. اولین کاری که کردند انجمن امنای مدرسهٔ رشدیه را به وزارت علوم منتقل کردند و آن را «انجمن معارف» نام نهادند. وظایف این انجمن گسترش مدارس جدید و چاپ کتاب و انتشار روزنامه‌ای بود که به‌نام روزنامهٔ *معارف* منتشر می‌شد، اما با نخستین بانی آن، یعنی رشدیه، به مخالفت برخاستند و کشاکش سختی میان اعضای انجمن به‌ویژه احتشام‌السلطنه و رشدیه درگرفت. سرانجام کارها بر مراد احتشام‌السلطنه تمام شد. به‌دنبال این درگیریها چهل هزار تومان سرمایه‌ای که در زمان امین‌الدوله برای مدرسهٔ رشدیه معین شده بود که می‌بایست اصلش محفوظ می‌ماند و فرعش خرج مدرسهٔ رشدیه می‌شد، اعضای انجمن آن را به دستور اتابک به تصرف خود درآوردند و صرف پنج مدرسه دیگر کردند. اینها مدارسی بودند که به همت برخی از امنای مدرسهٔ رشدیه تأسیس شده بود.

هرگونه اعتراض رشدیه مخالفت با رأی اتابک تعبیرشد. اعیان و اشراف فرزندان خود را، برای خوش آمد اتابک، از مدرسهٔ رشدیه بیرون آوردند و مدرسهٔ وی ماند با پنجاه طفل فقیر، که به کفالت امین‌الدوله به مدرسه سپرده شده بود، و نزدیک به بیست نفر هم فرزندان مستمندان که آن هم به کفالت امین‌الدوله به مدرسه معرفی شده بودند. به پیشنهاد انجمن معارف، اتابک از شاه دستخطی خطاب به امین‌الدوله گرفت که آنچه در مدرسهٔ رشدیه می‌دهد از طریق انجمن معارف بدهد. زیرا که مفتاح الملک و ممتحن‌الدوله خوب می‌دانستند که اگر کمک امین‌الدوله قطع شود مدرسهٔ رشدیه تعطیل می‌شود. این نامه به رشدیه رسید و رشدیه پس از رؤیت در حاشیهٔ آن نوشت «نه شیر شتر نه دیدار عرب» و آن را برگرداند. به‌دنبال این‌کار و اقدامهای دیگر انجمن ورشکستگی رشدیه را اعلان کرد.

حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی، یار رشدیه. این موضوع ورشکستگی رشدیه به اطلاع حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی* رسید. در یکی از شبها که رشدیه در خدمت حاج شیخ‌هادی بود، وقت بازآمدن، شیخ پاکتی به رشدیه داد و گفت: «در خانه بخوانید و کلاس اول

---

* از روحانیون آزادیخواه و فرهنگدوست آن روزگار بود و در گسترش مدارس جدید کوششهای زیاد کرد.

مدرسه را فردا با معلمان پیش من بیاورید که از آنان امتحانی بشود. ناهار را هم مهمان ما خواهید بود.»

رشدیه به خانه آمد. پاکت را باز کرد: قبض هزار و سیصد و چهل تومان که بابت قرض رشدیه به مرتضوی طلبکار رشدیه داده بود، با ظهرنویسی رسید آن در پاکت بود. به‌دنبال این‌کار رشدیه شاگردان را پیش شیخ‌هادی برد و کسی از طرف وی شاگردان را امتحان و از آنان اظهار رضایت کرد. بدین‌ترتیب آوازهٔ این اقدام وی در شهر پیچید و کار رشدیه دگر بار رونق گرفت (شمس‌الدین رشدیه، ص۴۷).

متأسفانه شیخ‌هادی نجم‌آبادی و امین‌الدوله هر دو در همان سالهای اوج فعالیت رشدیه جهان را بدرود گفتند (۱۳۲۲و۱۳۲۱ق/۱۹۰۴ـ۱۹۰۳م) و رشدیه قدرتمندترین پشتیبانان خود را از دست داد.

دشمنی اتابک با رشدیه. میرزاعلی اصغرخان اتابک هم مفسدان را به آزار کردن رشدیه برمی‌انگیخت و هم خود با او مخالفت می‌کرد. روزی فرمان داد تا او را از تهران تبعید و مدرسه‌اش را تعطیل کنند. رشدیه پیشدستی کرد و به امید اینکه از دشمنی و گزند امیراتابک در امان بماند به پادشاه نامه‌ای فرستاد و ضمن اشاره به علاقه‌مندی شاه به تعلیم و تربیت افراد میهن به‌ویژه یتیمان، از وی استدعا کرد که اتابک را برای اهدای جوایز به مدرسه بفرستد. شاه در حاشیهٔ نامه نوشت: «جناب اشرف صدراعظم علاقهٔ ما را به محبت بر ایتام و فقرا می‌دانید. لازم بود خود ما توفیق این ثواب یابیم، حالا که ما را این مجال نیست، چنانکه رشدیه تقاضا کرده است، از جانب ما به مدرسه بروید و جوایز را به دست خودتان بدهد و یتیمان را بسیار محبت کنید» (یغمایی، ۱۳۴۵).

صدراعظم، به بهانهٔ اینکه بیش از ده دوازده روز به عید نوروز نمانده و کارهای بزرگی برای انجام مراسم سلام در پیش است، شاه را راضی کرد که پس‌از برگزاری مراسم سلام عید به مدرسه برود. رشدیه که شنیده بود و به یقین می‌دانست اگر انجام این‌کار یکی دو روز به تأخیر افتد خودش به اردبیل تبعید و معلمانش زندانی می‌شوند، بار دیگر دست به دامان مظفرالملک شد و نامه‌ای دیگر برای شاه نوشت به این صورت: «چون در نظر ما مکتبیان شغلی مقدستر از تعلیم و فریضه‌ای مهمتر از نوازش یتیمان نیست، استدعا آنکه امر همایونی صادر فرمایند که اتابک اشرف امروز به مدرسه تشریف آورده جوایز را به‌نام نامی اعلیحضرت همایونی به شاگردان اعطا فرمایند». ضمناً بر کاغذ کوچکتری نوشت: «اگر اتابک امروز به مدرسه نیاید، مدرسه منحل می‌گردد و مدیر و معلمین تبعید

و مجازات می‌شوند» (شمس‌الدین رشدیه، ص ۵۹).

مظفرالدین شاه که از طینت اتابک نیک آگاه بود، خطاب به او نوشت: «جناب اشرف صدراعظم دلجویی یتیمان در نظر ما هم بر هر چیزی مقدم است. امروز عصر به مدرسه بروید و جوایز را از جانب ما توزیع کنید و اعضای مدرسه را از مدیر و معلمین به عنایات ما امیدوار گردانید و یتیمان را بسیار بسیار محبت کنید» (*همان‌جا*).

اتابک ناچار به مدرسه رفت، همین‌که او و برادرش امین‌الملک جلو در مدرسه از کالسکه پیاده شدند، اتابک دستور داد تا کالسکه را باز گردانند و در مدرسه را ببندند. رشدیه که هشیار و عاقبت‌اندیش بود و می‌دانست که اگر مخالفان او ورود صدراعظم را به مدرسه بدانند و کالسکهٔ او را جلو در مدرسه ببینند دست از آزارش می‌کشند، از اتابک استدعا کرد اجازه دهد تا پایان توزیع جوایز کالسکه جلو در مدرسه بماند.

اتابک ناچار قبول کرد وگفت: « علامت ایمان ما به شماست، عیب ندارد، باشد».

برگزاری این جشن دشمنان رشدیه را مرعوب کرد و او و یارانش چند صباحی آسوده به فعالیت فرهنگی خود ادامه دادند.

دشمنی عین‌الدوله با رشدیه و تبعید وی به کلات. رشدیه علاوه بر تأسیس مدرسهٔ جدید، برای آگاه و بیدار ساختن مردم، علی‌رغم دشواریهایی که برایش پیش می‌آوردند، موفق شد روزنامه‌ای به نام مکتب منتشر کند (در صفحات بعد به محتوای این روزنامه اشاره خواهد شد). این روزنامه به‌دنبال انتشار کتاب *کفایة‌التعلیم* و رسالهٔ *تنبیه‌الغافلین* انتشار یافت و با اقبال عام رو به رو شد؛ به‌گونه‌ای که شمارهٔ نخست روزنامه در سه هزار و شماره‌های بعدی در چهار هزار نسخه منتشر می‌شد (*همان*، ص ۹۵).

رشدیه هرچه در این روزنامه می‌نوشت از سوی وزیر انطباعات سانسور می‌شد. سرانجام از اختناق مطبوعات به تنگ آمده و مدیران جراید را به ادارهٔ *مجلهٔ مکتب* دعوت کرد و به آنان گفت:

> اینکه کار نیست هرچه می‌نویسیم وزیر انطباعات روی آن قلم می‌کشد. بالای سیاهی رنگ نیست. همه عصا داریم برخیزید الان برویم تکلیفمان را با وزیر انطباعات یکسره کنیم. با نشستن که کار درست نمی‌شود. باید فداکاری کرد تا نتیجه گرفت. اگر به وضع فعلی و این فعال مایشاء بودن مأمورین دولت به‌نام حکومتهای محلات پایتخت حاضریم، پس بیخود چه تلاش و تقلایی است که می‌کنیم؟ اگر به‌

درهم ریختن کاخ ستم و بیدار کردن ملت کمر بسته‌ایم و می‌خواهیم با مطبوعات خود ملت را بیدار کنیم، پس باید مخالفین را سر بکوبیم. وگرنه سرما را می‌کوبند و بدتر از اینها می‌شود.

انصاف بدهید ما هم دست روی دست گذاشته بنشینیم وتحمل کنیم، پس فرق ما با آن پیرزنی که در خانه نشسته دوک می‌ریسد یا جوراب می‌بافد چیست؟ عرض کردم باید فداکاری کرد تا نتیجه گرفت. گفتند اقدام اول با که؟ رشدیه گفت: آتش به‌جان افروختن وز بهر جانان سوختن باید زمن آموختن کار من است این کارها»، دیگران از جمله مجدالاسلام حرف او را تأیید کردند (*همان*).

یکی از همان مدیران جراید ملی، که جزو خواص بود، پس از بیرون آمدن از ساختمان «مکتب» پیش عین‌الدوله رفت و جریان را گزارش داد.

عین‌الدوله تصمیم گرفت هر سه تن، رشدیه، مجدالاسلام و میرزاآقا اصفهانی (یکی از نویسندگان *حبل‌المتین*) را به کلات خراسان تبعید کند.

روز پنجشنبه ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م، عین‌الدوله نیرالدوله را احضار کرد و دستور دستگیری هر سه را داد. عین‌الدوله دربارهٔ رشدیه به نیرالدوله گفت:

شاهزاده تا این درخت فساد، یعنی این رشدیهٔ خبیث، سر پاست شاخ و برگ شومش به همه جا خواهد کشید. من علی‌اصغرخان اتابک نیستم که آن همه تحمل داشته باشم. او بی عقل بود، مار را در آستین خود می‌پرورد و نمی‌دانست چکار می‌کند. رشدیه و امثال او مرا نمی‌خواهند. چنان این درخت شوم را قطع کنم که آخرین ریشه‌اش هم خشک شود... کارشان به جایی رسیده که می‌خواهند با هیئت دولت دربیفتند و حسابشان را با وزرا صاف کنند!... بفرستید رشدیه و مجدالاسلام و هر که با آنهاست گرفته، به کلات تبعید کنید... و آن ریش‌دراز را قبل از اعزام به کلات بفرستید پیش من (*همان*).

این را هم بگوییم دشمنان رشدیه به عین‌الدوله گزارش کرده بودند که اگر رشدیه را به حال خود بگذارد، «الفبا را تغییر خواهد داد، روزنامه‌نویس هم که شده است. گناه روزنامه‌نویسی کمتر از گناه مدرسه تأسیس کردن نیست و گاهگاهی هم به کتابخانهٔ ملی می‌رود که این هم گناهی است که عفو ندارد. بعض اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع می‌کند» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۱، ص ۴۳۱).

این بود جرمهای رشدیه و یارانش که سبب شد به کلات خراسان تبعید شوند. گفتنی است در کلات با میرزا علی‌خان نامی مواجه شد که رئیس تذکره بود و رشدیه در دورهٔ کودکی و جوانی استاد او بود. این شخص با دیدن رشدیه به پاهای او افتاد و با عزت تمام از رشدیه پذیرایی کرد. میرزاعلی‌خان یتیمی بود که رشدیه وی را در تبریز رایگان به مدرسهٔ خود پذیرفته بود و برای کمک به معاش مادرش هر عصر سه شاهی نیز به وی می‌داد و سرانجام علی بزرگ شده در جرگهٔ دیوانیان درآمده بود و از قضا استادش را در تبعید ملاقات کرد و به پاس خدمتهایش او را بس گرامی داشت.

رشدیه پس از نه ماه که آزادیخواهان قدرت پیدا کردند و فرمان مشروطه داده شد، به تهران بازگشت.

انتشار روزنامه. رشدیه از اینکه مردم از کتاب *کفایة‌التعلیم* وی استقبال خوبی کرده بودند خشنود بود؛ برای اینکه با جامعه تماس بیشتری داشته باشد در صدد انتشار روزنامه‌ای برآمد و روزنامهٔ مکتب را تأسیس کرد.

در مورد انتشار روزنامهٔ مکتب در *تاریخ بیداری ایرانیان* ضمن اشاره به اینکه «مقدسین و بعض از مردم او را یک نفر کافر و نجس‌العین می‌دانستند»، دربارهٔ انگیزهٔ وی از انتشار روزنامه آمده است که: «حاج‌میرزاحسن آقا هم دانست که این مردم قابل نیستند، خرده‌خرده از حرارت افتاد و برای ترویج مقصود روزنامه‌ای ایجاد کرد موسوم به روزنامهٔ مکتب. خواست که در روزنامه مردم را بیدار کند و به ترویج معارف بکوشد، لیکن وزیر علوم و وزیر انطباعات از روزنامهٔ او و سایر جراید جلوگیری کردند...» (*همان*).

به هرسبب روزنامهٔ مکتب با اقبال نیکو رو به رو گشت.

بعد از این روزنامه، روزنامهٔ *طهران* بود که مسلک آن نیز چنین معرفی شده است: «مسلک مستقیم و مقصد مستمر؛ حفظ حقوق ملی و ملکی و نشر معارف» است.

رشدیه علاوه بر انتشار دو روزنامه با روزنامهٔ غیرت نیز، که توسط انجمن سری برضد امین‌السلطان کار می‌کرد همکاری داشت (صدرهاشمی، ج ۴، ص ۵۹) و به‌دنبال این فعالیتها بود که تبعید کلات پیش آمد.

نوآوریهای آموزشی رشدیه

۱) دگرگونی در شیوهٔ آموزش. تحولی که رشدیه در آموزش و پرورش به وجود آورد و اهمیت بسیار داشت در شیوهٔ آموزش بود. پیش از او یکی از دشواریهای آموزش یاد

دادن، خواندن و نوشتن بود. در بحث آموزش مکتبخانه‌ای ملاحظه شد که اکثر دانش‌آموختگان مکتبخانه‌ها از دشوار بودن آموزش به‌ویژه شیوهٔ آموزش حروف الفبا و خواندن و نوشتن شکوه‌ها داشتند و باز در همان بخش دیدیم که گاهی چندین سال طول می‌کشید تا شاگردی بتواند خواندن و نوشتن بیاموزد. اما با روشی که رشدیه به کار برد؛ یعنی «شیوهٔ آموزش صوتی»، دانش‌آموزان توانستند در سه یا چهار ماه بخوانند و بنویسند و این تحولی بود در تعلیم و تربیت که به دست رشدیه انجام گرفت. خود وی نیز همین موضوع را گفته بود. شادروان شمس‌الدین رشدیه، فرزند رشدیه، که او نیز مدت پنجاه سال به‌امر آموزش اشتغال داشت، می‌نویسد:

> روزی از پدر شادروانم شنیدم که می‌فرمود: خدمت بزرگ من تأسیس مدرسه در ایران نیست و اگر من این‌کار را نمی‌کردم دیر یا زود دیگری این کار را می‌کرد. خدمت ذیقیمت من ایجاد الفبا صوتی است که راه آموزش را سهل و آسان کرده است و نوآموزان بیگناه را از آن کوره راهها و عذابها خلاص کرده است. و با این اصول است که کودنترین اطفال در ۶۰ روز نوشتن و خواندن را می‌آموزند.
>
> شمس‌الدین رشدیه اضافه می‌کند که در سال ۱۳۲۷ش که آقای یزدان‌فر مدیر کل فرهنگ بود، این بنده بنا بر دعوت ایشان یک کلاس نوآموزان را در سایهٔ این اصول پس از شصت ساعت نوشتن و خواندن صحیح آموخته، در حضور هیئت ممتحنه و استادان تعلیم و تربیت امتحان شایان توجهی ارائه دادم (ص ۲۴).

رشدیه به جای یاد دادن اسم حروف و خواندن کلمه‌ها بدان‌سان که در مکتبخانه‌ها مرسوم بود، در درجهٔ نخست صدای آنها را به کودک می‌آموخت و به کمک حرکات ـَـُـ و صدای حروف کلمه‌ها را می‌خواند. برای نمونه در خواندن کلمهٔ «بار» می‌گفت: «بَ» (صدای «ب» را می‌گفت) «ا» (صدای «ا» را می‌گفت) می‌شود «با»، «ر» می‌شود: بار، و نمی‌گفت «ب» به صدای الفی «با» و «ر» به صدای جزمی «ر» می‌شود: بار. خلاصه اینکه شاگرد همان را می‌نوشت که می‌گفت و برای تشخیص حروف هر کلمه صداهای آن را از هم جدا می‌کرد و می‌نوشت.

موضوع دیگر خط بود که به‌صورت افقی و عمودی می‌نوشتند، نه به‌صورت شکسته یا کشیده.

همچنان که از این نمونه‌ها پیداست، رشدیه به دانش‌آموزان می‌گفت که هر حرفی یک اسمی دارد و یک صدایی و ممکن است هرکدام از حروف به چند شکل نوشته شوند.

در مورد اعداد نیز که تا آن موقع فقط به صورت خط سیاق بود، آنها را به‌صورت ۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱ به کودکان آموزش می‌داد و در عمل، با نوشتن شمارهٔ هر شخص روی میز شاگردان را موظف می‌کرد شمارهٔ خود را بخوانند و بنویسند تا وقتی که آن شماره را صدا می‌کنند، هر فرد شمارهٔ خود را از دیگری تشخیص دهد.

برای آشنایی با روش تدریس رشدیه، قسمتی از مقاله‌ای را که در شماره‌های سال سوم مجموعهٔ *معارف*، مورخ آبان ۱۳۰۳، نوشته است (به نقل از: یغمایی، ۱۳۴۵) می‌آوریم. با اینکه روشهای تازه‌تری در کار تدریس شاگردان مبتدی ابداع و ابتکار شده، هنوز این روش در خور توجه و پیروی است:

در اینجا عین اشتغالات معلم را از روز شروع به تدریس یک عده طفل مبتدی هیچ درس نخوانده را در مدت سه‌ماه اول، روز به روز، ساعت به ساعت می‌نویسم و اگر زنده ماندم و موفق شدم دستور سه ماههٔ دوم و سه ماه سوم از سال اول را هم جداگانه بنویسم و اگر باز زنده ماندم، دستور تعلیم سال دوم و سوم و چهارم را بنویسم واگر باز زنده ماندم، تعلیم نامهٔ سال پنجم و ششم را هم جداگانه بنویسم.

فهرست مشاغل اول از سه ماههٔ اول کلاس اول به تاریخ اول برج میزان ۱۳۰۴

ساعت	روز اول	روزدوم	روزسوم	روزچهارم	روزپنجم	روزششم
۱	ثبت اسامی	تقسیم کلمه	تقسیم کلمه	تقسیم کلمه	تقسیم کلمه	تقسیم کلمه
۲	تاریخ	مکالمه	مکالمه	درس۴	درس۵	دوره
۳	تقسیم‌کلمه	درس۲	درس۳	دیکته	دیکته	دیکته
۴	درس اول	دیکته	دیکته	مکالمه	مکالمه	مکالمه

روز اول ـ ساعت اول ـ ثبت نمره و اسامی اطفال

هفت ساله‌ها بیایند رو به روی من صف ببندند. هشت ساله‌ها بیایند در پشت سر هفت ساله‌ها صف ببندند. نه ساله‌ها بیایند در پشت سر هشت ساله‌ها صف ببندند. از این طرف هرکسی اسم خود را به صدای بلند بگوید.

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
احمد	باقر	تقی	ثروت‌خان	جواد	حبیب	خلیل	داود	فریدون	ذوالفقار
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
رضا	سلیمان	شفیع	صادق	رجبعلی	ظاهر	طاهر	عادلخانی	غفار	قنبر
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸		
کریم	لطفعلی	مهرعلی	نورالله	هادی	کریم	یحیی	مهدی		

هر نمره را صدا کردم یک قدم پیش بیاید تا ببینم نمره‌هاتان را درست ضبط کرده‌اید. یا نه. این نمره‌های شما را در پیش روی نیمکتهاتان نوشته‌ایم که هر کسی جایش معلوم باشد و هرگز عوضی ننشیند. خیلی دوست می‌دارم آن طفلی را که نمرهٔ خودش را آن‌قدر با انگشتش در روی میزش نقاشی کند که بتواند هر جا دید بشناسد و با گچ روی تختهٔ سیاه بنویسد.

حالا بیایید برویم توی اتاق، من شما را در جای خودتان بنشانم که هم جاتان را بشناسید و هم نمره‌تان را. اما چون ورود نمایید به اتاق درس، من جلوتر و شما در عقب من. به‌همین ترتیب بیایید و در هر قدم هرچه من می‌گویم همه بگویید. (اذان، تکبیر، تهلیل، تمحید) وارد اتاق شدیم و در پای دیوار به صف ایستادیم. حالا من نوک تعلیمی خود را در روی‌یک نمره گذاشته آن نمره را بلند می‌خوانم. صاحبش بیاید همان جا بنشیند. یک، دو، سه، چهار، حالا در جلو چشمتان نمره‌هاتان را نگاه کنید، درست بشناسید. هر وقت گفتم: یک، همه پاشید و راست بی‌حرکت بایستید و هر وقت گفتم: دو، یکباره بنشینید. یک- دو- یک- دو- یک- دو.

به همان‌طور که آمدید نشستید، به همان‌طور یک یک به ترتیب بیایید در پای دیوار بایستید. تا گفتم: یک، همه حاضر باشید. تا گفتم: دو، به ترتیب بیایید، هرکس به جای خود بنشیند. یک- دو.

حالا هر کس جای خود را شناخت. به‌همان ترتیب بیایید بیرون برای گردش و راحت شدن. اما دویدن و همدیگر را انداختن نباشد. در این گردش اسم همدیگر را و نمرهٔ همدیگر را بشناسید که هر وقت اسم و نمرهٔ هر کدام را از هرکه پرسیدم باید بگویید. خیال کنید که ۲۸ برادرید، اولاد یک پدر و یک مادر.

من پدر بسیار مهربان شما و مدرسه هم مادر بسیار مهربان شما و شما نور چشمان عزیزما. البته باید اسم و نمرهٔ همدیگر را بشناسید. یازده دقیقه وقت گردش دارید، تا صدای زنگ را شنیدید، همان‌طوری که در توی حیاط صف بسته بودید، فوراً هر کس در جای خود بایستد و جایش را عوض نکند. زنگ را زدند، بفرمایید بیرون در، عقبِ سر من.

روز اول ساعت دوم:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. امروز روز پنجشنبه، پنجم ربیع‌الاول، برج میزان است. هیچ می‌دانید که چه روز مبارکی است، احمد، امروز چه روزی است؟ باقر، فردا چه روزی است؟ تقی، دیروز چه روزی بود؟ ثروت خان، این ماه چه ماهی است؟

جواد، امروز چندم ماه است؟ حبیب، امروز اول چه برجی است؟ من آنچه می‌گویم حفظ کنید که از هرکه پرسیدم جواب بدهد.

امروز روز پنجشنبه، پنجم ربیع‌الاول، اول برج میزان است. داود، چه گفتم؟ ذوالفقار، تو هم بگو. رضا، تو هم بگو. سلیمان، متوجه باش که چه می‌گویم به هر کلمه از سخنم یک انگشتم را می‌خوابانم تا ببینم این سخن ما چند کلمه است: امروز، روز، پنجشنبه، پنجم، ربیع‌الاول، اول، برج، میزان است. این سخن ما هشت کلمه است.... کیست از شما که این کلمه‌ها را بگوید و به هر کلمه یک انگشت از دست چپش بخواباند؟

سلیمان گفت و انگشتانش را خوابانیده، شمرد که هشت انگشت خوابانیده، به همین‌طور شفیع، بعد صادق، بعد یک یک همگی.

گفتم من این سطاره (خط کش) را به میز می‌زنم تا صدا بلند شد شما یک کلمه را بگویید و پس از صدای دوم، کلمهٔ دوم را، اما دقت کنید که همگی به یک آهنگ بگویید، (به هشت ضربه همگی به یکی آهنگ هشت کلمه را سه دوره گفتند).

می‌دانید که امروز برای شما چه عید بزرگی است. امروز روزی است که شما از خرابهٔ نادانی به شهر دانایی داخل شده‌اید. تا دیروز ولگرد کوچه‌ها بودید، امروز شاگرد مدرسه شده‌اید. مردم به کربلا و مشهد و مکه می‌روند کربلایی و مشهدی و حاجی می‌شوند. شما امروز اصل حاجی شده‌اید که به مدرسه آمده‌اید. شاگرد مدرسه حرمتش در پیش خدا از هر کربلایی و مشهدی و حاجی بیشتر است. زیرا که به تحصیل علم وارد شده‌اید. آدم بی‌سواد مرده است و آدم باسواد زنده است. شما امروز زنده شده‌اید. همه می‌دانید که تخم‌مرغ در زیر مرغ می‌ماند جوجه در می‌آورد. یک تخم صد دیناری یک مرغ پنج قرانی می‌شود. شما مثل یک آدم بی‌قیمت مانند مرغ و خروس با خاک‌بازی می‌کردید و از امروز شاگرد مدرسه شده بعد از این با کاغذ و کتاب بازی خواهید کرد. به‌به‌به!

می‌دانید مدرسه چه جایی است؟ مدرسه جای خداشناسی است، مدرسه جای تربیت و تعلیم است، همهٔ علما، همهٔ وزرا، همهٔ بزرگان از مدرسه بیرون آمده‌اند. ان‌شاءالله سعی می‌کنید شما هم آدم بزرگ و یکی از بزرگان بشوید.

تاریخ امروز را باید تا آخر عمرتان در یادتان نگه دارید که در روز پنجشنبه پنجم ربیع‌الاول، اول برج میزان ۱۳۰۴ وارد به مدرسه شده‌اید.

امروز چه روزی است؟ امروز دوم ربیع‌الاول، اول میزان است. امروز چندم برج میزان است؟ امسال چندم است؟ (یغمایی، ۱۳۴۵).

رشدیهٔ بابی ولامذهب و تغییر الفبا. رشدیه را که سراسر نوشته‌هایش فقط از دین اسلام و اخلاق اسلامی بود، و کتاب شرعیاتی هم نیز با عنوان *اصول عقاید یا اتحاد بشر* نوشته است، در آغاز کارش بابی ولامذهب خواندند و باملاحظهٔ شیوهٔ آموزش الفبا و اعداد توسط وی «گمان کردند دیوانه‌ای است که سخن از «کفر» می‌گوید». ناظم‌الاسلام کرمانی در این باب می‌نویسد:

در اوایل ورودش مقدسین و بعض از مردم او را مثل یک نفر کافر نجس‌العین می‌دانستند چه که الف و با را تغییر داد. فتحه را، که تا آن وقت زبر می‌گفتند، صدای بالا نام نهاد، ضمه راکه تا آن وقت پیش می‌نامیدند، صدای وسط می‌گفت، کسره را، که تا آن وقت زیر می‌خواندند، صدای پایین می‌خواند* و همچنین خط عمودی و خط افقی یاد اطفال داد و کذا در مکتبخانه، که در سرگذرها و بازارها پسران و دختران با هم می‌نشستند، چه ضرر داشت که باید در مدرسه بیایند. دیگر آن که چوب و فلکه در مدرسه نیست، اطفال خودسر بار می‌آیند... فریاد مقدسین در مجالس بلند شد که آخرالزمان نزدیک شده است که جماعتی بابی ولامذهب می‌خواهند الف و با را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها یاد بدهند.

دیگر آنکه اطفال را زبان خارجه تعلیم داده است که به آنها گفته است شما/ لفظی و شما/ خطی و این صورت را یاد اطفال داد (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹). مجملاً رساله‌ای هم از بعض علما تألیف شد در رد مدارس و تکفیر اولیاء مدارس.

لیکن، پس از دخول آقای طباطبایی و تأسیس مدرسهٔ اسلام، مردم کم‌کم دانستند که این مدارس عبارت از همان مکاتب و این ارقام حساب است، نه زبان خارجه و تغییری هم در الف و با داده نشده. همان الف و با قدیم است، منتها قدری مشکلتر [آسانتر؟] از آن (ناظم‌الاسلام، ص ۴۳۱).

نکتهٔ دیگر اینکه رشدیه در آموزش به درک مطلب تا حفظ طوطی‌وار مطالب بیشتر توجه داشت. بررسی آثار آموزشی وی نشان می‌دهد که در اکثر موارد پس از مطرح کردن مطلبی پرسشهایی از کودکان می‌کرد تا از درک شاگردان از مطلب مورد نظر و میزان

* جز در این منبع در منابع دیگر به نامیدن حرکتها به صورت مذکور اشاره‌ای نشده است.

یادگیریشان آگاهی یابد.

آموزش معلمان و ارزشیابی آنان. هم چنان که از نمونه‌های پیوست پیداست در برخی موارد رشدیه، ضمن نوشتن مطلب برای شاگردان، به معلمان آنان نیز آموزش می‌داد. به آنان هشدار می‌داد «مبادا جناب معلم درس را آن‌قدر طول بدهد که وقت تمام شود و برای مراجعه به تلقین پرسشهای مربوط به درس وقت نماند، که درس بی‌تلقین هرگز در مورد مبتدی مفید نمی‌افتد» (میرزاحسن رشدیه، ۱۳۲۸ه، ص۳).

در همین‌جا معلمان را به روش تدریس در اول کتاب *بدایه* و پایان کتاب *نهایه* ارجاع می‌دهد و از آنان می‌خواهد اشتباههای موجود در کتاب را نیز تصحیح کنند.

در ابتدای کتاب *بدایةالتعلیم*، جلد دوم، می‌نویسد:

> هر یک از این مجلدات کتاب درسی دو ماههٔ اطفال است. اگر دو ماه بگذرد و متعلم نتواند تمام دروس این کتابها را از حفظ بخواند و بنویسد و دکته‌ها [دیکته‌ها] را خود از رو بخواند و من از خارج بگویم و او بنویسد، معلم او را شغل دیگر باید داد!.
>
> این موضوع حداقل دو مطلب را روشن می‌کند: اعتماد و اطمینان رشدیه به آسان بودن روش خود و دیگر ارزشیابی از کار معلم. اگر شاگرد نیاموخت مقصر معلم و روشهای اوست، نه شاگرد!

۲) دگرگونی در *محتوا*. رشدیه محتوای مطالب درسی را از دو نظر، **یکی** از نظر سادگی نسبی مطالب (در مقایسه با مطالب درسی که در مکتبخانه‌ها آموخته می‌شد) و دیگری محتوای آنها دگرگون ساخت.

در کتاب *کفایةالتعلیم*، که در چند هزار نسخه چاپ شد، گرچه در اصل برای یاد دادن خواندن و نوشتن فراهم آمده بود، اما برخی از مطالب آن به مسائل سیاسی و اجتماعی نیز اشارت داشت و این موضوع تحولی بود در نوشتن کتابهای درسی، که علاوه بر شاگردان، اولیای آنان و کسان دیگر نیز آن را می‌خواندند. به‌ویژه اینکه در پایان این کتاب، رسالهٔ *تنبیةالغافلین* را نیز پیوست کرده بود که ظاهراً معاهده‌ای است میان کارکنان مدرسه و مدیر آن، که مدیر مدرسه تعهداتی را می‌پذیرفت، ولی در واقع پتکی بر پیکر خودکامگان بود. در اهمیت این کتاب شمس‌الدین رشدیه می‌نویسد تقی‌زاده که خود از شاگردان دورهٔ اول مدرسهٔ رشدیه تبریز و همدرس مرحوم شریف‌زاده بود، دربارهٔ کتاب مذکور گفته بود: «آقای رشدیه *تنبیةالغافلین* شما، نه تنها اولین درس مشروطیت و آزادی‌طلبی بود، بلکه آخرین درس مشروطیت و آزادی هم همان است».

باز در اهمیت کتاب *کفایةالتعلیم* که در آخر آن رسالهٔ *تنبیةالغافلین* یا *ارشادالطالبین* نیز چاپ شده بود می‌نویسد که سه هزار جلد از این کتاب در کمترین مدت تمام شد و در همان سال به چاپ دوم نیاز افتاد، و در پنج هزار جلد در هفدهم ذی‌الحجهٔ همان سال نیز به چاپ رسید و به سرعت به فروش رفت*. ولولهٔ غریبی در شهر میان خواص و خوانندگان انداخته بود. شاید از اولین کسانی که آن را خوانده و خیلی عصبانی شده عین‌الدوله باشد و هنگام تبعید وی به آن کتاب نیز اشاره کرده بود (ص۸۹).

۳) *تنظیم برنامهٔ درسی*. از ابتکارهای دیگر وی تنظیم برنامهٔ درسی بود. برای هرساعت درس، درس ویژه‌ای پیش‌بینی کرده بود و براساس آن فعالیتهای آموزشی را پیش می‌برد. در نمونه‌ای که از روش تدریس وی در این تحقیق در صفحهٔ ۲۰۱ ارائه شده، جدول درسی نیز مشخص شده است.

۴) *امتحان یا ارزشیابی تحصیلی*. در پایان هر سال تحصیلی از یک‌یک دانش‌آموزان امتحان به عمل می‌آورد. در برخی موارد نیز اولیای شاگردان و رجال مملکت را برای حضور در امتحان دعوت می‌کرد. این‌کار وی سنتی شد در مدارسی که پس از مدرسه وی یکی بعد از دیگری تأسیس شد.

۵) تنظیم *نظامنامه*. نظامنامه‌ای که وی برای مدرسه‌ها فراهم دیده بود و اوراقی چند به دستخط او باقی مانده است، نشان می‌دهد که کلیهٔ مسائل مربوط به مدرسه را در این نظامنامه پیش‌بینی کرده بود. بررسی این نظامنامه‌ها این واقعیت را تأیید می‌کند که رشدیه در عین مهربانی نسبت به کودکان و عشق ورزیدن به آنان، تا جایی که خطاب به آنان می‌گوید: «پدر و مادرم فدای شما»، بسیار منضبط و تابع نظم بود. این نظم را از کلیهٔ آحاد مدرسه از جمله شاگردان، نیز خواستار بود. اینک نمونه‌هایی از مواد نظامنامه** وی در عرصه‌های گوناگون آموزشی:

فصل دوازدهم درتکالیف مدیران مدارس ابتدایی

۱۲. مدیر مدرسه بسی سعی نماید که تحصیلدار مدرسه اگر خیانت می‌کند به مدیر مدرسه گوشزد کند نه به اولیای اطفال.

---

* چاپ اوّل این کتاب در هفدهم ربیع‌الاوّل ۱۳۲۳ بوده است و نسخه‌ای که نگارنده از آن استفاده کرده است چاپ پنجم بود.

** اوراقی از این نظامنامه را که به دستخط رشدیه است آقای فخرالدین رشدیه، نوهٔ مرحوم رشدیه، در اختیار نگارنده گذاشتند که از ایشان سپاسگزارم.

۱۳. مدیر مدرسه در قبول متعلم به مدرسه اگر فقط شهریه را منظور بدارد بسی ظلم کرده است

۱۴. مدیر باید شهریه را محض استقلال اساس تعلیم و تربیت اخذ نماید، زیرا که مطالبهٔ اجرت برای تعلیم حرام است.

۱۵. مدیر مدرسه باید از اغنیا زیاد و از ضعفا کم و از فقرا کمتر بگیرد و مساکین را مجاناً پذیرفته تربیت نماید.

۱۶. مدیر مدرسه فقر و نداری اولیای متعلمین را وسیلهٔ ضیاع استعداد آنها قرار ندهد.

۱۹. مدیر مدرسه ولی طفل را، که اعتنا کننده به نظام‌نامه نیافت، اعتنا کننده به مدرسه و حقوق مدرسه نیز ندادند.

۳۲. مدیر مدرسه قبل‌از هر تعلیم، تفهیم نظام‌نامه به اطفال را فرض شمارد تا متعلم نفعی از مدرسه ببرد.

۵۵. مدیر مدرسه در موقع اجرای سیاست تا مقصر اذعان به تقصیر نکرده است حکم اجرا ندهد.

۵۴. مدیر مدرسه سیّآت صادره از متعلمین، چه علمی چه اخلاقی، فقط معلمین را بداند و خودش را.

۵۹. مدیرمدرسه اگر نتواند از حالات دروس عموم متعلمین مستحضر شود، مدرسه را تعطیل نماید که وبالش تخفیف یابد.

۶۱. مدیر مدرسه اگر تربیت اطفال مردم را به‌عهدهٔ معلمین می‌گذارد به چه برهان شرعی شرکت در عایدات رنج معلمین می‌کند.

۶۲. مدیر مدرسه که حسن اداره را تکلیف خود می‌داند، پس باید اجیر معلمین گردد نه شریک معلمین.

۶۵. مدیر مدرسه هفته‌ای یک مرتبه مجلس خصوصی به حضور معلمین نموده دفاتر نمرات اطفال را ملاحظه نماید.

۶۶. مدیر مدرسه همه هفته در یک مجلس عمومی از معلمین نمرات نازلهٔ متعلمین را مطرح نموده به اصلاح آن بکوشند.

۷۰. مدیر مدرسه مجلس حفظ الصحهٔ هفتگی هیئت مدرسه را بسی منظم نگهدارد که بی‌اثر نماند.

۷۱. مدیر مدرسه شکایتهای وارده از اخلاق خانگی اطفال را مطرح نموده طریقهٔ اصلاح آن را معلوم فرماید.

آنچه از بخش نظامنامه در دسترس ما بود تا شمارهٔ ۷۱ است، به نظر می‌رسد مواد این فصل بیش از اینها بوده است.

فصل دیگر مربوط به اولیای اطفال است که ۱۳۷ شماره خورده است، ولی متأسفانه چند شماره بیشتر در دسترس نبود و آنچه هم بود نصف سطرها افتاده بود.

فصل دیگر مربوط به معلمین است.

۱۶۴. معلمین در سر درس طوری شاگردان را مجذوب درس نگه دارند که اگر فوق‌العاده در کلاس سبب خنده و تفرقهٔ خیال حادث شود، یا بیگانه‌ای به خلاف قانون وارد کلاس درس بشود، نگذارد حواس شاگردان پرت شود و رشتهٔ درس گسسته گردد. و برای اعتیاد شاگردان به امساک حواس فیمابین خود و ناظم و مدیر قراری بگذارند که به ایراد بعضی واردات غیر مأنوسه وحشت افکار متعلمین را بشکنند که حوادث متعجبه از اهمیت بیفتد.

این فصل نیز نزدیک به دویست شماره خورده است که متأسفانه بیش از چند شماره از آن در دسترس نبود.

فصل چهاردهم تکالیف ناظم

این فصل دارای ۸۹ ماده است که خوشبختانه تمام مواد آن در دسترس است.

۶. ناظم مدرسه به هر اندازه که وجود خود را مهم می‌داند به همان اندازه باید قبل از همه در مدرسه حاضر باشد.

۹. ناظم مدرسه با نبودن نظامنامهٔ رسمی یا غیر رسمی حق امر ونهی به کسی نخواهد داشت که خود مرهون خواهد شد.

۴۴. ناظم مدرسه هیچ کس را بی اجازهٔ مدیر در ساعت درس وارد اوطاق [اتاق] نکند جز مفتشین معارف را.

۴۷. ناظم مدرسه در وقت مرخصی اول کلاسهای پایین را روانه نماید و آنها را معطل نکند.

۴۹. ناظم مدرسه اوقاتی را که کار ندارد در کلاسها به اصول تدریس و طرز تعلیم معلمین نظارت نموده آنچه را که مخالف اصول می‌بیند راپورت آن را به مدیر

مدرسه بدهد و در راپورت طریقهٔ اصلح را هم ارائه دهد.

فصل دیگر مربوط به شاگردان است که دارای ۵۹۴ ماده است، متأسفانه فقط یک ورق از این فصل در دسترس بود که حدود ۱۶ ماده را شامل می‌شود.

عنوانهای فصول دیگر این آیین‌نامه به این شرح است:

فصل شانزدهم در تکالیف امین‌قرطاسیه [فروشگاه لوازم التحریر یا نگاه دارندهٔ کاغذ؟] ۲۶ ماده است.

فصل هفدهم در تکالیف مشاق مدرسه [معلم خط] ۱۸ ماده.

فصل هجدهم در تکالیف فراش مدرسه ۳۳ ماده.

فصل نوزدهم در حفظ الصحهٔ مدرسه ۴۱ ماده.

فصل بیستم. دربارهٔ دفاتر گوناگون مدرسه که‌به تفصیل در مورد هر کدام توضیح داده شده است.

فصل بیست و هشتم در امتحانات سنوی [سالانه] مدرسه. این فصل دنبالهٔ فصل پیشین است که در جزئیات دفتر مذکور ذکر شده است.

فصل بیست و نهم در دفتر سیّآت تکلیفی دنبالهٔ توضیحی همان فصل پیشین است.

فصل سی‌ام دفتر حسنات غیرتکلیفی.

فصل سی و یکم در دفتر دروس ممتحنه.

فصل سی و سیم در دفتر خطبات مدرسه.

فصل سی و پنجم دفتر پروغرام نمایشات.

فصل سی و ششم دفتر واردین از متعلمین.

فصل سی و هفتم دفتر عطیات مدرسه.

فصل سی و نهم دفتر حوادث جاریه در مدرسه.

فصل چهلم دفتر مشاورهٔ مدرسه.

فصل چهل و یکم دفتر مکتوبات صادره.

آثار رشدیه. رشدیه حدود ۲۷ اثر چاپ شده دارد که چند تایی از آنها را دراینجا می‌آوریم:

بدایةالتعلیم. برای سال اول ابتدایی سه جلد (جلد اول برای دو ماه اول، جلد دوم و جلد سوم برای پنج ماه آخر).

صد درس اعلی. برای کلاس دوم. کلمات قصار.

شرعیات ابتدایی. برای کلاس دوم.

کفایة‌التعلیم. (جلداول). صد و بیست درس کلمات قصار (تعلیم املا).

نهایة‌التعلیم. (نحو فارسی) جلد اول.

نهایة‌التعلیم. جلد دوم (علمی).

صرف فارسی. برای دبستان.

تربیت البنات
تأدیب البنات } . کلمات قصار.

اخلاف. ۶ جلد برای شش کلاس دبستان (برای سال اول و دوم تعلیم شفاهی).

اصول عقاید. برای دبیرستان ۱ جلد.

هدایة‌التعلیم. اصول تعلیم *بدایة‌التعلیم* (برای تربیت معلم).

تبصرة الصبیان. حساب ذهنی (دبستان کلاس چهارم).

مرآت الحق

وطن دیلی (زمان مادری). کتاب درسی سال اول برای دانش‌آموزان قفقاز.

تاریخ شفاهی. برای سال اول.

جغرافی شفاهی. برای سال اول (کتاب معلم).

آخرین سالهای زندگانی رشدیه

شرح دورهٔ پیری و پایان دردناک زندگی آن بزرگ مرد را که به حقیقت شایستهٔ لقب پرافتخار پدر فرهنگ جدید ایران را دارد، خوب است از زبان هرمز که در آن وقت رئیس ادارهٔ کل بودجه بود، بخوانید:

... روزی پیرمرد خوش سیمایی با ریش بلند وارد اتاقم شد و نشست و پس از معرفی خود گفت: چندی است وزارت فرهنگ مرا بازنشسته کرده و پیش‌نویس حکم تقاعدم را تهیه نموده و برای تسجیل و تأمین اعتبار به ادارهٔ بودجه فرستاده‌اند و من آمده‌ام خواهش کنم که آن را زودتر رد کنید. سه ماه است حقوق نگرفته‌ام و در مضیقه‌ام. دستور دادم سابقه را آوردند و وقتی چشمم به مبلغ وی افتاد دود از سرم بلند شد. دیدم او را با ماهی سی و چند تومان بازنشسته کرده‌اند. پرسیدم چطور شما حاضر شده‌اید پس از آن همه سابقهٔ خدمت فرهنگی، که از بنیادگذاران نخستین

مدرسه در ایران می‌باشید، با این حقوق ناچیز بازنشسته شوید؟ چطور از زحمات شما که در راه تحصیل آزادی و برقراری مشروطیت متحمل شده‌اید، خجالت نکشیده‌اند؟ در کمال استغنای طبع جوابم داد: چه اشکالی دارد؟ باید به رضای خدا راضی شد. من آدم قانعی هستم و انتظاری غیر از این ندارم و بلکه انتظارات خود را برآورده می‌دانم. من و امثال من انتظار داشتیم که قشون روس در ایران نباشد. خودمان قشون منظم و قوی داشته باشیم، راه‌آهن بکشیم، مدرسه و دانشگاه دایر کنیم، قانون حکومت کند و مملکت روز به روز ترقی نماید. بحمدالله می‌بینم بیشتر آن آرزوها برآورده شده و دارد می‌شود، دیگر چه می‌خواهم ؟ مدتی است به قم رفته‌ام و قصد دارم تا آخر عمر آنجا باشم. ماهی پنج تومان کرایهٔ خانه می‌دهم و خودم هستم و زنم. و بچه‌هایم بزرگ شده و درس خوانده و هریک صاحب شغلی شده‌اند. قم هم جای ارزانی است و زندگی می‌گذرد و اگر سختی داشت تحمل می‌کنیم.

گفتم: شما خفض جناح* می‌کنید و نمی‌خواهید بگویید که سی و چند تومان به هیچ جای زندگی نمی‌رسد و مسلماً به زحمت خواهید افتاد و من ابداً حاضر نیستم چون شما شخص خدمتگزاری را با سی و چند تومان خانه‌نشین سازم. شما به من مهلت بدهید تا ترتیبی به این کار بدهم. گفت: ای آقا، دستم به دامنت. نکنید که کار خراب می‌شود. سه ماه است می‌دوم تا زه به اینجا رسیده، اگر از جریان خارج شود تا سه ماه دیگر نیز باید بدوم که حتی برای یک هفته‌اش هم قادر نیستم. خواهش می‌کنم امضا کنید، بلکه تا یک یا دو هفته حکم صادر شود و من به حقوقم برسم.

گفتم: عجب دارم که دیگران به نحواَتَم به مشروطه‌شان رسیده‌اند و آتیهٔ خود را تأمین کرده‌اند و شما که پیش‌کسوت‌تر از آنان بوده‌اید می‌گویید راضیم به رضای خدا. چرا دیگران این حرف را نمی‌زنند؟ گفت: می‌دانید که جماعت دو گروه‌اند، گروهی با اصالت بوده و در کمال تقوا وارد مشروطه شده و آن را به خاطر حقانیت و حقیقتش خواستار بوده‌اند و گروه دیگر بندهٔ درهم و دینار بوده از آن نمد کلاهی خواسته‌اند. هرکسی را بهر کاری ساخته‌اند. من و عارف و امثال ما فلز مخصوصی هستیم و اهل بُرد و خورد و یا در فکر شکم بودن نیستیم. خواهشمندم امضا فرمایید مرخص شوم.

گفتم: با تمام این احول، من از شما خواهش می‌کنم حالا که سه ماه صبر کرده‌اید

---

* فروتنی، تواضع

دو سه روز دیگر نیز صبر کنید و مطمئن باشید که ناراحتتان نخواهم کرد. فوراً به آقای حکمت که وزیر فرهنگ بود، تلفن کردم و وقت خواستم‌و فردای آن روز ملاقاتش‌کردم و قضیه را شرح دادم و افزودم که چطور شما روا داده‌اید که چنین شخصی که خدمات صادقانه‌ای به معارف ایران کرده و به قول حافظ «از دیرینهٔ این درگاه است» با یک چنین حقوق ناچیزی بازنشسته شود؟

گفت: چاره چیست؟ ما محل آن را نداریم و شما که وقتی رئیس حسابداری وزارت فرهنگ هم بوده‌اید، راهنمایی کنید. گفتم: محل اعتبار این کار درآمد اوقاف است که گردن کلفتها می‌برند و می‌خورند و شکمشان را گنده‌تر می‌کنند. گفت: چه خوب راهنمایی کردی! دستور می‌دهم پیش‌نویس حکم را عوض کنند. گفتم همین الان در حضور شما من حکم را تغییر می‌دهم، و بالاخره در حدود صدو بیست تومان برای رشدیه ماهیانه تهیه کردم و به امضای وزیر مربوطه رسانیده و خود نیز امضا کردم و حکم صادر شد.

رشدیه خوشحال شد و رفت به قم و مدتها همان مبلغ را حواله کردیم و می‌گرفت تا اینکه حادثهٔ شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و اوضاع به هم خورد. یک روز باز رشدیه وارد شد. از وضع حقوق و زندگیش پرسیدم، گفت: مدتی است حقوق را قطع کرده‌اند و دیگر وجهی حواله نمی‌شود و در این سال و زمانه سخت ناراحتیم، ولی می‌سازیم و چاره هم نداریم.

آن روز آقای صدیق اعلم وزیر فرهنگ بود. ماجرای قطع حقوق رشدیه را گفته و اضافه کردم که در یک چنین اوضاع و احوال و گرانی ارزاق، عوض اینکه حقوق این بیچاره را اضافه بکنند، بکلی قطع کرده‌اند. وزیر فرهنگ اظهار امتنان کرد و گفت به هر مبلغی که صلاح می‌دانید حکم صادر کنید.

این‌بار کوشیدم که میزان حقوق ایشان از همان محل اوقاف به ماهی دو هزار و پانصد ریال بالغ گردد و آقای صدیق اعلم نیز خوشحال شد که وسیلهٔ بانی خیر شدن او را فراهم آورده بودم. این باز هر دو سه ماهی خود رشدیه به تهران می‌آمد و حقوقش را می‌گرفت و سری هم به من می‌زد. یک روز به او گفتم که شما با این سن و سال مقتضی نیست که زحمت رفت و آمد را به خود هموار کنید، بهتر است ترتیبی داده شود که در محل حقوق را دریافت بدارید. خندید و گفت: آقای هرمز، خیالت از جانب من راحت باشد. من اطمینان دارم که صد وبیست سال عمر خواهم

کرد و این رفت و آمد برایم مفید است.

فردای آن روز در صف اتوبوس ایستاده بود که ناگهان اتوبوسی می‌رسد و راننده خوشمزگی می‌کند و مثل اغلب شوفرها می‌خواهد صف را تا لب جوی عقب ببرد. غافل از آنکه پشت سر مسافرین جوی عمیقی بوده و این پیرمرد نمی‌تواند خودش را نگاه بدارد. از ترس اینکه مبادا اتوبوس او را زیر بگیرد، ضمن عقب نشینی سریع، توی جوی پرت می‌شود و پای چپش از رانش می‌شکند و قلم پایش نیز خرد می‌شود. به زحمت بر می‌دارند و توی ماشینی می‌گذارند و به منزلی که بوده می‌رسانند. درد پا شدت می‌کند و بستری می‌گردد و باهمان مرض جهان را بدرود می‌گوید.

مردی که عمری خدمتگزار جامعه و فدایی صدیق فرهنگ بوده بر اثر ندانم‌کاری و بی‌توجهی راننده‌ای می‌میرد. روانش شاد باشد (یغمایی، ۱۳۴۵).

حاج‌زین‌العابدین مراغه‌ای*

از نویسندگان بنام دورهٔ قاجار زین‌العابدین مراغه‌ای (۱۲۵۵-۱۳۲۸ق/ ۱۸۳۹-۱۹۱۰م) است که با نوشتن کتاب *سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ* شهرت فراوان یافت. این کتاب در سراسر ایران با شوق و علاقهٔ فراوان خوانده می‌شد و تأثیر ژرفی در روشنگران و مردم آن روزگار برجای نهاد.

مراغه‌ای در هشت سالگی به مدرسه رفت و هشت سال به تحصیل پرداخت. در آغاز جوانی همراه پدر خویش به کار تجارت مشغول شد و ثروت زیادی به‌دست آورد. مدتی نگذشت که سرمایه‌اش برباد رفت و راهی قفقاز شد و در آنجا به کارهای دیوانی پرداخت و پس از آن دگربار به کار تجارت روی آورد. چون به درستکاری شهرت یافته بود مورد توجه دربار روسیه قرار گرفت و تابعیت آن دولت را پذیرفت. اما پیوسته از این عمل خود احساس گناه می‌کرد تا سرانجام دوباره به تابعیت ایران درآمد. پس از آن روسیه را ترک کرد و عازم ترکیه شد و تا آخر عمر در آن کشور به سر برد. در استانبول بود که کتاب *سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ* را بی‌آنکه نامی از خود ببرد، منتشر کرد.

با آنکه به اعتراف خود «معانی و بیان و منطق و برهان نخوانده و علوم و ادبیات ندیده» بود، ولی مرد با سواد و کتاب خوانده و آشنا به زبان و از آزایخواهان و وطن‌پرستان بنام روزگار خویش به‌شمار می‌آمد. در استانبول با روزنامه‌های *اختر* و

---

* در تهیهٔ این قسمت کتاب *سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ* منبع اصلی نگارنده بوده است.

شمس همکاری داشت و در روزنامهٔ *حبل‌المتین* کلکته مقالاتی از او به چاپ می‌رسید.

تفکر تربیتی *مراغه‌ای*. وی منتقد اجتماعی و سیاسی است و در تحلیل اوضاع اجتماعی و سیاسی روزگار خویش است که تعلیم و تربیت آن روزگار را نیز بررسی کرده است.

مراغه‌ای مانند دیگر اندیشه‌گران روزگار قاجار در شرح حال خود از مکتبخانه‌ها یاد کرده است و از آن انتقاد می‌کند. در این باره گوید:

> هنگامی که هشت مراحل زندگانی را طی کرده بودم، به دبستانم گذاشته مشغول تعلیم و تربیت گشته، هشت سال راه مکتبخانه پیمودم، ولی چه مکتب وچه تربیت و چه معلم؟ مسلمان نشنود، کافرنبیند. در تحصیل چنین مکاتب، که الف را از با تشخیص نداده، با جهل مرکب بعد از هشت سال بیرون آمده و در سایهٔ ظلمت آن مکاتب ابدالدهر هم در این جهل و نادانی به سر خواهم برد.

این نخستین برداشت وی از مکتب است. مراغه‌ای، جز این هشت سال، تحصیلات رسمی نداشت. آنچه آموخت در مکتب زندگی و جامعه به‌صورت مطالعهٔ فردی و در برخورد با افراد گوناگون در ایران و خارج از ایران بود. در *سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ* از شهرهای ایران و برخی از کشورهای دیگر سخن گفته و در هر مورد به نکات ویژه‌ای توجه کرده است.

در یکی از مسافرتهایش در ایران، در شاهرود از مکتبخانه‌ای بازدید کرده و از محتوا و شیوهٔ آموزشی آنجا سخن گفته و چنین آورده است:

> باری به مکتب رسیدیم. این مکتب در بازار نجاران است. تخمیناً سی ذرع طول و ده ذرع عرض دارد. زیاده بر یک صد نفر اطفال معصوم در آنجا جمع بودند. برخی از آنان روی خاک و بعضی در روی نمد پاره و چند نفر در روی حصیر و جمعی در روی پارچهٔ گلیمی برای تعلیم نشسته، معلمشان پیرمردی معمم بود. داخل مکتب شده سلام کردیم. معلم از قیل و قال اطفال سلام ما را نشنید. ما هم به گوشه‌ای نشستیم. آخوند پرسید: «چه فرمایش دارید؟»
>
> یوسف عمو گفت: «من بدین‌شخص هفتاد تومان مقروضم. خواهش دارم از طرف بنده به مبلغ مذکور حجتی به‌نام این شخص بنویسید».
>
> گفت: «خیلی خوب اسم شما چیست؟»
>
> گفت: «عبدالغفار».
>
> «اسم آقا؟»
>
> گفت: «ابراهیم بیگ».

پرسید: «بیع شرط دارد؟».

گفت: «بلی خانهٔ بنده».

پرسید: «خانه کجاست؟».

«در اردبیل».

«فرع چه‌قدر قرارشده؟»

گفت: «ماهی یک تومان و به مدت شش ماه».

آخوند نوشت بعد از ختام بر ما نیز خواند. درآورده نیم قران دادم و حجت را گرفتم. دیدم که ممنون شد. گفتم: «ماشاءالله خیلی شاگرد دارید!»

گفت: «بلی، چند نفر دیگر هم هستند که امروز نیامده‌اند.»

پرسیدم: «اطفال چه می‌خوانند؟»

گفت: «بعضی الفبا، بعضی جزو عم. بعضی قرآن مجید. بزرگان که در این صف نشسته‌اند *گلستان*، *بوستان*، *حافظ* و همه چیز.

گفتم: « جناب آخوند حافظ چه دخلی به درس دارد؟»

گفت: «یعنی چه؟ حافظ شیرازی دخل به درس‌ندارد؟»

گفتم: «معلوم است که *دیوان حافظ* عبارت از اشعار متین است در تصوف که از خوانندگان کمتر کسی معنی آن را می‌فهمد. اطفال از خواندن آن که ظاهراً سراپا سخن از باده، و ساده و محبوب و عشقبازی است، چه بهره‌ای حاصل توانند نمود؟»

گفت: «پس در اردبیل که ولایت شماست، در مکتبها به اطفال چه درس می‌دهند؟»

گفتم: «مملکت ما اردبیل نیست».

گفت: «پس کجاست؟»

گفتم: «قطعهٔ دیگری از کرهٔ زمین».

گفت: «از قول شما چنان معلوم می‌شود که طرف شیراز، یا بغداد، باید باشد».

گفتم: «هیچ کدام نیست بلکه آفریک* است».

گفت: «آفریک باید نزدیک سلماس باشد.»

دیدم خیلی... است. گفتم: «بلی. اما شما باید به اطفال از جغرافی و هندسه نیز درس بدهید.»

---

* در برخی از نسخه‌ها «آمریک» آمده است. رک: چاپ قاهره ص۲۵ و ۲۴۰، به نقل از: جهانشاهی، ص۴۲۹.

گفت: «هندسه کدام است؟»

گفتم: «حساب نیکو می‌دانید؟»، «فزوفنزونی» زمین را می‌توانید معلوم کنید؟»

گفت: «می‌دانم. به اطفال حساب دینار یاد می‌دهم. خود نیز هندسه را می‌دانم. ولی به اطفال درس نمی‌دهم.»

گفتم: «از جمع و تقسیم که نخستین مرحلهٔ حساب است، چیزی بنویسید ببینم.»

گفت: «چه بنویسم؟»

گفتم: «بنویسید یک هزار و دویست و سی و چهار».

بدین‌شکل نوشت ۱۲۳۴*. گفتم: «جناب آخوند این ارقام از میلیار [میلیارد] گذشت.؟

باری خواستم از اطفال نیز چیزی بپرسم ملاحظه کردم که بیشتر مایهٔ اوقات تلخی خواهد شد، صرف نظر نمودم (زین‌العابدین مراغه‌ای، ص۳۶).

معتقد بود که محتوای آموزشی باید از پیچیدگیها و لفاظیها به دور باشد و مطالب آموزشی مطابق با نیازهای افراد و منطبق با شرایط ذهنی و تواناییهای دانش‌آموزان سازمان یابد:

در کتب و مرسله‌جات آنقدر عبارات و الفاظ مغالطه مخلوط به مطلب کرده‌اند که کتاب و مکتوبشان غلیظ شده، که اگر یک ساعت بخوانی هیچ مطلب مفهوم نمی‌گردد، نه سر دارد نه بن. سه دفعه *تاریخ وصّاف* را خواندم، یک کلمه از آن را خاطر ندارم. آدم بی‌انصاف، مثل حمال حطب، در عوض آن‌قدر زحمت بر خود مایهٔ شماتت می‌گذارد. کسی نیست که بخواند و نویسنده را شماتت نکند. چه ابداً مفهوم نمی‌شود چنگیز چه غلط کرده و چه ظلمها نموده و برای چه کرده و هلاکو چه... زیادی خورد! با وجود این مشکلات، چنین کتاب را می‌دهند دست اطفال مکتبی، اگر نفهمد پای چوب و فلک به میان می‌آید و حال آنکه معلم خود نفهمیده و مصنف هم جز قلنبه‌گویی و لغت‌پردازی منظوری از معنی نداشته است. یک نفر مؤلف منصف می‌نویسد: که انشائات ایران عجب تماشا دارد، یک کلمه ندارد که دروغش بی اثبات و شاهد باشد، هرجا که کلمهٔ واصل باشد، حکماً کلمهٔ حاصل هم لازم و ملزوم گشته باید به دم او چسبیده باشد، هر وقت که لفظ وجود دیدم، ندیدم ذیجود بعدش نیاید. مزاج بی وهاج نمی‌آید، اگر در آخر صفحهٔ اول دروغ خواندی

---

* بر نگارنده معلوم نشد اشکال عدد مذکور چه بود؟

البته در اول صفحهٔ دوم بی فروغ خواهی دید، خدمت بی رفعت صورت نبندد... (*همان*، ص ۲۹۰).

مخالفت مراغه‌ای با تغییر الفبا. مراغه‌ای برعکس آخوندزاده و ملکم‌خان و طالب‌زاده و میرزاتقی‌خان کاشانی و دیگر طرفداران تغییر خط، معتقد بود که اشکال برنامه‌های آموزشی کشور در نوع خط نیست، بلکه در محتوا و شیوهٔ آموزش و بالاتر از آن اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور است و برای نمونه کشور ژاپن را مثال می‌آورد:

اشکال الفبای ژاپون هزار مرتبه مشکلتر از ماست... . اما این ملت با وجود این اشکالات تدریسی در اندک زمان از تحصیل علوم و صنایع و از رموز ملک‌داری و رعیت‌پروری... از اهل مغرب پیشی گزیده... اکنون ژاپون دارای چهارده مکتب عالی و سیصد مکتب رشدیه و پنجاه و هشت هزار مکتب ابتدایی هستند.... از دولت همین مکاتب چهار صد و هشتاد میلیون دخل و خرج آنان است و دارای صنایع‌اند، که جمیع عقلا را به حیرت انداخته‌اند.... (ص۲۹۳).

اهمیت مدرسه در پیشرفت اجتماعی. مراغه‌ای ضمن انتقاد از وضع تعلیم و تربیت و اوضاع سیاسی حاکم بر جامعهٔ آن روزگار، پیشرفت و ترقی را در گرو توجه به علم و دانش و گسترش مدارس جدید دانسته است و از عدم توجه به گسترش علم و رونق بازار شیادان مردم فریب سخت دل آزرده بوده است و باآوردن نمونه‌هایی از نتیجهٔ گسترش مدارس در کشورهای اروپایی که «از میمنت مکتبها و شرافت علم در یک مطبعه یا چاپخانه چهار هزار نفر عملهٔ هر روزه مشغول کارند...، اما هموطنان ما از شومی بی علمی همه ساله چندین هزار نفر به ممالک خارجه ریخته به کارهای پست ملل خارجه اشتغال می‌ورزند...»، دربارهٔ اهمیت مکتبها می‌نویسد:

ثمر این اکسیر که مکتبش نام می‌باشد، آن است که جوانان مملکت پس از حصول فراغت از تحصیل علوم و فنون، ماشینها از خارج آورده به قوت علم در جنگل مازندران که امروز هدف تیشهٔ جور بیگانگان است، به‌واسطهٔ آنها درختان کهنسال را از یک طرف بریده، از طرف دیگر کاغذها از پوست آنها درست می‌کردند که نمونهٔ آن کاغذها را نیز در پیش خود دارم. از مکتبها آن علم حاصل می‌شد که تلیفونش نام است. هرگاه اسباب آن مهیا بودی من امروز از اینجا بدان واسطه با «وجود محترم» که در تهران است سؤال و جواب می‌کردم...، علم است که یک شهر

بزرگی را در شب تاریک در ظرف چند دقیقه بی روغن و فتیل روشن می‌کند. اکسیر حقیقی همین است نه «موی سر جوانان» و در همه جا نیز پیدا می‌توان کرد؛ نامش مکتب است. از هر کس سراغش را بگیرید نشان می‌دهد. اما جایی که پیدا نمی‌شود ایران است و بس. «نمی‌دانم به چه سبب این دولت قدیم و قویم و این ملت نجیب و باهوش در جستجوی این گمشدهٔ خودشان نیستند...». سپس می‌افزاید «ممکن است که بسیاری از کوته‌نظران بگویند که ادوار فلکیه مقتضی این حال است» و در پاسخ آنها می‌گوید که «فلک سرگشته ازاین افتراهای ایشان است». و ضمن انتقاد شدید از قدرگرایان و «تماشاگران» می‌نویسد «هر ملتی، خصوصاً ایرانیان هرگاه به احکام خدا و فرمودهٔ رسول خدا عمل نمایند درستکاری را پیشه ساخته، مردم آزاری نکنند، پی تحصیل علم و آگاهی بروند، درد دین و حب وطن و غیرت ملی داشته باشند، هر آینه توفیق خداوندی نیز شامل حال ایشان می‌شود. سعادت دو جهانی نصیبشان می‌گردد...، هرگاه مثل امروزه از اصلاح مکاتب و جستجوی وسایل ترقی و تمدن غافل و زاهل نشیند، زود است که از یک طرف سیل بنیان کن مصائب از بلاد شمال و از طرف دیگر امواج دهشتناک از دریای عمان به‌جوش و خروش برخواسته [برخاسته] وطن را فراگرفته نامی از قومیت و ملیت و شرف و استقلال، در صفحهٔ گیتی باقی نگذارد...» (ص۱۶۶ و ۱۶۷).

مراغه‌ای پیشرفت و ترقی را مشروط بر این می‌داند که هر وزارتخانه‌ای برای پیشرفت و اصلاح امور برنامهٔ ویژه‌ای داشته باشد و ضمن همکاری و هماهنگی با دیگر وزارتخانه‌ها در کار هم دخالت نکنند و جز پیشرفت وطن هدفی نداشته باشند و در این راستا وزارت علوم نیز مشغول بازکردن مکاتب جدید و اصلاح مکتبهای موجود باشد. حاج زین‌العابدین از مدارس جدید تا بدان حد طرفداری می‌کند که تخته سیاه آن را وسیلهٔ مقدسی می‌داند و آن را می‌بوسد. در یکی‌از بازدیدهایشان از شهر تهران با مشهدی حسن به مدرسهٔ دارالفنون می‌روند. با اینکه جمعه بوده است، ولی از فراش مدرسه خواهش می‌کنند که اجازه دهد آنان که برای سیاحت به شهر تهران آمده‌اند از مدرسه نیز دیدن کنند و فراش در را باز می‌کند آنان را به درون مدرسه راهنمایی می‌کند. حاج زین‌العابدین می‌نویسد: «همه چیز را در جای به قاعده دیده بسیار شاد شده بیرون آمدیم. تخته‌های سیاهی چند برای حساب و امتحان از املاء و انشاء از دیوار آویخته

بودند. رفتم یکی از آنها را بوسیده، سرو صورت خود را بدان مالیدم». سید پرسید: «این چه حالت است؟ بوسیدن تخته چه معنی دارد؟» گفتم: «آقا این تخته تبرک است. کاش در هر شهری از شهرهای ایران هزار جای از این تخته‌های تبرک آویزان بودی که اسباب افتخار من و شماست.»

سید گفت «عجب است! از تخته خشکی چه افتخار برای من و تو حاصل تواند شد.» گفتم: «جناب آقا بنده با شما نیستم» (ص۹۳).

ولی با اهمیتی که برای دارالفنون قایل می‌شود در بحث از وضع اجتماعی و سیاسی و نبودن قانون و دیوان و گماردن افراد نا شایسته بر سر کارها به درستی استدلال می‌کند که «اصلاح این عیب بزرگ با تأسیس دارالفنون نمی‌شود. تحصیل مناسب را باید مشخص نمود. یعنی قانون گذاشته شود که به فلان رتبهٔ عالیه و منصب عروج نتواند کرد، الا به تحصیل فلان علوم...» (ص۳۰۴). و آن وقت است که افراد با درایت و کفایت در مملکت تربیت خواهد شد.

نقش علم و عالم در پیشرفت جامعه. مراغه‌ای برخلاف بسیاری از اندیشه‌گران دورهٔ قاجار با گسترش علم و دانش موافق است، اما بر فرنگی‌مآبی و تقلید کورکورانه از غرب و پشت پا زدن به اعتقادات و آداب و رسوم ملی و میهنی سخت مخالف بوده است. وی در جای‌جای کتاب *سیاحت‌نامه* به اهمیت علم و عالم اشاره کرده است و منظور وی از علم نیز همان علوم و فنون جدید است. بر این باور بود که بدون دسترسی به این علوم‌و فنون پیشرفت مفهومی نخواهد داشت؛ اما با اینکه به‌عنوان نمونه پیوسته از کشورهای اروپایی و پیشرفتهٔ آن روزگار مثال می‌آورد، همواره به میهن خویش عشق ورزیده و برآن است با حفظ دین و مذهب و آداب و رسوم ملی‌خویش علم و دانش نیز در کشورش گسترش یابد: «پایهٔ شرف و جلالت علم از آن بلندتر است که برای اثبات آن به آوردن مثال این دلایل احتیاج افتد. هرگاه مکتبهای وطن به‌طوری که می‌دانیم اصلاح شود و ابنای وطن چنانچه شاید و باید به تحصیل علوم‌و فنون متداوله پردازند، دیگر چه لازم است که برای تحصیل وجه معاش خود و اولاد خود دروغ بگویند... و به دولت و ملت و وطن خود خیانت کنند...» (ص۱۶۵).

مراغه‌ای وابستگی به فرنگیان و قدرتهای بزرگ را در نداشتن دانش و علوم و مکاتب و نیز وضع نادرست دستگاه حکومتی می‌داند. همچنین از دین و مذهب و ملیت خود شدیداً دفاع می‌کند و با آوردن نمونه‌ای از دین‌داری و حفظ رسوم ملی ژاپونیها با فرنگی‌مآبان سخت به مقابله بر می‌خیزد، چنانکه گوید:

ولی این فرنگی‌مآبان ما به محض اینکه یک ماه در فرنگستان ماند و همین قدر تحصیل زبان و اخلاق کرد که ایستاده بتواند شاشید، پس از مراجعت منکر آیین مذهب آباء و اجداد خود می‌شوند. علاوه بر انکار خودشان در گمراهی دیگران هم اقامهٔ بینه و دلیل می‌نمایند. یعنی همان دلیلها که در مکاتب فرنگستان از کشیشان پروتستان یادگرفته، [لا] شعور بیان می‌نماید (ص۲۹۶).

مراغه‌ای جزوکسانی‌است که از یک سو از علم و دانش و فنون کشورهای اروپایی دفاع می‌کند و آن را برای ملت ایران از نان شب هم واجب تر می‌داند و از دیگر سو مخالف هر نوع فرنگی‌مآبی و گم کردن خویشتن خویش است و در این مورد تا بدانجا پیش می‌رود که حتی با اعزام محصل به خارج مخالفت می‌کند.

سیدجمال‌الدین واعظ

از جلمه روحانیون مبارز دورهٔ مشروطیت سیدجمال‌الدین واعظ (۱۳۲۶-۱۲۷۹ق/ ۱۹۰۸-۱۸۶۲م) است که سخنرانیهای پرشور وی سهم بسزایی در بیداری اجتماعی روزگار خویش داشت. وی همراه با دیگر روحانیان مبارز با حکومتگران خودکامهٔ قاجار و روحانیان با نفوذ هوادار آنان به ستیز برخاست. اکثر حکمرانان ستمگر از جمله ظل‌السلطان و عین‌الدوله قسم خورده بودند که سیدجمال را بکشند. لذا از بزرگترین دشمنان وی در اصفهان ظل‌السلطان و آقا نجفی بودند که سیدجمال‌الدین در کتاب *رؤیای صادقه* از خیانتها و تزویرهای آن دو پرده برداشت و خیانتهای ظل‌السلطان و هواداران با نفوذ وی را چنان افشا ساخت که وی قسم خورده بود گوشت بدن سیدجمال را با قیچی پاره پاره کند.

سید جمال‌الدین واعظ بیشتر به‌سبب سخنرانیهای پر شورش در اصفهان وتهران مشهور بود، اما کتاب *رؤیای صادقهٔ* وی نیز جزوکتابهایی بود که سهم مهمی در بیداری افکار داشت و به‌علت اختناق شدید در داخل در روسیه چاپ و به ایران فرستاده می‌شد.

سیدجمال‌الدین فرزند سیدعیسی موسوی‌عاملی، در همدان به‌دنیا آمد. در سن شیرخوارگی بود که پدرش بدرود حیات گفت و مادرش او را همراه خواهرش به تهران آورد. از سن چهارده سالگی شروع به تحصیل کرد و در بیست و یک سالگی برای ادامهٔ تحصیل به اصفهان رفت. از همان زمان در حین تحصیل به علت هوش و استعداد فراوان

توجهٔ استادان خویش را جلب کرد و دوستان بسیاری پیدا کرد، از آن جمله بودند: حاج‌میرزا نصرالله بهشتی ملقب به ملک المتکلمین و شیخ‌احمد مجدالاسلام کرمانی و حاج فاتح‌الملک و میرزاسیدعلینقی‌خان صاحب منصب نظام و میرزااحمد علم و حاج‌سیدعلی جناب‌زادهٔ اصفهانی (سیدجمال‌الدین واعظ، مقدمه).

سیدجمال‌الدین از ظل‌السلطان لقب *صدرالواعظین* و از محمدعلی شاه لقب *صدرالمحققین* گرفته بود، اما دیری نگذشت که هر دو از دشمنان سرسخت وی شدند.

کتاب رؤیای صادقه و مدارس جدید. در این کتاب که به سال ۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م به یاری حاج فاتح‌الملک و ملک المتکلمین و شیخ احمد کرمانی (مجدالاسلام) نوشته شده، به مسعودمیرزا (ظل‌السلطان) و آقای شیخ‌محمدتقی مشهور به آقا نجفی، به‌شدت حمله کرده و جای‌جای به اهمیت مدارس جدید وعلوم و فنون اشاره کرده است. داستان کتاب این‌گونه آغاز می‌شود که نویسندهٔ آن در عالم رؤیا خود را در صحرای محشر می‌بیند و شاهد محاکمه و مؤاخذهٔ افراد گوناگون به‌ویژه افراد با نفوذی چون آقا نجفی و ظل السطان می‌شود. در مورد محاکمهٔ این افراد می‌نویسد که ندا رسید شیخ محمدتقی پسر شیخ محمدباقر را حاضر نمایند و وی را حاضر می‌کنند و سپس از او نسبت به اعمالش دراین دنیا سؤال می‌شود. از جمله سؤالهایی که از وی می‌شود این است که در آن دنیا از مال دنیا همه چیز داشتی، ولی در مقابل این همه نعمتهایی که ما به شما دادیم چه کردی؟ شیخ می‌گوید:

> ترویج شریعت کردم. مگه به شوما نگفتند؟ این چند وقته بعضی ازاهل اصفهون می‌خواسن مدرسه درس بوکونند، اما می‌خواسن اونجا بچه‌ها را جمع کونند، یک جور غریبی درس بدهند. می‌گفتند بچه شش ماهه قرآن خب می‌خوند، خط خب می‌نویسد اِ دیگر هر کتابی بهِ‌ک بدند بچه خب می‌خوند. اما می‌گفتند می‌خواهند این بچه‌ها زبونی نصارا هم باز بوخونند. من دیدم که خب نیمی شد، اِ اونوقت زبون نصاری کم‌کم یاد می‌گیرند و اونوقت بچه‌ها سواد همک دارند شریعت علما اسلام زبونی کفر شاید یاد می‌گیرند، اِخب‌نبود. گفتم هر طور بود رفتند اِ اونجار بستند. ده بیست کاغذ به شازاد هم‌نوشتم بعد معلوم شد که همین یک مکتبی بوده چیزی دیگه نبود. اما محض اینکه این چیزها رگفتند فرستادم بستند. اِ این ترویج شریعت نبود (ص۲۷ و ۲۸).

شیخ دو باره در پاسخ پرسش دیگر با شیطنت پاسخ داد. در رد تجاهل وی به او گفته شد: مجمعی که در صدد تعلیم و آموزش اطفال مسلمانان بوده‌اند بر هم زدی. مدرسه و

مکتب تحصیل اطفال بندگان را بایر کردی و اکنون افتخار می‌کنی که منم باعث بی علمی عامه شده‌ام. منم که مدرسهٔ دایرهٔ تحصیل اطفال مسلمانان را بسته‌ام و خجالت نمی‌کشی که ما از درون هر نفسی آگاهیم و می‌دانیم که تو مردم را منع از افتتاح مدارس و تحصیل علوم عهد می‌نمودی که نافهم و بی‌علم باشند، تا تو به اقتدار و ریاست خود باقی بمانی. تو ترویج شریعت را ترویج شخصی خودت می‌دانی.

پس از پرسشهای دیگر دربارهٔ رفتارش با هواداران خود و به جهالت کشاندن آنان باز از وی پرسیده می‌شود:

«ای شیخ، مگر نمی‌دانستی که ترقی هر ملتی به علم و دانش است؟»

جواب: «چرا.»

«مگر نمی‌دیدی که انتشار علوم در سایر ملل سایره تا به چه درجه ترقی کرده است؟»

جواب: «چرا.»

«مگر نمی‌فهمیدی که اقتدار سایر ملل و ذلت ملت ایران به علت انتشار و افتتاح علوم و مدارس است که آنها اقدام کرده‌اند و انبساط داده‌اند و شما اغماض نموده، انقباض کرده‌اید؟»

جواب: «چرا.»

پس چرا به این اصرار مانع افتتاح مدارس و علوم شده، مخل ترقی ملت شده‌ای؟»

جواب: «مدارس عدیده در اصفهان داریم: مدرسهٔ صدر، مدرسهٔ چهارباغ، دو مدرسهٔ جده، مدرسهٔ نیم‌آورد، مدرسهٔ کاسه‌گران، مدرسهٔ ملاعبدالله و غیره و غیره... در تمام این مدارس طلاب علوم کار می‌کنند. اینها همه هست».

پس از بحث دربارهٔ محتوای درسی مدارس سنتی بحث قوانین مدنی پیش کشیده می‌شود و خطاب به وی گفته می‌شود که اگر شما به جای بستن مدارس، قانون الهی و اسلامی را به زبان ساده به مردم می‌گفتی و به مطامع شخصی کمتر می‌اندیشیدی آیا آن موقع خدمت به اسلام می‌کردی یا با بستن مدارس؟ و به این ترتیب نویسنده از برداشتهای پر اشتباه برخی‌از مقدس‌مآبان بشدت انتقاد کرده و رسانده است که دین اسلام هیچ مباینتی با مدارس جدید ندارد و مخالفت با مدارس صرفاً تعبیر و تفسیر شخصی است.

علوم و فنون و صنایع، ارکان اصلی پیشرفت. سیدجمال‌الدین واعظ در شانزدهم شوال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م با همکاری اعضای انجمن ترقی* و جمعی از بازرگانان اصفهان شرکتی به‌نام شرکت *اسلامیه* تشکیل دادند که هدف آن ترویج صنایع داخلی و تشویق مردم سراسر کشور به سرمایه‌گذاری داخلی بود. سیدجمال و ملک المتکلمین نیز در خطابه‌های خود مردم را به شرکت در سرمایه‌گذاری برای رسیدن به‌خودبسندگی و رهایی از سلطهٔ بازارهای غربی تشویق می‌کردند. سیدجمال در اواخر سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م به شیراز رفت و در ماههای محرم و صفر ۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م در آن شهر به وعظ پرداخت و در همین زمان بود که رسالهٔ *لباس التقوی* را نوشت. در این کتاب با برشمردن اهمیت تولیدات داخلی، پیوسته بر لزوم گسترش علوم و فنون در کشور تأکید داشت و معتقد بود که ترقی مسلمانان و «ترویج بازار اسلامیان در گرو ترقی » و رواج بازار علم و دانش «است،» به این معنی که هر ملت و دولتی که در عالم ترقی نمود، به واسطهٔ دانش و علم بود و هر دولت که در عالم سرفرازی و بزرگی و نام نیک تحصیل کرد، به‌واسطهٔ علم بود (*همان*، ص۳۶).

به دانش شود کار گیتی بساز   ز بی‌دانشی کار گردد دراز

سیدجمال قدرت و قوت بازوی عقل را علم می‌دانست و جان و روح تمام ترقیات بشر را نیز در طول تاریخ علم می‌دانست، منظور وی نیز از علم علوم و فنون جدید بود. در توجیه شرکت *اسلامیه* می‌گفت که توجه به تجارت ملی سبب ثروتمند شدن کشور می‌شود و ثروت نیز به نوبهٔ خود سبب گسترش صنایع و کارخانه‌ها می‌گردد: «روح و جان دولت و ملت، تجارت است و هر دولتی که امروز در آغوش دلبر دلربای تمدن آرمیده، به‌واسطهٔ تجارت است» (*همان*، ص ۴۱).

سیدجمال به نقل از مجلهٔ *ثریا* در اهمیت تجارت می‌گوید: «پوشیده نیست که اساس ترقی ملت و ثروت بر سه چیز است: اول زراعت، دوم صناعت، سوم تجارت. چون این سه چیز در مملکتی ترقی کند، ملت و دولت را سعادت قرین و اقبال همنشین باشد» (*همان*).

معتقد بود «تاجر سبب آبادانی کشور شده و هم به دولت و ملت نفع می‌رساند و هم مشوق صنعتگر می‌شود.... صنعتگر چون دید مصنوع خویش به فروش رفت و طالب

---

* اعضای انجمن همان کسانی بودند که در صفحات پیش به عنوان یاران و نزدیکان سیدجمال از آنها یاد شد.

پیدا کرد جهد و کوشش می‌کند که بهتر از اول بسازد و نکوتر از نخستین جلوه دهد» (*همان*).

تربیت فنی و حرفه‌ای. نکتهٔ شایان توجه در فکر شرکت *اسلامیه* اهمیت دادن به تربیت اطفال از نظر فنی و حرفه‌ای بود. سید جمال معتقد بود که شرکت مذکور سبب خواهد شد «اطفال بی‌هنر و بی صنعت پرورش» نیابند و بیکاری به مرور از بین برود؛ «چه، معلوم است امروز به جهت نبودن شغلی و نداشتن صنعتی عموم اطفال نورس ما مهمل و بیکار می‌شوند و دارای حرفه و صنعتی نیستند. اما وقتی که کار و بازار اسلامیان رواج یافت، کودکان معصوم ما همه از ننگ بی‌هنری رسته، صاحب پیشه و هنر صحیحی می‌شوند» (*همان*، ص۴۸).

سیدجمال بالاترین عیب برای انسانها را نداشتن هنر و پیشه می‌دانست که در ایران آن روزگار رواج فراوان داشت و با مطرح کردن اهمیت تربیت فنی و حرفه‌ای به نکتهٔ مهمی که سالیان سال است نظام آموزشی ما از آن غافل است، اشاره داشت و آن تربیت فنی کودکان بود؛ که یا به‌سبب فقر مالی نمی‌توانستند دنبال یادگیری پیشه‌ها بروند و یا اینکه اولیای ثروتمند آنها از روی نادانی کار یدی را عار می‌شماردند. دراین زمینه می‌گوید آنان «از غایت جهل و نادانی می‌گویند: ما که فقیر نیستیم تا اطفال خود را صنعت بیاموزیم، غافل از اینکه این اشتباه خلاف عقل سلیم و رأی مستقیم است، بلکه از حقوق لازمهٔ فرزند بر پدر یکی این است که فرزند را هنر و صنعت بیاموزد مبادا روزی در غربت یا در وطن به آن صنعت محتاج شود» (*همان*، ص۴۹).

برای اثبات اهمیت هنر و پیشه از شعر سعدی گواه می‌آورد:

وگر دست داری چو قارون به گنج	بیاموز فرزند را دسترنج
مکن تکیه بر دستگاهی که هست	که باشد که نعمت نماند به دست
به پایان رسد کیسهٔ سیم و زر	نگردد تهی کیسهٔ پیشه‌ور
هر آن طفل کاو جور آموزگار	نبیند جفا بیند از روزگار

به درستی استدلال می‌کند که در کشور ما گروهی از مردم هستند که هنر و پیشهٔ آنها بیکاری است. یا می‌گویند ما ملاکیم و احتیاج نداریم، یا مواجب و مقرری و تیول و مستمری از دیوان داریم، یا می‌گویند ما آقازاده و بزرگ خانواده‌ایم و شأن ما نیست و کسب کردن و صنعت منافی با شئونات ماست. این بیچاره غافل است از اینکه شرف آدمی به هنر است نه به سیم و زر.

متأسفانه این اندیشهٔ واقع بینانه، هنوز پس از یک قرن، به اندازهٔ کافی مورد توجه گردانندگان نظام آموزشی ماقرار نگرفته است و آموزش فنی و حرفه‌ای امروز نیز یکی از رشته‌های کم اهمیت و غیر جذاب برای گروه بیشماری از دانش‌آموزان کشور است. سیدجمال به پیروی از پیشینیان، که مزاج معتدل را بر اساس چهار عنصر می‌دانستند، اجتماع معتدله را هم متکی بر چهار صنف می‌دانست و معتقد بود اگر هریک از این عنصرها در بدن یک کشور فاسد شود سبب فساد «عناصر اربعهٔ ملک» می‌گردد و با فساد آن «در زمرهٔ مردگان محسوب می‌شود». «اول ارباب علوم و معارف و فقها و قضات و وعاظ و اهل قلم وکتاب و حساب و مهندسان و اطبا و غیره که قوام دین و دنیا به‌وجود ایشان به مثابه آب‌اند در طبایع. دوم ارباب شمشیر، مانند مقاتلان و مجاهدان و مطوعه* و غازیان و اهل ثغور و سرحدات و ارباب پاس و شجاعت و... حافظان رعیت و مملکت از دشمنان خارجی یا دزدان داخلی... ایشان به منزلهٔ آتش‌اند. سه دیگر اهل مزارعه، چون برزگران و دهقان و اهل حرث و فلاحت... ایشان به مرتبهٔ خاک‌اند در طبایع. چهارم اهل معامله، چون تجار که بضاعات از اقصی به اقصی برند و ملزومات ملک را از مملکتی به مملکتی حمل دهند و این گروه به جای هوا می‌باشند در طبایع» (*همان*، ص۵۳).

پس از این استدلال رابطهٔ میان این چهار عنصر را نشان داده و اهمیت هریک را برمی‌شمارد، ودر اکثر موارد برای اثبات استدلال خویش آیات و احادیثی نیز در فضیلت هر کدام از عناصر اربعه نقل می‌کند. بدین‌ترتیب سیدجمال‌الدین واعظ ضمن سخنرانیهای پرشور سیاسی به مدارس جدید و علوم‌فنون توجه ویژه‌ای مبذول می‌دارد. سرانجام پس از بمباران مجلس و قلع و قمع آزادیخواهان که تنی چند از یاران همرزمش چون ملک المتکلمین و شیخ احمد کرمانی تحت تعقیب واقع و اعدام شدند، به دست امیر افخم همدانی که هوادار روسها بود و حکومت بروجرد را داشت، در بروجرد به قتل رسید.

میرزاعلی‌اکبر صابر (طاهرزاده)

صابر(۱۳۲۸ـ۱۲۷۸ق/۱۹۱۱ـ۱۸۶۲م) از شاعران دورهٔ انقلاب مشروطیت است که شعرهایش اثر عمیقی در بیداری اجتماعی روزگار خویش داشت. او «زبان برای انقلاب» مشروطیت بود (رضازادهٔ ملک، ۱۳۵۷). سروده‌های وی، به‌ویژه شعرهای مربوط به صدر مشروطیت، سراسر اشعار اجتماعی و سیاسی است. شهرت صابر با چاپ

* آنانی که جهاد کنند بی‌آنکه بر آنها واجب باشد.

شعرهایش در روزنامهٔ *ملانصرالدین* از سال ۱۳۲۴ه‍ به‌بعد آغاز شد و ناله‌هایش که «از میان شعله‌های سرخ انقلاب سرکشیده بود، در تمام کشورهای شرق شنیده شد و به بازارها و کوچه‌ها و کلبه‌های روستایی راه یافت و در کاخ شاه و سرای سلطان طنین انداخت (آرین‌پور، ج ۲، ص ۴۸). و این اشعار همه به زبان آذری سروده می‌شد.

در مورد وی نوشته‌اند که «صابر طفل یک شبه‌ای بود که ره صد ساله را پیمود و از افکار و نویسندگان عصر خود قرنها پیش افتاد» (رضازادهٔ ملک، مقدمه).

اثر شعرهای صابر را می‌توان از دیدگاه سیاسی و اجتماعی و ادبی و فرهنگی بررسی کرد. در این مختصر با اشاره به شرح زندگانی وی، به گوشه‌هایی از تأثیر او در گسترش فرهنگ نو و مدارس جدید می‌پردازیم.

کودکی و جوانی. هشت ساله بود که در زادگاهش شمّاخی (یکی از شهرهای شیروان) به مکتب رفت. از همان آغاز تحصیل خشونت مکتبدار روح نازک و حساس وی را آزرده ساخت و صابر در همان زمان با زبان کودکانه شعری در مذمت وی سرود. در دوازده سالگی به مکتب حاج سید عظیم شیروانی، شاعر نام‌آور آن روزگار رفت. این مدرسه از سوی انجمن ایالتی باکو تأسیس شده بود و سید عظیم معلم زبانهای آذربایجانی و فارسی وی بود. در همان جا بود که استاد متوجه ذوق صابر شد و او را به ترجمهٔ منظوم داستانهای *گلستان* تشویق کرد. یکی دو سال که در پیش حاج سید عظیم به شاگردی نشست، پدرش درس و مشق را کافی دانست و او را به دکان برد. علی اکبر در عین حال که در دکان کار می‌کرد، به خواندن و نوشتن شعرنیز می‌پرداخت. پدرش را این رفتار وی خوش نیامد و حتی یک بار دفتر اشعار او را پاره کرد که این کار بر طبع نازک صابر گران آمد و این شعر را گفت و همراه کاروانی که عزم خراسان داشت، بار سفر بست:

من خلیل الله عصرم، پدرم چون آذر*

سفر از بابل و شروان کنم ان‌شاءالله

گرچه او دفتر اشعار مرا پاره نمود

وصله با طبع در افشان کنم ان‌شاءالله

ولی پدرش از تصمیم وی با خبر شد و بازش گرداند. او در شهر کوچک شماخی در ماههای محرم و صفر نوحه‌خوانی می‌کرد و چون خوش سخن بود پیش فرهنگدوستان

---

* کلیهٔ شعرهای ترکی از کتاب هوپ‌هوپ *نامه* به زبان آذری، از انتشارات فرزانه و ترجمهٔ فارسی آن از نشریات دولتی آذربایجان، باکو ۱۹۷۷م، نقل شده است.

شهر محبوبیتی یافت. در شهرهای مشهد مقدس و سبزوار و نیشابور و تربت حیدریه و تربت جام و خواف و سمرقند و بخارا به سیاحت پرداخت و به زیارت کربلا رفت و دگر بار به مشهد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و در آنجا ماند و تشکیل خانواده داد. در این شهر بود که به جرگهٔ روشنفکران و نویسندگان درآمد. در سال ۱۳۲۶ق مدرسه‌ای در شماخی باز کرد، اما آن مدرسه بیش از یک سال دواه نکرد و باز شاعر دچار فقر و تنگدستی شد.

نگرش *تربیتی صابر*. محیط زندگی صابر و رفتار مکتبدار که صابر از هر دو در رنج بود، نیز پاره شدن دفتر اشعار وی به دست پدرش، نبودن مدرسه‌های جدید و مناسب، وی را پیوسته می‌آزرد و به نتایج نادانی و رفتار نادانان آگاهتر می‌ساخت. همین عوامل بود که سبب شد صابر در اشعارش ساده‌انگاری و ناآگاهی مردم و ظلم و ستم مستبدان فکری و اجتماعی دورهٔ خویش را با زبان طنز انتقادی به باد استهزا بگیرد.

در یکی از شعرهایش، که به‌صورت بحر طویل سروده است، پدری خطاب به فرزند خویش می‌گوید: «پسرم من تمام هم خود را مصروف داشتم تا تو را از فتنه‌ها و شرها برهانم -منظور مدرسه است- و آنچه می‌دانستم در حق تو کوتاهی نکردم و کاری کردم که تو در زندان مدارس! محبوس نباشی، بلکه آسوده بگردی و هر کاری دلت خواست بکنی... گردن کلفت بشوی، قلدر شوی، ...». بدین‌ترتیب نادانی پدران ساده لوح و ناآگاه را به مسخره می‌گیرد. بخشی از این بحر طویل را با ترجمهٔ فارسی آن می‌آوریم:

... آنجاق آتالق حقمین ایفاسی ایچون مهر و محبتله، نه عزتله، نه حالتله سسنی تربیه تعلیم ایده‌رک، سرو قدین بسله‌مشم، جان و دلمدن سنی چوخ ایسته مشم، بر پارا صرف احمق اولوب اوزگوزینین‌وری اولان سیوگلی اولادینی تدریسله تضییع و تضییق ایلین جاهل و گمراه آتالارتک سنی زندان مدارس ده مقید ایلیوب، علم و معارف دیپله‌ن‌بوش، عبث، انسانه جفنگ ایشلرایله فکرینی، هم عقلینی، وجدانینی محدود قیلوب، روحنیی اینجیتمه مشم؛

ترجمهٔ فارسی

... تو خود شاهدی، ای جان پسر، با چه محبت، به چه حالت، به چه عزت، به چه شور و چه حرارت پی تعلیم تو و تربیتت کردم همت. تا نهایت که چنین پرورشت داده‌ام ای کان لیاقت. من ترا دوست‌تر از جان خودم داشته‌ام، آه، چویک عده پدرهای بد و جاهل و گمراه، فرومایه و بدخواه، که نور بصر و طفل گرانمایهٔ خود را بگمارند

به تحصیل و به تعجیل نمایند بر او جور و مشقت هم تحمیل. تو را، جان پدر، هیچ مقید ننمودم به مدارس، تو نکردی ابداً حس پسرم، آنچه جنتگ است و آموختنش مایهٔ ننگ است، خودش باطل و بیهوده ولی رنگ به رنگ است. معارف بودش نام، رباید ز تو هر راحت و آرام، کند فکر تو وجان تو را، عقلت و وجدان تو را یکسره محدود، کند روح تو را باطل و نابود....

در شعر دیگری پدر ساده‌اندیش و سنت گرا از مدرسهٔ جدید پسرش بازدید می‌کند و همه چیز را در آن دگرگونه می‌بیند و سخت برآشفته و پریشان شده خطاب به پسرش می‌گوید که اینجا مدرسه نیست همه چیزش مسخره است، نه الفبایش مثل الفبای قدیمی است، نه نوع تدریس آن به درس شباهت دارد و نه محتوای آموزشیش. اینجا از گردش زمین و ماه سخن می‌گویند، اطفال را به گردش می‌برند، اینجا همه‌اش های و هوی است و اصلاً شباهتی به مدرسه ندارد:

اصول جدید

واه... بو ایمیش درس اصول جدید؟!

یو..ق! یو..ق! اوغول، مکتب عصیاندی بو!

...

...

دور قاچاق، اوغلوم، باش- آیاق قاندی بو!...

...

ترجمه:

این بود پس درس اصول جدید؟!

...

...

الحذْر، البته، که شیطانه این!

در رو، بریم که آفت جانه این!

....

و شعر بدین‌گونه پایان می‌یابد:

من دگیشوب شیوهٔ اجدادمی،

بویله اوده سالمارام اولادمی!
ایله‌مرم دینسز اوز احفادمی،
آت چوله گیتسین، نه دبستاندی بو!
دور قاچاق، اوغلوم، باش ـ آیاق قاندی بو!
علم آدینه بیر قوری بهتاندی بو!...
نفرته شایاندی بو!
هرزه و هذیاندی بو!
مسلمی کافر قیلان
خانهٔ کفراندی بو!

ترجمه:
تَرک کنم شیوهٔ اجداد خود؟!
ـ خیر، نسوزانم اولاد خود!
من نکنم بی‌دین احفاد خود!
ولش بکن، آه، چه دبستانه این!
در رو، بریم که‌آفت جانه این!
به علم هم تهمت و بهتانه این
خنجر بُرّانه این!
هرزه و هذیانه این!
کفر مسلمان از اوست،
خانهٔ کفرانه این!

اهمیت تربیت از نظر صابر. صابر راهنما و پیشوای امت و ملت را تربیت می‌داند. معتقد است ابتدای هر امری به تربیت بستگی دارد و بهترین ارث والدین نسبت به اولاد خود تربیت است و تمام امور و مسائل جهان با تربیت حل می‌گردد.

اُمتین راهنماسی تربیه در   ملتین پیشواسی تربیه در
تربیت له کیچر امور جهان   هرایشین ابتداسی تربیه در

ترجمه:

توده را رهنماش تربیت است   خلق را پیشواش تربیت است
تربیت هست مایهٔ هر کار   هر عمل ابتداش تربیت است

در شعری تحت عنوان *سؤال و جواب* پیرمردی با جوانی سؤال و جواب می‌کند و پیر از وضع شهر جوان می‌پرسد و جوان پاسخ می‌دهد. در این پرسش و پاسخ از مدرسه و کتابخانه و روزنامه و چگونگی پیشرفت آنها سخن به میان کشیده می‌شود. بدین‌ترتیب اهمیت مدرسه و روزنامه و کتابخانه و دیگر پدیده‌های تمدن جدید را نشان می‌دهد:

سؤال ـ جواب

جوان قوجا

ـ شهر معلومیرین وضع قراری نیجه در؟

ـ حمدلله، نیجه گور مشدیسه «نوح»، اویله جه در

ـ ینی مکتب آچیلوبمی وطن اولادی ایچون؟

ـ آز دگل «آدم» آچان مدرسه احفاده ایچون!

ـ اوخویور می‌غزته شهریزین اهلی تمام؟

ـ بعض سارساق او خومشلر اوخویور، من اخومام!

ـ اولکه نیزده آچیلو بدرمی قرائت‌خانه؟

ـ تازه‌لر آچمش ایدی، قویدیق اونی ویرانه!...

....

ترجمه:

ـ چیست وضع و صفت شهر شما در این دوره؟

ـ دورهٔ نوح. چه جور بوده، حالا هم آن‌طور!

ـ مکتب نو شده تأسیس برای اولاد؟

ـ مثل آنها که گشود آدم بهر احفاد! (کم نیست از آن مدارسی که حضرت آدم برای اولاد خود گشود).

ـ روزنامه همه خوانند در این شهر، بگو؟

ـ من نه، اما دو سه تا تازه سواد پررو؟ (من نه، اما برخی درس خوانده‌های احمق چرا!)

ـ شده در کشورتان باز قرائت‌خانه؟

ـ باز شد یک دو سه تا، کردیمش ویرانه!

....

صابر به درستی دریافته بود که مدرسهٔ جدید و روزنامه و مجله و دیگر نمودهای فرهنگ نو دشمن همیشگی کهنه‌پرستان و خودکامگان است. از این رو هر زمان که می‌خواست سیمای راستین و آرزوها و خواسته‌های دشمنان علم و آگاهی را به مردم بشناساند، آنان را در معارضه و دشمنی با این پدیده‌های نو معرفی می‌کرد و پیوسته در شعرهایش نمایندگان کهنه‌پرستی در مقابل و در ستیز با پیشگامان علم و فرهنگ نو قرار می‌گرفتند و به‌صورت غیر مستقیم و بیشتر از راه طنز انتقادی مردم را به گسترش مدارس جدید و دست یافتن به علوم و فنون تشویق می‌کرد.

در شعری با عنوان *آرزو* از زبان یکی از کهنه‌پرستان چنین می‌آورد:

نه درس اولایدی، نه مکتب، نه علم و صنعت اولایدی
نه درسه، مکتبه، علمه، فلانه حاجت اولایدی!
نه صندلی، نه قارانداش، نه‌لوح و میز، نه طباشیر،
نه دفتره، قلمه، کاغذه‌بو رغبت اولایدی!
نه‌مدرسه، نه معلم، نه بو اصول جدیده
نه اوشاق لریمزده بوقابلیت اولایدی!
نه‌اهلمزده آیقلق علامتی‌گورونیدی،
نه بیر پاره او خومشلرده بو ذکاوت اولایدی!
ترجمه:
چه خوب بود نمی‌بود علم و دانش و صنعت!
نه درس و مدرسه و دانش و کتاب هم حاجت!
نه صندلی و نه‌میزی، نه تخته‌ای و نه گچ بود،
نه بر مداد و قلم، کاغذ و کتابچه رغبت
نه مدرسه، نه‌معلم، نه این اصول جدیده،
نبود یا که در اطفال قابلیت و قدرت!
نبود اگر به مردم ز هشیاری علامت،
نداشت عده‌ای تحصیل کرده هوش و ذکاوت!
...

شعرهای صابر از این نظر دارای اهمیت بود که سریع در میان مردم پخش می‌شد و بسیاری از مردم آذربایجان آن را به خاطر داشتند. چنانکه در دورهٔ انقلاب برخی از

شعرهای او را در کوچه و بازار می‌خواندند. می‌توان به درستی مدعی شد که کمتر شاعری در آن روزگار به اندازهٔ صابر در کوشندگان داخل و خارج از کشور برای برانداختن نظام خودکامهٔ قاجار نفوذ داشت.

موضوع مدرسهٔ جدید و اهمیت داشتن علم و دانش و آگاهی‌یابی، محورهای عمدهٔ اشعار او را تشکیل می‌دهند. به جرئت توان گفت صابر شاعری است که بیش‌از دیگر شاعران از مدرسه و مکتب و علم و صنعت و روزنامه و کتابخانه سخن گفته است.

شاعران و نویسندگان دیگری نیز ضمن پرداختن به مسائل اجتماعی از تعلیم و تربیت جدید سخن گفته و از نظام آموزشی سنتی به‌شدت انتقادی کردند. از آن جمله بود میرزامحمدعلی مکرم حبیب‌آبادی (۱۳۸۴-۱۳۰۴ق/۱۹۶۴-۱۸۸۶م) که در شعرهایش پیوسته از کهنه‌پرستان انتقاد کرده و از اهمیت مدارس جدید و علوم و فنون سخن می‌گفت (رک: دیوان مکرم حبیب‌آبادی). علاوه بر وی، شاعران و نویسندگان دیگر دورهٔ قاجار در این باره سخن گفته‌اند که برای دوری از درازی کلام از آوردن نظر و اندیشهٔ همهٔ آنان صرف‌نظر شد.

۴

انقلاب مشروطیت و مدارس جدید

انقلاب مشروطیت و مدارس جدید تأثیرهای متقابلی بر یکدیگر داشتند. پیش از انقلاب یکی از عوامل مهم بیداری، مدارس جدید و بنیانگذاران آن بودند. متفکران و نویسندگان آزادیخواه و مشروطه‌طلب همان کسانی بودند که بر اهمیت مدارس جدید و گسترش علوم و فنون پیوسته تأکید داشتند.

در روزگار قاجار مدارس جدید علاوه بر مکان آموزش، سنگر مبارزه بر ضد کهنه‌پرستی و خودکامگی بود و در مباحث پیشین ملاحظه شد که هر آنگاه که دشمنان آزادی و ترقی با تجددخواهان و میهن‌پرستان به دشمنی و جنگ بر می‌خاستند یکی از سنگرهای مهمی که هدف قرار می‌دادند مدارس جدید و پدیده‌های نو فرهنگی بود. مدرسهٔ جدید نشانی از تجددخواهی و سنت‌شکنی بود، سنتی که مانع پیشرفت و ترقی می‌شد و سدی در راه نفوذ تمدن جدید و نوخواهی بود. در پیامهای نوی که پیوسته ترقی‌خواهان و میهن‌پرستان به مردم می‌رساندند مدرسه نه تنها در رأس قرار داشت، بلکه خود پیام‌آور اندیشه‌های نو نیز بود. یعنی همهٔ عناصر تشکیل‌دهندهٔ مدرسه به نوعی در تضادّ با آموزشهای سنتی بود. اسم مدرسه، شکل ساختمان آن، میز و نیمکت، برنامهٔ درسی، روش تدریس، زنگ مدرسه، زنگ تفریح، وسایل موجود در آن، مثل کرهٔ

جغرافیایی و... همه و همه مخالفت برانگیز و سنت‌شکن بود. کهنه و نو در عرصهٔ مدرسه نیز شتابان و بی‌محابا در ستیز بود. گاهی شبنامه‌ها و روزنامه‌ها و اعلامیه‌هایی هم از همین مدارس بیرون می‌آمد. انجمنهای سرّی تا پاسی از شب در مدرسه‌ها تشکیل جلسه می‌دادند. واقعیت این است که هدف از تأسیس مدارس، علاوه بر گسترش علم و دانش، جنبهٔ سیاسی نیز داشت. نگاهی به‌نام مدارس این واقعیت را روشن می‌سازد. نامهایی که برای مدارس انتخاب می‌شد، علاوه‌بر نام بانیان آن، نامهایی بود که بیشتر مفاهیم پیشرفت و ترقی را می‌رساند؛ مانند، اتحاد، ترقی، سعادت، تمدن، شرف، اسلام، بصیرت، علمیه، نوبر ترقی، حیات جاوید....

پیش از آنکه به تأثیر انقلاب مشروطیت در گسترش مدارس جدید بپردازیم، می‌کوشیم، به اختصار، نقش دانش‌آموزان را در انقلاب مشروطیت بررسی کنیم.

بسیاری از کودکان و نوجوانان از همان آغاز مبارزه، همپای پدران و مادران خود با خودکامگان و استعمارگران در ستیز بودند. در جریان تنباکو و تأسیس بانک استقراضی روسیهٔ تزاری، به‌هنگام بست نشستن گروهی از بازرگانان و طلاب در سفارت انگلیس، دانش‌آموزان نیز نقش مؤثری داشتند؛ به‌گونه‌ای که در جریان سفارت انگلیس دانش‌آموزان دارالفنون نیز عصر روز چهارشنبه ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ق به سفارت رفتند و به کسبه ملحق شدند. تعداد آنها تقریباً سی تا چهل نفر بود و برای خود چادر مخصوص علم کرده بودند. پس از انقلاب نیز شاگردان در دفاع از انقلاب و گسترش مدارس نقش مؤثری داشتند و برای دبستانها «اعانه» گردآوری می‌کردند.

روزنامه‌های *انجمن* و جریدهٔ *ملی* شرکت فعال دانش‌آموزان را در به دست آوردن و حفظ مشروطیت درج می‌کردند و از شرکت شاگردان مدارس در جنبش خبر می‌دادند. از این نمونه بودند شاگردان مدرسه‌های ادبیه و سعادت و جلالت و رشدیه و رشد و قدس و معرفت و پرورش و نوبر. این دانش‌آموزان پرچم به دست در خیابانها راه می‌افتادند و اشعار انقلابی می‌خواندند.* پس از تشکیل مجلس دانش‌آموزان گروه‌گروه به مجلس شورای ملی یا محل انجمنها می‌رفتند و پشتیبانی خود را از انقلاب اعلام و خواسته‌های خود را نیز مطرح می‌کردند که در رأس این خواسته‌ها توجه به مدارس جدید بود.

---

* برای آگاهی از این اشعار، رک: امید، ج ۱، ص ۱۰۰ و کسروی ص ۲۱۶.

در تأسیس بانک قرار بود اقشار گوناگون مردم کمک مالی بکنند، در این تصمیم نیز دانش‌آموزان همراه بزرگان اعلام آمادگی کردند به‌گونه‌ای که مانند طلاب که کتابهای خود را فروخته و پول جمع آوری می‌کردند، شاگردان دبستانها نیز همین کار را انجام دادند.

شرکت شاگردان مدارس با دسته‌های گل بر سر مزار عباس‌آقا، که اتابک (امین‌السلطان) را در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م هنگام خروج وی از مجلس به قتل رساند، و نیز اعتصاب دانش‌آموزان یکی از مدارس تهران در اعتراض به توهین معلمان امریکایی، مسلح شدن آنان توسط ستارخان و همراه وی جنگیدن، تشکیل انجمنی به‌نام جمعیت *وطن‌خواهان* و مبارزه همراه با معلم امریکایی خود، باسکرویل*، برضد یورش مستبدان و استعمارگران خارجی و کشته شدن باسکرویل (*دایرةالمعارف مصاحب*، ص۳۷۲) از جملهٔ فعالیتهای دانش‌آموزان بود.

این بحث را با مقالهٔ یکی از دانش‌آموزان دربارهٔ تأسیس مدارس جدید و فایدهٔ علوم و فنون جدید به پایان می‌بریم؛ این مقاله خطاب به مدیر روزنامهٔ *اتحاد* نوشته شده است:

> با کمال احترام عرض می‌شود که هرگاه این مقاله پسند خاطر باشد، در روزنامهٔ مبارکه درج فرمایند. ای ملت بدبخت و ای مخموران جادهٔ جهالت و ای منحرف شدگان راه هدایت... تا کی در خواب مذلت و نکبت خواهید ماند و تا کی در بحر جهالت غوطه‌ور خواهید شد و تا کی در خاکستر نرم خواهید نشست و تا کی گول این مستبدان بی‌انصاف را خواهید خورد؟ بس است، سر از خواب بردارید و خودتان را بیدار بپندارید. والله بعضیها خواب دوشین را به این بیداری شما ترجیح می‌دهند و شما را در اعداد مردگان محسوب می‌کنند و صحت یافتن شما را دشوار می‌دانند. زیرا دوای درد شما علم است و علم هم نمی‌شود مگر به تأسیس مدارس و مدرسه هم به لفظ و به گفتن جا به جا نمی‌شود، مگر به همت اولیای اطفال و رجال مملکت. پس شما را باد ای اولیای اطفال و ای رجال دولت و ای رؤسای ملت به تأسیس مدارس و ترقی و آبادی مملکت هان!
>
> تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف　　تا که‌اسباب بزرگی همه آماده شود
>
> پس چرا اسباب بزرگی و ترقی راکه علم است و منشأ و مبدأ آن مدرسه است، مهیا

---

* هاروارد باسکرویل (۱۹۰۹-۱۸۸۵م) معلم امریکایی مدرسهٔ امریکایی تبریز که به‌سبب همدردی با آزادیخواهان به صف مجاهدین پیوست و در آوریل ۱۹۰۹ مجروح شد و به قتل رسید.

نمی‌کنید و رحمی به حال ما ابناء وطن نمی‌فرمایید؟... ریاست این جهان را چرا به‌دار عقبا ترجیح می‌دهید و دنیا را به خودتان دارالخلود قرار داده‌اید؟ آخر ما مسلمانیم، تا کی لگدکوب خارجه خواهیم شد؟ بس است! ریاست بازی را کنار بگذارید و کشتی در غرقاب شدهٔ ما را به ساحل نجات حرکت بدهید و پولتیک همسایگان را مدنظر بدارید و دوستی ایشان را صدق نپندارید. بترسید از آن روزی که دست خارجه به عرض و ناموس برسد، چنانکه علامتش پیداست. خدایا چه کنم و چه گویم و چه خاک بر سر بریزم:

غم بی حد و درد بی‌شمار و من خرد   یا رب چه کنم که صبر نتوانم کرد
یا درد به اندازهٔ طاقت بفرست   یا حوصله بده به اندازهٔ درد

بلی درد و محن ما ابناء وطن ساعت به ساعت در تکثیر و بنای هستی ما دقیقه به دقیقه در تزلزل و وطن عزیز ما ثانیه به ثانیه در تنزل. نمی‌دانم درد خود را به که گویم و دوای درد را از که بجویم. شاگرد مدرسهٔ فردوس، هاشم الحسینی (به‌نقل از *ناهید*، ص ۴۹).

گسترش مدارس جدید پس از انقلاب مشروطیت

پس از انقلاب مشروطیت مدارس رشد و گسترش نسبی یافت. این رشد در ولایات و ایالات گوناگون فراز و نشیبهایی داشت و با توجه به اوضاع اجتماعی و سیاسی هر منطقه پیوسته در فراز و فرود بود. در هرمنطقه و هر زمان، که اوضاع بر وفق مراد مشروطه‌خواهان بود، مدارس نیز رو به گسترش می‌رفت، ولی آنگاه که یورش کهنه‌پرستان و خودکامگان و وابستگان استعمار آغاز می‌شد، مدرسه‌ها نیز هدف تیر تهمت قرار می‌گرفت و یا به تعطیلی کشیده می‌شد و یا کسی اقدام به تأسیس مدارس جدید نمی‌کرد. اما در مقایسه با پیش از انقلاب می‌توان گفت که پس از انقلاب مشروطیت. مدارس از رشد نسبی برخوردار بود، اما نه آن‌گونه که آزادیخواهان انتظار داشتند، و این عدم توجه را باید در شرایط حاکم بر مجلس و دولت آن روزگار و سرکردگان امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جستجو کرد. به سخن دیگر، مدرسه‌ها آن‌گونه که انتظار می‌رفت گسترش نیافت؛ به این علت که مردم و در پیشاپیش آنان مشروطه‌خواهان به خواستهای برحقشان دست نیافتند که این بحث خود به تحقیق

مستقلی نیاز دارد. اما این عدم گسترش برخیها را به این نتیجه رساند که گویی پس از انقلاب مدارس هیچ موفقیتی نداشتند. علت این امر در آن است که این افراد از وضع مدارس در سراسر کشور آگاهی نداشتند. نمونه‌هایی از این استدلالها را می آوریم:

یحیی دولت‌آبادی، که خود از بنیانگذاران مدارس جدید و انجمن معارف و مشروطه‌خواه بود، دربارهٔ توسعهٔ مدارس پس از انقلاب گوید:

> در این سال لطمهٔ بزرگی هم به مدارس می‌خورد و آن این است که انجمنهای ملی اغلب به خیال توسعهٔ مدارس می‌افتند... وی این توسعه را پیش از تهیهٔ معلم و کتاب مضر ارزیابی کرده و نوشته است... «به هرحال مدارس انجمنی و توجه بیداران مملکت، که حامیان معارف هستند، به کارهای مشروطیت و بازماندن آنها از رسیدگی به امور معارفی نقصان عظیم به مدارس جدید می‌رساند...» (دولت‌آبادی، ج۲، ص ۲۰۷).

نویسندهٔ مقالهٔ «تاریخچهٔ معارف ایران» دورهٔ مشروطیت را به دو دوره تقسیم می‌کند: مشروطیت اول، یعنی از سال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م تا ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م. و مشروطیت دوم از ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م تا ۱۳۴۴ق/۱۹۲۶م. در مورد مشروطیت اول می‌نویسد:

> اعلان مشروطیت درایران، با همهٔ فوایدی که در مسائل اجتماعی و سیاسی ایران داشت، برای معارف مملکت چندان مفید نیفتاد و باعث پیشرفت و ترقی معارف ایران نسبت به سالهای پیش از مشروطیت نشد؛ فقط کسانی راکه در راه معارف ایران قدم برداشته بودند و پیش از آن در نظر مردم چندان وقری نداشتند علناً و با کمال خضوع تجلیل کردند و ایشان را جزو راهنمایان ملت ایران شمردند و همین نکته اهمیت بسیار داشت.... ولی باز کمافی‌السابق اکثریت دختران و پسران در مکتبخانه‌هایی که در سرگذرها بود تحصیل می‌کردند.» و افزوده است: «در اواخر این دوره مدارس ملی دیگری در تهران تأسیس یافت، مانند مدرسهٔ پارسیان و قاجاریه، اشراف، آلمانی، روسی، ارامنه، تربیت، کمالیه، سلطانی، اسلام، اقدسیه، انتصاریه و ثروت...، دورهٔ پنجم ترقی معارف ایران در مشروطیت دوم شروع شد...، که تقریباً هر سال بر بسط امور معارف افزوده می‌شد....

گرچه این تعداد مدارس تنها مدارس آن دوره نیستند و مدارس بیشتری در این دوره در تهران تأسیس شده است؛ مثل: تدین (۱۳۲۵ق)، تکمیل (۱۳۲۷ق)، عفّتیه (۱۳۲۷ق)، حرمتیهٔ سادات (۱۳۲۴ق)، عصمتیه (۱۳۲۵ق)، طیبات (۱۳۲۷ق)، تربیت

نسوان (۱۳۲۷ق)، عصمت (۱۳۲۷ق)، نصرتیهٔ پردکیان (۱۳۲۶ق) (*احصائیه وزارت معارف*، ۱۳۰۷ش). اما باید توجه داشت که علاوه بر تهران در ولایات دیگر، به‌ویژه در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان، که مرکز جنبش مشروطیت بود، مدارسی تأسیس یافتند که ملاحظهٔ سال تأسیس آنها بی‌اساس بودن استدلالهای فوق را نشان می‌دهد. در صفحات بعد به چند تایی از این مدارس اشاره خواهد شد. دو نمونهٔ دیگر از استدلالهای این گروه:

محبوبی اردکانی نویسندهٔ کتاب *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، که اطلاعات فراوانی از تاریخ فرهنگ و تمدن جدید در ایران از آن جمله تاریخ مدارس جدید در اختیار گذاشته است، عین نوشتهٔ نویسندهٔ مذکور را در مورد وضع مدارس جدید دورهٔ مشروطیت اول کلمه به کلمه بیان و بدون اشاره به قسمت دوم نوشتهٔ وی، یعنی پیشرفت مدارس پس از مشروطیت دوم (۱۳۲۷ق به‌بعد)، همان استدلال را بیان کرده است (ج ۱، ص ۴۰۸).

عیسی صدیق نویسندهٔ کتاب *تاریخ فرهنگ ایران*، نیز مضمون استدلال نویسندهٔ «*تاریخچهٔ معارف ایران*» را تکرار کرده و نوشته است:

> چون از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ میان آزادیخواهان و مشرطه‌طلبان و محمدعلی‌شاه و اعوانش کشمکش بود، کسی در فکر فرهنگ و آموزش و پرورش نبود. اثر مهم اعلام مشروطه و تأسیس مجلس این شد که از بانیان مدارس جدید و پیشقدمان معارف تازه که تا آن زمان مورد تحقیر و اهانت و ایذای جهال و متعصبین و مرتجعین بودند، تجلیل و قدردانی به‌عمل آمد و عده‌ای از آنان را به نمایندگی مجلس و تصدی امور انتخاب کردند... (۱۳۴۲، ص ۳۶۲).

در مقابل این گروه، مورخان و صاحب‌نظران دیگری هستند که ضمن پذیرفتن اوضاع پریشان مملکت و درگیریهایی که میان مخالفان انقلاب مشروطیت و آزادیخواهان صورت می‌گرفت، معتقدند که مدارس جدید با تمام فراز و نشیبهایش همچنان پیش می‌رفت و علاقه‌مندی هواداران فرهنگ نو و مشروطه‌خواهان به تأسیس مدارس جدید بیش از پیش بود؛ اما آنچه اینان را در برخی از ایالات و ولایات برای مدتی از فعالیت فرهنگی باز می‌داشت عوامل ضد انقلاب بود، نه عدم توجهشان به مسائل آموزشی و یا سرگرمیشان در امور دیگر.

کسروی، نویسندهٔ *تاریخ مشروطهٔ ایران*، دربارهٔ فزونی دبستانهای پس از انقلاب مشروطیت گوید:

به دبستانها مردم بیشتر رو آوردند و از این هنگام که گفتگو از درس خواندن دختران و باز شدن دبستانهابرای آنها نیز به زبانها افتاد و چون هنوز دو تیرگی به میان نیفتاده و شور مشروطه‌خواهی زورآور می‌بود کمتر کسی دشمنی می‌یارست.

گذشته از شهرهای بزرگ، در شهرهای کوچک از مراغه و مرند و مانند آنها دبستانها برپا گردید. در قاین، که یک آبادی کوچک و دور افتاده‌ای است، شوکت‌الملک حکمران آنجا دبستان آبرومندی بنیاد نهاد (رک: مدارس خراسان در صفحات بعدی همین تحقیق) و آموزگاران از تهران خواست.

در تبریز در این باره هم شور بسیاری برخاسته و سران آزادی یکی از کوششها که به خود پایا [واجب] می‌شماردند بنیاد گذاردن دبستانها می‌بود. از پیش از مشروطه در اینجا جز دو یا سه دبستان باز نمانده و آنها نیز رونقی نمی‌داشت، و با آنکه به دبستان یک تبریزی رواج داده بود تبریز را بهرهٔ کمی از آن می‌بود، پس از مشروطه به فزونی آنها کوشیدند. در بیشتر کویها، ده یا دوازده تن از شناختگان و توانگران دست به هم می‌دادند و سرمایه‌ای از خودشان و از دیگران گردآورده و دبستانی برای آن بنیاد می‌نهادند که ماهانهٔ آموزگاران و دیگر دررفتها [خرج‌ها] را می‌پرداختند و از هرباره نگهداری و راهبری می‌نمودند. از این گونه دبستانها بسیار بنیاد یافت و در هر یکی شاگردان فراوان گرد آمدند.

چنانکه گفته‌ایم مردم از سادگی ارج بیش از اندازه به آنها داده و امیدهای بیجا به درس خواندن جوانان می‌بستند*. در اینجا هم در پایان سال در هر دبستانی جشن باشکوهی می‌گرفتند که انبوهی از پیشروان آزادی و سران اداره‌ها و دیگران را می‌خواندند و پس از نمایشهایی از سرود و موزیک و سخنگویی مانند اینها، پولهایی به‌نام «اعانه» از باشندگان [حضار، اعضا] می‌گرفتند. مردم به دلخواه و شادی پول می‌دادند و چه بسا در یک جشن دررفت یکسالهٔ دبستان گرد می‌آمد. روزی در

---

* پیش از انقلاب مشروطیت و در اوایل انقلاب در آذربایجان، به‌ویژه در تبریز، بسیاری از مردم و روشنفکران به امر آموزش و گشودن مدرسهٔ جدید چنان اهمیتی می‌دادند که گویی تمام مشکلات اقتصادی و اجتماعی وسیاسی مملکت با تأسیس مدرسه حل می‌شود. کسروی به این نوع اندیشه به درستی خرده گرفته است.

> نشستی من نیز بودم و در یک ساعت هزار و دویست تومان پول پرداخته شد... در تبریز بسیاری از توانگران، به‌ویژه بازرگانان توگفتی خود را وامدار می‌شماردند که با دبستان و این‌گونه بنیادها همدستی نمایند و خود پیشدستی کرده پول می‌پرداختند... (۱۳۵۷، ص ۲۶۶).

سپس از حاجی شیخ‌علی‌اکبر اهرابی نام می‌برد که آدم خیر و بافهمی بوده و پیوسته به نهادهای فرهنگی کمک مالی فراوان می‌کرده است.

مدارس آذربایجان در دورهٔ مشروطیت

برای آگاهی از چگونگی افزایش مدارس در دورهٔ مشروطیت به شرح گوشه‌هایی از مدارس این دیار می‌پردازیم. نخستین مدرسه‌ای که پس از مشروطیت در تبریز افتتاح شد مدرسهٔ نوبر بود.* این مدرسه را هیئتی از ثروتمندان و بازرگانان افتتاح کردند و اقدام خیرخواهانهٔ آنها این بود که بیست و پنج نفر شاگرد را رایگان در آن پذیرفتند و تمام مخارج آنان را متقبل شدند. افتتاح این مدرسه را روزنامه‌های *عدالت* و *انجمن* خبر دادند و ضمن آوردن اسامی بانیان و یاری‌دهندگان مدرسه تعداد شاگردان را ۱۱۸ نفر اعلام کردند که ۲۵ تن از آنان رایگان ثبت نام شده بودند.

از سال دوم انقلاب (۱۳۲۵ق) مدارس دیگری تأسیس شد: مدرسهٔ ابتداییه، مدرسهٔ اسلامیهٔ شتربان، مدرسهٔ فردوس، مدرسهٔ ارشاد، مدرسهٔ مجد یا فتوحات، مدرسهٔ مواسات، مدرسهٔ ایرانی.

یکی از رخدادهای اوان مشروطیت فعالیت روشنفکران در محلات شهر تبریز و تأسیس مدارس جدید در هر محله بود؛ در هر محل فرهنگدوستان جمع می‌آمدند و با شور و مساعی همدیگر از توانگران و افراد با نفوذ محل پول جمع‌آوری می‌کردند و هیئتهایی تشکیل می‌دادند تا ضمن تأسیس مدارس، آنها را در مقابل فشارهای خارجی حفظ کنند. یکی از این هیئتها، هیئت معارف محلهٔ نوبر بود که دبستان نوبر را افتتاح کرد.

هیئت دیگر مربوط به هیئت معارف محلات اهراب و لیلی‌آباد بود که مدرسهٔ حیات را تأسیس کرد. هیئت دیگر در محلهٔ خیابان به‌وجود آمد که مدرسهٔ جلالت را افتتاح کرد. در محلات دیگر نیز هیئتها می‌کوشیدند در افتتاح مدارس از هم پیشی بگیرند.

---

* برای آگاهی بیشتر از مدارس تبریز، رک: صفحات بعدی همین کتاب.

در سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م که فرهنگ رو به ترقی می‌رفت، فرهنگدوستان گرد هم آمده و برای گسترش و استحکام مدارس به شور می‌نشستند. در یکی از این جلسات یکی از مردان فرهنگدوست به‌نام کریم بیگ‌اوف، که بیشتر عمر خود را در قفقاز به سر برده بود، به چهار نفر از مدیران مدارس پیشنهاد کرد که به منظور هماهنگ کردن کارهای فرهنگی و استحکام بخشیدن به آنها، بهتر است هر چهار مدرسه در هم ادغام شود و به صورت یک مدرسهٔ واحد و قوی درآید؛ این پیشنهاد پذیرفته شد و مدرسهٔ اتحاد نوبر به وجود آمد که دارای ساختمان مناسبی بود. در اندک مدت این مدرسه پیشرفتهای فراوانی کرد و تعداد شاگردان آن به هزار نفر رسید. این مدرسه یکی از مدارس مهم در آن روزگار بود. دوازده کلاس و سی کارمند داشت. دراین زمان مخبرالسلطنه والی آذربایجان بود و به این مدرسه ماهانه حدود شصت و پنج تومان کمک می‌کرد. این مدرسه در اوایل سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م به‌دنبال یورش روسهای تزاری از هم پاشید.

در سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م مدارس دیگری در تبریز تأسیس شد که از آن جمله بود:

> مدرسهٔ معرفت، مدرسهٔ حقیقت و ترقی، مدرسهٔ اتفاق، مدرسهٔ حیات. گفتنی است این مدارس در فاصلهٔ زمانی شورشهایی افتتاح یافت که در آن آزادیخواهان با دشمنان انقلاب و آزادی در ستیز بودند. و در نتیجهٔ این درگیریها گاهی برخی از مدارس به تعطیلی کشانده می‌شد، ولی دیری نمی‌گذشت دگربار بانیان آن دور هم جمع می‌شدند و با یاری هم مدرسه را برپا می‌کردند. از سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م به‌بعد که آزادیهای از دست رفته دوباره باز پس گرفته شد، مدارس جدید رونقی بسزا یافت. علاوه بر اینکه مدارس سابق محکمتر از پیش برجای خود ایستادند و به فعالیت آموزشی پرداختند. مدارس غارت شده نیز دوباره بازسازی شد و چند مدرسهٔ جدید تأسیس یافت که از آن جمله بود: مدرسهٔ فیوضات، مدرسهٔ نجات، مدرسهٔ افتخار، مدرسهٔ حکمت، مدرسهٔ شمس، مدرسهٔ تمدن، مدرسهٔ رشدیه، مدرسهٔ ثریا، مدرسهٔ احمدی... (امید، ج ۱، ص ۱۱۲).

ملاحظه می‌شود که از سال (۱۳۲۹-۱۳۲۴ق/۱۹۱۱-۱۹۰۶م) در عرض پنج سال، علاوه بر مدارسی که پیش از انقلاب موجود بود (حدود پانزده مدرسه) نزدیک به بیست مدرسه فقط در شهر تبریز، خاستگاه و مهد مشروطیت، تأسیس شد و با تمام فراز و فرودها تا سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م بانیان اکثر آنها با تحمل هرنوع رنج و زحمت

جوانمردانه ایستادند و این پیشرفت حاصل جنبش مشروطه و مشروطه‌خواهان و شور آزادیخواهی بود که بانیان مدارس جدید را همچنان پا برجا نگه داشت. تعجب‌آور است که برخی از تاریخ‌نویسان بدون توجه به این واقعیتها، در ولایات و ایالات گوناگون، نوشته‌اند که پس از مشروطیت به مدارس توجهی نشد.

در ذیحجهٔ ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م اوضاع آذربایجان پریشان شد و روسهای تزاری با دخالت مستقیم، آزادیخواهان را از بین بردند و در دهم محرم ۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م صمدخان شجاع‌الدوله را والی آذربایجان کردند، به‌دنبال این یورشها و دخالتهای ناجوانمردانه چندین مدرسه به یغما رفت. مدرسهٔ سعادت، که یکی از مهمترین مدارس آن زمان بود، به‌وسیلهٔ قشون بیگانه اشغال گردید و برای همیشه منحل شد. مدرسهٔ اتحاد نوبر که از برجسته‌ترین مدارس آن عهد بود، دچار آشفتگی شد و اهمیت پیشین خود را از دست داد. به مدارس دیگر کم و بیش خسارت وارد شد. برخی از مدارس، مانند مدرسهٔ ثریا، به زاویهٔ مسجدی پناه برد و دوباره به‌صورت مکتب درآمد. مدرسهٔ فیوضات با توسل به کنسولگری فرانسه خود را نجات داد. فرهنگدوستان و آزادیخواهان یا به شهادت رسیدند یا مهاجرت کرده به دیار دیگر رفتند و هر کدام در گوشه‌ای پناهگاهی یافتند و تأسیس مدرسه و فعالیتهای آموزشی امری محال و ناشدنی جلوه کرد.

پس از این واقعه دکتر اعلم‌الملک (عباس لقمان‌ادهم) با عنوان ریاست معارف آذربایجان به تبریز رفت و خواست اقدامی کند، اما فشار بیگانگان نگذاشت کاری انجام گیرد و ناچار به تهران برگشت و در سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م همراه ولیعهد، محمدحسن میرزا، دوباره به آذربایجان بازگشت و از آن تاریخ تحولی در فرهنگ آذربایجان آغاز شد (امید، ج ۱، ص ۱۲۷).

پایهٔ نخستین ادارهٔ معارف در آذربایجان در سال ۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م نهاده شد و در سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م اعلم‌الملک محل ثابتی برای ادارهٔ معارف تعیین کرد و با بودجهٔ اندکی به‌صورت کامل به فعالیت پرداخت. برای معارف بودجه‌ای تخصیص داده شد که همهٔ آن مبلغ را به مدرسهٔ فیوضات دادند و مدرسهٔ مذکور دولتی شد و ماهی دویست تومان از دولت کمک خرج می‌گرفت. اعلم‌الملک عمارت شخصی خود را برای ادارهٔ معارف و حفظ الصحه تخصیص داد. تا آن زمان هیچ وجهی برای مدارس داده نمی‌شد و معارف ایالات ابداً بودجه‌ای نداشت. این نخستین بودجه‌ای بود که برای مدارس تبریز در نظر گرفته شد.

چون این مبلغ کفاف هزینه‌های مدارس دیگر را نمی‌کرد، اعلم‌الملک مجبور شد بقیهٔ

هزینه‌ها را از کیسهٔ فتوت خود پرداخت کند. اعلم‌الملک، برای تأمین بودجهٔ لازم برای ادارهٔ مدارس، بازرگانان را راضی کرد که برای هر لنگه بار تجارتی مبلغ یک قران و برای هر بستهٔ امانت پستی مبلغ ده‌شاهی و هر گذرنامه مبلغ پنج شاهی عوارض بدهند که از این عواید به چهار مدرسهٔ حکمت، تمدن، رشدیه، نوبر، کمکهای مالی شود. از اقدامهای دیگر وی تنظیم برنامهٔ درسی برای مدارس و برگزاری امتحانات رسمی در مدارس بود که در فصل مربوط به این مباحث بررسی خواهد شد. از این تاریخ به‌بعد مدارس و فرهنگ تبریز رو به گسترش نهاد.

در ایالات و ولایات دیگر نیز در اوان مشروطیت و پس از آن مدارس جدیدی تأسیس شد که بعداً به آنها اشاره خواهد شد. در اینجا برای نشان دادن میزان گسترش مدارس جدید در ایالات و ولایات تعدادی از این مدارس را با تاریخ تأسیس آنها فهرست‌وار نام می‌بریم:

اسامی برخی از مدارس آذربایجان در دورهٔ مشروطیت اول

نام شهر	نام‌مدرسه	تاریخ تأسیس	نام شهر	نام مدرسه	تاریخ‌تأسیس
تبریز	دبستان نوبر	۱۳۲۴ق	ارومیه	مشخص نشده	۱۳۲۴ق
	مدرسهٔ ابتدایی				
	چرنداب	۱۳۲۵ق	خوی	نوبر ترقی	۱۳۲۴ق
	اسلامیهٔ شتربان	۱۳۲۵ق	اردبیل	جعفریه	۱۳۲۴ق
	فردوس	۱۳۲۵ق	مراغه	سعدیه	۱۳۲۴ق
	ارشاد	۱۳۲۵ق	مراغه	شکوهی	۱۳۲۵ق
	مجد	۱۳۲۵ق	شبستر	افتخار	۱۳۲۵ق
	مواسات	۱۳۲۵ق	شبستر	رشدیه	—
	متحده	۱۳۲۶ق	تبریز	فیوضات	۱۳۲۶ق
	اتحاد نوبر	۱۳۲۶ق	تبریز	نجات	۱۳۲۶ق
	معرفت	۱۳۲۶ق	تبریز	افتخار	۱۳۲۶ق
	ترقی	۱۳۲۶ق	شبستر	معرفت	—
	حقیقت	۱۳۲۶ق	مرند	مدرسهٔ ملی	۱۳۲۵ق
	حقیقت و ترقی	۱۳۲۶ق	سلماس	سعیدیه	۱۳۲۵ق
	اتفاق	۱۳۲۶ق	خلخال	ناصری	۱۳۲۷ق
	حیات	۱۳۲۶ق	آستارا	نظامی	۱۳۲۷ق

امید، نویسندهٔ *تاریخ فرهنگ آذربایجان*، نوشته است «برای اینکه معلوم شود مشروطه تا چه حدود در پیشرفت فرهنگ دخیل بوده است در این بحث خبر مخصوصی

از روزنامه‌های آن زمان را نقل می‌نماییم. همان‌طور که پس از اعلام مشروطیت در تبریز عدهٔ مدارس رو به افزایش گذاشت. در ولایات آذربایجان نیز اغلب مدارس پس از مشروطیت افتتاح یافت و حتی در همان تاریخ ملاحظه می‌کنیم که در اغلب بخشها و بعضی روستاها نیز مدارس جدید تشکیل شده است.

در شمارهٔ ۵۲ روزنامهٔ *انجمن* به تاریخ ۲۵ محرم ۱۳۲۵ این نامه درج شده است:

این کمترین مرتضی بن‌جناب عمدة‌العلماء العظام آخوند ملاحسن آخی‌جانی مدت چهارده سال است در قریهٔ تیمورلو ساکن هستم. اغلب اوقات که می‌دیدم اطفال معصوم و بعضی از جوانان این قریه تماماً بی علم و بی معلم و بی‌درس مانده و کسی نیست درد وطن داشته مواظب و مربی شده، این کودکان را تربیت نماید و از این فقره خیلی متأسف بودم که چرا این اطفال این‌طور بی‌سواد شده بر قوانین دین مبین و احکام سیدالمرسلین و بعضی علوم اطلاعی نرسانده‌اند. کسی پیدا نمی‌شد که به این نعمت عظمی موفق باشد. روزی من‌باب اظهار تأسف در حضور جناب اجل آقای اسعدالسلطان طرح صحبت کرده محسنات مدرسه را شمردم. جناب معزی‌الیه فی‌الفور دعاگو را مجبور به تأسیس مدرسه نموده و خودشان متکفل مخارج اطفال یتیم و فقرا شده و تعهد کردند که از کتب علمیه وابتداییه هرچه لازم باشد مرحمت نمایند. دعاگو اقدام به این امر مقدس کرده از دوازدهم ذیقعدهٔ ۱۳۲۴ق افتتاح مدرسه به اسم «اسعدیه» نموده، تا حال که ۱۷ محرم است، زیاده از یک صد نفر مشغول تحصیل می‌باشند. این چند سطر را در جریدهٔ *انجمن* درج فرمایید بلکه ان‌شاءالله صاحبان دهات در سایر دهات هم تأسیس مدارس و مکاتب نمایند... .

اقل دعاگو مرتضی‌بن‌حسن (به‌نقل از: امید، ج ۱، ص ۱۴۰).

جدول مدارس اصفهان در اوایل مشروطیت

نام مدرسه	تاریخ تأسیس	نام مدرسه	تاریخ تأسیس
حقایق	۱۳۲۴ق	علمیه وایتام	۱۳۲۵ق
شرف	۱۳۲۴ق	قدسیه	۱۳۲۶ق
سعادت	۱۳۲۴ق	حسینی	۱۳۲۶ق
اتحادیه	۱۳۲۴ق	امامیه	۱۳۲۷ق
شرافت	۱۳۲۴ق	نوریه	۱۳۲۷ق
ایمانیه	۱۳۲۵ق	لنبان	۱۳۲۷ق
کمالیه	۱۳۲۵ق	رشدیه	پس از مشروطیت

در این شهر پس از استقرار مشروطیت گسترش مدارس رو به فزونی رفت که از آن جمله بود: مدارس اقدسیه (۱۳۲۸ق)، نوباوگان (۱۳۲۸)، ترقی (۱۳۲۸)، علوم (۱۳۲۸)، باقریه (۱۳۲۸)، دیانت (۱۳۲۹)، گلبهار (۱۳۳۱)، مشرق الشموس (۱۳۳۱)، مالیه (۱۳۳۱)، سادات (۱۳۳۱) (ایمانیه، ۱۳۵۵).

مدارس شیراز در اوایل مشروطیت

نام مدرسه	تاریخ تأسیس	نام مدرسه	تاریخ تأسیس
اسلامیه	۱۳۲۴ق	علمیه	۱۳۲۶ق
مسعودیه	۱۳۲۴ق	رضوی	۱۳۲۶ق
شریعت	۱۳۲۵ق	اثناعشری	۱۳۲۶ق
قوامیه	۱۳۲۵ق	معرفت	۱۳۲۶ق
امامیه	۱۳۲۵ق	رحمت	۱۳۲۷ق
حسینیه	۱۳۲۵ق	شعاعیه	۱۳۲۷ق
تربیت	۱۳۲۵ق	سادات	۱۳۲۷ق
دبستان ملی	۱۳۲۵ق		

علاوه بر مدارس فوق مدارس متعدد دیگری در این شهر تأسیس شد که مشخصات آنها در تاریخچهٔ مدارس فارس خواهد آمد. گفتنی است در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م دو کلاس اکابر نیز در این شهر افتتاح شد که در یکی از آنها انگلیسی تدریس می‌شد. (*سالنامهٔ معارف فارسی* ۱۳۱۵-۱۳۱۴ش)

در ولایات دیگر مثل خراسان و گیلان نیز مدارسی تأسیس شد. از جمله مدارس خراسان گروه مدارس سعادت بود که انجمن خیریهٔ سعادت آنها را تأسیس کرد و کلیهٔ هزینهٔ آن را از محل یاری مردم پرداخت می‌کرد؛ مانند: مدرسهٔ رحیمیهٔ سعادت ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م، اتحاد سعادت ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م، معرفت سعادت ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م و علمیهٔ سعادت ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م. نیز در بیرجند مدرسهٔ شوکتیه در سال ۱۳۲۶ق تأسیس شد که از مدارس مهم و بنام آن روزگار بود.

با این حال چنانکه در صفحات پیش نیز اشاره شد گسترش مدارس انتظار مشروطه‌خواهان و طالبان علم و دانش را برآورده نکرد. انتظار می‌رفت پیشرفت فرهنگ پس از انقلاب مشروطیت یک شبه ره صد ساله بپیماید، اما همچنانکه تاریخ گواهی می‌دهد، درگیریهای پس ازانقلاب و ایجاد شکاف بین مشروطه‌خواهان و مجلس و

دولت و دخالتهای استعمارگران کوشندگان را به‌خود مشغول داشت و پس از استقرار مشروطیت و وضع قوانین و نظامنامه‌های آموزشی بود که مدارس گسترش نسبی یافت؛ همین گسترش نیز در مقایسه با انتظاراتی که از انقلاب می‌رفت رضایت‌بخش نبود و ریشهٔ این عقب‌ماندگیها را باید در علت یا علل دست نیافتن آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان به خواسته‌هایشان جستجو کرد.

دولت‌آبادی انتظارهای خود را از انقلاب مشروطیت و توسعهٔ مدارس و فرهنگ نو چنین بیان کرده است:

انجمنهای ملی اغلب به خیال توسعهٔ مدارس می‌افتند بی‌آنکه درنظر بگیرند که پیش از تهیهٔ معلم و کتاب، توسعه دادن به مدارس‌زیان آن از سودش بر زیادت است. انجمنهای ملی در هر انجمن یکی دو کلاس درس، یا زیاده، تشکیل می‌دهند و گمان می‌کنند چون کرایهٔ خانه با انجمن است، مستخدم هم دارند، به‌خرج جزئی می‌توانند یکی دو معلم بگیرند و مدرسه‌ای تأسیس نمایند؛ غافل از اینکه آنها مدرسه نمی‌شود و به‌واسطهٔ متفرق کردن شاگردان مدارس موجود، که درمدت یازده سال با زحمات و خسارت بسیار دایر شده، دیگر آنها هم نمی‌توانند خود را اداره نمایند. بلی این کار شایسته بود در صورتی که مدارس انجمن مخصوص اکابر بی‌سواد می‌شد که خواندن و نوشتن فرا بگیرند، نه برای اطفال. به هر حال، تأسیس مدارس انجمنی و توجه بیداران مملکت، که حامیان معارف هستند، به کارهای مشروطیت و بازماندن آنها از رسیدگی به امور معارفی نقصان عظیم به مدارس جدید می‌رساند. مدارسی که از وجوه دولتی به آنها کمک می‌شود، به‌واسطهٔ ضیق مالیهٔ دولت و نرسیدن وجه به آنها همه مقروض و پریشان می‌شوند. نگارنده سعی می‌کند که ترتیب اساسی به‌کار معارف داده شود و تصور می‌کند که مجلس شورای ملی بودجهٔ وزارت معارف را زیاد خواهد کرد و خواهیم توانست دارالمعلمین و دارالمعلمات عالی و دارالمعلمینهای متوسطه و ابتدایی تأسیس کرد. تهیهٔ معلم و کتاب دید و بالاخره تعلیمات ابتدایی را اجباری نمود. تصور می‌کند به زودی شعبهٔ وزارت معارف و اوقاف و فواید عام و مطبوعات، که همه راجع به وزارت معارف است، به ولایات کشیده خواهد شد و مالیات بر مستغلات که وضع شود یا سهم معلومی از کل عایدات مملکتی به معارف اختصاص خواهد یافت که سالی چند کرور بودجهٔ معارف بشود و از محل اوقاف، اوقافی که بشود به مصرف رسانید، سال به سال بر

بودجهٔ معارف افزوده می‌گردد و در سایهٔ مشروطیت طفل یک شبه معارف ره صد ساله خواهد پیمود. چنانکه بسیاری از مطالب را، چون مخبرالسلطنه وزیر علوم می‌شود، نگارنده به روی کاغذ می‌آورد و به او می‌گوید بلکه عملی بگردد. بدیهی است با اشتغال شبانه‌روزی نگارنده به کار مشروطه و حکومت ملی، کمتر می‌توانم به مدارس سرکشی نمایم و چون کارکنان مدارس گله می‌کنند که چرا کمتر به کار مدارس رسیدگی می‌نمایی جواب می‌دهم، مشغول تصحیح اساس معارف هستم و می‌دانم مدارس موجود به صورتی که دارد جانی نخواهد نگرفت، باید از روی اساس صحیح بودجهٔ کامل برای معارف تهیه کرد و لوازم توسعهٔ مدارس را آماده ساخت و چرخ معارف را حفظ کرد، تا نتیجهٔ اقدامات ظاهر گردد. افسوس که برای عملی شدن این تصورات هنوز موقع نرسیده است و امیدواریم به‌زودی برسد... (ج ۲، ص ۲۰۷).

به هر طریق، پس از استقرار مشروطیت تقریباً هر سال امور معارف بیشتر توسعه می‌یافت و بر تعداد مدارس، چه از سوی مردم و چه از سوی دولت، افزوده می‌شد، اما این افزایش در مقایسه با نیاز کشور بنسیار کم بود. در سال ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م بودجهٔ وزارت معارف ۱۱۹۱۵۴۰ قران بود که از این مبلغ ۳۹۱۶۵۰ قران به مصرف دارالفنون و ۱۱۳۶۰۰ قران به مصرف مدرسهٔ نظام و ۵۹۵۸۰ قران اعانهٔ مدارس ملی و ۱۲۲۰۰۰ قران اعانهٔ مدارس اروپایی و ۳۸۳۵۰ قران خرج تحصیلی شاگردان ایرانی در اروپا و ۲۷۵۰ قران اعانهٔ مدارس ایرانی در خارجه بود. در سال بعد، یعنی ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م، این مبلغ به ۸۷۵۶۵۰ قران بالغ شد که از آن مبلغ ۲۲۶۸۸۰ قران خرج مدارس ابتدایی و ۴۳۶۴۶۰ قران خرج مدارس عالی و متوسطه می‌شد (مجلهٔ تعلیم و تربیت، س ۴، ص ۵۳۱).

در سایر ولایات دولت مدارس موجود را اداره نمی‌کرد و اعانه‌ای به آنها نمی‌داد.

دولت و مدارس جدید

نگاهی به تاریخ پیدایش و گسترش مدارس جدید در ایران نشان می‌دهد که حکومتگران و دولت پیش از انقلاب مشروطیت چندان توجهی به مدارس جدید نداشتند و اکثر مدارسی که از زمان مظفرالدین شاه به بعد در ایران تأسیس یافت، به‌جز

چند مدرسه، مانند دارالفنون تهران و مدرسهٔ مظفری تبریز و مدرسهٔ همایونی اصفهان، توسط فرهنگدوستان اداره می‌شد. پس از تأسیس انجمن معارف و شرکت رجال و دولتمردان در امر فرهنگ و تأسیس مدارس جدید کمکهایی از سوی حکومت و رجال به این مدارس انجام گرفت. پس از استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس بود که رسماً مسئلهٔ آموزش و پرورش مورد توجه دولت قرار گرفت و این‌بار نیز کشمکشهای سیاسی نگذاشت آن گونه که مورد نظر فرهنگدوستان و آزادیخواهان بود مجلس و دولت به مدارس برسند، ولی‌به هر حال توجه رسمی به فرهنگ و مدارس جدید از استقرار مشروطیت به بعد آغاز شد.

در زمان ناصرالدین شاه یک نفر وزیر علوم و تلگراف و معادن در هیئت وزرا وجود داشت، ولی این وزیر کاری به گسترش مدارس نداشت. در سال ۱۲۷۲ق/۱۸۵۵م، که نخستین وزارت علوم تشکیل یافت، علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم شد. وی قبلاً ریاست دارالفنون را برعهده داشت. او بیش از آنچه به فرهنگ برسد کارش رسیدگی به تلگراف و دو مدرسهٔ دارالفنون تهران و تبریز بود.

نخستین بار که وزیر علوم برای مدارس برنامه‌ای تنظیم کرد درسال ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م بود. در این سال علاءالملک وزیر علوم‌بود. در این نظامنامه نوع کتاب سالهای گوناگون مدارس تعیین شد، ولی باز مدیران مدارس در ایالات و ولایات گوناگون شخصاً در برنامه‌ها دخالت می‌کردند.

پس از استقرار مشروطیت در ایران وزیر علوم اهمیتی پیدا کرد و در کابینهٔ علی‌اصغرخان اتابک، مخبرالسلطنه وزیر علوم‌شد. ولی چندان توجهی به برنامه و گسترش مدارس نکرد (امید، ج ۱، ص ۱۴۴).

نخستین بار که مجلس شورای ملی نسبت به معارف توجه کرد و قوانینی وضع نمود در سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م بود. در همین سال بود که وزارت علوم و تلگراف و معادن تغییر یافت و وزارت معارف و علوم و اوقاف از تلگراف و معادن جدا شد.

طبق مادهٔ مصوبهٔ ۱۵ میزان ۱۲۸۶ «تأسیس مدارس باید مطابق قانون وزارت معارف و علوم مقرر شود».

چون چنین قانون و نظامنامه‌ای وضع نشد تغییری در وضع مدارس حاصل نگشت. نخستین دستور مربوط به آموزش ابتدایی و متوسطه (سه سالهٔ متوسطه) بود که وزارت معارف آن را در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م تدوین کرده بود.

در ۲۷ شعبان ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م مجلس شورای ملی ایران قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه را تصویب کرد و رسیدگی به امور تمام مدارس و تعلیمات مملکت به این وزارتخانه سپرده شد.

در تاریخ ۲۶ رمضان ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م مجلس شورای ملی قانونی وضع کرد که به موجب آن وزارت معارف مکلف شد نُه مدرسه ابتدایی شش کلاسه به این قرار تأسیس کند. پنج مدرسه در تهران، چهار مدرسه درمشهد و شیراز و تبریز و کرمان و برای هریک از پنج مدرسه تهران ماهی دویست‌وپنجاه تومان و برای هر یک از مدارس شهرهای دیگر ماهی دویست تومان اعتباز داده شد، به این شرط که نصف محصلین رایگان و نصف دیگر شهریه‌ای باشند و در سال اول و دوم سالانه شش تومان و در سال سوم و چهارم سالانه نُه تومان و در سال پنجم و ششم سالانه دوازده تومان بپردازند وعدهٔ شاگردان در هر سال از سی تن تجاوز نکند (*تعلیم و تربیت*، س ۴، ص ۵۳۱).

در قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه مصوبهٔ ۲۸ شعبان المعظم ۱۳۲۸ق، در مادهٔ اول این مصوبه شعبه‌های ادارات مرکزی به این ترتیب بیان شده است*:

۱) دایرهٔ وزارت مشتمل بر وزیر و کابینهٔ وزیر؛ ۲) مدیرکل؛ ۳) ادارهٔ تعلیم عمومی؛ ۴) ادارهٔ معارف؛ ۵) ادارهٔ اوقاف؛ ۶) ادارهٔ تحقیقات؛ ۷) ادارهٔ تفتیش؛ ۸) ادارهٔ محاسبات؛ ۹) هیئت شورای معارف.

و از جملهٔ وظایف وزیر آمده است:

۱) اجرای قوانین موضوعه در ترویج معارف و تصحیح امور اوقاف؛

۲) تهیهٔ اسباب تحصیلات ابتدایی مجانی اجباری و تعمیم تحصیلات متوسطه و عالی؛

۳) ترتیب شعب ادارات وزارتخانه در ایالات و ولایات.

مادهٔ چهارم این مصوبه وظایف ادارهٔ تعلیم عمومی را چنین تعیین کرده است:

۱) مراقبت در امور تعلیمات ابتداییه و متوسطه؛

۲) کسب اطلاع از دوران [دَوَران؟] مدارس مرکزی و بلوکی و ایالات و ولایات؛

۳) ترتیب راپورتهای لازمه در تنظیمات مقتضیه و پیشرفت تعلیمات در مکاتب و مدارس و ترتیب لوایح در تشریح نواقص و انتشار آنها در روزنامجات؛

---

* اطلاعات مربوط به قوانین و مصوبات و احصائیه‌ها با استفاده از این منبع تنظیم شده است: *سالنامهٔ وزارت معارف و صنایع مستظرفه*، ۱۲۹۷ق/۱۳۰۷ش.

۴) احصاء مکاتب و مدارس مملکت و احصاء شاگردان در طبقات ثلثه؛

۵) مدارک معلمین از برای فنون و علوم و تدریس در مدارس؛

۶) ترتیب کلاسهای درسی برای اکابر؛

۷) تهیهٔ وسایل برای پیشرفت کار مکاتب و طبع کتب؛

۸) ایجاد مدارس مجانی برای ایتام؛

۹) ایجاد مدارس شبانه‌روزی برای شاگردان خارج و داخل که بخواهند در مرکز تحصیل کرده باشند.

مادهٔ پنجم ـ وظایف ادارهٔ معارف:

۱) مراقبت درامور عالیه و فرستادن شاگرد به خارجه؛

۲) تشکیل کتابخانه و مجموعه‌های علمی و تاریخی؛

۳) تأسیس موزه‌های تاریخی و علمی و صنعتی.

......

وظایف دیگر این اداره بیشتر در همین زمینه‌هاست.

مادهٔ هشتم ـ وظایف ادارهٔ تفتیش:

۱) تفتیش در مدارس‌ابتداییه و متوسطه و عالیه و ملاحظهٔ نظافت و حفظ صحت آنها؛

۲) تفتیش در اجرای نظام‌نامه‌ها ومحاسبات...

۳) تقدیم راپورتهای هفتگی و ماهانه و سالانه از اوضاع مدارس و اوقاف و پیشرفت کار تعلیمات و کتب رایجه در مکاتب و کیفیت امور سایر ادارات وزارتخانه.

مادهٔ دهم ـ وظایف هیئت مشاوره:

۱) حل غوامض امور معارف؛

۲) تسویهٔ اختلافات بین مکاتب و مدارس؛

۳) رد و قبول تألیفات معینه برای مدارس و مکاتب؛

۴) مشورت در تدارک نواقص تعلیمات و لوازم تحصیلات ثلثه از وجوه اعانه و غیره و ترجیح بعضی تدارکات به مقتضیات حال؛

۵) تعیین مصرف وجوه فوق‌العاده که به رسم هدیه و اعانه می‌رسد؛

۶) معاونت فکری به وزیر در هر نوع مسئله و مشکلی که به این هیئت رجوع شود.

مادهٔ یازدهم- برای ایفاء به وظایف مذکور علاوه بر ادارات مرکزی در ایالات و ولایات نیز شعبه‌ها بر حسب لزوم تأسیس می‌شود.

قانون اساسی وزارت معارف، در دهم ذیقعدهٔ سال ۱۳۲۹ق به شرح زیر تصویب شد و بر اساس این قانون یکی از وظایف مهم وزارت معارف گسترش مدارس بود.

قانون اساسی معارف

مصوبهٔ پنجشنبه دهم شهر ذیقعدهٔ مطابق با نهم عقرب ۱۳۲۹ق/۱۲۹۰ش:

مادهٔ ۱) مکتب و مدرسه عبارت است از تأسیساتی که برای تربیت اخلاقی و علمی و مدنی ابناء نوع دایر می‌گردد.

مادهٔ ۲) پروگرام مدارس و مکاتب از طرف وزارت معارف معین می‌گردد و باید در پروگرام حیثیت علمی و صنعتی و نشونمو بدنی ملحوظ باشد.

مادهٔ ۳) تعلیمات ابتداییه برای عموم ایرانیان اجباری است.

مادهٔ ۴) طریق تحصیل آزاد است، لیکن هر کس باید آن اندازه از معلوماتی را که دولت برای درجهٔ ابتدایی معین نموده تحصیل کند.

مادهٔ ۵) هر کس مکلف است اطفال خود را از سن هفت به تحصیل معلومات ابتداییه وادارد اعم از اینکه در خانه باشد یا درمدرسه.

مادهٔ ۶) در صورت لزوم طبی یا وجود مانع با اطلاع مأمورین معارف تأخیر شروع در ارسال طفل به مکتب جایز است.

مادهٔ ۷) ملل غیر اسلامی در مدارس دولتی حق تقاضای تحصیل مذهب خودشان را ندارند و مجبور به تحصیل شرعیات اسلامی نیز نخواهند بود.

مادهٔ ۸) مکاتب و مدارس بر دو قسم است: رسمی و غیر رسمی، رسمی آن است که از طرف دولت دایر شده باشد و غیر رسمی آن که بانی مخصوص داشته باشد.

مادهٔ ۹) هر کس مدرسهٔ غیر رسمی افتتاح کند باید به اطلاع دولت برساند.

مادهٔ ۱۰) کسی که می‌خواهد مدرسه افتتاح کند باید رعایت شرایط ذیل را بنماید:

۱) مدیر مدرسه کمتر از سی سال نباید داشته باشد.

۲) بنای مدرسه را موافق ملاحظات حفظ‌الصحه، که از طرف وزارت معارف مقرر شده است، فراهم نماید.

۳) در مدارس ابتدایی مدیر باید دارای تصدیقنامهٔ تحصیلات مدارس متوسطه و در مدارس متوسطه دارای تصدیقنامهٔ تحصیلات عالیه باشد.

۴) مدیر مدرسه باید معروف به سوء عقیده و اخلاق و عادات ذمیمه نبوده و مرتکب جنحه و جنایتی نشده باشد و معلمینی را هم که انتخاب می‌کند باید، علاوه بر شرایط مزبوره هر کدام در فن خود تصدیق رسمی وزارت معارف را دارا باشند.

مادهٔ ۱۱) هرکس در هر جا تحصیل کرده باشد تا در مقام امتحان رسمی بر نیامده است در مدارس رسمی دولتی پذیرفته نخواهد شد.

مادهٔ ۱۲) مفتشین دولتی در کل مدارس و مکاتب رسمی و غیر رسمی حق ورود و تفتیش دارند و هیچ مدیری در هیچ موقعی حق مخالفت ندارد.

مادهٔ ۱۳) مدارسی که از اموال اوقاف دایر است نیز از حیث امور اخلاقی و حفظ صحتی و ترتیب تعلیمات و امتحانات و غیرها تا اندازه‌ای که با غرض واقف موافقت کند در تحت نظارت وزارت معارف است.

مادهٔ ۱۴) وزارت معارف باید تدریس کتبی را که مضر به اخلاق و دین محصلین است ممنوع نماید و کتبی که از طرف وزارت معارف ممنوع شده باشد در هیچ مدرسه‌ای نباید تدریس بشود.

مادهٔ ۱۵) مدارس و مکاتب بر چهار نوع است:

۱) مکاتب ابتدایی دهکده‌ای؛

۲) مکاتب ابتدایی بلدی؛

۳) مدارس متوسطه؛

۴) مدارس عالیه.

مادهٔ ۱۶) هریک از مکاتب و مدارس چهارگانه پروگرام مخصوص قانونی خواهد داشت و وزارت معارف مسئول اجرای آن پروگرامها است.

مادهٔ ۱۷) پروگرام مکاتب و مدارس ابتداییه و متوسطه باید تعلیم واجبات دینی را به‌قدر لزوم شامل باشد.

مادهٔ ۱۸) وزارت معارف ترتیب درجات و مراتب تحصیلیه را معین نموده، برای هر کدام امتحانات و تصدیقنامه‌ها برقرار خواهد نمود که دخول در خدمات دولتی موقوف به داشتن آن تصدیقنامه‌ها خواهد بود.

مادهٔ ۱۹) در هر ده و در هر محله از قصبات یک مکتب ابتدایی دهکده دایر می‌شود.

مادهٔ ۲۰) در شهرها بر حسب عدهٔ نفوس و حاجت اهالی و کفایت مالیهٔ محلیه یک یا چندین مدرسهٔ ابتدایی و متوسطه دایر خواهد شد.

مادهٔ ۲۱) مدارس عالیه در طهران و مراکز عمده دایر خواهد شد.

مادهٔ ۲۲) مخارج مدارس ابتداییه در قصبات و بلاد به‌عهدهٔ دولت و مخارج آنها از محل مالیاتی که در هر محل به موجب قانون برقرار می‌شود پرداخته خواهد شد.

مادهٔ ۲۳) مخارج مکاتب دهکده نیز بر عهدهٔ دولت و به موجب قانون از مالکین دهکده و اهالی دریافت خواهد شد.

مادهٔ ۲۴) مخارج مدارس غیر مجانی دولتی از محل حق‌التعلیمی است که از شاگردان اخذ می‌شود و چنانچه کسری داشته باشد برعهدهٔ دولت است.

مادهٔ ۲۵) مکاتب و مدارس مجانی که به خرج دولت اداره می‌شود فقط برای تمتع اطفال فقرا و اشخاصی است که رسماً عدم بضاعت آنها از طرف مأمورین رسمی محل تصدیق شده باشد.

مادهٔ ۲۶) ابنیهٔ متعلق به مکاتب و مدارس و سایر متعلقات مدارس از منقول و غیر منقول در تحت نظارت وزارت معارف است.

مادهٔ ۲۷) قبول محصلین بی‌بضاعت در مدارس متوسطه و عالیه به‌طور مجانی به موجب قانون مخصوص خواهد بود.

مادهٔ ۲۸) مجازات بدنی در مکاتب و مدارس ممنوع است.

در سال ۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م در دستور تعلیمات متوسطه و ابتدایی تجدیدنظر شد و دستور جدیدی برای مدارس شش سالهٔ متوسطه و مدارس ابتدایی پسرانه و دخترانه جداگانه منتشر شد.

از سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۹م به‌بعد مدارس بیش از پیش توسعه یافت و این زمانی بود که نصیرالدوله وزیر معارف بود. در همین سال *سالنامهٔ معارف ایران* منتشر شد. در همین سالنامه در فصل مربوط به تعلیمات ابتداییه آمده است:

تعلیمات ابتدایی مجانی که اولین قدم در راه ترقی و توسعهٔ معارف است و ابناء بضاعت مملکت را از ظلمت جهل و نادانی، که موجب هزاران گونه بدبختی است،

به نور معرفت و دانش، که اسباب گشایش ابواب سعادت است، می‌رساند. از همین توجهات هیئت محترم دولت و به مساعی جمیلهٔ وزرای معارف پرور، به‌موجب تصویبنامه‌های مندرجهٔ ذیل در هذاالسنهٔ یونت‌ئیل ۱۳۳۶ شروع به اجرا گردید در ظرف مدت قلیل شش ماه توسعهٔ قابل‌توجهی حاصل نموده به آتیهٔ درخشانی امیدواری می‌دهد که وزارت معارف به آن‌طوری که همه وقت در این قسمت منظور داشته، موفقیت کامل حاصل نموده و اطفالی را که به واسطهٔ عدم تمکن ممکن است از داشتن سواد فارسی و معلومات ابتدایی بی‌بهره و نصیب بمانند از این تاریخ به تحصیل یک دورهٔ ابتدایی موافق پروگرام معین، که لازمهٔ عموم طبقات اهالی مملکت است، وادار نماید.

طبق تصویبنامه‌های این سال برای تأسیس مدارس‌ابتدایی و متوسطه در ایالات و ولایات مالیاتهای مستقیم نقدی و جنسی برقرار و مقرر شد این عوارض جز برای توسعه و مصرف مدارس در جاهای دیگر مصرف نشود و وجوه ولایتی صرف مدارس آن محل بشود. نیز طبق مادهٔ چهارم همان مصوبه تأسیس مدارس ابتدایی بر مدارس متوسطه مقدم اعلام و مقرر شد مادامی که در شهرهای مهم ولایت یا ایالتی که عوارض می‌دهد مدارس ابتدایی دایر نشود، از وجوه مذکور صرف مدارس متوسطه نشود.

طبق مصوبه‌های فوق، که در جلسهٔ ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ق/۱۹۱۸م تصویب شد، مدارس ابتدایی مجانی توسط نمایندگان معارف به‌تدریج تأسیس شد.

به‌دنبال این اقدام، چون مدیران مدارس‌ملی از هدفهای دولت و وزیر فرهنگ وقت نصیرالدوله، آگاهی یافتند شرحی راجع به عدم پیشرفت مدارس ملی به وزیر نوشتند و لزوم تأسیس مدارس ابتدایی رایگان را پیشنهاد کردند. روز یکشنبه ۲۶ برج اسد همان سال جلسه‌ای از نمایندگان مدیران مدارس با حضور وزیر و معاونت کل تشکیل و پس از مذاکرات قرار شد چهل باب مدرسهٔ ابتدایی مجانی در شهر تهران تأسیس گردد و در تعقیب آن شرحی از طرف وزارت معارف دایر بر لزوم تأسیس چهل و شش باب مدرسه، سی باب مدرسهٔ ابتدایی پسرانه و ده باب مدرسهٔ دخترانه، هریک با بودجهٔ یک صد و پنجاه تومان و شش باب مدرسهٔ متوسطه هر یک با بودجهٔ سیصد تومان به هیئت وزرا پیشنهاد گردید. در تاریخ ۲ برج میزان ۱۲۹۷ش/۱۳۳۶ق/۱۹۱۸م تصویبنامه‌ای در این مورد صادر شد. مفاد آن تصویبنامه چنین بود:

وزارت جلیلهٔ معارف و اوقاف ـ چون ترویج معارف و تربیت و تعلیم اهالی بزرگترین عامل ترقی و سعادت مملکت است و با اینکه سالهاست در ایران شروع به تأسیس مدارس ملی شده، به‌واسطهٔ عدم استطاعت اهالی و عسرت مالیهٔ دولت این مقصود مهم، بلکه متأسفانه از سنهٔ ۱۳۲۹ق تاکنون بیش از چهل و پنج باب مدرسه به علت عدم تکافوی خرج و دخل متدرجاً از عدهٔ مدارس ملی کاسته شده و با وضع عسرت فعلی مملکت، خود اهالی نیز قادر به نگاهداری مدارس نخواهند بود و نظر به اینکه هیئت دولت حاضره از بدو شروع به‌کار توجه به این امر را از اهم مقاصد خود قرار داده، با وجود مشکلات مالیهٔ دولت درصدد اجرای قانون مصوبهٔ مجلس شورای ملی در تأسیس مدارس ابتدایی مجانی برآمده‌اند، لهذا در جلسهٔ دوم برج میزان ۱۲۹۷ش مطابق هجدهم ذیحجهٔ ۱۳۳۶ق به‌موجب پیشنهاد وزارت معارف هیئت وزرا تصویب نمودند:

اول ـ چهل باب مدرسهٔ ابتدایی مجانی و شش باب مدرسهٔ متوسطهٔ غیر مجانی که فقط کسر بودجهٔ آن را دولت به‌طور اعانه خواهد داد، به مصارف مبلغ هشت هزار تومان به موجب صورت برآوردی که در هیئت وزرا ملاحظه شد، در شهر دارالخلافه تأسیس شود (*سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش).

پس از صدور تصویب‌نامهٔ مزبور وزارت معارف وسایل لازم برای چهل باب مدرسهٔ ابتدایی مجانی و شش باب مدرسهٔ متوسطهٔ غیر مجانی را فراهم کرد و در پانزدهم دی ماه ۱۲۹۷ش/۱۹۱۹م اثاث لازم برای مدارس ذیل را کلاً به‌مبلغ ۱۳۵۳۳ قران و ۴۵۰ دینار خریداری کرد، و این مدارس را دولتی اعلام کرد: مدرسهٔ حسینیه، مدرسهٔ توفیق، مدرسهٔ ثریا، مدرسهٔ فرهنگ، مدرسهٔ اشراف، مدرسهٔ انتصاریه، مدرسهٔ ترغیب، مدرسهٔ ایمان، مدرسهٔ ترقی و مدرسهٔ علمیه. ضمناً وسایل سه مدرسهٔ متوسطهٔ سلطانی و سیروس و مدرسهٔ جدیدالتأسیس را به مبلغ ۱۰۹۰۸ قران و ۵۰۰ دینار تأدیه کرد. وزارت معارف در همین سال در تهران مخارج چهار مدرسهٔ متوسطهٔ دولتی را پرداخت می‌کرد (این مدارس از سابق دولتی بودند). این چهار مدرسه سالانه ۱۶۵۷۳۱ قران و ۷۰۰ دینار هزینه و ۳۰۶۹۳ قران و ۷۰۰ دینار درآمد داشت که کسری آن را دولت پرداخت می‌کرد. چهار مدرسهٔ مذکور اینها بودند: مدرسهٔ علمیه، مدرسهٔ ثروت، مدرسهٔ ادب، مدرسهٔ قاجاریه. برخی مدارس دیگر نیز از دولت اعانه دریافت می‌کردند. صورت آنها به این شرح است:

مدرسهٔ شرف مظفری ۱۲۰۰۰ قران و مدرسهٔ کمالیه ۱۰۸۰۰ قران و مدرسهٔ اسلام ۷۳۰۰ قران.

در زمان وزارت مرحوم نصیرالدوله، در بهمن ماه سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۹م سه مدرسهٔ متوسطهٔ نوبنیاد گشایش یافت: مدرسهٔ سلطانی به ریاست سلطان‌العماء و مدرسهٔ سیروس به ریاست میرزامحسن‌خان قریب و مدرسهٔ جدیدالتأسیس به ریاست آقا میرزا ضیاءالدین.

نیز پس از صدور تصویبنامهٔ فوق، وزارت معارف اعلام کرد تحت شرایطی تعدادی را به استخدام در می‌آورد که به‌دنبال این اعلام سی نفر با نظر کمیسیونی مرکب از رئیس کل معارف و رئیس پرسنل (کارگزینی) و سه نفر اعضای شورای عالی معارف انتخاب گردیدند.

در سالنامهٔ ۱۲۹۷ش. صورت مدارس ابتدایی، که به‌دنبال این تصویبنامه دولتی شد، آمده است که در توضیح مدارس تهران به آنها اشاره خواهد شد.

در تاریخ ۱۳ محرم ۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م، مطابق ۲۷ میزان (مهر) ۱۲۹۷ش، شورای معارف رسماً تشکیل گردید. اصول مطالبی که در شورای عالی معارف از بدو تشکیل تا اول حمل (فروردین) ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م قطع و تصویب شده عبارت بود از:

۱) تقسیم مدارس به محلات و تعیین محل مدارس ششگانهٔ متوسطهٔ جدیدالتأسیس؛

۲) تقویم اثاثیهٔ مدارس منتقلهٔ ملی و تأدیه قیمت آنها؛

۳) تعیین شاگردان مجانی و غیرمجانی مدارس منتقلهٔ ملی؛

۴) تعیین تکلیف شاگردان مجانی کلاس پنجم و ششم و هفتم؛

۵) تعیین تکلیف شاگردان بی‌بضاعتی که بخواهند تحصیلات خود را ادامه بدهند؛

۶) تعیین شرایط قبول شاگردان مجانی در مدارس ابتدایی مجانی دولتی؛

۷) تجدیدنظر در پروگرام مخصوص برای مدارس ابتدایی پسرانه و اصلاح و تصویب آن؛

۸) تهیهٔ پروگرام مخصوص برای مدارس ابتدایی دخترانه و تصویب آن؛

۹) تصویب نظامنامهٔ اساسی رقم امتیاز که از طرف حضرت اشرف آقای نصیرالدوله ، وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، به شورای‌عالی ارجاع شده؛

۱۰) تصویب انضمام طب قدیم به طب جدید و تدریس آن در شعبهٔ عالی طبی؛

۱۱) تصویب استخدام یک نفر مدیر تعلیمات و دو نفر معلم ریاضی و طبیعیات عالی و معلم طب از خارجه؛

۱۲) تصویب متوسطه‌شدن پنج مدرسه از مدارس ابتدایی سابق و شش ساله بودن آنها.

در سال ۱۳۰۰ش قانون شورای‌عالی معارف تصویب شد که وظایف آن به این شرح بود:

مادهٔ۱۲) وظایف شورای‌عالی معارف از قرار تفصیل ذیل است:

۱) اهتمام در ترویج خط و زبان و ادبیات فارسی و عربی و نشر مقالات علمی عام‌المنفعه؛

۲) سعی در تهیهٔ موجبات تکثیر مدارس و تدارک مقدمات تعلیم اجباری و مجانی؛

۳) مشورت در رفع نقایص تعلیمات عمومی و سعی در تهیهٔ وسایل تأسیس مدارس صنعتی و فلاحتی و شبانه‌روزی و تعلیم ورزشهای بدنی و رعایت قوانین حفظ‌الصحه و مراقبت در دستور تحصیلات مدارس خارجه؛

۴) تهیه و اصلاح دستورات رسمی کلیهٔ تحصیلات علمی و فنی مدارس ذکور و اناث و نظامنامه‌های مدارس؛

۵) تهیه دستور تحصیلات مدارس معلمین و معلمات و نظامنامه‌های راجعه به آنها؛

۶) تهیهٔ دستور تفتیش اوضاع معارف و مدارس و امتحان شاگردان؛

۷) تطبیق تألیفات مخصوصه به مدارس با دستورات رسمی و رد و قبول آنها؛

۸) مشارکت با وزیر معارف در تهیهٔ بودجه و مراقبت در مصارف کلیهٔ وجوه مصوبه؛

۹) رفع‌اختلافات بین مدارس و اصلاح مکتبخانه‌های موجوده؛

۱۰) تعیین مصرف وجوه فوق‌العاده که به رسم هدیه واعانه به معارف می‌رسد و وجوه موقوفاتی که قانوناً باید به مصرف برسد و تعیین شهریهٔ شاگردان مدارس غیر مجانی دولتی؛

۱۱) تشخیص صلاحیت اشخاصی که اجازهٔ تأسیس مدرسه و امتیاز مجله و روزنامه می‌خواهند؛

۱۲) تصدیق صلاحیت معلمین و معلمات و تهیهٔ نظامنامهٔ مخصوص برای ترفیع و تنزل یا عزل آنها و رسیدگی به شکایت رؤسا و ناظمین و معلمین مدارس دولتی در حدود وظایف اداری آنها؛

۱۳) تعیین شرایط محصلین که به‌خرج دولت به خارجه اعزام می‌شوند و نظارت در انتخاب آن؛

۱۴) رسیدگی به دیپلمهای اشخاصی که در خارجه تحصیل کرده‌اند و تشخیص صحت و سقم آنان؛

۱۵) حکمیت در مورد کتبی که برای تألیف یا ترجمه از طرف وزارت معارف به معرض مسابقه گذاشته شده و به مؤلف یا به مترجم آن جایزه داده می‌شود؛

۱۶) تصویب اعطای نشان علمی مطابق نظامنامهٔ مخصوص؛

۱۷) معاونت فکری به وزیر در هر نوع مسئله و مشکلی که به آن هیئت رجوع نمایند؛

۱۸) شورای‌عالی معارف نظامنامهٔ داخلی خود و شعب ایالات و ولایات را تهیه نموده، پس از تصویب هیئت دولت به موقع اجرا خواهد گذاشت؛

۱۹) تجدیدنظر در احکام صادره از شوراهای معارف ایالات و ولایات.

خاتمه

مادهٔ ۱۳) رأی شورای‌عالی معارف در غیر فقرات: ۱-۲-۳-۸-۱۷-۱۸ مادهٔ دوازدهم حتمی‌الاجرا خواهد بود؛

مادهٔ ۱۴) برای اهتمام در تنظیم مدارس قدیمه و سعی در ترقی علوم دینیه در تحت‌نظر و مراقبت وزیر معارف، شورایی به ترتیب ذیل تشکیل خواهد شد. از علمای درجهٔ اول سه نفر، از مدرسین درجهٔ اول معقول و منقول دونفر، از متولیان مدارس قدیمهٔ درجهٔ اول دونفر، و شعب این شوری مطابق قانون مخصوص در مراکز ایالات و ولایات دایر خواهد گردید؛

ضمیمه: عضویت شورای فوق‌الذکر بدون حقوق خواهد بود؛

مادهٔ ۱۵) مادهٔ دهم قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه مصوب ۲۷ شعبان ۱۳۲۸ منسوخ و از درجهٔ اعتبار ساقط است.

تا این تاریخ ارزشیابی از چگونگی تعلیم و تربیت توسط دولت تقریباً بی‌سابقه بود و

در این سال بود که اداره‌ای به‌نام ' تفتیش کل معارف' به‌وجود آمد که وظیفهٔ آن نظارت بر کار مدارس از نظر آموزشی بود؛ در ضرورت این تصمیم آمده است:

... دراین مملکت که به‌واسطهٔ قلت اطلاع معلمین از طرز تدریس علمی و عدم بصیرت غالب رؤسادر کیفیت حسن ادارهٔ مدرسه و تطبیق آن با ضروریات صحی و اخلاقی لازم بوده و هست که همواره وزارت معارف مدارس را عموماً در تحت یک تفتیش علمی در آورد، تفتیشی که وظیفهٔ آن نه فقط کسب احصاییه و حل مشاجرات و راپرت پروگرام و از این قبیل امور جزئیه باشد، بلکه تفتیشی که‌به وسیلهٔ آن بتواند اصول علم «پداگوژی» [تعلیم و تربیت] را به معلمین بیاموزد و اوضاع داخلی مدارس را حتی‌الامکان با حسن اداره منظم سازد و با یک اسلوب علمی، صحت بدن و جسم، تربیت روح واخلاق و نمو عقل و دانش نوباوگان وطن را وجههٔ نظر و غایت مقصود قرار دهد (*سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش).

این نخستین بار بود که از طرف دولت و به‌صورت رسمی به آموزش و پرورش از دیدگاه علمی نگریسته می‌شد، هرچند برای رسیدن به چنین هدفهای والایی تمهیدات و برنامه‌هایی لازم بود که در آن زمان با توجه به اوضاع سیاسی و اقتصادی مملکت رسیدن به آنها بعید بود، ولی از نظر تاریخ آموزش و پرورش دارای اهمیت است که گردانندگان تعلیم و تربیت در آن روزگار به اهمیت برخورد علمی با آموزش و پرورش پی‌برده بودند

همچنین رسیدن به هدفهای مذکور ایجاب می‌کرد افراد متخصصی در تعلیم و تربیت موجود باشند. به‌دنبال این نیاز به افراد متخصص، که متأسفانه تعداد آنها در کشور به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسید، وزیر معارف وقت شخصی را، که در مدارس عالیه و دارالفنونهای استانبول و پاریس تحصیل نموده بود و مدتها نیز به شغل تدریس و معلمی اشتغال داشت، به ریاست تفتیش انتخاب کرد.

اوضاع مدارس از نظر مفتشان

پس از تعیین بازرسان آموزشی، گزارشی که آنان از مدرسه‌های ملی و دولتی دادند متأسفانه بسیار ناگوار بود و نشان از چگونگی تعلیم و تربیت در آن روزگار داشت:

به‌موجب راپورتهای مفتشین رسمی، اوضاع مدارس ملی روی هم رفته خیلی ناگوار و غیر قابل تحمل بود. اماکن مدارس نامناسب، بنای عمارات مخالف اصول حفظ‌الصحه، اتاقها تنگ و تاریک، حیاطها کوچک، حرارت و تهویهٔ کلاسها بسیار بد، معلمین ناقابل. اگرچه سبب این نواقص همانا کمی بودجهٔ مدارس و قلت... و شدت عسرت معلمین بود. برای بهبود این اوضاع رقت‌انگیز، اداره پیشنهادهای خود را از قبیل تعمیر و یا تغییر محل مدارس قدیم و اصلاح وضع بهداشت ارایه داد که وضع به نسبت بهبود یافت. مدارس دولتی نیز همین وضع را داشتند.

نگاهی به آمار مدارس در آن تاریخ:

در سال ۱۲۹۶ش بودجهٔ معارف ۱۳۴۴۱۵۶ قران بود و در سال ۱۲۹۷ش به ۲۶۰۹۳۶۸ قران بالغ شد. در سال ۱۲۹۷ش عدهٔ کل مدارس متوسطه و ابتدایی در ایران ۲۴۸ بوده، و دراین مدارس ۲۰۷۹۳ شاگرد تحصیل می‌کردند (به‌جز مدارس خراسان و کرمان و هشت مدرسهٔ تهران که احصاییهٔ خود را به وزارت معارف نداده بودند). به این عده نوزده مدرسهٔ حومهٔ تهران راکه ۹۶۹ شاگرد داشته‌اند، باید افزود و نیز ده مدرسهٔ دخترانهٔ تهران را که ۹۳۷ شاگرد داشت و یک مدرسهٔ عالی که سی‌وچهار شاگرد داشت. از این قرار در سال۱۲۹۷ش در ایران ۲۹۵ مدرسه بوده که بیش از ۲۳۰۳۳ شاگرد در آنها تحصیل می‌کرد. در سال ۱۳۰۲-۱۳۰۱ش در تمام مدارس ایران از ابتدایی و متوسطهٔ پسرانه و دخترانه گرفته تا مدارس عالی و مدارس و مکاتب قدیمه که تعداد آنها ۶۱۲ بوده، ۵۵۱۳۱ شاگرد پسر و دختر مشغول تحصیل بودند. درسال ۱۳۰۳-۱۳۰۲ش عدهٔ مدارس به ۱۹۴۳ وعدهٔ شاگردان به ۹۶۳۶۷ و در سال ۱۳۰۴-۱۳۰۳ش عدهٔ مدارس ۲۳۳۶ وعدهٔ شاگردان به ۱۰۸۹۵۹ نفر رسید* (مجلهٔ *تعلیم و تربیت*، س ۴، ص ۵۳۳).

گذشته از درستی و نادرستی این آمارها، آنچه از آن نتیجه می‌شود این است که بر شمار مدارس، سال به سال افزوده می‌شد، ولی در مقایسه با تعداد جمعیت آن زمان و نیازهای کشور به افراد تحصیل کرده و لزوم با سوادکردن تودهٔ مردم، اقدامهای فوق در عین مثبت بودن به هیچ وجه کفاف‌نیازهای جامعهٔ آن روزگار را نمی‌داد. چنانکه آمارهای فوق نشان می‌دهند درصد بالایی از مردم آن روزگار همچنان بی‌سواد بودند و همچنانکه

*.با توجه به اوضاع اجتماعی و علمی آن زمان باید به این آمارها به دیدهٔ احتیاط نگریست.

در مبحث مربوط به برنامه‌ها و روشها نیز مشاهده خواهد شد از نظرکیفی نیز لازم بود تحولی در تعلیم و تربیت به‌وجود آید.

از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که انقلاب مشروطیت دگرگونیهایی در اوضاع مدارس و به‌طور کلی تعلیم و تربیت آن روزگار به‌وجود آورد، اما این تحول، در عین حالی که نسبت به وضع تعلیم و تربیت در پیش از مشروطیت به‌ویژه آن زمان که تعلیم و تربیت محدود به مکتبخانه‌ها بود، تحولی بزرگ شمرده می‌شد، ولی، متأسفانه همچنان که انقلاب مشروطیت تمامی خواسته‌ها و نیازهای مردم آن روزگار را برنیاورد، به تبع آن تعلیم و تربیت نیز از ایفای نقش بنیادین و کارساز عاجز ماند.

احزاب سیاسی و آموزش و پرورش*

احزاب سیاسی یکی دیگر از دستاوردهای انقلاب مشروطیت است که تقریباً همزمان با استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس، به‌خصوص مجلس دوم به‌وجود آمد و پیش از آنکه مشروطه کاملاً مستحکم و مجلس بر اوضاع مسلط شود، دستخوش رقابتهای حزبی شد.

احزاب سیاسی هر کدام در مرامنامه‌هایشان مسایل گوناگون مملکتی و از آن جمله مسایل آموزشی را مطرح می‌کردند. اکثر این احزاب بر اجباری کردن تعلیمات عمومی تأکید داشتند و از دولت می‌خواستند برای تصمیم‌گیری آن اقدام کند.

بجا بود پیش از پرداختن به خواسته‌ها و وظایف آموزشی احزاب، مختصری از تاریخچه و مرام هریک از این احزاب را بیان می‌کردیم، اما برای دوری جستن از درازی سخن فقط به آوردن بخشهای مربوط به مسایل آموزشی مطرح شده در هر مرامنامه اکتفا شد.

نخست عنوان هر حزب یا فرقه ذکر شده و به‌دنبال آن عین مطالب مربوط به تعلیم و تربیت هر مرامنامه نقل شده است:

مرامنامهٔ فرقهٔ سیاسی دموکرات ایران (عامیون)

مادهٔ اول) انفکاک کامل قوهٔ سیاسیه از قوهٔ روحانیه؛

مادهٔ دوم) تعلیم مجانی و اجباری برای همهٔ افراد؛

مادهٔ سوم) توجه مخصوص در تربیت نسوان.

در توضیح مادهٔ اول آمده است:

---

* کلیهٔ مطالب این بخش با استفاده از دو کتاب *مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران* و *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*، هر دو گردآوری و تألیف منصورهٔ اتحادیه تنظیم یافته است.

مراد تعلیم ابتدایی است که همهٔ مردم سواد کافی را دارا باشند. مجانی بودن تعلیم و مدارس از طرف دولت اشکالی ندارد.

(اما اجباری بودن تعلیم) علومی که تعلیم می‌شود یا فرایض عمومیه و اصول دینیه است یا مقدمات معیشت یا لوازم حفظ مملکت. شبهه نیست به حسب «طلب العلم فریضه» همهٔ اینها واجب است. و من‌باب امر به معروف، اجبار بر اقدام به این واجبات نیز لازم است. و به حسب مقتضیات عصر شبهه نیست که صنایع و تجارات و ادارات دولتی و نظامی و سایر موجبات حفظ مملکت بدون علم کافی نخواهد بود و تحصیل معیشت به تعلیمات صنایع به ترتیب بدی قدیم مقاومت با صنایع خارجه نتواند کرد. پس من‌باب‌المقدمه تعلیم واجب و اجبار لازم و کسی که قادر نیست دولت باید کفالت کند.

و در توضیح مادهٔ سوم: گویا عقلاً کسی شکی ندارد که یک سبب بزرگ بدبختی ملت و فساد اخلاق بی‌تربیتی نسوان و جهالت مادران است و مقصود از تربیت نسوان تعلیم و تربیت به طریق خانه‌داری و حفظ صحت و معاشرت ازدواج و عفت و تربیت اولاد و تحسین اخلاقی و خلاصی از موهومات و خرافات است، گویا کسی را بحثی نباشد.

دستور مسلکی فرقهٔ اجتماعیون ـ اعتدالیون

مادهٔ پنجم) جهد در تفهیم معارف و تعلیم اجباری.

مجمع مرکزی اتفاق و ترقی

مادهٔ ۴) ترویج و نشر معارف عمومی و اجرای تحصیل اجباری.

مادهٔ ۷) اخراج کلیهٔ اشخاص بی‌علم و متهم به استبداد از دوایر دولتی و مملکتی و تعیین دخول اشخاص و جوانان با علم و تربیت که در مدارس و مکاتب تحصیل کرده‌اند...

دستور اساسی جمعیت ترقی‌خواهان ایران

دربخش «امور روحانی معارف و اوقاف» این جمعیت وظایف مربوط به تعلیم و تربیت در ۱۲ ماده به شرح زیر آمده است:

۱) زبان رسمی و علمی ایران فارسی است؛

۲) از مهمات دستور معارف تألیف و تصنیف کتب ابتدایی، متوسطه و عالی، علمی و اخلاقی به زبان فارسی برای درس در کلیهٔ مدارس؛

۳) تدریس اصول اسلامی و تأدب محصلین به آداب شریعت از وظایف اجباریهٔ کلیهٔ مدارس ابتدایی و متوسطه است؛

۴) مدارس عالی که برای تدریس علوم شرعیه تأسیس شده است، در تحت نظارت وزارت علوم مرتب و تکمیل، تحصیلات به هر نحو که لازم است بایست بشود؛

۵) تعلیمات نظامی جزو دستور کلیهٔ مدارس عمومی خواهد بود؛

۶) شاگردان فارغ‌التحصیل از کلیهٔ مدارس باید دارای تصدیقنامهٔ رسمی باشند؛

۷) در کلیهٔ امور دولتی رعایت امتیاز فضلی باید بشود؛

۸) برای تعلیم و تدریس کلیهٔ علوم لازمه معلمین ماهر از اروپا جلب می‌شود؛

۹) برای تکمیل مراتب علمیه شاگردهای فارغ‌التحصیل مدارس عالیه را به‌قدر کفایت و به‌خرج دولت به اروپا باید فرستاد؛

۱۰) دولت باید در تمام بلاد ایران، بدون فرق قرب و بعد به مرکز، تأسیس مدارس لازمه بنماید؛

۱۱) تمام اوقاف بلاد ایران عمومی و خصوصی در تحت نظارت و مسئولیت وزارت اوقاف موافق مقررات اسلامی اداره می‌شود؛

۱۲) توجه مخصوص در تربیت نسوان و تأسیس مدارس مخصوص زنانه با معلمات صحیح الاخلاق.

مرامنامهٔ اجتماعیون اتحادیون ایران (سوسیالیست اونیفیه)

۶۳) مجانی و اجباری کردن تحصیلات ابتدایی برای عموم و مجانی کردن تحصیلات متوسطه برای کسانی که داوطلب آن هستند و فراهم نمودن وسایل تحصیل و لوازم تسهیلات معاشی برای محصلین بی‌بضاعت که شایق تحصیلات عالیه هستند؛

۶۴) نسخ و تبدیل پروگرام متداول کنونی تحصیلات عمومی که جز ظاهرسازی و اقناع هوس تفنن‌پرستی چیزی نبوده، غیر از نمو روح خودبینی و رشد حسن بلند پروازی و راحت‌جویی حاصلی ندارد و ایجاد اصول جدی و پروگرامی مادی و عملی، یعنی پروگرامی که پیروی و اجراء آن، محصلین را صاحب تربیتی مستقل و شخصیتی مستقر ساخته، با استقلال ذاتی و تکیه بر سعی و عمل شخصی به

مقاومت در مقابل احتیاجات ضروری زندگانی توانا سازد، تا هم با توسل به وسیله‌های معاشی و اشتغال به حرفه‌های صناعت یا فلاحت و غیره متمکن شده، هم بر تدبیر منزل و ادارهٔ کارخانهٔ خدایی و تنظیم امور بیتیه مقتدر شوند. و از عجز و ضعف تربیت ناز پروردگی، که اساس تمام نواقص سیاسی و اجتماعی و مفاسد فردی و عمومی است، مستخلص گردیده، هیئت جامعه رفته رفته، طبقه به طبقه از وضعیت خجالت‌آمیز بیکارگی و طفیلی منشی کنونی رهایی یابد؛

۶۵) تخصیص قسمتی کافی از بیت‌المال، برای تأسیس دارالعجزه و مدارس و مریضخانه‌ها و مکاتب دهقانی و امداد به اشخاص عاجز از سعی و عمل، با نسبتی متساوی و بدون تبعیض و استثنا در تمام مملکت.

مرامنامهٔ فرقهٔ اصلاحیون عامیون

مادهٔ اول) انفکاک کامل قوهٔ سیاسیه از قوهٔ روحانیه؛

مادهٔ دوم) تعلیم اجباری و مجانی برای همهٔ افراد ملت؛

مادهٔ سیم) توجه مخصوص در تربیت نسوان به طریق مشروع.

پروگرام فرقهٔ داشناکسوتیون ارامنه

۱۶) تعلیم ابتدایی عمومی اجباری مجانی با مخارج دولت. خلع مدارس و مکاتب از قبضهٔ تصرف روحانیون. تدریس به‌زبان مادری اطفال؛

۱۷) تقسیم بودجهٔ معارف دولتی ایالتی و ولایتی مابین ملل متنوعه نسبت به عدهٔ نفوس آنها؛

نظارت مصرف بودجهٔ مخصوصه و اداره کردن امور معارف هر ملتی به‌عهدهٔ هیئتهای مخصوص منتخبهٔ آن ملت خواهد بود.

نظامنامهٔ جمعیت سوسیال دموکرات ایران

امور معارف

در تمام ایران یک مدرسه‌ای وجود ندارد که بتواند یک اساس ادبی به اطفال جماعت فردا هدیه بدهد، حتی پایتخت مملکت ما از وجود یک مدرسهٔ اعدادی منظمی محروم است. پس محرومیت مملکت از مدارس باعث محرومیت امور سیاسی و عمومی می‌شود. دولت و انجمنهای ایالتی و ولایتی و بلدیه حتی صلحیه‌جات [دهاتها] راست که پیوسته در تشکیل مدارس اعدادی و عالی به‌طور جدیده بکوشند و یک قسمت قابل آن استقراض خارجی را باید صرف تعلیمات اطفال از پسر و

دختر نمود تا بتوان جماعت را از این گرداب ذلت نجات داد. اما محض اینکه دیرنشود و تا آن روز یک وقتی لازم است، پس از حالا باید متمولین و مالکین را مجبور نمود که از کیسهٔ خودشان این‌گونه مدارس را اقلاً برای هر دو هزار نفر یک مدرسه، در صورتی که تحت نظارت دولت باشد، تشکیل داده و اداره نمایند. در هر ایالت‌نشین یک مدرسهٔ عالی، که دارای شعبات علمیهٔ مهندسی و صنایعی باشد، لازم داریم و در هر ولایت یک مدرسهٔ فلاحتی لازم است و یک توجه مخصوص هم باید به تعلیمات دختران داشت که اقلاً دورهٔ تحصیل آنها مطابق دورهٔ تدریس مدارس اعدادی (رشدیه) با تعلیمات خیاطی و صنایع لازمهٔ آنها باشد (دختر را باید تربیت کرد که طفل تربیت شده بزاید). این دختران امروزی مادر اطفال آیندهٔ این مملکت‌اند که به آنها امیدواریم و برای مزید هوش و اطلاع مردان حالیه باید در همه جای این مملکت کلاسهای شبانهٔ اکابر تأسیس نمود که اقلاً مردان عالیهٔ این مملکت بفهمند درکجای دنیا هستند و همجنسانشان در عالم چه زندگی دارند و خود آنها به چه چیز امروزه محتاج‌اند. هرقدر ما بگوییم که ایران مشروطه است و جماعت مفتش مأمورین دولت خود هستند، خطا گفتیم. زیرا جماعت بی‌علم و بی‌اطلاع است و چیزی نمی‌فهمند و بیشتر اهل این مملکت به‌قدری سواد ندارند که اسم خودشان را بنویسند.

در تهران باید دارالمعلمین ایجاد نمود که از آنجا به مدارس ایران معلم فرستاده شود و چون تا آن وقت یک مدتی لازم‌است و محض اینکه ما عجالتاً معطل نباشیم باید کورس دورهٔ شبانهٔ اکابر تشکیل نمود.

انجمنهای فرهنگی و تأسیس مدارس جدید

مطالعهٔ تاریخ مدارس جدید نشان می‌دهد که این مدارس نخست از سوی افراد فرهنگدوست و میهن‌پرست تأسیس شد و رفته رفته به‌صورت نهاد رسمی درآمد. گفتنی است که در تأسیس مدارس جدید، در آغاز سهم افراد فرهنگ‌پژوه و آزادیخواه به مراتب بیش از سرکردگان دستگاه حکومتی قاجار بود و پیش از آنکه وزارت فرهنگ، یا به اصطلاح آن روزگار وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه اقدام به گشایش مدرسه بکند، تأسیس مدارس جدید توسط افراد یا انجمنهای فرهنگی صورت می‌گرفت.

این انجمنها یا رسمی بود، یعنی از رجال و دولتمردان نیز در آن عضویت داشتند، یا

غیر رسمی و حکومت دخالتی در کار آنان نداشت. به هر صورت یکی از عوامل مؤثر درگسترش مدارس جدید همین انجمنها بود.

از نظر تاریخی می‌توان فعالیتهای فرهنگی انجمنها را به دو دورهٔ پیش و پس ازانقلاب مشروطیت تقسیم کرد و فعالیتهای آنها را در هر دورهٔ جداگانه بررسی کرد. در این بحث از فعالیتهای فرهنگی برخی از انجمنها، به‌ویژه انجمن معارف تهران و تبریز، سخن به‌میان خواهد آمد و به فعالیتهای دیگر انجمنهای فرهنگی در بحث از مدارس جدید اشاره خواهد شد، یادآور می‌شویم گرچه برخی از انجمنها پیش از انقلاب مشروطیت آغاز به‌کار کردند، ولی چون اغلب انجمنها پس از انقلاب مشروطیت به فعالیت، پرداختند، موضوع انجمنها را در همین بخش مورد بحث قرار می‌دهیم.

انجمن معارف

پس از آن که میرزاحسن رشدیه به دعوت امین‌الدوله به تهران آمد و نخستین مدرسهٔ جدید را به‌نام مدرسهٔ 'رشدیه' تأسیس کرد (۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م)، برای ادارهٔ امور مدرسه انجمنی به‌نام «انجمن امنای مدرسهٔ رشدیه» تشکیل داد. افراد این انجمن گرچه از نظر شخصیت و میزان علاقه به گسترش فرهنگ و نیز هدف از شرکت در این انجمن یکسان نبودند، اما برخی از آنان در گسترش مدارس جدید تلاشهایی کردند که در خور توجه است.

اعضای انجمن معارف. انجمن نخست با شرکت تنی چند از رجال و علاقه‌مندان به فرهنگ نو تشکیل شد و به مرور تعداد آنها فزونی یافت، اعضای انجمن به‌طور کلی این افراد بودند:

> جعفرقلی‌خان (نیرالملک) وزیر علوم و میرزا محمودخان مفتاح‌الملک و میرزامحمودخان احتشام‌السلطنه و علی‌خان ناظم‌العلوم و مهدی‌خان ممتحن‌الدوله و میرزاعباس‌خان مهندس‌باشی و یحیی دولت‌آبادی و حاج میرزاحسن رشدیه و میرزاعلی محمدخان مجیرالدولهٔ کاشانی (نویسندهٔ روزنامهٔ *ایران* و *اطلاع*) و شیخ‌مهدی عبدالرب‌آبادی ملقب به شمس‌العلماء و محمدحسین‌خان ادیب‌الدوله (ناظم‌دارالفنون) و محمدباقرخان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و حاج‌محمدحسن امین‌الضرب‌اصفهانی و پسر وی حاج‌حسین‌آقا، میرزاعلی اکبرخان ناظم‌الاطبای کرمانی و میرزا غیاث‌الدین ادیب‌کاشانی و محمد اسماعیل‌خان آجودان‌باشی

توپخانه و حاج شیخ‌مهدی شریف کاشانی معروف به مظفری و میرزاسید حسین‌خان نظام‌الحکماء و میرزاکریم‌خان منتظم‌الدوله و سردار مکرم و سردار فیروز رئیس قورخانه و دکتر عنایت‌الله‌خان و حاج‌سیدمحمد معروف به عصار، و مؤتمن الاطباء (دولت‌آبادی، ج ۱، ص۱۸۵؛ احتشام‌السلطنه، ص۳۱۴).

این افراد عضو ثابت انجمن نبودند، بلکه به‌مرور وارد آن شدند و به‌دنبال اختلافی که میان اعضا پیش آمد بسیاری از آنان کنار رفتند.

اهداف انجمن معارف. هدف از تشکیل انجمن معارف سامان بخشیدن به وضع مدارس جدید و اشاعهٔ فرهنگ نو در جامعه بود. اما اغراض شخصی برخی از اعضا و اختلافات موجود میان آنان نگذاشت این انجمن کاملاً به هدفهای فرهنگی خود، که در آغاز منظور نظر فرهنگدوستان آن روزگار بود، دست یابد، اما با این حال کارهایی نیز انجام داد که در سامان دادن به وضع پریشان مدارس قابل توجه بود.

اقدامات انجمن معارف. نخستین کار انجمن رسیدگی به وضع مدرسهٔ رشدیه بود که به پشتیبانی امین‌الدوله تأسیس یافت، ولی بعدها در نحوهٔ ادارهٔ آن اختلاف‌نظر پیش آمد. برخی از اعضا، به‌ویژه احتشام‌السلطنه، با رشدیه به مخالفت برخاستند. اختلاف بر سر این موضوع بود که رشدیه در هزینه‌های مدرسه اسراف می‌کند و ضرورتی ندارد به شاگردان و معلمان و کارکنان مدرسه ناهار مفصل بدهد. نیز مخالفان وی مدعی بودند که رشدیه برای خود و دیگر اعضای مدرسه بیش از حد مقتضی حقوق معین کرده و مدرسه را به‌صورت ادارهٔ دولتی پر هزینه‌ای در آورده است، در صورتی که وضع پریشان مملکت چنین هزینه و بودجه‌ای را برای مدرسه اقتضا نمی‌کند.

اگرچه این امر به ظاهر منطقی جلوه می‌کرد، اما اصل قضیه جبهه‌بندیهایی بود که از همان آغازکار تأسیس مدارس جدید به‌وجود آمد. گفتنی است دراین کشاکشها نیرالملک، وزیر علوم، ضمن اینکه قسم خورد احتشام‌السلطنه را بکشد، تصمیم گرفت مدرسه‌ها و انجمن معارف را منحل کند که بعدها با اقدامهای دولت‌آبادی و دیگران از این تصمیم منصرف شد! پس از این کشاکشها سرانجام نیرالملک از مظفرالدین شاه نامه‌ای گرفت مبنی بر اینکه کلیهٔ امور مدارس و مکاتب و انجمن معارف و صندوق انجمن در مسؤولیت وی باشد (افضل‌الملک، ص۲۸۵).

گرچه این نامه در ظاهر علاقه‌مندی مظفرالدین شاه را به گسترش مدارس نشان

می‌داد و نیز به‌دنبال همین نامه بود که احتشام‌السلطنه از خودنماییها و پرخاشهای غیرمنطقیش تا حدودی دست کشید، اما در حقیقت شمشیری بود به‌دست هواداران امین‌السلطان که در زمان صدارت وی وضع مدارس جدید بسیار پریشان و نابسامان شد.

احتشام‌السلطنه معتقد بود که مدرسهٔ دارالفنون نیازی به وزیر علوم ندارد و این اسم و این مدرسه هر دو بی مسمی هستند واین مدرسه، که سالی بیست و پنج هزار تومان دولت به آن کمک می‌کند، باید زیر نظر انجمن معارف، که احتشام‌السلطنه رئیس آن بود، اداره شود و مفتاح‌الملک و ممتحن‌الدوله نیز اختلافشان با وی ریشه در کار وزارت خارجه داشت نه در کار معارف، احتشام‌السلطنه در وزارت خارجه رئیس آن دو بود. نتیجهٔ این اختلاف این شد که وزیر علوم تصمیم گرفت مدارس جدید را برچیند و ماجرا چنین بود: «وزیر علوم [نیرالملک] در ضمن صحبت مکرر می‌گوید بعد از این از مدارس و معارف و انجمن نباید صحبتی داشته شود و مخصوصاً به نگارنده تأکید تهدیدآمیز می‌نماید که دیگر پیرامون این سخنان نگردم و از مدرسه و انجمن صحبتی ندارم، یعنی معارف جدید برهم خورد».

اقدامات دیگر انجمن. گرچه آغاز انجمن با اختلاف شروع شد، اما در عین درگیریهای گوناگون اقدامهای مثبتی نیز انجام داد. نخست اینکه برای تأمین بودجهٔ لازم برای مدارس از رجال و دیگران اعانه‌هایی جمع‌آوری کرد و صندوق مخصوصی برای این منظور در نظر گرفت به‌نام صندوق معارف و کمکهای مردم را در یک‌جا جمع کرد و میان مدرسه‌های نوبنیاد تقسیم کرد. متأسفانه اینجا نیزدر تقسیم این بودجه اختلاف نظرها و سیاستها موانعی در پیشرفت مدارس جدید به‌وجود آورد. اما به مدد همین یاریها بود که مدارس اولیه در تهران اداره می‌شد به‌ویژه آن زمان که امین‌الدوله بر مصدر کارها بود وضع انجمن از نظر مالی و امکانات دیگر به مراتب رضایت‌بخش‌تر بود و شاید همین امر بود که رشدیه را به گشاده‌دستی کشاند و مخالفانش همان را بهانه قرار دادند تا وی و امین‌الدوله را از فعالیتهای فرهنگی باز دارند.

برای تأمین نیازهای مالی مدارس و پیشبرد کارهای انجمن، احتشام‌السلطنه به امر صدراعظم (امین‌الدوله) دفتری برای جمع‌آوری کمکهای مالی افراد فراهم آورد. نخست آن را پیش مظفرالدین شاه برد و وی در آن دفتر دو هزار تومان اعانه نوشت و در زیر دستخط شاه، خط امین‌الدوله بود که مطلبی به این مضمون نوشته بود:

این بندهٔ درگاه برای این مقصد خیر دوازده هزار تومان بندگی خواهم کرد.

چنان‌که در شرح حال امین‌الدوله ص ۱۷۸ نیز اشاره رفت، بعدها امین‌السلطان همین مقدار کمک وی را برای گسترش مدارس که شش برابر کمک شاه بود، به طعنه، یکی از عوامل برکناری وی دانسته بود. و داستان چنین است که پس از تأسیس و سامان یافتن مدرسهٔ علمیه که‌توسط انجمن تأسیس شد، امین‌السلطان را برای بازدید از آن دعوت کردند. امین‌السلطان ضمن بازدید از مدرسه و امتحان شاگردان که در حضور رجال انجام گرفت، دفترچهٔ کمکهای مالی را بررسی کرد و کمکهای مالی شاه و رجال را از نظر گذراند و وقتی چشمش به مبلغ دوازده هزار تومان امین‌الدوله افتاد به طعنه گفت: کسی که شش قدم از ولینعمت خود پیش بیفتد عاقبتش این می‌شود که شد. دیگر اینکه انجمن معارف برای تأمین مالی مدارس طرحی اندیشید و آن راه‌انداختن نخستین گاردن‌پارتی در تهران بود، گرچه کمکهای مالی جمع‌آوری و به صندوق معارف ریخته شد. اینجا نیز نه تنها عده‌ای به حیف و میل متهم شدند برخیها هم از این گاردن‌پارتی نارضایتی کرده بر ضدیت خود با معارف جدید و مدارس نو افزودند.

تأسیس مدرسه. از عمده‌ترین کارهای انجمن تأسیس چندین مدرسهٔ جدید بود. نخستین مدرسه‌ای که تأسیس شد مدرسهٔ علمیه بود که از دو قسمت تشکیل می‌یافت، بخشی از آن ابتدایی و بخش دیگر در سطح متوسطه بود. این مدرسه محل تجمع تجددخواهان و بانیان مدارس جدید شد که در آغاز در انجمن معارف جمع بودند. در حقیقت محل فعالیت انجمن معارف در آغاز همین مدرسه بود. پس از این اقدام آوازهٔ کار انجمن چه در داخل و چه در خارج از کشور پیچید. در آغاز کار این انجمن امیدهای فراوان به آن می‌رفت. در مورد چگونگی پیشرفت کار انجمن پس از تأسیس این مدرسه و چشم‌انداز آن برای آینده نوشته‌اند:

> اقدامات انجمن معارف بعد از حوادث اخیر ایران در تمام مملکت و بلکه در همه جای دنیا انعکاس نیکو افکنده، تصور می‌شود پیکر این مملکت، که درمدت پنجاه سال سلطنت ناصرالدین‌شاه، در زیر دست رؤسای نالایق و وزرای ناقابل که شرح زندگانی آنها را مؤلف *رسالهٔ غیبی** به بهترین وجه بیان نموده است، در آخر درجهٔ ناتوانی افتاده به واسطهٔ هیجان روح معارف‌پروری قوت و قدرت خواهد یافت (دولت‌آبادی، ج ۱، ص۱۹۸).

* ملکم‌خان ناظم‌الدوله.

پس از مدرسهٔ علمیه مدارس دیگری چون افتتاحیه، شرف، دانش، سادات، ادب، قدسیه، کمالیه و سعادت... یکی پس از دیگری با یاری اعضای انجمن و دیگر فرهنگدوستان تأسیس یافت که در حقیقت پایه‌های نخستین این مدارس پس از تشکیل مدرسهٔ رشدیه و انجمن معارف نهاده شده بود.

چاپ کتابهای درسی: از اقدامهای دیگر انجمن معارف چاپ کتابهای درسی برای شاگردان بود که تا آن زمان تقریباً بی‌سابقه بود. گفتنی است که نخستین کتابی که توسط این انجمن نوشته شد کتاب *شرعیات* به‌زبان ساده بود که توسط یحیی دولت‌آبادی تألیف شد. هدف از نوشتن چنین کتابی علاوه‌بر دادن آموزشهای دینی به زبان ساده، جلوگیری از تهمتهای مخالفان مدارس جدید بود که این مدارس را عاملی برای بی‌دینی و لامذهبی معرفی می‌کردند؛ خود نگارندهٔ کتاب مذکور گوید: «کتاب *علی* نه تنها درس شرعیات مکاتب را منظم نموده قابل توجه می‌شود، بلکه به منزلهٔ سپری است برای نگاهداری نمودن معارف نورس از تیرهای تهمت بی‌دیانتی که از طرف بی‌دیانتهای حقیقی به جانب مؤسسین آن رها می‌گردد» (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۲۱۳).

کتاب مذکور انجمن معارف را تقویت کرد ومدرسه‌های جدید را روح تازه بخشید و زبان بدخواهان را تا اندازه‌ای کوتاه کرد.

انجمن معارف در گشایش و گسترش مدارس جدید از ترس تهمت بعضی اقشار جامعه و دشمنان خود به احتیاط رفتار می‌کرد، چنانکه وقتی در سال ۱۲۱۶ق/۱۸۹۸م «به‌سبب هجوم آوردن اطفال فقرا به قسمت مجانی مدرسهٔ علمیه، برحسب وعده‌ای که از پیش داده بود یک مدرسهٔ مجانی مستقل به‌نام شرف دایر ساخت و طول نکشید که دویست نفر از فرزندان فقرا در آنجا جمع شدند... چون دایر کنندگان مدرسه، از طرف رئیس دولت نگران بودند! و از دشمنان معارف، مخصوصاً عوام‌فریبان... اندیشه داشتند، این بود که راجع به نشستن شاگردان آن مکتب بر زمین و به‌روی فرش قالی و یا به روی نیمکت به رعایت عادت عمومی شق اول را برگزیده، اتاقهای مدرسهٔ شرف را به قالیهای خوب مفروش کردند که خود این قالیها، پس از برطرف شدن ملاحظات، سرمایه‌ای شد برای گسترش فرهنگ نوین و علاوه بر آن، از این فرشها در مفروش کردن اتاقهای وزارتخانهٔ معارف واتاقهای پذیرایی برخی از مدارس دولتی استفاده شد» (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۲۱۵)

تأسیس کتابخانه و کارهای دیگر انجمن. در ایام صدارت امین‌الدوله از جملهٔ

وظایفی که برای انجمن معارف معین شده بود تأسیس کتابخانه و دارالترجمه و دارالتألیف و کلاسهای شبانه برای اکابر بود و هم در نظر بود برای تجددپروری حوزهٔ مخصوص و وسیعی تهیه گردد تا دانشمندان و میهن‌پرستان پایتخت در آن حوزه شرکت کنند و در مسایل سیاسی و اقتصادی و فکری با کمال آزادی مذاکره کنند. عزل امین‌الدوله فعالیتهای انجمن را محدود ساخت و اعضای آن را از تعقیب این خیالات ناامید کرد. اما پس از آنکه انجمن ملاحظه کرد میرزاعلی اصغرخان، صدراعظم، با انجمن مخالفت صریح نمی‌کند، بلکه در ظاهر مساعدتهایی هم می‌کند تصمیم گرفت برای انجمن نظامنامهٔ داخلی بنویسد تا از اختلافها جلوگیری شود و پس از آن به تشکیل کتابخانهٔ ملی پرداخت. برای این منظور مکان مخصوصی در نظر گرفت و کتابخانه را دایر کرد که جلسات انجمن نیز در همان مکان دایر می‌شد.

اعضای انجمن در جمع‌آوری کتاب برای کتابخانه از هیچ‌تلاشی دریغ نمی‌کردند. چنانکه در زمان کمی بیش از هزار جلد کتاب در فنون مختلف جمع‌آوری شد. ریاست کتابخانه به‌عهدهٔ محمداسماعیل‌خان آجودان‌باشی نهاده شد.

پس از تأسیس مدرسهٔ اکابر ریاست آن به‌عهدهٔ میرزاغیاث‌الدین ادیب کاشانی واگذار شد و کلاسهای اکابر به‌خوبی به فعالیت فرهنگی خود ادامه داد.

انجمن به تأسیس دارالتألیف و دارالترجمه نیز اقدام کرد و درصدد تشکیل شرکتی برای طبع و نشر کتاب برآمد و میرزامحمدحسین فروغی ذکاءالملک و پسرش میرزا محمدعلی‌خان و شیخ‌محمدبن عبدالوهاب قزوینی (علامهٔ قزوینی) را برای انجام این خدمت استخدام کرد.

روزنامهٔ معارف. انجمن از همان آغاز تصمیم داشت روزنامه‌ای نیز منتشر کند، ولی موفق نشد و سرانجام مفتاح‌الملک بانی مدرسهٔ افتتاحیه و عضو انجمن اجازهٔ روزنامهٔ *معارف* را دریافت داشت.* این روزنامه به‌ویژه پس از برکناری احتشام‌السلطنه از انجمن، به تاریخ غرّهٔ شعبان ۱۳۱۶ق./۱۸۹۸م، شروع به فعالیت کرد. مطالب این روزنامه راجع به امور آموزشی بود، ولی گویا در باطن نمایندهٔ مدرسه افتتاحیه بود و مفتاح‌الملک بیش از آنچه در فکر گسترش مدارس جدید باشد، توجه‌اش فقط به مدرسهٔ افتتاحیهٔ خود بود و روزنامه را هم ارگان آن مدرسه قرار داده بود و در این روزنامه بیشتر نظر به مخالفت با

---

* صدرهاشمی صاحب امتیاز را انجمن معارف ذکر کرده است. رک: ج۴، ص۲۲۰.

اقدامهای فرهنگی رقیبان خود داشت. با وزیر علوم ظاهرسازی کرده و با دو سه تن از اعضای انجمن خصوصیت داشت و به دیگران اعتنایی نمی‌کرد.

مخالفت با انجمن معارف. انجمن معارف که آغاز کارش با شور و موفقیت توأم بود، از همان شروع کار مخالفان زیادی داشت. این مخالفان دو گروه بودند، گروه اول کسانی بودند که در حقیقت با امین‌الدوله و اقدامهای او دشمنی داشتند و می‌کوشیدند به هر طریق در کارهای وی موانعی ایجاد کنند که در این میان امین‌السلطان و هواداران وی در صف اول مبارزه قرار داشتند. گروه دیگر، مخالفان همیشگی مدارس جدید و تجددخواهان بودند. این گروه از هر موقعیتی بهره جسته و در صدد بستن مدارس جدید و برچیدن انجمن معارف بودند.

نمونه‌ای از این مخالفتها. پس از اینکه مدرسهٔ شرف تأسیس شد و فرزندان تهی‌دستان به رایگان در آن به تحصیل مشغول شدند، طولی نکشید شمار شاگردان این مدرسه از دویست گذشت. گردانندگان انجمن و مسئولان مدرسه تصمیم گرفتند شاگردان این مدرسه را به مجلس روضه‌خوانی آقامیرزا زین‌العابدین، امام جمعه تهران، ببرند تا هم نشان دهند که شاگردان مسلمان و علاقه‌مند دین هستند و هم از مساعدتهای وی که در حق آنان نموده بود، سپاسگزاری کنند. این کار در اوایل ماه رجب سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م صورت گرفت. نخستین بار بود که نزدیک به دویست تن شاگردان یک مدرسه به‌صورت منظم با پرچمی در دست در خیابانهای تهران به حرکت در می‌آمدند.

ورود شاگردان مدرسهٔ شرف به آن مجلس روضه‌خوانی واعظان و حضار را به هیجان در آورد و یکی از واعظان معروف از معارف جدید، به‌خصوص از مدرسهٔ شرف مجانی تمجید کرد و آنان را طلاب علم خواند. این شخص میرزامحمدرضا واعظ همدانی بود (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۲۲۴).

پس از این برخی دیگر و تمام دشمنان مدارس جدید بهانه به دست آوردند و حاج‌میرزاحسن آشتیانی را واداشتند بر ضد امام جمعه و واعظ مذکور و مدارس جدید قیام کند. حاج میرزاحسن نیز به‌سبب کدورتی که از امام جمعه داشت و به‌دنبال بهانه‌ای بود که به منزل وی نرود، برای اقدام به چنین کاری حاضر شد و بدین‌ترتیب برای چندمین بار مدارس جدید با خطر انحلال روبرو شد.

امام جمعه به‌عنوان حمایت از مدارس جدید و هم برای حفظ مقام خود و ندادن بهانه به دست دشمنان از یحیی دولت‌آبادی خواست تا از انجمن معارف درخواست کند حاج

میرزاحسن را به مدرسهٔ شرف دعوت کند و وی را از مخالفت نمودن با اساس مدارس جدید بازدارند تا بهانه‌ها و موانع مرتفع گردد..

بدین‌منظور احتشام‌السلطنه و یحیی دولت‌آبادی با تنی چند از اعضای انجمن در ساختمان مدرسهٔ شرف شبانه مجلسی مجرمانه برگزار کردند. در این هنگام ممتحن‌الدوله یکی دیگر از اعضای انجمن از این مجلس محرمانه آگاه گشته وارد مجلس شد و قانع به هیچ‌گونه عذرخواهیهای حاضرین نشد و وزیر علوم [نیرالملک] و همراهان وی را آگاه ساخت و مستمسکی برای بدنام کردن احتشام‌السلطنه و هوادارانش به‌دست آورد.

گرچه دست اندرکاران این مجلس به هدف خود رسیدند و حاج میرزاحسن را به مدرسه آورده و فتنه را خواباندند و امام جمعه نیز به‌منظور خویش رسید، ولی آتش مخالفت دشمنان با اعضای انجمن همچنان شعله‌ور ماند و پیوسته انجمن را به ضعف کشاند.

سرانجام انجمن. انجمن معارف با کشاکش اعضاء آغاز به کار کرد و همچنان به کار خود ادامه داد، گرچه در مدت فعالیتش به اقدامهای گوناگون دست زد که از همه مهمتر تأسیس چندین مدرسهٔ جدید بود، و در حقیقت باید آنها را نخستین مدارس جدید در ایران نامید، اما به این سبب که اعضای آن ناهماهنگ و دارای مقاصد متفاوت و گاهی سودجویانه و جاه‌طلبانه بودند، نتوانست آن‌گونه که از آن انتظار می‌رفت به موفقیتهای شایانی دست یابد و مدت فعالیتش نیز چندان نپایید تا این که رفته‌رفته برخی از اعضای آن استعفا کردند. سرانجام مفتاح‌الملک و طرفداران امین‌السلطان برآن چیره شدند و پیش از آنکه به‌صورت یک نهاد فرهنگی با ثبات درآید عاملی شد دردست سیاست‌بازان فرصت‌طلب و سرانجام خورشید اقبالش خیلی زود غروب کرد.

نظارت انجمن بر مدارس جدید اثر چندانی نبخشید، کتابخانه نیز به تعطیلی گرایید.

این‌بار نیز امیدهای فرهنگدوستان به یأس مبدل شد و استبداد حاکم بر جامعه روز به روز عرصه را برای فعالان فرهنگی تنگتر کرد و دولت اتابک علناً با گسترش فرهنگ و مدارس جدید به مخالفت برخاست. مدرسهٔ رشدیه را، که پایگاه میهن‌پرستان و فرهنگدوستان بود، پس از شناسایی افرادی که در آن جمع می‌شدند و بر ضد اتابک فعالیت می‌کردند، بر هم زد و کلیهٔ تجددخواهان و آزادیخواهان را یکی بعد از دیگری توسط یکی از افراد طماع که با این جمع هم قسم شده بود، شناسایی کرد و حکم دستگیری اعضای حوزهٔ رشدیه را صادر کرد. برخی تبعید شدند، رشدیه در جای امنی

تحصن گزید و در همان شب میرزامحمدعلی‌خان نامی که از سادات جوان بود و دارای احساسات سرشار وطن‌خواهی بود به‌دنبال ورود مأمورین نظمیه به خانه‌اش، خود را از بام انداخته ترک جان گفت. این‌بار نیز فعالیتهای فرهنگی با دادن قربانی و تبعیدی، برای مدتی از جریان باز ماند.

شورای‌عالی معارف. اتابک که نمی‌خواست به‌صورت آشکار با تجددخواهان و هواداران مدارس جدید بستیزد بر آن شد که به‌جای انجمن معارف منحل شده، شورای‌عالی معارف را با اعضای انتخابی خود تشکیل دهد. بدین‌منظور یکی دو جلسه در خانه‌اش تشکیل داد و سرانجام روز سه‌شنبه ۲۵ شعبان ۱۳۱۹ق برحسب دعوت وزیر علوم اولین جلسهٔ شورای‌عالی دولتی معارف تشکیل شد. اعضای این مجلس عبارت بودند از: «وزیر علوم و حاج‌مخبرالسلطنه و میرزاکریم‌خان سردار مکرم و میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدوله و دکتر شنیدر فرانسوی طبیب شاه و مسیو هپنیک مشاور عدلیه و مسیو واشر رئیس مدرسهٔ فلاحت».

به‌این ترتیب شورای‌عالی معارف جانشین انجمن معارف شد و محل آن را در کتابخانهٔ قدیم دارالفنون تعیین کردند و در روز سه‌شنبه ۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م نخستین جلسهٔ آن در محل مذکور تشکیل شد. ریاست این شورا برعهدهٔ وزیر علوم بود. در این جلسه وزیر علوم نظامنامهٔ وزارت معارف راکه قبلاً با حضور سه تن از خارجیانی که نام آنها برده شد تنظیم یافته بود، بدون اینکه نامی از اعضای ایرانی برده شده باشد، به دولت‌آبادی ارایه کرد تا آن را بررسی کند. در آن نظامنامه برای تعلیمات ابتدایی و متوسطه و عالی یک رئیس در نظر گرفته شده بود که آنان نیز عضو شورای‌عالی معارف بودند. دکتر شنیدر نظامنامه را از اول تا آخر قرائت کرد که در آن ریاست کل مدارس ابتدایی برعهدهٔ دولت‌آبادی و ریاست متوسطه برعهدهٔ احمدخان مجاهدالدوله و ریاست مدارس عالی برعهدهٔ میرزاعبدالغفارخان نجم‌الدوله نهاده شده بود.

در اواسط رمضان سال ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م شورای‌عالی معارف در خانهٔ نیرالملک تشکیل شد و میرزانظام‌الدین‌خان مهندس‌الممالک کاشانی نیز در شورا عضویت یافت و کتاب هندسهٔ *عالی* خود راکه در چند جلد تألیف کرده بود، به حاضرین نشان داد و مورد تقدیر قرار گرفت و حاضرین آرزو کردند که روزی برسد شاگردان ایران بتوانند از این‌گونه کتابها استفاده کنند.

اعضای شورای‌عالی ازایرانی و اروپایی جمع شدند وکتابچه‌ای که در تشکیل وزارت

معارف و شورای عالی آن در انجمن خصوصی فقط به زبان فارسی نوشته شده بود خوانده شد و قرار شد، پس از امضا شاه، از طرف وزارت معارف تکلیف مکاتب ملی و حقوق و حدود آنها معین گردد و از تجاوزات جلوگیری شود.

در این جلسه مقرر شد در هر رشته از علوم جمعی از علمای آن فن انجمن کنند و کتابهایی برای مدارس متوسطه و عالی بنویسند. اعضای انجمن طب و هندسه و ریاضیات معین شدند و تشکیل انجمن فارسی و عربی و ادبیات را دولت‌آبادی عهده‌دار شد. اما پس از آن همه نشست و برخاست و گفتگو چندان بهبودی در وضع نابسامان مالی و مدیریت مدارس پدید نیامد، واین هنگامی بود که شاه روانهٔ اروپا شده بود تا پول استقراضی را که از روسها گرفته بود خرج کند! از میان این اعضا تنها کسی که کاری کرد دولت‌آبادی بود وآن انتشار کتابچهٔ تنظیم شده در مورد مدارس جدید و شورای‌عالی معارف و وزارت علوم بود تا شاید دل فرهنگدوستان را خوش دارد.

در جلسه‌ای که روز بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م، که امتحان آخر سال سوم مدرسهٔ سیاسی بود، دولت‌آبادی با میرزانصراللەخان مشیرالدوله مذاکره نمود و قرار گذاشت برای رسیدگی به وضع نابسامان و حیف و میلهای مالی جلسه‌ای تشکیل دهند که صورت عملی به خود نگرفت.

روز بیست ونهم رجب ۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م شاه و همراهان از فرنگ برگشتند. فرهنگدوستان امیدوار بودند که دیدار فرنگ، شاه و همراهان را به گسترش مدارس جدید علاقه‌مند کرده باشد، ولی خیلی زود متوجه شدند که «دولتیان در صدد اصلاح معارف نمی‌باشند و از این سفربرای معارف‌پژوهان ارمغان نیکویی نیاورده‌اند» (دولت‌آبادی، ج ۱، ص۳۰۷). حتی حاج‌حسین‌آقای امین‌الضرب، که قبلاً عضو انجمن معارف بود، از یحیی دولت‌آبادی پرسید که آیا از دوندگی در کار معارف و قرائت‌خانه باز کردن و ترجمهٔ کتاب پشیمان نگشته است و به وی گفت: «می‌بینید که مملکت اقتضا ندارد، می‌بینید هرچه می‌کوشید نتیجه نمی‌گیرید آیا باز هم شما و رئیس‌التجار (عموزادهٔ وی) بر من ایراد می‌گیرید که چرا در این کارها آن اقدام که باید بکنم نمی‌کنم» (همان).

مخبرالسلطنه نیز، که از سفر برگشته بود، از پیشرفت مدارس ناامید بود، اما با این حال دولت‌آبادی به وی پیشنهاد می‌کند که برای به‌سامان کردن وضع پریشان مدارس اقدام کنند و قوانینی که گذاشته شده بود به اجرا در آورند. وضع چهار مدرسهٔ دولتی که

زیر نظارت وزارت معارف بود (مدرسهٔ علمیه وافتتاحیه و شرف و مظفریه)، به‌سبب نرسیدن کمکهای مالی دولتی بدتر از وضع مدارس ملی بود و «فریاد و فغان بیچارگی و درماندگی اعضاء و معلمین» این مدارس بلند شده و کار به‌جایی رسیده بود که تصمیم گرفته بودند به‌صورت جمعی در یکی از سفارتخانه‌های خارجه متحصن شوند که به‌دنبال این امر و با اقدام یحیی دولت‌آبادی، مشیرالدوله معلمان را جمع‌کرده چند هزار تومان حقوق عقب افتادهٔ آنها را داد و مقرر شد شش هزار تومان کمک دولتی نیز، که سه هزار تومانش از خزانهٔ دولت داده می‌شد و سه هزار تومان دیگر توسط کمکهای مردمی، به‌سبب حمایت نکردن مردم، همه از خزانهٔ دولت داده شود. مخبرالسلطنه نیز مأمور شد وزیر علوم را جهت فعالیت بیشتر و سامان دادن به وضع مدارس فراخواند که به‌دنبال آن تصمیم گرفته شد:

اولاً عنوان دولتی و ملتی را از سر مدارس برداشته، همه زیر نظارت وزارت معارف به‌طور یکسان عمل کنند.

- مدرسهٔ شرف مجانی که قسمت مهم کمکهای‌مالی دولتی صرف آن می‌شد، منحل شده شاگردان مجانی آن به‌مدارس متوسطه و ابتدایی دیگر فرستاده شدند.
- عایدات هر مدرسه چه متوسطه و چه ابتدایی معین شود و معلوم گردد کسربودجهٔ آنها با رعایت تعداد شاگردان مجانی که می‌پذیرند چه‌قدر است تا از شش هزار تومان وجه دولتی پرداخته گردد.

روز شنبه ۲۸ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۰ق/۱۹۰۳م مجلسی با حضور وزیر علوم و مخبرالسلطنه و دولت‌آبادی در منزل مشیرالدوله تشکیل شد تا چگونگی اجرای نظامنامهٔ دولتی بررسی شود و به‌دنبال این جلسه هیئتی مأمور شد تا به وضع مدارس سامان دهد. اعضای این هیئت مخبرالسلطنه و رضاقلی، پسر وزیر علوم (نیرالملک) و یحیی دولت‌آبادی بودند. این هیئت برخی از مدارس را ادغام کرد و برخی مدارس ملی را نیز تحت نظارت دولت درآورد و برخی دیگر همچنان بدون توجه به آیین‌نامهٔ شورا به‌کار خود ادامه دادند.

همچنین دولت‌آبادی کوشید صندوقی برای تمام درآمدهای مدارس ترتیب دهد، ولی اکثر اعضای انجمن و وزیر علوم با وی موافقت نکردند و این کار صورت نگرفت. ولی انجمن معارف که بعدها شورا ی‌عالی معارف نام گرفت، همچنان به کار خود ادامه داد و تا حدودی به وضع نابسامان مدارس رسیدگی کرد.

نخستین مجمع مدیران یا انجمن معارف تبریز

در تبریز نیز مانند تهران نخستین مدارس جدید به همت و با تلاش گروهی از فرهنگدوستان آغاز به‌کار کرد. هر مدرسه‌ای را هیئتی اداره می‌کرد. دولت هیچ‌گونه اقدامی در مورد تأسیس و ادارهٔ مدارس نمی‌کرد و ادارهٔ خاصی برای ادارهٔ امور مدرسه در میان نبود (امید، ج ۱، ص ۸۶). مؤسسان مدارس برای حل مشکلات مدرسه جلسات منظمی داشتند که هر هفته یا پانزده روز یک‌بار تشکیل می‌شد. همین هیئتها بودکه پایه‌های نخستین مدارس جدید در آذربایجان، به‌ویژه در شهر تبریز، را استوار ساخت.

مدیران مدارس آن روزگار برای اینکه بتوانند در مقابل دشمنان مدارس جدید ایستادگی کنند و هم برای ادارهٔ مدارس و تنظیم برنامه و اصول تدریس با هم مشورت و همکاری کنند، برآن شدند تا انجمنی به‌نام *انجمن معارف* تشکیل دهند. این انجمن در سال ۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م تشکیل یافت. اعضای این انجمن را، علاوه بر مدیران مدارس، گروهی از اشخاص روشنفکر و فرهنگ دوست تشکیل می‌داد. این انجمن تا سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م دایر بود. پس از آن، یعنی در آن هنگام که (سال ۱۳۲۱/۱۹۰۳) با تحریک گروهی از فتنه‌انگیزان و به بهانهٔ اخراج مسیو پریم مدارس نیز غارت گردید، مدتی در فعالیت آن وقفه افتاد. ولی پس از رفع این فتنه‌ها دوباره آغاز به‌کار کرد. جریان غارت مدارس نیز این بود که چون میرزاعلی‌اکبر نامی توسط یکی از مستان میخانه‌ای مورد اهانت قرار گرفت (گویا شخص مبست فرد مذکور را به باده‌خواری دعوت کرده بود)، طلاب شوریدند و در این میان بازرگانان نیز، که به‌سبب داستان گمرک و بلژیکیان از مسیو پریم رنجیده بودند، به‌دنبال این ماجرا بازار را بستند و به مسجد آمدند و از آن سوی مخالفان مدارس جدید، که هنوز دلتنگی از دبستانها را فراموش نکرده بودند، همهٔ اینها را روی هم ریخته و چنین گفتند: «می‌باید مسیو پریم برود، میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و مدرسه‌ها بسته شود». کشمکشها بالا گرفت و سرانجام به‌دنبال این شورشها محمدعلی میرزا دستخطی فرستاد بدین‌مضمون: «مجتمعین مسجد شاهزاده، الساعه مسیو پریم را روانه گردانیدم و دستور دادم میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و مدرسه‌ها را ببندند، شما متفرق شوید». همین که این نوشته خوانده شد طلبه‌ها بیرون ریختند و میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و دبستانها را تاراج کردند و در این میان یکی از مدارس مهم که به تاراج رفت، مدرسهٔ کمال بود که مدیر آن میرزاحسن‌خان بودو روزنامه‌ای نیز به همین نام منتشر می‌کرد، و پس از این پیش آمد در تبریز نمانده و به قفقاز و مصر رفت (کسروی، ص ۲۱). این انجمن

پس از این رخداد مدتی از فعالیت بازماند، ولی دوباره در سال ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م، آغاز به‌کارکرد و از همین سال به بعد مدارس جدید در تبریز رو به گسترش نهاد. اسامی برخی از اعضای این انجمن:

سیدحسین مستشاری، حاجی‌میرزاعلی(حاجی‌آخوند)، میرزااحمد بصیرت، ابراهیم شمس‌آوری، حاج‌میرزااحمد مدرس، میرزاعبدالعلی (زینی)، میرزاعلی رشدی، میرزاحسین کمال، سیدحسن شریف‌زاده، میرزامحمدعلی‌خان تربیت، سید حسین‌خان عدالت، سیدمحمدابوالضیاء و نیز افرادی دیگر با این انجمن همکاری داشتند: حاج‌میرزاآقا فرشی، سیدحسن تقی‌زاده، میرزاحسین‌واعظ، میرزاجواد ناطق، میرزاحسین‌خان کاظم‌زاده (ایرانشهر)، حاج‌رحیم بادکوبه‌چی، حکاکباشی، حاج اسماعیل حریری، حاج‌محمد حریری، معتمدالتجار، حاجی‌میرزا علی‌اکبر اهرابی، حاج‌علی دوافروش، میرزاعلی‌اکبر پزشکی، میرزارضاخان تربیت (امید، ص ۸۷).

هم‌چنان‌که از صورت اسامی این هیئت پیداست، بنیانگذاران انجمنهای فرهنگی در تبریز همان شخصیتهایی بودند که در انقلاب مشروطیت نیز از پیشروان و مبارزان بودند و برخی از این افراد جان خود را نیز در این راه فداکردند.

انجمن ایالتی آذربایجان و مدارس جدید

پس از صدور فرمان مشروطیت در چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م و امضای نظامنامهٔ انتخابات در ۱۸ رجب ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م، مجلس در ۱۸ شعبان رسماً به‌وسیلهٔ مظفرالدین شاه افتتاح شد و به تدوین قانون اساسی پرداخت. قانون تشکیل انجمنها از نخستین لوایحی بودکه مجلس آن را تصویب کرد. به‌دنبال این قانون بود که در ایالات و ولایات گوناگون انجمنهای مختلف تشکیل شد. انجمن ایالتی آذربایجان نیز بلافاصله تشکیل یافت و یکی از مهمترین انجمنهای دورهٔ مشروطه بود که کلیهٔ رخدادهای انقلاب را زیرنظر داشت و قدرت آن به‌اندازه‌ای بود که دولت می‌کوشید آن را تضعیف کند و از بالنده شدن آن جلوگیری کند (رفیعی، ص ۲۸).

اعضای این انجمن اغلب از میان کسانی بودند که پیش از اعلام مشروطیت در انجمنهای فرهنگی شرکت داشتند و می‌کوشیدند مدارس جدید راگسترش دهند و اکثر آنان از مبارزان و معلمان بنام آن روزگار بودند که سرانجام گروهی از آنان در راه مبارزه با استبداد و استعمارجان خود را نیز فداکردند، از این نمونه‌اند:

سیدحسن شریف‌زاده (۱۳۲۶-۱۲۹۸ق) که از آزادیخواهان و مبارزان بنام بود و مدتی در دبیرستان مموریال (یادبود) پسرانهٔ تبریز، وابسته به مبلغان امریکایی در آن شهر، تدریس می‌کرد در سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م هنگامی که از انجمن ایالتی تبریز خارج می‌شد مورد اصابت گلوله قرار گرفت و پس از چندی درگذشت.

میرزاعلی ثقةالاسلام (۱۳۳۰-۱۲۷۲ق) که به پاداش اسلام‌پرستی و وطن‌دوستی به‌دار روسها رفت و به درجهٔ رفیع شهادت رسید.

میرزاحسین واعظ (متولد ۱۲۹۰ق) از سخنوران زبردست بود. و مخالفان مشروطه بارها قصد جان او را کردند.

شیخ محمد خیابانی (مقتول در ۱۳۳۸ق) امامت مسجد جامع و مسجد کریم‌خان تبریز را برعهده داشت و در مدرسهٔ طالبیه (مسجد خاله‌اوغلی) که از مراکز بزرگ علمی بود تدریس می‌کرد. در دورهٔ استبداد با لباس روحانی و تفنگ در دست می‌جنگید.

میرزاصادق‌خان صادق‌الممالک دورهٔ مدارس نظامی استانبول را دیده بود و مدتی رئیس معارف خوی و چندی نیز عضو جمعیت نشر معارف آذربایجان بود. در عاشورای ۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م به جرم نمایندگی انجمن تبریز به دست روسها به دار آویخته شد.

روزنامهٔ *انجمن* و مدارس جدید

روزنامهٔ *انجمن*، ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، بخش مهمی از مطالب خود را به مسایل آموزشی اختصاص داده بود. با مطالعهٔ شماره‌های گوناگون روزنامهٔ *انجمن* می‌توان دریافت مسایل آموزش، که در واقع تغییر زیربنای فکری مردم در جهت خواست رهبران انجمن بود، برای گردانندگان روزنامه اهمیت بسیار داشته است. روزنامهٔ *انجمن* ایجاد مدارس را از ثمرات تأسیس مجلس شواری ملی و انتشار عدالت می‌دانست و بانیان مدارس را تشویق به ثبت‌نام دانش‌آموزانی می‌کرد که استطاعت پرداخت شهریه مدارس را نداشتند و به این ترتیب می‌کوشید تحصیل علم را از انحصار طبقه‌ای که به دلیل «توانایی» لاجرم «دانایی» را سزاوار بودند خارج سازد و از اشخاص خیر دعوت می‌کرد تا در محلات مختلف به تأسیس مدارس اقدام نمایند. خود میرزاعلی‌اکبرخان وکیلی مدیر روزنامهٔ *انجمن*، در محلهٔ چرنداب، که اکثر ساکنین آن «کسبه و بی‌چیز» بودند، مدرسه‌ای تأسیس کرد که هزینه‌های آن از قبیل اجارهٔ ماهانه به مبلغ «سه تومان» و حق‌الزحمهٔ کارکنان مدرسه «ماهی پانزده تومان» از طرف انجمن

پرداخت می‌شد. وی همچنین کتابی برای «تسهیل تعلیم متعلمین» تألیف کرد که در محل ادارهٔ روزنامه و مدرسهٔ مزبور برای فروش عرضه می‌شد. پس از اینکه میرزاعلی‌اکبرخان برکنار شد، دانش‌آموزان مدرسه، که ابتداییه نام داشت، با اجتماع در انجمن تبریز نگرانی خود را از تعطیل احتمالی مدرسه طی خطابه‌ای ابراز داشتند و گفتند چنان که میرزا علی‌اکبرخان ساختمان اجاره‌ای را به صاحبش واگذار کند و وجه اعانه قطع گردد آن وقت ما اطفال، که اغلب ما را مجانی قبول کرده‌اند، بی‌تعلیم و تربیت خواهیم ماند. استدعا آن است که اعضای محترم رحمی به ما نونهالان کرده وجه اعانه را از کیسهٔ فتوت خودشان به مدرسهٔ ما التفات نمایند که به آسودگی، مثل سابق مشغول تحصیل و تربیت باشیم...(ش ۱۲۳ به‌نقل: امید، ص ۱۰۴). به‌دنبال این اقدام دانش‌آموزان و درج آن در روزنامه، اعضای انجمن قول مساعد دادند که مثل سابق شهریهٔ مدرسهٔ ابتداییه را بپردازند.

همراه با درج اخبار مربوط به احداث مؤسسات عمومی روزنامهٔ انجمن لزوم تأسیس مدارس جدید را نیز پیوسته مورد تأکید قرار می‌داد. از تأسیس مدرسهٔ ایرانیان مقیم ازمیر موسوم به دبستان دانش تقدیر نموده و از بانی مدرسه «میرزافتح‌الله‌خان مشیر حضور» به نیکی یاد کرده است. همچنین بود در مورد مدرسهٔ ایرانیان بادکوبه که آن را مایهٔ افتخار و اسباب سربلندی دانسته است.

نویسندگان روزنامه در مقالات گوناگون تربیتی بر استقلال فرهنگی تأکید می‌کردند و به افرادی که فرزندان خود را برای تحصیل به خارج می‌فرستادند نکاتی را یادآور می‌شدند. در یکی از این نوشته‌ها ضمن هشدار به اولیای اطفال، نتیجهٔ آموزش خارج از کشور را که بدون توجه به نیازهای داخلی انجام می‌شد، مبهم و بی‌ثمر خوانده و یادآور شده است که برای رسیدن به مدارج بالای ترقی بایسته است در ایران به توسعهٔ «زراعت و معادن» توجه شود.

روزنامه به اولیای دانش‌آموزان در مورد لزوم توجه به رشته‌های تحصیلی و نیازهای مملکت دستورالعملهایی پیشنهاد می‌کرد و بدین‌ترتیب به رابطهٔ استقلال فرهنگی و در نهایت استقلال اقتصادی توجه داشت. روزنامه این رشته‌های تحصیلی را در اولویت می‌دانست: زراعت، معدن‌شناسی، مهندسی، علوم مکانیک، علوم کیمیاوی (شیمی)، آلات ناریه [ابزار جنگی] و تأسیس کارخانجات.

از گردانندگان مملکت و نبودن برنامهٔ صحیح استخدامی و اقتصادی انتقاد کرده و

نوشته است: «... باغبان به نظم پست مشغول‌اند و معدن‌شناسی را به نظم بلد مأمور داشته‌اند». در همین مقاله توصیه کرده است که برای رفع احتیاجات مملکت باید مدارس جدیدی احداث شود و در آنها رشته‌های مورد نیاز تدریس گردد و تحصیل زبان را تا جایی مهم دانسته که برای ترجمهٔ کتب به‌کار آید و در غیر این صورت آن را اتلاف وقت شمرده است: «چند نفری را باید به خارج فرستاد تا مدارج عالیه را طی کنند و بتوانند به ترجمهٔ کتب مفید بپردازند».

پس از جنگهای تبریز (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م) و حوادثی که به غارت چاپخانه‌ها و تعطیلی روزنامه‌های تبریز از جمله روزنامهٔ *انجمن* منجر شد، روزنامهٔ *انجمن*، پس از انتشار مجدد، از تعطیلی مدارس و وضع نابسامان دانش‌آموزان با تأسف یاد کرده و نوشته است:

> چگونه می‌توان دید شاگردان مدارس یک بلدهٔ بزرگ دنیا و یک حوضهٔ [حوزه] معظمهٔ اسلامی را که در کوچه و بازار پهن شده ابداً امید و امید گاهی برایشان باقی نمانده است. و از متوقف شدن فعالیت مدارس تبریز، که «قبلهٔ آمال و ضامن حسن استقلال نهالان نوخاستهٔ وطن» بودند، نیز از تعطیلی ادارهٔ معارف، که شالوده‌اش بر مدارس نهاده شده بود، ابراز نگرانی کرده و لزوم بازگشایی ادارهٔ معارف و تربیت و تنظیم امور آن را مطرح ساخته است.

دربارهٔ اخبار مربوط به ادارهٔ معارف و جلسات آن نوشت که جلسات مرتبی به‌طور عمومی و خصوصی با حضور معلمین مدارس تشکیل شده است و دربارهٔ اصلاح وضع مدارس و انتظام کتب درسی به بحث و مذاکره پرداختند و برنامه‌های عمومی برای مدارس تنظیم کردند تا در کلیهٔ مدارس آذربایجان یکسان لازم‌الاجرا شود. وظایف ادارهٔ معارف را چنین آورده است: پیشرفت امر معارف و انضباط مدارس و اصلاح خرابیهای وارده، ترجمهٔ کتب نافعه به زبان فارسی، مساعدت مالی به مؤلفین و مترجمین برای طبع کتب که سود حاصل از فروش آنها نیمی متعلق به صاحب اثر و نیمی دیگر برای توسعهٔ مدارس اختصاص می‌یابد. از اقدامهای دیگر ادارهٔ معارف توسعهٔ کتابخانهٔ ملی بود. همچنین ادارهٔ معارف آذربایجان عهده‌دار انتشار روزنامه‌ای «فنی ـ علمی ـ ادبی و سیاسی» گردید. از اقدامهای دیگر روزنامهٔ انجمن معرفی کتابها و روزنامه‌ها بود.

با توجه به اهمیت این روزنامه و نیز پراکنده شدن آن در اکثر ایالات و ولایات آشکار است که این روزنامه می‌توانست در گسترش فرهنگ نو و مدارس جدید سهم

شایانی داشته باشد. گرچه این تأثیر غیر قابل انکار بود، اما شورشهای پی در پی و نابسامانیهایی که پس از انقلاب مشروطیت شهرهای آذربایجان به‌ویژه تبریز را فرا گرفت نگذاشت فرهنگ‌دوستان و آزادیخواهان کاملاً به هدفهای فرهنگی خود، که در رأس آنها گسترش مدارس جدید و آشنا کردن مردم با تمدن و فرهنگ نو بود، دست یابند.

متأسفانه پس از شش سال تلاش شبانه‌روزی، به‌دنبال تعرض نظامیان روسیهٔ تزاری در دوم محرم ۱۳۳۰ق محل انجمن ویران شد و در پنجم محرم شهر تبریز کاملاً به تصرف روسها درآمد و آنان ناجوانمردانه رهبران آزاده و مردم بی‌گناه تبریز را کشتند و به این ترتیب انجمن از فعالیت باز ایستاد.

هیئت معارف تبریز: در آن هنگام که دکتر اعلم‌الملک رئیس معارف ایالتی تبریز بود، برای پیشرفت امور فرهنگ و مدارس، هیئتی از مدیران مدارس و فرهنگدوستان ترتیب داد به‌نام هیئت یا شورای معارف. این افراد در آن هیئت عضویت داشتند: یحیی دیبا (نظام‌الدوله)، علی هیئت، علی مجیرالدوله، عبدالحمید غیاثی، دکتر سیدمحمد موسوی، سیدابوالفتوح علوی، سراج میر(ذکاءالدوله)، دکتر صالح ادهم (حشمت‌السلطنه)، ابوالقاسم فیوضات، باقر حکمت، حبیب‌الله جاوید، رضاقلی رشدیه، علی‌خان ادیب خلوت، محمدعلی صفوت (امید، ج ۱، ص ۱۵۹).

این افراد از پیشگامان و هواداران فرهنگ نو و مدارس جدید بودند و هم چنان که در بحثهای آینده نشان داده خواهد شد، در تأسیس مدارس جدید درپیش و پس از انقلاب مشروطیت تلاش فراوان کردند.

جمعیت نشر معارف

پس از انقلاب مشروطیت انجمن معارف که پیش از انقلاب تشکیل شده بود و در صفحات قبلی به آن اشاره شد، دوباره سازمان یافت و انجمن ایالتی آذربایجان اعضای مخصوصی برای آن تعیین کرد، که در بحث از انجمن ایالتی به اسامی برخی از آنان اشاره شد. پس از آنکه ادارهٔ معارف و به دنبال آن هیئت معارف نیز تشکیل گردید، اشخاص علاقه‌مند دیگری به منظور پیشبرد امور فرهنگی جمعیتهای علمی تشکیل دادند. جمعیت نشر معارف یکی از این جمعیتها بود که در زمان ریاست اعلم‌الملک در تبریز فعالیت داشت و سالها به فعالیت فرهنگی در این شهر پرداخت (*همان*، ص ۱۶۰).

ارزیابی انجمن معارف تهران و انجمنهای فرهنگی تبریز

گرچه این دو انجمن به فاصلهٔ چندان زیادی از هم تشکیل نیافت، اولی در سال ۱۳۱۵ق به بعد و دومی در سال ۱۳۱۸ق، اما مقایسهٔ فعالیتهای این دو و علت فرو پاشیدن آنها نشان می‌دهد که انجمن معارف تهران، پیش از آنکه از بیرون زیر فشار باشد، از همان آغاز با اختلاف اعضا و کار خود را شروع کرد و در نهایت نیز، گرچه اقدامهای فرهنگی گوناگونی انجام داد، اما پس از مدتی به‌سبب اختلافهای درونی و سودجوییها و اغراض شخصی از هم پاشید. اما انجمنهای فرهنگی تبریز، ضمن اقدامهای فرهنگی درخور و بالنسبه بنیادین و گسترده، نه از درون، بلکه ازبیرون و به توسط استعمارگران خارجی و عمال داخلی آنان به تعطیلی کشیده شد. علت این امر را بیش از هر چیز باید در ترکیب اعضای این انجمنها و خاستگاه اجتماعی هر کدام ازآنان و وابستگیهای طبقه‌ای و اندیشه‌ها و آرمانهای اعضای آنها جست. انجمن معارف تهران را بیشتر رجال و دولتمردانی تشکیل می‌دادند که اغلب آنان وابستهٔ دربار و دستگاه حکومتی بودند و بیش از آنچه در فکر ملت و فرهنگ باشند در اندیشهٔ شوکت و جلال شخصی بودند. نگاهی به اسامی و پایگاه اجتماعی بسیاری از اعضای انجمن معارف تهران این واقعیت را تأیید می‌کند. اما اعضای انجمنهای فرهنگی تبریز برخاسته از میان آزادیخواهان و فرهنگدوستان بودند که بیش ازآنچه در فکر خود باشند در فکر میهن و پیشرفت آن بودند و چنانکه دیدیم برخی از آنان در این راه جان خویش را نیز فدا کردند.

۵

مدارس جدید در ایالات و ولایات

در فصلهای پیشین به بررسی عوامل گوناگون داخلی و خارجی مؤثر در تأسیس مدارس جدید پرداختیم و دربارهٔ زمینه‌های اجتماعی و فکری دخیل در این موضوع بحث کردیم. حال با توجه به آن مطالب می‌خواهیم بدانیم مدارس جدید در ایالات و ولایات گوناگون از چه تاریخی بنا نهاده شد و در این روند چه کسانی بانی و پیشگام بودند. خاستگاه اجتماعی آنان چه بود، آموزش و پرورش در این مدارس چه وضعی داشت و این مدارس چه سرگذشتی داشتند و نحوهٔ گسترش آنها چگونه بود.

پیش از پرداختن به تاریخچهٔ این مدارس تذکر چند نکته را لازم می‌دانیم:

گرچه مدارسی که مشخصات آنها در این فصل آمده است شامل همهٔ مدارس جدید آن روزگار نمی‌شود، ولی نمونه و الگوی کاملی از مدارس مذکور است و می‌تواند پژوهشگر را در نتیجه‌گیریها و استنتاجها کاملاً یاری کند. امید است پژوهشهای بعدی این کاستی را برطرف کند.

تقسیم‌بندی ایالات و ولایات بیشتر با توجه به قدمت تأسیس مدارس در این مناطق و وسعت و گسترش آنها بوده است و سعی بر آن بود تا ایالات و ولایات همجوار، تا حد ممکن به دنبال هم بیاید تا امکان بررسی تأثیر فرهنگی مناطق بر یکدیگر نیز فراهم گردد.

۱. مدارس ابتدایی و متوسطه

مدارس تهران و حومه

دارالفنون* (پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ق/۱۸۵۱م).

مکتب مشیریه/مدرسهٔ مشیری (۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م). پس از آنکه میرزاحسین‌خان سپهسالار قزوینی، سفیرکبیر ایران در استانبول، به ایران بازگشت، به فکر افتاد در تهران هم «مکتبهایی» نظیر مکتب رشدیهٔ کشور عثمانی دایر کند. لذا با همکاری محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله، اعتمادالسلطنهٔ بعدی، وزیر انطباعات و تألیفات آن روزگار مدرسه‌ای به طرز جدید تأسیس کرد. صنیع‌الدوله خود مدیر مدرسه و بروسکی هم ناظم مدرسه بود. محل این مدرسه در دارالترجمهٔ دولتی بود و در آن اشراف‌زادگان و شاهزاده‌ها به تحصیل زبان فرانسه و انگلیسی و هندسه و جغرافیا مشغول بودند. به تقاضای صنیع‌الدوله این مدرسه را «مدرسهٔ مشیریه» (مکتب مشیریه) خواندند و این اسم به مناسبت لقب میرزاحسین‌خان مشیرالدوله برگزیده شد.

تعداد شاگردان این مدرسه در سال ۱۲۸۹ق متجاوز از هفتاد نفر ذکر شده است. میرزاحسین‌خان خود به مدرسه می‌رفت و شاگردان و معلمان مدرسه را تشویق می‌کرد (آدمیت، *اندیشه‌ترقی*، ص ۴۵۶).

پس از استعفای وی از صدارت، شاگردان این مدرسه که «مقدمات را کاملاً تحصیل نموده بودند». برای تکمیل تحصیل به مدرسهٔ دارالفنون رفتند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸، ص ۱۰۹۷).

گفته‌اند که همین مختصر تغییر در مدرسه نسبت به مکتبخانه‌های قدیمی سبب شد که بریزند و مدرسه را به تعطیل کشند، ولی نگارنده به‌جز در یک منبع، جای دیگر به چنین مطلبی برخورد نکرده است (روزنامهٔ *اطلاعات*، ویژه‌نامهٔ نوروز، ۱۳۵۲).

کلاس زبانهای خارجه (۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م). کلاس درس زبانهای خارجه وابسته به «دارالترجمهٔ دولتی» بود. دارالترجمه در سال ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م به‌صورت دستگاه جداگانه‌ای درآمد و عمارت مخصوصی برای آن معین شد. ریاست دارالترجمه را صنیع‌الدوله برعهده داشت. در شعبان همان سال به‌موجب اعلانی رسمی، کلاسهای چهار زبان فرانسوی و انگلیسی و روسی و ترکی‌استانبولی برقرار گردید. این کلاسها

---

* شرح مختصر این مدرسه در بخش مدارس عالی و تخصصی در همین تحقیق آمده است.

مجانی و عمومی و هدف آن رواج زبانهای مختلف در ایران بود. عدهٔ شاگردان دارالترجمه در سه ماههٔ آغاز آن به شصت نفر رسید. نکتهٔ در خور توجه اینکه در میان شاگردان، به‌غیر از افراد دیوانی و طبیب و لشکری به کسانی از طبقات دیگر نیز برمی‌خوریم؛ از جمله: یک روحانی، یک بازرگان، دو بازرگان‌زاده، پسر یکی از یوزباشیهای تهران و یک معمارزاده (آدمیت، *اندیشهٔ ترقی*، ص ۴۵۶).

کلاسهای مجانی (۱۲۸۸ق/۱۸۷۲م). طبق یک اعلامیه رئیس مدرسهٔ دارالفنون اعلام کرد که از اول ذیقعدهٔ ۱۲۸۸ق/۱۸۷۲م هر روزه در عمارت پهلوی دارالفنون، مجلس درس مجانی منعقد است. در این مدرسه این علوم تدریس می‌شد: ریاضی، فیزیک، حکمت طبیعی، تاریخ، جغرافی، طب، تشریح و دواسازی. اشخاص علاقه‌مند باید نخست در این کلاسها ثبت نام می‌کردند (*همان‌جا*).

مدرسهٔ رشدیه (۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م). پس از آنکه میرزاعلی‌خان امین‌الدوله به صدارت رسید (محرم ۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م) بر آن شد تا مدرسه‌ای به سبک جدید در تهران بنا نهد. امین‌الدوله میرزاحسن رشدیه را از زمانی که در تبریز بود، می‌شناخت و مدرسهٔ وی را در آن‌جا دیده بود و در دوره‌ای که پیشکار آذربایجان بود از رشدیه پشتیبانی کرده بود. از این‌رو میرزاحسن را به تهران دعوت کرد. رشدیه فوراً عازم تهران شد و با حمایت امین‌الدوله نخستین مدرسهٔ جدید را در تهران بگشود و برای دور نگه داشتن مدرسه از تعرض ناآگاهان و نااهلان این کلام نبوی را بر سر در آن نقش کرد: «أنا مدینة‌العلم وعلیٌ بابها» (یغمایی، ۱۳۴۵، ص ۳).

روزنامهٔ تربیت دربارهٔ آغاز کار مدرسه در تهران نوشت:

> افتتاح سعادت ـ شک نیست که افتتاح سعادت هر ملت به افتتاح مکاتب و مدارس است. پس ما با یک عالم شعف بشارت این افتتاح را به عموم اهالی می‌دهیم و می‌گوییم عجالتاً یک باب مدرسهٔ ابتدائیه به همت بلند جناب مستطاب اشرف ارفع معظم بندگان آقای امین‌الدوله صدراعظم مدظله‌العالی دایر شد. مدیر آن جناب معالی نصاب آقاشیخ محمدحسن تبریزی مؤسس مکتب رشدیهٔ تبریز است که در تربیت این مکاتب و وضع تعلیم به اعلی درجهٔ حذق و کیاست می‌باشد (*همان‌جا*).

بدین‌ترتیب مدرسهٔ رشدیه آغاز به کار کرد و روز به روز بر رونق آن افزوده شد. امین‌الدوله مقرر کرد چهل نفر از ایتام را به خرج دولت به مدرسهٔ رشدیه سپردند و بدین‌سان حمایت دولت از رشدیه رسمیت یافت. طولی نکشید که از این مدرسه

استقبال زیادی شد و فرزندان اعیان و اشراف همراه وضیع‌زادگان به این مدرسه روی آوردند. تعداد شاگردان این مدرسه حدود سیصد و سی نفر بود که چهل نفر آنها از فرزندان تهیدستان تحت کفالت امین‌الدوله بودند و ناهار و لباس نیز به آنها داده می‌شد. حدود دویست و پنجاه نفر نیز از فرزندان اعیان و قشر متوسط بودند. از هرکدام از اعیان‌زادگان سه تومان و متوسطین دو تومان و پانزده قران شهریهٔ ماهانه گرفته می‌شد و افراد بی‌بضاعت رایگان پذیرفته می‌شدند. به‌تمام شاگردان ناهار با طبخ عالی داده می‌شد.

شش ماه از عمر مدرسه گذشته بود که امین‌الدوله از صدارت معزول شد و اتابک (امین‌السلطان) به جای وی منصوب گردید. از این به‌بعد در کار مدرسه مشکل افتاد، زیرا رشدیه و هواداران وی طرفدار امین‌الدوله محسوب و در نتیجه دشمن امین‌السلطان خوانده می‌شدند. از زمان امین‌الدوله چهل هزار تومان برای مدرسه سرمایه تعیین شده بود که اصلش محفوظ بماند و فرعش خرج مدرسهٔ رشدیه بشود. این پول به دستور امین‌السلطان گرفته و صرف پنج مدرسهٔ دیگر گردید. در این هنگام شیخ‌هادی نجم‌آبادی به پشتیبانی از رشدیه برخاست و خرج دوازده شاگرد را متقبل شد و کسان دیگر نیز هر کدام کفالت چند دانش‌آموز فقیر را عهده‌دار شدند و مدرسه جانی دوباره یافت (شمس‌الدین رشدیه، ص۴۶).

برنامهٔ درسی. در مدرسهٔ رشدیه این درسها آموزش داده می‌شد: شرعیات، خواندن و نوشتن (به‌شیوهٔ صوتی)، که با استفاده ازکتابهای مخصوص برای شاگردان نوشته شده بود، مانند *بدایةالتعلیم*. رونویسی، حساب، مشق خط، املاء، بعدها درسهای بیشتری در برنامه گنجانده شد از این قرار: صحت املاء، صرف و نحو فارسی، کتاب خواجه‌عبدالله، جغرافیا، چهار عمل اصلی، ترجمهٔ قرآن و صرف میر.

شیوهٔ آموزش. آنچه مدرسهٔ رشدیه را مشهور ساخت شیوهٔ آموزش آن بود و خود رشدیه نیز این موضوع را به فرزندش شمس‌الدین رشدیه گفته بود. علت هجوم شاگردان به این مدرسه و به‌دنبال آن مدارس نوبنیاد دیگر همین آسانی روش آموزش بود. اولیای اطفال ملاحظه می‌کردند که فرزندانشان در مدت کمتر از چهار یا پنج ماه می‌توانند بخوانند و بنویسند.

به‌دنبال این دگرگونی در روش آموزشی بود که مدارس زیادی به سرعت بنیاد نهاده شد، به‌گونه‌ای که ملاحظه خواهد شد در زمان مظفرالدین شاه و تا انقلاب مشروطیت تعداد این مدارس به بیش از پنجاه رسید (ملک‌المورخین سپهر، ج ۱، ص۳۱۵).

مدرسهٔ موزیک. ناصرالدین شاه پس از سفر به فرنگ و مشاهدهٔ گروه موزیک نظامی و دل‌بستن به نوای آن که به‌هنگام رژهٔ نظامی نواخته می‌شد، خواست در ایران نیز گروه موزیک تشکیل دهد. به این منظور از دولتمردان فرانسوی مساعدت طلبید. دولت فرانسه در سال ۱۲۷۳م/۱۸۵۶ق دو تن کارشناس موزیک به ایران اعزام داشت. پس از ورود این افراد، یک گروه موزیک نظامی به‌نام موزیک *سلطنتی*، مشابه موزیک نظام فرانسه در ایران ایجاد شد. مدتی نیز یک نوازندهٔ ایتالیایی دستهٔ دوم موزیک سلطنتی را سرپرستی می‌کرد.

ناصرالدین شاه به سال ۱۲۸۲ق/۱۸۶۵م از دولت فرانسه خواست تا یک نفر استاد موزیک نظام به ایران اعزام دارد. در پی این درخواست، دولت فرانسه شخصی به‌نام *لمر* را به ایران فرستاد. پس از ورود وی به سال ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م و تصویب ناصرالدین شاه، شعبهٔ موزیک دارالفنون تأسیس شد.

دورهٔ تحصیلی در شعبهٔ موزیک ۶ سال بود. این مدرسه هشت کلاس داشت. سه کلاس اول، مقدماتی بود. مواد درسی این سه کلاس، زبان فارسی، حساب، تاریخ، موسیقی نظری، و آموزش یک ساز بادی بود.

در کلاس چهارم و پنجم زبان فرانسه، جغرافیا، آهنگسازی نظامی، سازشناسی، و یک ساز تخصصی و تمرینهای نظامی آموزش می‌دادند.

در سال ۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م به پیشنهاد سالار معزز، که از شاگردان لمرو رئیس ارکستر همایونی بود و به تصویب وزارت معارف، شعبهٔ موزیک نظام به‌صورت آموزشگاهی با عنوان کلاس موزیک در ساختمان شمالی دارالفنون به‌صورت مستقل شروع به فعالیت کرد. دورهٔ این کلاس چهار سال بود. به جز موزیک نظام، موزیک غربی نیز آموزش داده می‌شد. گروهی از شاگردان غیرنظامی نیز در این کلاس آموزش می‌دیدند.

در سال ۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م، در زمان وزارت احمد بدر نصیرالدوله، کلاس موزیک از دارالفنون جدا شد و به‌صورت مدرسهٔ مستقل زیر نظر وزارت معارف در آمد. شرط ورود به این مدرسه، دارا بودن گواهینامهٔ ششم ابتدایی بود. دورهٔ تحصیل در این کلاس شش سال و سال اول آن آمادگی بود.

شاگردان این کلاس را نظامیان و غیر نظامیان تشکیل می‌دادند. غیر نظامیان پس از فارغ‌التحصیل شدن در مدارس غیرنظامی سرود تعلیم می‌دادند.

دروس عمومی این کلاسها، عبارت بود از: فارسی، زبان فرانسه، فیزیک، شیمی، حساب، هندسه، جغرافیا، تاریخ، صرف و نحو و فنون شعری.

درکلاس پنجم اکثر درسها عملی بود. درکلاس اول تئوری درکلاس دوم، سوم و چهارم هارمونی و سازشناسی، درکلاس پنجم ارکستراسیون و درکلاس ششم کمپوزیسیون آموزش می‌دادند. شمار شاگردان این مدرسه در آن تاریخ حدود چهل نفر بود.

پس از سلطنت رضاشاه این مدرسهٔ گسترش یافت (مرجانی، ص۱۵۹-۱۵۴).

مدرسهٔ خیریه (۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م). در زمان صدارت امین‌الدوله، میرزاکریم‌خان سردار معظم فیروزکوهی امیر تومان، رئیس قورخانه و مدرسهٔ نظام و فرماندهٔ افواج سوادکوه و از علاقه‌مندان به فرهنگ نوین بر آن شد تا دارالایتامی تأسیس و بخشی از املاک و دارایی خود را وقف آن مؤسسه کند. در این امر شیخ‌هادی نجم‌آبادی، که از روحانیون تجددخواه و طرفدار مدارس جدید بود، وی را تشویق و حمایت کرد.

سردار مکرم از وزیر اعظم اجازه گرفت تا جمعی از دوستان فرهنگ‌پرور خویش را به خانه‌اش دعوت کند و با آنان درکار تأسیس این مؤسسهٔ خیریه و آموزشی مشورت کند. این مجلس در اواسط ماه رجب ۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م تشکیل شد. در این مجلس افراد زیر شرکت داشتند:

> شاهزاده عمادالدوله، حسینقلی‌خان صدرالسلطنهٔ نوری، میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه، حاجی‌علیقلی‌خان سرتیپ‌بختیاری، میرزاحسن‌خان شوکت منشی سفارت عثمانی در تهران، مدیرالدولهٔ گیلانی، میرزاحسن رشدیهٔ تبریزی، یحیی دولت‌آبادی و جمعی دیگر از دوایر دولتی.
>
> سردار مکرم مجلس را افتتاح و هدف از آن را به آگاهی حضار رساند و نظر وی مورد تأیید و تحسین قرار گرفت. به پیشنهاد یحیی دولت‌آبادی قرار شد این مدرسهٔ نوبنیاد «خیریه» نامیده شود. ضمناً ایشان دربارهٔ مفاسد مکتبخانه‌های موجود و مضرات جسمانی و روحانی آنها ولزوم تأسیس مکاتب جدید مانند ملل متمدن شرح مبسوطی بیان نمود (دولت‌آبادی، ج۱، ص۱۸۶؛ ۱۵۶، و از اقدام فرهنگدوستانهٔ سردار مکرم تمجید کرد.

سردار مکرم به تأسیس مدرسه پرداخت و طولی نکشید که ساختمان مدرسه آماده شد و جمعی از اطفال یتیم در آن مؤسسه به‌طور شبانه‌روزی نگاهداری و تربیت شدند. در این مدرسه خواندن ونوشتن فارسی و شرعیات و تاریخ و جغرافی و حساب و صنایع از قبیل ارسی‌دوزی، پارچه بافی و قالی‌بافی می‌آموختند. همه نوع مخارج شاگردان از خوراک و پوشاک برعهدهٔ بانی آن بود.

این مدرسه پس از رشدیه دومین مدرسهٔ جدید تهران بود که بعدها به‌نام دبستان فیروزکوهی با عمارت نوساز اختصاصی اداره می‌شد.

مدرسهٔ علمیه (۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م). پس از آنکه انجمن معارف صورت رسمی به خود گرفت نخستین اقدام فرهنگی آن فکر تأسیس مدرسهٔ علمیه بود. احتشام‌السلطنه از بانیان انجمن معارف و علی‌خان ناظم‌العلوم مأمور اجرای این طرح شدند و دیری نپایید که مدرسه‌ای با دو بخش ابتدایی و علمی (متوسطه) بنیاد نهاده شد و آن را مدرسهٔ «علمیه و ابتداییه» نامیدند. بخش ابتدایی چهار کلاس و قسمت متوسطه یا علمی سه کلاس داشت. ریاست مدرسه را علی‌خان ناظم‌العلوم برعهده داشت. وی دارای دیپلم از مدرسهٔ پلی‌تکنیک «سن‌سیر» پاریس بود. نظامت بخش علمی برعهدهٔ محمدکاظم‌خان رشتی و بخش ابتدایی برعهدهٔ محمدصفی‌خان بود. برای تدریس دروس مختلف در این مدرسه از خبره‌ترین معلمان آن روزگار استفاده می‌شد از آن جمله بودند: ذکاءالملک، مؤدب‌الملک، میرزاعبدالعظیم‌خان، شمس‌العلمای گرگانی، آقاشیخ حمزه و شیخ محمدرفیع نطنزی. پس از استعفای علی‌خان ناظم‌العلوم، در بیستم ماه ذیحجهٔ ۱۳۱۶ق، حاج‌مخبرالسلطنهٔ هدایت مدیریت مدرسه را عهده‌دار شد و چون فرصت رسیدگی کامل به مدرسه را نداشت پس از دو سال ادارهٔ مدرسه را محمدصفی‌خان برعهده گرفت. در بخش ابتدایی نخست قرار بود، به پیشنهاد احتشام‌السلطنه، میرمحمدعلی تبریزی (ناظم‌العلوم) آموزش کودکان را برعهده بگیرد که در حقیقت رقیب رشدیه به شمار می‌آمد و احتشام‌السلطنه به‌دنبال اختلافی که با رشدیه پیدا کرده بود، وی را به انجمن معارف معرفی کرده و قرار شده بود پس از چند ماه هر دو شیوهٔ آموزشی خود را به امتحان بگذارند که میرمحمدعلی تبریزی پیشرفت قابل توجهی از خود نشان نداد و در نتیجه رشدیه آموزش بخش ابتدایی را عهده‌دار شد.

شاگردان مدرسه. شاگردان این مدرسه دو گروه بودند: عده‌ای از اشراف و اعیان‌زادگان که پیش از این یا معلم سرخانه داشتند و یا در دارالفنون تحصیلات مقدماتی را انجام داده بودند، اکنون که مدرسهٔ علمیه گشایش یافته بود با علاقهٔ فراوان به این مدرسه روی آورده بودند. دولت‌آبادی در این‌باره می‌نویسد:

> مدرسهٔ علمیه جمعی از اولاد اعیان و اشراف راکه در دارالفنون و یا درخانه‌های خود مختصر تحصیلی نموده‌اند در قسمت علمی خود می‌پذیرد واین کار بی‌نهایت موجب خشنودی اولیای اطفال ایشان شده است (دولت‌آبادی، ج۱، ص۱۹۴).

او توضیح می‌دهد که این خوشحالی از دو بابت بود: یکی از نظر اقتصادی که خرج این مدرسه ده یک مخارج معلمان سرخانه نبود و دیگری محتوا و شیوهٔ آموزشی آن، که قابل مقایسه با آموزشهای سرخانه‌ای نبود.

علاوه بر فرزندان اعیان و اشراف، تهیدستان نیز در این مدرسه به رایگان آموزش می‌دیدند. استقبال این افراد از مدرسه به اندازه‌ای بوده که انجمن از پذیرفتن آنها عاجز ماند و سرانجام گروهی را پذیرفت و بقیه را به توسعه یافتن بخش رایگان مدرسه موکول کرد. بخش ابتدایی رایگان در سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م از مدرسهٔ علمیه جدا و به‌نام مدرسهٔ شرف تحت ریاست میرزاعلی اکبرخان ناظم‌الاطباء در خیابان چراغ برق افتتاح شد (سالنامهٔ دبیرستان علمیه، ۱۳۱۵-۱۳۱۴).

محتوا و روش آموزشی. در آن روزگار این مدرسه یگانه مدرسهٔ ملی بود که درسهای علوم و ریاضیات در آن تدریس می‌شد، اما در دورهٔ متوسطه هیچ کتاب درسی نبود و شاگردان همهٔ دروس را چه در ادبیات و چه در ریاضیات و چه در طبیعیات جزوه می‌نوشتند. به‌علاوه این تنها مدرسه‌ای بودکه معلم ورزش و ژیمناستیک داشت و در سال سوم متوسطه مرحوم ابوالحسن گرانمایه، که از نظامیان تحصیل کرده در آلمان بود، عملیات نظامی را مشق می‌داد و حتی تفنگهای کوچکی برای شاگردان آورده بود که با آنها عملیات نظامی انجام می‌دادند. در این مدرسه، همانند همهٔ مدارس جدید دیگر، با همهٔ تجددی که داشت تنبیه بدنی معمول بود و فلک و شلاق از وسایل عادی آن محسوب می‌شد. در مقابل از شاگردان خوب با ورقهٔ آفرین و صدآفرین و هزارآفرین تشویق می‌شد و گاهی هم کتاب جایزه می‌دادند. در این مدرسه یک کتابخانهٔ کوچک و چند نقشهٔ جغرافیا و دو کرهٔ جغرافیایی وجود داشت (مرحوم سعید نفیسی از دانش آموختگان این مدرسه بود*). در آن زمان مدرسه زنگ نداشت و از صبح تا ظهر فقط یک‌بار تفریح برای دانش‌آموزان در نظر گرفته شده بود که آن را هم با انگشت زدن به شیشه اعلام می‌داشتند.

وضع مالی مدرسه. در آغاز وضع مالی مدرسه بسیار رضایت‌بخش بود، اما رفته‌رفته مدرسه با دشواریهای مالی روبه‌رو شد. به‌گونه‌ای که معلمان مدرسه چند ماه حقوق دریافت نکردند و زبان به اعتراض گشودند. مخبرالسلطنه می‌نویسد: «اعیان در پرداخت ماهانه برای تربیت اولاد خودشان جان می‌کنند. کسبه منظم‌تر اجرت مدرسه را

---

* بسیاری از بزرگان علم و ادب در این مدرسه تحصیل می‌کرده‌اند. رک: «سالنامهٔ دبیرستان علمیه سالهای ۱۳۱۵-۱۳۱۴ و ۱۳۳۵-۱۳۳۴».

می‌پرداختند. روزی نانوایی به مدرسه آمده بود تا ماهانهٔ بچه‌هایش را پرداخت کند، معلوم شد سه پسر او در مدرسه درس می‌خوانند. گفتم یکی مجانی باشد. اول ماه به اول ماه ماهانه را می‌پرداخت» (مخبرالسلطنه، ص ۱۱۰).

برای رفع دشواریهای مالی و اعتراض معلمان، مخبرالسلطنه معلمان را جمع کرد و از آنان خواهش کرد که سه ماه به او فرصت دهند که وضع مدرسه را درست کند و حقوق معوقه را بپردازد. پس از سه‌ماه دوباره از معلمان خواست مدتی دیگر صبر کنند. سرانجام مهندس الممالک و ندیم‌الممالک به مدرسه آمدند و ضمن اینکه از دانش‌آموزان امتحان به‌عمل آوردند، گزارشی به صدراعظم دادند و مهدیقلی‌خان در ذیحجهٔ ۱۳۱۷ق/۱۹۰۰م جشن سالروز مدرسه را برگزار کرد. در این جشن میرزاعلی اصغرخان صدراعظم وعده‌ای از بزرگان شرکت داشتند. در آن روز خود صدراعظم از دانش‌آموزان امتحان به‌عمل آورده و به‌قدری پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان مورد توجهش قرار گرفت که پس از صحبت هدایت دربارهٔ بسط فرهنگ و لزوم آموزش و پرورش، حاضر شد از طرف وزارت فرهنگ سالی شش هزار تومان به شش مدرسه اختصاص دهد. سهم مدرسهٔ علمیه مبلغ دویست تومان بود. دربارهٔ هزینهٔ مدرسه، مخبرالسلطنه نوشته شده است: «مصارف مدارس در بدو امر، ابتدایی ماهی ۱۴۰۰ و متوسطه ۲۷۰۰ ریال بود، اندک‌اندک توسعه یافت» (*همان‌جا*). برای تأمین مخارج مدرسه گاهی جشنهایی ترتیب می‌دادند و از اعیان و بزرگان اعانه جمع‌آوری می‌کردند. چنانکه در روز یکشنبه ۲۶ ذیحجهٔ ۱۳۱۶ق/۱۸۹۹م در باغ بهارستان جشنی برگزار شد و در آن مجلس مبلغ ۷۳۵ تومان از وزرا و اعیان و سایر مدعوین جمع‌آوری شد. دراین موقع شمار دانش‌آموزانی که در این جشن شرکت کرده بودند ۳۴۰ تن بود.

این مدرسه همراه با تحولات و دگرگونیهای جامعهٔ آن روزگار فراز و فرودهایی را طی کرد، ولی روی هم رفته می‌توان گفت از زمرهٔ مدارس برجستهٔ روزگار قاجاریه بود که دانش‌آموختگان بنامی را تربیت کرد. پس از سه مدیر یاد شده، این افراد ریاست مدرسه را برعهده داشتند: مزین‌الدوله، کفیل‌الدوله؛ دبیر تاریخ و جغرافی مدرسه، شمس‌العلماء قریب، موسیو داواک؛ دبیر علوم‌ریاضی دارالفنون. وی طرحی برای اصلاح امور مدارس داد که از آن جمله شش کلاسه کردن این مدارس بود. میرزا یوسف‌خان ریشارد «مؤدب‌الملک»، ابوالحسن فروغی و کسان دیگر نیز عهده‌دار ریاست این مدرسه بودند، ولی چون زمان خدمت آنان پس از تاریخ قاجار بود از ذکر نامشان خودداری می‌کنیم.

مخالفت با مدرسه. پس از افتتاح این مدرسه ناآگاهان و مقدس‌مآبان زمزمهٔ مخالفت با مدرسه را سردادند، ولی به‌سبب موافقت شخص شاه و صدراعظم و قوی بودن محتوای علمی واقتضای زمان، این افراد نتوانستند کاری از پیش ببرند. دولت‌آبادی در این باره نوشته است:

> مدرسهٔ علمیه وانجمن معارف در مقابل خود یک فوج دشمن بیخانمان شده و از علاقه‌ها کوته دست گشته می‌بینند که بزرگترین اسلحهٔ دست آنها تیر تهمت و افترا به معارف جدید و کارکنان آن است. البته بعضی افراد خودخواه که معلمین مزبور به حوزه‌های ریاستمداری آنها نیز خدمت می‌نمایند، از شرکت نمودن با اتباع خویش در ضدیت با معارف تازه دریغ نمی‌دارند (دولت‌آبادی، ص۱۹۵).

مدرسهٔ افتتاحیه (۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م). این مدرسه را میرزامحمودخان مفتاح‌الملک به دستیاری فرزندان کارآمد خود و مهدی‌خان ممتحن‌الدولهٔ شقاقی که از منسوبان وی بود دایر کرد. در آغاز مدرسه رونقی داشت و از صندوق انجمن معارف نیز کمک هزینه‌ای به مدرسه پرداخت می‌شد. گویا مفتاح‌الملک و ممتحن‌الدوله که با احتشام‌السلطنه اختلاف و سر ستیز داشتند، برای رقابت با احتشام‌السلطنه دست به این کار زده بودند (دولت‌آبادی، ج۱، ص۱۹۷). زیرا احتشام‌السلطنه ریاست مدرسهٔ علمیه را برعهده داشت و این مدرسه مرکز فعالیت انجمن بود. مفتاح‌الملک با راه انداختن مدرسهٔ جدید بخشی از اعتبارات انجمن را به مدرسهٔ خود اختصاص داد و چون خود دفتردار و مهردار انجمن بود برآن شد که به این وسیله مرکزیت مدرسهٔ علمیه را متزلزل سازد. متأسفانه این رقابتها سرانجام کار معارف و گسترش مدارس را با رکود مواجه ساخت و تخم نفاق را در میان آنان پراکند، به‌گونه‌ای که مفتاح‌الملک پایبند مقررات انجمن نبود و پس از عزل امین‌الدوله و بر سر کار آمدن امین‌السلطان، در انجمن نیز اختلاف نظر افتاد. مفتاح‌الملک و ممتحن‌الدوله خود را به امین‌السلطان نزدیک کردند و از نظر مفتاح‌الملک رضای خاطر نیرالملک وزیر علوم که با احتشام‌السلطنه سر ستیز داشت و اطاعت از امین‌السلطان بر دیگر امور مقدم بود. از این‌رو تا زمانی که امین‌السلطان بر سرکار بود مدرسهٔ افتتاحیه رونقی داشت. اما به مرور کشاکشهای میان وی و دیگران مدرسه را از رونق انداخت و مفتاح‌الملک استعفا داد. ولی چون از وجوه دولتی مبلغی به آنجا داده می‌شد وزیر علوم خواست صورت ظاهر را حفظ کند و ریاست مدرسه را به میرزاعلی اصغرخان ملک‌الشعراء و نظامت آن را به منطق‌الملک واگذار کرد. چون ملک‌الشعراء شخص

صادق و آرامی بود، ناظم زبردست مدرسه کارها را در اختیار داشت. پول دریافتی از دولت بیش از آنکه خرج تعلیم و تربیت شاگردان گردد خرج «معاش اشخاص» می‌شد،* و مدرسه با معدودی دانش‌آموز و دو سه نفر معلم به‌صورت پریشان اداره می‌گشت. سرانجام هیئت اصلاح مدارس که از سوی انجمن مأمور رسیدگی به این کار بود آن را منحل کرد و به جایش مدرسهٔ دیگری به‌نام شرف مظفری را دایر کرد (چنانکه ملاحظه خواهد شد این مدرسه نیز از ادغام دو مدرسهٔ شرف و مظفری به‌وجود آمد).

عبدالله بهرامی که در مدرسهٔ افتتاحیه درس خوانده است در خاطراتش دربارهٔ این مدرسه می‌گوید:

> مفتاح‌الملک خود را به اتابک اعظم نزدیک کرده بود و مدرسه‌اش رونقی داشت. و شاگردانش متجاوز از پانصد نفر بود و معلمان مدرسه از بهترین انتخاب شده بودند... مدرسهٔ افتتاحیه تا زمانی که میرزاعلی اصغرخان اتابک طرف اعتماد شاه بود وجود داشت و مختصر کمک خرجی به مدرسه داده می‌شد. پس از عزل اتابک و کناره‌گیری مفتاح‌الملک، مدیریت مدرسه به دیگری تفویض و اساس آن متزلزل گردید (عبدالله بهرامی، ص ۱۶ و ۱۷).

میرزامحمودخان مفتاح‌الملک کتابهایی برای شاگردان ابتدایی نوشت به نام *تأدیب الاطفال* (چاپ محرم ۱۳۱۶ق) و *تعلیم الاطفال*. این دو کتاب خواندن و نوشتن را برای دانش آموزان آسان می‌کرد.

مدرسهٔ شرف/شرف‌مظفری (۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م). در شرح مدرسهٔ علمیه اشاره کردیم که به‌دنبال رایگان شدن بخشی از مدرسهٔ ابتدایی این مدرسه افراد زیادی از جمله تهیدستان به این مدرسه روی آوردند؛ به‌گونه‌ای که کلاسها برای پذیرفتن شاگردان تازه جا نداشت وانجمن معارف به آنان وعده داد به‌زودی مدرسه‌ای رایگان برای آنان بنیاد نهد. در پی این تصمیم، انجمن معارف در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۱۶ق به تأسیس مدرسهٔ تازه‌ای توفیق یافت و نام آن را شرف نهاد و ریاست مدرسه را میرزا علی‌اکبرخان ناظم‌الاطبای کرمانی (علی‌اکبر نفیسی، ناظم‌الاطباء) برعهده گرفت.

در اندک زمانی شمار شاگردان از دویست گذشت و اغلب آنان از وضیع‌زادگان بودند. این شاگردان رایگان مشغول تحصیل بودند و برای خرید لوازم التحریر و مصارف دیگر

---

* برای آگاهی بیشتر دربارهٔ درگیریهای مفتاح‌الملک با دیگر دست‌اندرکاران مدارس جدید، رک: دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۳۱۳-۳۰۹.

ماهانه پنج ریال نیز اعانه می‌گرفتند. اما این وضع طولی نکشید و به‌سبب شهرت مدرسه و مدیر لایق آن، ثروتمندان و اعیان نیز فرزندان خود را با نام بی‌بضاعت روانهٔ این مدرسه کردند و مدرسه از هدف نخستین خود دور شد. به‌دنبال این وضعیت، هیئت اصلاح مدارس مرکب از حاج‌مخبرالسلطنه و رضاقلی‌خان هدایت پسر وزیر علوم و حاج‌میرزایحیی دولت‌آبادی در ذیحجهٔ ۱۳۲۰ق/۱۹۰۳م به‌عنوان رسیدگی به وضع مدرسه به آنجا رفتند و بر آن شدند تهیدستان را میان مدارس دیگر تقسیم کنند و مدرسه به‌صورت ملی (شهریه بگیر) درآید. دولت‌آبادی خود از این وضع چندان خوشنود نبود چنانکه گوید: «به مشیرالدوله می‌گویم اگر مسجدی بنا کنید که مردم در آن نماز بخوانند و ببینند که شبها دزدان در آن جمع شده مال دزدی را تقسیم می‌نمایند چه خواهید کرد؟ در آن مسجد را می‌بندید یا نه؟ می‌گوید: البته می‌بندم. می‌گویم: من هم نسبت به بعضی از مدارس همین گرفتاری را دارم؛ مثلاً مدرسهٔ شرف که فقط برای اولاد فقرا تأسیس شده اولاد ملک‌ها، و دوله‌ها و سلطنه‌ها چرا در آن از درشکه‌ها و کالسکه‌ها پیاده شده حق فقرا را غصب می‌نمایند. جمع و خرج معارف چرا به‌صورت ناصحیح با حیف و میلها که دارد، به‌طور رسمی طبع و نشر نمی‌گردد و شما هم می‌بینید و به روی خود نمی‌آورید» (ج ۱، ص ۳۰۶). سرانجام شاگردان تهیدستان از فرزندان فرادستان جدا و به مدرسهٔ دیگری فرستاده شدند. به این ترتیب مدرسهٔ شرف از آغاز سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م در ردیف مدارس غیر مجانی درآمد و چند روز بعد مدرسهٔ مظفری (دربارهٔ این مدرسه سخن خواهیم گفت)، به مدرسهٔ شرف منضم شد ونام آن به مدرسهٔ «شرف مظفری» تغییر یافت.

برنامه و روشها. این مدرسه در آغاز چهار کلاس ابتدایی و هر کلاس اسمی خاص داشت. به ترتیب: کلاس الفباخوان، کلاس فارسی‌خوان، کلاس عربی‌خوان و کلاس ریاضی‌خوان. در این مدرسه تختهٔ سیاه و نقشه و کرهٔ جغرافیا وجود نداشت. بچه‌ها برزمین و روی قالی می‌نشستند و این کار به‌علت نگرانی از عوام‌فریبان و دشمنان تجدد بود، به‌ویژه اینکه امین‌السلطان، شخص اول دولت نیز عوض شده بود و انجمن معارف مثل زمان صدارت امین‌الدوله آزادی عمل نداشت و از وی احتیاط می‌کرد. ناظم مدرسه که در آن وقت ابوالفضل خواجه‌نوری بود، پس از خاتمهٔ درس در وقت معین جلو کلاسها می‌آمد و به معلم می‌گفت: «بچه‌ها را مرخص کنید». شاگردان صبحها سه ساعت و بعدازظهرها دو ساعت درس می‌خواندند و تعطیلی تابستان از دوماه تجاوز نمی‌کرد.

اگر چه مدرسه معلمان شایسته‌ای داشت، اما هنوز مثل دیگر مدارس جدید، تنبیه‌بدنی حتی به بدترین صورت آن رایج بود. به نمونه‌ای از این تنبیه‌بدنی اشاره می‌کنیم:

آقای حسینعلی بهرامی، مدیرکل سابق نگارش که شاگرد ابتدایی این مدرسه بوده تعریف کرده است که وقتی یکی از شاگردان همکلاسی ایشان در سر کلاس درس آقای فخام‌الشریعه معلم کلاس اول خندید، معلم به‌وی گفت: «نخند والا گوشت را با چاقو می‌برم!» شاگرد دوباره خندید. این‌بار معلم چاقو را از جیبش در آورده فوراً گوش او را برید! پس از هیاهوی زیاد در کلاس، آقای «اشرف‌الملک منطقی رئیس مدرسه آمده گوش شاگرد را پانسمان کرد و آقای فخام‌الشریعه معلم کلاس را یک صد ضربه شلاق زد و بیرون کرد!» (سالنامهٔ دبیرستان شرف، ۱۳۳۸-۱۳۳۷ش).

مدیران و معلمان مدرسه. مدرسهٔ شرف از همان آغاز، مدیران و معلمان برجسته‌ای داشت. به چند تنی از آنان اشاره می‌کنیم:

نخستین مدیر این مدرسه، چنان‌که گفته شد، میرزاعلی اکبرخان ناظم‌الاطباء بود. وی از برجستگان و دانشمندان روزگار خویش بود. او در سال ۱۲۶۳ق/۱۸۴۷م در کرمان متولد شد. در نوزده سالگی به تهران آمد و در مدرسهٔ دارالفنون به تحصیل علوم جدید پرداخت. در اتاق طب دستیار معلم شد و به شاگردان علم تشریح می‌آموخت. پس از آن مسؤولیت چند مریضخانه در کشور را برعهده گرفت. ناصرالدین شاه وی را جزو نزدیکان خویش کرد. پس از وی نیز پزشک مخصوص مظفرالدین‌شاه بود. او یکی از اعضای پرکار و پرتوان انجمن معارف بود که به خواهش امین‌الدوله آن را پذیرفت. وی علاوه بر زمینه‌های علمی و پزشکی، در زمینهٔ آموزشی نیز کتابهایی تألیف کرده که از آن نمونه است: کتاب تعلیمات ابتدایی برای شاگردان کلاس اول و دوم که به سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م به چاپ رسید. علاوه بر آن کتاب دیگری به‌نام نامهٔ زبان‌آموز دربارهٔ زبان فارسی نوشت. اما مهمترین اثر این دانشمند فرهنگ *فارسی* اوست. پس از وی این افراد مدیریت مدرسه‌را برعهده داشتند: مرحوم ابراهیم‌خان، آجودان‌باشی توپخانه، سردار نظام، حاج‌شیخ‌مهدی کاشانی، میرزاحسن‌خان منطق‌الملک(اشرف‌الملک)، ابراهیم شمس‌آوری و دکترمحمد مؤتمن مسیح‌الدوله (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م).

نظامت مدرسه برعهدهٔ این افراد بود: میرزا ابوالفضل‌خان خواجه‌نوری، و حسن ذوقی (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م).

میرزا عبدالرزاق بغایری، معلم علوم ریاضی و جغرافیای کلاس ریاضی مدرسه، و از فرهنگ پژوهان برجستهٔ زمان خویش بود. وی تألیفات متعددی دارد که از آن جمله نقشهٔ ایران را در هفتصد نسخه چاپ کرد و همینطور یک کرهٔ جغرافیایی ساخت. وی مؤسس مدرسهٔ خرد نیز بود. معلمان ریاضی دیگر، میرزارضاخان نجمی معروف به نجم‌الملک و مهدی‌خان سرتیپ بودند.

از بدو تأسیس شیخ‌محمد رفیع معلم عربی و میرزاعلی اکبرخان، معلم سیاق و حاج‌میرزا محمدعلی معلم الفبا بودند معلمان بعدی این مدرسه: آقاشیخ‌علی معلم عربی، میرزاغلامرضا مشاق، فخام‌الشریعه معلم کلاس‌اول، حسن ذوقی معلم ریاضی، شیخ‌علی شرف‌الدین معلم شرعیات، میرزاتقی‌خان کروری معلم کلاس سوم، میرزاحسن‌خان معلم کلاس دوم، سیدجعفر معلم کلاس اول و شیخ‌محمد بدیع تبریزی معلم فارسی بودند.

مدرسهٔ شرف علاوه بر رئیس و ناظم و معلمان، هشت نفر کمک، سه خدمتگزار دو فراش و یک نفر دربان یا سرایدار و یک‌نفر مؤذن هم داشت. در دفتر مدرسه به‌طور منظم وقایع روزانه را می‌نوشتند و حضور و غیاب معلمان را ثبت می‌کردند.

درسال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م که میرزااحمدخان بدرنصیرالدوله وزیر معارف گردید، مدرسهٔ شرف به‌صورت دولتی درآمد و کم‌کم کلاسهای متوسطهٔ آن فزونی یافت. در زمان رضاشاه اسم مظفری را از روی آن برداشتند و تنها مدرسهٔ شرف خوانده شد (اقبال یغمایی، ۱۳۵۵ /*همان‌جا*). مرحوم سعید نفیسی متولد ۱۲۷۴ش دورهٔ ابتدایی را در این مدرسه تحصیل کرد. بزرگان دیگری نیز از این مدرسه بیرون آمدند.

مدرسهٔ مظفری. (۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م). این مدرسه در محلهٔ بازار، کوچهٔ غریبان و به مدیریت حاج‌شیخ‌مهدی شریف‌کاشانی، که یکی از اعضای انجمن معارف بود، دایرگشت. در آغاز حدود دویست نفر شاگرد داشت. شاگردان از هفت تا دوازده سالگی در آن پذیرفته می‌شدند و شهریهٔ شاگردان ماهانه یک تومان بود.

گرچه مدیر این مدرسه می‌کوشید مدرسه را به‌صورت یکی از مدارس خوب تهران درآورد و حتی در آن کلاسهای متوسطه دایر کند، ولی موفق به این کار نشد.

هیئت اصلاح مدارس که در صفحات پیش نام آنان ذکر شد ـ برآن می‌شود تا محل مدرسه را تغییر دهد شاید وضع آن بهبود یابد. چون نام شاه روی آن بود به احترام او نمی‌خواستند مدرسه منحل شود. مدرسه به‌جای پیش‌بینی شده‌ای منتقل شد ولی‌کاری از پیش‌نبرد.

سرانجام مدرسه‌منحل و با مدرسهٔ شرف ادغام شد و در محل مدرسهٔ افتتاحیه که آن هم قبلاً تعطیل شده بود، با نام مدرسهٔ شرف مظفری شروع به کار کرد. مدرسهٔ شرف مظفری یکی از مدارس بنام تهران بود و تا زمان حکومت پهلوی همچنان دایر بود.

پس ازانحلال مدرسهٔ شرف، به‌جای میرزاابراهیم‌خان میرپنج (آجودان‌باشی)، حاج‌شیخ‌مهدی کاشانی به مدیریت مدرسهٔ شرف مظفری برگزیده شد، ولی ریاست وی نیز دیری نپایید.

مدرسهٔ دانش (۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م). میرزامحمدخان که از تربیت‌شدگان دارالفنون و معلم مدرسهٔ رشدیه بود، از وزارت علوم اجازه گرفت تا مدرسه‌ای به‌نام دانش بنا نهد و متعهد شد که از روی دستورالعمل انجمن معارف رفتار کند. در آغاز مفتاح‌الملک و اطرافیان او با وی سخت به مخالفت برخاستند و رضا نمی‌دادند که وزارت معارف به‌وی اجازهٔ تأسیس مدرسه بدهد. سرانجام با کوشش دولت‌آبادی وی موفق به دریافت این اجازه شد. این مدرسه به‌زودی رونق یافت و در محل خود مورد توجه قرار گرفت. این مدرسه و بانی آن مورد توجه یحیی دولت‌آبادی بود (دولت‌آبادی، ص۲۲۲ و ۳۱۰).

مدرسهٔ سادات (۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م). این مدرسه نسبت به مدارس دیگر از ویژگیهای خاصی برخوردار بود و در نوع خود یکی از برجسته‌ترین اقدامهای بانی آن به‌شمار می‌آمد. یحیی دولت‌آبادی که از پیشگامان تأسیس مدارس جدید و عضو انجمن معارف و سرپرست چند مدرسهٔ جدید بود، برآن شد تا برای پرورش و آموزش اطفال فقیرِ سادات، مدرسه‌ای بگشاید. دراین باره خود می‌گوید: «نگارنده از دیدن وضع ناهنجار بنی‌اعمام فقیر خود که از طفولیت بیکار و بی‌سواد، دست شکسته، هتاک، بی‌آبرو و به تکدی عادت می‌نمایند، بی‌نهایت آزرده خاطر می‌باشد و می‌داند جلوگیری از بزرگان آنها بی‌نتیجه و انصراف کودکانشان جز به تعلیم و تربیت از راه دیگر امکان‌پذیر نمی‌باشد» (*همان*، ص۲۴۷).

به‌دنبال این تصمیم با همراهی شخصی به‌نام سیدمرتضی کاتب برغانی دفتر مخصوصی برای دریافت کمکهای مردمی گشود و طی اعلامیه‌هایی متعدد از عموم مردم تقاضای کمک کرد. دیری نگذشت که بسیاری از رجال و درباریان، از جمله مظفرالدین شاه و مردم عادی کمکهایی به این دفتر فرستادند و شیخ‌هادی نجم‌آبادی، دولت‌آبادی را پیش خود طلبید و وی را تشویق و توصیه کرد که وضع به‌صورت گدایی در آورده نشود و به این ترتیب مدرسهٔ سادات بنا نهاده شد.

از نوشته‌های دولت‌آبادی چنین برمی‌آید که از هدفهای جنبی وی در بنا نهادن این مدرسه که در حقیقت هم مدرسه بود و هم مؤسسهٔ خیریه، پیش‌گیری از مخالفتهای مقدس‌مآبان نسبت به مدارس جدید بود. خود وی در این باره می‌گوید: «بدیهی است تأسیس چنین مؤسسهٔ خیریه‌ای می‌تواند بسیاری از حمله‌های روحانی‌نمایان را دفع نموده و پشت و پناهی برای استحکام اساس معارف جدیده بوده باشد» (*همان‌جا*).

تشکیل انجمن نظار. دولت‌آبادی برای پیش‌گیری از بهانه‌تراشیها و کارشکنیهای نااهلان کوشید از میان سادات و دینداران با فضل و آگاه انجمنی برای نظارت بر امور مدرسه انتخاب کند و ادارهٔ مدرسه را کلاً به‌دست آنان بدهد. در پی این اندیشه حاج میرمحمدعلی لاریجانی و آقاسیدنصرالله اخوی را که در میان سادات به اخوی معروف و دارای فضل و ذوق بود، برای عضویت در انجمن نظار انتخاب کرد و آقا سیدجلیل خلخالی را، که از روحانیون علاقه‌مند به معارف جدید بود، به مدیریت مدرسه برگزید و باقی اعضا را نیز از میان اشخاص «بالنسبه آگاه خوشنام به زحمت به‌دست‌آورد» و مدرسه آمادهٔ پذیرفتن شاگرد شد.

جمع‌آوری متکدیان. با کمک کریم‌خان مختارالسلطنه، رئیس نظمیه که مرد آگاه و وطن‌خواهی بود، جمعی از اطفال فقیر سادات را که در معابر به تکدی می‌پرداختند جمع کرد و روز هیجدهم ذیحجهٔ ۱۳۱۶ق/۱۸۹۹م به مناسبت عید غدیر مدرسه افتتاح شد.

دولت‌آبادی خود به دشواریهای این کار آموزشی و پرورشی نیک آگاه بود. چنانکه نوشته است: «البته نگاهداری اطفال بی‌تربیتی که با وضع ناپسندی تکدی می‌نموده‌اند و واداشتن آنها به تحصیل کار آسانی نیست، ولکن به‌تدریج و با اقدام و استقامت، اطفال به‌کارکردن عادت نموده بی‌وضعی و ناپسندی زندگانی پیش از این خود را احساس کرده رام و آرام می‌گردند» (*همان*، ص ۲۴۹).

به‌زودی آوازهٔ این مدرسه در داخل و خارج پیچید و مدرسه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد. این مدرسه مستقل اداره می‌شد و تحت نظارت انجمن معارف نبود.

در مدرسه به شاگردان ناهار مناسبی داده می‌شد و مستشارالملک گرکانی که از مستوفیان دولت و شخص خیرخواهی بود، نان و گوشت ماهانهٔ مدرسه را تقبل کرد و شاگردان همراه اعضای مدرسه ناهار را در مدرسه صرف می‌کردند.

پیشرفت مدرسه وزراء و اعیان و اشراف و دیگر گروههای اجتماعی مردم را بیش از پیش به این مدرسه علاقه‌مند کرد. آنان مشاهده می‌کردند که متکدیان سادات که تا

دیروز در کوچه و برزن دست تکدی به سوی آنان دراز می‌کردند، امروز با لباسهای متحدالشکل و پاکیزه مشغول تحصیل هستند.

دولت‌آبادی در مورد تغییر شخصیت و رفتار این کودکان سخن شنیدنی دارد. نوشته است:

> روزی وارد مدرسه شده ملاحظه کردم که زنگ تفریح تمام شده، ولی شاگردان سر کلاسهایشان نمی‌روند. علت را از آنان جویا شدم. پاسخ دادند که یکی از ما دیده شده دست طلب نزد کسی دراز کرده، تا او اخراج نشود ما نمی‌توانیم بر سر درس حاضر گردیم. دیدن این حال بر امیدواریهای من افزود و دانش‌آموز خاطی را برای چند روز از مدرسه اخراج کردم و دیگر محصلان به‌کار خود ادامه دادند (*همان*، ص ۲۶۶).

کارشکنی و مخالفت با مدرسه. این مدرسه نیز مانند بسیاری از مدارس جدید آن روزگار، مخالفان خود را داشت. آنچه از نوشته‌های دولت‌آبادی برمی‌آید دشمنان وی در میان اعضای خود مدرسه بوده‌اند از جمله دفتردار مدرسه، همان سیدمرتضی و ناظم مدرسه سیدمهدی دامغانی که علاوه بر کارشکنی در امور مدرسه و جعل اسناد و پخش اعلامیه‌های جعلی در مورد درآمدها و مخارج مدرسه و سوءاستفاده از آن و تحریک دانش‌آموزان بر علیه بانی مدرسه، در بیرون از مدرسه نیز پشتیبانانی داشتند. از جملهٔ این افراد سید محمد طباطبایی و فرزندان وی بودند که می‌خواستند دست دولت‌آبادی را از مدرسهٔ سادات کوتاه کنند و به وی تهمت فساد عقیده می‌زدند. سرانجام به‌دنبال این مخالفتها فرمان ریاست آقا سیدمحمد طباطبایی برای مدرسهٔ سادات و لزوم کوتاه شدن دست دولت‌آبادی از دخالت در کار مدرسه صادر شد و از صحهٔ همایونی گذشت. اما همان زمان که شاه فرمان را صحه گذاشت، یکی از خلوتیان به دولت‌آبادی خبر داد و وی از طریق میرزاکریم‌خان سردارمکرم، مؤسس مدرسهٔ خیریه، که از دوستان صمیمی دولت‌آبادی بود، شرح حال مکتوبی را به اطلاع شاه رساند. (در این میان، حاج امین‌الضرب نیز صدراعظم را از عواقب ناگوار فرمان غلط و بدنامی دولت‌آبادی آگاه ساخت). در نتیجه شاه امر به باطل بودن صحهٔ فرمان کرد و دولت‌آبادی خرسند از این‌کار به مدرسه رفت و ملاحظه کرد که اعضای مدرسه منتظر آمدن سیدمحمد طباطبائی هستند و آنها با ورود او از جریان آگاه شدند و مدرسه هم‌چنان به‌کار خود ادامه داد (*همان*، ص ۲۶۱ تا ۲۶۷).

مدرسهٔ ادب (ذیحجهٔ ۱۳۱۶ق/۱۸۹۹م). در آغاز تشکیل انجمن معارف، دولت‌آبادی در نظر داشت مدرسه‌ای در محلهٔ چاله‌میدان تهران بنا نهد و قرار بود به احترام نام احتشام‌السلطنه که رئیس انجمن معارف بود، احیاییه نامگذاری گردد و بودجهٔ آن از محل صندوق انجمن معارف پرداخت شود. اما چون صندوق انجمن به‌دست مفتاح‌الملک افتاد این تصمیم وی را برهم زد و گشودن مدرسه را به تأخیر انداخت.

دولت‌آبادی پس از فراغت از کار مدرسهٔ سادات به پیشنهاد میرزاشکرالله‌خان تفرشی ملقب به مترجم‌الدوله، تحصیل کردهٔ دارالفنون تهران قرار شد به اتفاق مدرسه‌ای تأسیس کنند. دولت‌آبادی از پیشنهاد وی استقبال کرد و خیلی‌زود اجازه‌نامه‌ای از وزارت معارف گرفت و نام مدرسه را ادب گذاشت. محل این مدرسه در همان چاله میدان و در یکی از عمارتهای صاحب دیوان بود. مترجم الدوله در آغاز مدعی شد که بودجهٔ تأسیس و ادارهٔ مدرسه را عهده‌دار می‌شود و می‌تواند مدیریت مدرسه را برعهده بگیرد و در صورت لزوم تدریس زبان را نیز متقبل گردد. اما دیری نگذشت که معلوم شد که نه تنها استطاعت مالی ندارد، بلکه آلودگی بسیار او را به خیال این‌کار واداشته است (*همان*، ص۲۵۵)، به هر حال مدرسه به راه افتاد و شاگردان قابل توجهی به آن مدرسه روی آوردند.

دولت‌آبادی یکی از جوانهایی را که به‌قول خود وی سالها برای تربیت او زحمت کشیده بوده به دفترداری مدرسه برگزید. وی غلامعلی‌خان قاجار قزل اياغ بود. مدرسه در مدت کوتاهی شهرتی به‌دست آورد و مورد توجه قرار گرفت.

دولت‌آبادی علت این پیشرفت سریع را پیشرفت نکردن مدارس دیگر و توجه نکردن دولت و انجمن به آن مدارس می‌داند و استدلال می‌کند که مدارس ملی بهتر از مدارس تحت‌نظر دولت پیش می‌رفت. در سال ۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م تعداد شاگردان این مدرسه دویست نفر بود.

کارشکنی در امور مدرسه. از نوشته‌های دولت‌آبادی برمی‌آید که وی با مترجم‌الدوله اختلاف داشته و این اختلاف به‌خارج از مدرسه نیز نفوذ کرده بود. به‌دنبال این اختلاف مترجم‌الدوله به آقاسیدعلی‌اکبر تفرشی متوسل شد و خود را صاحب مدرسه معرفی و تظلم می‌کرد، ولی وی برضد دولت‌آبادی اقدامی انجام نداد و سرانجام به‌دنبال اقدامات بعدی مترجم‌الدوله، دولت‌آبادی اثاث مدرسه را جمع و آن را تعطیل کرد و اعضای مدرسه نیز از مترجم‌الدوله اظهار نارضایتی کردند و به مدرسه نرفتند. سرانجام از وزارت علوم نامه‌ای به این مضمون رسید که مترجم‌الدوله کارمند مدرسهٔ ادب است و

اگر می‌خواهد خود مدرسه داشته باشد می‌تواند در جای دیگر به تأسیس مدرسه اقدام کند. بدین‌ترتیب مترجم‌الدوله از این مدرسه اخراج شد و خود مدرسهٔ دیگری به‌نام سعادت دایر کرد.

گروهی از شاگردان مدرسهٔ ادب به آنجا می‌رفتند و مدتی بین این دو، کشمکش برقرار بود، ولی سرانجام بسیاری از آنان به مدرسهٔ ادب بازگشتند.

معلمان مدرسه. معلمان برجسته‌ای در این مدرسه تدریس می‌کردند که از آن جمله می‌توان از: میرزامحمدعلی‌خان ذکاءالملک، دکتر سیدولی‌الله‌خان‌نصر، علی‌خان ریاضی‌قجر را نام برد.

تألیف کتابهای درسی. برخی از معلمان این مدرسه کتابهایی برای آموزش شاگردان تألیف کردند و مدرسه را به‌صورت مرکزی برای نشر افکار نوین فرهنگی در آوردند. سایر مدارس تهران و ولایات دیگر نیز از تجربیات آموزشی این مدرسه بهره می‌بردند. دولت‌آبادی در این باره گوید:

مدرسهٔ ادب در معنی مرکز افکار روشن معارف‌خواهان حقیقی شده، معلم و کتاب و دستور به ولایات می‌دهد و به مدارس ایرانی که در قفقاز و غیره دایر می‌گردد، معلم و کتاب می‌فرستد. تا این وقت حتی در مکاتب جدید تدریس زبان فارسی از روی قواعد علمی معمول نمی‌باشد، و حتی فضلای مملکت تصور نمی‌نمایند آموختن زبان فارسی محتاج به تعلیم و تعلم باشد. در مدرسهٔ علمیه که از دیگر مدارس دولتی سبقت می‌گیرد و در مدرسهٔ ادب تدریس زبان فارسی از درسهای اجباری می‌گردد. برای تدریس زبان فارسی نه معلمی موجود است و نه کتاب درسی تألیف گشته، اما به زمان کم، دوره‌های کتاب درسی فارسی با معلمین مخصوص حاضر می‌گردد. معلمین و مؤلفین کتب مزبور از مقدمه‌های فرهنگهای فارسی و از کتبی که در مدارس خارجه مخصوصاً در هند و مصر و قسطنطنیه و قفقاز تألیف شده و بهترین آنها کتاب دستور سخن تألیف میرزا حبیب دستان می‌باشد که از روی تألیف آلمانی برداشته است، استفاده می‌کنند. (*همان*، ص ۲۶۰).

برنامه و روش آموزش. از این مدرسه افراد بنامی فارغ‌التحصیل شده‌اند. یکی از این افراد عیسی صدیق بود. وی در خاطرات خویش از مدرسهٔ ادب یاد کرده و نوشته است که دورهٔ ابتدایی را در این مدرسه و مدرسهٔ کمال درس خوانده است. عیسی صدیق در

کتاب *یادگار عمر* دربارهٔ چگونگی آموزش و پرورش در آن مدرسه به تفصیل سخن گفته است که در اینجا خلاصه‌ای از آن گفتار را می‌آوریم:

مدیر مدرسه ملامهدی شریف کاشانی بوده است. هر روز صبح شاگردان در تالار بزرگ مدرسه روی زمین می‌نشستند و ناظم مدرسه خان‌بابا خان قجر با آوای دل‌انگیز قرآن تلاوت می‌کرد و شاگردان نیز آن را تکرار می‌کردند. پس از آن زنگ مدرسه به صدا در می‌آمد و هر کس به کلاس خود می‌رفت. به هنگام ظهر شاگردان به منزل خود می‌رفتند و نماز ظهر و عصر را در مدرسه در همان تالار بزرگ به امامت یکی از معلمان معمم برگزار می‌کردند. به هنگام ترک مدرسه همهٔ شاگردان در حیاط مدرسه صف می‌بستند و یکی از شاگردان خطابه‌ای می‌خواند و در آخر هم برای حفظ مملکت و سلامت شاه و بقای اسلام و علمای اعلام دعا می‌کردند و شاگردان همه «آمین» می‌گفتند.

به هنگام امتحان آخر سال در تالار بزرگ مدرسه علما و روحانیان بزرگ و وزراو اعیان و اولیای اطفال بر صندلی می‌نشستند و بر امتحان نظارت می‌کردند. هر روز یک کلاس را امتحان و شاگردان برجسته را در همان محل در حضور حاضران تشویق می‌کردند.

در این مدرسه پس از چندی کلاس اوّل متوسطه نیز دایر شد و بعدها به‌صورت مدرسهٔ متوسطهٔ دولتی درآمد و تا زمان حکومت پهلوی همچنان دایر بود.

مدرسهٔ سعادت (۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م). پس از آنکه میان دولت‌آبادی و مترجم‌الدوله در ادارهٔ مدرسهٔ ادب اختلاف افتاد، مترجم‌الدوله (میرزا شکرالله‌خان تفرشی) تصمیم گرفت خود مدرسه‌ای تأسیس کند. به‌دنبال این اندیشه مدرسه‌ای در نزدیک مدرسهٔ ادب بنا نهاد. گروهی از شاگردان مدرسهٔ ادب و دانش‌آموزان در آن به تحصیل پرداختند، ولی به سبب نبودن امکانات مالی مؤسس آن، مدرسه پس از چندی منحل شد (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۲۶۱).

مدرسهٔ خرد (۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م). این مدرسه به همت میرزاعبدالرزاق بغایری تأسیس یافت. به آن هنگام که هیئت اصلاح از مدیران مدارس خواست تا آنها همه تحت نظارت انجمن معارف قرار گیرند، وی پیشنهاد انجمن را نپذیرفت و آن را به‌صورت مستقل اداره کرد (*همان*، ص ۳۱۲).

عبدالرزاق بغایری از معلمان بنام آن روزگار بود. چنانکه در شرح مدرسهٔ شرف اشاره شد، معلم ریاضی آن مدرسه بود و فعالیتهای برجستهٔ فرهنگی فراوانی داشت. از آن جمله بود:

ترسیم نقشهٔ ایران، ساختن کرهٔ جغرافیایی و تحدید حدود و تعیین خط مرزی میان ایران و عثمانی. این کره را امین‌الدوله نزد ناصرالدین شاه فرستاد و شاه منصب سرتیپی به او داد و یک صد و پنجاه تومان حقوق سالانه برایش معین کرد. او در زمان مظفرالدین شاه نیز کرهٔ دیگری ساخت و مورد تشویق وی نیز قرار گرفت. این بار ماهانه دویست تومان به وی انعام داده شد. از دیگر کارهای وی معلمی مدرسهٔ نظام قدیم در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ق/۱۸۹۴ و ۱۸۹۵م و تدریس جغرافیا و ریاضی در آن مدرسه بوده است. همینطور تدریس جغرافیا و ریاضیات و هیئت در مدرسهٔ سیاسی که به سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م تأسیس شد، و تدریس افتخاری هفته‌ای یک روز در مدرسهٔ اقدسیه را وی برعهده داشته است. از این معلم بزرگ آثار مفیدی به‌جا مانده است (یغمایی، ۱۳۵۵).

مدرسهٔ اقدسیه (ذیحجهٔ ۱۳۱۶ق/۱۸۹۹م). آقامیرزا ابراهیم سعیدالعلماء* که از اعضای انجمن معارف بود و بعدها از آن خارج شد، این مدرسه را در محلهٔ سرچشمه بنا نهاد و دیری نپایید که مدرسه رونق یافت (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۲۵۶).

شاهزاده سلیمان میرزا در سال ۱۳۰۲ش/۱۳۴۲ق وزیر معارف شد. وی مدیران مدارس ملی را به‌اصلاح و تقویت مدارس تشویق نمود. در زمان او مدیران چند مدرسه که به سبب افزونی هزینه بر درآمد، به فکر انحلال مدرسهٔ خود بودند، دلگرم شده و بر فعالیت خویش افزودند. از جمله مدرسهٔ اقدسیه که از قدیمترین مدارس بود و به‌علت درآمد کم در شرف تعطیل بود، رونق گرفت و اعلام کرد:

مدرسهٔ اقدسیه مدت بیست و شش سال است از تقدیم خدمت به ملت مضایقت ننموده، بلکه با نهایت جدیت در تعلیم و تعلم مراقبت داشته و عدهٔ کثیری از ابنای وطن را به سرحد کمال رسانیده. بهترین شاهد برای اثبات حقیقت این مطلب وجود اشخاصی می‌باشد که تحصیلات خود را در این مدرسه به اتمام

---

* دولت‌آبادی مؤسس این مدرسه را سعیدالعلماء (*حیات یحیی*، ج ۱، ص ۲۵۶) و ناظم‌الاسلام کرمانی، سعیدالحکما، (*تاریخ بیداری*، ص ۶۵۴) ثبت کرده‌اند. ضمناً همچنانکه از مطالب این مدرسه پیداست، در برخی منابع آن را «مدرسه اقدسیه» ثبت کرده‌اند.

رسانیده و عجالتاً در دوایر دولتی و غیره به مشاغل مهمه منصوبند.

متأسفانه در یکی دوسال اخیر به واسطهٔ کناره‌گیری جناب سعیدالعلما، مدیز و مؤسس آن، پس از بیست و چهار سال زحمت، برای رفع خستگی دماغ و عللی که در صدد شرح آن نیستیم و کسالت ممتد و متوالی ناظم سابق و تغییرات متوالیهٔ اعضای داخلی آن لطمات عدیده به اساس مدرسه وارد شده، لکن بعون‌الله با مساعدت دولت بالمرّه حیات خود را از دست نداده، اینک با یک عده از اعضای تازه نفس می‌خواهد رونق اولیهٔ خود را تجدید و به رتبهٔ اولیهٔ خود نایل گردد. محض اطلاع و استحضار خاطر عموم به عرض می‌رساند مکان مدرسه از کوچهٔ آقا موسی به کوچهٔ حاجی فخرالملک، بین سرچشمه و سر تخت، منتقل و از امروز به پاس همراهی و مساعدت دولت چهل نفر شاگرد مجانی به شرایط ذیل می‌پذیرد:

۱. سن کمتر از هفت سال و بیشتر از چهارده سال نباشد.

۲. متمول و متمکن بر ادای شهریه نباشد.

۳. مبتلا به امراض ساریه از قبیل کچلی و امثال آن نباشد.

سلیمان میرزا در تمام مدتی که وزیر معارف بود در بهبود اوضاع مدارس و ترقی این وزارتخانه می‌کوشید، به مدرسه‌های دولتی وملی دایم سرکشی می‌کرد و هر دشواری را می‌توانست برطرف می‌کرد. روزی به مدرسه‌ای رفت، پاهای بچه‌ای را در فلک کرده بودند و بر آن چوب می‌زدند. متأثر و خشمگین شد. چوب و فلک را سوزاند و به تمام مدارس نوشت که شاگردان را با مهربانی و نوازش و دادن اندرز به درس خواندن وادب آموختن وادارند، نه از طریق ترساندن و رنجه کردن. از آن روز تا وقتی که وی وزیر معارف بود آزار و شکنجهٔ بدنی در مدرسه‌ها منسوخ شد. (یغمایی، ۱۳۷۵ ص۲۵۳ و ۲۵۴).

مکتب احسانی (ربیع‌الاول ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م): این مدرسه را شاهزاده مغرور میرزا، (موثق‌الدولهٔ خوانسالار) به صوابدید حاجی محمدحسین شریعتمدار تبریزی ایجاد کرد. مدرسه رایگان بود و درسهای آن شامل مقدمات عربی و اقسام علوم شرعیه و حساب و نجوم و هیئت و غیره بود (ملک‌المورخین سپهر، ۱۳۶۸).

مدرسهٔ کمالیه (جمادی‌الاول ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). این مدرسه در محلهٔ سیدنصرالدین و با همکاری میرزایحیی دولت‌آبادی و مرتضی‌خان کمالیه، از پیشخدمتهای دربار،

تأسیس و مدیریت آن به مرتضی‌خان سپرده شد. این مدرسه پس از دو سال کار دچار کشمکش مغرضان محل‌گردید و به‌دلیل رقابت، مدرسه‌ای نزدیک آن گشوده شد. این مدرسهٔ جدید در کار مدرسهٔ کمالیه اخلال فراوان کرد و کوشید شاگردان آن را پراکنده کند و به آن خسارات مالی وارد آورد. مدرسهٔ جدید از هیچ‌گونه تهمت به مدیر مدرسهٔ کمالیه فروگذار نمی‌کرد.

به‌دنبال این کشمکشها، موضوع به انجمن معارف کشیده شد و در اواسط رمضان ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م شورای‌عالی معارف در خانهٔ نیرالملک منعقد و مقرر شد تکلیف مکاتب ملی و حقوق و حدود آنها معین گردد و از تجاوزات آنها جلوگیری به‌عمل آید. ضمناً هیئت اصلاح مدارس پیشنهاد کرد مدرسهٔ کمالیه نیز نظامنامهٔ وزارت معارف را بپذیرد و مبلغی وجه اعانه بگیرد. دولت‌آبادی این پیشنهاد را پذیرفت و مدرسه به‌کار خود ادامه داد (دولت‌آبادی، ص۳۰۳ و ۳۱۱).

عیسی صدیق نیز چند سال از تحصیلات ابتدایی خود را در این مدرسه گذراند. در اینجا برای آگاهی از چگونگی آموزش در این مدرسه خاطرات وی را عیناً نقل می‌کنیم:

> پس از تغییر منزل (۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م)؛ مرا به مدرسهٔ کمالیه نزدیک مسجد معیرگذاشتند... مدرسهٔ کمالیه نیز مانند مدرسهٔ ادب تحت نظر حاج میرزایحیی دولت‌آبادی بود. یک سالی در این جا به تحصیل اشتغال داشتم که روزی پدرم مرا به مدرسهٔ سیدنصرالدین برد و به آخوند ملاهاشم که آنجا حجره داشت سپرد و چندی بعد که او موقتاً به ولایت خود رفت، آقا سیدابوهاشم طباطبایی قمی... معلم من شد. در حدود دو سال نزد این معلم مقداری از کتاب *امثله* و شرح *امثله* و *صرف‌میر* سیدشریف جرجانی و *نصاب* ابونصر فراهی و *رسالهٔ مرجع تقلید* را خواندم و پاره‌ای از مندرجات آنها را بدون فهمیدن به حافظه سپردم. علت بیرون آوردن من از مدرسهٔ کمالیه این بود که مردم مقدس [مآب] به تبعیت از روحانیون عصر، رفتن به مدارس جدید را جایز نمی‌شمردند و آنها را باعث سستی عقیده و ایمان می‌دانستند. به همین سبب کسانی که مؤسس و متصدی مدارس بسیار معدود آن زمان بودند حقیقتاً فداکاری می‌کردند، زیرا بدون هیچ مانعی با کمال آسانی آنها را متهم به بی‌دینی کرده مورد آزار قرار می‌دادند.

مؤسس و مدیر مدرسهٔ کمالیه، مرتضی‌خان، مردی بود که در حدود چهل سال داشت و قبلاً در کشیک‌خانهٔ شاهی خدمت کرده و بسیار جدی و دلسوز و

وقت‌شناس و دقیق و منظم و با وجدان بود. معلومات او مطابق معمول آن زمان عبارت بود از فارسی و عربی و مقداری تاریخ و جغرافیا و سیاق و حساب. در مدرسه‌داری از اطلاعات بعضی از معلمین که فارغ‌التحصیل دارالفنون بودند، مانند دکتر حسینقلی‌خان قزل‌ایاغ معلم فرانسه و حساب، مترجم همایون (میرزاعلی‌محمد خان فره‌وشی) ناظم مدرسه، جهانگیرخان، معلم حساب و هندسه، حبیب‌الله‌خان شهاب که در بیروت تحصیل کرده بود، استفاده می‌کرد. در تمام امور نسبت به معلم و شاگرد سخت‌گیر بود و بدون تبعیض با نهایت شدت رعایت و اجرا می‌کرد. به تنبیه بدنی عقیدهٔ راسخ داشت و زدن ترکهٔ انار بر کف دست شاگردان از امور عادی هر روز بود و من از بهره‌مندی از آن مستثنی نبودم. در مورد خطاهای بزرگ نیز فلک به کار می‌رفت. در اعیاد و ایام سوگواری مرتضی‌خان در جشنها و مجالس روضه‌خوانی شرکت می‌جست و آداب و رسوم مذهبی را دقیقاً مراعات می‌کرد و با علما و پیشنمازان و مجتهدین محله... روابط حسنه داشت. و گاهی آنان را به مدرسه دعوت می‌کرد و برنامه‌ها و کتب درسی را به نظر آنان می‌رساند و امتحان قرآن و شرعیات را با حضور آنها انجام می‌داد و پسران و اطفال نزدیکان و وابستگان آنها را به رایگان در مدرسه تربیت می‌کرد، و بدین‌وسیله آنها را در جریان کار روزانهٔ مدرسه می‌گذاشت. با این وصف از گزند و آزار معاندین و کهنه‌پرستان و متعصبین افراطی مصون نبود. در تمام کوچه‌هایی که به مدخل مدرسهٔ کمالیه ختم می‌شد، بر دیوارها با گچ و زغال به خط درشت نوشته بودند: مرتضی‌خان مدیر مدرسهٔ کمالیه بابی است. بعضی از اراذل را نیز تحریک می‌کردند که در موقع عبور از کوچه و بازار کلمات زشت برزبان آورند. یک روز هم که آن خدمتگزار فداکار به فاصلهٔ چند متر مقدم بر صف ما از مدرسه به خانه می‌رفت از پشت‌بام مشرف به کوچه یک سینی از خاکستر بر سر او ریختند و آن مرد شریف با کمال شکیبایی سر و صورت و کلاه و لباس خود را پاک کرد و به راه خود ادامه داد.

این نوع حرکات در روحیهٔ اولیای اطفال تأثیر داشت و شاید در اثر این قبیل تبلیغات و هرزگیها، پدر من تصمیم گرفت مرا به مدرسهٔ سیدنصرالدین بفرستد. در مقابل مخالفت افراد متعصب با تحصیلات جدید، دایی من، که در دارالفنون طب می‌خواند، پیوسته با پدر و مادرم مذاکره و سعی می‌کرد به آنان مدلل دارد که مدارس جدید طفل را لامذهب نمی‌کند تا آنکه موفق شد آنها را متقاعد کند مرا مجدداً به

مدرسهٔ کمالیه بگذارند... تا ۱۳۲۷ق مدرسه را به‌پایان رساندم. و موادی که در این پنج سال آموختم عبارت بود از: کلام‌الله مجید با عمل‌تجوید، شرعیات از کتاب *بدایه*، فارسی (*گلستان* سعدی، *تاریخ معجم* تألیف فضل‌الله الحسینی)، سیاق، چهار عمل اصلی، خط نستعلیق، صرف عربی از *قواعد الجلیله* جلد اول، منطق از *حاشیهٔ ملاعبدالله*، کلام از باب حادی عشر، جغرافیای مقدماتی، حساب یک دوره، هندسه دو مقاله، تاریخ مختصر ایران، جبر و مقابله یک درجه، فرانسه از کتاب *فوائد الترجمان* مخبرالسلطنهٔ هدایت و *لکتورکورانت* (Lecture courante) و *لکتور دلوکوسین* (Lecture dé locution) و دستور زبان فرانسه، هیئت از کتاب مهندس‌الممالک.

مهمترین معلمین من در مدرسهٔ کمالیه عبارت بودند از:

سیدمحمد بیرجندی(تدین)، دکتر حسینقلی‌خان قزل‌ایاغ، میرزاعلیمحمد خان فره‌وشی مترجم همایون، حبیب‌الله‌خان شهاب، شیخ عباسعلی، جهانگیرخان قزل‌ایاغ، سیدموسی ساوجی، شیخ‌احمد صدیق‌العلماء اسفندیاری، شریف الکتاب و عماد طاهری (صدیق، ۱۳۴۵، ص۱۳).

دبستان دانش (۱۳۱۷ق/۱۸۹۸م). مؤسس آن میرزا رضاخان تبریزی معروف به «پرنس‌ارفع» و «پرنس‌صلح» و متخلص به «دانش» بود. میرزا رضاخان ارفع‌الدوله به‌واسطهٔ استعدادهایی که داشت در دوایر رسمی ایرانی در خارج چندی به خدمت گمارده شد. وی به زبان روسی و فرانسه آشنایی داشت و مدتی در تفلیس جنرال قنسول بود. کم‌کم ثروتی اندوخت و اثاث و موزه‌ای مرتب ساخت و سرانجام به سمت وزیر مختار دربار امپراتور روس منصوب شد. او ضمن اینکه دارای استعداد بود شخصی نامجو و شهرت‌طلب و علاقه‌مند به آثار ایرانی بود و در تحصیل نام از بذل و بخشش مضایقه نداشت. در انجمن لاهه نمایندهٔ ایران شد و به دنبال آن کوشید از دولت ایران رتبهٔ شاهزادگی به‌دست آورده و درآن انجمن، پرنس صلح خوانده شد.

در آن هنگام که آوازهٔ فرهنگدوستی ایرانیان در روسیه شنیده شد ارفع‌الدوله نیز برآن شد تا در ایران مدرسه‌ای بگشاید. برای این منظور در تهران دفتر اعانه‌ای گشود و از فرهنگدوستان ایرانی حوزهٔ مأموریت خویش در روسیه و قفقاز وجوهی جمع‌آوری کرد و در یکی از بانکهای سن پترزبورگ به مرابحه گذاشت که سود آن مصرف مدرسه بشود. چون مرابحهٔ سرمایهٔ مزبور کفایت مصارف آن را نمی‌کرد، بر آن شد از کیسهٔ شخصی

مبلغی بر آن بیفزاید و مدرسه را زودتر دایر کند. ارفع‌الدوله اندیشهٔ خود را با اقداماتی که در این راه انجام داده بود. به وزارت خارجه نوشت. در آن هنگام مفتاح‌الملک زمامدار معارف شده بود. وی این وظیفه را برعهده گرفت و گروهی از شاگردان رایگان مدرسهٔ افتتاحیه را نامزد شاگردی دبستان دانش کرد و بر سر یکی دو تا از کلاسهای مدرسه مذکور لوحهٔ دبستان دانش را نصب کرد. مفتاح‌الملک برای تأسیس دبستان مبلغی از ارفع‌الدوله گرفت و هرماه چند برابر آنچه خرج یکی دو معلم دبستان می‌شد از او دریافت می‌کرد.

ارفع‌الدوله از واقعیت قضیه بی‌خبر بود و دل به این خوش داشت که گاهی در جراید، به‌ویژه در روزنامهٔ *معارف*، که مفتاح‌الملک آن را اداره می‌کرد، نامی از دبستان دانش برده یا تجلیلی از او می‌شد و یا عکس گروهی از شاگردان با لباس یک‌شکل و نشان دبستان بر کلاه آنان در روزنامه به چاپ می‌رسید.

مدتی مدرسه به این ترتیب اداره شد، ولی مفتاح‌الملک هرچه کوشید مانند احتشام‌السلطنه از مردم کمک مالی و اعانه برای مدرسه جمع‌کند نتوانست. چون نه اعتبار شخصی و خانوادگی وی را داشت و نه انجمن معارف مثل روزهای اول دارای اعتبار بود، به‌ویژه اینکه مردم می‌دیدند که مسؤولان مدارس هزینه‌هایی می‌کردند که برای مدارس آن روزگار ضروری نبود، مانند خرج سفرهٔ اتاق رئیس، حقوق اعضای دفتر، کسر بودجهٔ روزنامه *معارف* و غیره. این بود که صندوق معارف که در آغاز برای ادارهٔ مدارس تشکیل یافته بود به سبب سوء استفاده‌های شخصی مسؤولان آن اعتبار پیشین را از دست داد.

این مدرسه در حقیقت بیش از چند کلاس نداشت، ولی ارفع‌الدوله از هیچ کمکی دریغ نمی‌کرد. اما پس از آنکه انحلال مدرسهٔ افتتاحیه و در نتیجه دبستان دانش به گوش وی رسید سخت آزرده خاطر شد. ارفع‌الدوله در روسیه از مدرسه‌اش تعریفها کرده بود و با شنیدن این خبر بر آن شد تا به‌طریقی آبروی خود را حفظ کند. در این هنگام حاج حسین آقای امین‌الضرب که خود یکی از اعضای انجمن بود، به سن پترزبورگ رفت و با ارفع‌الدوله ملاقات کرد و خانهٔ کوچک خود را در تهران به دبستان دانش بخشید. به‌دنبال این اقدام امین‌الضرب، ارفع‌الدوله از روسیه طی نامه‌ای که به مشیرالدوله نوشت سفارش کرد مدیریت مدرسه را، میرزایحیی دولت‌آبادی برعهده بگیرد. او به مشیرالدوله نوشت که: «اختیار آن را به شخص بی طمعی واگذارید که قصدش خدمت به معارف بوده

باشد». این سفارش را مشیرالملک پسر مشیرالدوله به دولت‌آبادی رساند و از وی تقاضا کرد مدیریت دبستان دانش را بپذیرد. دولت‌آبادی از مشیرالملک مهلت خواست تا «با اندیشه جواب گفته باشد». یکی دو روزبعد نامه‌ای به این مضمون به مشیرالملک نوشت:

> در موضوع دبستان دانش اسب خیال مرا به مرحله‌ای در ظاهر دور و در باطن نزدیک برده تا به این مقام رسانیده که بگویم شوق من به توسعهٔ مدارس ملی حاجت به بیان ندارد. ولکن در این مدت که در کار معارف دخالت نموده تجربه‌ها آموختم و از مکرو کید ارباب غرض و طمع ابتلاها یافته که مرا سخت دچار زحمت و مرارت نموده، امروز به خواهش شما و ارفع‌الدوله بدون هیچ اجر و مزد دنیایی قبول این زحمت را نموده دبستان را تأسیس و قسمتی از وقت خود را مشغول این کار می‌نمایم، ازکجاکه چون دبستان دایر و منظم گشت ارباب غرض فتنه‌انگیزی ننموده کار را به جایی نرسانند که نه بتوانم آن را نگاه دارم و نه بتوانم آن را رها نمایم. چنانکه در کار تأسیس مدارس ملی دچار همین ستمکاریها گشته زحمت بسیار دیده و کشیده‌ام. خواهید گفت این‌کار غیر از دیگر کارها و مؤسس آن غیر از دیگر مردم است، بلی، ولکن اغراض خصوصی هم به حدی است که عقل دوراندیش را حیران می‌سازد. دخالت من در کار دبستان، موکول به تحصیل اطمینان است که در آتیه اسباب زحمتی فراهم نگردد (دولت‌آبادی، ج ۱، ص۲۸۴).

درپاسخ این نامه، دو نامه یکی از مشیرالدوله و دیگری از مشیرالملک به وی رسید و هر دو اطمینان دادند که او را در برطرف کردن هرگونه محذوری یاری کنند. پس از حصول اطمینان دولت‌آبادی به تأسیس دبستان اقدام کرد.

محل این مدرسه درکوچهٔ آب‌منگل، خیابان ماشین سابق و ری بعدی قرار داشت. ارفع‌الدوله زمینی به مساحت سیصد ذرع در جنب‌خانهٔ وقفی امین‌الضرب خرید و چند اتاق در آن ساخت که یکی از آنها مخصوص صناعاتی چون نساجی و نجاری و کفشدوزی بود که به اطفال بی‌بضاعت آموخته می‌شد (*همان کتاب*، ص۲۴۳ و ۲۴۲؛ محبوبی اردکانی، ۱۳۴۵؛ ملک‌زاده، ۱۳۶۳، ص ۱۲۱).

مدرسهٔ اسلام (۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). مؤسس این مدرسه سیدمحمد طباطبایی از رهبران بنام مشروطیت بود. مدیریت مدرسه را فرزند وی، سیدمحمدصادق برعهده داشت و ناظم مدرسه میرزامحمد کرمانی بود که لقب ناظم‌الاسلام را هم از این جهت یافته بود. وی مؤلف کتاب *تاریخ بیداری ایرانیان* است. مؤسس این مدرسه چون خود از

روحانیان بنام بود و خویشتن را فوق انجمن می‌دانست، از این‌رو اصلاحات پیشنهادی هیئت اصلاح مدارس را نپذیرفت و مدرسه را همچنان مستقل اداره می‌کرد (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۳۱۲).

برخلاف بسیاری دیگر سیدمحمد طباطبائی هواخواه نظام آموزشی نو بود. او معتقد بود لازم است که علوم نوآموخته شود و دانشجویان به آموختن حقوق بین‌المللی، ریاضیات و زبانهای خارجی بپردازند و می‌پرسید که چرا نباید حتی یک تن از علما یک زبان بیگانه بداند (حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶).

مدرسهٔ تربیت (۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). مدیریت این مدرسه را دکتر عنایت‌الله‌خان برعهده داشت. عبدالله بهرامی که از دانش‌آموختگان این مدرسه بود، در شرح حال خود از این مدرسه مطالبی گفته که خلاصهٔ آن چنین است:

مدرسهٔ تربیت را جمعیت بهاییها تأسیس کرده و معلمان بسیار خوبی برای آن از افراد خویش گردآورده بودند. این مدرسه از حیث تدریس و مراعات قواعد اخلاقی یکی از مدارس بسیار ممتاز آن زمان محسوب می‌شد. میرزافرج‌الله‌خان پیرزاده معلم زبان فرانسه بود و معلم عربی این مدرسه شخصی بود که در عشق‌آباد تحصیل کرده و با اسلوب جدید آشنا بود. عبدالله بهرامی می‌گوید: با آنکه پدرش آدم متعصبی بود، ولی با آن مدرسه مخالفتی نداشت و وی را برای تحصیل به آن مدرسه فرستاد. در این مدرسه بهاییها کاملاً رعایت احتیاط را می‌کردند و از ظاهر ساختن عقیدهٔ خود، دوری می‌جستند. چنانکه عدهٔ زیادی از اشخاص متعصب و بعضی از درباریان فرزندان خود را برای تحصیل به آنجا فرستاده بودند. شکی نیست که اگر این اشخاص یقین داشتند که این مدرسه متعلق به بهاییها است هرگز جرئت این‌کار را نمی‌کردند (بهرامی، ص ۲۴).

رضاشاه در همان اوان سلطنت خویش، در مدرسهٔ تربیت را بست و آن را طویله کرد (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۳، ص ۴۳۳).

مدرسهٔ ثروت (۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م). پس از آنکه هیئت اصلاح مدارس به سال ۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م دانش‌آموزان بی‌بضاعت مدرسهٔ شرف را از آن جدا و میان مدارس دیگر تقسیم کرد، مدرسهٔ منحل شدهٔ افتتاحیه را با مدرسهٔ دانش ادغام کردند و آن را مدرسهٔ ثروت نام گذاشتند. علت این نامگذاری این بود که مدرسهٔ مزبور در محلهٔ بازار تهران قرار داشت و امید آن بود که بعدها آن را به‌صورت یک مدرسهٔ تجارت (بازرگانی)

درآورند. پس از این ادغام، انجمن معارف بنا بر لیاقتی که از میرزامحمدخان مهندس، مدیر مدرسهٔ دانش، دیده بود ادارهٔ مدرسه را به خود او واگذار کرد. این مدرسه که یکی از مدارس بنام تهران بود و فرهنگیان برجسته‌ای مدیریت و نظامت آن را برعهده داشتند و معلمان شایسته‌ای نیز در آن به آموزش می‌پرداختند، درسال ۱۳۱۲ش/۱۹۳۳م به دبیرستان ایرانشهر تغییرنام یافت و چند سال بعد به افتخار مرحوم میرزاعبدالعظیم‌خان قریب، دبیرستان قریب نام گرفت (دولت‌آبادی، ج ۱، ص۳۱۰ تا ۳۱۲؛ محبوبی اردکانی، ج ۱، ص ۳۸۷).

در سال ۱۲۹۲ش/۱۹۱۴م از طرف وزارت معارف ریاست مدرسهٔ ثروت به‌عهدهٔ شیخ‌ابراهیم زنجانی گذاشته شد و نظامت آن را نجم‌السلطان برعهده گرفت. پس از آن، نظامت افتخاری و معلمی فارسی و عربی آن به سیدحسین طباطبائی داده شد. چندی بعد، نظامت مدرسه به میرزا باقرخان مؤسس (سعیدزاده) محول شد. وی بعدها ریاست مدرسه را برعهده گرفت.

در زمان ریاست آقا شیخ‌ابراهیم زنجانی مدرسهٔ ثروت از پاچنار به بازار امیر انتقال یافت. پس از آن مدرسه از بازار به خیابان لاله‌زار و به منزل مرحوم حاجی‌رحیم‌آقا اتحادیه تغییر مکان داد. به‌تدریج مدرسهٔ ابتدایی ثروت به مدرسهٔ متوسطه تبدیل شد؛ به‌طوری که در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م کلاس هفتم و در سال ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م کلاس هشتم و در سال ۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م کلاس نهم در آن تأسیس گردید.

در زمان ریاست سعیدزاده، آقاسیداسماعیل، معلم کلاس سوم، به سمت نظامت انتخاب و پس از وی میرزامحمدخان شمس، معلم تاریخ و جغرافیا، به جای وی منصوب گردید. در دورهٔ ریاست سعیدزاده، مدرسه به دو دورهٔ اول و دوم تقسیم شد. دورهٔ اول تنها از دولت، اعانه می‌گرفت و دورهٔ دوم دولتی شد و کارکنان آن کارمندان رسمی دولت بودند. در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م، در زمان وزارت نصیرالدولهٔ بدر، که مدارس عموماً دولتی شد، این مدرسه نیز کلاً دولتی گردید. در سال ۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م میرزا ابراهیم‌خان شمس به ریاست مدرسه برگزیده شد. در زمان وی مدرسه به‌صورت دبیرستان کامل درآمد؛ به این معنی که در سال ۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م کلاس چهارم و در سال ۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م کلاس پنجم و در سال ۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م کلاس ششم متوسطه دایر شد.

بعدها مدرسهٔ ابتدایی از این مدرسه جدا و به جای دیگر منتقل شد.

مدرسهٔ مکتب (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). مؤسس این مدرسه حاج میرزاحسن رشدیه بنیانگذار مدارس نوین در ایران بود. وی پس از آنکه با فرزند امین‌الدوله، میرزامحسن‌خان معین‌الملک، اختلاف پیدا کرد این مدرسه را بنا نهاد. ماجرا از این قرار بود که امین‌الدوله وصیت کرده بود برای مدرسهٔ رشدیه در گوشهٔ پارک عمارتی بسازند و تا فراهم آمدن بنا، مدرسه را به یکی از عمارات پارک انتقال دهند. رشدیه با خرسندی فراوان و در اجرای وصیت‌نامهٔ امین‌الدوله در تابستان سال ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م، مدرسه را با تمام اثاث و کتابخانه به عمارت امین‌الدوله منتقل کرد. این انتقال بنابر تقاضای معین‌الملک بود که رشدیه با آن موافقت کرد و مدرسه را با تمام سازمان در اختیار وی گذاشت. کار به آنجا رسید که نباید می‌رسید. رشدیه مدرسه‌ای را که با هزاران زحمت و امید فراهم ساخته بود در اختیار معین‌الملک گذاشته عبای خویش را برداشت و از آنجا خارج شد.

روزی یکی از یاران قدیمی رشدیه از در درآمد و به ارادت پیش رشدیه نشست و از این رخداد اظهار تعجب و تأسف کرد. رشدیه در پاسخ گفت:

> ای عزیز! هیچ مبتکری بی‌صدمه و آسیب بر نشیمن راحت ننشسته و کامیابی کامل ندیده است. اگر آن همه آزار که گفتید نکشیده بودم، امروز این همه مدرسه نمی‌دیدم و در حقیقت این پیروزی کاملم حاصل نمی‌شد. جریان اخیر هم که از نظر شما تازگی دارد، برای من با توجه به صدماتی که دیده‌ام چندان موجب آزار نیست. فقط یک جای این پیش آمد سخت آزارم می‌دهد، و آن نمک‌نشناسی شیخ یحیی دولت‌آبادی است: «من از بیگانگان هرگز ننالم / که با من هرچه کرد آن آشنا کرد». البته بی‌لطفی آقای معین‌الملک مرا روحاً متأثر کرده است. من تصور می‌کردم که او بهترین معاضد من خواهد بود و من بهترین خدمتگزار او. و هرگز تصور نمی‌کردم که چنین جریانی به این زودی روی دهد.

رشدیه بر آن شد تا مدرسه‌ای تأسیس کند. به نجار قدیمی سفارش میز و نیمکت داد. یاران را خبر کرد. اسماعیل‌خان نامی از دوستان رشدیه که با خانوادهٔ امین‌الدوله نیز آمد و شد داشت، از رشدیه پرسید که نام مدرسه را چه می‌خواهد بگذارد. رشدیه گفت:

> از روزی که خود را شناخته و اقدام به تأسیس مدرسه کرده‌ام این اسم با من بوده و تا آخرین روز حیات نیز خواهد بود و بر سنگ مزارم نیز نوشته خواهد شد.

... البته بهتر است به احترام صدراعظم ارجمند ایران نام آن مدرسه را امینیه

بگذارند و به هیچ قیمتی نباید اسم وی از روی آن مدرسه حذف شود. اسماعیل‌خان ضمن تأیید گفته‌های رشدیه به‌وی پیشنهاد کرد در تصمیم خود اصرار نورزد و کار را بدتر از آن که شده است نکند.

در این هنگام تابلوی مدرسه به طول دو ذرع و چارک کم، و عرض سه چارک که با نقش و نگار زیبایی روی آن «مدرسهٔ رشدیه» نوشته شده بود آماده بود و در مغازهٔ نقاش در معرض دید عابرین قرار داشت. به خانوادهٔ امین‌الدوله خبر بردند و ماجرا را گفتند. از وزیر علوم ابلاغ آمد که مدرسهٔ رشدیه متعلق به جناب امین‌الدوله (معین‌الملک سابق) است و رشدیه برای مدرسهٔ خود اسم دیگری بگذارد. در پی این ماجرا رشدیه به نقاش دستور داد همهٔ نوشته‌ها را پاک کند و در زمینهٔ سفید با خط درشت به طول تابلو بنویسد: «مکتب».

میز و نیمکتها و تابلو هم رسید و مدرسه گشایش یافت و از اولین روزهای افتتاح مورد استقبال قرار گرفت. هر روز سه چهار شاگرد وارد مدرسه می‌شدند. پول که گرفته می‌شد از این قرار بود: «اثاث هر شاگرد یک تومان برای تمام مدت تحصیل ـ شهریهٔ بی‌بضاعتان پنج قران، افراد میان‌حال یک تومان، اعیان پانزده قران و فقرا نیز رایگان پذیرفته می‌شوند. آشنایان که همه منتظر گشایش مدرسهٔ رشدیه بودند فرزندان خود را به سوی این مدرسه روانه کردند و در ماه اول شمار شاگردان از صد گذشت».

روزی عین‌الدوله رشدیه را احضار می‌کند و می‌گوید برای مدرسهٔ خود اسم دیگری انتخاب کند؛ تنها کلمهٔ مکتب کافی نیست. چون مردم می‌گویند:

«مکتب حاج‌میرزاحسن رشدیه» و کم‌کم کلمهٔ آقاحاج‌میرزاحسن می‌افتد و مکتب رشدیه باقی می‌ماند. رشدیه برافروخته می‌شود و پاسخ می‌دهد «من بیش از این ستم را بر خود روا نمی‌بینم، حضرت اقدس والا هرطور میل مبارک باشد عمل فرمایند» و برمی‌خیزد و خانهٔ عین‌الدوله را ترک می‌کند. این موضوع به‌همین جا پایان یافت و مکتب همچنان به‌کار خود ادامه داد (شمس‌الدین رشدیه، ۱۳۶۲).

مدارس دیگر (بین سالهای ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ق/۱۸۹۸ و ۱۸۹۹م). مدارس دیگری نیز در تهران تأسیس شد که از آن جمله می‌توان از مدرسهٔ شریعت، مدرسهٔ ایمان نام برد.

مدرسهٔ فلاحت (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). این مدرسه برای تعلیم علمی و عملی فنون کشاورزی گشایش یافت و درباره آن در بخش مربوط به مدارس عالی و تخصصی سخن خواهیم گفت.

مدرسهٔ محسنیه. (۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م). شاهزاده سلیمان میرزا پسر محسن میرزای کفیل‌الدوله، آن را دایر کرد ولی براثر دشمنیها و مخالفتهای بدخواهان معارف جدید و معاندان روشنفکری تعطیل شد. شاهزاده سلیمان میرزا، چون به نشر و ترویج معارف و پیشرفت علوم دلبستگی بسیار داشت، در بعضی مدارس به تدریس ریاضی پرداخت. وی علاوه بر کارهای فرهنگی در انجمن‌ها و مجلس شورای ملی نیز به فعالیتهای سیاسی پرداخت و پنجاه و چهارمین وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه بود که در چهاردهم ربیع‌الاول ۱۳۴۲ق مطابق سوم آبان ۱۳۰۲، بیست و پنجم اکتبر ۱۹۲۳ به این سمت گمارده شد (یغمایی، ۱۳۷۵).

کودکستان تهران (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). دربارهٔ این مدرسه در بخش آخر مدارس تهران توضیح خواهیم داد.

مدرسهٔ تمدن (۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م). ملک‌المورخین در یادداشتهایش به این مدرسه اشاره کرده و نوشته است:

«چند ماه است دو مدرسهٔ ملی جدید در تهران ایجاد شده است، یکی نامش ثروت و دیگری تمدن است» (ملک‌المورخین سپهر، ص۱۳۷).

مدرسهٔ تدین (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). مدیریت این مدرسه را آقا سیدمحمد بیرجندی برعهده داشت. وی کتابی دربارهٔ علم‌الاشیاء برای سال پنجم و ششم ابتدایی تألیف و ترجمه و به سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م آن را چاپ کرد. عنوان فصلهای کتاب از این قرار است: تشریح بدن انسان، حیوان‌شناسی، گیاه‌شناسی، فلاحت، احجارشناسی، فیزیک و شیمی (*احصائیه وزارت معارف*، ۱۳۰۷ش).

دبستان فردوسی (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). درباره این مدرسه در همین بخش، قسمت مدارس حومهٔ تهران توضیح خواهیم داد.

مدرسهٔ حیات جاوید (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). این مدرسه را نیز حاج میرزاحسن رشدیه، بنیانگذار مدرسهٔ جدید در ایران بنا نهاد. پس از آنکه رشدیه به کلات تبعید شد، «مکتب»، مدرسهٔ نوبنیاد رشدیه وضع پریشانی پیدا کرد و اعیان و اشراف فرزندان خود را از مدرسه بیرون آوردند تا مورد خشم عین‌الدوله، دشمن رشدیه، واقع نشوند. رفته‌رفته مدرسه از شاگردان خالی شد و تنها گروهی از افراد بی‌بضاعت در آن مدرسه باقی ماندند. پس‌از بازگشت رشدیه از کلات، که بنا به دعوت و تقاضای دولت انجام گرفت، رشدیه «مکتب» را منحل کرد و شاگردان را به مدارس نزدیک سپرد.

پس از آنکه میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله، پیرنیا، صدراعظم شد و مخبرالسلطنه را به وزارت علوم برگزید، کوشید به وضع پریشان برخی از مدارس ملی رسیدگی کند و برای هر یک کمک خرجی مختصری معین کرد. به مدرسهٔ رشدیه نیز ماهی سی‌تومان اعانه پرداخت شد، گرچه این کمکها کفاف مخارج مدرسه را نمی‌داد ولی بهتر از هیچ بود.

به‌دنبال اعتراض برخی از شاگردان مدرسهٔ امریکایی نسبت به دروس این مدرسه که فاقد مطالب اسلامی بود و شکایت آنها به وزارت معارف، این وزارتخانه تصمیم گرفت که یک مدرسهٔ اسلامی بنا کند. در این مدرسه ضمن تدریس دروس اسلامی، درسهایی شبیه مدرسهٔ امریکایی نیز در آن آموزش داده می‌شد. به‌دنبال این تصمیم ، در اواسط سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م، به دستور حاج مخبرالسلطنه وزیر علوم باغ و عمارت حاجیه میمنة‌الملوک خانم اجاره و تعدادی از میز و نیمکتهای دارالفنون و مدرسهٔ نظام به آن محل منتقل گردید (شمس‌الدین رشدیه، ص ۱۳۲).

برنامهٔ این مدرسه در حدود برنامهٔ دارالفنون و مدرسهٔ امریکایی بود. شاهزاده منتظم نظام به سمت نظامت مدرسه، وحیدالملک به معلمی زبان انگلیسی، (پیش از وی نصرت‌الله‌خان از تحصیلکرده‌های انگلستان این درس را تدریس می‌کرد) و پرفسور حبیب‌الله‌خان شهاب برای تدریس زبان فرانسه و سیدابوالقاسم‌خان حکیم معلم ریاضیات دورهٔ دوم مدرسهٔ نظام، برای تدریس ریاضیات دورهٔ دوم برگزیده شدند. در عرض یک سال شمار شاگردان مدرسه از مرز ۴۰۰ نفر گذشت و فرزندان اعیان و اشراف و دیگر اقشار مردم به این مدرسه روی آوردند. مخبرالسلطنه از تأسیس چنین مدرسه‌ای بسیار شادمان بود.

کارشکنی در کار مدرسه. این مدرسه به‌اندازه‌ای ترقی کرد که دارالفنون فرتوت آن روز را تحت‌الشعاع قرار داد. رئیس دارالفنون را این جریان خوش نیامد و اعضای متنفذ این مدرسه را یک‌یک دعوت کرد و وعده‌های درخشانی داد که وسایل انحلال مدرسه را فراهم کنند و در مقابل به ایشان در وزارت فرهنگ شغلهای مناسبی وعده داد. کارمندان برجستهٔ «حیات جاوید» تطمیع و اغوا شدند و کم‌کم تنی چند از شاگردان ارشد را که در مدرسهٔ امریکایی نیز از فعالان بودند با خود همراه کردند.

در آن زمان معمول بود که در مدارس مشق نظام می‌دادند. مشاق مدرسهٔ حیات جاوید سرهنگ سالار انتظام بود. روزی در حین مشق دادن چوب تعلیم وی به‌دست

یکی از شاگردان گستاخ خورد. شاگردان همین امر را بهانه قرار دادند و دهان به اعتراض گشودند. مدرسه، شاگرد گستاخ را اخراج کرد. شاگردان دیگر به این اخراج اعتراض کردند و بلوایی به‌پا شد. در این هنگام چند تن از طلاب مدرسهٔ مروی به سرعت وارد مدرسه شدند و رشدیه را از آنجا رهانیده و با خود به بیرون از مدرسه بردند وجان او را نجات دادند.

پس از مدتی اوضاع آرام گرفت و تطمیع‌شدگان چیزی به دست نیاوردند. گروهی از معلمان و شاگردان از آن مدرسه رفتند و برنامهٔ دروس مدرسهٔ امریکایی حذف شد و مدرسه به فعالیت خود ادامه داد و جزو مدارس خوب تهران درآمد. شمس‌الدین رشدیه که این مطالب از نوشتهٔ وی به تلخیص ذکر شد، خود در کلاس پنجم آن مدرسه تحصیل می‌کرده است.

دبیرستان پهلوی* (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). این مدرسه به کوشش شیخ سیف‌الدین بنا شد و محل آن خانه‌ای بود متعلق به حاج سیف‌الله واقع در محلهٔ دولت (دانشسرای مقدماتی دختران بعدی) که آن را برای مدرسه اختصاص داده بود و از بدو تأسیس ماهی یک‌صد و پنجاه تومان از طرف دربار به عنوان اعانه به مدرسه داده می‌شد.

مدیر داخلی مدرسه کمال‌الدوله و نظامت آن را مؤید الوزراء دولتشاهی عهده‌دار بود و مدرسه جزو مدارس ملی به‌شمار می‌رفت. مخارج مدرسه به‌عهدهٔ مؤسس آن بود و بیش از چهار پنج کلاس نداشت. زمانی که حاج میرزامحمدحسین شمس‌العلماء از طرف مؤسس مدرسه به مدیریت مدرسه انتخاب شد به پیشنهاد وی سیدعلی میرافضلی نیز به سمت نظامت برگزیده شد. پس‌از آن مدرسه زیر نظامت وزارت معارف قرار گرفت و برنامه‌های آن طبق دستور آن وزارتخانه تنظیم و دارای دورهٔ ابتدایی کامل شد. پس از شمس‌العلماء امور داخلی مدرسه را میرافضلی برعهده گرفت و ریاست مدرسه را خود مؤسس آن عهده‌دار شد.

پس از فوت شیخ سیف‌الله، پسران وی برای مدتی عهده‌دار انجام امور مدرسه شدند تا آن‌که از طرف وزارت معارف، نصرةالحکماء به ریاست مدرسه برگزیده شد. در زمان وی اسم این مدرسه به پهلوی تغییر یافت (۱۳۰۴ش).

این مدرسه در آن موقع دارای شش کلاس ابتدایی و چهار کلاس متوسطه بود که پس از چندی کلاس چهارم آن نیز منحل و به‌صورت مدرسهٔ نه کلاسه درآمد.

---

* متأسفانه نام اوّلیه این مدرسه بر نگارنده معلوم نشد.

ناظم آن مدرسه نخست علی‌اصغر رضی و پس از وی، احمد سره بوده است. دبیران مدرسه که در آن تاریخ در این مدرسه مشغول تدریس بوده‌اند از این قرارند:

نام دبیر	نام درس	نام دبیر	نام درس
فصیح‌خان فصیحی	شیمی	محمدتقی‌مصباح	ادبیات
محمدکاظم فائق	ادبیات	ابوالقاسم بدر	تاریخ طبیعی
محمدعلی علویان	فقه	محمدحسین خوشنویسان	خط
علی میرافضلی	ریاضی	شامبیانی	نقاشی
محمودخان مهران	فرانسه	غلامحسین مفید	ورزش
عبدالحمیدخان حکیمی	جغرافیا و رسم	محسن نصر	فرانسه
محمود سالک	تاریخ	ابوطالب مرعشی	ریاضی
ابوتراب فرساد	انگلیسی		

(سالنامهٔ دبیرستان پهلوی/سالنامهٔ وزارت معارف، ۱۲۹۷ش)

مدارس دیگر دورهٔ مشروطیت

در دورهٔ مشروطیت مدارس دیگری نیز تأسیس شد که اسامی آنها از این قرار است: مدرسهٔ علمیهٔ اول که مؤسس آن شیخ‌الملک سیرجانی کرمانی بود/ مدرسهٔ هدایت، مؤسس: آقاسیدمهدی/ مدرسهٔ سلطانی/ مدرسهٔ معرفت، مؤسس: ظهیرالدوله/ مدرسهٔ امانت/ مدرسهٔ اقبال/ مدرسهٔ مدیریه/ مدرسهٔ قوامیه/ مدرسهٔ تمدن/ مدرسهٔ شرافت/ مدرسهٔ فرهنگ/ مدرسهٔ ایمانیه/ مدرسهٔ نظامیه/ مدرسهٔ قزاقخانه/ مدرسهٔ اقدسیه/ مدرسهٔ همایون/ مدرسهٔ افتخاریه/ مدرسهٔ اعتضادیه/ مدرسهٔ آلیانس/ مدرسهٔ ارامنه/ مدرسهٔ پروتستانیها/ مدرسهٔ تأدیب/ مدرسهٔ دارالرشاد/ مدرسهٔ رفعت/ مدرسهٔ شریعت، مؤسس: آقاشیخ‌باقر/ مدرسهٔ فضیلت/ مدرسهٔ یهود/ مدرسهٔ اتفاق جاوید/ مدرسهٔ شاه‌آباد/ مدرسهٔ فیضیه/ مدرسهٔ ثنائیه/ مدرسهٔ امریکا* (*احصائیه وزارت معارف*، ۱۳۰۶ش).

مدرسهٔ اتحادیهٔ ماشین(۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م).

مدرسهٔ تکمیل(۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م).

مدرسهٔ قاجاریه** طبق سالنامهٔ ۱۲۹۷ش وزارت معارف، رئیس این مدرسه در سال

* میرزا محمودخان فسایی متخلص به نعمت، نام اکثر این مدارس را در قطعه شعری آورده است. به نقل از: رضوانی، ۱۳۵۶، ص۴۶.

** به احتمال در سال ۱۳۲۷ق تأسیس شده است.

۱۲۹۷ش نصرة الحکما بود و به‌نام مدرسهٔ نمرهٔ ۷ موسوم بوده و در ناحیهٔ ۲ تهران قرار داشته و جزو مدارس متوسطه بوده است (محبوبی اردکانی، ج ۱، ص۴۰۹).

مدرسهٔ انتصاریه. اواخر مشروطیت اول (*همان‌جا*).

مدرسهٔ اشراف. اواخر مشروطیت اول (*همان‌جا*).

مدرسهٔ شریعت (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف، تعداد شاگردان این مدرسه در سال مذکور ۱۰۳ نفر بود که از آن میان ۸۴ نفر غیر رایگان به تحصیل مشغول بوده‌اند. طبق همان احصائیه، عواید مدرسه در سال، ۸۴۰۰ ریال و مخارج آن نیز ۸۴۰۰ ریال بوده است.

مدرسهٔ فردوسی (۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م). طبق احصائیهٔ فوق‌الذکر، تعداد شاگردان این مدرسه ۱۹۸ نفربود که از آن میان، ۱۹۱ نفر به‌صورت غیر مجانی مشغول تحصیل بوده‌اند.

مدرسهٔ سیروس (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). این مدرسه را مصطفی نوایی ملقب به نیرالسلطان تأسیس کرد. وی از فرهنگدوستان زمان خویش بود و در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشت. در شرح حال او آمده است که وی بدبختی و نکبت جامعه را حس کرده، از این‌رو برای بسط و توسعهٔ معارف اقدام کرد و مدرسهٔ سیروس را گشود. این مدرسهٔ متوسطه شامل دو قسمت فرانسه و فارسی بود و به‌طور شبانه‌روزی اداره می‌شد. متأسفانه مدرسه با دشواریهای مالی روبرو شد و هفت هزار تومان ضرر برای مؤسس آن به‌بار آورد. دو سه سال پس از آن، وی به تأسیس روزنامهٔ *صدای ایران* پرداخت و از این بابت نیز سه هزار تومان خسارت دید. او در کابینهٔ وثوق‌الدوله به قزوین تبعید شد و پس از آن به اروپا رفت و سرانجام در سوم فروردین ۱۳۲۰ش در تهران فوت شد (صدرهاشمی، ج۳، ص ۱۲۱).

به احتمال زیاد این مدرسه درسال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م تأسیس یافته، ولی طبق سالنامهٔ ۱۲۹۷ش وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ش جزو مدارس متوسطه دولتی به حساب آمده است. طبق همان سالنامه، در سال ۱۲۹۷ش ریاست آن برعهدهٔ میرزامحسن‌خان قریب بوده و مدرسهٔ متوسطهٔ نمرهٔ ۹ خوانده شده است. شمار معلمان آن ۹ نفر و تعداد محصلان آن ۲۴ نفر گزارش شده (۲۴، احتمالاً اشتباه چاپی است، تعداد شاگردان این مدرسه باید بیش از اینها بوده باشد) که هفت نفر داوطلب امتحانات شش‌ساله شده و از آن میان سه نفر پذیرفته شده‌اند.

ابراهیم‌فخرایی که از دانش‌آموختگان این مدرسه بوده، نوشته است که:

در مدرسهٔ متوسطهٔ سیروس به مدیریت مصطفی نوایی (نیرالسلطان) ثبت‌نام کرده و در کلاس نهم که کلاس نهایی آن مدرسه بود پذیرفته شدم. آخر سال تحصیلی در محضر اساتید و ممتحنین عالی مقام همچون مهندس عبدالرزاق بغایری و میرزاعبدالعظیم‌خان قریب و حاج شیخ‌محمدمحسن یزدی و ممتازالملک و میرزاحبیب‌الله آموزگار و چند نفر دیگر امتحان داده به اخذ گواهینامهٔ سه متوسطه نایل گردیدم. باینْدر شهید (غلامعلی) و برادرش نصرالله و علی‌اکبر شعری (سرتیپ بعدی)، بهروز قاینی و سیدمحمد اسدی‌کاشانی از همدوره‌هایم بودند (فخرایی، ۱۳۶۳).

مدرسهٔ اتحادیه (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). (*احصاء ۱۳۰۶ش وزارت معارف*).

مدرسهٔ شرف محمدی (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). (*همان‌جا*).

مدرسهٔ خیریهٔ ایتام (۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م). به کوشش میرزامحمد خراسانی معروف به نجات بنا نهاده شد. وی در این مدرسه گروهی از صغار و ایتام بی‌بضاعت را جمع‌آوری کرد و به تحصیل و تربیت آنان همت گماشت. سال تأسیس این مدرسه همزمان با سال قحطی و گرسنگی بود و میرزا محمد خراسانی مدت سه سال از این افراد نگهداری کرد.

میرزامحمد خراسانی مدیر روزنامهٔ نجات و روزنامهٔ حقوق از طلاب خراسانی مقیم تهران بود که پس از انتشار روزنامهٔ نجات به این اسم معروف شد. وی در انقلاب مشروطیت کوشش فراوان کرد و در واژگون ساختن حکومت رنجها کشید و چند بار از سوی جلادان محمدعلی میرزا مورد آزار قرار گرفت و به زندان افتاد. نجات از مؤسسین و مروجین افکار حزب دموکرات ایران بود و برای بقای این حزب زحمات بسیار کشید.

نجات چندین دورهٔ متوالی در اوایل مشروطیت به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. وی در آذرماه ۱۳۱۲ش در سن ۵۳ سالگی درگذشت (صدرهاشمی، ج ۴، ص ۲۷۵).

مدرسهٔ تمدن (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). در هفتمین دورهٔ وزارت ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، چهار تن از فرهنگدوستان آن روزگار به تأسیس این آموزشگاه همت گماشتند و در ذیقعدهٔ سال ۱۳۳۸ق/۱۹۲۰م آن را گشودند. پس از اندک مدتی، این مدرسه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای از خود نشان داد و مورد توجه قرار گرفت. گروه زیادی به این مدرسه روی آوردند و چون مدرسه کسر بودجه داشت، گردانندگان آن کلاسهای اکابر برای سالمندان و اطفال تشکیل دادند. در این مدرسه شیوهٔ نوین آموزش به کار

گرفته می‌شد و از این‌رو در مدت چهار ماه نوآموزان می‌توانستند بخوانند و بنویسند. همین‌امر سبب شهرت و رونق مدرسه شد، ولی کسری بودجهٔ مدرسه همچنان وجود داشت. به‌همین دلیل سه تن از بانیان مدرسه به‌تدریج از فعالیت دست کشیده و مدرسه را ترک کردند و فقط یک نفر از مؤسسان اولیهٔ آن به‌نام محمود سالک باقی ماند که با استمداد از اهل دانش و فرهنگدوستان و تهیهٔ سرمایه مختصر ولی کافی، نواقص مدرسه را رفع کرد و با دعوت از آموزگاران با تجربه مدرسه را فعال ساخت. علت کسری بودجهٔ مدرسه بیشتر به‌سبب وجود کلاسهای متوسطه بود، ولی به همت برخی از دبیران این دشواری نیز حل شد. سرانجام به سبب خستگی روحی و فشارهای مالی، بانی مدرسه در سال ۱۳۰۵ش آن را به شخصی که در همان سال مدیریت مدرسه را برعهده داشت، واگذار کرد وخود به وزارت دادگستری منتقل شد (*سالنامهٔ دبیرستان تهران*، ۱۳۲۴ش).

در احصائیه سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف، نام مدرسه، *تمدن ایران* آمده و تاریخ تأسیس آن نیز ۱۳۳۸ق ذکر شده است.

مدارس دولتی

در اواخر سالهای حکومت قاجار به‌ویژه در دورهٔ وزارت نصیرالدوله بَدِر وزارت معارف و صنایع مستظرفه مصمم شد تا آموزش ابتدایی و متوسطه را گسترش دهد و از این‌رو برای آموزش ابتدایی اهمیت ویژه‌ای قایل شد تا اطفالی راکه به‌واسطهٔ عدم تمکن ممکن است از داشتن سواد و معلومات ابتدایی بی‌بهره و نصیب بمانند طبق برنامهٔ تنظیم یافته از سوی آن وزارتخانه آموزش دهند. برای رسیدن به این منظور تصویبنامه‌هایی از سوی هیئت وزرا تصویب شد تا بودجهٔ لازم برای این منظور از منابع گوناگون تأمین شود؛ برای نمونه، در جلسهٔ ۲۸ جمادی‌الاول سال ۱۳۳۶ق/۱۹۱۸م هیئت وزرا، چهار ماده را از تصویب گذراند که مادهٔ اول آن اشعار می‌داشت:

> از سال یونت‌ئیل ۱۳۳۶ عوارض ذیل به اسم عوارض معارف برای تأسیس مدارس ابتدایی و متوسطه در ایالات و ولایات بر مالیاتهای مستقیم نقدی و جنسی برقرار می‌شود.
>
> الف) بر مالیات نقدی از قرار تومانی دویست دینار
>
> ب) بر مالیات جنسی از قرار خرواری یک قران

در مادهٔ چهارم آمده بود که تأسیس مدارس ابتدایی بر مدارس متوسطه مقدم است و مادامی که در شهرهای مهم یک ولایت یا ایالتی که عوارض را می‌دهد مدارس ابتدایی دایر نشود، از این وجوه ضرف مدارس متوسطه نمی‌شود... .

همچنین برای گسترش مدارس جدید تصویبنامه‌هایی صادر شد و به‌دنبال آن مقرر شد ۴۶ باب مدرسه در ۶ ایالات و ولایات تأسیس گردد و شرایط استخدام معلم به اطلاع عموم برسد تا علاقه‌مندان این شغل به وزارت معارف مراجعه کنند، ضمناً مقرر شد که از این ۴۶ باب مدرسه، ۴۰ باب مدرسهٔ ابتدایی پسرانه و ۶ باب مدرسهٔ متوسطه شهریه بگیر باشد و دولت کسر بودجهٔ آنها را به‌طور اعانه بپردازد. در همین سالنامه آمده است که از سال ۱۳۲۹ق به‌بعد حدود ۴۰ مدرسهٔ ملی به سبب نداشتن امکانات مالی منحل شده است (*سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش).

بدر از محل تصویبنامه در سالهای ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ سی دبستان مجانی دو کلاسه تا چهارکلاسهٔ پسرانه و ده مدرسهٔ دخترانه و نه باب دبیرستانِ یک یا دو کلاسه با کلاسهای ابتدایی در تهران تأسیس کرد و چندین مدرسهٔ ابتدایی نیز در شهرهای دیگر گشود.

مدارس ابتدایی در بدو تأسیس نامی نداشت و هر یک با شماره‌ای خوانده و مشخص می‌شد. پس از چندی برای هر یک از سی مدرسه نامی معین شد. در اینجا به ترتیب شماره، نام مدارس و مدیران آنها را با عدهٔ معلمان و شاگردان و کلاسها می‌آوردیم:

شمارهٔ مدرسه	نام مدرسه	نام رئیس مدرسه	عدهٔ کلاس	عدهٔ معلم	عدهٔ شاگرد
۱	امیراتابک	میرزاعلی‌خان رضی	۴	۴	۹۲
۲	اشرف	میرزاحسینعلی‌خان اشراف	۴	۵	۶۰
۳	ترغیب	میرزاابوطالب‌خان	۴	۶	۹۴
۴	فاریابی	میرزاحسن‌خان نوری	۴	۵	۸۴
۵	ابن‌سینا	دکتراحیاءالممالک	۴	۵	۸۳
۶	خاقانی	سیدباقرخان	۴	۳	۵۶
۷	بصیرت	ادیب‌السادات	۴	۵	۱۱۶
۸	هدایت	میرزاضیاءالدین	۴	۵	۹۷
۹	عنصری	شیخ‌محمدادیب	۴	۵	۱۰۵
۱۰	عسجدی	شیخ‌کاظم فاضل	۴	۵	۱۰۶
۱۱	حکیم‌نظامی	سیدعبدالله میرخان	۴	۵	۸۱

۱۲	مولوی	سیدمحمد نوربخش	۴	۵	۱۱۰
۱۳	ایمان	میرزاابوالقاسم‌خان ایمان	۲	۲	۸۹
۱۴	سعادت	شیخ‌عباس حائری	۲	۲	۲۶
۱۵	رودکی	میرزاحسن‌خان نراقی‌زاده	۲	۲	۲۶
۱۶	سنایی	دکتر عبدالله فخرالاطبا	۴	۴	۴۳
۱۷	منوچهری	میرزااحمدآقا	۴	۴	۵۷
۱۸	صفوی	میرزااسماعیل‌خان	۴	۵	۸۱
۱۹	ناصرخسرو	اللهیارخان مهندس	۴	۶	۱۱۲
۲۰	دانش	دکتر کاظم برهان‌الحکما	۲	۴	۳۳
۲۱	ثریا	میرزاغلامحسین‌خان‌ثریا	۲	۴	۱۰۶
۲۲	حسینیه	سیدمحمد حجت	۴	۵	۱۰۶
۲۳	فرخی	میرزامحمود	۳	۲	۵۶
۲۴	اقبال	شیخ‌محمدرضا گلپایگانی	۴	۴	۸۰
۲۵	دقیقی	ناصرآقا	۳	۵	۷۴
۲۶	انتصاریه	انتصارالعلما	۴	۴	۸۵
۲۷	توفیق	شیخ‌محمدرضا توفیق	۴	۴	۷۲
۲۸	فرهنگ	شیخ‌ضیاءالدین فرهنگ	۴	۷	۸۷
۲۹	ترقی	شیخ‌محمدعلی اعتصام	۴	۵	۸۷
۳۰	علامه	محمدحسین‌خان عظیم‌زاده	۴	۴	۱۲۰

و ده مدرسهٔ ابتدایی دخترانه به این شرح:

مدرسهٔ دخترانهٔ ۳۱ به مدیریت فرنگیس خانم در ناحیهٔ ارگ با ۱۰۵ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ دخترانهٔ ۳۲ به مدیریت افسرالملوک خانم در ناحیهٔ دولت با ۱۱۰ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ دخترانهٔ ۳۳ به مدیریت درخشنده خانم در ناحیهٔ حسن‌آباد با ۱۱۴ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ دخترانهٔ ۳۴ به مدیریت حشمت خانم در ناحیهٔ سنگلج با ۱۱۲ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ دخترانهٔ ۳۵ به مدیریت محترم خانم در ناحیهٔ قنات‌آباد با ۱۱۴ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ دخترانهٔ ۳۶ به مدیریت فاطمه خانم در ناحیهٔ محمدیه با ۳۵ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ دخترانهٔ ۳۷ به مدیریت سکینه خانم اعزازی در ناحیهٔ قاجاریه با ۱۱۵ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ دخترانهٔ ۳۸ به مدیریت حاجیه خانم در ناحیهٔ بازار با ۱۰۴ نفر شاگرد؛
مدرسهٔ دخترانهٔ ۳۹ به مدیریت مرضع خانم در محلهٔ عودلاجان با ۱۰۴ نفر شاگرد؛
مدرسهٔ دخترانهٔ ۴۰ به مدیریت کوکب‌السادات در محلهٔ شهرنو با ۲۵ نفر شاگرد و نه باب مدرسهٔ متوسطه به این شرح:

مدرسهٔ شمارهٔ یک به ریاست ممتازالاطبا و نظامت شاهزاده علی‌خان با ۱۵ معلم و ۱۸۳ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ شمارهٔ دو به ریاست سعیدزاده و نظامت میرزا سیداسماعیل با ۱۲ نفر معلم و ۲۸۰ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ شمارهٔ سه به ریاست دکتر مسیح‌الدوله و نظامت میرزاحسن‌خان با ۱۳ نفر معلم و ۴۸۰ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ شمارهٔ چهار به ریاست آموزگار و نظامت حسن‌خان امید با ۱۱ نفر معلم و ۱۹۴ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ شمارهٔ پنج به ریاست میرزا مرتضی‌خان و نظامت میرزاجوادخان با ۱۲ نفر معلم و ۲۶۰ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ شمارهٔ شش به ریاست سلطان‌العلما و نظامت میرزااحمدخان با ۱۰نفر معلم و ۱۹۰ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ شمارهٔ هفت به ریاست سلطان‌الحکما و نظامت میرزا عبدالحسین خان با ۱۵ نفر معلم و ۲۱۵ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ شمارهٔ هشت به ریاست میرزا محسن‌خان و نظامت حاج‌اسماعیل‌خان با ۱۰ نفر معلم و ۱۵۰ نفر شاگرد؛

مدرسهٔ شمارهٔ نه به ریاست میرزا ضیاءالدین و نظامت میرزامحسن‌خان با ۹ نفر معلم و ۲۲۰ نفر شاگرد.

مدارس دخترانهٔ تهران

تأسیس مدارس جدید دخترانه خیلی دیرتر از مدارس پسرانه صورت گرفت. علت این امر در درجهٔ اول محدودیتهایی بود که بانیان مدارس جدید با آن روبه‌رو بودند. در صفحات پیش ملاحظه شد که بسیاری از پیشگامان مدارس جدید پسران، در گشودن این مدارس با مخالفتهای گوناگون مواجه می‌شدند. در چنان اوضاع و احوالی دشواریهای باز

کردن مدرسهٔ دخترانه چندین برابر بود. ولی به هر حال این راهی بود که باید پیموده می‌شد؛ چنانکه پس از کشاکش و تلاش پیگیرانهٔ فرهنگدوستان سرانجام چندین مدرسهٔ دخترانه یکی پس از دیگری در برخی از ایالات و ولایات بنیاد یافت.

یادآور می‌شویم پیش از اینکه دختران و زنان بتوانند وارد مدارس جدید بشوند، برخی از آنان با توجه به شرایط خانوادگی خویش، یا معلم سرخانه داشتند و یا اینکه در مکتبخانه‌ها تحت‌نظر معلمان زن به آموزش می‌پرداختند. برخی از اشراف و اعیانزادگان نیز در خارج از کشور به تحصیل مشغول می‌شدند، ولی شمار این افراد از انگشتان دست فراتر نمی‌رفت.

نخستین گروهی که وارد مدرسهٔ جدید شدند کسانی بودند که در مدارس اقلیتهای مذهبی یا مدارس خارجیان وارد شدند و همراه فرزندان اروپاییان و اقلیتهای مذهبی به آموزش پرداختند.

در بحث مدارس خارجی ملاحظه خواهد شد که وقتی مبلغان مسیحی در برخی از شهرهای ایران، چون ارومیه، تهران، تبریز و اصفهان، به گشودن مدرسه اقدام کردند، شمار قابل توجهی از ایرانیان نیز وارد این مدارس شدند.

از مدارس لازاریستها، که در ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م در ایران تأسیس شد، در قسمت مدارس اقلیتها سخن خواهیم گفت. در اینجا اشاره می‌کنیم که مدرسهٔ دخترانهٔ «سن ژوزف» در ۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م درتهران تأسیس شد (محبوبی، ج ۱، ص ۳۶۷). در این مدرسه علاوه بر اروپاییان و دختران ارمنی، تعداد کمی از فرزندان مسلمانان نیز تحت سرپرستی خواهران سن ونسان آموزش می‌دیدند. در این مدرسه دختران خواندن و نوشتن و خیاطی و اطوکشی و خانه‌داری نیز یاد می‌گرفتند و برای آنان زبان فرانسه و مختصری تاریخ و جغرافیا آموزش داده می‌شد.

در سال ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م، مدرسهٔ دخترانهٔ امریکایی در تهران تأسیس یافت. نام این مدرسه بعدها به 'مدرسهٔ رضاشاه کبیر' تغییر یافت (همان، ص ۳۶۸). در این مدرسه نیز گروهی از ایرانیان به تحصیل مشغول بودند.

فکر تأسیس مدارس جدید دختران از همان زمان که مدارس پسرانه در شرف پیدایش بود، ذهن برخیها را به‌خود مشغول داشته بود. چنانکه در حدود سالهای ۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م مشهدی میرزا آقابالا از طرف حاجی زین‌العابدین تقی‌اف که یکی از تجار معتبر ایران مقیم بادکوبه بود، به نجف رفت و از علمای بزرگ استفتاء کرد که آیا

می‌توان دختران مسلمان را در مدارس جدید وارد کرد و به تحصیل گماشت یا نه. این موضوع چند روزی مورد بحث و کشمکش مجامع روحانی قرار گرفت و سپس برگزیدگان روشنفکر و روحانیان اظهار نظر کردند که برای پذیرفتن دختران در مدارس جدید مانعی نیست و این اولین گامی بود که در این راه جدید برداشته شد (ملک‌زاده، ص۵۹۹).

در گشودن مدرسهٔ جدید نیز خانوادهٔ رشدیه پیشگام بود. در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م خانم طوبی رشدیه، همسر برادر میرزاحسن رشدیه، در قسمت مجزای خانهٔ خود مدرسه‌ای به نام 'پرورش' تأسیس کرد و مورد استقبال قرار گرفت. در روز چهارم گشایش این مدرسه که هفده نفر شاگرد داشت، فراشان دولتی به نشانهٔ مخالفت با این مدرسه تابلوی مدرسه را با فحش و تهدید برداشتند و مدرسه را منحل کردند (شمس‌الدین رشدیه، ص۱۴۹).

علی‌رغم این مخالفتها، آزادیخواهان و فرهنگدوستان همچنان برای گشودن مدارس جدید دخترانه تلاش می‌کردند. ناظم‌الاسلام کرمانی* در این باره نوشته است: «شب شنبه دوم ماه ذیحجهٔ ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م پیش سیدمحمد طباطبائی رفتم. سخن از مدارس جدید و لزوم گسترش آن پیش آمد. مرحوم طباطبائی ضمن اظهار خوشحالی از گسترش این مدارس و ایستادن در مقابل معاندین و مخالفان مدارس جدید و ساکت کردن آنان از اوضاع نابسامان مملکت تأسف خورد» (بخش اوّل، ص۲۴۴).

مدرسهٔ عفاف** (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). این مدرسه را همسر رشدیه که زنی فاضل و دانشمند بود اداره می‌کرد. پس از اندکی اشتهار او به‌جایی رسید که وزارت علوم چهار مدرسهٔ دخترانه؛ یعنی، مدرسهٔ تربیت، مدرسهٔ حسنات، مدرسهٔ ناموس، و مدرسهٔ عفاف را تحت نظارت وی قرار داد. پس از فوت وی به پاس اقدامات فرهنگیش مجلس ترحیم باشکوهی برای او برگزار شد و وزیر معارف وقت، حکیم‌الملک نیز در آن مجلس شرکت کرد (صدرهاشمی، ج ۲، ص۱۶۱).

اگرچه این مدرسه در دورهٔ مشروطیت افتتاح شد و این زمان دوره‌ای بود که

* ناظم‌الاسلام کرمانی افزوده است که مرحوم سیدمحمد طباطبائی یکی از دشواریها و موانع ایجاد مدرسهٔ دخترانهٔ را نبودن امنیت در رفت و آمد دختران و وجود اشرار در کوچه و بازار می‌دانست که در نتیجهٔ نبودن ادارهٔ پلیس و نظمیه مرتکب جرم می‌شدند. از عوامل دیگری که وی یاد کرده، نبودن معلم زن برای مدارس دخترانه بوده است (*همان‌جا*).

** شمس‌الدین رشدیه تاریخ تأسیس این مدرسه را ۱۳۲۷ق ذکر کرده است، *سوانح عمر*، ص۱۴۸.

مشروطه‌طلبان و آزادیخواهان بیش از پیش بر گسترش مدارس جدید تأکید داشتند، ولی مخالفان مشروطه ضمن مخالفت با مشروطه‌خواهان، با مدارس دخترانه نیز به مخالفت برخاستند و بانیان آن را بی‌دین و بابی می‌خواندند. بعضی از مخالفان این مدارس در سر راه مدرسه جلوی معلمان و دخترهایی راکه می‌خواستند به مدرسه بروند می‌گرفتند و به آنها بی‌احترامی می‌کردند و آنها را بی‌عفت می‌خواندند، و به‌صورت دخترهای بی‌گناه تف می‌انداختند (ملک‌زاده، ص۵۹۹).

مدرسهٔ ناموس (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). به کوشش شادروان بانو طوبی آزموده و به مساعدت و همراهیهای معنوی حاج میرزاحسن رشدیه در خیابان شاهپور (حافظ فعلی) و نزدیک چهارراه حسن‌آباد تأسیس شد. این بانو یکی از پیشگامان تربیت بانوان بود: در نظامنامهٔ این مدرسه آمده است که همیشه یکی از دختران رشدیه معلم آن خواهد بود (شمس‌الدین رشدیه، ص۱۴۸).

مدرسهٔ تربیت (۱۳۲۷ق /۱۹۰۹م). به مدیریت همسر برادر حاج میرزاحسن رشدیه، به‌نام طوبی رشدیه و در دروازه قزوین تأسیس یافت (*همان‌جا*).

مدرسهٔ صدوقی (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م). درگذر مستوفی و توسط یکی از بانوان خانوادهٔ رشدیه بنا نهاده شد (*همان‌جا*).

مدارس دیگری که به همّت خانوادهٔ رشدیه و دیگران تأسیس یافت، عبارت‌اند از:

مدرسهٔ شمس‌المدارس. به مدیریت خانم عطایی، در خیابان عین‌الدوله (*همان‌جا*).

مدرسهٔ حجاب. به مدیریت همسر برادر میرزاحسن رشدیه، درگذر معیر؛

مدرسهٔ خیرات‌الحسان. به مدیریت همسر رشدیهٔ معروف، در پاچنار.

خاندان رشدیه در سالهای بعد از دوران قاجار نیز مدارسی در تهران تأسیس کردند، که شرح آنها از چارچوب این کتاب خارج است (شمس‌الدین رشدیه، ص۱۴۸).

مدرسهٔ دخترانه مزینیه (مشروطیت دوم). به مدیریت خانم مزین‌السلطنه دختر آقا میرزاسید رضی رئیس الاطبا اداره می‌شد. وی مدیر روزنامهٔ شکوفه نیز بود. این مدرسه، به احتمال حدود سال ۱۳۳۰ تأسیس شده است (صدرهاشمی، ج ۳، ص۸۰).

مدارس دولتی دخترانه. دربهمن ماه ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م و پس از تأسیس «ادارهٔ تعلیمات نسوان»، وزارت معارف تصمیم گرفت ده‌باب مدرسهٔ ابتدایی دولتی مجانی برای دختران در تهران تأسیس کند. به‌دنبال این تصمیم در هر ناحیه از شهر یک باب

مدرسهٔ دخترانه گشوده شد. هریک از این مدارس دارای یک مدیر، شش معلم، یک خدمتگزار و یک فراش بود. تمام این مدارس تحت یک حکم و نظامنامه بود و هیچ یک از آنها از نظر امکانات و وضع آموزش با مدارس دیگر تفاوتی نداشتند؛ به‌گونه‌ای که اگر یک شاگرد از ناحیه‌ای به ناحیهٔ دیگر می‌رفت از نظر دانش تفاوتی در وضع نواحی احساس نمی‌شد. در این مدارس علاوه بر فارسی، حساب، تاریخ، جغرافی، هنرهای‌دستی نیز آموزش داده می‌شد. در هر یک از آن مدارس یک دستگاه قالیبافی وجود داشت. گروهی از دانش‌آموزان نیز به فرشبافی مشغول بودند و در این زمینه تعلیمات لازم به آنان داده می‌شد. همچنین برای برخی دیگر از شاگردان کلاسهای خیاطی و بافندگی دایر شده بود (*سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش).

صورت ده مدرسهٔ نواحی مختلف

نام ناحیه	نام مدرسه	تعداد شاگردان	نام ناحیه	نام مدرسه	تعداد شاگردان
ارگ	نمرهٔ ۳۱	۱۰۵	دولت	نمرهٔ ۳۲	۱۱۰
حسن‌آباد	۳۳	۱۱۴	سنگلج	۳۴	۱۱۲
قنات‌آباد	۳۵	۱۱۴	محمدیه	۳۶	۳۵
قاجاریه	۳۷	۱۱۵	بازار	۳۸	۱۰۴
عودلاجان	۳۹	۱۰۴	شهرنو	۴۰	۲۵

اسامی چند تن از رؤسای مدارس متوسطهٔ دخترانهٔ تهران

مؤدب‌الملک	رئیس مدرسهٔ متوسطهٔ دارالمعلمات
عصمت خانم نشاط‌السلطنه	نایب رئیس مدارس نسوان و معلم پداگوژی (تعلیم و تربیت)
فصیح‌الملوک خانم	نایب رئیس مدارس نسوان و معلم پداگوژی (تعلیم و تربیت)
فرنگیس خانم	رئیس مدرسهٔ نمرهٔ ۳۱ ابتدایی
افسرالملوک خانم	رئیس مدرسهٔ نمرهٔ ۳۲ ابتدایی
درخشنده خانم	رئیس مدرسهٔ نمرهٔ ۳۳ ابتدایی

در احصائیه سال ۱۲۹۷ش/ ۱۹۱۹ـ۱۹۱۸م فهرست مدارس دخترانه به این شرح آمده است:

عدهٔ فارغ‌التحصیلهای دورهٔ شش سالهٔ ابتدایی از مدارس نسوان که در هذه‌السنه یونت‌ئیل به‌اخذ تصدیقنامه نایل شده‌اند

عده	اسامی	عدهٔ داوطلب	قبول شده	عده	اسامی	عدهٔ داوطلب	قبول شده
۱	علمیهٔ حسنات	۷	۴	۱۳	مستورات	۱۷	۱۴
۲	تربیت نسوان	۲	۲	۱۴	شمس‌المدارس	۳	۳
۳	ترقی بنات	۸	۸	۱۵	مزینیه	۱۵	۴
۴	نصرتیهٔ فرهنگ	۶	۶	۱۶	شعبه مزینیه	۴	۳
۵	عصمتیه	۸	۶	۱۷	فرانکو پرسان	۷	۶
۶	حرمتیهٔ سادات	۹	۵	۱۸	دوشیزگان وطن	۵	۵
۷	دختران ایرانی	۵	۵	۱۹	مخدرات اسلامیه	۱۰	۴
۸	نصرتیهٔ پردگیان	۴	۴	۲۰	ناموس	۲۰	۱۷
۹	اعظمیه	۵	۳	۲۱	عصمت	۴	۴
۱۰	عفتیه	۱۶	۱۲	۲۲	سپهداریه	۱۱	۱۱
۱۱	حشمتیهٔ دوشیزگان	۵	۵	۲۳	امهات	۱	۱
۱۲	تربیت بنات	۵	۵				
						۱۷۲	۱۳۷

مدارس حومهٔ تهران

شمیرانات

دبستان فردوسی (۱۲۸۵ش/۱۹۰۱م). درتاریخچهٔ مدارس شمیرانات آمده است که قدیمترین دبستان شمیران دبستان چهار کلاسهٔ فردوسی تجریش است که در سال ۱۲۸۵ش/۱۳۲۵ق تأسیس شد. از آن سال به‌بعد همه ساله در قریه‌های شمیران بر عدهٔ دبستانها افزوده شده است. در همین منبع اسامی چند مدرسهٔ دیگر آمده است:

مدارس دیگر حومهٔ تهران

در سالنامهٔ ۱۲۹۷ش/۱۹۰۹م وزارت معارف، گزارشی تحت عنوان «تعلیمات حومهٔ تهران» آمده است که خلاصهٔ آن را در اینجا می‌آوریم:

در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م آقا شیخ‌محمدحسن شیخ‌الاسلام برای گشودن دوباب مدرسهٔ پسرانه و دخترانه در صاحبقرانیهٔ شمیران پیشنهادی به وزارت معارف ارایه داد. پیشنهاد این بود که دولت هرسال معادل ۵۲ هزار تومان بابت ادارهٔ

باغات اطراف تهران خرج می‌کند، بهتر آن است که باغات را از عایدات آن اداره کند و در مقابل دوباب مدرسهٔ دولتی رایگان برای کودکان اهالی صاحبقرانیه تأسیس نماید. برآورد شده بود که هزینهٔ این دو مدرسه هر سال یک هزار و دویست تومان خواهد بود. این مسئله در مجلس به کمیسیون گذاشته شد و پس از چند جلسه که با حضور صنیع‌الدوله وزیر معارف برگزار شد، با پیشنهاد شیخ‌الاسلام موافقت شد و در رمضان ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م دو باب مدرسهٔ پسرانه و دخترانه با تمام لوازم التحریر و اثاث لازم دایر شد. پس از آن باغات از ید وزارت معارف خارج شد و در اختیار وزارت مالیه قرار گرفت، ولی دو مدرسه همچنان به‌کار خود ادامه داد.

در این مدرسه‌ها علاوه بر درسهای علمی سه دستگاه نساجی به‌انضمام گیوه‌بافی دایر شد و کودکان به تحصیل صنایع دستی نیز مشغول بودند.

مدرسهٔ مجانی تجریش. در سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م بنا به درخواست اهالی تجریش یک باب مدرسهٔ مجانی تأسیس شد و وزارت معارف هر ماه بیست تومان برای مخارج مدرسه مقرری تعیین کرد. پس از یک سال معلوم شد بیست تومان بودجهٔ تعیین شده برای مدرسه کفایت نمی‌کند، لذا بیست تومان دیگر بر بودجهٔ مدرسهٔ تجریش افزوده شد.

برنامهٔ این مدرسه با برنامهٔ پیشنهادی وزارت معارف در آن روزگار مطابق بود.

مدرسهٔ عظیمیه (۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م). در سال مذکور مردم زاویهٔ مقدس حضرت عبدالعظیم در روزنامهٔ برق شرحی دربارهٔ نداشتن مدرسه نوشتند و درخواست گشودن مدرسه کردند. پس از یک‌سال آقای شیخ‌الاسلام ماهی پنجاه تومان از درآمد آستانه را برای این‌کار اختصاص داد واز وزارت معارف تقاضای تأسیس یک باب مدرسهٔ رایگان موسوم به مدرسهٔ عظیمیه کرد. وزارت معارف این پیشنهاد را پذیرفت و پس از فراهم کردن تمام وسایل لازم در آذرماه همان سال افتتاح مدرسه را اعلان کرد. در روز گشایش مدرسه در قصبهٔ حضرت عبدالعظیم، بزرگان شهر و رؤسای وزارتخانه‌ها به مدرسه دعوت شدند و در حضور آنان نیرالملک، معاون وزارت معارف، درباب ترغیب اهالی برای شرکت در امور مدرسه سخنرانی کرد.

درسهای مدرسه مطابق با برنامهٔ وزارت معارف بود و هر چهار سال یک‌بار شاگردان

جدید می‌گرفتند. برخی از این شاگردان موقع امتحان به دارالفنون می‌رفتند و می‌آمدند و داوطلبانه امتحان شش ساله را مطابق با شاگردان مدارس شهر به صورت کتبی و شفاهی انجام می‌دادند و تصدیق می‌گرفتند و برمی‌گشتند.

در سال ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م، که نصیرالدولهٔ بدر وزیر معارف شد علاوه بر گسترش مدارس تهران، مقرر شد ده باب مدرسهٔ مجانی دولتی در بلوکات گشایش یابد، و طبق جدول پیوست مدارسی در بلوکات مختلف تأسیس و برای این مدارس ممتحن و سه نفر بازرس و یک دفتردار تعیین شد. به کلیهٔ این شاگردان کتاب و لوازم التحریر رایگان داده می‌شد.

چون در شمیران چند سال بود که مدرسه‌های جدید دایر بود و روستازادگان اطراف شمیران تا حدودی تحصیل کرده بودند، از محل فروعات مالیاتی یک باب مدرسه برای این بلوک اختصاص داده شد و مدرسه‌ای میان دزاشیب و تجریش گشایش یافت و کودکان تجریش و دزاشیب، امامزاده قاسم و جعفرآباد در آن مدرسه مشغول تحصیل شدند. مدرسهٔ پیشین به سه مدرسه تبدیل شد. یک مدرسه در اوین برای اهالی اوین، درکه، پونک، ونک و فرحزاد، مدرسهٔ دوم در رستم‌آباد و برای اهالی رستم‌آباد، چیذر و اطراف آن، و مدرسهٔ سوم برای اهالی سوهانک، ازگل، اراج، دارآباد و اقدسیه اختصاص داده شد (*سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش).

کودکستان

در دورهٔ قاجار به تربیت کودکان خردسال توجه چندانی نمی‌شد. دراین دوره، معدودی کودکستان افتتاح شد، ولی گسترش چندانی نیافت. به‌احتمال زیاد، نخستین کودکستان را نیز خارجیان در ایران گشودند. یکی از این کودکستانها، کودکستان ژاردن دانفان است که مسیو ریشار مؤدب‌الملک برای فرزندان اروپاییان دایر کرد. وی در دورهٔ اول دارالفنون برای تدریس زبان فرانسه استخدام شده بود و بعداً در ایران قبول دیانت اسلام کرد. ریشار دارای باغی بود که در مجاور خیابان جامی قرار داشت (شمس‌الدین رشدیه، ص ۱۱۶).

کودکستان تمدن (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). این کودکستان به همت ناصح‌الممالک اسماعیل‌بن‌حاج محمدحسین ناصح بروجردی دایر شد و چند سالی برپا بود (خانبابامشار، ج ۱، ردیف ۶۱۱-۶۱۰).

مدارس آذربایجان*

مدارس تبریز

مدرسهٔ دولتی تبریز (۱۲۹۳ق/۱۸۷۶م). مدرسهٔ دولتی تبریز را در حقیقت باید دومین مدرسه‌ای دانست که به سبک دارالفنون بنیاد یافت. این مدرسه به مدرسهٔ مظفری شهرت داشت، ولی در سالنامه‌هایی که همزمان با تأسیس این مدرسه منتشر شده پیوسته با عنوان مدرسهٔ دولتی تبریز از آن یاد شده است. در سالنامهٔ ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م که اعتمادالسلطنه آن را تنظیم می‌کرد، نخستین کارکنان مدرسه به این شرح آمده است:

اجزای مدرسهٔ دولتی تبریز: میرزاجواد سرتیپ رئیس مدرسه؛ آقاخان ناظم و معلم زبان فرانسه؛ محمد جعفرخان معلم علم‌طب؛ محمدمیرزا معلم علم‌هندسه؛ غفارخان معلم پیاده‌نظام؛ نجفقلی‌خان معلم علم‌توپخانه؛ میرزا فتحعلی‌خان؛ سر رشته‌دار؛ میرزاعباسقلی ناظر معلم درس فارسی، و یک‌نفر پیشنماز؛ چهار نفر دهباشی و فراش، دو نفر عملهٔ کارخانه.

در سالنامه‌های ۱۲۹۵ق/۱۸۷۸م و ۱۲۹۷ق/۱۸۷۹م و ۱۲۹۸ق/۱۸۸۰م (جلد اول منتظم *ناصری*) از این مدرسه سخن به میان آمده و تغییراتی که از نظر رئیس و معلمان مدرسه صورت گرفته ذکر شده است.

اسامی رؤسای این مدرسه از سال ۱۲۹۴ق تا سال ۱۳۱۴ق/۱۸۹۴م به این شرح بوده است:

۱) میرزاجوادخان سرتیپ — از ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۵
۲) میرزاعباس‌خان — از ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۸
۳) ..... — از ۱۲۹۸ تا ۱۲۹۹ (نام رئیس مدرسه ذکر نشده است)
۴) محمد حسن میرزا — از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۱
۵) احمدخان سرتیپ — از ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۱
۶) ندیم باشی — از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۳
۷) ناظم‌الملک — از ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۴

براساس مندرجات سالنامهٔ جلد اول *مطلع‌الشمس* در سال ۱۳۰۱ق کارکنان مدرسه به این شرح بوده است:

---

* بیشتر اطلاعات مربوط به مدارس آذربایجان در این تحقیق از کتاب *تاریخ فرهنگ آذربایجان* تألیف حسین امید است. از این‌رو فقط به غیر از منابع مذکور ارجاع داده شده است.

رؤسا: احمدخان سرتیپ رئیس مدرسه؛ میرزااسحق آجودان مدرسه و معلم زبان فرانسه؛ یک نفر مباشر.

معلمان: امیرزاده محمدمیرزا معلم علوم ریاضی؛ نجفقلی‌خان معلم توپخانه؛ مهدیقلی‌میرزا معلم پیاده‌نظام؛ محمد جعفرخان معلم طب و دواسازی؛ ملااحمد ادیب معلم عربی و فارسی؛ میرزاعلی‌خان معلم زبان فرانسه.

عدهٔ شاگردان دیوانی مدرسه ۲۵ نفر عدهٔ شاگردان مجانی ۲۰ نفر.

عدهٔ شاگردان این مدرسه بنا به نوشتهٔ سالنامه‌های آن روزگار در آغاز ۴۰ نفر بوده و بعد به ۴۵ و در اواخر به ۵۰ رسیده است، نیمی از این شاگردان به‌صورت مجانی و شبانه‌روزی تحصیل می‌کرده‌اند.

در این مدرسه هم فنون نظامی تعلیم داده می‌شد و هم دروس پزشکی. شاگردانی که وارد این مدرسه می‌شدند باید دارای معلومات مقدماتی و ابتدایی می‌بودند و مدرسه‌های مخصوص دیگر را طی می‌کردند.

این مدرسه نیز مثل بسیاری از مدارس دیگر دارای فراز و نشیب بود. چنانکه در سال ۱۲۹۹ق/۱۸۸۱م روزنامهٔ *اختر*، شمارهٔ ۳۶، چاپ استانبول، دربارهٔ اوضاع این مدرسه نوشت: «اوضاع مدرسهٔ دارالفنون تبریز قدری مغشوش شده، معلم ندارد و آنچه دارند ناقص است. غذاهاشان قابل خوردن نیست. شاگردان مدرسه به لهو و لعب می‌گذرانند. با لجمله خیلی بی‌نظم است.»

از بعضی قراین و از جمله جراید آن زمان پیداست که در سال ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م این مدرسه بر اثر سانحه‌ای تعطیل شده، ولی به‌فاصلهٔ اندکی بازگشایی شده و نام مدرسه بنا به دستور امیرنظام گروسی، پیشکار آذربایجان، به مظفریه تغییر کرده است و افتتاح دوم آن به‌صورت آبرومندی در ضمن یک جشن بزرگ انجام گرفته و خطابهٔ معروف که منسوب به مرحوم امیرنظام است در افتتاح دوم این مدرسه ایراد شده است که عین آن خطابه چنین است:

آقایان محترم می‌توانم امروز را مثل یکی ازاعیاد ملی بدانم که به تشکیل این مدرسه موفق شده‌ام و این مدرسه را که کارخانهٔ آدمیت است به مبارکی مفتوح نمایم. این مدرسه از چندین جهت شرافت مخصوص دارد که اولاً در تحت حمایت حضرت اشرف امجد والا دامت شوکته وبه مناسبت اسم مبارک خودشان آن را

مدرسهٔ مظفری نامیده‌اند و دیگر اینکه شاگردها و متعلمین این مدرسه از خانوادهٔ قدیم و نجبای آذربایجان منتخب شده‌اند و من آنها را مثل فرزند خودم می‌دانم و من لازم است که تشکر خود را از پدران محترم این متعلمین اظهار دارم که به من اعتقاد کرده و این مدرسه را به اطفال عزیز خودشان افتخار داده‌اند. نهایت اطمینان دارم که با لیاقت ذاتی خودشان و معلم لایق و قابلی مثل «لامبر» ترقیات کلی در درس تحصیل آنها به هم رسیده و برای ملت و دولت خودشان نافع و مفید باشند.

راجع به افتتاح دوم مدرسه روزنامهٔ *ناصری* (مطبعهٔ تبریز) شمارهٔ ۵، سال اول (غرهٔ ذیحجهٔ ۱۳۱۱) چنین نوشته است:

جناب اسماعیل بیگ مدیر ادارهٔ شریفهٔ روزنامهٔ ترجمان که از جمله تکمیل شدگان عالم مدنیت و تربیت یافتگان عرصهٔ انسانیت و ترقی جویان ملت و خیرخواهان فرقهٔ محترمهٔ اسلامیه است، شرح مبسوطی در تشکر از توجهات حضرت اقدس والا ولیعهد روحنافداه در باب تأسیس و تشکیل مدرسه مبارکهٔ مظفریه در تبریز در روزنامهٔ گرامی خود مندرج نموده و به‌توسط معین الوزاره ژنرال قونسول دولت علیه ایران در تفلیس یک صندوق مشتمل بر رسالهٔ جدیدهٔ نحوی و قطعات نقشهٔ ژوگرافی و سرمشق مبتدیان مدرسه به‌رسم تبریک تشکیل مدرسهٔ مزبور تقدیم نموده‌اند.

از این نوشته چنین برمی‌آید که مدرسهٔ مظفری که در حقیقت همان مدرسهٔ دولتی سابق تبریز بوده، از سال ۱۳۱۱ دومین مرحلهٔ خدمت خود را شروع کرده و به‌نام مظفری مرسوم گردیده و اسماعیل بیگ توسط معین الوزاره به مناسبت افتتاح مجدد مدرسه برای آن کتاب و نقشه فرستاده است.

در شمارهٔ ۶ سال اول روزنامهٔ *ناصری* (۱۵ ذیحجهٔ ۱۳۱۱) این چند سطر راجع به مدرسهٔ مظفری درج شده است: «مدرسهٔ مبارکهٔ مظفریه به مراقبت میرزاجعفرخان ملک‌الشعراء حکیم‌باشی و نایب‌الریاسهٔ مدرسهٔ مزبوره و مهدیقلی‌خان سرهنگ ناظم در کمال نظم و ترتیب است. معلمین فارسی، عربی، طب، ریاضی، هندسه، حساب، ژوگرافی، زبان فرانسه و خط نستعلیق همه روزه در ساعات مقرره در اطاقهای درس حاضر شده و به تعلیم شاگردان مشغول‌اند.»

چون این مدرسه را دولت تأسیس کرد مخالفت چندانی با آن نشد. از این مدرسه دانش‌آموختگانی بیرون آمدند که بعدها هر کدام برمصدر کاری شدند. مظفرالدین میرزا

ولیعهد به این مدرسه می‌آمد و از شاگردان آن امتحان به‌عمل می‌آورد. از مندرجات روزنامهٔ *ناصری*، مورخ رجب ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م برمی‌آید که در همان سال مدرسه دچار اختلال و پریشانی شده و به‌کلی منحل و تعطیل شده است.

مدرسهٔ رشدیه (۱۳۰۵ق/۱۸۸۷م*). چنانکه در شرح حال رشدیه گفته شد، وی نخستین مدرسه را در ایروان گشود و مورد توجه فراوان ایرانیان مقیم آنجا واقع شد. سپس برآن شد که به ایران برگردد و در تبریز مدرسه‌ای به سبک نو بنیاد نهد. پس از برگشت به تبریز مقدمات این‌کار را فراهم و اقدام به تأسیس مدرسه کرد. اندک زمانی نگذشت که مدرسه مورد استقبال اهالی قرار گرفت و اعیان و بزرگان و دیگر اقشار مردم فرزندان خود را به این مدرسه فرستادند. رشدیه گروهی از وضیع‌زادگان را نیز به رایگان در آن مدرسه پذیرفت و به آموزش آنان پرداخت. یک‌سال از این ماجرا گذشت و هنگام امتحان فرا رسید. در حضور بزرگان و رجال شهر امتحان باشکوهی برگزار شد و آموخته‌های شاگردان آزموده شد و موجبات شگفتی و تحسین حضار را فراهم ساخت. فردای آن روز رئیس السادات دستور بسته شدن مدرسه را صادر و رشدیه را تکفیر کرد و او را مهدورالدم اعلام کرد. رشدیه از ترس جان شبانه به مشهد گریخت و پس از شش ماه به تبریز مراجعت کرد. در این هنگام رئیس السادات مرده بود. رشدیه مدرسه را در محلهٔ بازار گشود و دیری نگذشت که بیش از سیصد دانش‌آموز در آن جمع شدند، ولی طلبه‌های مدرسهٔ «صادقیه» درصدد انحلال مدرسه برآمدند و اجامر و اوباش مدرسه را غارت و مدیر مدرسه را تهدید به قتل کردند. رشدیه باز از راه روسیه عازم مشهد شد و پس از چند ماه، بار دیگر به تبریز بازگشت و در محلهٔ چرنداب و با پذیرفتن تهیدستان در مدرسه آن را دوباره دایر کرد. استقبال از مدرسه بسیار چشمگیر بود و شمار شاگردان به بیش از ۳۷۰ نفر رسید. مدرسه داشت رونق بیشتری می‌یافت که مکتبداران به پدر وی اخطار کردند تا در مدرسه را ببندد و گرنه عواقب ناگواری در انتظارش خواهد بود. پس از آنکه مدرسه برای چندمین بار بسته شد، برخی از علما حکم تکفیر دادند. رشدیه باز به مشهد گریخت و پس از شش ماه به تبریز بازگشت و در محلهٔ نوبر، مدرسه را علم کرد و به صحت و عافیت مدرسه را به آخر سال رساند.

---

* حسین امید تاریخ تأسیس این مدرسه را ۱۳۱۱ق ذکر کرده است؛ ولی کسروی (ص ۲۱) و شمس‌الدین رشدیه (ص ۳۱) تاریخ ۱۳۰۵ق را ذکر کرده‌اند. به‌نظر می‌رسد منظور حسین امید، زمانی بوده است که مدرسه از کشاکشهای متعدد فارغ شده بوده است.

مواد تحصیلی در این مدرسه قرآن، ترجمهٔ اذکار، اذان و اقامه و نماز و صرف و نحو مختصر بود. علت تکفیر و تحریم اعتراض چند نفر از طلبه‌های مدرسهٔ صادقیه بود که ساکن محل مدرسهٔ رشدیه بودند. میان اهل محل و علمای آنجا و طلبه‌ها مباحثه و مشاجره درگرفت و نزدیک بود کار به جاهای باریک بکشد که رشدیه وجه‌المصالحه قرار گرفت و مجبور شد برای چندمین بار شبانه به مشهد عزیمت کند. پس از چند ماه به تبریز بازگشت و در محلهٔ بازار برای دفعهٔ پنجم مدرسه را دایر کرد و کارش بالا گرفت. مدرسه در دو حیاط مجاور دارای چهار صدو هفتاد شاگرد شد.

باز عده‌ای ریختند و مدرسه را غارت کردند و کودکی را از پله‌ها پرت و شهید کردند. غوغایی سخت برپا شد. خیراندیشان رشدیه را از معرکه نجات دادند و به مشهد فرستادند. وی و در آنجا مدرسهٔ بسیار منظمی دایر کرد. آنجا نیز با وی به مخالفت برخاستند و مجروحش ساختند که ماجرا را در شرح حالش توضیح دادیم. اما عشق به زادگاهش او را دوباره به تبریز کشاند.

رشدیه سرانجام مدرسه‌ای در تبریز تأسیس کرد که پس از چندی رونق یافت راجع به افتتاح این مدرسه و شهرت نیک آن، روزنامهٔ *ناصری* خبرداده و اعلام داشته که عبدالرحیم طالبوف که از یاران قدیم رشدیه بوده ضمن اظهار مسرت از گشایش این مدرسه معادل دویست جلد کتاب از علم فیزیک به ضمیمهٔ سی منات اسکناس به‌عنوان کمک به مدرسهٔ رشدیه فرستاده است.

همان روزنامه در شمارهٔ ۱۱ سال ۱۳۱۲ق/۱۸۹۴م بود که از شاگردان این مدرسه امتحان به‌عمل آمده و آنان توانستند به نیکی از عهدهٔ امتحان برآیند. در همان شماره از مردان بی‌سواد ۲۵ تا ۴۰ ساله خبر داده که توانسته‌اند در مدت ۹۰ ساعت آموزش، خواندن و نوشتن را بیاموزند. گویا در مدرسهٔ رشدیه علاوه بر درسهای یاد شده، مقدمات فارسی و عربی و زبان فرانسه نیز آموزش داده می‌شد. حسین واعظ، صحاف‌زاده (پرورش)، حاج‌میرزااحمد مدرس، میرزاحسین کمال از جمله معلمان این مدرسه بوده‌اند. پس از آنکه رشدیه به تهران فراخوانده شد مدرسهٔ رشدیه نیز تعطیل شد.

مدرسهٔ کمال یا کمالیه (۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م). به مدیریت میرزاحسین کمال (طبیب‌زاده) در محلهٔ لیلی‌آباد گشایش یافت. این مدرسه در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م در پی هجوم و غارت گروهی از مردم به نهادهای فرهنگی و میخانه‌ها و مسافرخانه و... غارت شد (کسروی، ص ۳۰)، و از اثاث آن چیزی باقی نماند. مدیر مدرسه متواری شد و به ناچار

به قفقاز و از آنجا به مصر عزیمت کرد. در مصر از وی به نیکی اِستقبال کردند و روزنامهٔ حکمت ورود وی را اعلام کرده و از رنجهایی که وی تحمل‌کرده بود اظهار تأسف کرد (صدرهاشمی، ج ۴، ص۱۴۳).

- مدرسهٔ کمال یکی از مدارس خوب آن روزگار بود و روزنامه‌ای نیز به همین نام در مدرسه چاپ می‌شد. در سال نخست افتتاح این مدرسه ادیب‌الممالک خطابهٔ مؤثری بیان داشته و مردم را برای کمک به آن فراخوانده بود.

مدرسهٔ تربیت* (۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). به همت گروهی از فرهنگ‌پژوهان بنا نهاده شد. از آن جمله بودند: سیدحسن تقی‌زاده، سیدحسین‌خان معروف به عدالت، میرزامحمدعلی‌خان تربیت که هر سه در این مدرسه تدریس هم می‌کردند. مدیریت مدرسه با سیدمحمد شبستری معروف به ابوالضیاء بود. در این مدرسه معلمان برجسته‌ای تدریس می‌کردند و چون مدرسهٔ رشدیه نیز تعطیل شده بود مردم استقبال شایانی از آن کردند. امید می‌رفت که این مدرسه به مؤسسهٔ فرهنگی معتبری تبدیل گردد، اما متأسفانه بیش از سه ماه عمر نکرد و به دنبال دشمنی مقدس‌مآبان منحل شد. ماجرا چنین بود: حاجی سیدمحمد یزدی معروف به طالب‌حق محرم سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م، در مساجد تبریز به وعظ پرداخت و بر سر هر منبر این مدرسه را به باد فحش و ناسزا گرفت. می‌گفت که مؤسسین این مدرسه بی‌دین و کافراند و فتوا داد هرکس اولاد خود را به این مدرسه بفرستد مهدورالدم و واجب‌القتل و از دیانت اسلام خارج است. با این مقدمات مردم عامی تحریک شدند و این بنیاد فرهنگی مورد حمله قرار گرفت و متلاشی شد.

شرح این ماجرا در روزنامه‌های خارج از کشور انعکاس یافت. چنانکه روزنامهٔ *ثریا* چاپ مصر مقاله‌ای در این مورد نوشت و از مخالفان این مدرسه سخت انتقاد کرد (حسین امید، ص۵۵).

تقی‌زاده در این‌باره نوشته است که: «در سنهٔ ۱۳۱۹ق ما چهار نفر رفیق (یعنی من و سه نفر سابق‌الذکر؛ میرزامحمدعلی‌خان و میرزاسیدحسین‌خان و آقاسیدمحمد شبستری) به تأسیس مدرسه‌ای به اصول جدید و برای تعلیم علوم جدیده و السنهٔ خارجه اقدام

---

* در خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، تاریخ تأسیس این مدرسه ۱۳۱۹ق ذکر شده است (رک: *زندگانی طوفانی* خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، ص۲۷). در جای دیگر تقی‌زاده تاریخ ۱۳۱۶ق را ذکر کرده است (رک: *راهنمای کتاب*، ۱۳۴۰، ش۴).

کردیم، به اسم «تربیت» که داستان غریبی پیدا کرد و مثل نارنجک ترکید و غوغای عجیبی را موجب شد... (*زندگانی طوفانی*، ص ۲۷).

مدرسهٔ لقمانیه (۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). بنیانگذار این نهاد آموزشی میرزا زین‌العابدین لقمان‌الممالک بود. وی رشتهٔ پزشکی را در دانشگاه پاریس آموخت. در بازگشت لقب «معین‌الاطبا» گرفت و به خدمت ولیعهد مظفرالدین میرزا درآمد و پزشک ویژهٔ او شد.

با روی کار آمدن مظفرالدین‌شاه بود که لقمان‌الممالک دست به کارگشایش مدرسه شد. در این راه سیاستهای اصلاح‌طلبی امین‌الدوله نیز بی‌تأثیر نبود. این مدرسه در حقیقت یک مدرسهٔ فرانسوی‌زبان و شبیه مدارس فرانسوی بود. چنان که خود لقمان‌الممالک وقتی به وزیر خارجهٔ فرانسه نامه نوشت به این موضوع اشاره کرد: «با خوشوقتی و در ادای وظیفه، برپایی مدرسه‌ام را که به راستی یک آموزشگاه فرانسوی است، چنان که از برنامه‌اش پیداست، به آگاهی آن جناب می‌رسانم» (هما ناطق، دبیره، ش ۲).

این مدرسه در اندک مدتی به پیشرفتهای شایانی رسید. در روزنامه‌های خارج و داخل در تعریف از آن مقاله‌ها نوشتند و خبرها دادند. روزنامهٔ *ثریا* چاپ مصر در رمضان ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م از افتتاح مدرسهٔ لقمانیه که هنوز بیش از دو ماه از گشایش آن نگذشته بود خبر داد و نوشت که در اندک مدتی شاگردان چنان پیشرفت کرده‌اند که موجب تعجب است.

پس از چند ماه، یعنی در ذیقعدهٔ ۱۳۱۷ق/۱۹۰۰م برای امتحان دانش‌آموزان مجلس جشنی برگزار شد و تفصیل آن را روزنامهٔ *اطلاع* چاپ تهران نوشت. در این مقاله آمده است که در مدت چند ماه شاگردان از هفت تا بیست ساله به‌طوری تحصیل کرده و امتحان دادند که موجب حیرت حاضرین شد. پس از امتحان لقمان‌الممالک خطابه و نطقی ایراد و در آن از عدم استقبال و یاری نکردن اشخاص اظهار تأسف کرد. از قرار معلوم نطق وی مؤثر افتاد و در همان مجلس گروهی تصمیم گرفتند به این مدرسه کمک کنند.

مظفرالدین شاه در این موقع به فرنگستان سفر می‌کرد. هنگام گذشتن از تبریز، صدو پنجاه نفر شاگردان مدرسه به حضور وی رفتند. مظفرالدین‌شاه از زحمات لقمان‌الممالک قدرشناسی و تمجید کرد و یک عصای مرصع به لقمان‌الممالک اعطا کرد و سالانه هزار تومان هم مواجب را اضافه کرد. ضمناً ریاست مدرسهٔ دولتی تبریز را به او سپرد تا پیش از برگشتن او آن را نیز افتتاح کند (هما ناطق، ص ۵۹).

البته این کار، عملی نشد که هیچ، مدرسهٔ لقمانیه نیز پس از مدتی تعطیل شد!

مواد آموزشی: درسهایی که در این مدرسه می‌آموختند اغلب درسهای علمی و پزشکی و به زبان فرانسه بود، به اضافهٔ درسهایی مربوط به شرعیات و ادبیات فارسی و عربی که عبارت بود از: زبان فارسی، صرف ونحو عربی، خط و انشا، زبان فرانسه، زبان انگلیسی (اختیاری)، زبان روسی (اختیاری)، حساب، هندسه، جبر و مقابله، هیئت جدید، فیزیک، شیمی، تشریح، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، فیزیولوژی و داروسازی، جراحی، کحالی، خفظ‌الصحه، طب، عکاسی، دندانسازی، تاریخ، جغرافیا، نقاشی.

افزون بر اینها به هنگام اذان ظهر شاگردان وضو می‌گرفتند وبه نماز می‌ایستادند. هر روز به تلاوت آیاتی چند از قرآن مجید مشغول می‌شدند. اندکی هم «*جامع عباسی*» و رسائل فقهی می‌آموختند. عصرهای پنجشنبه هم یک روضه‌خوان می‌آمد و برای دانش‌آموزان روضه می‌خواند (*همان‌جا*).

چون لقمان‌الممالک، رئیس مدرسه، خود پزشک بود، به موضوعهای پزشکی بیشتر پرداخته می‌شد. در مدرسه علاوه بر کتابخانه، داروخانه نیز بود و در حقیقت مدرسه به جای بیمارستان کار می‌کرد. ریاست داروخانه را میرزا فتاح و اعتمادالاطباء به‌عهده داشتند. از داروخانهٔ مدرسه، تهیدستان نیز استفاده می‌کردند.

علاوه بر این مدرسه «انجمن ادب» نیز داشت که ریاست آن با ادیب‌الممالک بود. وی معاونت مدرسه را نیز به‌عهده داشت و در حقیقت گردانندهٔ اصلی مدرسه بود. انجمن ادب به فعالیتهای فرهنگی از جمله «اصلاحات داخلیه»، «تحریر روزنامه» و «نشر معارف عامهٔ ملتی» می‌پرداخت. مدرسه دارای نقشه، کرهٔ جغرافیایی و پردهٔ مصور نیز بود. لقمانیه دارای نظامنامه بود و در آن وظایف شاگردان و آموزگاران و نحوهٔ رفتار با دانش‌آموزان و تشویق و تنبیه آنان ذکر شده بود و مدرسه نظم و ترتیب خاصی داشت.

سن شاگردان از هشت تا شانزده سال بود و پیش از نام‌نویسی می‌بایست معاینه پزشکی می‌شدند تا مبادا «امراض مسری» داشته باشند. شاگردان یا تمام‌وقت بودند یا نیم وقت . دانش‌آموزان تمام‌وقت همهٔ برنامهٔ هفت ساله را فرا می‌گرفتند ونیم وقتان می‌توانستند ساعات درسی را به دلخواه برگزینند. برنامهٔ درسی از بامداد شنبه آغاز می‌شد تا پنجشنبه، از یک ساعت از روز گذشته، الی یک ساعت به غروب مانده ادامه داشت. در مدرسه ناهار هم می‌دادند. هرکس نمی‌خواست می‌توانست در این ساعت به خانه باز گردد.

دکتر لقمان از شاگردان انتظار سخت‌کوشی داشت. گر چه تنبیه بدنی را نکوهش می‌کرد، اما کاهلان و بدآموزان را هم به آسانی نمی‌بخشید. تنبیهات اینها بودند:
شاگرد درس‌نخوان باید یک‌ربع ساعت در صف آخر... بدون تکلم و حرکت بایستد. سرخود را پایین بیندازد. هنگامی که در پایان کلاس دیگران بیرون می‌روند او دم در باشد و به هریک از همشاگردیها بگوید: «خجالت مرا بس است. ان‌شاءالله فردا غیرتمندانه درس خواهم خواند.» در این لحظه دیگران از پیش روی او می‌گذشتند و سرزنشش می‌کردند. در ساعات تنبیه خوراک کودک کاهل «نان و آب خالی» بود. دیگر اینکه ابزار و کتابهای درسی اطفال زرنگ را «مثل نوکر» حمل می‌کرد و تا دم در مدرسه می‌برد. آنگاه کفشهای کودکان را پس از پاک کردن «جفت می‌کرد». بدتر از همه، لوحی با عنوان «تنبل» بر سینه می‌چسباند تا دیگران ببینند و عبرت‌گیرند. دکتر لقمان یقین داشت که همین سیاست طفل گریزپای را بار دیگر راهی مکتب خواهد کرد.

غارت مدرسه و تعطیل شدن آن: مدرسه تا سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م کجدار و مریز به حیات خود ادامه داد، اما در جریان گمرک و مأموران بلژیکی و غارت نهادهای فرهنگی این مدرسه نیز به همراه مدارس دیگر متلاشی شد و از فعالیت باز ایستاد.

یک‌سال بعد دکتر لقمان دست به دامن فرانسویان شد؛ کمک مالی خواست تا مدرسه را بازگشاید. فرانسویان معادل ۲۵۰۰ فرانک فرستادند (*همان‌جا*). با این پول از نو برای مدرسه نوشت‌افزار خریدند و کتاب سفارش دادند. هم در این سال که آلیانس فرانسه شعبهٔ تبریز را برپا کرد، لقمانیه وابستهٔ آلیانس شد و دکتر لقمان به عضویت هیئت مدیران کمیتهٔ آن نهاد در تبریز درآمد. از این پس جلسات کمیتهٔ آلیانس در تالارهای لقمانیه برگزار می‌شد. لقمانیه از فرانسویها کمک مالی طلب می‌کرد که گاهی هم نمی‌رسید، چنانکه دکتر لقمان بارها به تنگنا افتاد؛ به‌ویژه اینکه دولتمردان و رجال پس از ماجرای یورش و از ترس از کمک دریغ می‌کردند.

بازگشایی مدرسهٔ لقمانیه: پس از دو سال دکتر لقمان دوباره مدرسه را به سال ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م از نو گشود. این‌بار روسها هم پیش آمدند، چون در این مدرسه زبان روسی هم تدریس می‌شد. سفارت روسیه پیشنهاد داد که اگر فرانسویان به یاری خود ادامه دهند روسها نیز مبلغی خواهند پرداخت. «هانری رنارد» مدیر مدرسه، در این باره نوشته: «این خود افتخاری است که کشورهای دیگر هم به فکر یاری دادن مدرسه افتاده‌اند» (*همان‌جا*).

مدرسه روی هم رفته به ۵۰۰ فرانک نیاز داشت تا از نو گشوده شود که این مقدار فراهم شد.

پس از بازگشایی مدرسه هانری رنارد مدیر مدرسه نامه‌های سپاسگزاری به رئیس جمهور فرانسه و وزیر خارجه نوشت و به آنان با خوشحالی خبر داد که مدرسه بازگشایی شد. در نامه به رئیس جمهور فرانسه به صراحت نوشت که : «هدف این نهاد گسترش زبان و نفوذ فرانسه است» (*همان‌جا*). به وزیر امور خارجه هم خبرداد که: «از برکت دولت فرانسه است که مدرسهٔ ما توانست به تجدید سازماندهی برآید و زندگی را از سرگیرد» (*همان‌جا*).

بدین‌ترتیب مدرسه دوباره به فعالیت پرداخت. در خاتمهٔ سال تحصیلی، اوایل سال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م در مدرسه جشنی برپا شد و به شاگردان پاداشهایی داده شد. در همین جشن لقمان‌الممالک خطابه‌ای ایراد کرد که خلاصهٔ آن چنین بود:

> افتخار دارم امروز آقایان عظام برای ملاحظه پایهٔ تحصیل شاگردان من شرف حضور داشته و سرافرازم کرده‌اند. در مراجعت از سفر فرنگستان آرزویی که به وطن و مولد مألوف خود می‌آوردم سه چیز بود، یکی عبارت از تأسیس مدرسه و دیگری احداث داروخانه و سومی تأسیس مریضخانه، بحمدالله هفت سال قبل تأسیس مدرسهٔ لقمانیه را در زیر سایه والاحضرت اقدس ولیعهد ارواحنا فداه موفق شدم و چند تن از آقایان هموطنان همراهی کردند. ولی مدتی دست جور قضا تعطیلش کرد. سپس ده ماه پیش با همراهی دوستان فرانسوی خودم مجدداً دایر و افتتاح شد. دواخانه هم چند سال پیش به معاونت آقایان فرانسویان که در این مجلس حضور دارند، تأسیس شده و اکنون از همراهی دوستان فرانسوی، جناب آقای دکتر کوپن و مسیو همپوله و مسیو راز نهایت امتنان را دارم و امیدوارم که انشاءالله احداث بیمارستان را نیز توفیق افتد و نایل گردم که آن آرزوی من است... (حسین امید، ۱۳۳۲).

پس از سال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م لقمان‌الممالک، خود به تهران عزیمت کرد و مدرسه رونق پیشین را رفته‌رفته از دست داد و پس از مدتی دچار آشفتگی شد. از تدریس علوم مختلف و ادبیات فارسی و عربی خودداری کردند و مدرسه فقط به آموختن زبان فرانسه اختصاص یافت. در روزنامهٔ *عدالت* (شوال ۱۳۲۴ق) به این مطلب اشاره شده است و در شمارهٔ ۲۹ همان روزنامه (ذیقعدهٔ ۱۳۲۴ق) اعلانی از طرف مدرسهٔ لقمانیه به این مضمون دیده می‌شود: «در مدرسهٔ لقمانیه از غرهٔ ذیقعدهٔ ۱۳۲۴ق فارسی و عربی و علم

اعلان

مدرسهٔ «لقمانیه» که از مدتی تعطیل اختیار کرده بود بعون الله تعالی هفتهٔ آینده موسم افتتاح آن بعمل خواهد آمد کما فی السابق در عمارت قدیمهٔ جناب مستطاب اجل آقای لقمان الممالک دام اجلاله می باشد هر کس از آقایان مایل باشند اسم خودشان را پیش از وقت در دفتر مدرسه بنویسانند که مع الممنونیه پذیرفته خواهند شد علاوه از معلمین معتد بهٖ فارسی و عربی و روسی برای زبان فرانسه یکنفر از پاریس جلب شده است امیدوار است که ترقیات شاگردان بیشتر از پیشتر باشد . ریاست مدرسه کلیتاً بعهدهٔ موسیو (ژنارد) رئیس دواخانهٔ سرکاری است

فی غرهٔ شعبان سنه ۱۳۲۳

اعلان بازگشایی مدرسهٔ لقمانیه در اکتبر ۱۹۰۵

نظامنامهٔ مدرسهٔ لقمانیه

(۱) وضع این نظامنامه برای تاسیس مدرسه ایست موسوم به {لقمانیه} در دار السلطنهٔ تبریز (۲) این مدرسه در تحت ریاست مطلقهٔ جناب جلالتمآب اجل آقای لقمان الممالک حکیمباشی مخصوص سرکاری دام اجلاله العالی واقع است (۳) جناب جلالتمآب آقا میرزا صادقخان ادیب الممالک پیشخدمت خاصهٔ همایونی و نایب وزارت جلیلهٔ علوم و معارف از طرف ریاست کل در تمام امور متعلقهٔ بمدرسه و منضماتش بسمت نیابت برقرار میباشند (٤) مقرب الخاقان محمد حسینخان سرهنگ در تمام امور مدرسه و شعب و منضمات آن بسمت ناظمی مقرر خواهد بود (۵) معلمین و سایر کارگذاران این مدرسه بتصویب ریاست کل و نایب الریاسه از اشخاص باکدامن با تربیت و متخلق باخلاق حسنه انتخاب شده اند (٦) در این مدرسه انجمنی باسم {ادب} دایر میشود (۷) روزنامهٔ نیز بهمین اسم در این انجمن طبع و نشر خواهد شد (۸) یکباب مطبعهٔ سربی نیز ضمیمهٔ این انجمن خواهد شد و برای طبع هر گونه کتب و اوراق اسباب سهولت و منفعت عمومی فراهم خواهد بود (۹) ریاست انجمن و مطبعه و مدیری روزنامهٔ ادب با جناب ادیب الممالک است و هفتهٔ سه روز انجمن منعقد میشود از قرار ذیل یکروز برای اصلاحات داخلهٔ مدرسه و محاسبات آن روز دیگر برای مطالب لازم التحریر روزنامهٔ ادب روز سیم مخصوص نشر معارف عامهٔ ملتی . در روزی که نشر معارف میشود بعضی از اعاظم رجال و اکابر دانشمندان وطن در انجمن ادب دعوت خواهند شد (۱۰) نیز کتابخانهٔ

حساب و جغرافیا و هیئت و تاریخ موقوف، فقط زبان فرانسه تدریس می‌شود».

در اواخر سال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م معلمان ایرانی از این مدرسه رفتند و چند نفر معلم فرانسه مدرسه را اداره می‌کردند. با وجود این، رسماً تا ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م دایر بود که سرانجام به دنبال شورشهای پی‌درپی در تبریز این مدرسه بکلی تعطیل شد.

مدرسهٔ رشد و قدس (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م). پس از انحلال مدرسهٔ رشدیه حاجی میرزاعلی، معروف به حاج آخوند، برادر میرزاحسن رشدیه که از قفقاز آمده بود، در مسجد کلبعلی مکتبی دایر کرد. گرچه این مدرسه در ظاهر به‌صورت مکتبخانه‌های قدیمی بود، ولی از نظر شیوهٔ آموزشی و نحوهٔ کلاس‌بندی مانند مدارس جدید بود. شاگردان به گروههای مختلف تقسیم می‌شدند و هر گروهی در یک ردیف می‌نشست و معلم مخصوص و جداگانه داشت. حاج آخوند به این ترتیب توانست خود را از حملهٔ مخالفان مصون دارد. بالای در مسجد نیز تابلویی نصب کرده بود که روی آن «مکتب رشد و قدس» نوشته شده بود. پس از چندی حاج آخوند مکتب را به مسجد مقصودیه منتقل کرد که حیاطی نیزداشت و کودکان می‌توانستند برای تنفس به صحن مسجد بروند و آزادانه گردش کنند. در این مکتب معلمان برجسته‌ای چون میرزاحسین واعظ، ابوالقاسم فیوضات و یوسف نجات تدریس می‌کردند.

پس از چندی مدرسه به یک عمارت اجاره‌ای منتقل شد و کلاً صورت مدرسهٔ جدید پیدا کرد. در این مدرسه میز و نیمکت چیدند و تخته سیاه گذاشتند و وسایل لازم دیگر فراهم ساختند، اما باز از ترس مخالفان مدارس جدید سیاستهایی اندیشیده شد. از جمله اینکه به جای زنگ که در آن زمان در انظار برخیها به‌عنوان ناقوس کلیسا جلوه می‌کرد، برای اعلام ساعت درس یا تفریح یک نفر از شاگردان خوش صدا شعر می‌خواند، به این ترتیب که وقتی شاگردان می‌خواستند برای تنفس بیرون بروند شاگرد مذکور در جلو اتاقها راه می‌رفت و با صدای بلند می‌خواند:

الا ای غزالان دشت ذکاوت   به بیرون روید از برای سیاحت

به مجرد شنیدن این شعر معلمان کلاسها را تعطیل می‌کردند و شاگردان از کلاس خارج می‌شدند. برای حاضر شدن در کلاسها نیز همان شاگرد در حیاط مدرسه می‌خواند:

هر آنکو در پی علم و دانایی است   بداند که وقت صف آرایی است

به مجرد شنیدن این صدا شاگردان صف می‌بستند تا شاگرد شعر دیگر را بدین قرار می‌خواند:

ایـــا طـــالبـــان علـــوم الـــهی بیایید مکتب که زینجاست شاهی

و شاگردان به طرف کلاسهای درس روان می‌شدند.

این مدرسه تا انقلاب مشروطیت برپا بود و پس از آن با سه مدرسهٔ دیگر یکی شد و مدرسه‌ای به‌نام «دبستان نوبر» به وجود آوردند که شرحش خواهد آمد.

مدرسهٔ بصیرت (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م). مدرسهٔ بصیرت امیریه به مدیریت میرزا احمد معروف به بصیرت تأسیس شد. این مدرسه نیز در تیمچهٔ شعربافان صورت مکتبخانه داشت، ولی مدیر آن شخص روشنفکری بود که در مدرسهٔ رشدیه با اصول آموزش نوین آشنا شده بود. دیری نگذشت که وی مکتب خود را به‌صورت مدرسهٔ جدید درآورد و مدرسه با تشویق فرهنگ‌پروران اندک‌اندک ترقی کرد و به ساختمان جدیدی منتقل شد و در آن هر سال جشنهایی برپا می‌ساختند. درسال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م چندان گرفتار غارت نشد، ولی پس از آن دوباره به‌صورت مکتب اداره شد و سرانجام در اوایل مشروطیت سرو سامانی یافت. این مدرسه در همان اوان انقلاب منحل شد. میرزا احمد از فرهنگیانی است که در سایر نقاط ایران خدمات فرهنگی شایسته‌ای انجام داده است.

مدرسهٔ ثریا (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م). محمدعلی‌خان پسر حاجی میرزا عبدالله طبیب‌خویی آن را تأسیس کرد. این مدرسه نیز به هنگام غارت مدارس از بین رفت و پس از آن دیگر نتوانست تجدید حیات کند.

مدرسهٔ جلالت (۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م). مدیر مدرسه میرزاعلی معروف به جلالت بود. این مدرسه قبلاً به‌صورت مکتب اداره می‌شد، ولی روش آموزش آن به شیوهٔ جدید بود. نام این مدرسه پس از انقلاب به احترام باقرخان (سالارملی) به سالاریه مبدل شد.

مدرسهٔ معرفت (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م). یکی از مدارس مهم آن روزگار و مدیر و مؤسس این مدرسه عبدالله جهانشاهی بود. این مدرسه در اواخر سال ۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م یا اوایل سال ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م گشایش یافت. در این مدرسه نشریه‌ای نیز به‌نام روزنامهٔ معرفت به‌طور مرتب انتشار می‌یافت که مدیر آن نیز عبدالله جهانشاهی بود. متأسفانه این مدرسه و روزنامه عمر زیادی نکردند. روزنامه بیش از یک‌سال انتشار نیافت و مدرسه نیز از اوایل مشروطیت منحل شد.

مدرسهٔ اقبال (۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م). در سال ۱۳۲۰ق دایر بوده، ولی در غارت مدارس به سال ۱۳۲۱ق /۱۹۰۳م از بین رفت. ابراهیم شمس‌آوری که خود بعدها مدرسهٔ سعادت را بنیاد نهاد، در این مدرسه تدریس می‌کرد.

مدرسهٔ ادبیه (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). این مدرسه قبل ازسال ۱۳۲۰ق دایر بود، ولی به‌صورت مکتب اداره می‌شد و از همان زمان تدریس الفبا به شیوهٔ جدید در آن انجام می‌گرفت. پس از سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م کاملاً به شکل مدرسهٔ جدید درآمد. مدیر و مؤسس آن میرزاعلی ادیب فلاحی بود. این مدرسه سالها دوام کرد. در اوایل مشروطیت، به هنگامی که شاگردان مدارس برای به‌دست آوردن مشروطه و آزادی قیام کرده بودند، شاگردان این مدرسه نیز همراه دیگر شاگردان بودند. این مدرسه نیز از نظر آموزشی جزو مدارس مشهور تبریز بود.

مدرسهٔ شعبهٔ رشدیه (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). مؤسس این مدرسه برادر کوچک حاج میرزا حسن رشدیه به‌نام میرزاعلی بود که به احترام رشدیهٔ آن را شعبهٔ رشدیه نام نهاد. این مدرسه تا اوایل انقلاب مشروطیت دایر بود و در سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م شاگردان آن در تظاهرات ملی شرکت داشتند.

متأسفانه در همان خیزشهای نخستین شهر تبریز، این مدرسه منحل شد و مؤسس آن از ایران مهاجرت کرد و در خارج از کشور به اخذ درجهٔ دکتری نایل شد.

مدرسهٔ پرورش (۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م). در اواخر سال ۱۳۲۱ق به مدیریت میرزا رضا صحاف‌زاده (پروفسور رضا پرورش‌بعدی) گشایش یافت. در اندک مدتی به ترقیات شایانی رسید و یکی از معروفترین مدارس تبریز شد. اما متأسفانه چندان نپایید و در جنگهای میان مشروطه‌خواهان و عمال استبداد، این مدرسه نیز مانند برخی از مدارس آن روزگار از بین رفت و منحل شد. مدیر آن نیز به ترکیه مهاجرت کرد و در آن جا به مقام پروفسوری نایل آمد. وی از سال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م مجله‌ای نیز به‌نام *دبستان* منتشر می‌کرد (صدرهاشمی، ج۲، ص۲۷۷).

مدرسهٔ سعادت (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). یکی از مدارس مهم و منظم تبریز بود که حدود هشت سال دایر بود و در این مدت خدمات فرهنگی شایانی انجام داد. در آغاز مشروطیت این مدرسه و شاگردان آن نقش بسزایی در مبارزه با استبداد داشتند و شاگردان آن پیوسته در تظاهرات آزادیخواهانه شرکت می‌کردند.

معلمان برجسته‌ای چون سیدحسن شریف‌زاده، سیدکاظم عصار در آن تدریس

می‌کردند. این مدرسه روزنامه‌ای نیز به‌نام *سعادت* چاپ و منتشر می‌کرد. مدیر مسؤول این روزنامه سعیدزاده ناظم مدرسهٔ سعادت بود و روزنامه در سال ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م تأسیس و منتشر شد. در زیر عنوان هر شماره از این روزنامه نوشته شده بود: «این روزنامه به امورات سیاسی کار ندارد و فقط طرفدار ترویج علم و ازدیاد مدارس در ایران خصوصاً آذربایجان بوده و از معارف ملل متمدنهٔ عالم صحبت خواهد نمود...» (صدرهاشمی، ج۳، ص۳۸).

این مدرسه دوبار به تاراج رفت؛ یک‌بار در سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م به‌دست تفنگچیان محلهٔ شتربان شهر تبریز که طرفدار استبداد بودند که به‌دنبال این حمله مدرسه مدت دو سال تعطیل شد و پس از استقرار دوبارهٔ مشروطیت به سال ۱۳۲۷ق بازگشایی شد، بار دیگر در اوایل سال ۱۳۳۰ق به‌دست سالداتهای روسیهٔ تزاری که مدرسه اشغال شد و اثاث آن به یغما رفت.

در این مدرسه زبان فرانسه نیز آموزش داده می‌شد و فرانسویان به این مدرسه علاقه‌مند بودند. یک مدرس فرانسوی به‌نام «نِهرویْ» آموزش زبان فرانسه را برعهده داشت و ماهی صد تومان به وی حقوق می‌دادند که در آن روزگار حقوق بسیار بالایی بود (هما ناطق، ۱۹۸۷). وقتی مدرسه به سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م به غارت رفت مؤسس مدرسه 'شمس‌آوری' به همراه شریف‌زاده، آزادیخواه بنام و معلم برجستهٔ این مدرسه، در قونسولخانهٔ فرانسه متحصن شدند. پس از دو ماه شمس‌آوری تبریز را ترک کرد و به بادکوبه رفت و در آنجا در مدرسهٔ میرزا حسین‌خان کمال، مدیر مدرسهٔ ایرانیان، که در ایران مدیر و مؤسس مدرسهٔ کمال بود، به تدریس مشغول شد و پس از چند ماه مدیر دبستان نوروز ایرانیان در بلاد قفقاز شد. پس از آنکه تهران به دست مجاهدین فتح شد و آثار استبداد برطرف گردید و مشروطیت دوباره استقرار یافت، وی از قفقاز به ایران بازگشت و در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م مدرسهٔ سعادت را بازگشود. مدرسه به پیشرفتهای بزرگی دست یافت و شمار شاگردان از پانصد گذشت. متأسفانه در همین دورهٔ پر رونق مدرسه بود که حملهٔ روسهای تزاری آغاز شد (ذیحجهٔ ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م) و سرانجام در محرم ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱-۱۹۱۲م مدرسه به‌دست سالداتهای روسی اشغال شد. شمس‌آوری پس از دو ماه مخفی زیستن، به تهران عزیمت کرد و در آنجا به خدمت وزارت فرهنگ درآمد.

مدرسهٔ نوبر (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). نخستین مدرسه‌ای که پس از انقلاب مشروطیت گشوده شد مدرسهٔ نوبر بود. این مدرسه از چند نظر شایان توجه است:

نخست اینکه این مدرسه را گروهی از ثروتمندان و بازرگانان بنیاد نهادند و تمام هزینهٔ مدرسه را خود برعهده داشتند. دوم اینکه در این مدرسه بیست و پنج تن از شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند و مهمتر از همه، نخستین مدرسه‌ای بود که از ثمرهٔ مشروطیت به‌دست آمده بود. افتتاح این مدرسه را روزنامهٔ *عدالت* خبر داد و طبق مندرجات این روزنامه هیئت مؤسسان مدرسه از این قرار بودند: میرزا جواد گرگری، حاج علی‌اکبر میلانی، عادل‌خان تاجرباشی، میرزامحمود سلماسی، حاجی‌رحیم بادکوبه‌چی، کربلایی‌علی‌آقا مسیو، حاجی محمدتقی سلماسی، حسین آقاختایی. (حسین امید، ج۱، ص۱۰۱).

این مدرسه تحت نظارت و مدیریت میرزامحمدعلی‌خان اداره می‌شد. در همان روزنامه شمار شاگردان ۱۱۸ تن اعلام شد که همانطور که ذکر شد، ۲۵ تن از آنان رایگان تحصیل می‌کردند.

روزنامهٔ *انجمن* نیز اسامی اشخاصی را که به مدرسهٔ نوبر اعانه داده‌اند درج کرد. مدیریت مدرسه در آخر سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م به ابراهیم ادیب واگذار شد و مدرسه در سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م با سه مدرسهٔ دیگر متحد شده و مدرسهٔ واحدی به‌نام مدرسهٔ اتحادیهٔ نوبر تشکیل دادند. در سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م این اتحاد به هم خورد و ادیب خود مدرسهٔ نوبر را دوباره دایر کرد و تا سال وفاتش (۱۳۴۸ق/۱۹۲۹م) مدیریت مدرسه را برعهده داشت.

مدرسهٔ ابتدایی چرنداب (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). افتتاح این مدرسه در روزنامهٔ *انجمن* اعلام شد که خلاصهٔ آن چنین است:

مدرسه به همت چند تن از وطن‌پرستان غیور تأسیس شده است. فقط شاگردانی که سن آنان هفت الی دوازده است، پذیرفته می‌شوند. شهریهٔ مدرسه به همت و توانایی مالی اولیای اطفال موکول است.

بانی مدرسه حاجی میرزاعلی اکبرخان مدیر روزنامهٔ *انجمن* بود، ولی متأسفانه این مدرسه نتوانست مدت زیادی پایداری کند؛ چنانکه در شمارهٔ ۱۲۳ همان روزنامه آمده است، از ماه رجب همان سال کمک مالی مدیر روزنامه قطع شد و این امر کار مدرسه را پریشان ساخت. به‌دنبال این وضع، گروهی از شاگردان مدرسه در محل انجمن حاضر شدند و یک نفر از ایشان خطابه‌ای خواند که در آن، ضمن بر شمردن چگونگی افتتاح و ادارهٔ مدرسه، گفت که اگر این مدرسه‌منحل شود، «ما اطفال که اغلب ما را مجانی قبول

کرده‌اند بی‌تربیت و تعلیم خواهیم ماند». شاگردان تقاضا کردند که اعضای محترم انجمن به آن نونهالان توجه کرده از کیسهٔ فتوت خود کمکهایی به مدرسه برسانند. به‌دنبال این شکایت قرار شد به مدرسه مثل سابق کمک مالی بشود و به این ترتیب مدرسه به‌کار خود ادامه داد. متأسفانه این مدرسه نیز در شورشهای تبریز منحل شده و از بین رفت.

مدرسهٔ اسلامیهٔ شتربان (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). به کوشش دبیر السلطنه و مدیریت میرزاحسین بن محمود صدرزاده گشوده شد. در اعلامیه‌ای که در روزنامهٔ انجمن آن سال منتشر شد ضمن خبر افتتاح مدرسه آمده است که در این مدرسه خارج از «قانون اسلامیه تعلیم و تدریس نخواهد شد». این مدرسه مدت زیادی عمر نکرد و در همان اوایل کار منحل شد.

مدرسهٔ فردوس (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). به مدیریت صادق فردوس تأسیس شد. اندکی پس از تأسیس، با دو مدرسهٔ «مجد» و «مواسات» ادغام شده و مدرسه‌ای به‌نام «متحده» تشکیل داد که مدتها با همین نام به فعالیت آموزشی مشغول بود. مدرسهٔ فردوس بعدها پیشرفت کرده و به دبیرستان مبدل شد و سه کلاس متوسطه در آن دایر شد. در دورهٔ پهلوی مدرسه با نام دبستان عنصری همچنان به فعالیت خود ادامه می‌داد.

مدرسهٔ ارشاد (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). میرزامهدی ادیب مدیر این مدرسه بود، ولی متأسفانه عمر زیادی نکرد.

مدرسهٔ مجد یا فتوحات (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). به مدیریت میرزا ابوالفتح تأسیس شد. بعدها با مدرسهٔ فردوس اتحاد کرده و مدرسهٔ متحده را تشکیل دادند.

مدرسهٔ مواسات (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). میرزامحمد مواسات مؤسس آن بود، سپس در مدرسهٔ فردوس و مجد ادغام شد. میرزامحمد پس از اندکی از مدیریت مدرسه کنار رفت و در مدرسهٔ رشدیه که به سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م گشایش یافت، معلم شد.

مدرسهٔ ایرانی (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). این مدرسه را فضل‌الله سلیمی گشود، ولی اندک زمانی پس از گشایش منحل شد.

مدرسهٔ اتحاد نوبر (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). از اتحاد چهار مدرسهٔ «رشد و قدس» و «مدرسهٔ رشدیه (شعبه)» و «مدرسهٔ قدسیه» (این مدرسه به‌صورت مکتب بود) و «نوبر» به‌وجود آمد. مدرسه دارای نظامنامه بود که به امضای مدیران رسیده بود. این مدرسه در اندک مدتی به ترقیات شایانی دست یافت و تعداد شاگردان آن به هزار نفر رسید. حاج میرزاعلی، مشهور به حاج آخوند، به ریاست مدرسه و حاج میرزااحمد به معاونت و

میرزاعبدالعلی به نظامت و ابراهیم ادیب به دفترداری و حسابداری برگزیده شدند، ولی مدرسه با همکاری هر چهار نفر اداره می‌شد. این مدرسه دوازده کلاس داشت و کلاسهایی به نامهای «ابتدایی»، «تجهیزیه» و «تدارک» در آن ترتیب داده بودند. برنامهٔ مخصوصی که برنامهٔ دبستان و دبیرستان را شامل می‌شد تعیین شده بود و مدرسه طبق آن برنامه عمل می‌کرد. تعداد کارمندان آن بالغ بر سی نفر بود. دورهٔ فعالیت اتحاد نوبر مصادف بود با دورهٔ مشروطیت که تجددخواهی رونقی نداشت و از طرف مخبرالسلطنه (مهدیقلی هدایت) والی وقت نیز کمکهایی به این مدرسه می‌رسید (حدود شصت و پنج تومان در ماه).

مدرسهٔ نوبر تا اواخر سال ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م پیوسته راه ترقی را می‌پیمود، ولی در اواخر این سال حاج آخوند فوت کرد و در اوایل سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م واقعهٔ هجوم روسهای تزاری اتفاق افتاد، در نتیجه اتحاد مدرسهٔ اتحاد نوبر به هم خورد. ابراهیم ادیب شخصاً مدرسهٔ نوبر را دایر کرد و دو مدیر دیگر متفقاً مدرسه‌ای به‌نام اتحاد گشودند.

مدرسهٔ معرفت (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). به مدیریت میرزاتقی صفایی تأسیس شد. مدرسهٔ معرفت نزدیک به چهل سال پایدار بود و در سال ۱۳۲۴ش منحل شد.

مدرسهٔ حقیقت و ترقی (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). این دو مدرسه نخست به‌طور جداگانه تأسیس یافت و اندکی بعد در هم ادغام شده و مدرسهٔ واحدی به‌نام مدرسهٔ حقیقت و ترقی را به‌وجود آورد. پس از مدتی این رشتهٔ اتحاد گسست. میرزاحسن حقیقت از ادارهٔ معارف کنار رفت و مدرسهٔ ترقی به‌صورت مستقل به مدیریت محمد ترقی به فعالیت خود ادامه داد. در تاریخ ۱۳۳۲ش این مدرسه به‌نام دبستان رودکی و با مدیریت ترقی همچنان فعال بود.

مدرسهٔ اتفاق (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). با تشریک مساعی ابوالقاسم فیوضات و یوسف نجات بنیاد یافت. مدتی دایر بود که سرانجام فیوضات مستقلاً مدرسهٔ فیوضات و نجات هم مدرسهٔ نجات را دایر کردند.

مدرسهٔ حیات (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). در اواخر سال ۱۳۲۶ق تحت نظارت یک هیئت خیریه این مدرسه بنا نهاده شد. مدرسه را این هیئت، که از روشنفکران و بازرگانان تشکیل یافته بود، اداره می‌کرد. مدیران مدرسه را هیئت تعیین می‌کرد. در طول فعالیت مدرسهٔ حیات این اشخاص مدیر مدرسه شده‌اند: حاجی آقا شفق (دکتر رضازادهٔ شفق بعدی)، حاج میرزاعلی، مشهور به حاجی آخوند ایروانی و ابوالقاسم فیوضات.

معلمان برجسته‌ای در این مدرسه به تدریس پرداخته‌اند، ولی متأسفانه مدرسهٔ حیات، حیات زیادی نداشته است. در سال ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م تحت مدیریت ابوالقاسم فیوضات به‌نام «حیات-فیوضات» موسوم و سپس نام مدرسه به فیوضات مبدل شد.

مدرسهٔ فیوضات (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). به کوشش و مدیریت ابوالقاسم فیوضات تأسیس شد و در اندک مدتی به پیشرفتهای چشمگیری دست یافت. تا سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م که مدارس تبریز به‌دست سربازان روسیهٔ تزاری غارت شد، این مدرسه همچنان به فعالیت آموزشی مشغول بود. در آن سال برای اینکه مدرسه از دستبرد و غارت اشرار به دور ماند، فیوضات مدرسه را با مساعدت قونسول فرانسه عنوان مدرسهٔ «ایران و فرانسه» داد و به این ترتیب مدرسه را از غارت نجات داد. آنگاه که دکتر اعلم‌الملک وارد تبریز شد و ادارهٔ معارف تبریز را دایر کرد، به سال ۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م مدرسهٔ فیوضات مورد توجه مقامات فرهنگی قرار گرفت و به‌صورت مدرسهٔ دولتی و رسمی درآمد. به این ترتیب مدرسهٔ فیوضات نخستین مدرسهٔ دولتی در تبریز بوده است که پس از انحلال مدرسهٔ مظفری به وجود آمد. پس از آنکه مدرسهٔ متوسطهٔ تبریز تشکیل شد، مدرسهٔ فیوضات نخستین مدرسه‌ای بود که شاگردان خود را به این مدرسه منتقل کرد.

این مدرسه در دورهٔ پهلوی نیز سالها با همان نام فعالیت داشت و پس از عزیمت ابوالقاسم فیوضات به تهران توسط برادر وی حسین فیوضات اداره می‌شد.

ابوالقاسم فیوضات در سال ۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م پس از پایان دورهٔ نمایندگی وی در مجلس شورای ملی، به سمت ریاست معارف آذربایجان تعیین شد. به هنگام ورود وی به تبریز معلمان و مدیران استقبال شایانی از او کردند، ولی به سبب نبودن امکانات مالی و نرسیدن حقوق معلمان نتوانست آنگونه که مایل بود به امور فرهنگی و پیشرفت آنها بپردازد، اما با این حال خدمات شایان توجهی انجام داد. از بهترین یادگارهای فرهنگی وی تأسیس کودکستان است که باغچهٔ اطفال (ترجمهٔ کلمه به کلمهٔ لاتین (Kindergarten) نامیده می‌شد.

اعلان گشایش کودکستان به سال ۱۳۰۳ش در روزنامهٔ *آذر* چاپ شد در این اعلامیه هدف‌از تشکیل کودکستان را «کاشتن تخم علم و ادب و اخلاق و نظافت» بیان داشته است.

مدرسهٔ نجات (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). به مدیریت یوسف نجات بنیاد یافت. پس از تشکیل ادارهٔ معارف در سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م در آذربایجان، چند ماهی با مدرسهٔ روسی و ایرانی که در آن تاریخ به مدیریت یوسف‌بیگ قاضی‌زاده تأسیس شده بود اتحاد کرد، ولی از آن تاریخ به‌بعد دوباره به‌صورت مستقل فعالیت داشت. در دورهٔ

پهلوی به دبستان مسعود سعد تغییر نام یافت و دارای سه کلاس متوسطه شد. مؤسس این مدرسه از فرهنگیان قدیمی آذربایجان بود و کتابهایی نیز برای دانش‌آموزان تألیف کرده است.

مدرسهٔ افتخار (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). مؤسس و مدیر این مدرسه سیدابوالقاسم افتخار حسینی بود. گویا زمانی مدرسهٔ حقیقت (منسوب به انجمن حقیقت) نامیده می‌شده و در غارت مدارس تبریز به یغما رفت. مدرسهٔ افتخار در دورهٔ پهلوی به دبستان مولوی تغییر نام یافت و جزو مدارس دولتی تبریز بود.

مدرسهٔ حکمت (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). به همت میرزا باقرخان حکمت تأسیس شد. مدرسهٔ حکمت نیز در اندک مدتی به پیشرفتهای شایانی دست یافت و از مدارس مهم و منظم تبریز بود. این مدرسه بعدها دارای شش کلاس ابتدایی و چهار کلاس متوسطه شد. بانی این مدرسه علاوه بر مدیریت مدرسه، تدریس دروس علوم، شیمی و طبیعی را نیز برعهده داشته است. این مدرسه بعداً دولتی شد.

میرزا باقرخان حکمت، مدیر این مدرسه، در مدرسهٔ کمال تبریز مقدمات زبان فرانسه را آموخته و بعد به تکمیل آن پرداخته بود؛ در مدرسهٔ دارالفنون تهران دورهٔ عالی فیزیک، شیمی و تاریخ طبیعی را نیز گذرانده بود. علیرضا وقایعی دربارهٔ تاریخ تأسیس این مدرسه چنین سروده است:

مدرسه حکمت گشود و گفت به‌تاریخ
پیر خرد «باب حکمتی شده مفتوح ۱۳۲۶»

بنابراین گفته، تاریخ تأسیس این مدرسه باید ۱۳۲۶ق* بوده باشد (وحیدنیا، ص ۶۵۱-۶۴۹).

مدرسهٔ شمس (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). به مدیریت میرزا عبدالرحیم، که بعدها به ساویز معروف شد، تأسیس یافت. این مدرسه سالها پایدار ماند و به دبیرستان تبدیل شد.

مدرسهٔ تمدن (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م). ابتدا در حیاط کوچکی جنب بازار صفی به همت حبیب‌الله جاوید تأسیس شد و به زودی کسب اعتبار کرد. پس از آن به‌جای دیگری منتقل شد. بعدها علاوه بر شش کلاس ابتدایی دارای کلاسهای متوسطه نیز شد. این مدرسه سالها به فعالیت خود ادامه داد. مؤسس مدرسه علاوه بر عهده‌دار بودن مدیریت

---

* این تاریخ با تاریخی که خشین امید ذکر کرده است، اختلاف دارد.

مدرسه، در مدارس متوسطه به تدریس نیز مشغول بوده و مؤلف چندین کتاب درسی نیز بوده است.

مدرسهٔ رشدیه (۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م). به همت رضاقلی رشدیه تأسیس یافت و قبلاً به نام فرانکو پرسان فعالیت داشت و سومین مدرسه‌ای است که در تبریز به‌نام رشدیه تأسیس شده است. مدرسهٔ رشدیه نیز در اندک مدتی به ترقیات بزرگی نایل آمد و یکی از مدارس مهم و خوب تبریز شد و زمانی بیش از هزار نفر شاگرد داشته است. این مدرسه در دورهٔ پهلوی به مدیریت مواسات اداره می‌شد.

مدرسهٔ ثریا (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م). این مدرسه و چند مدرسهٔ دیگر جزو مدارسی بودند که در سال ۱۳۲۹ق و ۱۳۳۰ق تأسیس شدند، ولی به‌هنگام هجوم روسهای تزاری و واقعهٔ حکومت شجاع‌الدوله از میان رفتند. بانی این مدرسه میرزا احمد نامی بوده و ابتدا به‌صورت مکتب اداره می‌شده است.

مدرسهٔ گلزار (۱۳۳۴ق/۱۹۱۵م). به مدیریت حسین گلزار تأسیس یافت و بعدها دبستان جامی نامیده شد.

مدرسهٔ محمدیه (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). از مهمترین خدمات دکتر اعلم‌الملک به‌هنگام ریاست وی در ادارهٔ معارف (۱۳۳۱ق) تأسیس نخستین مدرسهٔ متوسطه در تبریز بود. نام این مدرسه به احترام محمد حسن میرزا، ولیعهد، محمدیه گذاشته شد که بعدها به فردوسی تغییر نام یافت. در بدو امر چون به اندازهٔ کافی دانش‌آموز برای این مدرسه موجود نبود، لذا مرحوم فیوضات مدیر مدرسهٔ دولتی فیوضات، شاگردان بخش متوسطه مدرسهٔ خود را به این دبیرستان انتقال داد و بدین‌ترتیب پایه‌های نخستین دبیرستان دولتی در شهر تبریز نهاده شد. ریاست مدرسه در آغاز به عهدهٔ باقر طلیعه بود و معلمان برجسته‌ای عهده‌دار تدریس در آن بودند. از آن جمله بودند: باقر طلیعه، عربی؛ علی‌خان ادیب آشتیانی سرمدی، ادبیات فارسی و تاریخ؛ ابوالقاسم فیوضات، فیزیک و ریاضیات؛ صالح لقمان ادهم حشمت‌السلطنه، حقوق و تعلیمات مدنی؛ علی مجیر مولوی مجیرالدوله، شیمی؛ محسن رفعت و تقی رفعت، زبان خارجه و طاهر خوشنویس، حسن خط.

این مدرسه در سال اول تأسیس سه کلاس و بعد چهار کلاس داشت و شمار محصلان آن نزدیک به صد نفر بود. با تشویق دکتر اعلم الملک مدارس دیگر شاگردان خود را به این مدرسه فرستادند و مدرسه دارای پنج کلاس متوسطه شد و شمار شاگردان آن به دویست تن رسید و به پیشرفتهایی دست یافت. در سال

۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م این دبیرستان دارای شش کلاس کامل متوسطه شد و در خرداد ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م برای نخستین بار هشت نفر از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند. و از آن پس هر سال گروههای دیگری پس از گذراندن امتحان رسمی فارغ‌التحصیل می‌شدند.

رؤسای دبیرستان محمدیه عبارت بودند از:

باقرطلیعه نخستین رئیس دبیرستان؛ محسن رفعت کفیل مدرسه؛ ابوالقاسم فیوضات (۱۲۹۷ش)؛ امیر خیزی (۱۲۹۹ش).

از سال ۱۲۹۷ش به بعد مدیرانی که شاگردان مدرسهٔ خود را به این دبیرستان منتقل کرده بودند، مشغول تدریس در این دبیرستان شدند. در تاریخ ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ش شاگردان مدرسه مجلهٔ علمی و ادبی به‌نام /ادب منتشر می‌کردند.

مدرسهٔ تدین (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). به مدیریت جواد شهیدی بنا نهاده شد. چندی برپا بود. ولی چندان عمری نکرده و منحل شد.

مدرسهٔ دارالتربیه (۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م). به‌کوشش جمعیت خیریه تأسیس شد. در این مدرسه وضیع‌زادگان و مستمندان به تحصیل می‌پرداختند.

مدارس ملی این دوره از این قرارند:

مدرسهٔ اعتماد (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). به مدیریت سیدمهدی اعتماد.

مدرسهٔ بصیرت (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). به مدیریت حاج‌میرزاعلی بصیرت، (این دومین مدرسهٔ بصیرت در تبریز بوده است).

مدرسهٔ علوی (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). به مدیریت علوی‌زاده اداره می‌شد. هر سهٔ این مدرسه‌ها دیری نپاییدند.

مدرسهٔ وثوق. این مدرسه شکل نیم مدرسه و نیم مکتب داشت و به مدیریت شماری از افراد اداره می‌شد.

مدرسهٔ دانش (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱ق). پس از آنکه محمدعلی تربیت به‌سال ۱۳۰۰ش ریاست معارف آذربایجان را عهده‌دار شد، نخست به تأسیس چند باب مدرسهٔ ابتدایی دولتی اقدام کرد. تا این تاریخ فقط دو مدرسهٔ دولتی در تبریز وجود داشت که یکی از آنها مدرسهٔ دانش بود و چندان نظم و ترتیبی هم نداشت. محمدعلی تربیت، نخست مدرسهٔ دانش را در محلهٔ لیل‌آباد گشود و آن را به‌صورت مدرسهٔ منظمی درآورد که تا دورهٔ پهلوی برپا بود. این مدرسه بعدها به احترام ابوالقاسم قائم‌مقام به دبستان قائم‌مقام تغییر نام یافت.

مدرسهٔ شرف (۱۳۳۴ق/۱۹۱۵م). نام این مدرسه نخست شرفیه بود و به‌پاس نیکیهای شرف‌الدوله کلانتری، که به مدرسه کمکهای مالی می‌رساند به این اسم نامیده شده بود. در سال ۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م دولتی شد و نام آن به شرف مبدل گشت. در دورهٔ پهلوی به دبستان خیام تغییر نام یافت و همچنان برپا بود.

مدرسهٔ حافظ (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). این مدرسه سالها دایر بوده است.

مدرسهٔ رضوان (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م).

مدرسهٔ تجارت (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). یکی دیگر از اقدامات مفید محمدعلی تربیت در زمان ریاست وی دراداره معارف آذربایجان، تغییر برنامه‌های مدارس متوسطه بود، تا به این وسیله آنها را با نیازهای جامعهٔ آن روزگار مطابقت دهد. به‌دنبال این فکر بر آن شد مدرسه‌ای بگشاید تا دانش‌آموزان درآن به تحصیل امور بازرگانی بپردازند. برای این منظور برنامهٔ ویژه‌ای نوشته و مدرسهٔ دولتی تجارت در مهرماه سال ۱۳۰۱ش گشوده شد. مدیریت این مدرسه به‌عهدهٔ علی مجیر مولوی (مجیرالدوله) واگذار شد. مواد درسی این مدرسه را دروس مربوط به بازرگانی، دفترداری و علم اقتصاد و حقوق و تاریخ تجارت و صنایع تشکیل می‌داد.

چون از این مدرسه استقبال شایسته‌ای نشد، لذا اندک‌اندک مدرسه از شکل مدرسهٔ تجارت بیرون آمد و به مدرسهٔ متوسطه تبدیل شد. یکی دیگر از علل عدم توفیق این مدرسه نبودن بودجهٔ کافی و نرسیدن حقوق کارکنان مدرسه بود، که به دنبال این امر میان کارکنان مدرسه و ادارهٔ فرهنگ اختلاف افتاد و برای رسیدگی، جمعیت اصلاح و ترقی معارف تشکیل شد. این مدرسه تا سال ۱۳۰۷ش دایر بود و در این سال منحل شد.

مدرسهٔ دولتی دخترانهٔ ناموس (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). یکی دیگر از اقدامات فرهنگی محمدعلی تربیت تأسیس مدارس دخترانه بود که از جملهٔ آن همین مدرسهٔ ناموس بود. این مدرسه بعدها به دبستان هفدهٔ دی تغییرنام داد.

مدرسهٔ دوشیزگان (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). این مدرسه بعدها به مدرسهٔ متوسطهٔ دخترانه مبدل شد. مدیریت مدرسه در آغاز با بانو هاجر تربیت بود.

مدارس ملی از سال ۱۳۰۰ به‌بعد

در این دوره گرچه بیشتر مدارس دولتی بودند، ولی چند مدرسهٔ ملی نیز گشایش یافت. از آن جمله بودند:

مدرسهٔ العلم (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). به مدیریت علی یزدی‌زاده تأسیس یافت.

مدرسهٔ همت (سعدی بعدی) (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). به همت رسول عطایی گشوده شد. اندک‌اندک پیشرفت شایانی کرد و از جمله مدارس مهم ملی تبریز شد و نام آن به دبستان سعدی تغییر یافت. این مدرسه در دورهٔ پهلوی چندین کلاس متوسطه نیز داشت و جزو دبیرستانهای این شهر به شمار می‌آمد.

مدرسهٔ کمال (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). به مدیریت کریم کمال (شکول) گشایش یافت و سالها بر پا بود و بعدها به دبیرستان مبدل شد.

مدرسهٔ دیانت(۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). این مدرسه بیش از سه سال دوام نکرد.

مدرسهٔ فلاح (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). به مدیریت محمدحسین فلاح (کیهان‌پور) افتتاح شد و بعدها منحل گشت. مدارس ملی دیگری نیز در این دوره گشوده شد که دیری نپاییدند. از این جمله بودند: مدرسهٔ هدایت شتربان و سرخاب، مدرسهٔ بلدیهٔ مقصودیه، مدرسهٔ اتفاق، مدرسهٔ فتح، مدرسهٔ فتوت.

مدرسهٔ پرورش (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). از مدارس خوب شهر تبریز بود و به مدیریت محمود پرورش گشوده شد. این مدرسه بعدها دارای کلاسهای متوسطه نیز شد.

مدارس دخترانه

مدرسهٔ بنات اسلامی (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). به مدیریت بانو منیرهٔ حراف تأسیس شد. بعدها به قدسیه موسوم شد.

مدرسهٔ سپهر اناث (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). پس از چندی منحل شد.

مدرسهٔ عزت (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). نخست به مدیریت بانو علویه سیدپیران اداره می‌شد. پس از فوت وی تحت نظارت ادارهٔ فرهنگ درآمد.

مدرسهٔ ارشاد. به مدیریت حاج میرزاعباسقلی واعظ چرندابی گشایش یافت.

مدرسهٔ اقدسیه.

مدارس دخترانهٔ دیگراین دوره

در اواخر دورهٔ قاجار چند مدرسهٔ دخترانهٔ دیگر تأسیس یافت که فهرست‌وار به آنها اشاره می‌شود:

مدرسهٔ دخترانهٔ فرهنگ (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). به مدیریت بانو فرهنگ (خواهر میرمصور) اداره می‌شد.

مدرسهٔ دخترانهٔ دارالتربیه (۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م). بعدها به دبستان آزرم تغییر نام یافت.

مدرسهٔ عصمتیه (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). مدرسهٔ فخریه (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م) توسط بانو فیروزمند تأسیس یافت و بعدها منحل شد.

مدرسهٔ حقیقت (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م).

مدرسهٔ کرولالها (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). در زمان ریاست ابوالقاسم فیوضات و با مساعدت وی و بر اثر زحمات ستایش آمیز جبار باغچه‌بان در ۱۳۰۳ش تأسیس شد. پس از سه سال از شاگردان این مدرسه امتحان به عمل آمد و مورد تحسین و توجه شرکت‌کنندگان در جشنی که برای این منظور برگزار شده بود قرار گرفت.

مدارس شبستر

مدرسهٔ رشدیه (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). نخستین دبستان قصبهٔ شبستر را در ربیع‌الاول سال ۱۳۲۴ق میرزا صالح تکمه‌داشی و میرزاتقی رضایی تأسیس کردند. این مدرسه تا سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م دایر بود. در این سال که مهاجمان ماکو به منظور سرکوب مشروطه‌خواهان عازم تبریز بودند، به هنگام عبور از شبستر موجب آزار فرهنگدوستان این قصبه شدند. در نتیجه شاگردان مدرسه متفرق و معلمان متواری و میرزاتقی رضایی، یکی از بانیان مدرسه دستگیر و محبوس گردید و میرزاصالح تکمه‌داشی نیز مخفی و مدرسه تعطیل شد.

پس از استقرار دوبارهٔ مشروطیت، انجمن ایالتی تبریز درصدد گسترش فرهنگ‌نو برآمد و به دنبال این اندیشه، مدرسهٔ شبستر به‌دست بانیان اولیه‌اش بازگشایی شد و این‌بار مدرسهٔ اتحاد و ترقی خوانده شد. فرهنگدوستان محلی، اعاناتی جمع کردند و مدرسه را به محل جدیدی که حاج محمدکریم اهداء کرده بود، انتقال دادند. این مدرسه بعدها (به‌احترام شیخ‌محمود شبستری که کتاب مثنوی او به همین نام است) *گلشن‌راز* نامیده شد.

مدرسهٔ رهبر ترقی (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). به مدیریت حاج یوسف یعقوبی تأسیس یافت، ولی دیری نپایید و در پی هجوم سربازان روسیهٔ تزاری و حکومت حاج شجاع‌الدوله در آذربایجان از هم پاشید و مدیر مدرسه از شبستر گریخت. پس از تغییر اوضاع و به وجود آمدن آرامش نسبی دوباره فرهنگ در این منطقه رو به‌گسترش گذاشت و از مجموعهٔ این چند مدرسه، مدرسهٔ واحدی تشکیل شد که در سال ۱۲۹۹ش از دولت اعانه دریافت می‌کرد.

مدرسهٔ خامنه

مدرسهٔ معرفت* (۱۳۱۸-۱۳۱۷ق/۱۹۰۰م). به همت حاج اسدالله فتح‌الله یوف خامنه‌ای که از فرهنگدوستان و نیکوکاران خامنه بود و در ماخاچ قالا (روسیه) به تجارت مشغول بود، بنیاد یافت. وی با هزینهٔ خود عمارت آبرومندی برای مدرسه ساخت و به آن اهداء کرد. (حاج اسدالله علاوه بر خامنه در مشهد و روسیه نیز مدارس جدید تأسیس کرد. گفتنی است که وی خود از نعمت سواد بی‌بهره بود!) این مدرسه با کمال نظم اداره می‌شد و هرگز گرفتار جزر و مدهای انحلال و اخلال نگردید.

حاج اسدالله تا در قید حیات بود کلیهٔ مخارج مدرسه و کتابهای درسی و لوازم تحصیلی شاگردان و حقوق معلمان و سایر کارکنان مدرسه را مرتب از روسیه می‌فرستاد و برای ادارهٔ مدرسه چند مغازه در پطروسکه (ماخاچ قالا) وقف کرده بود که پس از فوت وی نیز پول آن به مدرسه پرداخت می‌شد. بعد از فوت او تا سال ۱۹۱۸م/۱۲۹۷ش منسوبین وی از درآمد مغازه‌ها مبلغی به خامنه می‌فرستادند، اما بعدها این کمکها قطع شد.

پس از آنکه این مدرسه در سال ۱۳۰۵ش دولتی شد نام آن را به «دبستان ذولتی نثار خامنه» تغییر دادند (گویا نثار تخلص یکی از شعرای فارسی زبان بوده است). این تغییر نام با ریاست دکتر احمدمحسنی بر ادارهٔ معارف آذربایجان همزمان بوده است. نویسندهٔ کتاب *مدرسهٔ رایگان معرفت* آورده است که محسنی «فرد شوونیستی بود» وگاهی اتفاق می‌افتاد کارمندی را به خاطر اینکه در محیط مدرسه به زبان مادری (ترکی) حرف زده بود از کار منفصل می‌کرد. گویا در تغییر نام مدرسه او نیز دست داشته است (منظوری خامنه، ص۱۹-۱۳).

حاج اسدالله معرفت، حاج میرزا حبیب وایقانی را (که وی نیز بعدها نام خانوادگی خود را «معرفت» انتخاب کرد)، به مدیریت مدرسه تعیین کرد و برای آشنایی وی با اصول جدید تعلیم و تربیت او را به روسیه برد. وی پس از بازگشت به ایران مدرسهٔ معرفت خامنه را راه انداخت. قرار این شده بود که او در مقابل این خدمت حاج اسدالله معرفت، تحصیل چهل نفر از شاگردان بی‌بضاعت را به‌عهدهٔ بگیرد و از بابت هریک سالانه پنج تومان دریافت کند. ضمناً مقرر شد از بابت حق‌التعلیم هریک از دانش‌آموزان دیگر نیز پنج تومان دریافت دارد و معلمان مورد نیاز را از خامنه و تبریز سالانه استخدام

---

* حسین امید تاریخ تأسیس این مدرسه را ۱۳۲۴ق نوشته است. رک: ص۳۳۳، منظوری تاریخ آن را ۱۳۱۸-۱۳۱۷ق ذکر کرده است. رک: ص۱۱.

کند. استقبال مردم از این مدرسه به اندازه‌ای بود که مدیر مدرسه مجبور شد چند تن معلم دیگر استخدام کند. شاگردان معلم ورزش نیز داشتند و همه دانش‌آموزان هر روز نیم ساعت به ورزش می‌پرداختند. با تفنگهای مخصوص به بچه‌ها تعلیم نظامی و مشق نیز داده می‌شد. برای این منظور حاج اسدالله چهل قبضه تفنگ کوچک با فشنگهای چوبی از پطروسکه فرستاده بود. به‌علاوه حاج اسدالله از روسیه نمونهٔ میز و نیمکت و تخته سیاه (دوسقه) به خامنه فرستاد و نجارهای خامنه از روی آنها برای مدرسه میز و نیمکت ساختند.

وی همچنین برای شاگردان لباس و کلاه و کمربند مخصوصی که روی قلاب آن کلمهٔ «مدرسهٔ معرفت خامنه» حک شده بود، می‌فرستاد.

برای تشویق شاگردان «بلیط آفرین» و «ورقهٔ امتیاز» چاپ شده بود. ورقه‌های امتیاز شبیه دسته چک امروزی بود و از دو قسمت ته‌دفترچه و ورقه‌های آفرین تشکیل می‌شد، و روی ورقه‌ها با اکلیل چنین نوشته شده بود:

لیس‌الیتیم‌الذی قدمات والده
ان الیتیم، یتیم‌العلم والادب
در سعادت و توفیق و فضل و علم و ادب
گشاده بررخ نوباوگان اهل وطن

دانش‌آموزی که به دریافت ورقهٔ تشویق موفق می‌شد، علاوه‌بر آن جایزه‌ای نیز دریافت می‌کرد.

برای مدرسه نظامنامه‌ای در تاریخ ۵ شهر رجب ۱۳۲۰ق نوشته شد که از یک مقدمه و ده فصل و یک اعتذار تشکیل می‌شد که برخی از مواد آن چنین است:

(از فصل اول: در تکالیف عموم اجزا).

مادهٔ ۶) اجزای مدرسه به هیچ اسم و رسم چیزی از شاگردان مطالبه نخواهند کرد.

مادهٔ ۷) مواجب تمام اجزا در دو قسط پرداخته خواهد شد. یکی نیمه و دیگری سلخ و غیر از این دو وقت احدی حق مطالبهٔ شهریه ندارد....

(از فصل دوم: در تکالیف‌ناظم).

مادهٔ ۱) ناظم مدرسه باید پیش از همهٔ شاگردان وارد مدرسه شده و بعد از همه خارج شود.

مادهٔ ۴) ناظم باید همهٔ اوقات مواظب حرکت شاگردان باشد و در هنگام تنفس مراقب باشد که حرکات ناشایسته از آنها ناشی نشود.

مادهٔ ۵) ناظم باید به درجات تحصیل و اخلاق آنها (شاگردان) همه روزه رسیدگی نموده و هرکدام شایستهٔ تمجید باشند آنها را «بلیط آفرین» داده و هر کدام مقصر باشد مؤاخذه و تنبیه نماید.

مادهٔ ۶) ناظم یا معلم حق ندارد در تنبیه شاگردان از قرار داد معینه تخلف نماید.

(از فصل سوم: درتکالیف معلمین).

مادهٔ ۳) معلم باید همهٔ شاگردها را به یک چشم نگاه کرده و با آنها بالسویه رفتار نماید و پستی و بلندی آنها را از درجهٔ درس آنها بداند.

مادهٔ ۶) معلم در اتاق درس نباید شاگردها را چوب بزند، بلکه با کمال ادب و احترام رفتار نماید.

(از فصل چهارم: در شرایط پذیرش شاگردان)

مادهٔ ۱) شاگرد از ۷ سال کمتر و ۱۴ سال بیشتر قبول نمی‌شود.

مادهٔ ۲) چنانچه شاگردی دارای امراض مسریه از قبیل کچلی و کوفت و غیره باشد قبول نخواهد شد.

مادهٔ ۳) چنانچه دارای اخلاق فاسده باشد پذیرفته نمی‌شود.

(از فصل پنجم: در تکالیف شاگردها)

مادهٔ ۳) شاگردها حق مفاخرت به همدیگر ندارند و در نظر معلم و سایر اجزاء بالسویه خواهند بود و به هیچ قسم، درجهٔ نسب آنها موجب امتیاز آنها نخواهد شد....

مادهٔ ۱۰) شاگردها همیشه باید مواظب نظافت خود و اسباب خود باشند که دست و پا و لباس و کتاب و دفتر آنها کثیف نباشد.

مادهٔ ۱۱) شاگردها در مدرسه حق ندارند خرید و فروش با یکدیگر بنمایند یا قرض و معاوضه نمایند.

مادهٔ ۱۶) شاگردها باید هفته‌ای یک مرتبه روزهای شنبه ورقهٔ نظامنامه راکه روز پنجشنبه به آنها داده شده به امضای اولیای خودشان رسانیده بیاورند، والا مقصر خواهند بود.

(از فصل ششم: در ترتیب درس مدرسه).

...اتاق سوم (کلاس سوم): قرائت قرآن شریف با تجوید، تاریخ ایران، حساب (ریاضیات)، جغرافی، صرف و نحو، لغت قرآن، دفترداری...

(از فصل هشتم: در امتیازات شاگردان).

مادهٔ ۱) هریک از شاگردان محصل در درس و اخلاق نمرهٔ اعلاکه ۱۴ است داشته باشند از طرف مدرسه امتیازات به آنها داده خواهد شد.

مادهٔ ۲) امتیازات مدرسه فعلاً منحصر است به «بلیط آفرین» و «ورقهٔ امتیاز».

مادهٔ ۳) هر شاگردی که دارای ۱۰ «بلیط آفرین» شد در آخر سال، در روز جشن مدرسه عطیه‌ای به او داده خواهد شد، از قبیل کتاب و قلمدان ونقشه...

مادهٔ ۶) اگر شاگردی فقط از اخلاق صاحب نمرهٔ اعلا باشد پس از گذشتن ۶ ماه از طرف مدرسه به او نشان «افتخار» مرحمت خواهد شد.

(از فصل نهم: در امتحانات مدرسه).

مادهٔ ۱) اول، امتحانی است که همه روزه معلم از شاگرد مدرسه می‌کند.

مادهٔ ۲) امتحانی است که رئیس مدرسه به هر چند روز از شاگردان می‌نماید.

مادهٔ ۳) امتحانی است که در هر سه ماه با اطلاع چند نفر می‌شود.

مادهٔ ۴) امتحانی است که در آخر سال در حضور تمام اولیای اطفال می‌شود که باید از درس یک سالهٔ شاگرد سؤال شود....

(اعتذار)

مسلم است هرکاری در آغاز بی‌عیب و نقص نمی‌شود خاصه امر مدرسه و تعلیمات جدیدهٔ آن هم در خامنه که تا به حال کسی به این خیال نبوده و غرض ما هم از نوشتن این نظامنامه نوشتن چیزی است که هست نه آنچه باید باشد.

بنابراین از صاحب‌نظران خواهشمندیم که بر نواقص آن خرده نگیرند و عذر ما را بپذیرند و العذر عندکرام‌الناس مقبول.

(حررةاقل الذاکرین، محمدعلی خامنه‌ای ابن مرحوم حاجی‌ملاحاجی‌بابا، به تاریخ ۵ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۰ هجری قمری. التماس دعا دارم از خواننده).

مدرسهٔ تسوج

مدرسهٔ امید. به کوشش جواد پارسی نامی تأسیس یافت. در آغاز اهالی تسوج می‌خواستند سقف مدرسه را خراب و معلم و مدیر مدرسه را زیر آن دفن کنند، ولی با ایستادگی مدیر مدرسه تا سال ۱۳۰۵ش پایدار ماند و پس از آن دولتی شد و به جامی تغییر نام داد.

مدارس اسکو

مدرسهٔ رضویه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). این مدرسه در ساختمان مخصوصی که برای مدرسه ساخته شده بود تأسیس یافت. در آغاز مدیریت آن برعهدهٔ میرزاعبدالمحمد (مجدالاسلام) از شاگردان ثقةالاسلام بود. برای افتتاح مدرسه خود میرزاعبدالمحمد اعلامیه‌ای انتشار داد که در آن آمده است: «... موافق قانون و نظامنامهٔ مدرسه قرار ماهیانه چهار قران است و بعد از اتمام ساعات کلاس از دو نیم به غروب برای شاگردان بزرگ تدریس خواهد شد».

در همین اعلامیه «تحت عنوان فهرست تحصیلات» مطالب درسی به این شرح آمده است:

۱) الفبا به‌طرز جدید که در عرض شش ماه طفل دارای نوشتن و خواندن صحیحی خواهد شد (!)؛ ۲) تعلیم قرآن مجید با تجوید؛ ۳) فارسی ابتدایی؛ ۴) ادبیات؛ ۵) اصول عقاید و مسائل شرعیه؛ ۶) صرف و نحو؛ ۷) فارسی و عربی؛ ۸) تاریخ ملل عالم؛ ۹) علم حساب؛ ۱۰) جغرافیای پنج قطعه.

مدیر مدرسه عبدالمحمد الحسینی».

افتتاح این مدرسه با مراسم و جشن خاصی توأم بود. ضمناً در نخستین امتحان رسمی این مدرسه که به سال ۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م برگزار شد، جشن مفصلی ترتیب داده شد و اکثر اولیاء و شاگردان کلاس شرکت کردند.

انحلال مدرسه: در اسکو برعکس جاهای دیگر انحلال مدرسه به دنبال اغراض شخصی یا به‌دنبال مخالفتهای کهنه‌پرستان صورت نگرفت، بلکه به‌دنبال گرسنگی و قحطی بود که در سال ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م پیش آمد و زندگی مردم مختل و مدرسه منحل شد. مدرسه چندی به این وضع ماند تا اینکه در سال ۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م از طرف ادارهٔ ایالتی معارف شخصی به آنجا فرستاده شد و جمعیت مخصوصی به‌نام جمعیت خیریه تشکیل یافت و مدرسه بازگشایی شد.

مدارس دهخوارگان (آذرشهر)

مدرسهٔ نجات (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). نخستین مدرسه‌ای بود که در قصبهٔ آذرشهر در ناحیهٔ گاوگان بنا نهاده شد. مؤسس این مدرسه میرزااسماعیل روانبخش بود. این مدرسه علی‌رغم مخالفتهای برخی از اهالی، مدت چهار سال دوام آورد، روانبخش علاوه بر کلاسهای روزانه کلاسهای اکابر نیز تشکیل داده بود.

این مدرسه در سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م به تحریک کهنه‌پرستان و جهال تعطیل و مؤسس آن مجبور به ترک زادگاه خود شد و به آذرشهر عزیمت و در آنجا اقدام به تأسیس مدرسهٔ نجات کرد. اما مدرسهٔ نجات آذرشهر نیز چندان نپایید و پس از چندی منحل شد. در سال ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م بود که پس از برقراری آرامش نسبی، نخستین دبستان دولتی در قصبهٔ گاوگان آذرشهر تأسیس شد و این مدرسه سالها دایر بوده است.

مدرسهٔ فتحی (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). این مدرسه به همت خانوادهٔ فتحی در دهخوارگان تأسیس یافت، اما عمر زیادی نکرد.

مدارس مرند

مدرسهٔ مساوات (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). نخستین مدرسه‌ای بود که در این بخش به کوشش گروهی از رهبران مشروطه و آزادیخواهان بنا نهاده شد. از آن جمله بودند: حبیب‌الله شاملو مرندی، حاجی موسی‌خان هوچقانی، ابراهیم ذوالفقارزاده، محمد ولی، حاج حسین‌صراف، میرزا محمود رئیس پست و تلگراف و جمعی دیگر.

در سال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م به همت میرزا آقا مکافات و با مساعدت مالی وی و همکاریهای افراد یاد شده نخستین مدرسهٔ مرند به‌نام «مساوات» گشایش یافت. مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ میرزاحسین رشدیه، برادر رشدیهٔ معروف واگذار شد. گرچه این مدرسه ابتدایی بود، ولی در آن علوم مختلف و زبان روسی نیز تدریس می‌شد.

این مدرسه مانند بسیاری از مدارس آن روزگار به آسانی پا نگرفت؛ چنانکه پس از شش ماه که از افتتاح مدرسه می‌گذشت و اولیای مدرسه خود را آمادهٔ جشن آخر سال می‌کردند، چند ساعت به شروع امتحان مانده بود که با تحریک دشمنان همیشگی فرهنگ نو، گروهی از اهالی مغازه‌های خود را بستند به سوی مدرسه هجوم آوردند و در اندک زمانی مدرسه را خراب و اثاث آن را غارت کردند. قرائتخانه‌ای را که سیدعلی خان مؤدب دایر کرده بود، تاراج و کتابهای آن را از بین بردند. در این گیرودار، سیدعلی‌خان مؤدب که برای نظارت بر امتحان شاگردان از تبریز دعوت شده بود، به منزل میرزاآقا مکافات پناهنده شد. در این هنگام جماعت مهاجم به سوی خانهٔ میرزاآقا مکافات هجوم بردند تا وی را گرفته و به قتل برسانند که سرانجام به هر ترتیبی بود غائله خوابید و مدرسه تعطیل شد. به‌دنبال این رخداد، از سوی فرهنگدوستان موضوع به تقی‌زاده، که در آن زمان نمایندهٔ مجلس بود، اطلاع داده شد و از او تقاضای رسیدگی شد. این وضع

مصادف با سفر هیئت اعزامی انجمن تبریز برای رفع مناقشات مشروطه‌خواهان خوی و ماکو و اقبال‌السلطنهٔ ماکویی بود. این هیئت هنگام عبور از مرند جهت رسیدگی به مسئلهٔ غارت مدرسهٔ مساوات در آن شهر توقف کرد و پس از امتحان از شاگردان مدرسه در زمینه‌های درسی گوناگون، آنان را مورد تحسین و تمجید قرار داد؛ به‌گونه‌ای که شاهزاده مقتدرالدوله که همراه این هیئت بود، پنج تومان به عنوان انعام به کودکان این مدرسه داد و بدین‌ترتیب مدرسه پس از چند ماه بازگشایی شد (شیخ‌الاسلام، ص۱۸). و این‌بار اسماعیل یگانی مدیریت مدرسه را عهده‌دار شد. متأسفانه به هنگام به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی، مدرسهٔ مرند نیز دوباره از طرف دشمنان فرهنگ نو به یغما رفت و مدرسه دوباره تعطیل شد. سرانجام در سال ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م برای سومین بار گشوده شد، ولی این‌بار نیز در پی شورشهای هواداران شجاع‌الدوله در تبریز این مدرسه برای بار سوم غارت شد (۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م).

برای بار چهارم این مدرسه در سال ۱۳۳۳ق به همت موسی هوچقانی و با نظم و ترتیب خاص گشوده و مدرسهٔ احمدی خوانده شد (۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م). موسی هوچقانی علاوه بر تأسیس مدرسه و فعالیتهای فرهنگی، حقوق معلمان را اغلب از کیسهٔ فتوت خود می‌داد و برای شاگردان بی‌بضاعت لباس و لوازم تحصیل نیز تهیه می‌کرد. پس از فوت وی مدرسه در شرف انحلال بود که در سال ۱۲۹۸ش دولتی شد و این‌بار خاقانی نامیده شد. مدرسهٔ خاقانی نخستین مدرسهٔ مرند است که از عوارض دولتی اداره می‌شد.

مدرسهٔ ملی (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). بنا به مندرجات روزنامهٔ *انجمن*، این مدرسه به همت حاجی جلیل‌آقا مرندی در محرم سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م تأسیس شد. در این مدرسهٔ الفبای تجوید، شرعیات، فارسی، صرف ونحو، حساب، جغرافیا، هیئت، هندسه و زبانهای فرانسه و روسی تدریس می‌شد (روزنامهٔ *انجمن* شمارهٔ ۶۲، به نقل از: حسین امید، ص۱۳۷). برای این مدرسه معلمان برجسته‌ای از تبریز و روسیه آوردند.

مدرسهٔ ملی زنوز (۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ش /۱۹۱۹ و ۱۹۲۰م). در اواخر دورهٔ قاجار در زنوز نیز یک باب مدرسهٔ ملی گشایش یافت. گرچه با این مدرسه نیز به مخالفت برخاستند، اما همچنان به فعالیت فرهنگی خود ادامه داد و در سال ۱۳۰۲ش /۱۹۲۳م دولتی شد و دبستان سعدی نام گرفت.

مدارس مراغه

مدرسهٔ جلالیه (پیش از سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). به همت عبدالاحد تدین معروف به ادیب‌العلما تأسیس شد. پس از آنکه میرزا حسن رشدیه نخستین مدرسهٔ جدید را در تبریز دایر کرد، تدین به محض آگاهی از افتتاح این مدرسه به تبریز عزیمت کرد و از نزدیک با روش تدریس وی آشنا شد. پس از بازگشت به مراغه در همان محل اولیهٔ مدرسه (ساختمان بیرونی حاجی‌میرزا حسن شکوهی) به آموزش کودکان پرداخت. در این هنگام با جمع‌آوری شصت تومان اعانه از فرهنگدوستان محل، خانه‌ای خریداری کرد و به کمک محمدکریم‌خان سرتیپ وسایل لازم برای مدرسه را خریداری کرده و در سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م دبستان جدید را در این محل گشود و نام آن را از جلالیه به سرتیپیه تغییر داد. متأسفانه این مدرسه در پی حملهٔ معاندین خراب و تعطیل شد (مروارید، ص۱۶۵).

مدرسهٔ سعدیه (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). متأسفانه نام مدیر و مؤسس این مدرسه به درستی معلوم نیست و اطلاع ما از این مدرسه اعلانی است که در روزنامهٔ *انجمن* چاپ تبریز آمده است که عین آن اینجا نقل می‌شود:

مکتوب از مراغه

> بعدالعنوان: مدرسهٔ مبارکهٔ سعدیه که چندی قبل در مراغه تأسیس شده، دارای سه کلاس، متعلمین آن زیاده از پنجاه نفر است و الحمدللّٰه از یُمنْ و برکت انفاس وطن‌خواهان تلامذهٔ مدرسه در ظرف دو سه ماه ترقی فوق‌العاده کرده‌اند و استعداد ایرانیان مشهود و واضح شده است (این طفل یک شبه ره صدساله می‌رود). مدیر مدرسهٔ مزبوره قرار گذاشته بود که در شش ماه امتحان عمومی بدهد. ان‌شاءالله بعد از عید نوروز امتحان رسمی نه اسمی در حضور عموم وطن‌پرستان خواهند داد.
>
> بعد از افتتاح این مدرسه جناب عادل‌خان تاجرباشی دام اجلاله محض از دوستی و وطن‌پرستی و ملت دوستی انواع و اقسام مرحمتها فرموده و کتابهای متعدده مجاناً به متعلمین فرستاده‌اند؛ معلوم است در نزد خدا و رسول و رؤسای ملت مجهول نخواهد ماند. اقل محمدعلی طبیب‌خوئی (روزنامهٔ *انجمن*، شمارهٔ ۵۱، ۱۳۲۵ق).

این مدرسه دیری نپایید و منحل شد (مروارید، ص۱۶۶ـ۱۶۵؛ حسین امید، ص۱۳۵).

مدرسهٔ شکوهی (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). به همت حاج میرزاحسن شکوهی که از فرهنگدوستان و آزادیخواهان بنام مراغه بود بنا نهاده شد. بانی این مدرسه از

آزادیخواهانی بود که بارها طعم حبس و شکنجه‌های شجاع‌الدوله؛ حاکم مراغه را چشیده بود، ولی با این حال لحظه‌ای از پرداختن به آموزش و پرورش نوباوگان زادگاه خویش غفلت نورزید. مدرسهٔ شکوهی پس از کشاکش میان آزادیخواهان و هواداران شجاع‌الدوله و مخالفان فرهنگ نو منحل و مؤسس آن تبعید شد (*همان‌جا*؛ حسین امید، ج ۱، ص ۱۳۶).

دبستان نو (تدین) (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). پس از آنکه محمدعلی شاه مخلوع و آزادیخواهان دوباره پیروز شدند، حاج میرزاحسن شکوهی به زادگاه خویش بازگشت و مدرسه‌ای به‌نام مدرسهٔ نو بگشود که این مدرسه نیز در معرض اتهام قرارگرفت و منحل شد. گفتنی است که این‌بار خود شجاع‌الدوله نیز به این مدرسه کمک مالی می‌رساند و این‌کار وی جز به سبب وحشت او از آزادیخواهان دلیل دیگری نداشته است.

پس از چند سال این مدرسه بازگشایی و «تدین» خوانده شد و در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م دولتی شد. اساس دبیرستان خواجه‌نصیر بعدی در شهر مراغه، همین مدرسهٔ ملی شکوهی (دبستان نو، تدین بعدی) بوده است (*همان‌جا*).

مدرسهٔ تدین (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). با همکاری میرزاحسن شکوهی و مدیریت عبدالاحد تدین تأسیس شد. عبدالاحدتدین نیز از فرهنگدوستان و آزادیخواهان بود. وی نیز به هنگام حکومت شجاع‌الدوله در مراغه روانهٔ زندان شد و پس از پرداخت هزارتومان وجه، به ضمانت حاجی‌حسین حمیدیه از زندان آزاد شده و به تبریز رفت. در تبریز پس از ملاقات با دکتر اعلم‌الملک رئیس ادارهٔ معارف وقت مدتی در مدرسهٔ فیوضات به برطرف کردن نواقص درسی پرداخت و به پیشنهاد اعلم‌الملک نمایندگی فرهنگ مراغه را پذیرفت و پس از ورود به مراغه دبستان تدین را تأسیس کرد. در این کار میرزا حسن شکوهی نیز پیوسته وی را یاری می‌کرد (مروارید، ص ۱۸۰؛ حسین امید، ج ۱، ص ۳۴۰).

مدرسهٔ فتوحیه (۱۳۴۱ق/۱۹۲۲م). به همت حاجی‌میرزامحمدخان فتوح‌الملک تأسیس شد و او هزینهٔ شاگردان مدرسه را از هر حیث فراهم ساخت. این مدرسه سالها دوام داشت و از جمله مدارس منظم مراغه بوده است. متأسفانه پس از فوت بانی آن، مدرسه از هم پاشید و منحل شد (*همان‌جا*).

مدارس دولتی مراغه (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). نخستین مدرسهٔ دولتی مراغه همان مدرسهٔ تدین بود که در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م دولتی شد. پس از آن از سال ۱۲۹۹ش

به‌بعد نیز چند مدرسهٔ دولتی تأسیس یافت و بر شمار مدارس دولتی افزوده شد. از این جمله بود مدرسهٔ شمارهٔ ۳ که در سال ۱۲۹۹ش تأسیس شد و در سال ۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م منحل و بعدها مدرسهٔ فردوسی نامیده شد* (امید، ص۳۴۴).

مدرسهٔ شریعت (اوحدی) (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). نام این مدرسه بعدها به دیانت تغییر یافت و چون محل آن به عمارت وقفی صدرالسادات، محل بعدی دبیرستان صدر، منتقل شد به احترام وی در تاریخ ۱۳۰۶ش دبستان صدریهٔ شمارهٔ ۲ نامیده شد. پس از انتقال به محل دیگر به اوحدی موسوم گردید (*همان‌جا*؛ *احصائیه وزارت معارف*، سال ۱۳۰۶ش).

مدارس توابع مراغه

مدرسهٔ ملی فخریه (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). در بناب به همت علی‌اصغر سیف‌العلما تأسیس یافت و مخارج آن را نیز وی می‌پرداخت. این مدرسه درسال ۱۳۰۴ش دولتی شد و دبستان پهلوی نام گرفت.

مدرسهٔ (دخترانه) تربیت‌البنات** (۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). در آن هنگام که شاهزاده ظهیرالسلطان حاکم مراغه بود، میرزا حسن شکوهی با منشی‌باشی آمد و رفت خانوادگی داشت، لذا دختران منشی‌باشی راکه در مدرسهٔ پروتستان تبریز تحصیل کرده و معلومات مقدماتی هم کسب کرده بودند، به گشودن یک باب دبستان دخترانه که تا آن زمان معمول و مرسوم نبود، تشویق کرد و سرانجام تمایل آنان را جلب ودر کوچهٔ شیخ‌تاج، حوالی میدان «کرد علی‌آقا»، حاجی‌میرزاحسن شکوهی مدرسه‌ای به‌نام «تربیت‌البنات» تأسیس کرد. مدیریت و سرپرستی آن را دختران منشی‌باشی عهده‌دار شدند. تمام هزینهٔ مدرسه را خود شکوهی متقبل شد. چون به خاطر نفوذ تعصبات شدید مذهبی کسی حاضر نشد دختر خویش را به آن مدرسه بفرستد، میرزا حسن شکوهی دو تن از دختران خویش را به مدرسه فرستاد و پس از دو روز دختر برادرش در مدرسه ثبت نام کرد. تا یک ماه این سه دوشیزه در مدرسه بودند و شاگرد دیگری جز آنان در مدرسه نبود. سرانجام میرزاحسن شکوهی با تشویق افراد گوناگون توانست تنی چند از دوشیزگان را در آنجا گردآورد و به آموزش آنان بپردازد (مروارید، ص۱۷۹).

---

* حسین امید، این مطالب را زیر عنوان «دبستان سه‌کلاسهٔ بدر» آورده است. به نظر می‌رسد این مدرسه زمانی با عنوان مذکور نامیده می‌شده است.

** در احصائیه سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف تاریخ تأسیس این مدرسه ۱۳۰۳ش ذکر شده است.

مدارس ارومیه*

از دیرباز ارومیه دارای مدرسه بوده و قدمت تأسیس نخستین مدرسه‌در این منطقه که از سوی لازاریستهای فرانسوی و میسیونهای امریکایی بنا نهاده شده بود، به بیش از ۱۵۰ سال می‌رسد (در بحث از مدارس مبلغان مسیحی از آن سخن خواهد رفت). اما تأسیس نخستین مدرسه به سبک جدید به دست و همت ایرانیان در ارومیه و توابع آن از اوایل انقلاب مشروطیت آغاز شد.

مدرسهٔ کمالیه (۲۴-۱۳۲۳ق/۷-۱۹۰۶م). به کوشش ابوالفضل حکمت افشار بنا نهاده شد (علی دهقان، ص۱۵۸).

مدرسهٔ اسلامیه (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). به همت حاج محمدحسن‌خان امیرنظمی افشار (خاج نظم‌السلطنه) و گروهی از فرهنگدوستان تأسیس‌شد. وی از خاندانهای اشراف و اعیان ارومیه بود و در قشون ارومیه درجهٔ امیرتومانی داشت. هزینه‌های مدرسه را شخصاً تأمین می‌کرد. در این مدرسه جهت تعلیم کودکان تهیدستان کارگاههای کفاشی و درودگری و خیاطی نیز دایر کرده بود. برای کودکان بی‌سرپرست قسمت شبانه‌روزی نیز ضمیمهٔ مدرسه بود و تمام هزینهٔ لباس و خوراک را مؤسس آن برعهده داشت.

مؤسس مدرسه برای آموزش خواندن و نوشتن میرزاحسین رشدیه (برادر میرزاحسن رشدیهٔ معروف) را استخدام کرد و به ارومیه آورد. این مدرسه در اغتشاشات ارومیه از بین رفت.

مدارسی که در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ تأسیس شد:

نام مدرسه	نام مؤسس یا مدیر مدرسه
دبستان سعادت	میرزاقربانعلی-آموزگار
دبستان رفعت	میرزا رضیع رضوی
دبستان خیریه	ملامناف یکی از روحانیون شهر
دبستان جلالیه	میرجلال هاشمی
دبستان دانش	شیخ علی خویی
دبستان سادات	میرزایوسفعلی الماسی

(همان‌جا)

* اکثر مطالب مربوط به مدارس ارومیه درکتاب *تاریخ فرهنگ آذربایجان* نیز آمده است. رک: حسین امید، ص ۴۰۲-۳۸۵.

هر یک از این مدارس تا مدتی دایر بود، ولی همهٔ آنها تا سال ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م از بین رفت.

مدرسهٔ توفیق (پس از مشروطیت). به همت میرزا رحمت‌الله توفیق از بانیان فرهنگ نو در ارومیه بنا نهاده شد. این مدرسه نیز که پس از مدارس مذکور تأسیس شد، در سال ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م از میان رفت (*همان‌جا*).

مدرسهٔ نوید دانش (۱۳۲۶ق*/۱۹۰۷م). پیش از آنکه حسین مستشاری که یکی از بانیان فرهنگ ارومیه بود ریاست معارف این شهر را عهده‌دار شود، با مساعدت گروهی از فرهنگدوستان ارومیه هیئتی به‌نام هیئت معارف تشکیل داد. از جملهٔ اقدامات فرهنگی این هیئت تأسیس مدرسهٔ نوید دانش بود. این مدرسه دارای دو بخش ابتدایی و متوسطه بود. ریاست بخش متوسطه را عباس تبلیغی معروف به «ملاباشی» برعهده داشت که وی نیز یکی از بانیان فرهنگ نو در ارومیه بوده است. قسمت ابتدایی را شیخ علی خویی مدیر پیشین مدرسهٔ دانش اداره می‌کرد. این مدرسه نیز به‌دنبال شورشهای ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م از میان رفت (*همان‌جا*).

مدرسهٔ احمدیه (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). پس از اینکه ادارهٔ معارف در ارومیه تشکیل شد، ازاقدامات اولیهٔ آن اداره، گشودن دوباب مدرسه بود. یکی از آنها مدرسهٔ احمدیه بود. این مدرسه تا سال ۱۳۰۱ش فقط یک قسمت شش کلاسه داشت. در این سال قسمت دبیرستان نیز بر آن افزوده شد وهرسال یک کلاس دبیرستان تشکیل یافت و سرانجام مدرسه به‌صورت یک دبیرستان کامل درآمد. میرزاعباس تبلیغی «ملاباشی» از بدو تأسیس ریاست این مدرسه را عهده‌دار بود و در توسعهٔ آن متحمل زحمات زیادی شد. از جمله دشواریهای کار مدرسه، پیداکردن دبیر برای دبیرستان بود و در بیشتر موارد خود وی فارسی و عربی و ریاضیات و فیزیک و شیمی را تدریس می‌کرد.

بخش ابتدایی مدرسهٔ احمدیه به‌نام دبستان بزرگمهر تغییر نام داد و مدیریت آن همچنان به‌عهدهٔ ملاباشی بود (*همان‌جا*).

مدرسهٔ مظفریه (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). مدرسهٔ مظفریه پیش از تأسیس رسمی ادارهٔ معارف به همت هیئت معارف ارومیه در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م تأسیس و امور مدرسه تحت نظارت این هیئت اداره می‌شد. این مدرسه به‌نام مظفراعلم (سردار انتصار) که در دورهٔ ریاست قشون آذربایجان در تأسیس آن کمک کرده بود «مظفریه» خوانده شد.

---

* سالنامهٔ ۱۳۳۶ فرهنگ آذربایجان غربی سال تأسیس این مدرسه را ۱۳۲۸ق ذکر کرده است. (به‌نقل از: علی دهقان، ص۱۵۹).

مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ میرزاحسن فرهنگ، یکی از فرهنگیان باسواد و علاقه‌مند محول شد. این مدرسه در درگیریهای آذربایجان تعطیل شد و پس از آنکه در ارومیه آرامش نسبی برقرار گردید، بازگشایی شد. این‌بار بنا به پیشنهاد سرلشکر عبدالله‌خان طهماسبی فرماندهٔ نیروهای آذربایجان، «مدرسهٔ نوید فتح» خوانده شد و مدیریت آن به‌عهدهٔ سیدعلی غروی واگذار شد. این مدرسه چند کلاس متوسطه نیز داشت (*همان‌جا*).

مدرسهٔ صلاحیه (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). به‌هنگام جنگ بین‌الملل اول که قشون ترکهای عثمانی وارد ارومیه شد، فرماندهٔ این قشون به‌نام «صلاح‌الدین بیگ» مدرسه‌ای به‌نام مدرسهٔ صلاحیه در ارومیه تأسیس کرد. مدیر این مدرسه حاج میرزافضل‌الله یکی از روحانیون بزرگ شهر ارومیه بود. صلاح‌الدین بیگ طرفدار اتحاد اسلام بود و از این رو میرزافضل‌الله نیز با وی همکاری می‌کرد.

در این مدرسه تمام دروس به زبان ترکی بود و کودکان و جوانان را تشویق می‌کردند تا زبان و فرهنگ ترکی را حفظ کنند و آن را اشاعه دهند. گویا علاوه بر اتحاد اسلام، اتحاد ترکها نیز مورد نظر صلاح‌الدین بیگ بوده است.

در اندک مدتی شاگردان بسیاری به این مدرسه روی آوردند. کلاسها به سبک جدید و دارای میز و نیمکت و نقشهٔ جغرافیایی و تاریخ طبیعی و غیره بود و معلمان آن از روشنفکران خود ارومیه و افسران جوان ترک بودند. در این مدرسه زبان فارسی نیز تدریس می‌شد. مدرسهٔ صلاحیه مدت زیادی دوام نکرد و با رفتن ترکهای عثمانی از آذربایجان تعطیل شد (*همان‌جا*).

مدارس دخترانه

مدارس دخترانهٔ ارومیه در آغاز همان مدارس مبلغان مسیحی بود و از سال ۱۳۰۴ش به‌بعد بود که ایرانیان خود مدارس دخترانه دایر کردند.

مدارس میسیونها و اقلیتهای مذهبی. در این شهر چندین مدرسه از سوی میسیونهای مذهبی تشکیل شد که در بخش آینده به آن خواهیم پرداخت.

مدارس خوی

مدرسهٔ نوبر ترقی (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). به همت میرموسی نقیبی تأسیس یافت. وی پیش از مشروطیت مکتبخانه‌ای در خوی داشت و ظاهراً پس از مسافرت به استانبول با

روش جدید آموزش آشنا شد و پس از بازگشت به خوی درصدد تأسیس مدرسهٔ جدید برآمد و مکتبخانهٔ خود را به‌صورت مدرسهٔ جدید درآورد. گویا در این راه مشوق وی دکتر محمدخان محسنی بوده است. از این مدرسه استقبال فراوانی شد و در جراید آن روزگار به‌ویژه در جراید مصر و استانبول از آن به نیکی یاد شد. متأسفانه این مدرسه نیز پس از چندی مخالفان بسیاری پیدا کرد و در پی این مخالفتها مؤسس آن به اجبار مدرسه را به شکل نیم‌مکتب و نیم‌مدرسه درآورد.

پس از استقرار مشروطیت جنبش فرهنگی در خوی پیشرفت شایانی کرد و به مساعدت حکومت وقت، از میان افراد نیکوکار و دانش پژوه، انجمن خیریه تشکیل دادند و این انجمن به مدرسهٔ نوبر ترقی سرو سامانی داد و آن را مدرسهٔ خیریه خواند. متأسفانه این انجمن یک سال بیش نپایید و مدرسهٔ نوبر خیریه نیز از هم پاشید و مکتب نقیبی که شکل نیمه‌مدرسه داشت با همان نام سابق «نوبرترقی» به‌کار خود ادامه داد.

مدرسهٔ اعتمادیه (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). پس از آنکه محمدحسن میرزا، ولیعهد، به تبریز-آمد و اعتمادالدوله به حکومت خوی منصوب شد(۱۳۳۳ق) به اهتمام و نام وی مدرسهٔ منظمی به‌نام اعتمادی تأسیس یافت. مدیریت مدرسه به حاجی محمدرحیم نصرت‌الملک واگذار و خود اعتمادالدوله هزینهٔ مدرسه را عهده‌دار شد.

در این تاریخ حاج میرموسی نقیبی و حاجی‌خان مستوفی و شیخ‌محمد، معلمان این مدرسه بودند. سه سال بعد، یعنی در سال ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م، اعتمادالدوله از حکومت خوی برکنار و مدرسهٔ اعتمادیه منحل شد.

مدرسهٔ اتحاد (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). دو تن از مکتبداران به نامهای عباس مرتاض و محمدعلی موحد مکتبخانه‌های خود را به‌صورت مدرسه در آوردند و از دو مکتب مدرسه‌ای تشکیل دادند و آن را اتحاد خواندند.

مدرسهٔ دولتی سیروس (۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م). در سال ۱۲۹۵ش برای نخستین بار ادارهٔ معارف تأسیس و جهانگیر میرزا به‌عنوان نمایندهٔ آن برگزیده شد. وی با همکاری گروهی از روشنفکران شهر نخستین مدرسهٔ دولتی را به‌نام مدرسهٔ سیروس بنا نهاد. این مدرسه مطابق برنامهٔ وزارت معارف اداره می‌شد. بعدها مدیریت این مدرسه به‌عهدهٔ خلیل بهار، که از تبریز اعزام شده بود، واگذار شد. دبستان دولتی سیروس سالها پایدار بود و بعدها خسروی خوانده شد.

این مدرسه اندکی پس از تأسیس آن، یعنی در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م در پی تاخت و تاز سیمیتقو رهبر اکراد یاغی، به‌طور موقت تعطیل شد.

جهانگیر میرزا نخستین نمایندهٔ ادارهٔ معارف با سیمیتقو به مخالفت برخاست و به‌دنبال آن مکرم‌الدوله به‌هنگام حکمرانی در خوی، جهانگیر میرزا را دستگیر و به سیمیتقو تحویل داد. وی نیز او را از بالای کوه به دره پرتاب کرد و کشت. به این ترتیب، نخستین نمایندهٔ ادارهٔ معارف خوی به‌طور فجیع و دردناک در راه گسترش فرهنگ جان‌باخت.

پس از مرگ جهانگیر میرزا، تصدی ادارهٔ معارف به حاجی یحیی‌خان احتشامی محوّل شد. گفتنی است که در این هنگام مکرم‌الدوله حاکم وقت وجوه موجود معارف را از وی گرفت و ادارهٔ معارف به‌صورت پریشان و نابسامان درآمد.

در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م سیدعلی خان مُوید که از اشخاص فهمیده و تحصیل‌کرده و اروپا دیده بود و ریاست گمرک خوی را برعهده داشت، به‌منظور سامان دادن به وضع پریشان ادارهٔ معارف خوی به‌صورت افتخاری ریاست آن اداره را برعهده گرفت و انجمن خیریه را دوباره تشکیل داد و با همکاری این انجمن مدرسهٔ سیروس را سر و سامان بخشید و این‌بار سیدعلی عطایی را که از تبریزاعزام شده بود، به مدیریت آن منصوب کرد.

مدرسهٔ نور (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). سیدعلی‌خان مُوید به دنبال رونق فعالیتهای فرهنگی در این شهر، چندین مکتبخانه را جمع‌آوری و همهٔ آنها را با مدرسهٔ «اتحاد نوبر ترقی» (که در آن زمان حالت نیم‌مدرسه و نیم‌مکتب داشت) ادغام کرد و مدرسهٔ جدیدی به‌نام مدرسهٔ نور تشکیل داد. با اینکه در این وقت بسیاری از مردم خوی مدرسهٔ جدید را حرام و رفتن به آنجا را گناه می‌دانستند، با کوشش روشنفکران شهر این مدرسه نیز پا گرفت و برای نخستین بار در خرداد ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م از شاگردان امتحان رسمی به عمل آمد و به شانزده تن گواهی نامهٔ ششم ابتدایی داده شد.

مدرسهٔ دخترانه (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). تا سال ۱۳۰۳ش خوی فاقد مدرسهٔ دخترانه بود. در این سال به مساعدت و اهتمام میرمهدی شهردار وقت (که از فرهنگدوستان محل و شخص با نفوذ و مورد اعتماد مردم بود) و رئیس معارف وقت علی موثقی، مدرسه‌ای تأسیس یافت و بانو نیمتاج خاکپور و جنت‌خانم راشدی در آن مشغول تدریس شدند. این اقدام موجب مخالفتهای شدید برخی از اهالی شد و سرانجام با ایستادگی و پایداری میرمهدی و دیگر فرهنگدوستان شهر مدرسه برپا ماند و اندک‌اندک دبستان سامان یافت و به‌صورت مدرسهٔ شش‌کلاسه و بعد دبیرستان درآمد.

مدارس سلماس

مدرسهٔ سعیدیه (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). نخستین مدرسه در سلماس به همت میرزا عبدالرزاق پیام‌یار و به همراهی میرزاسعید سلماسی بنا نهاده شد. میرزا سعید سلماسی، که در شهر سلماس نام نیکی از خود به یادگار گذاشته، از روشنفکران و ثروتمندان سلماس بوده است. به هنگامی که به پاریس می‌رفت به توصیهٔ عبدالرزاق پیام‌یار در اوضاع فرهنگ فرانسه به مطالعه پرداخت و شخصی تحصیل کرده و آزادیخواه را از تبعهٔ دولت عثمانی به‌نام «ناجی بیگ» در پاریس ملاقات کرد و او را برای تأسیس یک مدرسه در سلماس استخدام و به ایران اعزام داشت.

ناجی بیگ پس از ورود به سلماس با پیام‌یار ملاقات کرد و انجمنی به‌نام هیئت معارف سلماس تشکیل داد و به یاری آنان وبه احترام سعید سلماسی، مدرسهٔ سعیدیه بنا نهاده‌شد. تمام مخارج مدرسهٔ سعیدیه را مؤسس مدرسه از کیسهٔ فتوت خود می‌داد. مدرسهٔ سعیدیه مدرسه‌ای بود منظم و مرتب و شاگردان همه لباسهای متحدالشکل با نشان مخصوص می‌پوشیدند. آموزگاران این مدرسه عبارت بودند از میرزا احمد بصیرت تبریزی مدیر سابق مدرسهٔ بصیرت تبریز، محمدقلی میرزا، حاج‌ملا اسماعیل نجفی.

این مدرسه بیش از دو سال نپایید و در سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م در پی هجوم قشون ماکو از بین رفت و هیئت معارف منحل و اعضای آن گرفتار و ناجی بیگ مدیر مدرسه نیز زندانی شد، ولی با دخالت قونسول عثمانی آزاد شد.

پس از خلع محمدعلی شاه و استقرار مشروطیت، دوباره هیئت معارف سلماس تشکیل و مدرسهٔ سعیدیه بازگشایی شد. این‌بار مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ میرزاحسین رشدیه و سپس میرزا رضا سلماسی گذاشته شد. مدرسه همچنان فعال بود تا آنکه به دنبال نیرو گرفتن خودکامگان در تبریز، آزادیخواهان گرفتار شدند و برخی بر سر دار رفتند؛ در سلماس نیز انعکاس آن ظاهر شد و نیروهای بیگانه با عوامل ضد انقلاب داخلی دست به دست هم دادند و بر آثار فرهنگی و فرهنگدوستان شوریدند و در پی این رخدادها آزادیخواهان و فرهنگ پژوهان متفرق شدند و پیام‌یار و گروه دیگر به ترکیه مهاجرت کردند و مدرسه نیز تعطیل شد.

روشنفکران برای چندمین بار بر آن شدند تا مدرسه را از نو بگشایند. این بار میرزاابوالحسن شبستری را به مدیریت مدرسه برگزیدند و چند نفر آموزگار از تبریز استخدام کردند و مدرسه از پریشانی در آمده و سامان یافت.

در سال ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م که عشایر «جلو» به سلماس تاختند میرزاابوالحسن‌خان مدیر مدرسه و میرزا حسین افتخار معلم تبریزی و جمعی از محصلان مدرسه به شهادت رسیدند. پس از رفع این غایله عبدالرزاق پیام‌یار از خارج بازگشت و درصدد بازگشایی مدرسه برآمد، ولی نتیجه‌ای از این‌کار حاصل نشد و به تبریز عزیمت کرد.

مدارس دولتی سلماس. پس از کودتای ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م چند مدرسهٔ دولتی در سلماس تأسیس و در سال ۱۳۰۰ش مدرسهٔ سعیدیه نیز بازگشایی شد و به‌صورت دولتی درآمد و بعدها دبستان پهلوی نامیده شد و پس از آن به‌صورت دبیرستان درآمد.

در سال ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م نیز مدرسهٔ دولتی دیگری تأسیس یافت که بعدها دبستان اردشیر خوانده شد.

مدارس ماکو

مدرسهٔ اقبال (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). به همت اقبال السلطنه سردار ماکویی تأسیس شد. تمام مخارج آن را خود وی می‌پرداخت و برای مدرسه از قفقاز معلم استخدام کرده بود. این مدرسه تا سال ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م دایر بوده و پس ازآن منحل شد.

مدرسهٔ سپه (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). به‌اهتمام سرلشکر عبدالله‌خان طهماسبی دایر شد. این مدرسه از محل اعانات جمع‌آوری‌شده توسط وی اداره می‌شد. مدرسه‌ای بود نیمه ملی و نیمه دولتی که تا سال ۱۳۰۸ش دایر بود و بعدها دولتی شد و به پهلوی تغییر نام یافت.

مدارس اردبیل*

مدرسهٔ نصریه یا ادبیه (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). نخستین مدرسه در اردبیل به همت محمدولی خان تنکابنی (نصرالسلطنه)، که بعدها به سپهسالار اعظم ملقب شد، تأسیس یافت. گروهی از روشنفکران و تجار اردبیل با وی همکاری کردند و نخستین مدرسهٔ جدید را در اردبیل بنا نهادند و به احترام وی آن را مدرسهٔ نصریه خواندند.

در این ایام میرزاحسین رشدیه، برادر رشدیهٔ معروف، به اردبیل آمده بود و فرهنگدوستان اردبیل او را به مدیری مدرسهٔ نوبنیاد اردبیل گماشتند. محمدولی‌خان در

---

* در تهیه مطالب مربوط به مدارس اردبیل علاوه‌بر کتاب *تاریخ فرهنگ آذربایجان* از کتاب *اردبیل در گذرگاه تاریخ* (ج۳) تألیف باباصفری بهره جسته‌ایم.

یادداشتهایش نوشته است که در سوم رجب ۱۳۲۲ق از آن مدرسه دیدن کرده و آن را خیلی منظم یافته است. در این تاریخ مدرسهٔ نصریه دارای ۳۵ شاگرد بوده است.

جمعی از قشریون با این مدرسه به مخالفت برخاستند. و مدرسه را مخالف دین اسلام معرفی کردند، ولی چون اولیای مدرسه از حمایت حاکم شهر برخوردار بودند کاری از پیش نبردند، تا اینکه محمدولی‌خان از حکومت اردبیل چشم پوشید و به تهران عزیمت کرد و از این تاریخ به‌بعد مدرسه از رونق افتاد و سرانجام منحل شد.

مدرسهٔ جعفریه (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). با کوشش تنی چند از فرهنگدوستان و بزرگان اردبیل بنا نهاده شد. خبر تأسیس این مدرسه در جریدهٔ *ملی* به این شرح درج شده است:

> اردبیل: به موجب تلگرافی که توسط جناب حاجی میربابا به انجمن مقدس ملی رسیده، جناب حاج‌ابراهیم مجتهد و جناب نایب‌الصدر و جناب حاج‌شیخ‌الاسلام در اردبیل مدرسه‌ای موسوم به «رشدیهٔ جعفری» تأسیس و تشکیل‌نموده‌اند و خواهش کرده‌اند که محض تشویق ملت در جریدهٔ ملی درج شود.

مخارج مدرسه را فرهنگدوستان تأمین می‌کردند*. کمک کنندگان عمدتاً ازمیان تجار و بازاریان بودند و از مالکان بزرگ جز نایب‌الصدر کسی دراین امر شرکت نداشت.

مدیریت مدرسه نخست با میرزامحمدعلی‌خان تبریزی بود که سری پر شور داشت و در جریدهٔ برگ سبز نیز که در آن روزگار در اردبیل چاپ می‌شد مقالاتی می‌نوشت. پس از وی حمید آموزگار، که از فرهنگدوستان بنام بود، عهده‌دار این سمت شد، اما با همهٔ تلاش وکوشش معلمان و بانیان آن، این مدرسه نتوانست دیری به حیات خود ادامه دهد و سرانجام به‌دنبال مخالفتهای گروهی به سرنوشت مدرسهٔ نصریه گرفتار و منحل شد.

مدرسهٔ شرافت (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). پس از منحل شدن دو مدرسهٔ یاد شده، علاقه‌مندان به علم و فرهنگ به تکاپو افتادند و مدرسهٔ دیگری گشودند و نام آن را شرافت گذاشتند. مدیریت این مدرسه نیز با محمدعلی‌خان بود. حقوق وی در ایام مدیریت این مدرسه را حاج الله‌قلی‌تاجر، که از آزادیخواهان اردبیل بود می‌پرداخت.

---

* برای آگاهی از صورت مبالغی که هریک از اهالی و فرهنگدوستان اردبیل به این مدرسه کمک می‌کردند، رک: باباصفری، ج۳، ص۱۸۸.

میرزامحمدعلی‌خان سرانجام به اتهام «بابی» بودن به دست هواداران آقامیرزا علی‌اکبر، مجتهد معروف و با نفوذ اردبیل، به قتل رسید.

مدرسهٔ هیئت نشر معارف (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). پس از انحلال مدرسهٔ شرافت جمع دیگری از تجار و روشنفکران هیئتی به‌نام «هیئت نشر معارف» تشکیل دادند و مدرسه‌ای به همین نام تأسیس کردند. شاگردان این مدرسه نیز مثل مدارس پیشین لباس متحدالشکل می‌پوشیدند و برکلاههای خود نشان می‌زدند. تحصیلات در این مدرسه مجانی بود و مخارج مدرسه را هیئت تأمین و از مردم نیز کمکهایی دریافت می‌کرد.

در روزنامهٔ *پلیس* که در آن زمان در تهران منتشر می‌شد خطابه و تهنیت شخصی به نام مظهرالدوله به مناسبت تأسیس این مدرسه درج شده که در آن از اهمیت علم و دانش سخن رفته است (روزنامهٔ *پلیس* شمارهٔ ۳۴، ۲۷رجب ۱۳۲۹، به نقل از: باباصفری).

این مدرسه نیز مورد مخالفت گروهی از کهنه‌پرستان قرار گرفت و با دست‌آویز کردن نظر آقامیرزاعلی‌اکبر مجتهد با نفوذ شهر و با عنوان کردن حرام بودن «اشکولا» ـ به‌معنی مدرسه ـ بر آن هجوم آورده شاگردان را با ضرب و شتم راهی خانه‌های خود ساختند و معلمان را نیز مورد شکنجه و آزار قرار دادند و باز مدرسه بسته شد.

مدرسهٔ رشیدیه (۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م). به همت گروهی از فرهنگ‌پژوهان اردبیل بنا نهاده شد و نام آن را برای جلب حمایت بیشتر حاکم وقت، «رشیدیه» گذاشتند. مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ محمدقدس فرزند شیخ‌الاسلام اردبیل بود. هواداران میرزا علی‌اکبر مجتهد اردبیل با این مدرسه نیز به مخالفت برخاستند. مهاجمان به مدرسه ریختند و پس از غارت و تاراج مدرسه شاگردان را به خانه‌هایشان فرستادند و معلمان را کتک زدند. میرزا ستار که مدیر مدرسه و یکی از معلمان مدرسه بود خودکشی کرد!

مدرسهٔ احمدیه (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). به‌دنبال تشکیل ادارهٔ معارف در تبریز، اعلم‌الملک نخستین رئیس معارف ادارهٔ معارف آذربایجان، شیخ‌الاسلام (محمد قدس) را که یکی از افراد فرهنگدوست و از خانواده‌های روحانی بود، به نمایندگی افتخاری ادارهٔ معارف اردبیل برگزید. در همین تاریخ مدرسهٔ جدیدی به‌نام احمدیه گشایش یافت. مخارج این مدرسه را تجار از محل عوارض مخصوص پرداخت می‌کردند. با این مدرسه نیز مخالفت شد، ولی شیخ‌الاسلام ایستادگی کرد و مدرسه توانست به فعالیت خود ادامه دهد. این ایستادگی خالی از دشواری نبود، چنانکه مخالفان علم و دانش در سال ۱۳۳۸ق میرزا حمید آموزگار را به چوب بستند و رسواییها پیش آوردند.

پس از کودتای ۱۲۹۹ش، دخالت و مخالفت مقدس‌مآبان تخفیف یافت، ولی این‌بار نظامیان به سوء رفتار پرداختند که نوع رفتار و فشار آنان بدتر از تعرض قشری‌مذهبان بود و انعکاس ناشایستی یافت. از جمله رفتارهای خشونت‌آمیز آنان این بود که تجار را جمع کردند و به اصرار و زور گفتند که باید هزینهٔ تأسیس چهل باب دبستان را که مبلغ آن حدود شصت هزار تومان بود، نقد بپردازند. تجار پاسخ دادند که تهیهٔ این پول به این فوریت امکان‌پذیر نیست، اجازه دهید برویم، بلکه بعداً تهیه کنیم که جواب دادند مرخصی غیرممکن است! جریان با دخالت نمایندهٔ ادارهٔ معارف و مکاتبات با وزارت معارف فیصله یافت.

این مدرسه که‌نخستین مدرسهٔ دولتی بود، بعدها به مدرسهٔ نمرهٔ ۱ تغییرنام یافت و پس از آن دو سه مدرسهٔ دولتی دیگر تأسیس شد و آنها هم به نامهای نمرهٔ ۲ و نمرهٔ ۳ معروف شدند. بعدها مدرسهٔ نمرهٔ ۱ به سنایی و نمرهٔ ۲ به سعدی و نمرهٔ ۳ به انوری تغییر نام یافت. مدرسهٔ سنایی تا سال ۱۳۰۱ش مدرسهٔ شش کلاسهٔ ابتدایی بود و در این سال اجازهٔ تشکیل کلاسهای دبیرستان نیز به آن داده شد. چون این مدرسه دورهٔ دوم دبیرستان نداشت، علاقه‌مندان به تحصیل در دورهٔ دوم متوسطه به تبریز یا تهران عازم می‌شدند.

دبستان تدین (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). به همت مجید تدین دایر شد. این مدرسه نخست به‌صورت مکتبخانه بود و پس‌از آن به‌صورت یکی از مدارس شهر اردبیل درآمد. این مدرسه نیز از مخالفتهای گروههای قبلی دور نماند و بهانهٔ مخالفان مدرسه یکی تدریس جغرافیا و دیگری زنگ مدرسه بود. مؤسس این مدرسه گفته است:

> در این دو مورد به فکر افتادم و سرانجام راه حلی پیدا کردم. به این ترتیب که به‌جای زنگ مدرسه یکی از شاگردان را که صدایی خوش داشت برگزیدم و مأمور کردم در پایان درس در وسط حیاط مدرسه بایستد و با آواز بلند آیهٔ مبارکهٔ «إن‌الله و ملائکته یصلون علی‌النبی یا ایهاالذین آمنو صلوعلیه و سلموتسلیما» را بخواند. این‌کار جانشین زنگ مدرسه شد.
>
> در باب جغرافیا نیز یکی از افراد مورد احترام آقا میرزاعلی‌اکبر را که مرد روشن و بی‌غرضی بود، پیش وی فرستادیم تا سؤال کند اگر کسی بخواهد از اردبیل عازم زیارت کربلا شود آیا می‌تواند در طول راه اسامی روستاها و شهرهایی را که از آن می‌گذرد یاد بگیرد و رودها و کوهها و دره‌ها را بشناسد و آنها را به دیگران هم

بگوید؟ آقا (میرزاعلی‌اکبر مجتهد) نه تنها این سؤالات را رد نکرد، بلکه به‌عنوان «معرفة الارض» آنها را لازم دانسته و این‌کار را ستود. ما از این گفتار وی استفاده کرده درس جغرافیا را نه به نام جغرافیا، بلکه به‌عنوان معرفةالارض تدریس کردیم. فقط مطالبی را که در مقدمهٔ این درس در مورد کرویت زمین و حرکات آن بود به ظاهر حذف نمودیم، ولی به معلمان سپردیم که آنها را به‌صورت قصه و داستان، خارج از درس به شاگردان بگویند (صفری، ج۳).

آقای تدین مؤسس مدرسه اضافه کرده‌اند که چون کلمهٔ مدرسه در نزد مخالفان به مفهوم «اشکولا [مدرسه] تفسیر می‌شد و واژهٔ» «اشکولا» نیز هم‌معنی بود با حرام و گناه، از این رو به جای مدرسه در تابلوی مدرسه «دبستان تدین» نوشتیم و این دشواری نیز حل شد.

مدرسهٔ معرفت (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). به همت شخصی به نام معرفت تأسیس شد و تا مدتها و حتی پس از شهریور ۱۳۲۰ش دایر بود. از آن پس به سبب مشکلات مالی منحل شد.

مدرسهٔ صداقت (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). جعفر شیرانی آن را تأسیس کرد و سالها به فعالیت آموزشی مشغول بود. اما دشواریهای مالی و فوت بانی آن سبب انحلال مدرسه شد.

مدرسهٔ هستی بنات (بعد از کودتای ۱۲۹۹ش). نخستین مدرسه دخترانه‌ای بود که در اردبیل بنا شد و طوفانی از مخالفت کهنه‌پرستان را برانگیخت. حتی در سال ۱۳۰۴ش گروهی به این مدرسه هجوم بردند و خواستند با بیل و کلنگ سقف اتاقها را بر سر دانش‌آموزان بریزند که سرانجام مدیر مدرسه از ارتش استمداد طلبید و با آمدن سربازها دست از تخریب و آزار برداشتند، ولی با این حال دوشیزگان از ترس مخالفان متفرق گشتند و برای مدتی مدرسه عملاً از فعالیت بازماند.

مدرسهٔ فردوسی (نمین) (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). این مدرسه در نمین یکی از توابع اردبیل به همت سردار ناصر، حکمران آنجا گشوده شد و بدون وقفه به حیات خود ادامه داد. این مدرسه بعدها گسترش پیدا کرد و به مدرسهٔ کامل تبدیل شد. قمرخانم، همسر سردار ناصر، نیز برای تأسیس مدرسهٔ دخترانه علاقهٔ زیادی به خرج می‌داد و با همکاری جمعی از بانوان محل در این راه تلاش می‌کردند. سرانجام نخستین مدرسهٔ دخترانهٔ نمین به همت آنان در سال ۱۳۰۴ش گشایش یافت.

مدارس خلخال*

مدرسهٔ ناصری(۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). به کوشش ناصر دفتر روایی، یکی از فرهنگدوستان خلخال گشایش یافت. مؤسس این مدرسه که در آغاز به هزینهٔ شخصی این مدرسه را اداره می‌کرد، بهترین عمارت قصبهٔ خلخال را به ماهی ده تومان اجاره کرد. مدیریت و معلمی مدرسه را به‌عهدهٔ حاج میرزامحمدتقی و میرزا رفیع نهاد و نظامت آن را نیز به‌عهدهٔ سیدکریم نامی واگذار و مدرسه را با شصت نفر شاگرد و دو کلاس طی جشنی افتتاح کرد.

میرزا محمدتقی خوجینی در بادکوبه مکتبخانه‌ای با اصول قدیمه داشت و پس از اینکه حاج‌زین العابدین تقی‌اف (از ثروتمندان معارف‌خواه قفقاز) یک نفر را از استانبول به بادکوبه آورد و جمعی از معلمان قدیمی را تحت تعلیم و تربیت قرار داد، میرزا محمدتقی نیز در آن دارالتعلیم با اصول جدید آموزش آشنا شد و مدتی در باکو به تدریس پرداخت. سپس به ایران بازگشت و در مدرسهٔ ناصر دفتر روایی ضمن عهده‌دار شدن مدیریت مدرسه به تدریس نیز مشغول شد.

این مدرسه دارای نظم و تربیت خاص بود و دانش‌آموزان لباس متحدالشکل می‌پوشیدند. چون روش آموزشی به شیوهٔ جدید بود شاگردان در ظرف دو سه ماه خواندن و نوشتن می‌آموختند که از نظر ناظران حیرت‌آور بود. همین امر موجب کوتاه شدن زبان مخالفان شد.

میرزاتقی چون به زبان ترکی درس می‌گفت و روش تدریس او هم بر اساس روش تدریس عثمانیها بود، کودکان خیلی زود توانستند خواندن و نوشتن بیاموزند. خود ناصر دفترروایی نوشته است که با اصول و اصطلاحات فارسی ممکن نیست که اطفال خردسال ترک زبان خواندن ونوشتن را به این سرعت بیاموزند. از کل شاگردان در ماه اول دوازده تومان و در ماه دوم شش تومان ماهانه دریافت شد، ولی چون این مبالغ در مقابل هزینهٔ شصت یا هفتاد تومان در ماه مدرسه ناچیز بود، مؤسس آن تصمیم گرفت همهٔ شاگردان را رایگان آموزش دهد و بودجهٔ مدرسه را از اعانهٔ دیگران و کیسهٔ فتوت خود تأمین کند. گرچه مدرسه به‌صورت منظم اداره می‌شد، اما به‌دنبال اغتشاشهای منطقه‌ای و تاخت و تازهای اشرار و مخالفان، مدرسه پس از بیست ماه فعالیت گرفتار نابسامانی

---

* برای آگاهی بیشتر از مدارس خلخال علاوه بر کتاب *تاریخ فرهنگ آذربایجان*، رک: ناصر دفتر روایی، *خاطرات*. ص ۲۱ و ۲۳ و ۳۰۳.

شد و اعانهٔ مختصری که برای آن جمع می‌شد قطع گردید. این امر دشواریهای فراوانی به‌دنبال داشت، به‌گونه‌ای که معلمان و مدیر آن مدت چهارده ماه با کمترین حقوق ساختند و با فداکاری انجام وظیفه کردند و آنگونه که از یادداشتهای مؤسس مدرسه برمی‌آید وی درختهای باغ خود را فروخت تا حقوق کارمندان را بپردازد.

رؤسای ایلات و عشایر عمارت مدرسه را اشغال و منزلگاه سواران خود ساختند و بخشی از اثاث آن را پایمال کردند. در نتیجه مدرسه به ناچار در آبان ماه ۱۳۲۸ق منحل و حاجی معلم دوباره به بادکوبه رفت و در آنجا مشغول تدریس شد.

مدرسهٔ ناصری مدتها تعطیل بود، ولی ناصر دفترروایی پیوسته مترصد فرصتی بود تا مدرسه را دوباره بگشاید تا اینکه در سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م امیر عشایر از طرف ایالات آذربایجان به حکومت خلخال منصوب شد. وی برخلاف گذشته، که اهالی را آزار می‌داد با مردم و ملیون از در مسالمت برآمد، و ناصر دفترروایی موقعیت را مغتنم شمرد و مبلغی از امیر به رسم اعانه گرفت و برای حاجی معلم که در بادکوبه بود، فرستاد تا وی وسایل و کتابهای لازم برای مدرسه را خریداری کند و یک نفر معلم زبان روسی هم برای تعلیم شاگردان با خود بیاورد.

مدرسه در سال ۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م بازگشایی شد. اما طولی نکشید که برادران امیر عشایر به مخالفت برخاستند و نگذاشتند اعتبارات دولتی برای ادارهٔ امور مدرسه به‌طورمنظم برسد. بدین ترتیب مدرسه بیش از هشت ماه دوام نیاورد و برای بار دوم تعطیل شد.

مدرسه چهار سال به حالت تعطیل باقی ماند تا اینکه در محرم ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م میرزاکوچک‌خان به علت همسایگی نواحی طالش گیلان با خلخال، با امیر عشایر و سایر خوانین متحد شد و با عده‌ای مجاهد به خلخال آمد. مردم استقبال شایانی کردند. در این وقت ناصر دفترروایی موضوع مدرسه را با میرزاکوچک‌خان درمیان گذاشت و مبلغی اعانه از اهالی و خوانین جمع‌آوری کرد و از ادارهٔ معارف ایالت آذربایجان تقاضای معلم کرد که به‌دنبال تلگراف وی میرزامهدی‌خان به‌عنوان مدیر مدرسه به خلخال اعزام شد. هشت ماه که تشکیلات جنگلیها در خلخال برقرار بود مدرسه هم منظم می‌گشت و مخارج آن از محل ده درصد حقوقی که جنگلیها برای ادارات می‌پرداختند تأمین می‌شد.

در فروردین ۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م به‌دنبال بروز اختلاف میان میرزاکوچک‌خان با خوانین محل و پیش آمد قحط و غلاء و انحلال تشکیلات جنگلیها در خلخال، مردم پریشان و

درمانده شدند؛ علاوه بر آن غارتگریهای اشرار فشار زندگی را برآنان دو چندان کرد. در این ماجرا گروهی از مردم به گیلان و مازندران پناهنده شدند و گروه بیشماری‌نیز در جنگلها با خوردن برگ و ریشهٔ درختان خود را زنده نگه داشتند و جمع کثیری از ناتوانی و فقر و بیماری درگذشتند. (گفته‌اند نیمی‌از مردم تلف شدند) (ناصر دفترروایی، ص ۳۰۵).

پس از هیجده ماه، در مهر ماه ۱۳۳۸ق میرزاعلی اصغرخان اعتصام‌السلطان تبریزی به‌عنوان نیابت حکومت به خلخال وارد شد و با مساعدت ناصر دفترروایی برای مدرسه اعانه جمع‌آوری کرد و برای بار چهارم مدرسهٔ ناصری در تاریخ ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م دایر شد. چون حاجی معلم به بادکوبه رفته بود، میر زین‌العابدین هاشمی‌خلخالی که مدتی در مدارس رشت تدریس کرده بود، از طرف ناصر دفترروایی به مدیریت مدرسه تعیین و به اتفاق دو سه نفر معلم دیگر مشغول تدریس شدند.

در این هنگام که دولت وقت برای گسترش مدارس جدید تلاش جدیدی را آغاز کرده بود، ناصر دفترروایی از موقعیت استفاده و از ادارهٔ معارف ایالتی آذربایجان تقاضای مساعدت کرد. ادارهٔ معارف پاسخ منفی داد و نوشت که فقط امکان دارد اگر مدرسهٔ ناصری جزو مدارس نوبنیاد دولتی بشود، در آینده از عواید، تومانی دویست دینار مالیاتی که به اسم معارف از ولایات وصول می‌شود، بهره‌مند شود. به همین جهت ناصر دفترروایی پذیرفت که مدرسهٔ ناصری از آن تاریخ جزو مدارس دولتی گردد.

در سال ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م مترجم‌السلطنه شیخ‌بهایی مفتش سیار وزارت مالیه به خلخال رفت و اهالی را برای دادن اعانه به مدرسه ترغیب کرد و با مدیریت میرزا حمیدخان آموزگار اردبیلی که به خلخال آمده بود، مدرسه رونق تازه‌ای یافت.

در این هنگام ناصر دفترروایی مصمم شد برای فرزندان پیشه‌وران «کلاسهای صنعتی» دایر کند تا آنان نسبت به مشاغل پدران خود نظر مثبتی داشته باشند و ضمناً کار و حرفه‌ای را نیز بیاموزند. با تأسیس این کلاسها شاگردان هفته‌ای سه روز خیاطی، کلاهدوزی و چلنگری (آهنگری) می‌آموختند.

در اواخر سال ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م، که خانباباخان سرهنگ رئیس ارکان حرب آذربایجان شرقی به‌عنوان حاکم خلخال وارد این قصبه شد، به پیشنهاد ناصر دفتر روایی برای تأمین بودجهٔ مدرسه، بر محمولات تجارتی گیلان و کشتار قصابی عوارضی برقرار شد و عواید آن، که بالغ بر یک هزار و دویست تومان بود، صرف امور مدرسه گردید.

در سال ۱۳۰۳ق/۱۹۲۴م در این مدرسه کلاس پنجم نیز دایر شد. در همین سال دولت برای مدرسهٔ ناصری نهصد و هشت تومان بودجه معین کرد و با موافقت سیدفتح‌الله‌خان نایب اول حکومت، مدرسهٔ دخترانه هم در هروآباد خلخال تأسیس گردید، ولی پس از چند ماه که عوارض محلی در کشور لغو شد و بودجهٔ مستقل هم از طرف دولت برای مدرسهٔ دخترانه داده نشد، مدرسه منحل شد.

مدارس میانه

مدرسهٔ میانه. نخستین دبستان در میانه به سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م تأسیس شد. این مدرسه به همت و سرمایهٔ میرزاباقر امام جمعه و افتخار دیوان گشوده شد. مدیریت مدرسه با میرزا تیمور آموزگار بود. این مدرسه پس از چندی منحل شد.

مدرسهٔ قریهٔ ماهی‌آباد. در سال ۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م مهدی‌نثار (امیر مؤتمن) در ملک خود در قریهٔ ماهی‌آباد دبستانی تأسیس کرد و برای مدرسه اثاث و وسایل لازم را تدارک دید و سیدمرتضی ارژنگی را از تبریز استخدام و مدیریت مدرسه را به‌عهدهٔ وی واگذار کرد. یک نفر معلم را نیز استخدام کرد. این مدرسه بیش از یک سال دوام نیاورد و در سال ۱۲۹۷ش مدرسه به شهر میانه انتقال داده شد و در آنجا تحت مدیریت سیدمرتضی ارژنگی به فعالیت آموزشی خود ادامه داد. در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م این مدرسه دولتی شد و بعدها دبیرستان شاهپور خوانده شد.

مدرسهٔ دخترانه (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). در سال ۱۳۰۰ش نخستین مدرسهٔ دخترانه در میانه تأسیس شد و بانو ارژنگی مدیریت آن را برعهده گرفت. این مدرسه در سال ۱۳۰۵ش چهار کلاسه شد و بعدها دبستان عصار خوانده شد.

مدارس اهر

مدرسهٔ ترقی (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). این مدرسه چندان رونقی نیافت و از آغاز شاگردان معدودی داشت واز نظم و ترتیب نیز برخوردار نبود واز طرف اهالی علاقه‌ای نیز نسبت به آن نشان داده نشد.

مدرسهٔ همت (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). در سال ۱۳۰۰ش نخستین نمایندهٔ فرهنگ به‌نام خلیل بهاری به اهر اعزام شد و با همت وی مدرسهٔ ملی سابق از پریشانی و نابسامانی درآمد و مدرسهٔ همت خوانده شد. خلیل بهاری برای گسترش فرهنگ در این منطقه تلاش فراوان کرد، ولی مزدم چندان استقبالی از آن نکردند.

مدرسهٔ مشکین‌شهر (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). این مدرسه به اهتمام محمدعلی خان فرماندهٔ وقت در مشکین‌شهر گشایش یافت و بخشی از بودجهٔ آن را خود وی و قسمت دیگر را از اعانات مردم و فرهنگدوستان محل تأمین کرد. این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دولتی شد.

مدرسهٔ سراب. نخستین مدرسهٔ جدید در سراب به سال ۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م به همت شخصی به‌نام اسماعیل سرابی، که از فرهنگدوستان محل و اهل ذوق و علم بود، بنا شد. وی عمارت مناسبی با خرج خود برای مدرسه تهیه و مدرسه را در آنجا دایر کرد. اقدام وی با مخالفت اهالی روبه رو شد و مورد لعن و تکفیر قرارگرفت، ولی به هر صورتی که بود مدرسه را همچنان دایر نگه داشت. این مدرسه دو سال بعد دولتی شد و تا بیست سال پس از آن در سراب مدرسه‌ای تأسیس نشد.

مدارس مهاباد

مدرسهٔ سعادت (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). مکرم‌الملک قائم‌مقام طباطبایی، فرماندار تبریز، آن را تأسیس کرد وادیب تبریزی را به سمت مدیر و میرزاعبدالله گورک و میرزا ابراهیم لاهوتی را به سمت آموزگاری این مدرسه برگزید. این مدرسه ملی بود و با کمکهای مالی مردم اداره می‌شد و گاهی نیز از عوارض تجار محل به آن کمکهایی می‌شد. در سال ۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م شکاکها* به رهبری اسماعیل آقا (سمکو یا سیمیتقو) به مهاباد حمله کردند و پس ازکشتن شمار زیادی از مردم و مأموران دولتی مدرسه نیز به حالت تعطیل درآمد.

پس از پایان این آشوبها، مدیر سابق مدرسه، شجاعی، به مهاباد بازگشت؛ و مدیریت مدرسه را دوباره برعهده گرفت؛ در این هنگام ابوالحسن سیف‌قاضی (سیف‌القضات) روحانی، شاعر و ادیب نامدارکُرد، به سمت ریاست فرهنگ مهاباد و میرزااحمد قادری به سمت معاونت وی منصوب شدند و میرزا جلیل فاروقی و احمد ترجانی‌زاده (که بعدها استاد دانشگاه شد) به‌تدریس در این مدرسه مشغول شدند. پس از دو سال سیف‌القضات استعفا داد و «قاضی محمد» به جانشینی وی منصوب شد. در دورهٔ ریاست قاضی محمد در سال ۱۳۰۵ش دو مدرسهٔ دیگر دراین شهر افتتاح شد.

---

* طایفه‌ای از کردهای ایران در اطراف سلماس آذربایجان

مدرسهٔ تکاب

مدرسهٔ محمدیه (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). به‌همت حاج حسینعلی‌خان سردار افشار تأسیس شد. این مدرسه بدون وقفه و تعطیل سالها فعالیت داشت.

مدرسهٔ شاهین دژ (صاین قلعه)

مدرسهٔ سعادت (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). در صاین قلعه نخستین مدرسه را حاج میرزا آقابلوری حاکم این قصبه تأسیس کرد. وی از نیکوکاران و آزادیخواهان و فرهنگدوستان محل بوده است. مدرسه ازاعانات مردم و کمک حاج میرزا آقابلوری اداره می‌شد و تا حملهٔ اسماعیل آقا (سیمیتقو) دایر بود. در آن حمله مدرسه مدتی دچار رکود شد، ولی پس از آن مدرسه دوباره پیشرفت کرد. این مدرسه بعدها به رودکی تغییر نام داد.

مدارس گیلان*

مدارس رشت

مدرسهٔ حسینیه (۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م). نخستین مدرسهٔ جدید شهر رشت در سال اول سلطنت مظفرالدین شاه قاجار و به همت شیخ محمدحسن سیرجانی کرمانی ملقب به شیخ‌الملک ایجاد گردید. در این مدرسه علم تجوید و شرعیات و خط عربی و زبان فرانسه تدریس می‌شد (ملک‌المورخین سپهر، ص ۱۶۳). شاگردان این مدرسه در اندک زمانی موفق شدند کتابت خط و لغت فرانسوی را بیاموزند. این مدرسه یکی دو سال بیشتر دوام نیاورد و پس از عزیمت شیخ الملک به تهران تعطیل شد.

شیخ‌محمدحسن سیرجانی‌کرمانی ملقب به شیخ‌الملک(۱۳۴۰-۱۲۷۵ق/۱۹۲۱-۱۸۵۸م) پسرآقا نجفقلی از اعیانزادگان سیرجان بود. در جوانی راهی شیراز شد و در مدرسهٔ آقاباباخان حجره گرفت و به‌تحصیل مشغول شد و نزد میرزا نصرالله‌خان از معلمان

---

* منابع اصلی ما در نگارش این بخش به شرح زیر بوده است:
فخرایی، *یادگارنامهٔ فخرایی*، به کوشش رضا رضازادهٔ لنگرودی؛ فخرایی، *گیلان در جنبش مشروطیت*؛ فخرایی،*گیلان در گذرگاه زمان*؛ *سالنامهٔ ادارهٔ معارف گیلان*، راپورت سیچقان‌ئیل ۱۳۰۳؛ *سالنامهٔ ادارهٔ معارف گیلان*، راپورت سال ۱۳۰۴ش؛ *مجلهٔ تعلیم و تربیت*، شمارهٔ ۱، سال ۱۳۰۴ش؛ *سالنامهٔ دبیرستان ایرانشهر لاهیجان*، *احصائیه سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف و صنایع مستظرفه*؛ *سالنامهٔ وزارت معارف...*، ۱۲۹۷ش. لازم به یادآوری است اکثر آمارهایی که در این بخش آمده است مربوط است به سالهای ۱۳۰۳ش و ۱۳۰۶ش. در صورت استفاده از منابع دیگر، در متن ارجاع داده شده است.

روشنفکر آن شهر به آموختن زبان فرانسه پرداخت و این زبان را به سرعت و به نیکی آموخت. فتحعلی‌خان صاحب دیوان حاکم فارس او را به دستگاه خود برد و آموزگاری فرزندان و نوادگان خود را به او سپرد. پس از فوت صاحب دیوان، شیخ‌الملک به رشت آمد و مدرسهٔ حسینیه را احداث کرد. پس از آن به تهران رفت و مدرسهٔ علمیهٔ اول را بنا نهاد. پس از مدتی به فرانسه رفت و در نمایشگاه صنعتی و بازرگانی پاریس شرکت کرد. با انقضای نمایشگاه به عضویت مدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ پاریس درآمد و آموزگار آن مدرسه شد. وی بار دیگر با ظهور نهضت مشروطه‌خواهی به ایران آمد و تا پایان عمر در وزارت عدلیه و ادارات تابعهٔ آن مشغول به‌کار بود (باستانی پاریزی، هشت‌*الهفت*، و دارالتعلیم رشت ۱۳۶۳).

مدرسهٔ شرافت‌مظفری (۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). این مدرسه در زمان حکومت نصرالسلطنه محمدولی‌خان تنکابنی و به همت میرزا نظام‌الدین‌خان فرزند مزین‌الدوله ایجاد شد. او برای ساختمان مدرسه از ثروتمندان گیلان کمک خواست و هریک از آنان به فراخور حال خود اعاناتی دادند. مظفرالدین شاه قاجار که عازم سفر فرنگستان بود، پس از مشاهدهٔ صف دانش‌آموزان که به‌دستور حاکم گیلان به استقبال وی آمده بودند و استماع خطابهٔ خیرمقدم نمایندهٔ دانش‌آموزان، مبلغ ۵۰۰ تومان برای تکمیل ساختمان مدرسه اهداء کرد. پس از عزل نصرالسلطنه محمدولی‌خان تنکابنی از حکومت گیلان، پرداخت اعانات به مدرسه کاهش یافت و به‌تدریج قطع شد. با قطع اعانات مدرسهٔ شرافت‌مظفری تعطیل و بعد از مدتی منحل گردید.

مدرسهٔ وطن (۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م). پس از انحلال مدرسهٔ شرافت‌مظفری، حبیب‌الله‌خان لارودی معروف به‌گاسپارین، مدرسهٔ وطن را در همان محل مدرسهٔ شرافت دایر کرد. هزینهٔ نگه‌داری مدرسه و مضیقه‌های ناشی از آن، حبیب‌الله‌خان لارودی را برآن داشت که از حاجی‌زین‌العابدین تقی‌اف میلیونر معروف باکو استمداد کند. او که از مردان خیّر و روشنفکر و معارف پرور زمان خود بود و از بذل ثروت خود در امور خیریه مضایقه نداشت، گذشته از کمک نقدی، مقدار معتنابهی کتاب و نقشهٔ جغرافیا و اثاث و مبل برای لارودی فرستاد.

شیخ‌علی طالقانی متخلص به «تنها» در یادداشتهای خود گوید: «وقتی مرا به آموزگاری این مدرسه دعوت کردند اتاق مدیر را آنچنان مجلل و اثاثیهٔ اتاقها را آنچنان ممتاز دیدم که تصور نمی‌کنم هیچ سازمان فرهنگی در تمامی ایران به آن پایه می‌رسید».

ولی افسوس که همین مدرسه با همهٔ زیباییهایش دوام نکرد؛ اثاثیه‌اش به‌تدریج فروخته شد و مدرسه منحل گردید (فخرایی، ۱۳۵۴، ص۳۳۷).

- **مدرسهٔ رشدیه** (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). بانی این مدرسه حاجی میرزاحسن رشدیه بود. فعالیت مدرسهٔ رشدیه بیشتر از هشت ماه طول نکشید و به سبب مشکلات مالی تعطیل شد. محل مدرسهٔ رشدیه در ساختمان قبلی مدرسهٔ وطن و مدرسهٔ شرافت‌مظفری قرار داشت و مدیریت آن با میرزاحسن‌خان ناصر بود. وی از مردان فرهنگ‌پرور و آزادیخواه گیلان بود. خدمات فرهنگی او همچون تأسیس هیئت «امیدترقی» و ترجمهٔ نمایشنامه‌های اخلاقی سالها در خاطره‌ها باقی بوده است.

ساختمان مدرسهٔ رشدیه در ایام تسلط نکراسف کنسول روسیهٔ تزاری بر گیلان به تصرف نظامیان روسی درآمد و خسارت بسیار دید. حسین‌خان عدالت، رئیس معارف وقت، با دریافت اعانه از مردم و پولی که کنسول یاد شده برای جبران خسارتهای وارد پرداخت کرده بود، ساختمان ویران شدهٔ مدرسه را تعمیر کرد. بعدها مدرسهٔ شمس به این مکان انتقال یافت.

مدرسهٔ اتفاق. در سالهای انقلاب مشروطیت احداث شد. مؤسس و مدیر آن میرزاعلی حبیبی معروف به ناظم از مردان فرهنگ‌پرور و آزادیخواه گیلان بود. شیخ علی‌طالقانی متخلص به «تنها»، مؤسس و مدیر مدرسهٔ اقبال در ادارهٔ مدرسهٔ اتفاق مددکار میرزا علی حبیبی بود. در این مدرسه فارسی، حساب، سیاق، قرائت قرآن، نصاب، هندسه، عربی و زبانهای روسی و فرانسه تدریس می‌شد.

مدرسهٔ اتفاق در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م در مدارس سعادت و اقبال ادغام شد و از ادغام آنها مدرسهٔ شمس به وجود آمد. ابراهیم فخرائی، که از شاگردان مدرسهٔ اتفاق بوده، دربارهٔ معلم زبان فرانسهٔ مدرسه، که از کارکنان ادارهٔ پست رشت بوده است می‌گوید: «کتابی که برای درس خواندن انتخاب کرده بود *تلماک* اثر نویسندهٔ بزرگ فرانسه فنلون (Fenelon) بود. روحش شاد که معلمی تنگ حوصله و کج خلق بود. تند می‌خواند و سریع معنی می‌کرد، به تصور اینکه شاگردان نیز مانند خود او درک می‌کنند و چون ما در موقع جواب دادن عاجز می‌ماندیم ما را به بادکتک می‌گرفت» (۱۳۶۳، ص۱۶).

میرزاعلی حبیبی از جمله فرهنگیانی بود که همزمان با ایفای وظیفهٔ ترویج تعلیم و تربیت نوین، روزنامهٔ *اتفاق* را نیز در شهر رشت چاپ و منتشر می‌کرد (صدرهاشمی، ج۱، ص۵۳).

مدرسهٔ سعادت. این مدرسه در اوایل سالهای انقلاب مشروطیت بنا شد. بانی آن اسماعیل‌پور رسول فرزند میرزا عبدالرسول قزوینی بود که ازپدران فرهنگ جدید گیلان به‌شمار می‌آید. در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م مدرسهٔ سعادت و دو مدرسهٔ اتفاق و اقبال با یکدیگر ادغام شدند و مدرسهٔ شمس را به‌وجود آوردند.

مدرسهٔ اقبال. در حدود سالهای انقلاب مشروطیت تأسیس شد. مدیر این مدرسه شیخ‌علی طالقانی متخلص به «تنها»، از چهره‌های معروف و برجستهٔ فرهنگ نو گیلان‌بود. مدرسهٔ اقبال چند سال بعد از تأسیس، احتمالاً در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م در مدارس سعادت و اتفاق ادغام شد و از ادغام آنها مدرسهٔ شمس به‌وجود آمد. پس‌از اینکه مدرسهٔ شمس در سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م به‌دنبال اختلافات میان اعضای آن منحل شد، شیخ‌علی طالقانی بار دیگر مدرسهٔ اقبال را احیاء کرد و گروهی از دانش‌آموزان مدرسهٔ شمس را به مدرسهٔ خود آورد.

مدرسهٔ تمدن. گردانندهٔ مدرسه در سالهای انقلاب مشروطیت میرزاغلامحسین‌خان بود (فخرایی، ص۵۳).

مدرسهٔ مجدیه. در حدود سالهای انقلاب مشروطیت گشوده شد. مؤسس و گردانندهٔ آن شیخ محمد مجدالکتاب شالی قزوینی بود که مردی هنرمند و مهربان بود؛ با دلسوزی مراقب پیشرفتهای تحصیلی دانش‌آموزان مدرسه بود و پیشرفتهای آنان را با اعطای جوایز تمجید می‌کرد. از جمله کسانی که در این مدرسه به تحصیل اشتغال داشتند، ابراهیم فخرایی و محمدعلی مجد فطن السلطنه بودند. این مدرسه پیش از آنکه به‌نام مجدیه شناخته شود، مجلس تعلیم مشق عمومی خوانده می‌شد.

مدرسهٔ اخوت (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). این مدرسه در اواخر مشروطهٔ اول تأسیس شد. مدیریت آن در آغاز به‌عهدهٔ میرزا سیدحسن کاشانی، مدیر روزنامهٔ *حبل‌المتین* رشت، بود. وی بعد از کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس شورای ملی به تبعید از ایران محکوم شد، اما پس از رسیدن به رشت از ادامهٔ سفر خودداری کرد و در این شهر مقیم شد. پس از مدتی انتشار مجدد روزنامهٔ *حبل‌المتین* را این بار در رشت آغاز کرد و به این خاطر مدیریت مدرسهٔ اخوت را به هادی مولوی (وفا علیشاه) سپرد. هادی مولوی نیز پس از مدتی مدیریت مدرسه را به مسیو محمدتقی یحیایی واگذار کرد. این مدرسه بعدها به نام مدرسهٔ ابتدایی نمرهٔ ۳ دولتی خوانده شد و محمدتقی یحیایی تا روز مرگ که در پشت میزکارش اتفاق افتاد، مدیر این مدرسه بود.

مدرسهٔ شمس (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). این مدرسه که از بهترین مدارس زمان خود بود، در حقیقت از ادغام سه مدرسهٔ اتفاق و سعادت و اقبال به‌وجود آمد. مدرسهٔ شمس هرچند فاقد برنامهٔ منظم تحصیلی بود و از نظام امتحان و گزینش استفاده نمی‌کرد، اما به برکت مواد و کتب درسی گوناگون و تدریس افتخاری و رایگانِ برخی از متخصصان فرهنگدوست شهر رشت، پیشرفتهای قابل توجه و ارزنده‌ای در آموخته‌ها و تعلیمات دانش‌آموزان حاصل می‌شد.

مدارس ملی رشت و از جمله مدرسهٔ شمس تقریباً هیچگونه اعانه و کمکی از سازمانهای دولتی دریافت نمی‌کرد و عمدتاً از طریق اعانات مردم و درآمدهای ناشی از فعالیتهای هنری و مساعدتهای شخصی برخی از حکام وقت، هزینه‌های خود را تأمین می‌کردند.

مدرسهٔ شمس پس از یکی دو سال از محل خود به محل مدرسهٔ شرافت‌مظفری سابق که توسط ادارهٔ معارف گیلان تعمیر شده بود انتقال یافت و تا زمان انحلال در همان محل قرار داشت. در سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م میان تأسیس کنندگان مدرسه و آموزگارانش اختلاف پیش آمد و مدرسه‌دچار بحران شد. بر اثر اتهاماتی که هر یک از طرفین دعوا به یکدیگر نسبت می‌دادند، هرکدام از آنان به گوشه‌ای رفتند و در نتیجه مدرسه مختل و سرانجام منحل شد.

پس از انحلال مدرسهٔ شمس، گروههایی از شاگردان آن به مدارس نوبنیاد دیگر مانند: مدرسهٔ توکل و شرق و اقبال رفتند و به‌تحصیل ادامه دادند. تأسیس کنندگان مدرسهٔ شمس اسماعیل‌پور رسول فرزند میرزاعبدالرسول قزوینی و شیخ‌علی طالقانی متخلص به «تنها» و علی حبیبی بودند. اینان که تا پیش از تأسیس مدرسهٔ شمس خود مدیران مدارس سعادت و اقبال و اتفاق بودند، از بنیانگذاران فرهنگ جدید گیلان به‌شمار می‌آیند و تا پایان عمر به فعالیت فرهنگی خود ادامه دادند.

مدرسهٔ فرهنگ (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م). این مدرسه به همت میرشمس‌الدین وقاری ملقب به وقارالسلطنه ایجاد شد. مدیر آن در آغاز تأسیس سیدمیرزا بود. این مدرسه در سال ۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م منحل شد و پس از ادغام آن در مدرسه‌ای دیگر، مدرسهٔ فردوسی به‌وجود آمد.

- میرشمس‌الدین وقاری ازمردان آزادیخواه و فرهنگ‌پرور گیلان بود. وی در انقلاب مشروطیت شرکت داشت و در مقام یکی از فرماندهان مجاهدین گیلان در فتح تهران

شرکت کرد. پس از شروع نهضت میرزاکوچک‌خان، وقارالسلطنه به او پیوست و تا پایان عمر جنبش جنگل در شمار بزرگان آن قرار داشت.

مدرسهٔ بنات اسلامی (۱۲۹۰ش/۱۹۱۱م). مدیر این مدرسه بصیرالدولهٔ قائم‌مقامی برادر ادیب‌الممالک فراهانی بود. این مدرسه قبلاً «شمسیهٔ دخترانه» نام داشت و مدیریت آن با شیخ علی‌طالقانی بود که به‌علت نداشتن بودجه تعطیل شد. بعدها به مدیریت احترام السیادة و بصیرالدولهٔ قائم‌مقامی اداره می‌شد.

مدرسهٔ قاآنی (۱۲۹۱ش/۱۹۱۲م). مدیریت این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش و بعد از آن به‌عهدهٔ کریم منصوری بود.

مدرسهٔ اسلامی (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). این مدرسه را میرزاغلامرضا صنیعی تهرانی که از مکتبداران قدیم بود، احداث کرد. ابراهیم فخرایی می‌گوید:

> گسترش مدارس مزبور کم‌کم مکتبخانه‌ها را تحلیل برد. معهذا از همان مکتبخانه‌ها عده‌ای خود را با اوضاع و احوال محیط منطبق ساخته به مدارس جدید تبدیل و به تعلیم و تربیت نوباوگان اختصاص یافتند. از آن جمله است مدرسهٔ اسلامی به مدیریت میرزا غلامرضا صنیعی تهرانی که بعداً با تأسیس مدرسهٔ متوسطهٔ پسران و دختران در گسترش فرهنگ گیلان نقش مهم و جدی ایفا می‌نمود (۱۳۵۴، ص ۳۴۰؛ ۱۳۶۳، ص۱۹).

مدرسهٔ شرق. این مدرسه پیش از انحلال مدرسهٔ شمس و به دست میرزاعلی حبیبی معروف به «ناظم» ایجاد شد. پس از انحلال مدرسهٔ شمس گروهی از دانش‌آموزان آن مدرسه به مدرسهٔ شرق منتقل شدند و به تحصیل خود ادامه دادند. میرزاعلی حبیبی از بانیان فرهنگ جدید گیلان، مؤسس مدرسهٔ اتفاق نیز بود که از جمله بهترین مدارس جدید گیلان در زمان خود به‌شمار می‌رفت.

مدرسهٔ فردوسی (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). این مدرسه از ادغام دو مدرسهٔ ملی فرهنگ و شرق با یکدیگر ایجاد شد و تا سال ۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م با همین نام فعالیت داشت. در این سال نام مدرسه تغییر کرد و به دبستان عنصری شمارهٔ ۲ موسوم گشت. مدیریت این دبستان در اواخر فعالیتهای آن با تقی‌رائقی بود که بعد از تغییر نام نیز مدیریت دبستان جدید را برعهده داشت.

مدرسهٔ آذرمیدخت (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). به همت خانم فرزانه گشایش یافت و

مدتی خود وی مدیریت مدرسه را برعهده داشت. در صورت احصائیهٔ ۱۳۰۳ش خود وی به‌عنوان مدیر ذکر شده است. پس از او مادام مدیر (همسر نیکروان) عهده‌دار این سمت شد. معلمان این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش شش نفر و تعداد شاگردان آن ۹۰ نفر گزارش شده است. فخرایی آورده است که در سال ۱۳۵۴ش مدیریت مدرسه را یکی از دختران مرحوم نیکروان برعهده داشته است.

مدرسهٔ دهقان (۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م). به کوشش عبدالرحیم فرهنگی و با مساعدتهای وسیع مردم شلمان از توابع رودسر ایجاد شد. مدیریت این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش برعهده مرتضی خشنود بود. دراین سال مدرسه سه معلم و ۶۹ دانش‌آموز داشت.

مدرسهٔ ابتدایی نمرهٔ ۸ (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). از مدارس دولتی ناحیهٔ لشت‌نشاء و مدیریت آن در سال ۱۳۰۳ش با میرزا علی‌اکبر آچامی بود. این مدرسه دو نفر معلم و ۱۱۹ نفر دانش‌آموز داشت.

مدرسهٔ ابتدایی نمرهٔ ۹ (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). در قصبهٔ سیاهکل تأسیس شد. طبق آمار سال ۱۳۰۳ش معارف گیلان مدیریت مدرسه با میرزا غلامرضا رضوی بود. تعداد معلمان این مدرسه دو نفر و دانش‌آموزان آن ۱۱۳ نفر بودند.

مدرسهٔ ترقی (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). مدیریت این مدرسه در سال ۱۳۰۲ به‌عهدهٔ شیخ محمد تاج‌زاده بود. تعداد معلمین مدرسه در این سال چهار نفر و شاگردان آن ۱۰۰ نفر بودند.

مدرسهٔ سعادت نسوان (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). به همت خانم روشنک نوعدوست تأسیس شد. در ابتدا سه کلاس داشت، ولی بعدها به یکی از مدارس مهم رشت مبدل گشت و جزو مدارس متوسطهٔ این شهر درآمد. مؤسس این مدرسه در طول حیات مدرسه ناملایمات مادی و معنوی فراوانی را متحمل شد. وی علاوه بر این مدرسه، بعدها مجله‌ای نیز به‌نام *پیک سعادت نسوان* منتشر کرد و در آن به مسائل تربیتی و اوضاع و احوال زنان ایران و جهان پرداخت. همچنین جمعیتی به‌نام پیک سعادت نسوان تشکیل داد. پدر خانم نوعدوست از پزشکان معروف آن دوره بود و خود وی نیز از بانوان تحصیل کردهٔ آن روزگار به‌شمار می آمد.

مدیر این مدرسه میرزا مجیدخان فرساد بود. ابراهیم فخرایی در بارهٔ او می‌گوید: «وی اهل زنجان و مردی با فضیلت بود. هزینهٔ مدرسه را از درآمد نمایشنامه‌های اخلاقی که به‌کمک گروه محمدیه نمایش داده می‌شد تأمین می‌نمود». وی در سال ۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م مدیر مدرسهٔ ابتدایی شمارهٔ ۴ بود.

مدرسهٔ شرف. گرداننده و مدیر این مدرسه میرزا هاشم‌خان سمیعی نام داشت.
مدرسهٔ ثروت. در اثر فخرایی فقط اسمی از این مدرسه آمده است.
در احصائیهٔ مدارس گیلان در سال ۱۳۰۳ش و ۱۳۰۶ش که وزارت معارف منتشر کرده است از این مدارس نیز نام برده شده مدرسهٔ بنات سمیعی، مدرسهٔ بنات‌النجم، مدرسهٔ حیات‌جاوید و دارالایتام رشت.
مدرسهٔ ابتدایی نمرهٔ ۲ (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). مدیر مدرسه در سال ۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م میرزاتقی‌خان رائقی بود.
مدرسهٔ ابتدایی نمرهٔ ۳ (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م).
مدرسهٔ ابتدایی نمرهٔ ۴ (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م).
مدرسهٔ متوسطه نمرهٔ ۲ (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م).
دبستان احمدی (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). این مدرسه پس از انحلال مدرسهٔ شمس، در محل آن مدرسه افتتاح شد. مدیریت آن به‌عهدهٔ میرزا مسیح بود. پس‌از وی، حسین‌خان روحی کرمانی معروف به نیکروان و ملقب به نظام‌العلما، که‌از جمله آزادیخواهان و پیشروان عصر مشروطه و بعد از آن بود، مدیریت این دبستان را برعهده گرفت. پس از مدتی دبستان احمدی به مدرسهٔ متوسطه تغییرنام داد و مدیریت آن به میرزا محمدخان شبانی و پس از آن در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م به میرزا احمد نوایی سپرده شد.
ابراهیم فخرایی در سرگذشت ساختمان مدرسهٔ شرافت‌مظفری آورده است: «این همان ساختمانی‌است که در سال ۱۳۴۸ش به‌دستور سرلشکر عطاپور شهردار وقت به‌منظور توسعهٔ باغ سبزه‌میدان رشت منهدم گردید. ساختمان مزبور پیش از آنکه ادارهٔ فرهنگ گیلان باشد، متوسطه نمرهٔ یک نام داشت. جلوتر از آن دبستان احمدیه و مدرسهٔ شمس و محل تجمع و سخنرانی مجاهدین دوران مشروطیت بود».
مدرسهٔ توکل (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). پس از اختلافاتی که میان اعضای مدرسهٔ شمس پیش آمد و منجر به جدایی آنان از یکدیگر شد، مهدی میرزا لسان الادب معلم فرانسهٔ مدرسهٔ شمس خود به تأسیس مدرسهٔ جدیدی پرداخت و آن را مدرسهٔ توکل نام نهاد. دانش‌آموزان این مدرسه اغلب از شاگردان سابق مدرسهٔ شمس بودند. مهدی‌میرزا لسان‌الادب یکی از کسانی بود که با تحریکات خود موجبات تلاشی و انحلال مدرسهٔ شمس را فراهم آورده بود.
مدرسهٔ خطبه‌سرا (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). از مدارس جدید ناحیهٔ طوالش گیلان بود که زمانی تعداد محصلان آن ۴۸ نفر و آموزگاران آن دو نفر بوده است.

مدرسهٔ خیام آبکنار. در گزارش سال ۱۳۰۳ش دربارهٔ وضعیت مدارس گیلان آمده است که مدیریت مدرسه با شیخ خلیل دانش‌پژوه بوده است. این مدرسه تنها یک معلم داشت و تعداد شاگردان آن ۵۴ نفر بود. آبکنار از نواحی تابعهٔ انزلی بوده است.

مدرسهٔ شفت (قصبهٔ شفت). در روزگار حکومت نهضت جنگل و به مدیریت شیخ ابراهیم خلیلی احداث شد.

مدرسهٔ خاقانی کپورچال. این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش از مدارس ملی کپورچال بود. مدیر آن محمود درویش نام داشت. این مدرسه یک معلم و ۳۵ محصل داشت.

مدرسهٔ سعدی (کُلیور). این مدرسه در کلیور از نواحی انزلی احداث شد. مدیریت مدرسه در سال ۱۳۰۳ش با شیخ علی ادیب بود. این مدرسه یک معلم و ۴۷ شاگرد داشت.

مدرسهٔ سپه‌پور رضوانده (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسه در ناحیهٔ طوالش گیلان احداث شد. مدیریت آن با میرزا اسماعیل پوررسول از بزرگان فرهنگ جدید گیلان بود.

مدرسهٔ همت (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م). در قصبهٔ رحیم‌آباد از توابع رودسر احداث شد.

مدارس انزلی

مدرسهٔ رشدیه (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م). این مدرسه به کوشش انجمن معارف انزلی و به‌نام حاج‌میرزاحسن رشدیه بنا شد. مدیریت مدرسه در آغاز به‌عهدهٔ گریگور یقیکیان بود. وی طی مسافرتی به باکو توانست مساعدت بعضی از مردم متمول و ثروتمند را جلب کند و اعاناتی از آنان دریافت دارد. حاج زین‌العابدین تقی‌اف و موسی نقی‌اف و خوشتاریا و طومانیانس سرمایه‌داران معروف آذربایجانی و گرجی و ارمنی از کسانی بودند که هریک مبالغ قابل توجهی کمک در اختیار این مدرسه نهادند. یقیکیان و انجمن معارف همچنین توانستند نظر مساعد رؤسای بلژیکی گمرک را جلب و پنجاه تومان مقرری ماهانه برای مدرسه تعیین کنند. پس از چندی میان اولیای انجمن معارف انزلی و یقیکیان اختلاف نظر پیش آمد و یقیکیان از ادامهٔ خدمت در مدرسهٔ رشدیه خودداری ورزید و مدیریت مدرسه به میرزا شفیع خورشیدی (خُرگامی) از مکتبداران قدیم سپرده شد که سالها پیش از آن به تأسیس مدرسهٔ علمیهٔ جدید اقدام کرده بود.

انجمن معارف انزلی سپس به تهیهٔ مکان مناسب که متعلق به مدرسه باشد پرداخت و قورخانهٔ سابق بندر انزلی را خریداری کرد. پس از آن انجمن معارف از وزارت معارف و

اوقاف درخواست کرد که مدیری لایق برای ادارهٔ مدرسهٔ رشدیه انتخاب کند و به انزلی روانه دارد. شیخ محمدحسین آموخته ملقب به صدرالافاضل به پیشنهاد حاج میرزاحسن رشدیه برای این امر برگزیده شد. مدیریت مدرسهٔ رشدیه پس از صدرالافاضل به میرزاابوطالب آموزگار (عرفانی) محول شد. این مدرسه در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م به ادارهٔ معارف گیلان واگذار و دولتی شد. گریگور یقیکیان اولین مدیر این مدرسه از فعالان گروه سوسیال دمکرات هنچاکیست ارمنی بود. او در جریان انقلاب مشروطیت و در نهضت گیلان شرکت فعال داشت. با شروع جنبش جنگل، یقیکیان نیز به آن پیوست و از آن روزگار یادداشتهای مفیدی به جا گذاشته است. یقیکیان همچنین از نمایشنامه‌نویسان برجسته و روزنامه‌نگاران خوب آن روزگار بود.

مدرسهٔ علمیه. بانی این مدرسه میرزاشفیع خورشیدی خُرگامی بود که چندی مدیریت مدرسهٔ رشدیه را نیز به‌عهده داشت. طبق صورت احصائیهٔ مدارس گیلان در سال ۱۳۰۶ش دیگر مدارس انزلی و غازیان اینها بودند:

مدرسهٔ ابتدایی (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). مدیریت این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش با میرزا ابوطالب‌خان بود.

مدرسهٔ دوشیزگان نمرهٔ ۱ (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). مدیریت آن در سال ۱۳۰۳ش با خانم معظم گرگانی بود.

مدرسهٔ فردوسی (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). ادارهٔ این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش با سید محمد نجفی بود.

مدرسهٔ ابتدایی (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). مدیر این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش میرزا حسین‌خان نیکروان بود. مدرسه در محلهٔ غازیان قرار داشت.

مدرسهٔ سعدی (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م).

مدرسهٔ خاقانی (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). در محلهٔ غازیان قرار داشت.

مدرسهٔ خیام (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). در محلهٔ غازیان قرار داشت.

در تاریخ ۱۳۰۴ش، که سال اول سلطنت رضاخان بود، چند مدرسهٔ دیگر نیز در صورت احصائیهٔ مدارس انزلی آمده است که برخی از آنها به احتمال پیش ازاعلام سلطنت وی بنیاد یافته بودند.

مدرسهٔ دوشیزگان نمرهٔ ۲ (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م).

مدرسهٔ نظامی (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م).

مدرسهٔ ادب (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م). درمحلهٔ غازیان قرار داشت.

مدرسهٔ تربیت (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م). در محلهٔ غازیان قرار داشت.

مدارس لاهیجان

مدرسهٔ حقیقت (۱۲۸۷ش/۱۹۰۸م). مدرسهٔ حقیقت از جمله نخستین مدارس جدید لاهیجان است. این مدرسه به همت منتصرالملک و صحت‌السلطنهٔ تحویلداری دایر شد. مدیریت مدرسه در آغاز به‌عهدهٔ صحت‌السلطنه بود. بعد از وی ادارهٔ مدرسه به شکرالله‌خان مهربان واگذار شد. تدریس زبانهای فرانسه و روسی در برنامهٔ تحصیلی این مدرسه قرار داشت.

مدرسهٔ سپه (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). در زمان ریاست عیسی صدیق در ادارهٔ معارف گیلان ایجاد شد. عبدالرحیم فرهنگی که از مردان آزادیخواه و فرهنگ‌پرور لاهیجان بود، در این مدرسه تدریس می‌کرد. این مدرسه بعدها تغییر نام داد و به مدرسهٔ کشاورزی موسوم شد.

دیگر مدارس لاهیجان طبق آمار مندرج در احصائیهٔ مدارس گیلان سال ۱۳۰۳ش و ۱۳۰۶ش اینها بودند:

مدرسهٔ ابتدایی نمرهٔ ۱ (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). مدیریت این مدرسه به عهدهٔ میرزایوسف‌خان دبیرالسلطان بود.

مدرسهٔ بنات اسلامی (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). مدیریت این مدرسه به‌عهدهٔ خانم بیگم‌آقا بود.

مدرسهٔ دوشیزگان (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ خانم افسرالدوله بود.

مدارس لنگرود

مدرسهٔ فتحیه. به همت عبدالرحیم فرهنگی و میرزا باقرخان و افخم‌السلطنهٔ شمس‌محمدی، که از رجال آزادیخواه لنگرود بودند تأسیس شد. ادارهٔ مدرسه برعهدهٔ عبدالرحیم فرهنگی بود که در عین حال ادارهٔ یکی از مدارس جدید رودسر را هم به‌عهده داشت.

مدرسهٔ دانش. پس از افتتاح مدرسهٔ فتحیه و کثرت استقبال مردم از آن مدرسهٔ دانش گشایش یافت، اما به جهاتی چند منحل و به جای آن مدرسهٔ حشمتیه برپا شد.

مدرسهٔ ابتدایی حشمتیه (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). پس از انحلال مدرسهٔ دانش، از محل درآمد «تا چهٔ پولی*» مدرسهٔ حشمتیه دایر شد. پس از مدتی این مدرسه تغییرنام داد و به مدرسهٔ داریوش موسوم شد. مدیریت مدرسه در سال ۱۳۰۳ش به‌عهدهٔ میرزاعلی حبیبی بود.

مدرسهٔ داریوش. این مدرسه از تغییر نام مدرسهٔ ابتدایی حشمتیه به‌وجود آمد.

مدرسهٔ دوشیزگان (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). مدیریت این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش در اختیار ملک‌تاج خانم بود.

مدارس آستارا

مدرسهٔ صادقیه(۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). به همت انجمن معارف آستارا تأسیس شد. هزینهٔ مدرسه با اعاناتی که از علاقه‌مندان به فرهنگ جدید دریافت می‌شد تأمین می‌گردید. مدرسه در آغاز از سه کلاس تشکیل می‌شد. بعدها سه کلاس دیگر نیز به آن اضافه گردید. در سال ۱۳۰۰ش تعداد شاگردان این مدرسه بالغ‌بر ۲۲۸تن بوده است. انجمن معارف آستارا به همت میرزا محمدرحیم طایرآستارایی 'از رجال آزادیخواه آستارا' تشکیل شد و طبق قراین، میرزا عباسقلی مؤتمن، میرزابیوگ آقاعباس‌زاده، حبیب‌اللهی، علیزاده، علی اصغرزاده، محمدی روئین‌دژی، بهزادی و چند تن دیگر از بازرگانان و روشنفکران آستارا اعضای آن بودند. اینان با وضع عوارض ثابت، درآمد و عایدات قابل توجهی برای مدرسه ایجاد کرده و آن را با انتظام کامل اداره کردند. این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش تغییر نام یافت و به حکیم‌نظامی موسوم شد (امید، ۱۳۳۲، ص ۳۸۰).

مدیریت مدرسه در آغاز تأسیس به‌عهدهٔ میرزامحمد رحیم‌طایر بود. او در سالهای قبل از انقلاب مشروطیت در عتبات عالیات به تحصیل مشغول بود و پس از آن به سیروسفر پرداخت. به‌سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م و بعد از استقرار مشروطه به عضویت انجمن ولایتی آستارا درآمد و با شرکت گروهی از بازرگانان و روشنفکران آستارا انجمن معارف را ایجاد کرد. او برای تسهیل امر آموزش کودکان ترک‌زبان آستارا یک کتاب درسی ترکی به‌نام *مجمع‌الفنون* تدوین کرد. مطالب این کتاب شامل *نصاب الصبیان*، *آئین نامه‌نگاری* و *قولنامه‌نویسی* و *احکام* دینی و حساب بود که از زبانهای فارسی و عربی ترجمه شده بود. فوت او به سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م روی داد (صفری، ج۳، ص ۲۲۱؛ اکسیر، ۱۳۶۷).

---

* ظاهراً پولی بود که از هر لنگهٔ بار می‌گرفتند.

دبستان حافظ (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). این مدرسه که از دبیرستان حکیم‌نظامی جدا شده بود، از مدارس قدیم آستارا به‌شمار می‌رفت. سال افتتاح آن برابر با سال افتتاح مدرسهٔ صادقیه ذکر شده است.

مدرسهٔ تربیت‌بنات (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). این مدرسه پیش از افتتاح رسمی آن فعالیت داشته است و دهها نفر از دختران دانش‌آموز در این مدرسه تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ خیریه (۱۳۰۴/۱۹۱۷م). حسین امید می‌گوید: غیر از مدرسهٔ صادقیه یا حکیم‌نظامی در آستارا یک مدرسهٔ خیریه نیز بوده است و آماری که از طرف وزارت فرهنگ در سال ۱۳۰۴ش نشر شده از این مدرسه نام برده است. این مدرسه ملی بوده و به‌وسیلهٔ جمعیت خیریه اداره می‌شد، ولی بعدها از بین رفته‌است.

مدارس فومنات

مدرسهٔ نمرهٔ ۶ فومن (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). در روزگار حکومت نهضت جنگل ایجاد شد. مدیریت آن با شیخ‌علی حبیبی بود. مطابق مندرجات صورت احصائیهٔ مدارس گیلان در سال ۱۳۰۳ش، شمار معلمان آن شش نفر و عدهٔ دانش‌آموزان آن ۷۸ نفر بود.

مدرسهٔ صومعه‌سرا (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). این مدرسه در روزگار حکومت نهضت جنگل احداث شد. مدیریت آن به‌عهدهٔ سیداحمد نقیبی بود.

مدرسهٔ اسلامی کسما* (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). به همت غلامحسین نویدی و به مدیریت خود او در قصبهٔ کسما احداث شد.

مدرسهٔ شبانه‌روزی کسما. این مدرسهٔ شبانه‌روزی احتمالاً در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م و به همت ابراهیم فخرایی، که در آن روزگار مسؤولیت ادارهٔ معارف حکومت جنگل را به‌عهده داشت، ایجاد شد. محل این مدرسهٔ شبانه‌روزی در قصبهٔ کسما بود.

مدرسهٔ اسلامی ماسوله. ابراهیم فخرایی دربارهٔ تأسیس این مدرسه می‌گوید: «مدرسهٔ اسلامی ماسوله به کوشش مظفرالحکماء و حاجی میرزا ابوطالب‌رشتی از وجوه اعانهٔ ملی تأسیس یافته بود».

مدرسهٔ ماسوله. این مدرسه در روزگار حکومت نهضت جنگل ایجاد شد. مدیریت آن به‌عهدهٔ شیخ‌علی طالقانی متخلص به «تنها» بود. وی از جمله مردان بنام فرهنگ گیلان بود و در گسترش فرهنگ جدید نقشی بسزایی داشت.

---

* از توابع شهرستان صومعه‌سرا.

مدرسهٔ نمرهٔ ۱۱ ماسوله (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). در آمار سال ۱۳۰۳ش معارف گیلان آمده است که مدیر این مدرسه میرزا حسین‌خان حایری بوده است. تعداد معلمان مدرسه دو نفر و شاگردان آن ۵۷ نفر ذکر شده است.

مدارس رودسر

مدرسهٔ اتفاق (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). این مدرسه به همت عبدالرحیم فرهنگی از آزادیخواهان مقیم رودسر و همراهی مشهدی مهدیقلی بادکوبه‌ای تأسیس گردید. مدیریت و آموزش دبستان و شاگردان به‌عهدهٔ عبدالرحیم فرهنگی بود. عبدالرحیم فرهنگی از مردم طالقان بود و پس از پایان تحصیلات خود که مقارن ظهور نهضت مشروطه‌خواهی بود، به رودسر آمد و به فعالیتهای سیاسی و فرهنگی پرداخت. وی به‌ویژه در گسترش مدارس جدید نقش ارزنده‌ای داشت و توانست چند مدرسه در رودسر و لنگرود تأسیس کند.

مدرسهٔ احمدی (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). این مدرسه، که در آغاز تأسیس از مدارس ملی رودسر بود، در سال آخر سلطنت احمدشاه و یا در اول سلطنت رضاشاه به مدرسهٔ دولتی تبدیل شد. در سال ۱۳۰۳ش، مدیر این مدرسه میرزاحسن‌خان بود و مدرسه از چهار کلاس تشکیل می‌شد و معلمین آن سه نفر و شاگردان آن ۱۰۴ نفر بودند.

مدارس اصفهان *

مدرسهٔ همایونی** (۱۲۹۸ق/۱۸۸۱م). تمایل شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان فرزند ارشد ناصرالدین شاه برای تأسیس مدرسه‌ای شبیه دارالفنون سبب شد که علی‌خان سرتیپ معروف به ناظم‌العلوم (از تحصیل‌کرده‌های مدرسهٔ سن‌سیر فرانسه) و میرزاعلی اکبرخان (سرتیپ) و برادر او میرزاحسین‌خان سرهنگ (از فارغ‌التحصیلان دارالفنون) برای این منظور به اصفهان اعزام شوند. آنان اولین مدرسهٔ دولتی اصفهان را به

---

* منابع اصلی ما دربارهٔ مدارس اصفهان عبارت است از:
ایمانیه، *تاریخ فرهنگ اصفهان*؛ *احصائیهٔ مدارس ایالات و ولایات اصفهان*، وزارت معارف ۱۳۰۶ش؛ *سالنامهٔ دبیرستان فرهنگ*، اردیبهشت ۱۳۲۹؛ *راپورت سالیانهٔ مدرسهٔ متوسطهٔ اصفهان*، ۱۳۴۱ق؛ *تاریخ معارف اصفهان*، ۱۳۳۶ق؛ *سالنامهٔ فرهنگ شهرضا*.

** میرزا تقی‌خان کاشانی سال تأسیس این مدرسه را ۱۲۹۷ق ذکر کرده است؛ رک: *رسالهٔ تربیت*.

سرپرستی و مدیریت میرزاعلی‌خان ناظم‌العلوم در عمارت هشت‌بهشت بنیان نهادند. مدرسه کار خود را با پنجاه دانش آموز شروع کرد و مقرر شد که تعداد آنها به صد نفر افزایش یابد که یک سال بعد این امر تحقق یافت. دروسی که در این مدرسه آموزش داده می‌شد عبارت بود از: حساب، مختصری جبر و مقابله، تاریخ ایران، زبان فرانسه، زبان فارسی، مختصری از مقدمات عربی، خط، مشق و دروس نظامی شامل پیاده‌نظام، سوار و توپخانه. در اوایل سال ۱۳۰۱ق، به‌دلیل خفقان دورهٔ ناصرالدین شاهی، پس از سه سال مدرسه به تعطیلی کشانده شد.

دومین مدرسه (۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م). سیدعلینقی امامزاده اسماعیلی مدرسه‌ای در احمدآباد بنا نهاد و با مشارکت دو نفر معلم مدتی آن را اداره کرد.

مدرسهٔ باقریه (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). به همت حاج میرزاباقرخان نایینی‌مشیرالملک، تأسیس شد. محل مدرسه ابتدا نزدیک سقاخانهٔ طوقچی بود و سپس به باغ شخصی مشیرالملک انتقال یافت. مدرسه دارای سه کلاس بود که اتاق نامیده می‌شد و در هر اتاق دروس خاصی تدریس می‌شد. به این ترتیب:

۱) اتاق ابتدایی؛

۲) اتاق فارسی، مخصوص قرائت فارسی، انشا، املا و خط سیاق؛

۳) اتاق علمی که دروس حساب، هندسه، جغرافی، صرف و نحو عربی و زبانهای خارجی را شامل می‌شد. در این مدرسه معلمان برجسته‌ای، از جمله فارغ‌التحصیلان دارالفنون تدریس می‌کردند.

مدرسهٔ باقریهٔ چهارسوق (۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م). این مدرسه را مشیرالملک در چهارسوق بنا نهاد؛ ولی به‌علت کارشکنیهای مخالفان بیش از دو سال دوام نیاورد.

مدرسهٔ اسلامی/اسلامیه (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). سیدعلینقی سرتیپ نزدیک دروازهٔ اسماعیل این مدرسه را دایر کرد، ولی با تأسیس مدرسهٔ علمیه در نزدیکی آن، پس از دو سال منحل شد.

مدرسهٔ علمیه (۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م). سیدخلیل (از دراویش نعمت‌اللهی)، مدرسه‌ای به‌شیوهٔ جدید در پشت باغ چهلستون در محل دروازهٔ دولت تأسیس کرد. سرپرستی آن به‌عهدهٔ اسدالله‌خان منشی کنسولگری روس بود. این مدرسه به‌علت مخالفت عده‌ای تعطیل شد.

مدرسهٔ معرفت (۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م). در محل دروازه‌نو و به همت حاج میرزایحیی

بیدآبادی به مدیریت میرزاتقی (طوسی) با ترکیبی از مکتب و مدرسه تأسیس شد. دارای سه کلاس‌ابتدایی و متوسطه و یک کلاس علمی بود. علاوه بر دروس علمی، دانش‌آموزان هفته‌ای دو یا سه روز توسط میرزا مسیح‌خان با تفنگهای چوبی مشق نظام می‌کردند. این مدرسه در بحبوبهٔ انقلاب مشروطه منحل شد.

مدرسهٔ شرف (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). به مدیریت میرزا عبدالغفارخان نوربخش (که در مدرسهٔ امریکایی تهران درس خوانده بود) در شهشهان دایر شد و نزدیک به شش سال دوام داشت. ۱۸۰ دانش‌آموز دراین مدرسه مشغول تحصیل بودند. موانع مادی باعث تعطیلی مدرسه شد.

مدرسهٔ سعادت (۱۳۲٤ق/۱۹۰٦م). در محلهٔ دروازه‌نو زیرنظر و مدیریت میرزاحسین‌خان که قبلاً ناظم مدرسهٔ باقریهٔ قدیم بود، تأسیس و پس از اندکی منحل شد.

مدرسهٔ شرافت (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). به همت میرزاحسین در محلهٔ یزدآباد گشایش یافت و بعداً سرپرستی و مدیریت آن به سیدعلی خوشنویس (کشفی‌پور) محول شد و سه سال برپا بود.

مدرسهٔ حقایق (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). به سرپرستی و مدیریت میرزامحمد حقایق در خیابان مشیر دایر شد و دو سال دوام داشت.

مدرسهٔ اتحادیه (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). توسط میرزا عبدالوهاب خوشنویس در محلهٔ گلبهار تأسیس شد و نزدیک به شش سال دایر بود.

مدرسهٔ کمالیه (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). به مدیریت سیدخلیل قمشه در محلهٔ چهار سوق شیرازیها گشایش یافت. مدیران بعدی مدرسه شیخ فضل‌الله و میرزاحسن‌خان بودند. بعد از تأسیس مدرسهٔ گلبهار، مدرسهٔ کمالیه همراه با دو مدرسهٔ باقریه و نوبهار، جزو مدارس گلبهار شد.

مدرسهٔ ایمانیه (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). سیدعلینقی و شیخ یحیی محلاتی با همکاری یکدیگر این مدرسه را اداره می‌کردند. این مدرسه در ابتدا، نزدیک بازارچهٔ حاج محمدجعفر آباده‌ای بود و سپس سیدعلینقی آن را به حوالی مسجد حکیم انتقال داد. در این هنگام مدرسهٔ ایمانیه زیرنظر هیئتی اداره می‌شد و حدود چهار سال دایر بود. اعضای هیئت این افراد بودند:

میرزا رضا نائینی، فتح‌الله وزیرزاده، میرزاسیدحسن قمشه‌ای، میرزاعبدالحسین زاینده‌رود، تقی‌ادیب طوسی؛ و شیخ‌الاسلام.

مدرسهٔ علیه و ایتام* (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). به‌همت میرزاآقاخان مصفی (مهندس محاسب‌الدوله)، از فارغ‌التحصیلان دارالفنون و سیدمحمدعلی مازندرانی (معین‌الاسلام) و با شرکت میرزامحمود صدرالمحدثین (سپنتا، *آینده*، ۱۳۶۷ ص۳۱۷) مدرسه‌ای برای آموزش کودکان یتیم دایر شد. سپس میرزا آقاخان خانهٔ بزرگی در نزدیکی بازارچهٔ رحیم‌خان گرفت و از پنجاه کودک یتیم و بی‌بضاعت سرپرستی کرد. تمامی لوازم تحصیل، تدریس و لباس آنان رایگان بود. میرزا آقاخان مخالف هر نوع تنبیه بدنی بود.

علیه: در کنار مدرسهٔ ایتام، در حیاط دیگر، مدرسه‌ای به‌نام علیه دایر شد که پس از تشکیل انجمن علیه با هم یکی شدند. (این مدرسه با نام دبیرستان علیه سالها جزو مدرسه‌های خوب اصفهان بود و رجال و دانشمندان متعددی از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند. میرزا آقاخان مدیر و محمدعلی مازندرانی ناظم مدرسه بود و به این دلیل به ناظم مازندرانی شهرت داشت (*تذکرةالقبور*، ص۴۵۰). وی نیز از بانیان فرهنگ جدید در اصفهان بود.

مدرسهٔ قدسیه (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). به سرپرستی میرزا عبدالحسین خوشنویس قدسی و با همکاری میرزاحسن، میرزا ابوالقاسم و میرزامهدی قدسی و آمیرزا عباس‌نحوی که در امور مالی با هم همکاری می‌کردند و در دورانی که مؤسسین و سرپرستان مدارس تکفیر می‌شدند، گشایش یافت. پس از یک سال عبدالحسین خوشنویس شخصاً ادارهٔ آن را برعهده گرفت. وی کتاب درسی شرعیات را برای مدارس جدید نوشت (مهدوی، *تذکرةالقبور*، ص۴۰۹-۴۱۰) این مدرسه سالها به‌صورت دبستان دولتی اداره می‌شد. شادروان استاد جلال‌الدین همایی از دانش‌آموزان این مدرسه بوده است. اکثر روحانیان و طبقات دیگر فرزندان خود را به این مدرسه می‌فرستادند.

مدرسهٔ حسینی (۱۳۲۶ق۱۹۰۸). در محلهٔ چهارسوق شیرازیها به‌همت سید محمدحسین نقیب‌السادات وبه مدیریت سیدمهدی (بهشتی) تأسیس و بعدها مدرسهٔ معارف نامیده شد و تنها چهار سال دایر بود.

مدرسهٔ لنبان (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). به سرپرستی هیئتی به‌نام هیئت‌مدیره مرکب از شکرالله شیرانی، میرزا آقاخان‌لنبانی، مهدی مدبر صدری، حسن جاوید، اسدالله معتمد خدایی و چند تن دیگر در محله لنبان تأسیس شد که بیش از سه سال دوام نداشت.

---

* نام این مدرسه را آقای سپنتا علمیه ذکر کرده‌اند، ولی در تاریخ معارف اصفهان و تاریخ فرهنگ اصفهان علیه آمده است.

مدرسهٔ امامیه (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). به مدیریت میرزاعبدالحسین امام جمعه در محلهٔ مسجد تأسیس شد. این مدرسه تا تشکیل ادارهٔ آموزش‌و پرورش اصفهان یعنی حدود ۱۵ سال دایر بود و تنها چهار کلاس داشت.

مدرسهٔ نوریه (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). به سرپرستی حاج سیدسعید طباطبایی و باکمک شیخ ابراهیم دُری نزدیک دروازهٔ حسن‌آباد تأسیس و پس از چندی تعطیل شد.

مدرسهٔ ترقی (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). به مدیریت حاج سیدسعید طباطبایی تأسیس شد، ولی چندان دوام نداشت. محل آن مقابل در امامزاده احمد بود.

مدرسهٔ اقدسیه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). در ابتدا به‌نام مدرسهٔ نیّراعظم به سرپرستی شیخ محمدحسین مشکوة در محل چهارسوق شیخ‌ابواسحاق گشایش یافت؛ ولی چندان دوامی نداشت. سپس مؤسس آن، محمدحسین مشکوة با تغییرنام و محل مدرسه، آن را درسال ۱۳۳۳ق در نزدیکی باغ همایون افتتاح کرد و تا سالها نیز به‌کار خود ادامه‌داد. در این مدرسه بر آموزش علوم جدید تأکید می‌شد.

مدرسهٔ باقریه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰). در محلهٔ بیدآباد تحت مدیریت سیدمحمدباقر خوانساری (داودزاده) و نظامت سیدهاشم عدنانی تأسیس شد و تا پنج سال فعالیت داشت و سپس شعبه‌ای از مدرسهٔ گلبهار شد.

مدرسهٔ علوم (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م) به سرپرستی سیدمحمد علوم (گلستانه) تأسیس شد و در حدود شش سال پایدار بود.

مدرسهٔ نوباوگان مذهب جعفری (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). در محلهٔ چهارسوق شیرازیها به مدیریت احمدریزی تأسیس شد و تنها دو کلاس داشت و تا چندی دایر بود.

مدرسهٔ دیانت (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م). به سرپرستی میرزاعباس نحوی در محلهٔ شهشهان تأسیس شد. در حدود شش سال دایر بود و نظامت آن به‌عهدهٔ حسن قزوینی بود.

مدرسهٔ مشرق‌الشموس (۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م). در محلهٔ شهشهان به مدیریت میرزاعلی محمد بدری تأسیس شد و تنها دو سال دایر بود.

مدرسهٔ گلبهار (۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م). به ریاست حاج سیدسعید طباطبایی و مدیریت ضیاءالدین جناب در محلهٔ گلبهار اصفهان تأسیس شد. در سال ۱۳۳۱ق مدیریت مدرسهٔ کمالیه (بلدیه یا اسلامیه) که در محلهٔ چهارسوق واقع بود، با تصویب ادارهٔ بلدیه به‌عهدهٔ میرزاحسین‌خان واگذار شد و ادارهٔ آن زیرنظر مدرسهٔ گلبهار قرار گرفت.

تا سال ۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م مدرسهٔ گلبهار و شعبات آن شرکت علمیه‌ای به‌نام دارالعلم گلبهار تشکیل دادند که شامل هشت مدرسهٔ زیر بود: مدرسهٔ گلبهار، بلدیه، نوبهار، باقریه، شهشهان، چهارسوق و احمدیه که بزرگترین مرکز تعلیم اصفهان را تشکیل می‌دادند. با تعطیل شرکت علمیه، به غیر از مدرسهٔ گلبهار، بقیهٔ شعبه‌ها از آن جدا و منحل شد.

گلبهار اولین مدرسه‌ای است که طبق برنامه‌های وزارت معارف اداره می‌شد. شرکت علمیهٔ گلبهار کلاسهای اکابر مجانی نیز دایر کرد. مدرسهٔ گلبهار از مهمترین مدارس اصفهان بوده و رجال و دانشمندان بنامی را پرورده است. درسهایی که در این مدرسه و در سالهای مختلف تحصیلی آن تدریس می‌شد عبارت بود از: خواندن و نوشتن، مسایل دینی، تاریخ، جغرافی، ریاضیات، علوم تجربی، ادبیات فارسی، صنایع ادبی، فلسفه، منطق، بیان و حقوق.

حاج سیدسعید طباطبایی نائینی، رئیس این مدرسه، یکی از بنیانگذاران فرهنگ‌نو و مدارس جدید در اصفهان است. وی علاوه بر تأسیس مدرسهٔ جدید، کتابخانهٔ جامع مسجد گوهرشاد را نیز تأسیس و چندین هزار جلد کتاب به آن اهدا کرد. وی بسیاری از کتابهای مدارس را خود تألیف می‌کرد و در چاپخانه‌ای که برای نشر فراهم کرده بود چاپ و منتشر می‌کرد.

مدرسهٔ سادات (۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م). در محلهٔ چهارسوق اصفهان و به مدیریت سیدمحمد باقر حسام‌السادات (نقیبی اصفهانی) تأسیس شد. این مدرسه از راه شهریه و کمک دانش‌آموزان اداره می‌شد. پس از چندی نام این مدرسه به نوبهار تغییر یافت و سپس به ضمیمهٔ دو مدرسهٔ اسلامیه و باقریه شعبهٔ گلبهار نامیده شد و پس از چندی دیگر، آن را مدرسهٔ چهارسوق خواندند و امتیاز آن به مجیدمیراحمدی واگذار شد. این مدرسه بعدها به دبیرستان فرهنگ تبدیل شد.

مدرسهٔ مالیه (۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م). کرنلیس بلژیکی که در آن وقت رئیس دارایی (مالیه) اصفهان بود، مدرسه‌ای با چهار کلاس تأسیس کرد. ۱۳۳ تومان مخارج سالیانهٔ مدرسه از عواید ادارهٔ دارایی پرداخت می‌شد. مدیریت این مدرسه به‌عهدهٔ لازار کلیمی بود. پس از دو سال این سمت به‌عهدهٔ صادق انصاری واگذار شد. بعدها نام این مدرسه به ملیهٔ دبیرستان شمارهٔ ۱ و نهایتاً به دبیرستان سعدی تغییر یافت.

مدرسهٔ احمدیه (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). به مدیریت حاج سیدسعید طباطبایی تأسیس شد و به‌نام شعبهٔ مدرسهٔ گلبهار خوانده شد. این مدرسه حدود یک سال دایر بود.

مدرسهٔ شهشهان (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). در محل حسینیهٔ ابواسحاقیه به مدیریت آمیرزاعباس نحوی اداره می‌شد. از شعبه‌های مدرسهٔ گلبهار بود و حدود یک سال فعالیت داشت.

مدرسهٔ فرهنگ (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). صاحب امتیاز رسمی این مدرسه نخست مجید میراحمدی بود که در تاریخ یازدهم اسفند ۱۲۹۸ش به این شرح به نام وی صادر شد:

> دولت علیهٔ ایران ـ وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه. چون آقامجید به توسط اولیای معارف اصفهان تقاضای امتیاز تأسیس مدرسهٔ مذکور در حد ابتدایی به‌نام مدرسهٔ فرهنگ و به مدیریت آقامجید در محلهٔ چهارسوق اصفهان از وزارت معارف نموده و شرایط قانونی را مطابق مادهٔ ۱۰ و ۱۶ قانون اساسی معارف داراست، لهذا به مشارالیه اجازه داده می‌شود که مدرسهٔ مزبوره را تأسیس نماید؛ مشروط براینکه کاملاً مقررات قانونی و نظامنامه‌ها و دستورات وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه را رعایت کرده و مواد پروگرام رسمی را دقیقاً مجری دارد. ادارهٔ معارف و تعلیمات مسؤول صحت اجرای این امتیازنامه است. به تاریخ یازدهم برج حوت قوی‌ئیل ۱۲۹۸. محل امضای وزیر. نصیرالدوله.

این مدرسه روز به روز پیشرفت کرده و بر تعداد دانش‌آموزان آن افزوده شد و سپس دارای کلاسهای اول و دوم متوسطه شد و رفته‌رفته به یک دبیرستان کامل تبدیل شد.

مدرسهٔ متوسطهٔ اصفهان (صارمیه) (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). مؤسس این مدرسه اکبر میرزامسعود (صارم‌الدوله) بود. وی پس از آنکه از مسافرت اروپا برگشت و بر فقر علمی مدارس اصفهان وقوف یافت، بر آن شد تا یک باب مدرسهٔ متوسطه تأسیس‌کند. برای این منظور ساختمانی را با زمین ورزشی به مساحت ۷۰۰۰ متر مربع به آن اختصاص داد و برای تأمین مخارج دایمی آن موقوفاتی تعیین و لوازم و اثاث مورد نیاز را نیز خریداری کرد و در اختیار مدرسه گذاشت و کسری بودجهٔ سالهای اول را که بالغ‌بر هفت هزار تومان بود شخصاً پرداخت کرد. ریاست مدرسه با موافقت ادارهٔ معارف و حکومت وقت به‌عهدهٔ ضیاءالدین جناب واگذار شد و این انتخاب طبق مفاد مندرج در وقفنامه انجام گرفت.

از سال ۱۳۰۱ش به بعد هر ساله یک کلاس بر کلاسهای متوسطه اضافه شد تا اینکه در سال ۱۳۰۴ش این مدرسه دارای شش کلاس متوسطهٔ کامل شد: برنامهٔ درسی مدرسه مطابق با برنامهٔ پیشنهادی وزارت معارف بود و تنها مدرسه‌ای بود که کلاسهای

علمی و فنی چون: نجاری، فلاحت، مهندسی، نقشه‌برداری، نقاشی، میکروب شناسی و دواسازی در آن دایر بود. علاوه بر درسهایی مانند ادبیات فارسی، انگلیسی، ریاضیات، فرانسه، عربی، تاریخ و جغرافی، دانش‌آموزان به ورزش و ژیمناستیک نیز می‌پرداختند.

مدرسه دارای کتابخانه‌ای بود که کتابهای آن از طرف صارم‌الدوله اهدا شده بود. این کتابخانه حدود ۵۰۰ جلد کتاب داشت و کسان دیگری نیز کتابهای گوناگون فارسی و خارجی به آن اهدا کرده بودند. گویا این مدرسه از چنان اهمیتی برخوردار بوده که برخی گفته‌اند باید آن را دارالفنون اصفهان به‌شمار آورد. از این مدرسه دانش‌آموختگان بنامی فارغ‌التحصیل شده‌اند. در دو سال اول معلمان مدرسه این افراد بودند: میرزاعلی‌خان زاهدی، معلم ریاضیات؛ حاج میرزاباقر امامی، معلم عربی و فقه؛ میرزاعبدالله‌خان وزیرزاده، معلم نقاشی؛ میرزاحسن‌خان مشیری، معلم تاریخ و جغرافی؛ میرزاسیدحسین‌خان، معلم طبیعیات؛ مستر زکریا، معلم انگلیسی.

در سال ۱۳۰۱ش آقای مشیری از این مدرسه استعفا داد و افراد زیر استخدام شدند: میرزانصرالدین خواجوی، معلم تاریخ و جغرافی و انگلیسی؛ رجبعلی‌خان ژیمناز، معلم ورزش؛ میرزاسلیمان‌خان انصاری، معلم خط.

در سال ۱۳۰۲ش جلال‌الدین همایی برای تدریس ادبیات و میرزاغلامحسین زیرک‌زاده برای تدریس طبیعیات استخدام شدند. در سال ۱۳۰۴ش نخستین فارغ‌التحصیلان این مدرسه موفق به اخذ دیپلم شدند.

مدارس اکابر اصفهان (۱۳۴۴ق/۱۹۲۵م). در محلهٔ گلبهار به کوشش دکتر مزین‌السلطان و ضیاءالدین جناب و عده‌ای دیگر با پنج کلاس منظم تأسیس و پس از شش ماه منحل شد.

مدرسهٔ اکابر شبانهٔ گلبهار (۱۳۳۹ق/۱۹۲۰م). به همت حاج سیدسعید طباطبایی و ضیاءالدین جناب و معلمین مدرسهٔ گلبهار تأسیس شد و یک سال دوام آورد.

مدرسهٔ اکابر شبانهٔ اقدسیه. در محل مدرسهٔ اقدسیه با مدیریت محمدحسین مشکوة تشکیل شد و چندان پایدار نماند.

مدارس دخترانهٔ اصفهان

مدرسهٔ دوشیزگان (۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م). به کوشش میرزاآقاخان مصفی (محاسب‌الدوله) اولین مدرسهٔ دخترانهٔ اصفهان پا گرفت و حدود یک سال و نیم دوام آورد.

مدرسهٔ دخترانهٔ گلبهار (۱۳۳۴ق/۱۹۱۵م). در محلهٔ گلبهار، به‌همراهی سید سعید طباطبایی و مدیریت بی‌بی خانم جناب تأسیس شد و حدود پنج سال دایر بود.

مدرسهٔ نسوان (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). به مدیریت صدیقهٔ دولت‌آبادی تأسیس شد و مدتی دایر بود.

برخی از مدارس اصفهان در این دوره

چند مدرسهٔ دیگر در اصفهان تأسیس یافت که اکثر آنها عمر زیادی نداشتند و پس از چندی به علل گوناگون منحل شدند و از بین رفتند. به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

> مجدالاسلام کرمانی به اتفاق علینقی اصفهانی سرتیپ که از شاگردان سابق دارالفنون بود در سالهای پیش از انقلاب مشروطیت و ایام اقامت در اصفهان، یک مدرسهٔ جدید در اصفهان دایر کردند. مدیریت این مدرسه برعهدهٔ میرزاعلینقی‌خان سرتیپ بود. پس از یکی دو ماه جهال اصفهان تحت قیادت یک تن از روحانی‌نمایان اصفهان به مدرسه ریختند و شاگردان و آموزگاران را کتک زدند و مدرسه را تعطیل کردند (اعظام‌قدسی، ۱۳۴۹).

ملک‌المتکلمین نیز مدرسه‌ای دایر کرد. اما بعضی روحانی‌نمایان برضد او قیام و وی را به فساد عقیده متهم کردند و دبستان او که با هزار زحمت و خون جگر تأسیس کرده بود و آن را کارخانهٔ آدم‌سازی نامیده بود، به باد غارت رفت.

مدرسهٔ رشدیه. پس از انقلاب مشروطیت تأسیس شد. مؤسس این مدرسه میرزا ابوطالب‌خان شیروانی بود. وی علاوه بر تأسیس این مدرسه، مؤسس و نویسندهٔ روزنامهٔ میهن در اصفهان نیز بود. مدارس دیگر:

مدرسهٔ فردوس (۱۲۹۸ق).

مدرسهٔ عصمتیه (۱۳۳۹ق).

مدرسهٔ صنعتی (۱۳۳۹ق).

مدرسهٔ تجارت (۱۳۴۳ق).

مدارس شهرضا (قمشه)

مدرسهٔ دانش (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). نخستین مدرسهٔ شهرضا به همت جمعی از فرهنگدوستان و بزرگان این شهر از جمله محمدباقر کیان (کلانتر وقت) و علیرضا کیان و

با راهنمایی و کمک دو تن از افسران ادارهٔ امنیه، به‌نامهای شاهزاده عبدالله میرزا و مختاری (معروف به قلعه‌بیگی) در کوی پای‌درخت تأسیس یافت. این مدرسه در آغاز چهار کلاسه بود. ریاست مدرسه به‌عهدهٔ مختاری و ادارهٔ امور داخلی آن به‌عهدهٔ حاج محمدعلی‌خان بشیری بود. این مدرسه با وضع مطلوب و روش درست اداره می‌شد. شاگردان لباس متحدالشکلی بر تن می‌کردند که مزین به نشان «مدرسهٔ دانش» بود. هزینهٔ مدرسه از محل کمک اهالی و مؤسسین مدرسه و اعانات نیکوکاران محل و شهریهٔ اطفال (که وصولش به‌عهدهٔ ادارهٔ امنیه بود) و صدی ده قیمت اموال مسروقه که ادارهٔ امنیه کشف و به صاحبانش مسترد می‌کرد تأمین می‌شد. پس از سه سال این مدرسه منحل شد.

مدرسهٔ دولتی نمرهٔ پنج قمشه [شهرضا] (۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م): اسدالله مصفی (محاسب‌الدوله) رئیس وقت معارف اصفهان این مدرسه را بنا به درخواست عده‌ای از معتمدین و رجال شهر تأسیس کرد. اولین معلمان این مدرسه ملامحمدعلی زاهد، میرزا عبدالمحمد سرابی و شیخ عقدایی بودند. میرزا حسین نامی هم عهده‌دار ادارهٔ مدرسه شد که به دلیل ناتوانی در انجام کار به اصفهان مراجعت کرد و ادارهٔ فرهنگ اصفهان، میرزا اسدالله‌خان کاوه‌زاده را به سمت مدیر و شیخ باقر عراقی را به سمت ناظم مدرسه به قمشه اعزام داشت. علی‌رغم تحریکات مخالفین فرهنگدوستانی مانند محمد باقرخان کیان، علیرضاخان کیان، دکتر ابراهیم لبیب و دکتر محمدعلی دانشگر و با همراهی علما و روحانیان، بانیان این مدرسه توانستند مردم را برای فرستادن کودکانشان به مدرسه تشویق و ترغیب کنند. به این ترتیب پس‌از سه چهار ماه مدرسه سر و سامان گرفت و به صورت منظم اداره شد. تا سال ۱۳۰۴ش مدیریت مدرسه به ترتیب با سیدرضا زنجانی، میرزا هدایت‌الله یزدانی، دکتر محمدعلی دانشگر و شیخ باقر عراقی بود که در دوران مدیریت عراقی مدرسه به وضع آبرومندی درآمد. در سال ۱۳۰۵ش به‌دنبال احضار شیخ‌باقر عراقی به اصفهان این مدرسه دچار اختلال شد.

مدارس دیگر ایالت اصفهان

حاجی علیقلی‌خان سردار اسعد که از خوانین بختیاری بود، دبستانی برای فرزندان ایل تأسیس کرد و معلمینی از تهران برای آموزش به مدرسه آورد. نظامت این مدرسه به‌عهدهٔ شیخ علی ناظم بود (ملک‌زاده، ج ۱، ص ۱۲۱).

مدرسهٔ سمیرم. در گزارش کفیل وزارت معارف در سال ۱۳۰۴ش به این مدرسه

اشاره شده و آمده است که این مدرسه در حال انحلال بود که با کمک مالی دولت سامان یافت.

به‌علاوه در احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف، به چند مدرسه در مناطق گوناگون ایالات و ولایات اصفهان اشاره شده است که عبارت است از: مدرسهٔ سینا در ازدستان؛ مدرسهٔ فریدن در داران فریدن؛ مدرسهٔ سادات در زواره.

مدارس یزد*

مدرسهٔ مشیریه.(۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). اولین مدرسهٔ جدید یزد را فتح‌الله مشیرالممالک که در آن موقع سمت وزارت یزد را دارا بود، بنیاد نهاد. مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ میرزا حسین‌خان و نظامت و معلمی کلاس اول ابتدایی را شیخ علی نامی از اهالی تهران به‌عهده داشتند. بقیهٔ معلمان و کارکنان مدرسه از اهالی یزد بودند. مدرسه دارای شش کلاس بودجهٔ مدرسه که تقریباً ماهی دویست تومان بود، به‌انضمام سوخت و اثاثیه و لوازم‌التحریر برای محصلین بی‌بضاعت توسط خود مشیرالممالک تأمین می‌شد. در این مدرسه به‌طور متوسط ۲۰۰ دانش‌آموز درس می‌خواندند. شاگردان لباس متحدالشکل می‌پوشیدند و هرکدام در جلو کلاه خود نشانی از نقره داشتند که روی آن عبارت «مدرسهٔ مبارکهٔ مشیریه» نوشته شده بود. دو سال بعد مدیر مدرسه به تهران مراجعت کرد و یک نفر دیگر به‌نام سیدحسین‌خان از دیپلمه‌های مدرسهٔ امریکایی تهران به جای او منصوب شد، ولی این شخص چندان موفقیتی به‌دست نیاورد. پس از وی مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ افراد محلی گذاشته شد. این مدرسه در اوایل مشروطیت منحل شد.

مدرسهٔ نصیریه (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). پس از انحلال مدرسهٔ مشیریه، نصیر بختیاری ملقب به سردار جنگ، حاکم یزد، مدرسهٔ نصیریه را تأسیس کرد. در ابتداء ریاست مدرسه را میرزا آقا که یکی از فضلای یزد بود به‌عهده داشت. هزینهٔ این مدرسه را خود سردار جنگ تأمین می‌کرد. آموزش در این مدرسه در حدّ دورهٔ شش سالهٔ ابتدایی بود. در سال ۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م سردار فاتح برادر سردار جنگ، حاکم یزد شد و میرزا آقا از مدیریت استعفا داد. سردار فاتح ابوالضیاء، مدیر روزنامهٔ *ایران نو* را از اصفهان احضار و به مدیریت این مدرسه منصوب کرد. پس از یک سال نصیر بختیاری مدرسهٔ نصیریه را منحل کرد.

---

* رک: *سالنامهٔ دبیرستان ایرانشهر یزد* ۱۳۱۷-۱۳۱۶ش؛ احصائیهٔ وزارت معارف ۱۳۰۶ش.

مدرسهٔ تشکر: بنابه پیشنهاد حاجی سیدمحمدرضا، معروف به‌کمپانی و به شکرانهٔ پیروزی سردار جنگ حاکم یزد بر راهزنانی که اموال تاجران یزدی را غارت کرده بودند و استرداد تمامی اموال به صاحبان آنها، تجار یزد مدرسه‌ای تأسیس کردند و نام آن را تشکر نهادند. این مدرسه اوایل مشروطیت دوّم تأسیس شد. در ابتدا، شیخ باقر تهرانی و سپس سیدمحمد خِردمند مدیریت مدرسه را به‌عهده داشتند. آموزش در این مدرسه در حدّ شش سالهٔ ابتدایی بود. مدرسهٔ تشکر در سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م به‌دلیل نداشتن بودجهٔ کافی تعطیل شد.

دبستان ابتدایی (۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م). بعد از انحلال مدرسهٔ نصیریه این مدرسه توسط رضا نامی، مستخدم ابوالضیاء، تأسیس شد و بیش از یک سال دوام نداشت و در سال ۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م منحل شد.

مدرسهٔ طاهریه (۱۳۳۳ق/۱۹۱۲م). یکی از علمای یزد به‌نام شیخ عبدالغفور طاهری یکی از مدارس قدیمی این شهر را تعمیر کرد؛ و آن را به‌صورت مدرسه‌ای به شکل جدید درآورد. مدیریت این مدرسه به‌عهدهٔ احمد طاهری بود. مدرسهٔ طاهریه دارای شش کلاس ابتدایی بود و ماهی سیصد ریال از طرف وزارت معارف کمک هزینه دریافت می‌کرد. این مدرسه سالها جزو مدارس فعال یزد بود. طبق احصائیهٔ ۱۳۰۶ عواید سالانهٔ این مدرسه ۲۸۸۰ و مخارج آن ۲۷۶۰ قران بوده است. در سال مذکور تعداد شاگردان مدرسه ۷۶ نفر بوده که از آن میان ده نفر مجانی تحصیل می‌کردند. این مدرسه با سه معلم اداره می‌شده است.

دبستان سعادت رَضوی (۱۳۳۴ق/۱۹۱۵م). مدرسهٔ سعادت با دو یا سه کلاس درسی کار خود را آغاز کرد و کم کم دارای شش کلاس شد. این مدرسه ماهانه حدود ۲۰۰ ریال کمک هزینه دریافت می‌کرد. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان این مدرسه ۶۳ نفر بوده است، ده نفر مجانی بقیه غیر مجانی و با چهار معلم اداره می‌شده است. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش عواید این مدرسه در سال ۴۱۲۵ قران و مخارج آن ۶۰۰۰ قران بوده است.

دبستان همت (۱۲۹۷ش/۱۹۱۹م).

دبستان تدین (۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م). شروع‌کار این دبستان با دو یا سه کلاس بود، ولی کم‌کم دارای شش کلاس شد. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان این مدرسه ۱۶۷ نفر بوده که از این میان بیست نفر مجانی و بقیه با پرداخت شهریه تحصیل می‌کردند. مدرسه با هشت معلم اداره می‌شد. تا سال ۱۳۰۶ش جمعاً ۹ نفر از این

مدرسه فارغ‌التحصیل شده بودند. عواید این مدرسه ۱۱۵۲۰ و مخارج آن ۱۱۵۲۰ قران در سال بوده است. این مدرسه حدود ۳۰۰ ریال کمک هزینه دریافت می‌کرده است.

دبستان بدر (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). مدیریت دبستان به‌عهدهٔ سیدعلی حمزوی و دارای شش کلاس درس بود. این مدرسه مدتها دبستان دولتی نمرهٔ ۲ خوانده می‌شد.

دبستان هدایت (۱۳۳۹ق/۱۹۲۰م). مدیر دبستان حسین استوار و مدرسه دارای شش کلاس بود.

دبیرستان ایراندخت (۱۳۳۹ق/۱۹۲۰م). دارای شش کلاس ابتدایی و سه کلاس متوسطه بود. عشرت نصیریان مدیریت آن را به‌عهده داشت.

دبستان اسلام (۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م). در این مدرسه به‌تدریج شش کلاس درسی تشکیل شد و کمک هزینهٔ آن معادل ۱۵۰ ریال در ماه بود. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان این مدرسه در آن سال ۸۶ نفر بوده است که از آن میان هفده نفر به‌صورت مجانی تحصیل می‌کرده‌اند. تعداد معلمان این مدرسه پنج نفر بوده است. عواید سالانهٔ مدرسه ۵۰۴۰ و مخارج آن ۵۶۲۰ قران بوده است.

دبستان علمیه (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). کمک هزینه‌ای معادل ۳۰۰ ریال به این دبستان پرداخت می‌شد و رفته‌رفته دارای شش کلاس ابتدایی شد. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان این مدرسه ۷۴ نفر بوده است که از آن میان چهارده نفر به‌صورت مجانی تحصیل می‌کرده‌اند. تعداد معلمان مدرسه در آن سال پنج نفر و عواید مدرسه ۶۱۰۰ و مخارج آن ۷۷۴۰ قران در سال بوده است.

مدارس دیگر یزد

مدرسهٔ دولتی نمرهٔ ۱ (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق احصائیهٔ ۱۳۰۶ش عدّهٔ شاگردان این مدرسه ۸۱ نفر بوده است.

مدرسهٔ دولتی نمرهٔ ۲. (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م) طبق همان احصائیه عدّهٔ شاگردان این مدرسه ۶۱ نفر بوده است.

مدرسهٔ اناث (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق همان احصائیه تعداد شاگردان این مدرسه ۵۱ نفر بوده است.

مدرسهٔ سعادت رضوی. در احصائیه وزارت معارف سال ۱۳۰۶ حدود ۶۳ نفر شاگرد داشت.

مدرسهٔ شریعت (۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان این مدرسه ۵۰ نفر بوده است که از آن میان شش نفر به‌صورت مجانی تحصیل می‌کرده‌اند. عواید سالانهٔ مدرسه ۲۰۶۴ و مخارج آن ۳۰۰۰ قران بوده است. این مدرسه با سه معلم اداره می‌شد.

مدرسهٔ راهنمای دانش (۱۳۴۱ق/۱۹۲۲م). تعداد شاگردان مدرسه طبق همان احصائیه چهل نفر بوده است که از آن میان هشت نفر به‌صورت مجانی تحصیل می‌کرده‌اند. مدرسه با دو معلم اداره می‌شد. عواید سالانهٔ مدرسه ۱۸۰۰ و مخارج آن ۳۰۰۰ قران بوده است.

مدرسهٔ تهذیب دوشیزگان (۱۳۴۲ق/۱۹۲۳م). این مدرسه ملی بوده و دارای ۲۲ شاگرد (۱۳۰۶ش). عواید سالانهٔ آن ۹۰۰ و مخارج آن ۳۰۰۰ قران بوده است. مدرسه با دو معلم اداره می‌شده است.

مدرسهٔ تربیت (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). این مدرسه نیز ملی بوده و تعداد شاگردان آن در سال ۱۳۰۶ش، ۵۴ تن بوده که از آن میان شش تن مجانی تحصیل می‌کرده‌اند. عواید سالانهٔ مدرسه ۱۸۰۰ و مخارج آن ۲۴۰۰ بوده است. مدرسه با سه معلم اداره می‌شده است.

مدارس زرتشتیان. رک: بخش مربوط به مدارس اقلیتها در همین فصل.

مدارس خارجی. رک: بخش مربوط به مدارس خارجیان در همین فصل.

مدارس خراسان*

مدارس مشهد

مدرسهٔ همت (۱۳۱۲ق/۱۸۹۴م). اولین مدرسهٔ جدید مشهد به‌همت شیخ محمدعلی مدیر و در صحن عتیق آستان قدس رضوی برپا شد. این مدرسه هر چند شکل و سامان

---

* رک: محمدطاهر بهادری، *تاریخچهٔ فرهنگ خراسان*؛ *سالنامهٔ دبیرستان شاهرضا* ۱۳۱۴-۱۳۱۳؛ دفتر جمع و خرج *مدارس خیریهٔ سعادت*؛ *سالنامهٔ وزارت معارف* ۱۲۹۷ش؛ احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ وزارت معارف. مصاحبه با آقای ابوالفضل علمی یکی از فرهنگیان با سابقه و آگاه و فرزند مرحوم سیدحسن علمی از بانیان مدارس مشهد مقدس؛ غلامحمد منصف، *امیر شوکت‌الملک علم*؛ ملک‌الحکماء محمدحسن‌خان، سرگذشت *ملک‌الحکماء* منظوری خامنه، مدرسهٔ *رایگان معرفت*؛ رمضانعلی شاکری، *اترک‌نامه*؛ تاریخ جامع قوچان.

مدارس جدید را نداشت، اما به سبب مواد درسی جدید که در این صحن تدریس می‌شد، آن را اولین مدرسهٔ جدید خواندند. در سالنامهٔ دبیرستان شاهرضا (۱۳۱۴-۱۳۱۳) از مدرسه‌ای به‌نام رضوی یاد شده است که کلاسهای آن در همان صحن تشکیل می‌شده و این احتمال را تقویت می‌کند که هر دو این مدرسه در حقیقت یک مدرسه بوده است.

مدرسهٔ گندم‌آباد (۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م). شیخ محمدعلی مدیر چند سال بعد از انحلال مدرسهٔ همت، یک باب مدرسه چهار کلاسه در محلهٔ گندم‌آباد دایر کرد.

مدرسهٔ همت (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). این مدرسه شعبه‌ای از مدرسهٔ شیخ محمدعلی مدیر بود که پیش از این در محلهٔ گندم‌آباد احداث شده بود. محل مدرسه در منزل میرزاجعفر و جنب مسجد گوهرشاد قرار داشت. این مدرسه دارای شش کلاس کامل ابتدایی بود. ملک‌الحکماء در سرگذشت‌نامهٔ خود آورده است که دو سال قبل از آنکه دولت مشروطه شود، در «ارض اقدس سه باب مدرسهٔ ابتدایی به طرز جدید از قرار پروگرام وزارت جلیلهٔ علوم به‌نام مدرسهٔ مظفریه و همت و ادب تأسیس نمودم» (*ملک‌الحکما*، *ایران زمین* ۱۷، ص ۱۴۸-۱۱۸).

مدرسهٔ معرفت (۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م). بانیان مدرسه حاج اسدالله خامنه‌ای موسوم به فتح‌الله اف و برادرش حاج اللهوردی بودند. اینان از تجار روشنفکر روزگار خود به‌شمار می‌آمدند. پیش از این مدرسهٔ مجانی معرفت خامنه به همت این دو برادر فرهنگ‌پرور و آزادیخواه بنا شده بود. حاج اسدالله خامنه‌ای گویا در پطروسکه (ماخاچ قالا)، یکی از شهرهای قفقاز نیز برای تعلیم و تربیت ایرانیان مقیم آن شهر مدرسهٔ جدید احداث کرده بود. طبق اعلانات دفتر جمع و خرج مدارس خیریهٔ سعادت مشهد، محل این مدرسه در سال ۱۳۲۶ق به انجمن خیریهٔ سعادت سپرده شد تا مدرسهٔ علمیهٔ سعادت در آن تشکیل گردد.

مدرسهٔ مظفری (۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م). این مدرسه از شش کلاس تشکیل شده بود. بانی آن محمدحسن‌خان ملک‌الحکماء بود و محل آن در محلهٔ ارگ مشهد و مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ شیخ محمدعلی مدیر بود. وی چند آموزگار از تهران استخدام کرد تا در آن مدرسه تدریس کنند. شیخ محمدعلی چند سال بعد روزنامهٔ *بشارت* را در شهر مشهد به راه انداخت؛ و چند شمارهٔ آن را منتشر کرد (صدرهاشمی، ج ۲، ص ۱۶).

مدرسهٔ ادب (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). این مدرسه طبق نوشتهٔ ملک‌الحکماء دو سال قبل از آنکه دولت مشروطه شود در ارض اقدس و از قرار پروگرام وزارت علوم تأسیس شده بود. بانی مدرسه محمدحسن‌خان ملک‌الحکماء بود.

مدرسهٔ رحیمیهٔ سعادت (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). انجمن خیریهٔ سعادت که در شهر مشهد تشکیل شد به منظور نشر علم و ترقی نوباوگان بر آن شد که قرائت‌خانه و مدرسهٔ جدید احداث کند و برای نیل به این مقصود دفتر اعانه‌ای باز کرد و به دریافت کمک مالی از مردم خیرخواه پرداخت. یکی از رجال خیرخواه مشهد حاج عبدالرحیم آقا که در پیشرفت امور خیریه سعی و کوشش بسیار داشت، توانست مبلغ هزار و نهصد تومان از اعیان و تجار مشهد گردآوری و آن را به انجمن خیریهٔ سعادت تقدیم کند. خود او نیز مبلغ ۲۰۰ تومان اهدا کرد و خانه‌ای که نزدیک به پنج هزار متر مربع وسعت داشت برای احداث مدرسه واگذار کرد. اولیای انجمن خیریه برای قدردانی و سپاسگزاری از زحمات وی مدرسه را به‌نام او نام‌گذاری کردند. مدیریت مدرسه در سال تأسیس با میرسیدعلی‌خان ملقب به مدبرالملک بود. در سال ۱۲۹۶ش مدرسهٔ رحیمیه پنج کلاس و تعداد نُه نفر آموزگار داشت. این مدرسه بعدها دولتی شد.

مدرسهٔ اتحادیهٔ سعادت (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). انجمن خیریهٔ سعادت مشهد برای یاری رساندن به مردم ارومیه که در اثنای انقلاب مشروطیت از تهاجم نیروهای موافق و مخالف آسیب دیده بودند، از مردم و تجار مشهد درخواست یاری کرد. مساعی انجمن نتوانست نتیجهٔ مطلوب را تأمین کند و فقط اعضای انجمن مبلغ ۴۰۰ تومان برای این منظور دادند. انجمن خیریهٔ سعادت که این مبلغ را برای آن منظور ناچیز می‌دانست تصمیم گرفت که آن را صرف احداث مدرسهٔ دیگری کند. حاج عبدالرحیم آقا این بار نیز به همراهی با انجمن برخاست و یک باب منزل را در محلهٔ گندم‌آباد مشهد برای تشکیل مدرسه واگذار کرد. پس از تشکیل مدرسه، مدیریت آن بر عهدهٔ آقا سیدحسین اردبیلی، که از آزادیخواهان خوشنام مقیم مشهد بود سپرده شد. وی در مجلس دوم از جمله دموکراتهای مجلس بود.

مدرسهٔ علمیهٔ سعادت (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). هیئت مدیرهٔ انجمن خیریهٔ سعادت، علی‌رغم تحمیلات دورهٔ استبداد صغیر و خطراتی که اعضای فرهنگدوست و تجددخواه انجمن را تهدید می‌کرد، مدرسهٔ جدید دیگری احداث کرد. شاگردان این مدرسه از میان دانش‌آموزانی که در اندک زمانی ترقی کرده و از دیگر همشاگردان خود ممتاز بودند انتخاب شدند. در این مدرسه از برنامه‌های جدید پیروی می‌شد. مکان مدرسه را حاج اسدالله خامنه‌ای بانی مدرسهٔ معرفت تأمین کرد. وی مکان سابق مدرسهٔ معرفت را که در کوچهٔ ارگ دولتی واقع بود، به هیئت مدیرهٔ انجمن خیریه واگذار کرد.

پس از چندی به‌سبب کثرت دانش‌آموزان این مدرسه دیگر گنجایش شاگردان را نداشت، از این‌رو مدرسه به مکان دیگری منتقل شد. مدیریت مدرسه از سال اول گشایش با سیدحسن علمی بود که تا پایان عمر مدرسه را صحیح و مرتب اداره می‌کرد. این مدرسه در سال ۱۲۹۶ش دارای شش کلاس و چهارده آموزگار بود. مدیر مدرسه در این سال میرزا جواد نام داشت.

مدرسهٔ معرفت سعادت (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). انجمن خیریهٔ سعادت پس از اینکه مکان مدرسهٔ علمیهٔ سعادت را تغییر داد و آن را به محلهٔ سراب مشهد منتقل کرد، مکان سابق مدرسهٔ علمیه راکه پیش از آن منزل حاج اسدالله خامنه‌ای و محل مدرسهٔ معرفت بود، بار دیگر به‌صورت یک مدرسهٔ جدید درآورد و آن را مدرسهٔ معرفت سعادت نامید.

مدرسهٔ ضیاء (۱۲۸۹ش/۱۹۱۰م). این مدرسه به همت میرسیدمحمد تقی احداث گردید. درسال ۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م مدرسهٔ ضیاء تحت ادارهٔ میرزا محسن‌خان غفاری بود. این مدرسه دارای یک کلاس و سه نفر آموزگار بود. در سال ۱۳۰۵ش این مدرسه دارای ۷۱ دانش‌آموز بود که پانزده تن از آنها به‌طور رایگان و باقی با پرداخت شهریه به تحصیل مشغول بودند. فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تا این سال بالغ‌بر پنجاه نفر بودند. این مدرسه در همان سال چهار آموزگار داشت.

مدرسهٔ ملی (۱۲۹۰ش/۱۹۱۱م). این مدرسه را شرکت فرهنگ، که از تأسیسات فرهنگی جدید خراسان بود، احداث کرد. مدیریت مدرسه در سال ۱۲۹۶ش با شیخ محمدباقر بود. مدرسه در این سال از پنج کلاس تشکیل می‌شد و دارای هشت آموزگار بود. در سال ۱۳۰۵ش تعداد شاگردان مدرسه ۱۸۳ نفر بودند که از این تعداد ۳۴ نفر رایگان و ۱۴۹ نفر با پرداخت شهریه مشغول تحصیل بودند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا آن تاریخ بالغ‌بر ۱۸۸ نفر بوده است؛ در این سال مدرسه دارای سیزده آموزگار بود.

مدرسهٔ محمدیه (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). بانی و مدیر مدرسه میرسید محمدتقی بود. مدرسه در سال ۱۳۰۵ش، بالغ‌بر یک صد نفر دانش‌آموز داشته است که از این تعداد ۶۴ نفر به رایگان تحصیل می‌کردند. فارغ‌التحصیلان مدرسه تا این سال قریب به ۸۳ نفر بوده‌اند. در این سال تعداد آموزگاران مدرسه هشت نفر بود.

مدرسهٔ شرق (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). به‌همت غلامرضا ریاضی و میرزا عبدالعظیم‌خان پارسایی احداث شد. مدیریت مدرسه در سال ۱۲۹۶ش با میرزاعبدالعظیم‌خان پارسایی

بود؛ در این سال مدرسه دارای شش کلاس و شش آموزگار بود. در سال ۱۳۰۵ش دارای ۱۵۷ دانش‌آموز بود که از این میان یازده نفر به رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا آن سال بالغ‌بر ۱۶۵ نفر بودند. در این سال هفت آموزگار امر تدریس را برعهده داشتند.

مدرسهٔ ادب (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). این مدرسه بنا به درخواست و مساعدت جدیدالاسلامهای مشهد و با کمک و یاری سیدحسن علمی تشکیل شد. کلیمیهای اسلام‌آوردهٔ مشهد از وی درخواست کردند که برای آنان یک باب مدرسهٔ جدید بنا کند. یکی از معلمان مدرسهٔ علمیه بنا به دستور سیدحسن علمی مدرسهٔ ادب را برای آن مردم دایر کرد. مدیر مدرسه در سال ۱۲۹۶ش میرزا غلامرضاخان بود. مدرسه در این سال دارای پنج کلاس و پنج آموزگار بود. در سال ۱۲۹۶ش مدرسه بیش از ۱۷۴ دانش‌آموز را تعلیم می‌داد که بیست‌وسه تن آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. فارغ‌التحصیلان مدرسه تا این تاریخ بالغ‌بر ۱۴۱ نفر بودند.

مدرسهٔ نظمیه (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). گویا پس از تشکیل ادارهٔ نظمیه در شهرمشهد و دعوت از بعضی افسران و درجه‌داران تهرانی برای اشتغال در این اداره، آنان از حکومت خواستند که برای تحصیل فرزندانشان درمدارس جدید مشهد چاره‌ای بیندیشند. حکومت مشهد از سیدحسن علمی خواست که برای افسران و درجه‌دارانی که به مشهد می‌آیند یک باب مدرسه بنا کند. وی این امر را متقبل شد و مدرسهٔ نظمیه را احداث کرد.* بنا به قول دیگری این مدرسه از تأسیسات شرکت فرهنگ خراسان و مدیریت مدرسه در سال ۱۲۹۶ش برعهدهٔ میرزاحسن‌خان بود. مدرسه در این سال دارای چهار کلاس و هفت آموزگار بود. در سال ۱۳۰۵ش، بالغ‌بر ۱۵۰ دانش‌آموز در این مدرسه به تحصیل مشغول بودند. از این میان ۵۳ نفر از دانش‌آموزان به رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا این سال بالغ‌بر ۱۵۱ نفر بوده است. آموزگاران مدرسه در همان سال سیزده نفر بودند.

مدرسهٔ فروغ (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). این مدرسهٔ دخترانه به همت خانم فروغ آذرخشی ملقب به فروغ‌السلطنه ایجاد شد. گویا مرحوم حاج‌مرتضی میرزاقهرمان که از جمله شاهزادگان قاجار بود، در احداث این مدرسه سهم مؤثری داشته است (صدرهاشمی، ج۲، ص۲۵۵). مدرسهٔ فروغ در سال ۱۲۹۶ش، پنج کلاس و هفت

* مصاحبه با آقای ابوالفضل علمی.

آموزگار داشت. در سال ۱۳۰۵ش تعداد شاگردان مدرسه بالغ بر ۱۶۹ نفر بود که ۲۷ تن آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا این سال بالغ‌بر ۱۹۳ش و آموزگاران مدرسه در همان سال نُه نفر بوده‌اند.

مدرسهٔ عصمتیه (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). این مدرسهٔ دخترانه طبق ابلاغ رسمی وزارت معارف که خطاب به همسر سیدحسن علمی صادر شده است، توسط ایشان احداث گردید. در سال ۱۲۹۶ مدرسه دارای سه کلاس و سه آموزگار بود.

مدرسهٔ متوسطهٔ دانش (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). مجد دانش بزرگ‌نیا این مدرسه را تأسیس کرد و به سال ۱۲۹۸ش جزو مدارس دولتی ادارهٔ معارف شد. طبق احصائیهٔ سال ۱۲۹۷ش وزارت معارف این مدرسه دارای سه کلاس و هشت آموزگار بوده است. نیز طبق احصائیهٔ ۱۳۰۶ش همان وزارتخانه در سال مذکور دارای ۷۵ دانش‌آموز بوده که از آن میان ۲۹ تن به رایگان مشغول تحصیل بوده‌اند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا تاریخ مذکور ۲۸ نفر گزارش شده است.

مدرسهٔ خیریهٔ پست. پیش از سال ۱۲۹۷ش احداث شده است. مدیریت مدرسه را در سال مذکور میرزا عبدالله خان برعهده داشته است. طبق احصائیهٔ سال ۱۲۹۷ش وزارت معارف این مدرسه دارای سه کلاس و سه آموزگار بود.

مدرسهٔ رضویهٔ آستان قدس. این مدرسه پیش از سال ۱۲۹۷ احداث شد و مدیر آن در این سال حاجی صدیق دفتر بود. مدرسه در این سال سه کلاس و هفت آموزگار داشت.

مدرسهٔ دختران ارض‌اقدس (۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م). مدیر مدرسه در سال ۱۲۹۷ش ملکه خانم نام داشت. مدرسه در این سال دارای سه کلاس و سه آموزگار بود.

مدرسهٔ احمدی (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). این مدرسه در سال ۱۳۰۵ش، بالغ‌بر ۲۰۴ دانش‌آموز داشت که ۶۸ تن آنها به رایگان مشغول تحصیل بودند. مدرسه در این سال چهارده آموزگار داشت.

مدرسهٔ سادات رضوی (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). توسط میرزاعلیرضا آموزگار که از جملهٔ آزادیخواهان خراسان بود احداث شد. کلیه مخارج این مدرسه شش کلاسه برعهدهٔ وی بود. در سال ۱۲۹۷ش دارای چهار کلاس و شش آموزگار بود. در سال ۱۳۰۵ش شاگردان مدرسه بالغ‌بر ۹۱ نفر بودند که ۲۴ تن از آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا آن تاریخ ۸۶ نفر بود. میرزاعلیرضا در سالهای بعد،

روزنامهٔ *آفتاب شرق* را به راه انداخت و خود مدیر آن بود. اولین شمارهٔ این روزنامه در ربیع‌الاول سال ۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م منتشر شد.

مدرسهٔ اسلام. این مدرسه در سال ۱۲۹۷ش دارای چهار کلاس و شش آموزگار بود. مدیریت مدرسه در این سال با شیخ بهاءالدین هروی بود. مدرسه در سال ۱۳۰۶ش ۱۰۴ دانش‌آموز داشت که ۱۲ تن آنان به رایگان مشغول تحصیل بودند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا این سال بالغ‌بر ۷۵ نفر بود.

مدرسهٔ بانوان (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای ۱۴۷ دانش‌آموز بود که ۲۵ تن از آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. فارغ‌التحصیلان مدرسه تا این تاریخ ۶۱ نفر بوده است.

مدرسهٔ فردوسی (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). در سال ۱۳۰۶ش دارای ۱۶۱ دانش‌آموز مجانی بود. تا این تاریخ بالغ‌بر یک‌صد نفر از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده بودند. مدرسه در این سال ده آموزگار داشته است.

مدرسهٔ بلدیه (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف ۱۱۴ دانش‌آموز مجانی داشته و تا این تاریخ بالغ‌بر ۳۶ نفر از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده بودند. تعداد آموزگاران مدرسه در همان سال هشت نفر بوده است.

مدرسهٔ عزتیه (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). در سال ۱۳۰۶ دارای ۳۹ دانش‌آموز بود که پنج تن از آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. در آن تاریخ سه نفر از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند.

دبستان آذربایجان (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). به همت میرزا قربانعلی آذریان احداث شد. در سال ۱۳۰۶ بالغ‌بر ۱۵۹ دانش‌آموز داشت که هیجده تن از آنان به‌طور رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا آن تاریخ ۳۶ نفر بوده و مدرسه هشت آموزگار داشته است.

مدرسهٔ گوهریه (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسهٔ دخترانه طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ دارای ۴۳ دانش‌آموز بوده که از آن میان سه تن به رایگان تحصیل می‌کردند. مدرسه تا آن تاریخ هفت فارغ‌التحصیل داشته و معلمان آن چهار نفر بودند.

مدرسهٔ دیانت (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). شاگردان مدرسه طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف بالغ‌بر سی نفر بودند. مدرسه در این سال سه آموزگار داشته است و تعداد فارغ‌التحصیلان آن سال قریب به ده نفر بوده است.

مدرسهٔ ملی‌نوغان (۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م). این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای پنجاه دانش‌آموز بوده که هشت نفر از آنان به‌طور مجانی تحصیل می‌کرده‌اند. در این سال مدرسه دارای سه آموزگار بوده است.

مدارس قائنات و بیرجند

مدرسهٔ شوکتیه (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). امیرمحمد ابراهیم‌خان علم ملقب به شوکت‌الملک حاکم موروثی قائنات و بیرجند، در بازگشت از سفر تهران که به هنگام تأسیس و استقرار مشروطیت انجام شد، با فکر ایجاد یک مدرسهٔ جدید به بیرجند رفت. او بر آن بود که مدرسه‌ای مطابق با برنامهٔ آموزشی مدارس دارالفنون و علمیه و مظفری تهران برپا کند و برای ادارهٔ آن درآمدهای موقوفات خیریهٔ برادر متوفای خود امیر اسماعیل‌خان شوکت‌الملک را در نظر گرفت و پس‌از مشورت با برخی از رجال و بزرگان محل مدرسه را برپا کرد و آن را به‌نام خود شوکتیه نامید. اولین گروه آموزگاران مدرسه از میان دانش‌آموختگان و علمای کاشانی‌استخدام شدند. تسهیلاتی که حاکم قائنات برای دانش‌آموزان برقرار کرده بود به‌همراه موافقت برخی از روحانیان روشنفکر بیرجند هم چون حاج شیخ‌هادی هادوی که ازعلمای طراز اول عصر خود بود، درکسب توفیق و جلب اعتماد مردم مؤثر شد و بسیاری از کودکان و نوجوانان بیرجند را به سوی مدرسهٔ شوکتیه کشانید. به دستور شوکت‌الملک برای کمک به دانش‌آموزان بی‌بضاعت و خانواده‌های آنان، سالی هشتاد و چهار ریال پول کتاب و دویست و هفتاد کیلو جیرهٔ گندم و دو دست لباس به هریک از دانش‌آموزان داده می‌شد. در این مدرسه ریاضیات، فیزیک، شیمی، هیئت، تاریخ و جغرافیا و زبان فرانسه تدریس می‌شد. افزایش تعداد دانش‌آموزان موجب شد که از مأموران دولتی شهر بیرجند برای جبران بعضی کمبودها استفاده شود و آنان را برای تدریس به مدرسه دعوت کنند. از جملهٔ اینان دکتر محمود کسروی و دکتر علی‌اکبرخان و میرزا ابوالقاسم واثق بودند. پس از چندی شوکت‌الملک برآن شد تا از آموزگاران خارجی نیز برای تدریس در مدرسهٔ خود استفاده کند و با استخدام یک نفر از مسلمانان هندی که زبان انگلیسی را به‌خوبی می‌دانست، آموزش این زبان را در شمار مواد درسی قرار داد.

شاگردان در انتخاب یکی از دو زبان فرانسوی و انگلیسی آزاد بودند و تا زمانی که مدرسه به وزارت معارف واگذار گردید این برنامهٔ تحصیلی ادامه داشت. بعضی از

فارغ‌التحصیلان مدرسه برای ادامهٔ تحصیل و تکمیل معلومات به خارج از ایران و یا شهرهای بزرگ ایران اعزام شدند. این مدرسه دارای یک کتابخانه بود. مدرسهٔ شوکتیه را خود شوکت‌الملک پس از اینکه وزارت معارف اجرای برنامهٔ آموزشی خود را برای همهٔ مدارس کشور الزامی ساخت، به دولت واگذار کرد. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف، تعداد شاگردان مدرسه در این سال بالغ بر ۱۸۲ نفر بود که به‌طور رایگان تحصیل می‌کردند. در همان سال نُه نفر آموزگار در خدمت مدرسه بودند.

دبیرستان شوکتیه. به‌دنبال گسترش مدرسهٔ ابتدایی، دبیرستان شوکتیه ایجاد شد. بعضی از فارغ‌التحصیلان دبیرستان به خرج شوکت‌الملک به هندوستان و تهران اعزام شدند تا با تکمیل معلومات خود و کسب مدارک تحصیلی عالی به موطن خود باز گردند و در مدارس شوکتیهٔ قائنات به تدریس بپردازند. مطابق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف این دبیرستان در آن سال ۷۴ دانش‌آموز و یازده آموزگار داشته است.

مدرسهٔ شوکتیهٔ نسوان (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). شوکت‌الملک در سال ۱۳۰۰ش به‌فکر افتاد مدرسهٔ دخترانه برای تحصیل دختران بیرجند برپا کند. به دستور او محمدعلی منصف به معدل‌الدوله شیبانی مراجعه کرد و راهنمایی خواست. به توصیهٔ معدل‌الدوله خانم طوبی محمودی دختر خانلرخان اعتصام‌الملک که از دانش‌آموختگان دارالمعلمات تهران بود به استخدام مدرسهٔ شوکتیه درآمد و عازم بیرجند شد. پس از انجام مقدمات لازم، اولین مدرسهٔ دخترانهٔ بیرجند در قلعهٔ بیرجند که برای این منظور مرمت شده بود تأسیس شد. شاگردان مدرسه در آغاز از دختران خانوادهٔ امیر و بعضی از روحانیان روشنفکر بیرجند بودند و به‌تدریج دیگر خانواده‌های شهر به آنان تأسی کردند و دختران خود را برای تحصیل به مدرسه سپردند. این مدرسه نیز برای تکمیل گروه آموزشی خود از همسران برخی از مأموران دولتی مقیم بیرجند استفاده می‌کرد. پس از تکمیل دورهٔ شش سالهٔ ابتدایی مدرسهٔ نسوان، کلاسهای سیکل اول متوسطه هم در مدرسه افتتاح شد و بعدها جمعی از دانش‌آموختگان مدرسه در ردیف معلمان آن قرار گرفتند. طبق آمار وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش بالغ بر ۱۰۲ تن دانش‌آموز به‌صورت رایگان در این مدرسه تحصیل می‌کردند و چهار آموزگار مشغول تدریس در آن بودند.

مدرسهٔ معرفت (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). از محل موقوفات مدرسهٔ طلاب شهر احداث شد. این مدرسه به‌سبب عدم کفایت درآمدهای آن همواره دچار اختلال بود.

شوکت‌الملک علم با تخصیص اعتبارات بیشتر، آن را سامان بخشید و توسعه داد. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش دانش‌آموزان مدرسه در این سال بالغ بر ۵۷ نفر و آموزگاران آن چهار نفر بوده است.

مدرسهٔ دولتی خوسف (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). مطابق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش این مدرسه که در قصبهٔ خوسف قائنات تأسیس شد، دارای ۷۸ دانش‌آموز و چهار آموزگار بود.

مدرسهٔ دولتی نمرهٔ ۲ نهبندان (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش این مدرسه که در بخش نهبندان از جنوبیترین نواحی خراسان تأسیس یافت، دارای ۲۵ دانش‌آموز و دو آموزگار بود.

مدرسهٔ شوکتیهٔ سربیشه (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). ساختمان این مدرسه دو کلاسه را که در روستای سربیشهٔ بیرجند قرار داشت، شوکت‌الملک احداث کرد. مدرسه طبق مندرجات احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش، در سال مذکور دارای ۶۹ دانش‌آموز و سه آموزگار بوده است.

مدرسهٔ ملی درخش (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). این مدرسه در روستای درخش از توابع بیرجند تأسیس شد. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش، مدرسه دارای ۳۱ دانش‌آموز و سه آموزگار بود.

مدرسهٔ ملی زهان (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). در روستای زهان بیرجند تأسیس شد و طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در آن سال دارای ۲۷ دانش‌آموز و سه آموزگار بود.

مدرسهٔ ملی آبز (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). در روستای آبز بیرجند تأسیس شد و طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در همان سال دارای ۳۲ محصل و دو آموزگار بود.

دبستان زارعین (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسه دوکلاسه با مساعدت شوکت‌الملک، در روستای گیو از قرای بیرجند احداث شد. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در همان سال دارای چهل نفر محصل و تنها یک آموزگار بود.

مدرسهٔ شوکتیهٔ مختاران (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). در روستای مختاران بیرجند و با مساعدت شوکت‌الملک علم برپا شد. این مدرسه دو کلاسه بود. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش، ۲۵ دانش‌آموز و یک آموزگار داشت.

مدرسهٔ شوکتیه درمیان. ساختمان این مدرسه دوکلاسه را که در روستای درمیان از روستاهای بیرجند تأسیس شد، شوکت‌الملک ساخت.

مدارس بجنورد

مدرسهٔ شجاعیه (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). بانی مدرسه شجاع‌الممالک بجنوردی از رؤسای بجنورد بود. این مدرسه برای آموزش اطفال یتیم و مساکین بجنورد بنا شد. خود وی تعهد نموده بود که مخارج پانزده نفر از اطفال یتیم مدرسه را تأمین کند. سلطان‌العلمای خراسانی که از جمله شهدای پیشرو و تجددخواه انقلاب مشروطیت بود، از این عمل شجاع‌الممالک قدردانی و آرزو کرده بود که دیگر مردم و رؤسای خراسان به اقدامهای امثال شجاع‌الممالک تأسی کنند (سلطان‌العلمای خراسانی، *روح‌القدس*، ش ۱۰).

مدرسهٔ همت (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در سال مذکور دارای ۱۹۳ دانش‌آموز بوده که ۲۸ تن آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. در سال مذکور پنج آموزگار در خدمت مدرسه بودند.

مدارس سبزوار

مدرسهٔ خیریه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). درسال ۱۲۹۷ش مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ آقا میرزا محسن بود و این مدرسه چهار کلاس و پنج آموزگار داشت. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش مدرسه دارای ۱۷۶ دانش‌آموز بود که هفده تن آنان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ دولتی (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش مدرسه دارای ۱۲۸ محصل و پنج آموزگار بود. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا آن سال بالغ بر چهل نفر بوده است.

مدارس قوچان

مدرسهٔ احمدی (۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م). این مدرسه را گروهی از دوستداران فرهنگ جدید احداث کردند. این افراد با تشکیل هیئتی بز ادارهٔ مدرسه نظارت داشتند. گویا مدرسهٔ احمدی در سالهای ۱۲۹۸ یا ۱۲۹۹ش تغییر نام یافت و به دبستان مهرداد موسوم شد. مدرسهٔ احمدی مدت سه سال دایر بود و تعداد شاگردان آن بالغ‌بر ۹۴ نفر بود. هیئتی که در سالهای فعالیت مدرسه بر آن نظارت داشتند از این قرار بودند: حسین‌خان هژبرالملک، عبدالوهاب آریان، میرزا ابوالقاسم لاری، کسمائی، میرزاآقا مؤیدقرشی و میرزاعلی‌خان امیری. اولین مدیر مدرسه شیخ محمدتقی روحانی بود.

مدرسهٔ مهرداد (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). این مدرسه از تغییر نام مدرسهٔ احمدی ایجاد شد. درسال ۱۳۰۱ش به دستور ماژور محمودخان نوذری ساختمان آبرومندی برای این دبستان ساخته شد. در سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ش مدیر مدرسه، مهرداد صدرزنجانی بود که در همان حال ریاست ادارهٔ فرهنگ را به‌عهده داشت. مدرسهٔ مهرداد تا سالهای اخیر همچنان برقرار بوده است.

مدارس نیشابور

مدرسهٔ شاپور (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش مدرسه در این سال دارای ۵۸ محصل بوده که فقط سه نفر آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. این مدرسه در همان سال دو آموزگار داشته است.

مدرسهٔ دولتی (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). برابر آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در این سال ۸۷ محصل و دو آموزگار داشته است.

مدارس تربت‌حیدریه

مدرسهٔ احمدی (۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م). برابر آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در این سال دارای ۱۴۴ محصل و پنج آموزگار بوده و بیست‌وپنج تن از شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ اتحادیهٔ دولت‌آباد. طبق صورت احصائیهٔ مدارس ایالت خراسان در سال ۱۲۹۷ش، مدرسه در این سال دارای شش کلاس بوده است.

مدرسهٔ دولتی (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش مدرسهٔ دولتی در این سال ۷۶ شاگرد رایگان و سه آموزگار داشته و تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا آن تاریخ بالغ‌بر بیست نفر بوده است.

محمدحسن‌خان ملک‌الحکمای کاشانی در سرگذشت‌نامهٔ خود از تأسیس یک باب مدرسهٔ جدید مطابق «پروگرام» وزارت علوم سخن گفته است که ما اطلاعات دیگری دربارهٔ آن به‌دست نیاوردیم (ملک‌الحکمای کاشانی، فرهنگ *ایران‌زمین*، ج ۱۷).

مدارس دره‌گز و لطف‌آباد و محمدآباد و کلات

مدرسهٔ مسعودیه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). این مدرسه در قصبهٔ محمدآباد تأسیس شد.

برابر آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در این سال بالغ بر ۱۲۰ محصل و چهار آموزگار داشته است و ۲۶ تن از این دانش‌آموزان به رایگان تحصیل می‌کرده‌اند.

مدرسهٔ خیریهٔ لطف‌آباد (۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م). برابر احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش مدرسه در این سال دارای ۱۰۲ شاگرد و پنج آموزگار بوده و ۳۲ تن از محصلان مدرسه به رایگان تحصیل می‌کرده‌اند.

مدرسهٔ حسینی کلات (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). بر طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در این سال دارای ۱۷ دانش‌آموز و دو آموزگار بوده است.

مدارس کاشمر

مدرسهٔ ابتدایی. محمدحسن‌خان ملک‌الحکماء در شرح حال خود آورده است که در حوالی انقلاب مشروطیت یک باب مدرسهٔ ابتدایی با وسایل و امکانات مناسب برپا داشته است. این مدرسه با همراهی و مساعدت اهالی و دستیاری یک مأمور اداری برپا شد.

مدرسهٔ دولتی (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). این مدرسه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش، ۶۰ دانش‌آموز و دو آموزگار داشته است.

مدارس سرخس و باجگیران

مدرسهٔ خیریهٔ کیغان (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م).

مدرسهٔ دولتی اعانهٔ باجگیران (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م).

مدرسهٔ دولتی سرخس (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

مدارس حومهٔ مشهد

مدرسهٔ چناران و رادکان و طرق و طرقبه

مدرسهٔ دولتی طرق (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م).

مدرسهٔ دولتی طرقبه (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

مدرسهٔ دولتی چناران (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

مدرسهٔ دولتی رادکان (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

مدارس گناباد و سرایان و رشخوار

مدرسهٔ دولتی گناباد (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

مدرسهٔ دولتی سرایان (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م).
مدرسهٔ دولتی رشتخوار(۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م).

مدارس سیستان

تنها جایی که در دورهٔ قاجار و مشروطیت از مدنیت جدید بهره‌ای نبرد، سیستان و بلوچستان بود. نگارنده تاکنون مطالبی دربارهٔ این منطقه به‌دست نیاورده است. تنها اطلاعی که فعلاً در دسترس است این است که طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف، مدرسه‌ای در نصیرآباد به سال ۱۲۹۹ش به‌نام پهلوی تأسیس شد. عواید مدرسه در آن سال ۱۸۳۸۳ و مخارج آن ۲۲۰۴۳ قران بود. ۱۳۲ نفر شاگرد رایگان در آن تحصیل می‌کردند و مدرسه هشت معلم داشت.

مدارس دامغان، سمنان، شاهرود و بسطام*

مدارس دامغان

مدرسهٔ نیریه (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م). اولین مدرسهٔ جدید دامغان به‌کوشش سیدمهدی شریف‌الاطباء و محمود امیر خلیلی ایجاد شد. عدم استقبال مردم از این پدیدهٔ نوظهور موجب شد که مدرسه بعد از مدت کوتاهی تعطیل و منحل شود.

شریف‌الاطباء دامغانی معروف به سیدحکیم از مردان فرهنگ‌پرور دامغان بود و از نخستین کسانی است که در دامغان و سپس در استرآباد به تأسیس مدارس جدید و تدریس در آن مدارس پرداخت (ملک‌المورخین سپهر، *کتاب دوّم*، ص ۱۲۵؛ مقصودلو، ج ۱، ص۱۷۹ـ۱۷۸).

مدرسهٔ حشمتیه (۱۲۸۸ش/۱۹۰۹م). عبدالحسین‌خان گودرزی که از رجال اجتماعی دامغان بود و بعد از انقلاب مشروطیت ریاست نظمیهٔ دامغان را برعهده داشت، یک باب مدرسهٔ جدید افتتاح کرد. ادارهٔ مدرسه برعهدهٔ خود وی بود. این مدرسه پس از اینکه سردار ارشد فرماندهٔ نیروهای نظامی محمدعلی میرزا دامغان را به تصرف خود در آورد، تعطیل شد.

---

* رک: طاهریا، *تاریخچهٔ فرهنگ دامغان*؛ عبدالرفیع حقیقت، *تاریخ قومس*؛ احصائیهٔ مدارس دامغان، سمنان، شاهرود، سال ۱۳۰۶، وزارت معارف؛ *سالنامهٔ فرهنگ شهرستان شاهرود*، سال تحصیلی ۱۳۳۵ـ۳۶؛ هنر یغمایی، جندق و قومس در *اواخر دورهٔ قاجار*.

مدرسهٔ ناظمیه (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). حاج عبدالحسین ناظمیان سمنانی معروف به ناظم‌التجار آن را تأسیس کرد. کلیهٔ هزینه‌های این مدرسه را که سالانه بالغ‌بر سیصدتومان بود به اضافهٔ مخارج دانش‌آموزان بی‌بضاعت را وی تأمین می‌کرد. مدیریت مدرسه برعهدهٔ عبدالله یاسایی ملقب به صدرالادبا بوده که تا زمان انتقال به وزارت عدلیه، این سمت را دارا بوده است. پس از انتقال یاسایی به وزارت عدلیهٔ سابق، مدرسهٔ ناظمیه منحل شد. حبیب یغمایی، ادیب معروف، از جمله دانش‌آموزان این مدرسه بوده است. محل مدرسه، بیرونیِ خانهٔ یکی از علمای دامغان بوده است.

مدرسهٔ منوچهری دامغانی (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). بانی این مدرسه سیدابوالفضل ضیایی شریعت‌پناهی از رجال اجتماعی دامغان بود.

مدرسه مؤیدیه (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). حاج محمدتقی‌خان مؤیدنظام فرزند حاج ملارضا صیدآبادی آن را بنا نهاد. مدیریت مدرسه را سید ابوالفضل ضیایی شریعت‌پناهی برعهده داشت که خود تأسیس کنندهٔ مدرسهٔ منوچهری دامغانی بود. محل این مدرسه در صیدآباد دامغان بود.

مدرسهٔ دولتی (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). این مدربه که اولین دبستان مجانی دولتی دامغان بود در زمان وزارت میرزااحمدخان بدر ملقب به نصیرالدوله تأسیس شد.

مدرسهٔ سعادت (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). اهالی دامغان در این سال از مرحوم ابوالفضل ضیایی شریعت‌پناهی که مقیم صیدآباد بود خواستند که برای تأسیس یک مدرسهٔ جدید به دامغان بیاید و مقیم شود. او با اجازه‌نامهٔ رسمی وزارت معارف دبستان چهارکلاسهٔ سعادت را احداث کرد. در سال ۱۳۰۳ش تعداد کلاسهای مدرسه به شش باب افزایش یافت. گروهی از معروفترین تحصیل‌کرده‌های دامغان از شاگردان این مدرسه و تربیت‌شدگان مرحوم شریعت‌پناهی هستند. این مدرسه بعدها به‌صورت مدرسهٔ دولتی درآمد.

مدرسهٔ اوقاف (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). طبق احصائیهٔ ۱۳۰۶ش وزارت معارف شاگردان مدرسه در آن سال چهارده نفر بودند که به رایگان مشغول تحصیل بودند.

مدارس سمنان

مدرسهٔ ادب (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). بانی این مدرسه میرزااسدالله‌خان منصورالسلطان همدانی، رئیس پست و تلگراف سمنان بود. او پس از مشورت با علما و اعیان سمنان،

اولین مدرسهٔ جدید این شهر را در محل مدرسهٔ قدیمهٔ مهدیقلی‌خان قاجار دایر کرد. این مدرسه به تقلید از مدرسهٔ رشدیهٔ تهران ساخته شد. مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ یوسف‌خان پسر منصور السلطان که از تحصیل کرده‌های جدید و از آموزگاران مدرسهٔ علمیهٔ تهران بود و همچنین محمدخان پسر دیگر منصورالسلطان بود. مدرسه طی چند سال در اثر فعالیتهای مدیر و آموزگاران مدرسه به یک مدرسهٔ شش کلاسه مبدل شد. این مدرسه چند سال بعد از انتقال منصورالسلطان همچنان تحت نظارت پسران او برپا بود. اما به تدریج و به‌سبب قلت درآمد در شُرف تعطیل قرار گرفت. برای جلوگیری از تعطیل و انحلال مدرسه اولیای شاگردان و چند تن از مشاهیر و رجال سمنان هزینه‌های مدرسه را متقبل شدند و حیات آن را دوباره تضمَین کردند.

درشمارهٔ ۲۶ روزنامهٔ *روح‌القدس*، مورخ ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ق، اطلاعاتی دربارهٔ مدرسهٔ علمی سمنان وجود دارد که تشابه اندکی با مدرسهٔ ادب در آن مشاهده می‌شود و به‌نظر می‌رسد که اطلاعات یاد شده دربارهٔ مدرسهٔ دیگری است. در این روزنامه آمده است:

> قریب پنج سال است مدرسهٔ علمی در سمنان تأسیس شده، قریب چهل نفر اطفال یتیم را زبان فرانسه و حساب و جغرافیا مجاناً تعلیم می‌دهند. یک کارگاه قالیبافی دایر شده، یکی از وطن‌پرستان مخارج پانزده نفر را متحمل گشته که قالی‌بافی را تعلیم بگیرند... غیر از شاهزاده حاج سیف‌الدوله که ده تومان شهریه می‌دهد و یک دستگاه عمارت هم در تهران وقف این مدرسه کرده است. پارسال ارباب جمشید هم هفتاد تومان اعانه به مدرسه داد. احدی از آقایان که آلاف و الوف املاک موقوفه در ید تصرفشان هست همراهی نکرده، علاوه بر همراهی نکردن بر تعطیل این مدرسه نهایت کوشش را دارند. عوض تشویق می‌گویند تعلیم زبان فرانسه و جغرافیا کفر است... .

مدرسهٔ همت (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). هنگامی که مدرسهٔ ادب در شرف تعطیل بود، حاج میرزاآقا فامیلی یک باب دبستان سه کلاسهٔ ملی به‌نام همت احداث کرد. مدیریت آن با فضل‌الله محقق بود. این مدرسه به تدریج دارای شش کلاس شد. طبق آمار وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش این مدرسه ۱۰۳ شاگرد داشته است.

مدرسهٔ سعادت ملی (دورهٔ مشروطهٔ اول تأسیس شد). پس از اینکه مدرسهٔ ادب در خطر تعطیل قرار گرفت، اولیای شاگردان به اتفاق بعضی از رجال سمنان.همچون آقا

میرزا ابوطالب و عمیدالممالک و مشیرالاطباء و معین‌التولیه و حاج ناظم و دکتر معتمد هزینه‌های مدرسه را متقبل شدند و به جای مدرسهٔ ادب مدرسهٔ دیگری احداث کردند و آن را مدرسهٔ سعادت نامیدند. مدیریت این دبستان با محمدباقر قدس آموزگار درس ریاضی بود.

مدرسهٔ سه کلاسهٔ دولتی (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). میرزااحمد نیری به دستور مرکز آن را احداث کرد. بودجهٔ مدرسه از عوارض شهرداری تأمین می‌شد. در سال ۱۳۰۱ش این مدرسه و مدرسهٔ شش کلاسهٔ ملی سعادت در یکدیگر ادغام شده و مدرسهٔ سعادت دولتی ایجاد شد.

مدرسهٔ سعادت دولتی (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). این مدرسه از ادغام مدرسهٔ سه کلاسهٔ دولتی و مدرسهٔ ملی شش کلاسهٔ سعادت به وجود آمد. بانی مدرسه امیر اصلان‌خان قاهری ورامینی نمایندهٔ فرهنگ سمنان بود. مدرسهٔ قدیمهٔ مهدیقلی‌خان قاجار همچنان محل مدرسهٔ سعادت جدید بود. این مدرسه در زمان رضاخان به مدرسهٔ سپهر موسوم شد.

مدارس شاهرود و بسطام

مدرسهٔ ایتام اعظمیه (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). نصرت‌الله‌خان امیراعظم، حاکم مقتدر منطقهٔ قومس و دامغان و شاهرود، بانی این مدرسهٔ چهار کلاسه بود. تعداد شاگردان مدرسه به‌طور ثابت چهل نفر بودند و همه از تغذیهٔ رایگان برخوردار بودند. دانش‌آموزان مدرسه پس از چهار سال تحصیل به دریافت گواهینامهٔ تحصیلی نایل می‌شدند. در این مدرسه تعدادی کارگاه نساجی و عبابافی دایر بود که استادانی ماهر و با تجربه شاگردان را آموزش می‌دادند. محصولات این کارگاهها با قیمتهای خوبی در بازار شاهرورد به فروش می‌زفت. این مدرسه به سال ۱۳۰۸ش تعطیل شد.

ظاهراً در حدود سال ۱۲۹۳ش تجار شاهرود به‌اهتمام و راهنمایی مرحوم حاج محمدحسن اخیانی در چند حجرهٔ فوقانی کاروانسرای معروف طومانیانس مدرسه‌ای دایر کردند که فقط دو کلاس داشت، اما خوب اداره می‌شد چون تجار مخارج ماهانهٔ مدرسه را بی تأمل در هر ماه می‌دادند. سیدی محترم به‌نام سیدعباس تبادکانی مدیر مدرسه بود که قرآن مجید را با تجوید و قرائت و آهنگی خوش تلاوت می‌کرد و چندی مرحوم حاج منتخب‌السادات جندقی در این مدرسه معلم بود. این مدرسه در سال ۱۲۹۸ش دایر بود (حقیقت، ص۸۲ و ۸۳).

مدرسهٔ سعادت‌احمدی (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). آیت‌الله آقا شیخ احمد شاهرودی مجتهد و پیشوای روحانی منطقهٔ شاهرود با ترغیب جمعی از مردم فرهنگدوست شهر و تشکیل جلسات منظم توانست مقدمات تأسیس مدرسهٔ سعادت احمدی را فراهم کند. مدرسه تحت نظارت یک هیئت امناء اداره می‌شد و سرپرستی هیئت در آغاز تأسیس با میرزاعبدالله‌خان گلسرخی رئیس ادارهٔ تحدید تریاک بود. مدرسه از شش کلاس تشکیل می‌شد و مربیان ماهر و کارآزموده تدریس دانش‌آموزان را برعهده داشتند.

مدرسهٔ علویه (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). بانی مدرسه نصرتی نام داشت. در این مدرسه بیست نفر شاگرد تحصیل می‌کردند. در سال ۱۲۹۹ش این مدرسه نصرتیه خوانده شد.

مدرسهٔ نصرتیه (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). بانی این مدرسه در سال ۱۲۹۷ش مدرسه‌ای تأسیس کرد به‌نام علویه و دو سال بعد از وزارت معارف امتیاز رسمی مدرسهٔ جدیدی را دریافت داشت و مدرسه را دبستان ملی نصرتیه نامید. این مدرسه بعدها شش کلاسه شد و جزو مدارس خوب شهر بود. در سال ۱۳۲۲ش، این مدرسه منحل شد.

مدرسهٔ اشرفیه (دخترانه). در سالنامهٔ فرهنگ شهرستان شاهرود آمده است: «در چهل سال قبل مدرسه‌ای دخترانه تحت نظر میرزاعلیرضا کرمانی و بانو که از مردمان بصیر و روشنفکر و فرهنگدوست می‌باشند در این شهر تأسیس شد». در اوایل سلطنت رضاخان این مدرسه دارای شش کلاس بود.

مدرسهٔ دولتی بسطام (۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م).

مدارس مازندران و استرآباد*

مدارس ساری

معلم‌خانهٔ سالاریه (۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م). نخستین مدرسهٔ جدید ساری به پایمردی و کوشش مشروطه‌طلبان و آزادیخواهان ساری احداث شد. از همان آغاز تأسیس مدرسه، عوام متعصب به‌سبب مخالفتهای عناصر مستبد به مخالفت با این مدرسه برخاستند و مدرسه را کانون نشر ارتداد و کفر و فساد می‌خواندند. در سال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م،

* نشریهٔ فرهنگ ساری، خرداد ۱۳۳۹؛ *سالنامهٔ وزارت معارف* ۱۲۹۷ش؛ احصائیهٔ مدارس مازندران در سال ۱۳۰۶، وزارت معارف؛ اسماعیل مهجوری، *تاریخ مازندران*؛ حسینقلی مقصودلو، *مخابرات استرآباد*؛ اسدالله معینی، جغرافیا و *جغرافیای تاریخی گرگان و دشت*؛ علی دیوسالاری، *فتح تهران و اردوی برق*؛ ملک‌المورخین سپهر، مرآت الوقایع مظفری و یادداشتهای ملک‌المورخین، کتاب دوّم؛ خانبابا مشار، فهرست کتابهای چاپی و خطی.

لطفعلی‌خان سالار مکرم کلبادی زمیندار بزرگ ناحیهٔ کلباد و ساری نگهداری از مدرسهٔ جدید ساری را عهده‌دار شد و تا چند ماه کمبود هزینه‌های مدرسه را که ماهانه بالغ‌بر پنجاه تومان می‌شد، پرداخت می‌کرد. این مدرسه به احترام نقشی که سالار مکرم در آن به‌عهده گرفته بود، «معلم‌خانهٔ سالاریه» خوانده شد. طبق گزارش مجدالاسلام کرمانی شاگردان این مدرسه در سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م بالغ‌بر هفتاد نفر بودند که چهل نفر از آنان اطفال صغیر و فقیر و به‌صورت رایگان در مدرسه نگهداری می‌شدند. در دورهٔ مشروطهٔ صغیر، سالار مکرم‌کلبادی از نگهداری مدرسه خودداری کرد و آن را در معرض تعطیل قرار داد. شاگردان و آموزگاران مدرسه به انجمن مشروطه‌خواه حقیقت متوسل شدند و خواستار آن شدند که آن انجمن و دیگر آزادیخواهان ساری مدرسهٔ جدید ساری را تحت حمایت خود بگیرند. انجمن‌حقیقت درخواست شاگردان را پذیرفت و هزینهٔ نگهداری مدرسه را برعهده گرفت.

کارکنان مدرسه درسال ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م از این قرار بودند: میرزاابوالقاسم گروسی، مدیر مدرسه و معلم زبان عربی؛ میرزا سلیمان خان متخلص به حشمت؛ ناظم مدرسه و معلم حساب و تاریخ؛ میرزااحسان‌الله، معلم فرانسه؛ میرزافروغ، معلم روسی و سیاق؛ آقا سیدمحمد، معلم ابتدایی.

مدرسهٔ حقیقت (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). پس از آنکه مدرسهٔ سالاریه در خطر تعطیل قرار گرفت و اعضای مدرسه به انجمن مشروطه‌خواه حقیقت ساری متوسل شدند، مدرسه همچنان برقرار ماند و به اتکای انجمن، نام آن از سالاریه به حقیقت تغییر یافت. مدیریت مدرسه بعد از این تغییرات به‌عهدهٔ محمدحسین‌خان علی‌آبادی که از مردان فرهنگدوست و از تحصیل کرده‌های آلمان بود، قرار گرفت. تعداد شاگردان مدرسه پس از این به صد نفر رسید. فارسی و عربی و فرانسه و روسی از جمله مواد درسی این مدرسه بود. محل مدرسه در عمارت ناصریهٔ باغشاه نو که از ساخته‌های شاهزادگان قاجاری بود، قرار داشت. این محل در حقیقت باغستان بزرگی بود که در ساعات غیر تحصیلی مورد استفادهٔ عموم قرار می‌گرفت. نمایش فیلم و اجرای موسیقی از جمله فعالیتهای فرهنگی بود که در این مدرسه به عمل می‌آمد. در استبداد صغیر مدرسهٔ حقیقت همانند دیگر نهادهای نوین که جنبه‌های ضد استبدادی داشت مورد حملهٔ هواداران استبداد قرار گرفت و پس از تحمل چند روز محاصره و سنگباران به تصرف مخالفان مدرسه و مشروطه درآمد و شاگردان و اولیای مدرسه پس از تحمل ضربات

مشت و لگد و سیلی و با داشتن جراحت به خانه‌های خود گریختند. پس از آن علی‌رغم کوشش شاهزاده عظام‌السلطنهٔ مشهدسری، نایب‌الحکومهٔ مازندران، مدرسهٔ حقیقت تعطیل و در واقع منحل شد.

معلم‌خانهٔ مصطفوی (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). به کوشش سید میرزاعلی مجتهد و غلامحسین‌خان مقتدرالسلطان و مساعدتهای حبیب‌الله‌خان اشجع‌الملک احداث شد. محل مَدرسه در یکی از مدارس قدیمهٔ ساری، که بانی آن حاج مصطفی‌خان نام داشت، قرار گرفت و به این سبب معلم‌خانهٔ مصطفوی خوانده شد. ورود محمدعلی میرزا به خاک ایران و حملات نیروهای وابسته به او، موجب شد که مدرسه بیشتراز شش ماه دوام نیاورد و به سال ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م تعطیل شد.

دبستان تأیید (۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م). پس از اینکه تهاجم محمدعلی میرزا موجب تعطیل مدرسهٔ مصطفوی گردید، طرفداران فرهنگ جدید بار دیگر به تکاپو افتادند و توانستند مدرسهٔ دیگری در یکی از خانه‌های متعلق به سید حسین مقدس از رجال آزادیخواه ساری و یکی از تأسیس‌کنندگان انجمن حقیقت برپا دارند و آن را به ملاحظهٔ حمایتهای اسماعیل‌خان امیر مؤید سوادکوهی، دبستان تأیید نامیدند.

این مدرسه دارای سه کلاس بود. ابتدایی و سطحی و علمی. در کلاس ابتدایی خواندن و نوشتن می‌آموختند و در کلاس سطحی فارسی و تاریخ و جغرافیا و سیاق و حساب و خط یاد می‌دادند. کلاس علمی مخصوص تعلیم زبانهای خارجه و صرف و نحو عربی و تفسیر قرآن بود. تعداد شاگردان مدرسه بین دویست تا سیصد نفر متغیر بود. هزینه‌های مدرسه از محل شهریهٔ دانش‌آموزان و اعانات ملی تأمین می‌شد. مدیر مدرسه مسیو احسان‌الله‌خان ارطی نام داشت. ناظم آن محمد مجد بود و حشمت داوری و علی بهروزی و شیخ حسین سبطی و میرزا اسدالله تارچی و احمد کاسمی دبیر خاقان و کاتب‌السلطان آموزگاران این مدرسه بودند. با حملات ابوالفتح میرزا سالارالدوله به نواحی گرگان و ساری، مدرسهٔ تأیید در معرض خطر تعطیل افتاد و پس از تصرف ساری، مدرسه را نیروهای سالارالدوله غارت و تخریب کردند. شکست سالارالدوله و هزیمت او در مازندران، فرهنگ‌دوستان ساری را برآن داشت که بار دیگر مدرسهٔ تأیید را زنده کنند؛ از این‌رو با خرید مقداری اثاث لازم آموزشگاه را دوباره به راه انداختند. در تجدید حیات مدرسه سیدحسین مقدس و سردار جلیل، زمیندار معروف و حاکم سابق مازندران کمکهای مؤثری کردند. در این دوره مدرسهٔ تأیید دارای شش کلاس بود و

مطابق برنامهٔ پیشنهادی وزارت معارف پیش می‌رفت. از جمله ویژگیهای این مدرسه گشایش دورهٔ شبانه بود که دو سه سال بعد از تأسیس آن برپا شد و حشمت داوری در آن تدریس می‌کرد.

طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م این مدرسه دارای چهار کلاس و پنج معلم و ۹۰ شاگرد بوده است.

مدرسهٔ نصرت احمدیه (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). به کوشش میرزاعلی خوشنویس مأمور اعزامی وزارت معارف و علی بهروزی تأسیس شد. شیخ باقر فاضل ایدینی و شیخ علی‌اکبر طبری مجتهد با حمایت از خواستهٔ وزارت معارف، شرایط مساعد برای تأسیس مدرسهٔ دیگری را فراهم آوردند. شیخ علی‌اکبر طبری با دعوت از مردم و پذیرایی در خانهٔ خود، آنان را به پرداخت اعانهٔ ماهانه و خرید اثاث تشویق کرد. اعانات جمع‌آوری شده را شیخ علی‌اکبر طبری صرف احداث مدرسهٔ نصرت احمدیه کرد. این مدرسه در محل مدرسهٔ قدیمهٔ «مادر شازده» قرار داشت. مدیران آن در سالهای پس از تأسیس محمدامین‌خان ادیب و لسان‌الادب و محسن زمانی و علی‌خان یارایی و عبدالرحیم‌خان ناصر نظام بودند. در اوائل سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م برای ترمیم بودجهٔ مدارس تأیید و نصرت احمدیه بر پوست خام مالیات بستند و بر مالیات کوره‌های آجر و سفال و نواقل دروازه‌ها مبلغی افزودند تا کمبود مخارج دو دبستان تأمین شود. دو سه سال بعد چراغعلی خان امیراکرم حاکم وقت مازندران با توافق پیشکار دارایی مازندران و گروهی از زمینداران بزرگ تومانی یک شاهی برمالیات اراضی مزروعی افزودند و بهبود قابل توجهی در اوضاع این مدارس به‌وجود آوردند.

طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ش این مدرسه دارای پنج کلاس، سه معلم و ۶۰ شاگرد بود. حقوق کارکنان مدرسه به این شرح بوده است: یارایی ۳۵ تومان، ناظم مدرسه ۲۰ تومان، میرزااحمد بریمانی ۲۵ تومان، پسر اعتماد ۱۰ تومان، ابوالقاسم ذوقی ۱۰ تومان، حاج سید محمد سعادت ۲۲ تومان، ابوالحسن آموزگار ظهیرالاسلام ۱۲ تومان، میرزااسماعیل خیرخواه معلم قرآن ۶ تومان، محتاج‌زاده ۱۶ تومان، میرزاباقر ۳۰ تومان، دو نفر فراش ۱۸ تومان، یک‌نفر سرایدار ۳ تومان، اعتبار تحریر ۵ تومان و نیم.

مدرسهٔ بنات (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). جزو مدارس ملی ساری بوده است. طبق احصائیهٔ مدارس مازندران در سال ۱۳۰۶ش، ۱۹۳ نفر شاگرد مجانی و ۵۵ نفر شاگرد غیر مجانی در آن مشغول تحصیل بودند.

مدرسهٔ جلیلیه (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). این مدرسه در رکابدار از توابع شهرستان ساری بنیاد نهاده شد. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدارس مازندران (وزارت معارف)، این مدرسه بعدها دولتی شد.

مدارس بابل

مدرسهٔ اعظامیه (۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م). این مدرسه که اولین مدرسهٔ جدید بارفروش [بابل کنونی] بود به‌همت حسینقلی میرزا اعظام‌السلطنه بارفروش تأسیس شد. حاکم وقت مازندران ناصر دیوان برای تامین بعضی لوازم مدرسه مبلغ پنجاه تومان در اختیار مؤسس مدرسه گذاشت. سردار مفخم لاریجانی هم متقبل شد که ماهانه بیست تومان به مدرسه کمک کند. علامه مازندرانی که در تأسیس این مدرسه سهم بزرگی داشت و منزل شخصی خود را به رایگان در اختیار نوآموزان گذاشته بود، متعهد شد که با کمک چند نفر دیگر از اهالی بارفروش ماهی یک‌صد تومان به مدرسه کمک کند. این مدرسه در سال اول خود یک مدیر و سه معلم و دو خدمتگزار و ۴۱ دانش‌آموز داشت.

مدرسهٔ نظامیه (۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م). به مدیریت حبیب‌الله‌خان ایجاد شد. تعداد دانش‌آموزان آن در سال اول تأسیس یک‌صد و پنج نفر بود که ده نفر آنان از پرداخت شهریه معاف بودند. مدرسه هر ماه هفتاد تومان درآمد و هشتاد تومان هزینه داشت.

مدرسهٔ احمدی (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). طبق آمار ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸-۱۹۱۹م وزارت معارف این مدرسه به‌صورت دولتی درآمده و دارای هفت کلاس و چهار معلم بوده است. شمار شاگردان آن در سال مذکور ۱۹۰ نفر گزارش شده است.

مدرسهٔ سعادت (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). طبق صورت احصاییهٔ مدارس مازندران در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۹م سه کلاس و یک معلم و ۳۰ شاگرد داشته است.

مدرسهٔ شرافت (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). برابر با صورت احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۹م این مدرسه شش کلاس و سه معلم و ۹۴ شاگرد داشته است.

مدرسهٔ احمدی (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). در مشهدسر (بابلسر کنونی) بنا نهاده شد. طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م دارای شش کلاس دو معلم و ۶۵ دانش‌آموز بوده است.

مدرسهٔ عفتیه. برابر با احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م دارای دو کلاس، دو معلم و ۳۴ شاگرد بوده است.

مدرسهٔ حافظیه. طبق آمار سال ۱۲۹۷ش وزارت معارف دارای شش کلاس و چهار معلم و ۹۵ شاگرد بوده است.

مدرسهٔ عصمتیه (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش پانزده شاگرد رایگان و بیست‌ودو شاگرد غیر رایگان در این مدرسه به تحصیل مشغول بودند.

مدرسهٔ اناث (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش این مدرسه ۱۱۵ شاگرد رایگان و ۳۰ شاگرد غیر رایگان داشته است.

مدرسهٔ سپهر. درسال ۱۲۹۷ش دارای شش کلاس، سه معلم و ۱۲۰ شاگرد بوده است.

مدارس آمل

مدرسهٔ پسرانهٔ آمل (۱۲۸۴ش/۱۹۰۵م). توسط سیدحسن نیاکی و سیدمسلم عقیلی نیاکی که از بازرگانان روشنفکر و با شهامت آمل بودند، احداث شد. این دو بازرگان با استخدام حاجی‌خان و میرزا محمود گلپایگانی که از آموزگاران تهران و آشنا به آموزش جدید بودند، مدرسه را بنیاد نهادند. مخالفتهایی که با این نهاد آموزشی و بانیان آن پیش آمد، مانع از استقبال مردم شد و مدرسه پس از مدت کوتاهی فعالیت، تعطیل گردید.

دبستان چهارکلاسهٔ آمل (۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م). سیدحسن نیاکی و سید مسلم عقیلی نیاکی پس از شکست اولیه، بار دیگر به فکر احداث مدرسهٔ جدید دیگری افتادند. در سال دوم انقلاب مشروطه آنان با اسماعیل‌خان پستا و برادرش هادی‌خان پستا قرار گذاشتند که به آمل بروند و یک باب مدرسهٔ جدید احداث کنند. آنان تا چند سال مدرسهٔ چهارکلاسهٔ آمل را اداره کردند، اما حدود سال ۱۲۹۹ش به‌سبب مخالفتهایی به تهران بازگشتند و سیدمحمدعلی حکیمی به مدیریت دبستان برگزیده شد.

مدرسهٔ دولتی آمل (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش این مدرسه ۲۰۷ شاگرد داشته است.

دبستان شرافت (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق احصائیهٔ وزارت معارف درسال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان این مدرسه در آن سال ۸۱ نفر بوده که ۷۰ تن از آنان رایگان تحصیل می‌کردند.

دبستان حسنی (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). طبق همان احصائیه تعداد شاگردان این مدرسه در سال مذکور ۶۰ نفر بوده که ۵۰ تن از آنها به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ اسلام . در احصائیهٔ سال ۱۲۹۷ش وزارت معارف فقط اسمی از این مدرسه ذکر شده است و اینکه محل آن در آمل یا لاریجان بوده است.

مدارس دماوند

مدرسهٔ دولتی‌ابتدایی. طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ش این مدرسه پنج معلم و ۷۵ شاگرد داشته است.

یادآور می‌شود که مشخصات این مدرسه دراحصائیهٔ مذکور جزو احصائیهٔ مدارس مازندران ذکر شده است و ما نیز جزو مدارس همین ایالت آوردیم.

مدرسهٔ اشرف (بهشهر کنونی). این مدرسه پیش از آنکه گشوده شود، تعطیل شد. در سال ۱۳۳۳ق ویا ۱۳۳۴ق مأموری از وزارت معارف به اشرف وارد شد تاموجبات احداث یک مدرسهٔ جدید را فراهم سازد. او به اتفاق حبیب‌الله واقفی کوشیدند تا موافقت سیدمحسن مجتهد روحانی متعصب و متنفذ اشرف را جلب کنند، ولی با مخالفت وی تأسیس مدرسه صورت نگرفت*.

مدارس تنکابن

مدرسهٔ سعادت (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). در قصبهٔ خرم‌آباد تنکابن تأسیس شد. طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای ۱۷۴ دانش‌آموز و شش معلم بوده است. طبق همان احصائیهٔ در سال ۱۳۰۵ش، پنج نفر از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند و تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از بدو تأسیس پانزده نفر گزارش شده است.

مدرسهٔ شهامت (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). در بلوک کلارستاق احداث شد و طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش دارای ۹۳ شاگرد و چهار معلم بوده است.

مدرسهٔ شرافت (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسه در بلوک کجور تأسیس یافت و طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش دارای ۶۸ شاگرد و سه معلم بوده است.

مدارس استرآباد (گرگان کنونی)

مدرسهٔ افخمیه (۱۳۲۳ق/۱۹۰۴م). آقا بالاخان سردارافخم که از مستبدان بنام روزگار بود و سرانجام در جریان انقلاب به‌دست مشروطه‌خواهان گیلان به قتل رسید،

---

* ظاهراً این مدرسه بعدها گشایش یافت.

هنگام حکومت بر استرآباد یک مدرسهٔ جدید احداث کرد و نام آن را براساس لقب خود افخمیه گذاشت. مدیریت آن با شریف الاطبای دامغانی معروف به سید حکیم بود. در این مدرسه هشتاد نفر دانش‌آموز خردسال تحصیل می‌کردند. با عزل آقا بالاخان سردارافخم از حکومت استرآباد، مدرسهٔ افخمیه نیز تعطیل شد.

مدرسهٔ امیریه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). پس از اینکه نصرت‌الله‌خان امیراعظم، حاکم استرآباد، توانست نیروهای استبدادی هوادار محمدعلی‌میرزا را از ادامهٔ جنگ و گریز باز دارد و میر سعدالله فندرسکی‌ایلخانی طوایف منطقهٔ فندرسک وکوهسار را زندانی کند و مخفیانه به قتل برساند، خانهٔ مسکونی او را که قریب هزار و پانصد تومان مستغلات وقفی داشت، با صوابدید انجمن ولایتی استرآباد مصادره کرد و مدرسهٔ امیریه را در آن بنا نهاد. حسینقلی مقصودلو وکیل‌الدولهٔ سفارت انگلیس در استرآباد می‌گوید: «به قرب سی نفر اطفال کوچک و بزرگ را سه درجه قرار داده‌اند. ابتدایی ماهی هشت هزار، درجهٔ دوم دوازده هزار، درجه سیم زبان فرانسه دو تومان. آقاسیدمهدی حکیم‌دامغانی را برای معلمی فارسی و منوچهرخان دکتر را معلم فرانسوی قرار داده» بودند.

مدیریت مدرسه را حبیب‌الله‌خان عاملی برعهده داشت. حاج شیخ‌محمدحسین استرآبادی روحانی آزاده و مشروطه‌خواه استرآباد در احداث و ادامهٔ حیات این مدرسه نقش ارزنده‌ای داشت و با کمکهای خود در مواقع مهم و حساس مانع از تعطیل این مدرسه شد. پس از بازگشت محمدعلی میرزا به استرآباد و دشت ترکمن و تصرف استرآباد به‌دست نیروهای هوادار او مدرسهٔ امیریه تعطیل شد. با فرار دوبارهٔ محمدعلی میرزا و خروج هواداران او مدرسهٔ امیریه تجدید حیات یافت. بعدها این مدرسه به صورت دبستان دولتی درآمد.

مدرسهٔ سادات (قبل از سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م). این مدرسه در محلهٔ بازار استرآباد بنا نهاده شد. در این مدرسه حدود ۸۰ دانش‌آموز به تحصیل اشتغال داشتند. یکی از آموزگاران این مدرسه مرحوم عبقری بود که از مردان بنام فرهنگ نوین استرآباد به‌شمار می‌آمد.

مدرسهٔ نبوی (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). در این سال امتیاز تأسیس یک باب مدرسهٔ شش کلاسه به‌نام سیدحسین نبوی که از مردان فرهنگی استرآباد بود، صادر شد و او مدرسهٔ خود را در همین شهر افتتاح کرد. تعداد شاگردان آن مدرسه را ۲۱۰ نفر نوشته‌اند.

مدرسهٔ سعادت (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). به‌کوشش حاج شیخ‌محمدحسین استرآبادی و به جای مدرسهٔ «امیریهٔ» سابق احداث شد. این مدرسه به‌سبب فعالیتهای بالشویکی بانی

آن و همراهی آموزگاران و دانش‌آموزان مدرسه با افکار حاج شیخ‌حسین استرآبادی به دستور حاکم وقت استرآباد توقیف شد و در سال ۱۲۹۹ش در اختیار مأموران اعزامی از طرف وزارت معارف قرار گرفت و بچه‌ها را از مدرسه بیرون کردند.

مدرسهٔ قائمیه. در سالهای قبل از کودتای ۱۲۹۹ش دایر شد. حاج شیخ‌حسین که هفت سال وکیل مجلس بود در این مدرسه سخنرانی کرده و تجار و کسبه را تشویق کرد تا از قرار باری یک قران به مدرسه اعانه دهند.

مدرسهٔ دارالشفاء. این مدرسه از مدارس قدیمه بوده، ولی گویا گروهی نیز در آن‌جا به تحصیلات جدید مشغول بوده‌اند؛ زیرا میرزا آقاخان سرتیپ در این مدرسه زبان فرانسه تدریس می‌کرده است.

مکتب شیخ‌قربانعلی (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م).

مدرسهٔ ملی (۱۳۴۱ق/۱۹۲۲م).

مدرسهٔ سلیمانی (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م).

مدرسهٔ نادری (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). این مدرسه در بندر جز (بندرگز کنونی) تأسیس شد و مدیریت آن با میرزاعبدالحسین نامی بوده است. طبق احصائیهٔ وزارت معارف، سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م، دارای پنج کلاس، دو معلم و ۱۵۰ شاگرد بوده است.

مدارس عراق عجم

مدارس کاشان*

مدرسهٔ مظفری (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). توسط یکی از درس‌آموختگان دارالفنون تهران (به احتمال بسیار میرسیدمحمد پرورش) احداث و اداره می‌شد. هزینهٔ آن که ماهی چهل و پنج تومان بود از محل اعانات داوطلبانهٔ فرهنگدوستان شهر و شهریهٔ دانش‌آموزان تأمین می‌شد. یکی از مواد درسی مدرسه زبان فرانسه بود. در این مدرسه جوانان را برای دفاع از مشروطیت و دفع حملات مخالفان که چند بار به مدرسه حمله کرده بودند، آموزش نظامی می‌دادند. پس از عزیمت میر سیدمحمد پرورش به تهران، مدرسهٔ مظفری تعطیل شد.

---

* رک: اوژن، اوبن، *ایران امروز*؛ اللهیار صالح، *زندگی‌نامه*؛ قاسم صافی، *عکسهای تاریخی ایران*؛ *سالنامهٔ وزارت معارف* سال ۱۲۹۷ش؛ احصائیهٔ مدارس کاشان، خرداد ۱۳۰۶ش، وزارت معارف؛ حسن اعظام قدسی، *خاطرات من*.

مدرسهٔ علمیه (سالهای انقلاب مشروطیت). پس از تعطیل مدرسهٔ مظفری کاشان احداث شد. مؤسس و مدیر آن شیخ غلامرضا معارفی بود. محل مدرسه در خانهٔ مرحوم مبصرالممالک صالح، پدر اللهیار صالح بود. مطابق آمار سال ۱۳۰۶ش، مدرسه در سال ۱۳۰۵ش دارای ۱۵۰ نفر شاگرد مجانی و هشت نفر آموزگار بود. عدهٔ فارغ‌التحصیلان مدرسه تا آن تاریخ بالغ‌بر ۱۸ نفر بوده است.

مدرسهٔ ملیهٔ اسلامیه (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). از این مدرسه در کتاب *عکسهای تاریخی ایران* با عنوان فنّیه یاد شده است.

مدرسهٔ وحدت بشر (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). مدیریت مدرسه در سال ۱۲۹۷ش با شیخ محمد اصفهانی بود. عدهٔ معلمین مدرسه در این سال هفت نفر و تعداد شاگردان آن بالغ‌بر ۹۴ تن بود. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای ۳۰ شاگرد مجانی و ۱۷۳ شاگرد غیر مجانی و هفت آموزگار بوده است.

مدرسهٔ فتوت (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). مدیریت مدرسه در سال ۱۲۹۷ش با آقا سیدعبدالله بود. شاگردان مدرسه در دوکلاس حاضر می‌شدند و دو نفر آموزگار امر تدریس را عهده‌دار بودند. تعداد شاگردان مدرسه در آن سال بالغ‌بر هفتاد تن بوده است . طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش، مدرسه دارای ۵۰ شاگرد بوده که ده تن از آنان مجانی و چهل نفر دیگر به‌صورت غیرمجانی تحصیل می‌کردند. تعداد آموزگاران مدرسه در این سال سه تن بود.

مدرسهٔ اسلامیه (۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م). برابر با احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای ۱۵ نفر شاگرد مجانی و ۳۱ نفر شاگرد غیرمجانی و دو آموزگار بوده است.

مدرسهٔ طلعتیه (۱۳۴۱ق/۱۹۲۲م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش دارای ۴۶ شاگرد غیرمجانی و چهار آموزگار بوده است.

مدرسهٔ محمدیه (۱۳۳۱ق/۱۹۲۱م). مدیر این مدرسه در سال ۱۲۹۷ش، آقا سیدحبیب‌الله بوده است. مدرسه از چهار کلاس تشکیل می‌شد و در آن سال سه آموزگار و ۱۰۰ دانش‌آموز داشته و مطابق آمار سال ۱۳۰۶ مدرسه دارای شش شاگرد مجانی و بیست‌وچهار شاگرد غیرمجانی و بیست نفر آموزگار بوده است.

مدرسهٔ محمودیه (۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م). مدیریت مدرسه در سال ۱۲۹۷ش با آقای محمد یوسف بود. مدرسه در آن سال دارای شش کلاس و شش آموزگار و هشتاد دانش‌آموز بود. طبق آمار سال ۱۳۰۶، در این مدرسه ۱۲۲ دانش آموز نزد چهار آموزگار درس می‌خواندند.

مدرسهٔ ابتدائیهٔ نمرهٔ ۱. مدیر مدرسه در سال ۱۲۹۷ش شیخ‌غلامرضا معارفی بود. مدرسه از چهار کلاس تشکیل می‌شد. شش نفر آموزگار و ۴۵ نفر دانش‌آموز داشت. شیخ‌غلامرضا معارفی پیش از این مدیر مدرسهٔ علمیهٔ کاشان بود. شاید این مدرسه همان مدرسهٔ علمیه‌ای بوده که تغییر نام یافته است.

مدرسهٔ ابتدائیهٔ نمرهٔ ۲. مدیر مدرسه در سال ۱۲۹۷ش ابوالقاسم خان نام داشته است. دراین سال مدرسه از چهار کلاس تشکیل می‌شده و دارای پنج آموزگار و ۵۰ دانش‌آموز بوده است.

مدرسهٔ سرداریه. مدیر مدرسه در سال ۱۲۹۷ش میرزا احمدخان شیروانی بود. در این سال مدرسه دارای هفتاد دانش‌آموز و پنج آموزگار بود.

مدرسهٔ تربیت. مدیر مدرسه در سال ۱۲۹۷ش آقا ضیاء نام داشت. مدرسه از سه کلاس تشکیل می‌شد. چهار آموزگار و ۶۰ دانش‌آموز داشت.

مدارس جوشقان

مدرسهٔ ادب (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). این مدرسه از مدارس دولتی بود. در سال ۱۳۰۶ش دارای ۴۰ شاگرد و سه آموزگار بود.

مدارس نطنز

مدرسهٔ دولتی (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). در سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای ۷۱ نفر دانش‌آموز و چهار نفر آموزگار بود.

اعظام الوزراء نیز که به تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ق به حکومت نطنز منصوب شد مدرسه‌ای در آنجا احداث کرد. وی در این مورد آورده است: «پس از فراغت از قحطی و رفع ناخوشی آنفلانزا، چون یکی دو مکتبخانه در قصبه و قریهٔ علیا متصل به قصبه بود، لذا به فکر ساختن و تأسیس مدرسه برآمدم» (ص ۴۴۲).

مدارس اراک*

مدرسهٔ صمصامیه (۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م). حاج صمصام‌الملک امیرتومان از رجال معتبر

* رک: *سالنامهٔ معارف عراق (اراک)*، ۱۵-۱۳۱۴ و ۱۳-۱۳۱۴؛ *تاریخ عراق*، فرهنگ *ایران‌زمین*، ج ۱۴؛ مرتضی سیفی فمی‌تفرشی؛ *سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان*؛ احصائیهٔ مدارس عراق در سال ۱۳۰۶ش؛ *سالنامهٔ وزارت معارف* ۱۲۹۷ش؛ محمدرضا محتاط، *سیمای اراک*.

و صاحب‌نام سلطان‌آباد قدیم و اراک امروزی، بانی اولین مدرسهٔ جدید اراک بود. او یکی از وسیع‌ترین و بهترین ساختمانهای تازه ساز و مشجر خود را برای ساختن مدرسهٔ جدید اختصاص داد و پس از آن با وقف مقداری از املاک خود هزینه‌های مدرسه را تأمین کرد. وی با دعوت از آقا محمد (سروان آذرهوش بعدی) که از جوانان تحصیل کردهٔ دارالفنون تهران و مدرسهٔ نظام بود و استخدام دو آموزگار که با نظر آقامحمد صورت گرفته بود، ادارهٔ مدرسهٔ صمصامیه را به آنان سپرد. مدرسه در آغاز پنجاه نفر از اطفال یتیم و بی‌بضاعت شهر را جمع‌آوری کرد و به نگهداری از آنان پرداخت. کلیهٔ مخارج تحصیلی شاگردان و همچنین لباس و خوراک روزانه و استحمام هفتگی شاگردان بی‌بضاعت و یتیم برعهدهٔ مدرسه بود. از آنجا که حاج صمصام‌الملک فرماندهٔ فوج سلطان‌آباد بود، نظامیان تحت امر او موظف بودند که در حفاظت و مراقبت دانش‌آموزان و آموزگاران بکوشند و به آنان احترام بگذارند. کوششهای مفید مرحوم صمصام‌الملک و آقامحمد مدیر مدرسه از یک سو و تأثیرات مثبت مدرسه و برنامه‌های فرهنگی آن از سوی دیگر، توجه اهالی را جلب کرد؛ به‌طوری که در اواخر سال ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م تعداد شاگردان مدرسه به ۱۵۰ نفر رسید. مدرسهٔ صمصامیه در آغاز از سه کلاس که عبارت بود از کلاس ابتدایی، کلاس فارسی و کلاس علمی تشکیل شده بود و مواد تحصیلی آن فارسی و عربی و ریاضی و فرانسه بود. در سال ۱۳۲۳ش/۱۹۰۵م مدرسه به‌صورت چهارکلاسه درآمد. مدیران مدرسه در سال ۱۳۲۳ش/۱۹۰۵م «انجمن صغار» را تشکیل دادند و شاگردان هم سن و هم‌کلاس در گروههای گوناگون به بحث دربارهٔ موضوعاتی همچون آزادی، مشروطه، استبداد، علم و جهل و تعلیم و تربیت قدیم و جدید می‌پرداختند. مدرسهٔ صمصامیه در اوان مشروطیت و به دلایلی، از جمله بازگشت آقامحمد مدیر مدرسه به تهران و اغتشاشهای محلی تعطیل گردید. در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م بار دیگر مدرسهٔ صمصامیه در همان محل سابق بازگشایی شد و آقامحمد مدیر سابق مدیریت مدرسه را بار دیگر عهده‌دار شد. پس از چند ماه، آقامحمد از مدیریت استعفاء داد و کریم زاهدی مدیر مدرسه شد. در این سالها تعداد شاگردان مجانی مدرسه به هفتاد تن رسید. در سال ۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م مدرسهٔ صمصامیه به محل دیگری که توسط حاج سهم‌الملک ساخته شده بود منتقل شد. مدرسهٔ صمصامیه در همین سال دارای شش کلاس شد و شاگردان آن بالغ‌بر ۳۰۰ تن گردیدند. مدیریت مدرسه از سال ۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م تا سال ۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م برعهدهٔ ابوالحسن

قزل‌ایاغ بود. مدرسه از سال ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م صاحب یک‌دستگاه چاپ سنگی شد که تا سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م کار می‌کرد، تا اینکه در این سال دچار حریق شد و از بین رفت.

مدرسهٔ صمصامیه از جمله معدود تأسیسات آموزشی بود که در سالهای رکود و توقف تعلیم و تربیت نوین به خاطر داشتن درآمد ثابت که اوقاف مرحوم صمصام‌الملک آن را تأمین می‌کرد، همچنان به فعالیتهای خود ادامه داد. در سالهای مدیریت ابوالحسن قزل‌ایاغ برنامهٔ درسی مدرسه مطابق برنامهٔ وزارت معارف بود. عربی، فارسی، فرانسه، حساب، جبر و مقابله، تاریخ و جغرافیا از جمله مواد درسی مدرسه بود. در سال ۱۲۹۷ش مدرسه دارای هشت کلاس و ۳۰۰ دانش‌آموز بود. مطابق آمار سال ۱۳۰۶ش، مدرسهٔ صمصامیه داری ۱۴۳ شاگرد مجانی و ۱۵۱ شاگرد غیرمجانی بود و تعداد فارغ‌التحصیلان آن از آغاز تا همان سال ۷۳نفر و آموزگاران آن بالغ‌بر هفت نفر بودند.

مدرسهٔ منتصریه (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). پس از تعطیل موقت مدرسهٔ صمصامیه، حاکم وقت عراق منتصرالدوله مدرسهٔ منتصریه را احداث کرد ومدیریت آن را به آقامحمد آذرهوش که بار دیگر به اراک بازگشته بود سپرد. در ظرف مدت کوتاهی تعداد شاگردان مدرسه بالغ‌بر ۲۰۰ نفر گردید. برنامهٔ تحصیلی مدرسه مطابق همان برنامه‌ای بود که در مدرسهٔ صمصامیه اجرا می‌شد. در این مدرسه به‌همت آقامحمد آذرهوش کلاس شبانه برای بزرگسالان بی‌سواد ایجاد شد که تا سال انحلال مدرسه برقرار بود. در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م، پس از اینکه منتصرالدوله از حکومت عراق خلع شد، مدرسهٔ منتصریه نیز منحل گردید. این مدرسه دارای چهار کلاس بود و در محل سابق مدرسهٔ صمصامیه قرار داشت.

مدرسهٔ سهامیه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). این مدرسه در حقیقت شعبه‌ای از مدرسهٔ صمصامیه بود و با کمکهای مرتضی‌قلی‌خان‌بیات ملقب به سهام‌السلطان، نمایندهٔ وقت عراق عجم در مجلس شورای ملی و یکی از نخست وزیران بعد از شهریور ۱۳۲۰ش برپا شد و ظاهراً به‌نام او نامگذاری شده بود. مدیریت مدرسه برعهدهٔ کریم زاهدی بود که در عین حال مسؤولیت ادارهٔ مدرسهٔ صمصامیه را هم داشت. این مدرسه دارای چهار کلاس بود و سرانجام به سال ۱۳۴۲ق/۱۹۲۳م منحل گردید. مدرسهٔ سهامیه در سال ۱۲۹۷ش دارای شش کلاس و ۱۵۰ نفر محصل بود.

مدرسهٔ سلطانیه (۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م). بانی و مدیر مدرسه از جمله فرهنگیان قم بود و به آقا مدیرقمی شهرت داشت. این مدرسه تقریباً فاقد درآمد ثابت بود و به‌سبب عدم تناسب دخل و خرج سرانجام به سال ۱۳۳۴ق/۱۹۱۵م منحل شد.

مدرسهٔ شمس‌المخدرات (۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م). مؤسس و مدیر مدرسه دخترانهٔ شمس‌المخدرات خانم شمس‌الضحی نام داشت. این مدرسه از دو کلاس تشکیل شده بود. مدرسه سرانجام به سال ۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م به دنبال کشیده شدن جنگ جهانی به ایران و رکود ناشی از تحمیلات جنگ، تعطیل و منحل شد.

مدرسهٔ ابتدایی خیریه (۱۳۳۱ق/۱۹۲۱م). مدیر و بانی مدرسه شاهزاده جلال‌الدین میرزا فرزند شاهزاده مرآت‌الدوله بود. آقامحمد آذرهوش (مدیر سابق مدارس صمصامیه)، منتصریه، معاون وقت ادارهٔ معارف و اوقاف عراق و همچنین علی نخستین، مدیر روزنامهٔ رنجبر که در مطبعهٔ صمصامیه چاپ می‌شد از جمله کسانی بودند که به احداث این مدرسه کمک کردند. گروهی از تجار نیز با پرداخت اعانات مالی به شاهزاده جلال‌الدین میرزا یاری رساندند. از جمله کسانی که در این مدرسه منشأ اثر بودند آقا میرزا یدالله‌خان مایل تویسرکانی بود که پیش ازاین مدیر مدرسه اتحاد ایرانیان باکو و بانی مدرسهٔ ملی تویسرکان بود. این مدرسه از پنج کلاس تشکیل می‌شد و برنامهٔ مدرسه مطابق با برنامهٔ وزارت معارف اجرا می‌شد. تعداد شاگردان آن بالغ‌بر ۲۰۰ نفر بود که ۲۵ نفر آنان به‌طور رایگان از مدرسه استفاده می‌کردند. پس از انتقال آقامحمد آذرهوش و مسافرت اجباری علی نخستین و نبودن بودجهٔ منظم، مدرسهٔ خیریه در اواخر سال ۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م منحل شد.

مدرسهٔ عظیمیه (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). بانی این مدرسه حاجی میرزاعبدالعظیم از نوادگان حاج‌آقا محسن‌عراقی روحانی متمول و مقتدر عراق‌عجم بود. او پس از مذاکراتی که با وزارت معارف انجام داد، بر آن شد که بخشی از املاک موقوفهٔ جدّ خود را صرف احداث یک باب مدرسهٔ جدید کند. وی پیش از گشایش رسمی مدرسه فوت کرد و دو تن از مستأجران املاک موقوفهٔ حاج‌آقا محسن که از نوادگان او بودند با تعقیب طرح حاج‌میرزاعبدالعظیم، مدرسه را رسماً افتتاح کردند. اولین مدیر این مدرسه علی نخستین بود که پیش از آن مدیر روزنامهٔ رنجبر بود. این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای ۱۲۵ دانش‌آموز بود که ۸۵ نفر آنان مجانی و چهل نفر دیگر با پرداخت شهریه در این مدرسه تحصیل می‌کردند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از بدو تأسیس تا سال مذکور یازده نفر و آموزگاران مدرسه بالغ‌بر هفت تن بودند.

مدرسهٔ دولتی نمرهٔ ۱ (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). ادارهٔ معارف عراق‌عجم یک باب دبستان تأسیس کرد که بعدها به مدرسهٔ احمدیه تغییر نام یافت. این مدرسه در زمان ریاست

حسن رفیعی در ادارهٔ معارف عراق به یک مدرسهٔ شش کلاسه تبدیل و کلاس اول متوسطه نیز در آن دایر شد.

مدرسهٔ دولتی نمرهٔ ۲ (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). ادارهٔ معارف عراق‌عجم در زمان ریاست صادق انصاری یک باب مدرسه تأسیس کرد که بعدها نامش مدرسهٔ پهلوی شد.

مدرسهٔ احمدیه (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). این مدرسه از تغییر نام مدرسهٔ دولتی نمرهٔ ۱ به‌وجود آمد. مطابق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش مدرسه دارای ۳۵۶ دانش‌آموز بود که ۸۳ نفر ازاین شاگردان به‌طور رایگان و بقیه با پرداخت شهریه در مدرسه تحصیل می‌کردند. فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا سال مذکور ۶۲ نفر بوده و مدرسه در همان سال دوازده آموزگار داشته است.

مدرسهٔ دوشیزگان (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف دارای ۱۴۴ دانش‌آموز و سه آموزگار بود و بعدها کلاسهای آن گسترش یافت و به مدرسه شش کلاسه تبدیل شد.

مدرسهٔ توفیق. این مدرسه پیش از سال ۱۳۰۳ش وگویا همزمان با مدرسهٔ دوشیزگان احداث شده است. در زمان ریاست مصطفی اخوی در ادارهٔ معارف عراق‌عجم بودجهٔ مدرسه سرو سامان یافت و منظم گردید. این مدرسه بعدها گسترش یافت و دارای شش کلاس شد.

کلاس اکابر قرائت‌خانهٔ ملی (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). در سال ۱۲۹۹ش گروهی از فرهنگ‌دوستان عراق‌عجم یک قرائت‌خانهٔ ملی ایجاد و با استفاده از اعانات مردم تعدادی کتاب برای آن خریداری کردند. این قرائت‌خانه در اواخر سال ۱۳۴۰ق منحل شد. در اواخر سال ۱۳۰۱ش قرائت‌خانهٔ ملی دوباره بازگشایی و مدیریت آن به علی نخستین واگذار گردید، اما بار دیگر قرائت‌خانه در اواخر همین سال منحل شد. قرائت‌خانه در مرتبهٔ دوم بازگشایی یک کلاس اکابر ذایر کرد که در آن زبان فرانسه، دفترداری و حساب تدریس می‌شد.

مدرسهٔ دولتی عباس‌آباد (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای ۸۳ دانش‌آموز و پنج آموزگار بود. تعداد فارغ‌التحصیلان آن از بدو تأسیس تا همان سال بالغ‌بر یازده نفر بوده است.

مدرسهٔ خاقانی آشتیان (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش دارای ۷۶ نفر دانش‌آموز بود که بیست‌وهشت تن از آنان به‌طور رایگان و ۴۸

تن دیگر با پرداخت شهریه تحصیل می‌کردند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۹ نفر بوده، در این مدرسه پنج آموزگار تدریس می‌کردند.

مدرسهٔ ضیائیهٔ تفرش *(۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). بانوی نیکوکار، خانم ضیاءالحاجیه دامن همت به کمر بسته و با وقف دهکده‌ای در فراهان این مدرسه را بنا نهاد. در این مدرسه دانشهای قدیم و جدید چون ادب فارسی، ریاضیات، دانشهای تجربی و زبان فرانسه تدریس می‌شد. همین مدرسه بعدها جایگزین مکتبخانه‌ها شد. این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش ۹۱ دانش‌آموز و چهار آموزگار داشت.

مدرسهٔ دخترانه تفرش. ابوالقاسم سحاب پس از فراگیری زبان فرانسه، به تعلیم آن زبان به جوانان تفرش پرداخت. بعضی از اعیان و سادات تفرش برای تعلیم دختران خود، ابوالقاسم سحاب را به خانه‌های خود می‌بردند تا به دختران آنان زبان فرانسهٔ آموزش دهد. به گفتهٔ عباس سحاب فرزند ابوالقاسم سحاب شاید بتوان گفت که نخستین مدرسهٔ دخترانهٔ ایران در تفرش، به دست ابوالقاسم سحاب برپا شده است.

مدارس گلپایگان**

مدرسهٔ فردوسی (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). این مدرسه گویا بعدها تغییر نام داد و به مدرسهٔ دولتی موسوم شد.

مدرسهٔ دولتی. احتمالاً از تغییرنام مدرسهٔ فردوسی به‌وجود آمده است. در تاریخ ۱۳۰۶ش دارای پنج آموزگار و ۱۱۵ دانش‌آموز بوده است.

مدارس خوانسار

مدرسهٔ نصریه (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). اولین مدرسهٔ جدید خوانسار بود و تا سالها تنها مدرسهٔ جدید این شهر به‌شمار می‌آمد. تاریخ فعالیتهای این مدرسه به دو دوره تقسیم می‌شود. دورهٔ اول از زمان تأسیس تا سال ۱۳۰۱ش طول کشید که در این دوره مدرسه فاقد درآمد معین و بودجهٔ ثابت بود و به همین سبب چندبار تعطیل و دوباره بازگشایی

---

* در منابع یاد شده سال تأسیس این مدرسه، هم ۱۲۹۲ش و هم ۱۲۹۴ش آمده است.

** رک: *سالنامهٔ فرهنگ گلپایگان و خوانسار*، ۲۸-۱۳۲۹؛ *احصائیهٔ مدارس گلپایگان*، ۱۳۰۶ش، وزارت معارف؛ *سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش؛

شد. آموزگاران فعال و فرهنگدوست این دبستان که به سهم خود در پایداری مدرسه نقش داشتند، جسین واعظزادهٔ خوانساری، محمد علایی، احمد مهدویانی و دو سه نفر دیگر بودند. دورهٔ دوم فعالیت مدرسه از سال ۱۳۰۱ش آغاز شد. مدرسه در این دوره به یک مؤسسهٔ رسمی دولتی تبدیل و دارای پنج کلاس شد. مدیریت مدرسه برعهدهٔ عباس طاهری‌تهرانی و آموزگاران آن کمال صانعی، سیدحسین جعفری و محمدباقر مهدوی بودند.

مدرسهٔ دولتی (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). مطابق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای ۱۰۵ دانش‌آموز و چهار آموزگار بوده است.

مدارس خمین

مدرسهٔ صفائیه. این مدرسه قبل از سال ۱۲۹۷ش دارای چهار کلاس و چهار آموزگار و ۱۸۰ دانش‌آموز بوده است.

مدرسهٔ اسلامی. پیش از سال ۱۲۹۷ش دارای سه کلاس و دو آموزگار و ۴۵ دانش‌آموز بوده است.

تذکر: سالنامهٔ وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ هنگام پرداختن به مدارس ولایات ثلاث؛ یعنی گلپایگان، خوانسار و خمین، کلیهٔ مراکز آموزشی این ولایات را در یک ستون آورده که از آن چنین تلقی می‌شود که همهٔ این مراکز از نوع مدارس قدیمه بودند. از سوی دیگر با ذکر تعداد کلاسها و معلمین مدارس مورد نظر که ویژهٔ مدارس جدید است، این گمان را تقویت می‌کند که مدارس یاد شده از گروه مدارس جدید بودند. نگارنده گمان دوم را محتملتر می‌داند.

مدرسهٔ دولتی (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). درسال ۱۳۰۶ش دارای ۶۶ دانش‌آموز و چهار آموزگار بوده است.

مدارس قم*

مدرسهٔ باقریه (۱۲۸۷ش/۱۹۰۸م). اولین مدرسهٔ جدید شهر قم بود. در سال ۱۲۹۷ش

---

* رک: احصائیهٔ مدارس قم، خردادماه ۱۳۰۶، وزارت معارف؛ *سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش؛ رجال قم.

این مدرسه دارای پنج کلاس و ۱۲۵ شاگرد بوده است. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای ۵۲ شاگرد بوده که ۲۷ تن آنان به‌طور رایگان و بقیه با پرداخت شهریه تحصیل می‌کردند. مدرسه در این سال سه آموزگار داشته است.

مدرسهٔ احمدیه (۱۳۳۱ق/۱۹۱۲م). سیدعزیزالله رضایی و پسرش سید حسن رضایی که هر دو از فرهنگیان قم بودند، مدرسهٔ احمدیه را تأسیس کردند. درسال ۱۳۴۰ق نام مدرسه تغییر کرد و در شمار مدارس دولتی درآمد.

مدرسهٔ ایتام قم (۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م). این مدرسه را سیدعزیزالله رضایی از فرهنگیان خوشنام قم احداث کرد.

مدرسهٔ اتحادیهٔ قدسیه (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). بانی مدرسه ابوالقاسم صاحب جمعی قمی بود. این مدرسه طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش دارای ۶۰ محصل بوده که ۱۵ تن آنان به‌طور رایگان و باقی با پرداخت شهریه تحصیل می‌کردند. تعداد آموزگاران مدرسه در این سال سه نفر بوده است.

مدرسهٔ محمودیه (اواخر دورهٔ قاجار). این مدرسه را ابوالقاسم صاحب جمعی قمی و سید محمود مدیرقمی تأسیس کردند. گویا به سال ۱۳۳۹ق منحل شد.

مدرسهٔ علمیه (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای ۵۶ دانش‌آموز بوده است. شش تن از این شاگردان به‌طور رایگان و بقیه با پرداخت شهریه به تحصیل مشغول بوده‌اند. این مدرسه در آن تاریخ یک آموزگار داشته است.

مدرسهٔ دولتی ابتدایی مجانی قم (اواخر دورهٔ قاجار). این مدرسه در سال ۱۲۹۷ دارای دو کلاس و ۳۴ دانش‌آموز بوده است.

مدرسهٔ دوشیزگان قم (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش دارای پانزده دانش‌آموز بوده که سه تن از آنان به‌صورت رایگان و بقیه با پرداخت شهریه مشغول به تحصیل بودند. این مدرسه در همان سال یک آموزگار داشته است.

مدرسهٔ عزیزالله رضایی (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). بانی مدرسه سیدعزیزالله رضایی بود که پیش از این مدرسهٔ احمدیه را به اتفاق فرزندش احداث کرده بود. این مدرسه دارای دو کلاس بود و پیش از تغییر نام مدرسه احمدیه به آن پیوست.

مدرسهٔ حکمت (۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م). از مدارس دولتی قم بود. در این سال با تغییر نام مدرسهٔ ملی احمدیه که مدرسهٔ رضائی نیز به آن پیوسته بود، مدرسهٔ حکمت ایجاد گردید.

مدارس محلات

مدرسهٔ احمدیّه (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف این مدرسه دارای ۸۷ دانش‌آموز و چهار آموزگار بوده است.

مدارس ساوه*

مدرسهٔ احمدیه (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). مطابق احصائیهٔ مدارس ساوه در تاریخ خرداد ۱۳۰۶ش، مدرسهٔ دولتی احمدیه در این تاریخ دارای چهار معلم و ۶۴ دانش‌آموز بود. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر هیجده نفر بوده است.

مدارس قزوین**

مدرسهٔ امید (۱۳۲۰ق/۱۹۰۲م). انجمن معارف قزوین که با همت میرزاصالح‌خان باغمیشه، وزیر اکرم حاکم تجددخواه قزوین و با عضویت چند تن از تجددخواهان آن شهر تشکیل شد، به منظور نشر فرهنگ جدید مدرسهٔ چهار کلاسهٔ «امید» را تأسیس کرد. مدیریت مدرسه در سالهای اول تأسیس آن برعهدهٔ یکی از اعضای انجمن معارف، مرحوم ملاعلی معروف به قاضی ارداقی بود. وی در روز کودتای محمدعلی شاه اسیر قزاقان شد و در باغشاه تحت فشار کودتاچیان درگذشت. محل مدرسه در قسمت شرقی حیاط عالی‌قاپوی قزوین بود و هزینه‌های مدرسه را اعضای انجمن معارف تأمین می‌کردند. این مدرسه در سالهای اول تأسیس چندان مورد استقبال قرار نگرفت. علت آن شایعهٔ انتساب مدرسه به بابیها بود. بعد از سال ۱۳۲۶ق مدیریت مدرسه به شیخ‌محمد چالی ملقب به مجدالکتاب که از خوشنویسان آن روزگار بود، رسید. در این سالها به خاطر کوششهای مجدالکتاب و فرزند او آقا میرزاعلی مجد استقبال مردم قزوین از مدرسه رو به فزونی نهاد و تعداد شاگردان مدرسه افزایش یافت و تا سالها به

---

* *احصائیهٔ مدارس ساوه*، خرداد ۱۳۰۶ وزارت معارف.

** گلریز، محمدعلی. مینودر؛ *سالنامهٔ فرهنگ قزوین*، ۱۳۳۹ش؛ *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج۱، *سالنامهٔ وزارت معارف* ۱۲۹۷ش؛ *احصائیهٔ مدارس قزوین*، خرداد ۱۳۰۶ش، *وزارت معارف*.

فعالیتهای مفید خود ادامه داد. در اوایل سلطنت رضاخان نام مدرسه به دبیرستان پهلوی تغییر کرد. مطابق صورت احصائیهٔ مدارس قزوین در سال ۱۲۹۷ش مدرسهٔ امید دارای هفت کلاس و هشت آموزگار و ۱۲۶ دانش‌آموز بوده است. همچنین طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه دارای هفت آموزگار و ۴۲ دانش‌آموز مجانی و ۱۱۳ دانش‌آموز غیرمجانی بوده است.

مدرسهٔ سعادت (پیش از مشروطیت). میرزاصالح‌خان باغمیشه‌ای وزیر اکرم در سالهای حکومت خود بر قزوین به غیر از مدرسهٔ امید، مدرسهٔ دیگری نیز به‌نام مدرسهٔ سعادت احداث کرد.

مدرسهٔ توکل بنین (۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م). این مدرسه در سال ۱۲۹۷ش، بالغ بر چهار کلاس و ۴۸ شاگرد داشت، همچنین در سال ۱۳۰۶ش، ۶۷ شاگرد مجانی و ۳۴ دانش‌آموز غیرمجانی داشته است. تعداد معلمان مدرسه در این سال هفت نفر ذکر شده است از این مدرسه در دیگر منابع معرفی شده سخنی به‌میان نیامده است.

مدرسهٔ توکل بنات (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). در سال ۱۲۹۷ش دارای پنج کلاس و ۶۰ دانش‌آموز بوده است. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف این مدرسه در سال مذکور ۴۶ شاگرد مجانی و ۵۰ شاگرد غیرمجانی و نه معلم داشته است. از این مدرسه در منابع سخنی به‌میان نیامده است.

مدرسهٔ اسلامیه (۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م). به کوشش فرهنگدوستانی مانند شیخ عبادالله زربان از آموزگاران میهن‌دوست قزوین و شیخ مؤمن فرزند شیخ عبدالحسین، قطب سلسلهٔ ذهبیه و علی طاهری و دیگر فرهنگ پروران قزوین تأسیس شد. محل اولیهٔ مدرسه در نزدیکی دروازهٔ رشت بود. هزینهٔ این مدرسه را تأسیس کنندگان آن تأمین می‌کردند. پس از چندی شیخ عبادالله زربان که به تنهایی عهده‌دار ادارهٔ مدرسه شده بود، با کوششهای خود تعداد کلاسهای مدرسه را از سه به شش افزایش داد و محل آن را به کوچهٔ آب‌انبار حاج اسماعیل انتقال داد. شیخ عبادالله توانست در همین مدرسه دورهٔ شبانه و تعلیم بزرگسالان ایجاد کند. از جملهٔ مواد درسی این مدرسه زبان فرانسه بود. در صورت احصائیهٔ مدارس قزوین آمده است که این مدرسه دارای چهار کلاس و سه آموزگار و ۱۰۵ دانش‌آموز بوده است.

مدرسهٔ فرهنگ (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). بانیان مدرسه گروهی از دوستداران فرهنگ جدید و آزادیخواهان قزوین بودند. مدیریت آن در آغاز با میرزا ابوالقاسم بادکوبه‌ای

بود. پس از مدتی این سمت برعهدهٔ میرزاعلی‌اکبر از فرهنگدوستان قزوین گذاشته شد و پس از آن میرزایحیی واعظ کیوانی به مدیریت آن رسید. وی در سایهٔ کوششهای صادقانه و خیرخواهانهٔ خود توانست مدرسهٔ فرهنگ را رونق به‌سزایی بخشد و گروههای بیشتری از مردم قزوین را به سوی آن بکشاند. او را در روز هشتم آبان سال ۱۳۰۴ش یعنی در آستانهٔ تغییر سلطنت، گویا به‌جای ملک‌الشعراء بهار در مقابل مجلس شورای ملی به قتل رساندند. وی مدیر روزنامهٔ نصیحت بود که در قزوین منتشر می‌شد. مدرسهٔ فرهنگ در سال ۱۲۹۷ش دارای چهار کلاس و پنج آموزگار بود و ۸۴ دانش‌آموز در آن تحصیل می‌کردند. همچنین طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان مدرسه ۵۰ نفر مجانی و ۷۶ نفر غیرمجانی بودند و هفت آموزگار در این مدرسه به تعلیم اشتغال داشتند.

مدرسهٔ دوشیزگان (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). این مدرسه علی‌رغم مخالفتهای فراوان و خطرهایی که بانیان آن را تهدید می‌کرد، توسط گروهی از آزادیخواهان و روشنفکران قزوین احداث شد. چون در قزوین کسی نبود که مدرسهٔ دخترانه را اداره کند، بانیان مدرسه میرزاحسین خیاط مشهور به «پدر» و خواهران بینش را که از آموزگاران مقیم تهران بودند استخدام کردند و برای ادارهٔ مدرسه به قزوین آوردند. مدرسه در سال ۱۲۹۷ش دارای چهار کلاس و چهار آموزگار و ۶۵ دانش‌آموز بود. در احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش آمده که مدرسه دارای پنج آموزگار و ۳۷ شاگرد مجانی و ۵۹ دانش‌آموز غیرمجانی بوده است.

مدرسهٔ شمس (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). این مدرسه از مؤسسات دولتی بود و در سال ۱۳۰۶ش پنج آموزگار و ۸۳ دانش‌آموز داشته است.

مدرسهٔ ادب (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). این مدرسه دولتی بود و در سال ۱۳۰۶ش ۱۱۱ شاگرد و پنج معلم داشت.

مدرسهٔ ناموس (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). بانی این مدرسه سیدمرتضی ملقب به وثوق‌الاسلام بود. وی در همان سالی که ریاست ادارهٔ اوقاف و معارف قزوین را برعهده داشت، این مدرسه را بنا نهاد. مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای پنج آموزگار و ۶۰ دانش‌آموز مجانی و ۴۶ دانش‌آموز غیر مجانی بود.

مدرسهٔ اکابر امید (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش ۳۸ دانش‌آموز و دو آموزگار داشته است.

مدرسهٔ کمالیه (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسه در ناحیهٔ چنگوره از توابع قزوین احداث شد. در سال ۱۳۰۶ش، ۳۴ شاگرد و تنها یک آموزگار داشته است.

مدرسهٔ فلاحتی (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسه در ناحیهٔ سیاه‌دهن از توابع قزوین احداث شد. تعداد شاگردان آن در سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۲۹ نفر و آموزگاران آن دو نفر بودند.

مدرسهٔ ثابت (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسه در روستای زوارک از توابع الموت قزوین تأسیس شد. شاگردان مدرسه در سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۳۷ نفر و آموزگاران آن دو نفر بودند.

مدرسهٔ پژوهش (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). این مدرسه در روستای زوار دشت رودبار که در آن سالها از توابع قزوین بود، تأسیس شد. شاگردان آن در سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۴۳ نفر و آموزگاران آن دو نفر بودند.

مدرسهٔ کاظمیه (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). این مدرسه در رودبار قزوین احداث شد.

مدارس همدان*

مدرسهٔ اسلامیه (۱۳۲۲ق**/۱۹۰۴م). این مدرسه را دو تن از بزرگان طایفهٔ قراگوزلو در روستای شورین که نشیمن خوانین قراگوزلو بود احداث کردند. تأسیس‌کنندگان مدرسه حسینقلی‌خان ضیاءالملک و زین‌العابدین‌خان حسام‌الملک بودند. حسام‌الملک بعدها لقب امیرافخم گرفت.

به نظر می‌آید که این مؤسسان با تعلیم و تربیت نوین آشنایی داشته‌اند. ضیاءالملک در سفری که به فرنگ داشت، یکی از فرزندان خود را در یکی از مدارس سوئیس به تحصیل گذاشته بود. آن دو قرار نهاده بودند که هر کدام نیمی از هزینه‌های مدرسه را تأمین کنند.

دبستان اسلامی (۱۲۸۴ش/۱۹۰۵م). بانی مدرسه تقی رسولی نام داشت. او به کمک

---

* پرویز اذکایی، مجلهٔ *آینده*، سال ۱۳۶۷ش، ۱۲-۹؛ ملک المورخین سپهر، *مرآت الوقایع*؛ *سالنامهٔ دبیرستان پهلوی همدان*؛ *سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش؛ *احصائیهٔ مدارس همدان*، خرداد ۱۳۰۶ش، وزارت معارف.

** تاریخ تأسیس این مدرسه در یادداشتهای ملک‌المورخین سپهر ۱۳۲۲ق آمده است؛ رک: کتاب دوّم ص۱۱۴، اما پرویز اذکایی آن را ۱۳۲۴ق نوشته است؛ رک: مجلهٔ *آینده*، س ۶۷، ش؟ ، ص۶۰۲ به‌بعد.

عده‌ای دیگر از تجددخواهان که در گسترش فرهنگ جدید نقش داشتند و با استفاده از تأثیرات مدارس امریکایی و آلیانس، چند مدرسهٔ جدید در همدان برپا داشتند.

موسی نثری، سیدحسن مجیدزاده، میرزاحسینعلی‌خان سَحاب، میرزامحبنعلی قره‌گوزلو، ملاحسینعلی‌طبرسی، علیمحمد آزاد، میرزا حسین‌خان صفا و شمس‌الدین عشقی از جمله اشخاصی بودند که در احداث مدارس جدید سهم داشتند.

مدرسهٔ تأیید (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). این مدرسه در سال ۱۲۹۶ش دارای شش کلاس،هشت آموزگار و ۲۸۵ دانش‌آموز بود. در سال ۱۳۰۵ش؛ یعنی در کمتر از ده سال تعداد آموزگاران مدرسه به یازده نفر و عدهٔ شاگردان به ۲۳۸ نفر افزایش پیدا کرد. این مدرسه سالها برپا بود و در دورهٔ سلطنت رضاشاه به صورت مدرسهٔ ابتدایی و متوسطه اداره می‌شد.

مدرسهٔ نصرت (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). طبق آمارهای موجود تا سال ۱۳۰۵ش بالغ‌بر ۲۱۱ نفر فارغ‌التحصیل داشته است. در همان سال دارای ۱۸ آموزگار و ۳۳ شاگرد مجانی و ۲۴۶ نفر دانش‌آموز غیر مجانی بود.

مدرسهٔ شرافت (۱۲۹۰ش/۱۹۱۱م). این مدرسه در آغاز الفت نامیده می‌شد و تا سال ۱۳۰۵ش بالغ‌بر صد فارغ‌التحصیل داشته است. تعداد شاگردان آن در سال ۱۳۰۵ش مرکب از ۵۰ نفر مجانی و ۲۵۰ نفر غیر مجانی بود. تعداد آموزگاران مدرسه در همان سال بالغ‌بر ده نفر بود (صدرهاشمی، ج۴، ص۱۴۴).

مدرسهٔ دختران (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). این مدرسه دولتی بود و تعداد دانش‌آموزان آن در سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۱۲۸ نفر بود که به‌طور رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد آموزگاران مدرسه در این سال شش نفر بود.

مدرسهٔ تهذیب (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). این مدرسه دولتی بود. تعداد دانش‌آموزان آن در سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۵۷ نفر و تعداد معلمان آن چهار نفر گزارش شده است. عدهٔ فارغ‌التحصیلان مدرسه تا آن تاریخ ۲۹ نفر بوده است.

مدرسهٔ محمدیه (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای چهار نفر شاگرد مجانی و ۱۱۵ نفر شاگرد غیرمجانی بود. آموزگاران مدرسه در این تاریخ چهار نفر بودند.

مدرسهٔ طهور (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف عدهٔ شاگردان مدرسه در سال ۱۳۰۵ش، بالغ‌بر ۶۷ نفر بود که ده نفر از آنان مجانی و ۵۷ نفر

به‌صورت غیرمجانی تحصیل می‌کردند. تعداد آموزگاران مدرسه در این سال چهار نفر گزارش شده است.

مدرسهٔ تدین (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای ۱۵۶نفر دانش‌آموز بوده که ده نفر از آنان مجانی و ۱۴۶ نفر به‌صورت غیرمجانی مشغول تحصیل بوده‌اند. تعداد آموزگاران مدرسه در این سال شش نفر بوده است.

مدرسهٔ جمالیهٔ اسدآباد (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). این مدرسه دولتی بوده و شاگردان آن در سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۸۴ نفر و تعداد معلمان آن چهار نفر بوده است.

مدرسهٔ موهبت. این مدرسه از مدارس دخترانهٔ همدان بود. شاگردان آن در سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۱۶۷ نفر بوده که ۵۶ نفر از آنان مجانی و ۱۱۱ نفر به‌صورت غیرمجانی به تحصیل مشغول بوده‌اند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه ۴۳ نفر بوده است.

مدارس ملایر*

دبستان سیف‌الدوله (۱۲۸۵ش/۱۹۰۶م). این دبستان به کوشش شاهزاده حاج سیف‌الدوله در محل پارک سیفیه که متعلق به شاهزاده سیف‌الدوله بوده است افتتاح شد.

مدرسهٔ علمی اسلامی (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). این مدرسه را خانباباخان مدیر احداث کرد و مدیریت آن با خود وی بود.

مدرسهٔ مظفری (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). این مدرسه از مدارس دولتی ملایر بود. مدیریت آن برعهدهٔ حسینقلی‌میرزا و ناظم آن میرزاعلیرضاخان قریب، برادر ارشد عبدالعظیم قریب بود. شاگردان مدرسه در سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۱۲۷ نفر بودند که ۱۰۵ نفر از آنان مجانی و ۲۲ نفر از آنان به‌طور غیر مجانی تحصیل می‌کردند. فارغ‌التحصیلان مدرسه تا این سال بالغ‌بر ۲۱ نفر و تعداد آموزگاران آن در سال مذکور هفت نفر بوده است.

مدارس تویسرکان

مدرسهٔ ملی (۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م). این مدرسه به‌همت میرزا یدالله خان مایل تویسرکانی احداث شد. وی پیش از این مدت سه سال مدیر مدرسهٔ اتحاد ایرانیان باکو بود. در

---

* جواد جعفری، *ملایر و مردم آن*؛ صدرهاشمی، ج۳؛ *احصائیهٔ مدارس ولایات ثلاث*، خرداد ۱۳۰۶، وزارت معارف؛ سیفی تفرشی، *سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان*.

سالهای سلطنت رضاخان مدتی ریاست معارف مازندران و استرآباد و کرمان با وی بود. ازجمله کوششهای فرهنگی او ادارهٔ روزنامهٔ *ستارهٔ ایران* و بعداً ادارهٔ روزنامهٔ *شفق‌سرخ* بود که علی دشتی‌از ادارهٔ آن کناره‌گیری کرده بود. (صدرهاشمی، ج۳، ص۸۰).

مدرسهٔ احمدیه (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). این مدرسه دولتی بود. در سال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان مدرسه ۷۵ نفر و آموزگاران آن چهار نفر بودند.

مدارس نهاوند

دبستان نهاوند (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). این مدرسه دارای دو کلاس بود و بخشی از هزینه‌های مدرسه از طریق اعانات مردم و بخشی دیگر را دولت تأمین می‌کرد. مدرسه بعدها به‌صورت یک دبستان شش کلاسه درآمد.

مدرسهٔ نظامیه (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). مدرسهٔ دولتی بود و در سال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان آن بالغ‌بر ۱۴۸ نفر و تعداد آموزگاران آن شش نفر گزارش شده است. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه تا آن تاریخ ۱۲ نفر بوده است. این مدرسه را احتمالاً ابوالقاسم سحاب که از طرف دولت مأمور تشکیل مدرسه در نهاوند بود، احداث کرده است.

مدرسهٔ دوشیزگان (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). در سال ۱۳۰۶ بالغ‌بر ۱۷ دانش‌آموز و یک معلم داشت.

مدارس زنجان و توابع (خمسه)*

مدرسهٔ همایونی (۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م). میرزامهدی غفاری‌کاشانی، ملقب به وزیر همایون، پس از اینکه به حکومت زنجان و خمسه رسید برآن شد که یک باب مدرسهٔ جدید در شهر زنجان احداث کند. وی انجمن معارف‌تهران را از نیت خود با خبر کرد و از آنان خواست که در احداث آن وی را یاری کنند. محمدعلی فره‌وشی آموزگار کمالیهٔ تهران از طرف انجمن معارف انتخاب شد تا مدرسهٔ مورد نظر حاکم زنجان را برپا کند. او با لقب مترجم همایون و بیست و پنج تومان حقوق ماهانه عازم زنجان شد. مقدمات تأسیس مدرسهٔ جدید با اوجگیری اختلافات ملاقربانعلی، روحانی زنجان، با حاکم شهر

---

* فره‌وشی، مترجم همایون، *یغما*، ش ۲۰، س ۱۳۴۶؛ اوژن اوبن، *ایران امروز*، ص۴۲-۴۱؛ *احصائیهٔ مدارس زنجان*، خرداد ۱۳۰۶، وزارت معارف؛ *سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش؛ ملک‌المورخین سپهر، *کتاب دوّم*، ص ۷۵.

مقارن شد. ملاقربانعلی هنگامی که از نیات حاکم و سفر مترجم همایون آگاه شد به تحریم مدرسه فتوی داد. در چنین شرایطی، مترجم همایون توانست اولین مدرسهٔ جدید زنجان را احداث کند و آن را مدرسهٔ همایونی یا همایون نامید. مدرسه از آغاز دربخشی از ارگ حکومتی که باغی بزرگ و مشجر بود تشکیل شد و این بدان سبب بود که از حملات احتمالی مخالفان مدرسه و طرفداران ملاقربانعلی در امان باشد. گویا در حکومت جلال‌الدوله که پس از وزیر همایون به این سمت منصوب شده بود، محل مدرسه بنا به خواست حاکم جدید تغییر کرد. در این مدرسه زبان عربی، فرانسه، جغرافیا، خط و چند درس دیگر تدریس می‌شد. آموزگار زبان فرانسه مترجم همایون و آموزگار زبان عربی شیخ محمدعلی حکیم‌الهی‌فریدنی بود. سه ماه پس از گشایش مدرسه اولین امتحانات تحصیلی در حضور اولیای کودکان به‌عمل آمد. نتیجهٔ درخشان امتحانات و آشکار شدن معلومات کودکان که در عرض سه ماه تعلیم و تربیت جدید حاصل شده بود، موجب تشکر و تحسین اولیای کودکان و حاکم شهر گردید. وزیر همایون به‌منظور تقدیر از زحمات و کوششهای آموزگاران و تشویق دانش‌آموزان هدایایی به مدرسه داد که با صلاحدید مترجم همایون میان آنان توزیع شد. تا زمانی که وزیر همایون حاکم زنجان بود مدرسه رو به رونق بود. پس از اینکه وزیر همایون در سال اول مشروطه از حکومت زنجان خلع شد و به حکومت کردستان رفت، مخالفتها و بدخواهیهای فرو خورده بار دیگر زنده شدند و دشواریهای تازه‌ای برای مدرسه فراهم آوردند. مترجم همایون بر آن شد که با جلب اعتماد ملاقربانعلی از نفوذ و قدرت او استفاده کند و مخالفت بدخواهان را خنثی سازد. یکی از نزدیکان ملاقربانعلی به‌نام شیخ عباسعلی که رفتار معتدلی داشت واسطهٔ آشنایی آن دو شد. مترجم همایون پس از اینکه شایعهٔ ارتداد دانش‌آموزان و آموزش تورات و انجیل را تکذیب کرد، با چند عمل شیمیایی موفقیت‌آمیز مانند آزمایش ساخت گاز ئیدروژن و آزمایش وزن آن و فرستادن بالن ئیدروژن به هوا، نظر مساعد او را جلب کرد و مدرسه را از خطر تعطیل نجات داد.

اوژن اوبن وزیر مختار فرانسه در ایران که در آن زمان از زنجان عبور کرده در سفرنامهٔ خود نوشته است:

> از دوسال پیش یک مدرسه با ۴۵ شاگرد در این شهر باز شده و پنج آموزگار به روش اروپایی در آن تدریس می‌کنند. مدیر آن میرزا محمدعلی‌خان، در دارالفنون تهران زبان فرانسه یاد گرفته و در آن مدرسه زبان ما را تدریس می‌کند. دو نفر ملا درس

عربی یاد می‌دهند. مدرسه در یکی از خانه‌های زیبای ایرانی دایر است و پنجره‌های بزرگ آن به باغی باز می‌شوند. نقشه‌های دیواری چاپ فرانسه سرتا سر دیوارهای کلاسها را پوشانده است. وقتی که ما از کلاس بازدید می‌کردیم، نوآموز کوچکی روی تخته سیاه به فارسی نوشت: «آقای.... آمده است مارا ببیند ما از ایشان خیلی ممنونیم». شاگرد دیگری درسهایی از تعلیمات علوم پُلبر[1] را به درستی و به روانی برای ما خواند (اوبن، ص ۴۱).

جلال‌الدوله پس از هفت ماه از حکومت زنجان عزل شد و آقا باقرخان سعدالسلطنه حاکم زنجان شد. او هم مانند جلال‌الدوله توجه چندانی به مدرسهٔ همایونی نکرد. ملاقربانعلی که در این سالها قدرتی به هم زده بود و از بی اعتنایهای سعدالسلطنه نسبت به خود و کوششهای او برای اعمال قدرت دولت مشروطه خشمگین بود، واقعه‌ای را بهانه قرار داد و هواداران خود را به جنگ با حاکم شهر کشانید. در این معرکه حاکم شهر مجروح شد و در راه قزوین درگذشت. وزیر همایون به‌منظور حمایت از مدرسه و کاستن تأثیرات زیان بار مجادلات محلی، عواید و درآمدهای روستای حسین‌آباد زنجان را، که به او تعلق داشت، به مدرسهٔ همایونی تخصیص داد. حاجی مشیرالممالک زنجانی، نایب‌الحکومهٔ شهر که نمایندهٔ وزیرهمایون غفاری بود، هرماه مبلغ پنجاه تومان از عواید روستای حسین‌آباد را به مترجم همایون فره‌وشی می‌داد و او با همین مبلغ هزینه‌های مورد نیاز مدرسه را تأمین می‌کرد. پس از شش ماه مالکیت آن روستا از دست وزیر همایون خارج شد و کمک هزینهٔ ماهانه قطع گردید. قطع درآمدهای مدرسه و مجادلات محلی و دیگر عوامل، مانع از ادامهٔ فعالیت مدرسهٔ همایونی شد. مترجم همایون فره‌وشی پس از مدت کوتاهی مدرسه را رها کرد و به تهران بازگشت. سه‌ماه پس از بازگشت او به تهران، مدرسهٔ همایونی منحل شد.

مدرسهٔ اسعدیه (۱۳۳۵ق/۱۹۱۶م). اسعدالدولهٔ ذوالفقاری زمیندار بزرگ و سرکردهٔ گروهی از طوایف افشار، در اوایل حکومت خود در زنجان تصمیم گرفت که بار دیگر یک مدرسهٔ جدید احداث کند. بنا به درخواست او، شیخ ابراهیم زنجانی، نمایندهٔ مغروف مجلس شورای ملی، پس از مذاکره با وزیر معارف و جلب موافقت او فره‌وشی را به زنجان روانه کرد. اسعدالدوله یکی از خانه‌های بزرگ و قدیمی خود را که برای برپا

---

۱ پُلبر (Poulbert) فیزیولوژیست و دولتمرد فرانسوی ۱۸۸۶ـ۱۸۳۳م.

داشتن مدرسه مناسب بود به اینکار اختصاص داد. این مدرسه دارای شش کلاس ابتدایی و چهار کلاس متوسطه بود. اوضاع مدرسه تا روزی که ساختمان آن به تصرف نظامیان روسیه تزاری درآمد خوب و به‌سامان بود. پس از اینکه جنگ جهانی اول به ایران کشیده شد نیروهای نظامی روسیهٔ تزاری بعضی از شهرهای ایران از جمله زنجان و ساختمان مدرسهٔ اسعدیه را تصاحب کردند و صدمات و ضایعات فراوانی برآن وارد آوردند. پس از انقلاب اکتبر و آغاز عقب‌نشینی نظامیان روسی ساختمان آسیب دیده و نیمه ویران مدرسه تخلیه شد. مترجم همایون با استفاده از این فرصت، ساختمان مدرسهٔ اسعدیه را مرمت کرد و آن را برای بازگشایی آماده ساخت. در این موقع نصیرالدولهٔ بدر، وزیر معارف، با ابلاغ تصویب‌نامهٔ هیئت وزیران، که مقرر می‌کرد از مالیات جنسی خرواری یک قران و از مالیات نقدی تومانی چهار شاهی به معارف اختصاص یابد، مترجم همایون فره‌وشی را مأمور اجرای تصویب‌نامه و خرج عواید وزارت معارف برای مدارس جدید زنجان کرد. او نیز با استفاده از عواید وزارت معارف، که بین ۱۵ تا ۲۰ تومان متغیر بود و استخدام چهار معلم محلی و سه معلم غیر محلی که از تهران آمده بودند، دو مدرسهٔ چهار کلاسهٔ ابتدایی برپا کرد. آموزگارانی که از تهران آمده بودند میرزاعلی اصغرخان‌فصیحی و میرزاحسین‌خان امید و میرزاحسن‌خان امید بودند. میرزا حسین‌خان امید بعدها از چهره‌های برجستهٔ فرهنگ ایران شد. کتاب *تاریخ فرهنگ آذربایجان* که در این تحقیق به دفعات از آن استفاده شده از نوشته‌های اوست.

از سرانجام مدرسهٔ اسعدیه و بازگشایی احتمالی آن اطلاعی در دست نیست. تنها مرجعی که به معرفی سازمان مدرسه پرداخته و بعضی اطلاعات مفید عرضه کرده است، *سالنامهٔ وزارت معارف* است. طبق آمار این *سالنامه*، مدرسهٔ اسعدیه، هفت کلاس و ده آموزگار و ۱۸۰ نفر دانش‌آموز داشته است.

مدرسهٔ دولتی نمرهٔ ۱ (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه در این سال چهار آموزگار و ۷۱ نفر دانش‌آموز داشته است. به‌نظر می‌رسد که این مدرسه یکی از دو مدرسهٔ چهارکلاسهٔ ابتدایی است که مترجم همایون فره‌وشی در زنجان برپا کرد.

مدرسهٔ دولتی نمرهٔ ۲ (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). برابر آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه در سال مذکور چهار آموزگار و ۶۹ نفر دانش‌آموز داشته است. همان‌گونه که در پیش ذکر شد، به نظر می‌رسد که این مدرسه یکی از دو مدرسهٔ چهارکلاسهٔ ابتدایی بوده است که مترجم همایون فره‌وشی در زنجان احداث کرده بود.

مدرسهٔ محمدیه (۱۲۸۹ش/۱۹۱۰م). مطابق آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه در آن سال ۳۵ نفر دانش‌آموز و چهار نفر آموزگار داشت. چهار تن از شاگردان مدرسه به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ ادب (۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م). برابر آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در این سال ۴۵ نفر محصل و سه نفر آموزگار داشت. دو تن از شاگردان مدرسه به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ تهذیب (۱۲۹۵ش/۱۹۱۵م). این مدرسه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش دارای ۶۰ دانش‌آموز و سه آموزگار بود. چهار تن از شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ شرافت. این مدرسه قبل از سال ۱۲۹۷ش تأسیس شد. طبق آمار سال ۱۲۹۷ش مدرسه در آن سال دو کلاس، دو آموزگار و ۳۸ دانش آموز داشته است

مدرسهٔ اناثیه. این مدرسه قبل از سال ۱۲۹۷ش تشکیل شد. طبق آمار سال ۱۲۹۷ش، مدرسه در آن سال چهار کلاس، سه آموزگار و پنجاه دانش‌آموز داشته است.

مدرسهٔ توفیق (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). مدرسه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش بالغ‌بر ۱۶۲ دانش‌آموز و ده آموزگار داشت. هفده تن از شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ اتحادیه (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). این مدرسه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش ۲۷ شاگرد و چهار آموزگار داشت. چهار تن از این شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ طالبیه (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). برابر آمار سال ۱۳۰۶ مدرسه در آن سال دارای ۲۰ شاگرد و سه آموزگار بوده است.

مدرسهٔ علمیه (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). این مدرسه در سال ۱۳۰۲ش دارای ۳۵ دانش‌آموز و چهار آموزگار بوده است.

مدرسهٔ تربیت نسوان (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). درسال ۱۳۰۶ش ۶۰ شاگرد و چهار آموزگار داشت. ده تن از این شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ اسلامیه (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در آن سال ۷۷ دانش‌آموز و سه آموزگار داشت و پنج تن از دانش‌آموزان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدارس کرمانشاه*

مدرسهٔ محتشمیه (۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). نخستین مدرسهٔ جدید در کرمانشاه به‌همت

* *سالنامهٔ ادارهٔ معارف کرمانشاهان*، راپورت ۱۳۰۵ش؛ *احصائیهٔ مدارس کرمانشاه*، خرداد ۱۳۰۶، وزارت معارف، اوژن.اوبن، *ایران امروز*.

میرزا حسینعلی‌خان مهندس که از شاگردان قدیمی مدرسهٔ دارالفنون بود، در اوایل ماه خرداد ۱۳۱۷ق تأسیس شد. این مدرسه ابتدا در منزل شخصی میرزاحسینعلی‌خان برای گروهی از فرزندان دوستانش برپا شد. اما پس از چهار ماه در اواخر مهر همان سال در اثر تشویق و یاری شاهزاده جلال‌الدین میرزا ملقب به محتشم‌الدوله سردار محترم این مدرسه از حالت شخصی و خانوادگی درآمد و رسماً مدرسهٔ محتشمیه نامگذاری شد. میرزا حسینعلی‌خان خود مدیریت آن را به‌عهده گرفت. در زمان کمی شمار شاگردان این مدرسه به بیش از پنجاه نفر رسید.

در همان سال گشایش مدرسه، علاءالدوله به حکمرانی کرمانشاهان گمارده شد و برای پیشبرد هدفهای مدرسه کوشش ویژه‌ای مبذول داشت. شاگردان را لباس نظام پوشاند و با تفنگهای ورندل* به شیوهٔ برنامهٔ نظامی کشور اتریش در میدان توپخانه مشق نظامی آموزش می‌داد که برای مردم جالب و دیدنی بود. مواد درسی مدرسهٔ محتشمیه شامل زبانهای فارسی و فرانسه، حساب و مشق خط بود. امتحانات در اکثر موارد پس از اعلان در دارالحکومه و در حضور علاءالدوله و دیگر رجال شهر به‌طور رسمی به‌عمل می‌آمد. مخارج مدرسه به مبلغ دویست تومان در سال از حق التولیهٔ شخص علاءالدوله و از محل مسجد عمادالدوله تأمین می‌شد. این مدرسه در زمان حکمرانی شاهزاده فرمانفرما، احتمالاً در ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م، منحل شد.

مدرسهٔ اسلامیه (۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). همزمان با گشایش مدرسهٔ محتشمیه در کرمانشاه، فرهنگدوست دیگری به نام شیخ محمد سعید که در خارج از کشور تحصیل کرده بود به کرمانشاه آمد. او هم به شیوهٔ میرزاحسینعلی‌خان مهندس ابتدا در منزل شخصی خویش مجلس درسی تشکیل داد، کمی بعد به یاری میرزا اسماعیل‌خان (معاضدالملک) و گروهی دیگر از فرهنگدوستان کرمانشاه مدرسه‌ای به‌نام مدرسهٔ اسلامیه تأسیس کردند و شخصی به‌نام شیخ محمدتقی شیرازی را برای تدریس در آن برگزیدند. علاءالدوله حاکم وقت کرمانشاهان بانیان و کارکنان مدرسه را با کمکهای مادی و معنوی تشویق می‌کرد. شاگردان این مدرسه هم به شیوهٔ شاگردان مدرسهٔ محتشمیه مشق توپخانه می‌کردند و در این مشق پیشرفتهای قابل توجهی کردند.

مواد درسی مدرسهٔ اسلامیه شامل: زبانهای فارسی و عربی و آموزش حساب بود. مدرسهٔ اسلامیه نیز تقریباً همزمان با انحلال مدرسهٔ محتشمیه منحل شد.

---

* (ظاهراً مأخوذ از نام کارخانه) نوعی تفنگ که در اواخر سلسلهٔ قاجار در ایران معمول بود (فرهنگ‌معین).

مدرسۀ علمیۀ اسلامیه (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م). در اوایل ورود شاهزاده فرمانفرما به کرمانشاه ریاست مدرسۀ محتشمیه را شیخ محمدتقی و ریاست مدرسۀ اسلامیه را شیخ محمدسعید به‌عهده داشتند. در این زمان بین دو رئیس مدرسه اختلاف افتاد و به‌علت پشتیبانی شاهزاده فرمانفرما از شیخ محمدتقی، وی از مدرسۀ اسلامیه خارج شد و مدرسۀ علمیۀ اسلامیه را تأسیس کرد. گشایش مدرسۀ جدید علمیۀ اسلامیه و پشتیبانی حکمران وقت موجب جلب شاگردان دو مدرسۀ محتشمیه و اسلامیه شد تا سرانجام به انحلال آنها انجامید.

این مدرسه از سال ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م تا ۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م به مدت هیجده سال برپا بود و در تمام این مدت شیخ محمدتقی تصدی آن را به‌عهده داشت. با وجود فراز و نشیبهای سالهای جنگ بین‌المللی اول و مشکلات دیگر مدرسۀ علمیۀ اسلامیه موجودیت خود را حفظ کرد و علت دوام طولانی مدرسه تصدی شیخ محمدتقی بود که به جهت شیوخیت از سوی افراد با نفوذ محل حمایت می‌شد و آزادیخواهان و فرهنگدوستان نیز به‌سبب علاقۀ فراوان به مدرسه‌های جدید از آن پشتیبانی می‌کردند.

شمار شاگردان مدرسه در دوره‌های گوناگون عمر نسبتاً طولانی آن دچار نوسانهای فراوان بود. در دورۀ جنگ بین‌الملل اول در اثر فشار برخی از مهاجران واژۀ علمیه از نام مدرسه برداشته شد و به مدرسۀ اسلامیه تغییر نام داد. مدرسۀ علمیۀ اسلامیه تا زمان درگذشت متصدی آن، شیخ محمدتقی (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م) دوام آورد و پس از آن جزو مدارس دولتی شد. این مدرسه علی‌رغم موجودیت نسبتاً طولانی خود، به‌سبب تأثیرات ناشی از جنگ و عوامل دیگر نتوانست خدمات قابل توجهی ارایه کند.

مدرسۀ رشدیه (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). در اواخر سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م به‌همت سید احمدآقا میرعبدالباقی و میرزا حسین‌خان ناظمی و میرزااسدالله محرم مدرسه‌ای به‌نام مدرسۀ رشدیه درکرمانشاه تأسیس شد. این مدرسه به‌علت نداشتن منابع مالی و وسایل آموزشی نتوانست بیش از شش ماه دوام آورد و منحل شد.

مدرسۀ حقوق (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). به‌همت و تلاش «انجمن حقوق» تأسیس شد و همۀ اعضای انجمن، به‌ویژه شاهزاده سلیمان میرزامحسن، وزیر سابق معارف، محمدباقر میرزای خسروی و میرزا احمدخان معتضدالدوله و شاهزاده سلمان میرزا کرمانشاهی، شاهزاده ابوالقاسم میرزا (نجدالسلطان) وگروه دیگری از فرهنگدوستان کرمانشاه برای پیشرفت این مدرسه تلاش فراوان کردند. مدیریت افتخاری آن را محمدباقرمیرزا

خسروی برعهده گرفت. مدرسهٔ حقوق تا زمان شورش سالارالدوله فعال بود و پس از آن از فعالیت باز ماند.

پس از سرکوبی شورش سالارالدوله و استقرار نظم دولتی، در سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م به کوشش معاضدالملک و با اثاث این مدرسه، مدرسهٔ دولتی دیگری بنا نهاده شد و سرانجام به مدرسهٔ دولتی احمدیه تغییر نام داد.

مدرسهٔ نصرت (*۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). در سال ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م مدرسهٔ نصرت کرمانشاه به‌همت و یاری حاج محمدتقی اصفهانی که از بزرگان و مالکان کرمانشاهان بود تأسیس شد. چون عنوان تلگرافی حاج محمدتقی نصرت بود، مدرسه را نیز به‌همین نام خواندند. مخارج مدرسه از املاک و مستغلات حاج محمدتقی تأمین می‌شد که بعدها برای آن موقوفاتی نیز اختصاص داد. وی افزون بر در اختیار نهادن ساختمان و دیگر مخارج مدرسه، مخارج سی تن از کودکان یتیم را نیز تأمین می‌کرد. در اواخر ذیحجهٔ ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م بر اثر اختلاف میان آقا محمدمهدی معتمدالتجار مدیر مدرسه و حاج محمدتقی مشاجراتی درگرفت که سرانجام به تعطیل مدرسه انجامید. پس از آن حاج محمدتقی تمام اثاث و محل مدرسه را به معاضدالملک نمایندهٔ معارف واگذار کرد. وی نیز مدرسهٔ دولتی نصرت را به جای آن بنا نهاد. حاج‌محمدتقی اصفهانی در وقفنامهٔ مربوط به مدرسه شرط وقف را دایر بودن مدرسه قرار داده بود که متأسفانه به آن عمل نشد.

طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسهٔ ملی نصرت دارای ۲۱ دانش‌آموز پسر رایگان و ۸۶ دانش‌آموز پسر غیررایگان و هشت معلم مرد و درآمد سالانهٔ ۲۳۱۵۳ قران و مخارج ۱۶۵۷۸ قران بوده است.

مدرسهٔ دولتی احمدیه (۱۳۳۰ق/۱۹۱۱م). در سال ۱۳۳۰ق میرزااسماعیل معاضدالملک نمایندهٔ معارف و اوقاف کرمانشاهان بود و مسیو لامبرمولینور نیز ریاست مالیه و گمرک منطقه را به عهده داشت. این دو نفر با یاری گروهی از تجار کرمانشاه مبلغی از درآمد گمرک را برای تأسیس و تأمین مخارج دوباب مدرسهٔ پسرانه و دخترانه اختصاص دادند. به‌طوری که از ۱۸ بهمن ۱۲۹۱ش از تمام کالاهای تجاری وارد شده عدلی یک شاهی دریافت می‌کردند. معاضدالملک کلیهٔ اثاث مدرسه‌های حقوق و نصرت را به مدرسهٔ دولتی احمدیه و شعبهٔ مدرسهٔ دولتی نصرت اختصاص داد و میرزا تقی‌خان را برای ادارهٔ

---

* در احصائیهٔ خرداد ۱۳۰۶ش وزارت معارف تاریخ تأسیس این مدرسه ۱۲۹۵ش قید شده است.

مدرسه از تهران به کرمانشاه دعوت کرد، و میرزا حاج آقا مهدوی را که قبلاً مدیرمدرسه بود به مدیریت شعبهٔ دولتی مدرسهٔ نصرت در محل جدید شهر کرمانشاه برگزید. در ادارهٔ این مدارس معاضدالملک از همکاری اعضای شورای معارف برخوردار بود. این مدرسه بعداً به‌صورت مدرسهٔ متوسطه درآمد.

طبق احصائیهٔ وزارت معارف در خرداد سال ۱۳۰۶ش مدرسهٔ متوسطهٔ احمدیه دارای ۷۹ شاگرد پسر رایگان و ۲۱۸ شاگرد پسر غیررایگان و سیزده معلم مرد بوده است. درآمد سالانهٔ مدرسه ۷۳۹۶۲ قران و مخارج آن ۵۴۰۰۰ قران بوده است.

مدرسهٔ محمدیه (محرم ۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م). به کوشش میرزا نصرالله بنیاد نهاده شد. این مدرسه که بعدها دارای شش کلاس ابتدایی و کلاس اول متوسطه شد، یکی از مدارس خوب کرمانشاه بود و میرزا نصرالله چندین سال مدیریت آن را برعهده داشت. این مدرسه بعدها به‌صورت مدرسهٔ دولتی درآمد.

طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش، این مدرسه ۱۳۹ شاگرد رایگان و ۲۸ شاگرد غیرمجانی داشت.

مدرسهٔ عصمتیه (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م).

مدرسهٔ شرافت (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م).

مدرسهٔ ابتدایی مهدوی (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م).

مدرسهٔ دوشیزگان عضویه (۱۳۰۱/۱۹۲۲م).

مدرسهٔ سعادت (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م).

مدرسهٔ امیریه (۱۳۰۲/۱۹۲۳م).

مدرسهٔ صداقت (۱۳۰۰/۱۹۲۱م).

طبق احصائیهٔ مندرج در سالنامهٔ ۱۲۹۷ش/۱۹-۱۹۱۸م وزارت معارف، مشخصات برخی از مدارس این شهر به این قرار بوده است:

اسم مدرسه	اسم مدیر	تعداد کلاس	تعداد معلم	حقوق معلمان (به قران)	عدهٔ شاگردان
۱) ابتدایی نمرهٔ ۱	-	۶	-	-	۹۵
۲) مدرسهٔ اسلامیهٔ ابتدایی نمرهٔ ۲	شیخ تقی	۴	۴	۶۸۰ در ماه	۶۴
۳) مدرسهٔ اسلامیهٔ ابتدایی نمرهٔ ۳	میرزا نصرالله	۴	۶	۷۸۰ در ماه	۱۴۳
۴) مدرسهٔ اسلامیهٔ نصرت نمرهٔ ۴	میرزا غلامحسین	۴	۳	۵۹۰ در ماه	۸۷

مدارس قصرشیرین

مدرسهٔ صمصامیه (۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م). به‌کوشش شیرخان صمصام‌الممالک بزرگ و رئیس ایل سنجابی و حکمران منطقهٔ مرزی قصرشیرین، مدرسه‌ای به‌نام مدرسهٔ صمصامیه تأسیس شد. بودجهٔ مدرسه از طریق دریافت باری یک قران از کالاهای تجاری وارداتی تأمین می‌شد. مدیریت مدرسه را مردی فاضل و شاعرمسلک به‌نام میرزاباقر فانی به‌عهده گرفت و خدمات شایانی ارایه داد. در جریان جنگ بین‌الملل اول به علت موقعیت ویژهٔ مرزی قصرشیرین مدرسه مدتی تعطیل شد. در اوایل فروردین ماه ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م با مساعدت نصرت‌الله‌خان (نصرت‌الممالک) مجدداً افتتاح شد. این مدرسه تا اواسط حکومت محمدرضا پهلوی به همین نام و به صورت دولتی دایر بود و بعدها به چهارم آبان تغییر نام یافت.

طبق احصائیهٔ خرداد ۱۳۰۶ش وزارت معارف، مدرسهٔ ملی صمصامیهٔ قصرشیرین دارای ۹۷ دانش‌آموز پسر و هشت معلم مرد بوده است.

مدارس حومهٔ کرمانشاهان

مدرسهٔ اخوت کنگاور نمرهٔ ۶ (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). هنگامی که مزین‌الممالک (حاجی‌ایوب‌خان) به سمت ریاست معارف و صنایع مستظرفهٔ کرمانشاه انتخاب شد، پس از ورود به این شهر با همکاری گروهی از فرهنگیان دست به اصلاحات واقدامات فرهنگی زد و چندین مدرسه را باز سازی و یا احداث کرد. مدرسهٔ اخوت نیز از جملهٔ آن مدرسه‌ها بود.

این مدرسه را سیدجوان‌خان طباطبایی با مساعدت حاجی ساری‌اصلان، فرج‌الله‌خان (نمایندهٔ بعدی معارف کنگاور) و گروه دیگری از فرهنگدوستان تأسیس کرده بود که در زمان مزین‌الممالک تحت برنامه و انتظام درآمد و منبع عایداتی برای آن فراهم شد. (یادآور می‌شود که در احصائیهٔ ۱۳۰۶ش وزارت معارف، سال تأسیس این مدرسه ۱۲۹۷ش آمده است).

مدرسهٔ احتشامیهٔ کرند، نمرهٔ ۷ (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). با مساعدت سرشناسان کرند از جمله احتشام‌الممالک، سید فتاح، خواجه فرج لیمی، هژبرالسلطان، معزالممالک و میرزاحسن‌خان سنجابی که از طرف ادارهٔ معارف برای این منظور مأموریت یافته بود، تأسیس شد.

مدرسهٔ جوادیهٔ صحنه، نمرهٔ ۸ (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). از همان آغاز ورود مزین‌الممالک به کرمانشاه، میرزاعلی‌خان موثق‌الایاله به دستور کتبی میرزا جوادخان معاون (معاون‌السلطنه) برای تأسیس مدرسه در صحنه با ادارهٔ معارف وارد مذاکره شد و سرانجام با مساعدت میرزاحسین‌خان انصاری، امین مالیهٔ صحنه و گروهی از سرشناسان محلی در اواسط سال ۱۲۹۸ش مدرسهٔ جوادیه تأسیس یافت. این مدرسه یکی از بهترین مدارس منطقه بود.

مدرسهٔ امیریهٔ سنقر، نمرهٔ ۹ (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). پس از مذاکرات مکرر با امیر امجد دربارهٔ تأسیس یک باب مدرسه در سنقر، سرانجام در آبان‌ماه ۱۲۹۸ش مدرسهٔ امیریه بنیاد نهاده شد و مدیریت آن به‌عهدهٔ حاج آقارئیس‌العلما گذاشته شد. این مدرسه پس از استقرار سلطنت رضاشاه به دبستان پهلوی تغییر نام یافت.

مدرسهٔ اقبالیهٔ گوران، نمرهٔ ۱۰ (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). برای تأسیس مدرسه‌ای در منطقهٔ گهواره از طرف ادارهٔ معارف کرمانشاه مکاتباتی انجام گرفت، ولی نتیجهٔ مثبت به‌دست نیامده بود تا اینکه در مردادماه ۱۲۹۹ش با اعزام شیخ‌ابوطالب صادقی از کارکنان ادارهٔ معارف به آن منطقه و مساعدت سالار اقبال گوران مدرسهٔ اقبالیه دایر شد.

مدرسهٔ کیونان کلیایی (اواخر دورهٔ قاجار). این مدرسه در قریهٔ کیونان کلیایی و با مساعدت سردار اشرف تأسیس شد.

دو مدرسهٔ دیگر در حومهٔ کرمانشاهان:

مدرسهٔ داریوش (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م) در بیستون.

مدرسهٔ امیریه (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م) در هرسین.

مدارس کردستان*

مدارس سنندج

مدرسهٔ معرفت (۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م). مدرسهٔ معرفت را حاجی فتح‌الملک اردلان و معرفت و گروهی دیگر از فرهنگدوستان سنندج تأسیس‌کردند. این مدرسه اگر چه به

* *سالنامهٔ معارف کردستان* ۱۳۱۵-۱۳۱۶ش؛ بابا مردوخ روحانی، *تاریخ مشاهیر کرد*؛ - *احصائیهٔ وزارت معارف*، خرداد ۱۳۰۶ش.

ظاهر دبستان بود، اما سطح دروس آن در حد دورهٔ اول متوسطه بود. مدیریت آن را رستم‌خان معروف به ناظم به‌عهده داشت. این مدرسه یک‌سال پس از گشایش منحل شد.

مدرسهٔ احمدیه (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). شش سال پس از انحلال مدرسهٔ معرفت، یعنی در سال ۱۲۹۳ش در زمان حکومت سردار محیی و ریاست افتخاری فریدالدوله در ادارهٔ معارف، این مدرسه دوباره به‌نام مدرسهٔ احمدیه بازگشایی شد. علاوه بر شاگردان روزانه، بیست نفر شاگرد بی‌بضاعت نیز به‌طور شبانه‌روزی در آن مدرسه درس می‌خواندند. مدرسهٔ احمدیه در سال ۱۳۰۵ش به دبیرستان مبدل شد و در سال ۱۳۱۶ش دارای شش کلاس متوسطه بود. برابر با احصائیهٔ ۱۲۹۷ش وزارت معارف تعداد شاگردان این مدرسه در آن سال هفتاد نفر بوده است و طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش درآمد سالانهٔ مدرسهٔ احمدیه ۲۴۱۴۷ قران و مخارج سالانهٔ آن ۲۴۱۴۷ قران بود. این مدرسه دارای ۱۴۴ شاگرد پسر و هفت معلم بوده است.

مدرسهٔ سالاری (۱۲۸۷ش/۱۹۰۸م). مدرسهٔ سالاری به دستور سالارالدوله حکمران وقت کردستان و به کوشش مظهرالاسلام سنندجی تأسیس شد. نام این مدرسه «مدرسهٔ جدید سالاری» گذاشته شد. هزینهٔ سالانهٔ مدرسه از منابع پرداختهای سالارالدوله و کمکهای ثروتمندان محل و ماهانهٔ شاگردان فراهم می‌شد. این مدرسه به‌نام «مدرسهٔ سالاریه» نیز معروف بوده است.

مدرسهٔ اتحاد (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). این مدرسه در هنگام ریاست معارف حاجی نصیرالاسلام تأسیس شد. مخارج دبستان از کمک مردم و ماهانهٔ شاگردان فراهم می‌شد. مدیریت دبستان به‌عهدهٔ عبدالباقی مدیری واگذار شد. در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م، به‌علت کسری درآمد مدرسه در شرف انحلال بود، ولی نصیرالدوله (بدر) وزیر معارف وقت اقداماتی به‌عمل آورد که از درآمد دخانیات ماهانه ۲۵۰۰ ریال به‌نام کمک به آموزشگاه تخصیص داده شود و دبستان از حالت پریشانی رهایی یافت.

این مدرسه درسال ۱۳۱۴ش به دبستان «هدایت» تغییر نام یافت. طبق احصائیهٔ وزارت معارف در سال ۱۳۰۶ش درآمد سالانهٔ مدرسه ۱۴۸۵۲ قران و مخارج آن ۱۴۸۵۲ قران و تعداد شاگردان آن ۱۳۰ نفر بودند که به رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد معلمان مدرسه طبق آمار مذکور هفت نفر بوده است.

دبستان پهلوی (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف این مدرسه دولتی و دارای شش شاگرد و یک معلم بوده است.

آموزشگاه مستوره (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). به افتخار مستوره خانم شاعرهٔ کردستانی و به کوشش و مدیریت مریم‌اردلانی تأسیس شد. مؤسس مدرسه یکی از بانوان تحصیل کرده و فاضل کردستان بود. این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش به آموزشگاه شاهدخت تغییر نام یافت و بعدها به‌صورت دبیرستان درآمد.

مدارس سقز

دبستان احمدیه (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). نخستین دبستان را در این شهر گروهی از فرهنگدوستان سقز تأسیس کردند. مدیریت و سرپرستی مدرسه را جلال‌الدین امیر عزیزی عهده‌دار بود. این مدرسه در سال ۱۲۹۸ش منحل شد.

در احصائیهٔ ۱۳۰۶ش وزارت معارف تاریخ تأسیس این مدرسه ۱۳۰۱ش ذکر شده است. احتمالاً این تاریخ بازگشایی مدرسه است. طبق همان احصائیهٔ تعداد شاگردان مدرسه ۶۲ نفر بوده که از آن میان ۲۴ نفر به رایگان مشغول تحصیل بوده‌اند. تعداد معلمان مدرسه نیز پنج نفر گزارش شده است.

دبستان سقز (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). از طرف ادارهٔ معارف و تحت مدیریت عبدالباقی مدیری تأسیس شد. این مدرسه بعداً به دبیرستان شاهپور موسوم شد.

مدارس قروه

دبستان انتصاریه (۱۳۰۳ش /۱۹۲۴م). به هنگام حکومت سردار انتصار گشایش یافت و پس از چندی چهارکلاسه شد و به دبستان حافظ تغییر نام یافت. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف تعداد شاگردان این مدرسه ۳۲ نفر بود که سیزده نفر از آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. در این زمان تعداد معلمان این مدرسه سه تن بوده است.

مدارس بیجار

دبستان پهلوی (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). طبق احصائیهٔ ۱۳۰۶ش وزارت معارف دارای ۱۰۰ شاگرد بوده است. براساس همان احصائیهٔ تعداد فارغ‌التحصیلان این مدرسه از بدو تأسیس ۳۵ نفر بوده و تعداد معلمان مدرسهٔ پنج نفر گزارش شده است.

از مؤسس یا مدیر و نام اولیهٔ این مدرسه اطلاعی به‌دست نیاوردیم.

مدارس بانه

دبستان پهلوی (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). به یاری حسین اردلان تأسیس شد و در سال ۱۳۰۵ش دولتی گردید. در احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف تاریخ تأسیس مدرسه ۱۳۰۴ش ذکر شده است.

مدارس ایالت فارس و بوشهر*

مدارس شیراز و حومه

دبستان اسلامیه (۱۳۲۵-۱۳۲۴ق/۱۹۰۷-۱۹۰۶م). به‌همت رضا ونزیانی، ایتالیایی مسلمان شده و همکاری میرزاابراهیم مجتهد محلاتی و میرزا ابوطالب‌حسینی و حاج شیخ‌یوسف حدائق تأسیس شد و چند تن از فضلای وقت از جمله سید غلام حیدر چینی (دیپلمهٔ کالج کلکته) و شیخ یحیی (دیپلمهٔ دارالفنون تهران) و شش نفر دیگر به سمت آموزگاری مدرسه برگزیده شدند. این مدرسه با آنکه در آغاز کار ۱۰۶ دانش‌آموز داشت، به‌علت نداشتن بودجه پس از یک‌سال منحل شد.

مدرسهٔ مسعودیه (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). مؤسس این مدرسه حاج علی‌آقا ذوالریاستین از آزادیخواهان دوران مشروطیت بود. وی در سال مذکور مدرسه‌ای به‌نام مسعودیه بنیاد نهاد و علیمحمد شعله را به مدیریت آن برگماشت و برای آموزش خواندن ونوشتن میرزا عبدالرحیم‌برهان را که شیوهٔ نوینی برای آموزش ابداع کرده بود، استخدام کرد. حاج علی‌آقا کوشید برای ادارهٔ مدرسه از مساعدتهای مالی ظل‌السلطان نیز برخوردار گردد.

به‌دنبال اقدامات ضدفرهنگی محمدعلی میرزا و جلوگیری از فعالیتهای مشروطه‌خواهان مدرسه به تعطیلی کشانده شد، ولی پس از چندی به مدیریت ابوالقاسم درویش بازگشایی شد. پس از این چندین بار این مدرسه دچار انحلال گردید اما هر بار فرهنگدوستان آن را بازگشایی کردند. این مدرسه تا سال ۱۳۳۴ق دایر بود و پس ازآن منحل شد.

---

* *سالنامهٔ معارف فارس*، ۱۳۱۵-۱۳۱۴ش؛ *تاریخچهٔ چهل سالهٔ دبیرستان نمازی*، انجمن دانش دبیرستان نمازی، ۱۳۳۱ق. *احصائیهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش؛ *احصائیهٔ وزارت معارف*، خرداد ۱۳۰۶ش؛ *احصائیهٔ مدارس بوشهر*، خرداد ۱۳۰۶ش؛ حسن امداد، آموزش و پرورش استان فارس از عهد باستان تا امروز، ۱۳۷۱. صدرهاشمی، تاریخ جراید. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس. بامداد، شرح حال رجال ایران. افسر، تاریخ بافت قدیمی شیراز. مظفریان، کازرون در آینهٔ فرهنگ ایران.

مدرسهٔ شریعت/دبیرستان حیات (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). شیخ محمدحسین حیات مدیر و نویسندهٔ روزنامهٔ *حیات* و رئیس سابق معارف فارس و از پیشوایان آزادی و دموکراسی، این مدرسه را دایر کرد و معلمان شایسته‌ای از جمله محمدحسین استخر که بعدها روزنامهٔ *استخر* را منتشر کرد به‌کار گرفت. مدرسه در ابتدا با امکانات مالی شخصی حیات اداره می‌شد، ولی بعدها ادارهٔ معارف فارس از محل بودجهٔ عوارض معارف کمک مالی برای آن مقرر کرد. در سال ۱۳۰۰ش دولتی شد و در این وقت ریاست معارف به‌عهدهٔ شیخ محمدحسین حیات گذاشته شد و پس از آن محمدجواد آزادی فرزند وی مدیریت آن را به عهده گرفت. پس از فوت مؤسس این مدرسه به پاس زحمات وی نام آن به دبستان حیات تغییر یافت. این مدرسه دومین مدرسه از مدارس جدید در شیراز بود. بعدها دورهٔ اول دبیرستان به آن اضافه شد و به صورت دبیرستان درآمد.

مدرسهٔ امامیه (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). پس از انحلال مدرسهٔ اسلامیه، معلمان آن مدرسه برای تأسیس مدرسهٔ جدید از امام جمعهٔ شهر، یاری خواستند و وی با پرداخت ماهی بیست تومان برای کمک به مدرسهٔ جدید موافقت خود را اعلام کرد و در نتیجه مدرسهٔ امامیه تأسیس و پس از دو سال فعالیت منحل شد.

دبستان حسینیه (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). به‌همت حاج‌میرزا محمدحسین کریمی و به مدیریت فرزند خود محمدعلی فارغ‌التحصیل مدرسهٔ العلوم علیگر، تأسیس و در اواخر سال ۱۳۲۶ق منحل شد. طبق سالنامهٔ ۱۲۹۷ش/۱۹-۱۹۱۸م وزارت معارف در سال مذکور شش کلاس، هفت معلم و ۱۲۹ شاگرد داشته و حقوق معلمان ۱۵۸۴۰ قران بوده است.

دبستان تربیت (۱۳۲۵ق*/۱۹۰۷م). توسط یکی از معلمین دبستان مسعودیه به‌نام ملاعلیرضا که از معمرین محترم شهر بود، بنا نهاده شد. این مدرسه چهارکلاسه بود و تا سال ۱۳۲۸ق دایر بوده است واز آن پس رو به پریشانی گذاشت. همسر ملاعلیرضا نیز در خانهٔ خود کلاسی برای آموزش دختران ترتیب داده بود. چندی نگذشت که این مدرسه رسماً به دبستان دخترانه مبدل شد. در این مدرسه درسها عبارت بودند از: صد درس رشدیه، آیین‌دانش، جغرافیای کوچک، اخلاق مصور، علم‌الاشیاء، حساب، قرآن، تاریخ کوچک، دیکته، حساب، شرعیات، تاریخ انبیاء، سیاق، هندسه، دستورزبان فارسی، تعلیمات مدنی و انگلیسی این درسها از کلاس اوّل تا پنجم به تفاوت تدریس می‌شد.

---

* حسن امداد تاریخ تأسیس آن را ۱۳۲۴ق ذکر کرده است.

- **دبستان ملی** (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). پس از انحلال دبستان اسلامیه، علی‌اکبر نوری ناظم این دبستان به یاری محمدصادق فقیری و حاج غلامعلی کازرونی و حاج‌سیدعلی مجتهد کازرونی یکی از مجتهدین وارستهٔ شیراز، مدرسه‌ای به‌نام ملی تأسیس کردند. این دبستان تا سال ۱۳۲۷ق دایر بود و پس از آن منحل شد.

- **دبستان علمیه** (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). محمدجواد غیاثی، یکی از پزشکان شیراز، این مدرسه را تأسیس کرد. این مدرسه در سال ۱۳۲۹ق ضمیمهٔ دبستان شریعت شد.

دبستان رضوی (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). مرحوم رضا مدیر دبستان اسلامیه در اواسط سال ۱۳۲۶ق دبستان دیگری به‌نام رضوی تأسیس کرد، ولی این مدرسه بیش از یک‌سال نپایید و منحل شد. ابوالقاسم برهان مدیر دبیرستان نمازی در سالهای بعد از آموزگاران این دبستان بوده است.

دبستان اثنی‌عشری (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). یکی از آموزگاران دبستان مسعودیه به‌نام شیخ جعفر شرقی این مدرسه را تأسیس کرد، ولی این دبستان نیز در سال ۱۳۲۸ق منحل شد.

- **دبستان معرفت** (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). بانی این مدرسهٔ چهار کلاسه حاج ابراهیم نیریزی (مشهور به ادیب) بود. این دبستان در نیمه‌های سال ۱۳۲۹ق منحل شد.

مدرسهٔ منصوریه (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). این مدرسه را حاج سیدعلی منصوری (مهذب الدوله) و از محل موقوفات اجدادی خود برای کودکان بی‌بضاعت تأسیس کرد.*

دبستان دولتی رحمت (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). میرزاخلیل بازیار، یکی از شاگردان عبدالله رحمت‌وصال (پزشک و ادیب) به افتخار استاد، این دبستان را بنا نهاد. در طول سالها، مدیریت دبستان به محمد فاضل، عنایت‌الله روحی، مسیح‌الله محیط، محمدرضا دستغیب و... سپرده شد. پس از دولتی‌شدن این دبستان بودجهٔ آن از عوارض نواقل تأمین می‌شد. دبستان به‌تدریج دارای شش کلاس شد. افراد بنامی از جمله شیخ محمدحسین سعادت (۱۳۳۶ق) که در سال ۱۳۳۹ق به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید، محمدحسین استخر و محمد حسن اقلیدس نیز مدیریت این مدرسه را برعهده داشتند.

مدرسهٔ شعاعیه (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). به‌همت جعفرقلی (سهام الدوله)، حکمران فارس، در عمارت قورخانهٔ دولتی تأسیس شد. این مدرسه در آغاز چهار کلاسه بود و

* این اطلاعات از تارخ مدرسهٔ مهذب (۱۳۳۳ق) حاصل شده و بر نگارنده معلوم نشد که این مدرسه دایر هم بوده یا نه؛ در احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش جزو مدارس قدیمه آمده است.

مدیریت آن را عبدالعلی، دومین رئیس معارف برعهده داشت. علیمحمد شعله (امین‌خاقان) که چندی مدیر دبستان مسعودیه بود، به نظامت این مدرسه برگزیده شد.

پس از جعفرقلی (سهام الدوله)، نصیرالملک‌نایب‌الا یالهٔ فارس مخارج آن را تأمین می‌کرد. از سال ۱۳۳۰ق، مهدیقلی هدایت والی وقت بر رونق آن افزود و سه آموزگار با ماهی ۲۰۰۰ ریال برای این دبستان از مرکز استخدام کرد. پس از برگشت این آموزگاران به تهران حقوق آنان برای توسعهٔ مدرسه مصرف شد.

این دبستان به‌تدریج شش کلاسه شد و در سال ۱۳۳۵ق نخستین کلاس متوسطه در آن تأسیس و در سالهای بعد به دبیرستان کامل تبدیل شد و سرانجام قسمت متوسطهٔ آن به‌نام دبیرستان شاهپور در ساختمان جدید تأسیس یافت.*

دبستان ملی سادات (۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ق/۱۹۰۹ یا ۱۹۱۰م). به کوشش سیدیوسف نامی با چهار کلاس دایر شد و در سال ۱۳۰۷ش کلاسهای پنجم و ششم ابتدایی نیز بر آن افزوده شد. این مدرسه بعدها حافظ نامیده شد.

مدرسهٔ ملی احمدیه / انتظامیه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). این مدرسه نخست دارای چهار کلاس بود و به‌همت محمد خوشنویس تأسیس و دبستان احمدیه نامیده شد. پس از یک‌سال مدیریت آن به شیخ آقا امامی واگذار گردید و در سال ۱۳۴۴ق، مجدداً محمد خوشنویس به مدیریت آن برگزیده شد. از نیمه‌های سال ۱۳۳۵ق مرحوم مهدی انتظام‌الممالک ماهی ۲۰۰ ریال به این دبستان کمک می‌کرد و از این‌رو مدرسهٔ انتظامیه نامیده شد. پس‌از فوت انتظام‌الممالک، پدر وی حاج فضلعلی (مسعودالدوله) برای شادی روح فرزند خویش مخارج دبستان را عهده‌دار شد و آن را به مدرسهٔ رایگان تبدیل و تا سال ۱۳۴۱ق هزینه‌های آن را پرداخت کرد.

دبستان محمدیه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). در شعبان سال ۱۳۲۸ق به تشویق حاج سیدمحمد منصوری (مهذب الدوله)، نمایندهٔ سومین دورهٔ مجلس شورای ملی و به یاری دو تن از فرهنگیان، به نامهای حبیب‌الله عماد و محمدرضا دستغیب‌بهشتی، آموزگار دبستان شریعت، تأسیس شد. در آغاز تأسیس این مدرسه مرحوم شیخ یحیی امام جمعهٔ شیراز هزار ریال وجه نقد برای تکمیل اثاث لازم به این مدرسه کمک کرد و از شوال همان سال حاج سیدمحمد ماهی دویست و پنجاه ریال به‌عنوان حق‌التعلیم چهل

---

* برای آگاهی بیشتر از این مدرسه به‌ویژه دستورالعمل مربوط به ادارهٔ مدرسه، رک: حسن امداد، تاریخ آموزش و پرورش فارس.

شاگرد بی‌بضاعت، به این مدرسه می‌داد. مدرسهٔ محمدیه تا سال ۱۳۳۸ق دایر بود و پس از آن منحل شد.

دبستان قوامیه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). به‌همت حبیب‌الله قوام (قوام‌الملک) و به مدیریت عبدالله قدرت، ناظم پیشین دبستان شریعت، بنیان یافت. این مدرسه شش کلاسه بود و نخست بودجهٔ مدرسه از کیسهٔ فتوت قوام پرداخت می‌شد، ولی پس از چندی وی فقط مختصری از مخارج این مدرسه را تأمین می‌کرد. در سال ۱۲۹۷ش چهار کلاس، چهار معلم و ۱۰۰ شاگرد داشته و حقوق معلمان ۹۹۶۰ قران بوده است.

پس از فوت وی فرزندش ابراهیم قوام کمکهایی به مدرسه می‌کرد که بعدها آن را قطع کرد و مدرسه درسال ۱۳۱۰ش به‌علت نداشتن بودجه منحل شد.

دبستان نمازی (۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م). به‌همت حاج‌محمدحسین نمازی، یکی از تجار فرهنگدوست و روشنفکر شیراز، بنیاد یافت. این مدرسه در آغاز چهار کلاسه بود که به مدیریت شیخ محمد حسین حیات و نظامت ابوالقاسم برهان در یکی از خانه‌های شخصی مؤسس آن برای تعلیم و تربیت اطفال بی‌بضاعت برپا شد. کلیهٔ مخارج این مدرسه را حاج‌محمدحسین نمازی به‌عهده داشت.

شیخ محمدحسین حیات پس از دوسال از مدیریت کنار رفت و مؤسس آن، آقا میرزامحمدحسن جباری را، که از مدرسین با فضل و تقوای آن زمان بود، به مدیریت مدرسه برگزید. در سال ۱۳۳۶ق حاج‌محمدحسین نمازی بدرود زندگی گفت و مهدی نمازی فرزند وی حاضر شد ماهی چهار صد ریال به این دبستان اعانه دهد. در این هنگام مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ ابوالقاسم برهان گذاشته شد. در سال ۱۳۳۷ق حاج‌محمدحسن تاجرنمازی هزینه و بودجهٔ لازم برای مدرسه را متقبل شد و تا ماه رجب ۱۳۳۸ق آن را پرداخت کرد.

در آغاز یکصد شاگرد بی‌بضاعت در این مدرسه به رایگان تحصیل می‌کردند. دروسی که در این مدرسه آموزش داده می‌شد به این شرح بود: قرآن، شرعیات، عربی، فارسی، خط، حساب، هندسه، *نصاب الصبیان*، سیاق، تاریخ و جغرافیا. در این دروس مطابق با ذوق و سلیقهٔ مدیران تغییراتی داده می‌شد. به‌هنگام امتحان از فضلا و دانشمندان و علما و مجتهدین طراز اول و شعرا و اعیان و متنفذین شهر دعوت می‌شد و طی مراسم خاصی از شاگردان امتحان به‌عمل می‌آمد و حضار هم می‌توانستند از شاگردان سؤالاتی بکنند. پس از آنکه وزارت معارف برنامهٔ مخصوصی برای مدارس

صادر کرد باز هم امتحان در این مدرسه با تشریفات خاص برگزار می‌شد و رئیس معارف وقت نیز در جلسهٔ امتحان حاضر می‌شد.

در روز سه‌شنبه دوم ذیحجهٔ سال ۱۳۴۰ق (تیرماه ۱۳۰۱ش) اولین کلاس ششم ابتدایی در این مدرسه تشکیل شد. در این هنگام کارکنان مدرسه این افراد بودند:

ابوالقاسم برهان مدیر مدرسه، آقامیرزا نصرالله برهانی، ناظم و معلم، شیخ محمد صباحی، غلامرضا برهانی، شیخ‌محمدابراهیم خلیق، میرزاعلیمحمد جباری، میرزامحمد، میرزا عبدالرحیم قدوه، میرزاعلی‌اکبر ملک‌زاده، میرزا خلیل آموزگار، محمد نامدار معلم ورزش، صدرالله آفرینی، علی خدمتگزار.

در این سالها کل بودجهٔ مدرسه بالغ بر یک‌هزار و هفتاد ریال بود. در خرداد ۱۳۰۲ش پنج نفر داوطلب امتحانات نهایی رسمی شدند که از آن میان سه نفر پذیرفته شدند و در خرداد ۱۳۰۳ش از میان هفت داوطلب امتحانات، پنج نفر پذیرفته شدند.

دبستان زینت* (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). به‌همت مالی حاجیه زینت‌الملک و به مدیریت محمدحسین حیات تأسیس شد و تا سال ۱۳۳۶ق که مرحوم حیات ادارهٔ مدرسه را برعهده داشت این اعانه از سوی زینت‌الملک پرداخت می‌شد. پس از فوت حیات، زینت‌الملک قریهٔ عزآباد را وقف این دبستان کرد و تولیت آن را به سیدمحمد رضوی یکی از علمای شیراز واگذار کرد. بعدها نظارت بر امور موقوفه به وزارت معارف تفویض گردید. پس از چندی کلاسهای پنج و شش نیز در آن مدرسه دایر شد و سرانجام به دبیرستان تبدیل شد.

دبستان مهذب** (۱۳۳۳ق/۱۹۱۴م). در سال ۱۳۲۶ق حاج‌سیدعلی منصوری (مهذب الدوله) فرزند حاج حسن صاحب *فارسنامه* قسمت خلوت مدرسهٔ منصوریه را که از موقوفات اجدادی وی بود برای تأسیس یک دبستان رایگان برای تهیدستان آماده کرد. پس از فوت وی سیدمحمد منصوری در صفر ۱۳۳۳ق دبستان چهار کلاسه‌ای به‌نام مهذبیه در ساختمان مزبور دایر کرد و بودجهٔ آن به موجب وصیتنامهٔ حاج‌سیدمحمد از عایدات قنات علی‌آباد تأمین می‌شد. در کلاس اوّل این مدرسه دستور دانش مقدماتی، اخلاق مصّور مقدماتی، صد درس رشدیه و دیکته و در کلاس دوّم جغرافیا، تاریخ ایران، فقه، حساب، گلستان، مفتاح‌اللسان عربی، علم‌الاشیاء، دیکته و سیاق تدریس می‌شد.

---

* در سالنامه ۱۲۹۷ش نام آن زینتیه ملی و مجانی آمده است.

** در سالنامه ۱۲۹۷ش نام آن مهذبیه آمده است.

دبستان فارس (۱۳۳۴ق/۱۹۱۵م). به‌همت محمدتقی فیلسوف دایر، ولی پس از چندی منحل شد.

دبستان مؤیدیه (۱۳۳۴ق/۱۹۱۵م). این مدرسهٔ شش کلاسه به کوشش شیخ‌آقا امامی بنیاد یافت. مخارج این مدرسه از شهریهٔ دانش‌آموزان و پانصد ریال اعانهٔ معارف و یکصد ریال از کمکهای مرحوم حاج‌زین‌العابدین تأمین می‌شد. طبق سالنامهٔ ۱۲۹۷ش وزارت معارف، این مدرسه سه کلاس، چهار معلم و ۸۵ شاگرد داشته و حقوق معلمان ۸۴۰۰ قران بوده و از موقوفه حاجی علیرضا اداره می‌شده است.

دبستان تدین (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). این مدرسه را شیخ محمدحسین ناصرمعدلی، آموزگار مدرسهٔ حیات تأسیس کرد. این مدرسه چهار کلاسه بود و پس از چندی به‌علت کمبود بودجه تعطیل شد.

دبستان ناظمیه (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). در سال ۱۳۲۹ق حاج حیدرعلی(عزالملک) املاکی را برای ساختن بیمارستان و مدرسه وقف کرد و به‌دنبال آن در سال ۱۳۳۶ق، از عایدات این موقوفه و به‌همت محمدعلی قوامی (ناظم‌الملک) دبستانی تأسیس و به‌نام مؤسس آن، ناظمیه خوانده شد. مدیریت این مدرسه به‌عهدهٔ محمدحسین استخر گذاشته شد. پس از چندی وضعیت اداری و آموزشی مدرسه به هم خورد و سرانجام ادارهٔ معارف ایالتی به ناچار انتظام امور را در دست گرفت. در این مدرسه بعدها کودکستان مختلط تأسیس شد. در سال ۱۲۹۷ش چهار کلاس، سه معلم، ۸۴ شاگرد داشته و حقوق معلمان ۱۱۴۰۰ قران بوده است.

دبستان ضیائیه (۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م). به‌همت کرامت‌الله مشیری و با توافق سیدابراهیم انوار، رئیس اوقاف وقت، از محل موقوفات مرحوم ضیاءالملک تأسیس و ضیائیه نامیده شد. این مدرسه در آغاز چهار کلاسه بود و مدیریت آن برعهدهٔ حبیب‌الله عماد، مدیر پیشین دبستان محمدیه، گذاشته شد. دبستان ضیائیه تا سال ۱۳۴۶ش دایر بوده است. طبق سالنامه ۱۲۹۷ش وزارت معارف در آن سال پنج کلاس چهار معلم و ۱۰۰ شاگرد داشته و حقوق معلمان ۸۶۴۰ قران بوده است.

دبستان هدایت (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). از طرف وزارت معارف و از محل بودجهٔ تومانی یک عباسی و خرواری یک قران، به مدیریت کمال‌الدین افصح تأسیس شد. این مدرسه در آغاز چهار کلاسه بود. پس از مدتی به‌علت کمبود بودجه ملی شد و از بودجهٔ اضافه نواقل اعانه دریافت داشت.

در سالهای بعد کلاسهای ۵ و ۶ نیز در این مدرسه تشکیل و سرانجام به مدرسهٔ دولتی مبدل شد. از نام نخستین این مدرسه اطلاعی به‌دست نیاوردیم و نام هدایت در تاریخ ۱۳۱۳/۶/۲۸ش (به احترام نخستین وزیر معارف وقت) بر این مدرسه گذاشته شده و بعدها دبستان ۱۵ بهمن نام گرفته است.

دبستان ملی پهلوی* (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). از طرف ادارهٔ فارس و از عوارض تومانی یک عباسی و خرواری یک قران تأسیس شد. این مدرسه در آغاز چهار کلاسه بود و مدیریت آن را علی‌اکبر دستغیب برعهده داشت. پس از چندی به‌علت کمبود بودجه ملی شد و از محل اضافهٔ نواقل اعانه دریافت می‌کرد. از نام نخستین این مدرسه اطلاعی به‌دست نیامد.

دبستان خیریهٔ مؤیدیه (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). به‌همت تقی مؤیدالملک و به مدیریت شیخ یحیی شیرازی، دبیر ریاضیات این شهر، تأسیس شد. این مدرسه در آغاز چهار کلاسه بود و مدیریت مدرسه پس از چندی به‌عهدهٔ حبیب‌الله نوبخت شیرازی واگذار گردید. این مدرسه در سال ۱۳۴۶ق منحل شد.

دبستان اسلامیه (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). محمدحسن چینی آن را بنیان نهاد و در سالهای بعد به تدریج کلاسهای پنجم و ششم ابتدایی نیز بر آن افزوده شد. این مدرسه سالها فعالیت داشت و از محل شهریهٔ شاگردان و اعانهٔ ادارهٔ معارف اداره می‌شد.

دبستان دانش (۱۳۴۲ق/۱۹۲۳م). این مدرسه به‌دنبال تقاضای محمدعلی دانشی، ناظم و آموزگار دبستان مؤیدیه، از ادارهٔ معارف ایالتی تأسیس یافت. شش کلاسه بود و ادارهٔ معارف از اسفند ۱۳۰۲ش، ماهانه ۲۵۰ ریال اعانه برای این مدرسه مقرر کرد و به‌تدریج بر این اعانه افزود.

دبستان محمودیه (۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م). از محل موقوفات شیخ محمود مجتهد شیرازی یکی از عالمان روشن‌ضمیر شیراز و به مدیریت محمدصادق غیاثی دایر شد و هر ماه مبلغ ۴۰۰ ریال از عواید موقوفهٔ مذکور به این مدرسه کمک می‌شد. پس از ادعای همسر واقف نسبت به موقوفهٔ یاد شده عواید مزبور قطع شد. این مدرسه در آغاز چهار کلاسه بود و در سال ۱۳۱۳ش به‌صورت مدرسهٔ شش کلاسه درآمد. دبستان محمودیه بعدها به دبستان صدرا تغییر نام یافت.

---

* این مدرسه قبلاً جعفری نام داشت. رک: امداد:

دبستان مرتضوی (۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م). این مدرسه را ابوالقاسم حسام و با مساعدت شیخ‌مرتضی مجتهد مخلاتی و کمکهای مالی ابراهیم قوام و حاج عباسعلی شیرازی بنا نهاد. این مدرسه بعدها به دبستان فرهنگ تغییر نام یافت.

مدارس دخترانهٔ شیراز. در سال ۱۳۳۲ق علیمحمد شعله (امین‌خاقان) درصدد تأسیس یک مدرسهٔ دخترانه برآمد. برای این منظور خانه‌ای در محلهٔ سرباغ که یکی از محلات آباد و اعیان‌نشین شیراز بود اجاره و تابلویی نیز در بالای در آن نصب کرد، ولی موفقیتی در این راه برای وی حاصل نشد.

شیخ محمدحسین حیات مدیر دبستان شریعت نیز به این اندیشه افتاد و حتی در منزل شخصی او چند نفر دختر پیش خانوادهٔ وی به تحصیل پرداختند، ولی اوضاع اجتماعی به‌وی نیز اجازه نداد که رسماً مدرسه را علنی کند، زیرا در آن زمان تحصیل دختران را عیب می‌دانستند و اشخاص روشنفکری که دختران خود را به مکتبخانه می‌گذاشتند و یا برای آنها معلم سرخانه می‌آوردند مورد ملامت قرار می‌گرفتند.

دبستان تربیت‌بنات (۱۳۳۸ق/۱۹۱۹م). نخستین تابلوی مدرسهٔ دخترانه را ملا علیرضا مشهور به جناب، که پیرمردی سالخورده و مورد اعتماد مردم بود، بر سر در مدرسهٔ خود نصب کرد. رحمت رئیس معارف وقت از او حمایت کرد و از ایجاد مخالفتها با متانت جلوگیری کرد و برای مدرسه از محل بودجهٔ اضافهٔ نواقل، اعانه‌ای مقرر داشت.

مرحوم حیات نیز در دورهٔ ریاست خود مساعدتهای لازم را برای این مدرسه انجام داد و در سال ۱۳۰۱ش این مدرسه دولتی شد و تا نیمهٔ شهریور ۱۳۰۲ش با بودجهٔ دولتی ادارهٔ شد. سرانجام بانی مدرسه به‌علت کبر سن از فعالیت آموزشی کناره‌گیری کرد و مدرسه منحل شد.

دبستان بنات (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). به مدیریت مخلوقه خانم خالقی تأسیس شد. گروهی مرکّب از ۹۶ نفر از صاحب‌منصبان قشون جنوب به این مدرسه کمک مالی ماهانه می‌رساندند. این مدرسه دو سال بعد منحل شد.

دبستان دولتی عفتیه (۱۳۳۹ق/۱۹۲۰م). در هفدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۳۹ق بانو سکینهٔ عفت آغازی به تشویق رحمت، رئیس معارف وقت، در خانهٔ شخصی خود یک باب مدرسهٔ دخترانهٔ چهار کلاسه دایر کرد. به‌دنبال این کار گروهی از مردم، زبان به اعتراض گشودند و با آن به مخالفت برخاستند، ولی اقدامات رئیس معارف و ایستادگی مدیر مدرسه هر نوع مخالفت را بی‌اثر کرد. این مدرسه از اول آذرماه ۱۳۰۳ش، در پی

کوششهای سیدمحمد سلطانی رئیس معارف فارس، به‌صورت مدرسهٔ دولتی درآمد و در سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ش کلاسهای پنجم و ششم بر آن افزوده شد. خرداد ماه ۱۳۰۴ش دوازده نفر از شاگردان این مدرسه در امتحانات نهایی شرکت کردند و همه در این امتحان موفق شدند. این نخستین امتحانی بود که به‌صورت نهایی از دوشیزگان مدارس شیراز به‌عمل می‌آمد. در سال ۸ـ۱۳۰۷ش کلاس اول متوسطه در این دبستان دایر شد و در سالهای بعد به‌صورت یک دبیرستان کامل درآمد.

دبستان فاطمیه (۱۳۳۹ق/۱۹۲۱م). در ذیحجهٔ سال مذکور بانو حبیبه عظیمی این مدرسهٔ چهارکلاسه را بنا نهاد، و پس از چندی ادارهٔ معارف وقت اعانه‌ای برای آن مقرر داشت. در سال ۱۳۴۹ق مدیر مدرسه به‌علت کبر سن فوت کرد و دبستان منحل شد.

دبستان ملی ادب بنات (۱۳۳۹ق/۱۹۲۰م). به‌همت بانو بیگم آغای‌شیوا، و با همکاری همسر وی سیدمحمد شیوا، که از ادبا و شعرای شیراز بود به‌صورت یک مدرسهٔ چهارکلاسه دایر شد. سیدمحمد سلطانی و حبیب‌الله آموزگار در دورهٔ ریاست خود به این مدرسه مساعدتهای زیادی کردند. مدیر دبستان به‌تدریج بر شمار کلاسها افزود و سرانجام آن را به‌صورت دبستان شش کلاسه درآورد. پس از آن امتیاز رسمی از طرف ادارهٔ معارف به‌نام مؤسس آن صادر شد.

دبستان عصمتیه (۱۳۳۹ق/۱۹۲۰م). این مدرسه را عصمت خانم جاوید، مادر محمد خوشنویس‌زاده بنا نهاد. مدرسه در آغاز چهارکلاسه بود و به‌تدریج شش کلاسه شد. مدیر این مدرسه به‌علت کبر سن درگذشت و سالها بعد امتیاز رسمی مدرسه به اسم عصمت خانم صادر شد.

دبستان دولتی ناموس (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). بنا به تقاضای بانو عالمتاج ناموس و با امتیاز رسمی از ادارهٔ معارف تأسیس شد و در سال ۱۳۰۶ش دولتی گردید. مؤسس این مدرسه که در یک خانوادهٔ روحانی بزرگ شده بود در راه اشاعهٔ فرهنگ نو تلاشهای زیادی کرد و پیوسته دوشیزگان و زنان را برای دست یافتن به علم و دانش تشویق می‌کرد.

دبستان احتجابیه (۱۳۴۴ق/۱۹۲۵م). بنا به تقاضای بانو صغری خلیلی و با کسب امتیاز رسمی از ادارهٔ معارف فارس تأسیس شد. این مدرسه در آغاز چهارکلاسه بود و در سالهای بعد به‌صورت یک مدرسهٔ شش کلاسه درآمد.

کلاسهای اکابر. در سال ۱۳۲۷ق دو کلاس اکابر شبانه به مدیریت ابوالقاسم برهان تأسیس شد که در یکی فارسی و در دیگری انگلیسی تدریس می‌شد. این کلاسها بعد از

پنج سال منحل شد. در سال ۱۳۳۹ق نیز ضیاءالدین حدایق در محلهٔ لب آب این کلاسها را دایر کرد و و از ادارهٔ معارف کمک خرج دریافت می‌کرد. این کلاسها نیز پس از یک‌سال منحل شد. محمدتقی نوری‌زاده نیز در ۱۳۴۳ق کلاسهایی که گاه در مدرسهٔ رحمت و گاه محمودیه تشکیل می‌شد، دایر کرد.

مدارس حومهٔ شیراز

دبستان مکتب قصرالدشت* عبدالرحیم برهان که در آموزش الفبا مهارت بسزایی داشت، در قصرالدشت (یک فرسنگی شیراز در آن زمان)، دبستان چهار کلاسه‌ای برپا کرد. این مدرسه در سال ۱۳۰۳ش از محل بودجهٔ اضافهٔ نواقل دولتی شد و در سالهای بعد جزو مدارس روستایی این منطقه درآمد.

دبستان دولتی قاآنی زرقان (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). این مدرسه را حاج‌حسن‌ناصر معدلی تأسیس کرد. در سال ۱۲۹۸ش سه کلاس داشت و در سالهای بعد از محل بودجهٔ اضافهٔ نواقل دولتی شد.

دبستان بیضاوی اردکان (۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م). از طرف ادارهٔ معارف و به مدیریت معزالدین پناهی تأسیس و در سالهای بعد بر تعداد کلاسهای آن افزوده شد. بعدها جزو دبستانهای روستایی در آمد.

دبستان دولتی اهلی ارسنجان (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). از طرف ادارهٔ معارف ایالتی فارس و از محل بودجهٔ اضافهٔ نواقل تأسیس شد و ماهانه ۲۰۰ ریال از محل مذکور به آن اعانه داده می‌شد. محمدناصر سالار خانهٔ ملکی خود را به این دبستان واگذار کرد.

دبستان دولتی قاموس فیروزآباد (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). به‌همت محمدصادق غیاثی و به‌صورت دبستان سه کلاسه تأسیس شد. احمد ایلخانی از ایل‌قشقایی ماهانه ۲۰۰ ریال به این مدرسه کمک می‌کرد. پس از چندی منحل شد و سرانجام در سال ۱۳۰۶ش یک مدرسهٔ دولتی در محل آن تأسیس شد.

دبستان دولتی سیبویه‌ـسروستان (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). بنا به تقاضای اهالی سروستان و از طرف ادارهٔ معارف ایالتی فارس تأسیس شد و ماهانه پنجاه ریال از عواید اضافهٔ نواقل به آن کمک هزینه داده می‌شد. کسری بودجهٔ مدرسه را برخی از اهالی محل عهده‌دار بودند.

---

* در سالنامه ۱۲۹۷ش وزارت معارف سعادت قصرالدشت آمده است. در آن سال این مدرسه دارای دو کلاس، دو معلم و ۳۵ شاگرد بوده و حقوق معلمان ۲۵۲۰ قران بوده و از ادارهٔ معارف اعانه می‌گرفته است.

دبستان فاروق (۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م). این مدرسه را حاج‌آقا شیرازی و با یک کلاس درس تأسیس کرد. بودجهٔ این مدرسه را مؤسس آن می‌پرداخت. یک‌سال بعد منحل شد.

دبستان سیدان (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م). محمدکاظم قوامی برای استفادهٔ رعایای خود آن را تأسیس کرد.

مدارس آباده

دبستان تربیت ذکور ملی (۱۲۸۸ش/۱۹۰۹م). حاج‌علی‌خان آن را تأسیس کرد. این مدرسه نخست چهار کلاسه بود و در سالهای بعد کلاسهای پنجم و ششم ابتدایی نیز در آن دایر شد.

مدرسهٔ ملی اسلامیه (۱۲۸۸ش/۱۹۰۹م). دبستانی بود چهار کلاسه که به یاری محمدباقر موّحد تأسیس شد. این مدرسه بعدها همت نام یافت و پس از چندی منحل گردید.

دبستان تربیت ملی اناث (۱۲۹۰ش/۱۹۱۱م). به‌همت طلعت خانم تأسیس شد و در آغاز دو کلاسه بود و به‌تدریج به‌صورت مدرسهٔ کامل ابتدایی درآمد و در سال ۱۳۱۴ش منحل شد.

دبستان دولتی سعدی آباده (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). از طرف ادارهٔ معارف و از محل بودجهٔ عوارضی معارف تأسیس شد. این مدرسه نخست چهار کلاسه بود و به‌تدریج به‌صورت دبستان ابتدایی کامل درآمد.

مدرسهٔ سورمق

دبستان ملی شرافت (۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م). محمد باقر موحد آن را تأسیس کرد. این مدرسه پس از یک سال از ادارهٔ معارف فارس کمک خرجی دریافت کرد و در سال ۱۲۹۹ش دولتی شد.

مدارس جهرم

دبستان دولتی خواجه‌نصیر (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). به همت ملک‌محمود، حکمران جهرم و محمدجعفر پیروزی رئیس پست جهرم و به مدیریت شخصی به‌نام اسدالله تأسیس شد. این مدرسه در آغاز سه کلاسه بود و پس از آن به‌صورت دبستان شش کلاسه درآمد.

دبستان ملی اسلامیه (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م). احمدی نامی آن را تأسیس کرد. این مدرسه نخست سه کلاسه بود و به‌تدریج به‌صورت دبستان پنج کلاسه درآمد. پس از چندی امتیاز رسمی مدرسه به‌نام مؤسس آن صادر شد. مدرسه از شهریهٔ شاگردان و ماهی ۲۵۰ ریال کمک هزینهٔ ادارهٔ معارف فارس اداره می‌شد.

مدارس لارستان

دبستان دولتی صحبت لار (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). با مساعدت رحمت رئیس معارف وقت و همکاری همایون سیاح مفتش مالیهٔ ایالتی به‌صورت یک مدرسهٔ دو کلاسه آغاز به‌کار کرد و به‌تدریج از اطراف ادارهٔ معارف فارس بر کلاسهای آن افزوده شد و به‌صورت یک مدرسهٔ شش کلاسهٔ ابتدایی درآمد.

دبستان ملی مصطفوی بستک (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). به‌یاری حاج شیخ مصطفی، یکی از تاجران مشهور قصبهٔ بستک، در ساختمان مناسبی تأسیس شد. حقوق کارکنان و لوازم تحصیل شاگردان بی‌بضاعت را مؤسس این مدرسه از کیسهٔ فتوت خود می‌پرداخت. در سالهای بعد، از محل عوارض مال‌التجارهٔ ممنوع الورود اداره می‌شد. تا سال ۱۳۱۴ـ۱۳۱۵ش دایر بود و از این سال به‌بعد به‌علت نامعلومی منحل شد.

دبستان شهرآزاد داراب (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). از محل بودجهٔ عوارض مختص ادارهٔ معارف و ادارهٔ مالیهٔ ایالتی فارس سهمی برای تأسیس این دبستان در نظرگرفته شد و مدرسه تأسیس یافت. چون بودجهٔ مذکور کفاف هزینه‌های مدرسه را نمی‌کرد، ابراهیم قوام، حکمران آن سامان، ماهانه مبلغی به این مدرسه کمک کرد. این مدرسه تا سال ۱۳۰۶ش برپا بود و از این تاریخ به بعد دولتی و شش کلاسه شد.

مدارس فسا

دبستان دولتی روزبهان فسا (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). از طرف ادارهٔ معارف فارس تأسیس شد. این مدرسه نخست پنج کلاسه بود و در سال ۱۳۰۴ش به‌علت جرح و تعدیلی که در بودجهٔ معارف فارس شد مدرسه به‌صورت چهار کلاسه درآمد، ولی مجدداً پنج کلاسه و پس از چندی شش کلاسه شد.

مدارس کازرون

مدرسهٔ هدایت (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م). نخستین مدرسه به سبک جدید در کازرون بود

(مظفریان، ۱۳۷۳)، که خسرو مؤدب معروف به میرزا حاج‌آقا، آن را گشود. وی فرزند حاج ابوالحسن کازرونی از ادبا و نویسندگان و از بنیانگذاران صدیق و فداکار آموزش و پرورش و مؤسسه‌های تربیتی در فارس و خوزستان بود (*همان*، ص ۱۸۷).

«وی با مطالعهٔ جراید زمان وکتابهای پیشروان نهضت بیداری، و آشنایی با افکار روز و مشاهدهٔ وضع نامطلوب مکاتب و توجه به روشهای غلط تدریس، به ایجاد و توسعهٔ نهضت فکری از طریق انشاء مدارس جدید برخاست» (*همان*، ص ۱۸۷).

علی‌رغم مخالفتهای حرکتهای فکری نو، به همراهی برادرش شیخ‌محمدحسن واعظ و همکاری ابراهیم‌ضیاء الواعظین کازرونی، این مدرسه راگشود و به روش نو، تدریس را آغاز کرد. این دبستان دو سال دایر بود و خواستاران علوم جدید بر «گرد محور وجود دانشمند آن پر زده، از انوار علمیه‌اش برخوردار می‌شدند» (*همانجا*). اما براثر شورش عوام و تحریکات مخالفین بسته شد و مؤدب در سال ۱۳۲۲ق، به دعوت انجمن معارف خلیج‌فارس که به‌وسیلهٔ حاج شیخ‌عبدالکریم سعادت انجام گرفته بود، به بوشهر رفت و به تدریس ادبیات فارسی و علوم اجتماعی در مدرسهٔ سعادت پرداخت و کتابهای سودمندی تدوین و تألیف کرد. از آن جمله است آن جمله:

انتقادالتواریخ، صرف و نحو، کتاب قرائت فارسی، آیین سخن، اصول دین و فروع دین، اصول عقاید و بعثت و هجرت نبوی.

دبستان حسینی. به سال ۱۲۹۰ش/۱۹۱۱م و به همت سید محمدحسین قدسی تأسیس یافت. در این مدرسه برای نخستین بار علاوه بر خواندن و نوشتن، حساب، هندسه، تاریخ، جغرافیا و سایر علوم جدید نیز به دانش‌آموزان می‌دادند (مظفریان، ۱۳۷۳ش).

هزینهٔ مدرسه از محل شهریهٔ نوآموزان تأمین می‌شد. این مدرسه، در سال ۱۲۹۴ش به شریعت تغییر نام یافت. چون در اثر کمبودها و مشکلات مالی رو به انحلال می‌رفت، نظام‌السلطنه، والی فارس، افراد خیر این شهر را به تقویت مدرسه وا داشت و احکامی نیز برای تأمین هزینهٔ مدرسه صادر کرد. این تلاشها، اگر چه از نظر مالی به نتیجه نرسید، اما سبب شد گروهی از خیراندیشان شهر، به‌یاری قدسی برخیزند و با کار افتخاری در مدرسه، بار هزینهٔ آن را سبک سازند. از آن جمله بودند:

سید محمدباقر نجفی معروف به نجیب، حاج سیدآقا بزرگ‌اسلامی، سید محمود رضوی، آقابزرگ فاضل معنویان، سید ابراهیم سعادت، عبدالله بحرانی متخلص به

مرآت، سید محمدحسین اجتهادی، محمدحسن ادیبی و سید مرتضی درودی. برخی از این یاریگران، بعدها به استخدام سازمان آموزش و پرورش درآمدند.

تجار و روشنفکران و علمای‌فرهنگدوست‌شهر نیز با تأیید معنوی و برقراری اعانه‌های مستمر به پایداری این «بنای نور» یاری کردند. بازرگانان و تجار، قرار گذاشتند که از هر عدل، کالایی که صادر یا وارد می‌شود، ۱۰ دینار و بعدها ۵۰ دینار عوارض بگیرند. از میان معاریف علما حاج شیخ‌یوسف حدائق بیش از همه مؤثر بود.

در سالهای ۷ـ۱۲۹۶ش نام مدرسهٔ ابتدایی به ناصری و سپس به فرمانیه تغییر یافت. این مدرسه بعدها به مدرسهٔ دولتی تبدیل شد و چندی بعد جلوه نام گرفت.

مدرسهٔ محمدیه یا مدرسهٔ نمرهٔ ۵. در سال ۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م به همت حجت‌الاسلام حاج شیخ‌محمد مجتهد، نمایندهٔ فرهنگ آن روزگار، گشوده شد. وی با نفوذ معنوی و مقام اجتماعی خود در کار پیشرفت تعلیم و تربیت اثرات مثبت فراوانی برجای گذاشت. این مدرسه که در اوّلین بنای دولتی شهر مستقر گردید دارای چهار کلاس شرعیات، حساب، خواندن و نوشتن و مشّاقی (حسن خط) بود. کتابهای درسی آن از تألیفات میرزاعبدالکریم سعادت بود، از آن جمله: میزان‌التعلیم (قرائت فارسی)، شش هزار مسألهٔ چهار عمل اصلی.

از دانش‌آموزان ۲ ریال ماهانه می‌گرفتند و حقوق ماهانهٔ معلمان ۶۰ ریال بود. حاج شیخ‌عبداللطیف بهجت‌العلماء، از ائمهٔ جماعت کازرون که خط زیبایی داشت، افتخاری به آموزش این هنر مشغول بود.

در این زمان برای اوّلین با مدیر مدرسه، از طرف ادارهٔ معارف شیراز تعیین گردید و از بودجهٔ دولتی به مدارس اعانه داده می‌شد. کمک بازرگانان و تجار از محل عوارض صادرات و واردات نیز ادامه‌داشت (مظفریان، ۱۳۷۳).

دبستان شاپور کازرون (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). به‌همت محمد سعادت یکی از علمای محل و نمایندهٔ ادارهٔ معارف آنجا تأسیس شد. این مدرسه نخست چهار کلاسه بود و سپس شش کلاسه شد.

مدارس نیریز و اصطهبانات

دبستان نیریز (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). امیرآقاخان عرب منصورالسلطنه بنا به تشویق طغرایی نامی، حسینیهٔ وقفی این قصبه را مرمت و دبستان چهار کلاسه‌ای در آن محل

تأسیس کرد. این مدرسه تا سال ۱۲۹۹ش ملی بود و در آن سال دولتی شد.

دبستان دولتی مغربی اصطهبانات (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). بنا به دستور ادارهٔ معارف فارس و به‌دست محمود شریعت تأسیس و در سال ۱۳۰۱ش دولتی شد. این مدرسه نخست سه کلاسه بود و به‌تدریج به‌صورت شش کلاسه درآمد.

مدارس بوشهر و سواحل خلیج‌فارس*

مدرسهٔ سعادت (۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). هنگام حکمرانی احمدخان دریابیگی بر بوشهر و دیگر شهرهای ساحلی خلیج‌فارس اولین مدرسهٔ جدید بوشهرتأسیس شد. مؤسس و مدیر این مدرسه آقا شیخ محمدباقر بهبهانی بود. وی پیش از تأسیس مدرسهٔ جدید سرپرست امور مکتبخانه‌ای بود که شیخ مرتضی در سال ۱۲۹۵ق دایر کرده بود. این سرپرستی پس از فوت شیخ مرتضی به‌عهدهٔ او گذاشته شد. احمدخان دریابیگی نیز برای ایجاد و تداوم فعالیتهای مدرسه کوشش بسیار به خرج داد. پس از تأسیس مدرسه بنا به تقاضای دریابیگی از وزارت معارف وقت، شیخ محمدحسین بوشهری، آموزگار مدرسهٔ افتتاحیهٔ تهران، به بوشهر رفت و به تدریس در مدرسهٔ سعادت که به تازگی افتتاح شده بود، پرداخت. پس از مدتی کوتاه مدیریت مدرسه به شیخ محمدحسین تفویض شد و بیش از بیست سال در این شغل باقی بود. وی پس از اینکه مدیر مدرسهٔ سعادت شد، به این نام معروف گردید و بعدها آن را نام خانوادگی خود کرد. مدرسهٔ سعادت بوشهر، یکی از اولین نهادهای فرهنگی نوپا بود که در راه اصلاحات سیاسی گام برداشت. مدیر مدرسه و یکی دو تن از آموزگاران مدرسه به‌غیر از فعالیتهای فرهنگی و آموزشی با ارسال مقالات اجتماعی و سیاسی برای روزنامهٔ *حبل‌المتین* کوششهای مفیدی برای بهسازی محیط سیاسی و اجتماعی‌ایران کردند. تأثیر این مقالات تا آنجا بود که میرزا احمدخان دریابیگی، حکمران بوشهر، تحت فشار حکومت مرکزی قرار گرفت و معزول شد. از جمله مدیران مدرسهٔ سعادت، شیخ عبدالکریم بوشهری، برادر شیخ محمدحسین سعادت بود که یکی دو سال بعد از استعفای سعادت، ادارهٔ مدرسه را به‌عهده داشت. او نیز پس از مدتی از کار کناره گرفت و میرزاعلی شریف مدیر مدرسه

* *سالنامهٔ فرهنگ خوزستان* ۳-۱۳۳۲ش؛ *سالنامهٔ فرهنگ کل بنادر و جزایر خلیج‌فارس*؛ *احصائیهٔ مدارس بوشهر*، خرداد ۱۳۰۶ش، وزارت معارف؛ مهدی بامداد، *شرح رجال ایران*، ج ۶، ص ۱۳۱؛ صدرهاشمی، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۰، سفرنامهٔ سدیدالسلطنه.

شد. در سال ۱۲۹۷ش که میرزا احمدخان دریابیگی بار دیگر به حکومت بوشهر و شهرهای ساحلی خلیج‌فارس منصوب شد، با مساعدت او و جمعی از بازرگانان و فرهنگیان بوشهر مدرسهٔ سعادت دارای بودجهٔ منظم و ثابت گردید. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در آن سال دارای ۳۲۹ دانش‌آموز و ۱۶ آموزگار بوده است؛ ۱۱۹ نفر از شاگردان به رایگان در مدرسه تحصیل می‌کردند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا آن سال ۲۸۶ نفر بوده است.*

مدرسهٔ فردوسی (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). پس از بروز اختلاف میان اعضای مدرسهٔ سعادت و بعضی از دست‌اندرکاران امور فرهنگی بوشهر، که در زنده‌نگه‌داشتن مدرسه نقش داشتند، میرزا ابراهیم صدیق آموزگار مدرسهٔ سعادت به همراهی و کمک مالی و فکری محمود پوررضا که از تحصیل کرده‌های آلمان و از روشنفکران بوشهر بود، یک مدرسهٔ چهار کلاسهٔ جدید به‌نام فردوسی احداث کرد. این مدرسه مطابق آمار سال ۱۳۰۶ش دارای ۸۳ شاگرد و پنج آموزگار بود.

مدرسهٔ دشتی (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). این مدرسه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش در آن سال دارای ۸۸ دانش‌آموز و شش آموزگار بوده است. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا سال مزبور دوازده نفر بوده است. این مدرسه، زمانی که سیدمحمدکاظم بهبهانی مسؤول ادارهٔ فرهنگ بوشهر بوده، پنج کلاس داشته است.

مدرسهٔ سالاریه (۱۳۴۱ق/۱۹۲۲م). در روستای امامزاده از روستاهای بوشهر احداث شد. بانیان مدرسه گروهی از روشنفکران بوشهری و جمعی از سادات روستای امامزاده بودند. طبق آمار وزارت معارف این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای ۵۳ دانش‌آموز و چهار آموزگار بوده است.

مدرسهٔ اخوت اسلامی (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). انجمن اخوت بوشهر که با کوشش یوسف اخوت (مدیر روزنامهٔ *خلیج ایران*) برپا شد، مدرسهٔ اخوت اسلامی را در منطقهٔ بهمنی بوشهر احداث کرد. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه در سال‌مذکور ۸۴ دانش‌آموز و پنج آموزگار داشته است و ۲۳ نفر از دانش‌آموزان آن به رایگان تحصیل می‌کرده‌اند.

دبستان دولتی نمرهٔ ۱ (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). به‌همت میرزاعلی شریف مدیر سابق مدرسهٔ سعادت، که کفیل ادارهٔ معارف شده بود، احداث گردید. مدرسه طبق آمار سال

* برای آشنایی بیشتر با این مدرسه و بانیان آن، رک: امداد، تاریخ آموزش و پرورش فارس.

۱۳۰۶ش در آن سال دارای ۱۲۷ شاگرد و شش آموزگار بود. ۱۱۷ نفر از شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا سال مزبور شانزده نفر بوده است.

مدرسهٔ مکتب‌بنات (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه در آن سال دارای ۶۴ شاگرد بوده که چهارده تن از آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. مدرسه در آن سال چهار آموزگار داشته است.

مدارس کرمان*

مدرسهٔ نصرت ملی / دبیرستان ملی شهاب (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). دبستان ملی شهاب در ربیع‌الاول ۱۳۲۴ق به‌همت گروهی از فرهنگدوستان بنیان یافت که از جملهٔ آنان این افراد بودند: میرزا رضامستوفی، آقا جواد سعیدی، حسین‌خان ابراهیمی، احتشام‌الممالک، شمس‌الحکماء، قوام‌الاسلام، آقامهدی احمدی، محمدحسین وکیل‌الرعایا، مهدی رئیس دفتر، میرزاآقاخان بانک، محمدخان مجدالاسلام و سیدرضا مستوفی، میرزاعباس یزدی.

پس از چندی میرزا عباس، میرزا آقاخان و میرزا آقا استعفا دادند و به جای آنان شاهزاده نصرت‌الدولهٔ فیروز، میرزا آقا عدل‌السلطنه و میرزاعبدالله خان مستوفی تعیین شدند. از طرف مؤسسین و سایر فرهنگ‌پروران کرمان ماهانه مبلغی به‌نام اعانه به مدرسه می‌دادند. نصرت‌الدوله مستمری شخصی خود را که معادل ماهی سیصد ریال بود، به هزینهٔ مزبور اختصاص داد و تا مدتی وجه مزبور از دارایی کرمان اخذ می‌شد.

سردار نصرت، تکیهٔ وقفی مرحوم وکیل الملک جد خود را برای محل دبستان اختصاص داد و به‌همین مناسبت دبستان مزبور «نصرت‌ملی» نامیده شد. پس از وی آقا سید جواد و پس از فوت او آقا میرزا شهاب ریاست مدرسه را عهده‌دار شدند.

میرزا شهاب پس از عزیمت به تهران توجه وزارت معارف را به دبستان مزبور معطوف داشت و در نتیجه دو نفر دیپلمه جهت تدریس به این مدرسه اعزام شدند.

پس از انتخاب میرزا شهاب به نمایندگی مجلس، ریاست دبستان به‌عهدهٔ میرزا غلامحسین که از آزادیخواهان و مدیر روزنامهٔ *کرمان* بود محول شد. در زمان مدیریت

---

* نشریهٔ *فرهنگ کرمان* سال ۳۳-۱۳۳۲ش؛ *سالنامهٔ دانشسرای پسران کرمان* ۲۶-۱۳۲۴ش، *احصائیهٔ خرداد ۱۳۰۶ش وزارت معارف*؛ سدیدالسلطنهٔ کبابی، *سفرنامهٔ سدیدالسلطنه*؛ صدرهاشمی، ج۳، ص۱۰۶؛ *تاریخچهٔ فرهنگ بنادر و جزایر خلیج‌فارس*؛ تدین، *تاریخ کرمان*.

وی مدرسه پیشرفت شایانی کرد. پس‌از فوت وی کسان دیگری عهده‌دار مدیریت مدرسه شدند. این مدرسه بعدها به دبیرستان شهاب مبدل شد که یکی از مدارس بنام شهر کرمان بوده است. حسن بقایی و محمدحسین شکیبا مدتها در این مدرسه به فعالیت فرهنگی مشغول بودند. دکتر ریاضی کرمانی (متولد ۱۲۸۶ش) دورهٔ ابتدایی را در این مدرسه تحصیل کرده است.

مدرسهٔ تربیت/علمیه/سعادت (۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م). احمد بهمنیار کرمانی (استاد بعدی دانشگاه) در سال ۱۳۲۶ق مدرسهٔ چهار کلاسه‌ای به‌نام «تربیت» در محل مدرسهٔ ابراهیمیهٔ کرمان تأسیس کرده پس از چندی این مدرسه علمیه خوانده شد. پس از تبعید بهمنیار به شیراز، مدیریت مدرسه به‌عهدهٔ آقا میرزاجواد، معروف به آقاجواد مدیر، برادر احمد بهمنیار، واگذار شد و از همان تاریخ این مدرسه سعادت نامیده شد* و کلاس پنجم نیز در آن دایر شد.

مخارج این مدرسه از محل درآمد موقوفات حاج محمدکریم‌خان پرداخت می‌شد. پس از میرزاجواد، آقا میرزاشهاب و آقا سیدمحمدنواب یزدی و صادق ابراهیمی مدیریت مدرسه را عهده‌دار بودند. پس از ایشان مدیریت مدرسه سالها برعهدهٔ سیدعلی علوی بوده است. این مدرسه بعدها دبیرستان سعادت خوانده شد و دانش آموختگان بنامی از این مدرسه بیرون آمده‌اند.

احمد بهمنیارکرمانی علاوه‌بر این مدرسه در بم نیز مدرسه‌ای به‌نام مدرسهٔ اسلامیه بنا نهاد. وی همچنین روزنامهٔ *دهقان* و روزنامهٔ *فکرآزادی* را نیز منتشر ساخت.

دبستان احمدی/دبیرستان پهلوی (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). در سال ۱۳۲۹ق قانون احداث چهار دبستان در چهار مرکز ایالات از مجلس گذشت که یکی از این ایالتها کرمان بود. پس از تصویب این قانون سه سال طول کشید تا این مصوبه در کرمان به اجرا درآید. سرانجام به سال ۱۲۹۳ش سیدمصطفی‌خان کاظمی و یک تن از شاگردان دبیرستان آلیانس فرانسه برای تأسیس این مدرسه به کرمان رفتند و مدرسه را افتتاح کردند. سید مصطفی‌خان کاظمی که بعدها استاندار کرمان شد، هم رئیس ادارهٔ معارف کرمان بود و هم مدیریت مدرسه را برعهده داشت. این مدرسه نخست در یک خانهٔ استیجاری تشکیل می‌شد و سپس به عمارت دولتی معروف به خوابگاه انتقال یافت.

---

* *سالنامهٔ فرهنگ کرمان*، ۲۶ـ۲۵ـ۱۳۲۴ش، مؤسس مدرسه را حاج زین‌العابدین‌خان پیشوای فرقهٔ شیخیه ذکر کرده و نوشته است مخارج مدرسه را مؤسس آن برعهده داشته و مدرسهٔ رایگان بوده است.

درسال ۱۲۹۸ش این مدرسه به‌صورت یک دبستان شش کلاسهٔ کامل درآمد و در پایان همین سال تحصیلی، یعنی در سال ۱۲۹۹ش به دانش‌آموختگان مدرسه گواهی‌نامهٔ ششم ابتدایی داده شد. از سال ۱۲۹۹ش کلاس اول متوسطه در آن دایر و از آن پس به‌تدریج بر کلاسهای دبیرستانی آن افزوده شد، تا اینکه در سال ۱۳۰۹ش این مدرسه دارای شش کلاس متوسطهٔ کامل گردید. این دبیرستان بعدها پهلوی نامیده شد.

دکتر ریاضی کرمانی (متولد ۱۲۸۶ش) دورهٔ سیکل اول متوسطه را در این دبیرستان تحصیل‌کرده است.

احمد بهمنیار مدتی دراین مدرسه به امر تدریس مشغول بوده است.

دبستان عصمتیه (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). در کرمان نیز مثل شهرهای دیگر در آن روزگار گشودن مدرسهٔ پسرانه با مخالفتها و اتهامات دشمنان فرهنگ نو مواجه می‌شد. در چنین اوضاعی مشکلات دایر کردن مدرسهٔ دخترانه دو چندان بود، اما با این حال روشنفکران و فرهنگدوستان این شهر کمر همت بستند و برآن شدند تا یک باب مدرسهٔ دخترانه در کرمان بگشایند. بنیانگذاران نخستین مدرسهٔ دخترانه در کرمان این افراد بودند: آقا سیدجواد، آقا میرزاشهاب، آقا میرزاغلامحسین، آقا مهدی معروف به رئیس بلد، حاج‌مصباح، حاج‌آقا هرندی، آقا علی زارع، آقا علی آقا روحی، شیخ محمد تقی ثقة‌الاسلام.

اولین مدیر مدرسه‌ای که چرخ ادارهٔ این مدرسه را به گردش انداخت قمرالحاجیه همسر حاج مصباح بود که به کمک دختران تحصیل کردهٔ خود کلاسهای این دبستان را اداره می‌کردند. دبستان عصمتیه تا سال ۱۳۰۴ش پنج کلاس ابتدایی داشت و از آن سال به‌بعد دارای شش کلاس رسمی شد و از سال ۱۳۱۴ش به‌بعد دورهٔ اول دبیرستان نیز در آن دایر شد.

ساختمان مدرسه نخست خانهٔ مخروبه‌ای بود که نوراللەخان و مختارالملک آن را اهداء کرده بودند. پس از آن به خانهٔ وقفی ملامحمدحسن انتقال یافت و پس از آن ساختمان مناسبی برای آن تهیه شد.

پرورشگاه صنعتی کرمان (۱۳۳۶ق/۱۹۱۷م). نخستین پرورشگاهی است که در کرمان به‌همت حاج‌علی‌اکبر صنعتی تأسیس شد. وی از نیکوکاران کرمان بود و برای سرپرستی ایتام مستغلاتی را که عبارت از دو گاراژ و چند مغازه و سالن سینما بود به این کار اختصاص داد. علاوه بر وی دیگر خیرخواهان نیز به این پرورشگاه کمکهای مالی می‌رساندند. این پرورشگاه به صورت منظم اداره می‌شد و برخی از دانش‌آموختگان آن

به مقامات عالی دست یافتند و دو سه نفر از آنان برای ادامهٔ تحصیل به خارج از کشور اعزام شدند. هنرمندانی چون صنعتی، نقاش و مجسمه‌ساز معروف کرمانی، در این پرورشگاه آموزش دیده‌اند. در سالهای بعد در این پرورشگاه کلاسهای دبیرستانی نیز دایر شد. در این پرورشگاه به نوآموزان نقاشی، کاردستی، نجاری، کفاشی و... آموخته می‌شد.

دبستان ادب (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). به‌کوشش جمعی از فرهنگدوستان و تلاش عباس فرهنگ تأسیس شد و با درآمد شهریه و کمک مختصری که ادارهٔ فرهنگ می‌داد، اداره می‌شد. این مدرسه یکی از بهترین مدارس کرمان بوده است.

دبیرستان ملی شاهپور (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م). در ۲۶ مهر سال ۱۳۰۴ش به‌همت مدرس‌زادهٔ غفاری، یکی از فرهنگیان با سابقهٔ شهر، تأسیس شد و در اردیبهشت ۱۳۱۸ش به‌دنبال کارشکنیهای گروهی مغرض منحل شد.

مدرسهٔ اکابر. احمد بهمنیار، مؤسس مدرسهٔ تربیت و معلم مدرسهٔ احمدی کرمان، به یاری میرزاشهاب در مدرسهٔ ابراهیم‌خان کلاسهای اکابر دایر کرد و به موفقیتهایی نیز دست یافت.

مدرسهٔ دخترانهٔ چالیاس* (۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م). گویا این مدرسه در قریهٔ چالیاس از توابع کرمان دایر شده بود، ولی وجود چنین مدرسه‌ای در آن شهر و در سال مذکور مورد تردید است و ما در هیچ یک از منابع موجود دربارهٔ فرهنگ کرمان به اشاره‌ای به این مدرسه برنخوردیم.

مدارس سیرجان

مدرسهٔ دانش/مدرسهٔ احمدی (۱۲۹۵ش/۱۹۲۶م). میرزاقاسم ادیب‌کرمانی مؤلف *خارستان* در سال ۱۲۹۵ش برای ایجاد یک باب مدرسهٔ جدید وارد سیرجان شد و همان سال مدرسهٔ دانش را بنا نهاد. این مدرسه بعدها دبستان احمدی خوانده شد. پس از وی میرزا باقرخان تهرانی، از معلمان قدیم این شهر، مدیریت این مدرسه را عهده‌دار گردید و در سال ۱۳۰۰ش مدیریت این مدرسه به‌عهدهٔ مدرس‌زاده سپرده شد. وی از مترجمان پلیس جنوب بود و مدرسهٔ سیرجان را نیز اداره می‌کرد.

گشودن مدرسه در آن زمان در شهر سیرجان به آسانی صورت نگرفت و مخالفان مدارس جدید پیوسته موانعی در سر راه آن ایجاد می‌کردند. چنانکه روزی یکی از

---

* محبوبی اردکانی به نقل از روزنامهٔ *ناصری* تبریز از این مدرسه نام برده است. همین مطلب در مقدمهٔ سالنامهٔ ۱۲-۱۳۱۱ش نیز آمده است.

مقدس‌مآبان شهر، مدیر تازه وارد را به حضور خود طلبیده و با لهجهٔ لاری به وی گفت: «درس جغرافی و هندسه که می‌دهی هیچ، اما این زنگ زدن دیگر برای چیست؟» [مقصودش زنگ مدرسه بود.] مدرس‌زاده با تعجب گفت: «برای اینکه معلمان و شاگردان خبر شوند و به کلاسهایشان بروند یا از آن خارج شوند». به‌دنبال این گفت و گو وی به مدیر مدرسه دستور داد که دیگر زنگ نزنند و صدای ناقوس کلیسا را در مدرسهٔ به صدا در نیارد و به جای آن بگوید: « بیا به درس!»

با همهٔ این دشواریها مدرسه اداره شد و مدرس‌زاده توانست برای شاگردان مدرسه لباس جدید، کفش، شلوار کوتاه، جوراب و کلاه مخصوص تهیه کند. از اولین گروه شاگردان کلاس ششم ابتدایی این مدرسه، که تعدادشان شش نفر بود، در سال ۱۳۰۰ش به‌صورت رسمی امتحان به عمل آمد.

طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف در سال مذکور تعداد ۱۰۱ شاگرد به رایگان در این مدرسه مشغول تحصیل بوده‌اند و در این سال شش معلم آموزش کودکان این مدرسه را برعهده داشته‌اند. این مدرسه بعدها به مدرسهٔ بدر و پس از آن به مدرسهٔ ابن‌سینا تغییر نام داد و سرانجام به دبیرستان دولتی مبدل شد.

مدارس بم

نخستین مدرسهٔ بم به سال ۱۲۹۵ش از طرف دولت و به مدیریت حاج میرزا محمدعلی‌خان تأسیس شد. پس از وی عبدالمهدی مهاجری‌پور، نمایندهٔ فرهنگ بم مدیریت مدرسه را نیز عهده‌دار شد.

همچنان که در صفحات پیش اشاره رفت احمد بهمنیار نیز مدرسه‌ای به‌نام اسلامیه در این شهر تأسیس کرد که ما اطلاعی از آن به‌دست نیاوردیم.

مدرسهٔ دارالایتام (۱۳۰۱ش/۱۹۲۱م). به مدیریت محمدعلی‌خان تأسیس یافت و بعدها دبستان عماد (عمادیه) خوانده شد.

مدرسهٔ ملی پهلوی (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). به مدیریت مدرس‌زادهٔ‌غفاری تأسیس شد.

مدارس رفسنجان

نخستین دبستان / دبستان حکمت (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). نخستین مدرسهٔ رفسنجان را دولت در سال ۱۲۹۷ش به مدیریت علی پولادی در خانه‌ای که برای این منظور

خریداری شده بود، تأسیس کرد. پس از علی پولادی، حسن اورندی، آقا میرزا غلامحسین و حاج مصباح به‌ترتیب مدیریت این مدرسه را عهده‌دار شدند و در زمان حاج مصباح بود که بنای دبستان حکمت پی‌ریزی شد. دبستان حکمت بعدها به دبیرستان حکمت مبدل شد.

سعدی انار (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

کوه‌بنان (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). در سال ۱۲۹۶ش شخصی به‌نام میرزاجواد برای ایجاد یک دبستان ملی به این قصبه رفت و با تشکیل انجمنی از فرهنگدوستان محل مقرر شد دو درصد از عوارضی که گرفته می‌شد به مخارج این مدرسه اختصاص داده شود. این مبلغ تکافو نکرد و در نتیجه از هر شاگرد مبلغ پنج قران نیز شهریه اخذ شد.

پس از تأسیس مدرسه، میرزا جواد به کرمان بازگشت و با موافقت شیخ یحیی رئیس معارف وقت شیخ‌حسین بهزادی (شریعتمدار) راکه در مدرسهٔ معصومهٔ کرمان مدرس بود با حقوق ماهانه دویست ریال به‌عنوان مدیر مدرسه به آن قصبه فرستاد. در این هنگام سیدباقر روح‌الامینی هم با حقوق ماهانه هشتاد قران آموزگار این مدرسه شد. تا سال ۱۲۹۸ش ادارهٔ فرهنگ کرمان نیز ماهانه یک‌صد ریال کمک هزینه به این مدرسه می‌فرستاد.

در سال ۱۲۹۸ش کلاس چهارم نیز در این مدرسه دایر شد و تا سال ۱۳۲۵ش همین چهار کلاس را داشت. محل این مدرسه در جای غریبی معروف به «دوشابخانه» بود و تا سال ۱۳۲۸ش مدرسه در همین محل دایر بود و بعدها با بودجهٔ دولتی جای مناسبی برای آن ساخته شد. در مناطق دیگر کرمان نیز مدارسی تأسیس شده است که متأسفانه اطلاعات زیادی از آنها به دست نیاوردیم. از آن جمله:

مدرسهٔ نعمتیّه ماهان (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م).

مدرسهٔ بردسیر (۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م).

مدرسهٔ پاریز (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م).

مدرسهٔ زرند (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م).

مدرسهٔ بافت (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

مدرسهٔ رابر پسران (بافت) (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

مدرسهٔ حامد شهداد (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

مدرسهٔ خبیص (شهداد) (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).

مدرسهٔ راور (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م).
مدرسهٔ اتحادیهٔ زید آباد (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م).
مدرسهٔ قریةالعرب: (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م).
در سالنامهٔ ۱۲۹۷ش از مدرسهٔ «سادات» و «اقطاع» نیز نام برده شده است.

مدارس بندرعباس

دبستان جاوید (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). مشوق و بانی این مدرسه سدیدالسلطنهٔ کبابی، حاکم بنادر و جزایر خلیج فارس، بود. این مدرسه سالها دایر بود و یکی از مدارس مهم آن منطقه به‌شمار می‌آمد. عایدات این مدرسه از عوارض مال‌التجاره و حق‌التعلیم شاگردان فراهم می‌شد. سدیدالسلطنه در سفرنامهٔ خود به درآمدها و هزینه‌های این مدرسه اشاره کرده و آن را این‌گونه توضیح داده است:

> عایدات فرعی دوهزار تومان، وجه نقدینه، ماهی بیست تومان، حق‌التعلیم اطفال از قرار ماهی پنج قران، دریافتی از مال التجاره وارده از قرار هر نقله یک شاهی، تقریباً ماهی بیست تومان. این حق را فقط تبعهٔ داخلی پرداخت می‌کردند و استمراری امین‌التجار بمبئی تقریباً ماهی شش تومان بود. کلیهٔ عایدات ماهی شصت و شش تومان بود. مصارف و هزینه‌های مدرسه از این قرار بود: حقوق سه نفر معلم ماهی چهل و پنج تومان، حقوق فراش سه تومان، حقوق جمع کنندهٔ عوارض ماهی پنج تومان، کلیهٔ مخارج ماهی شصت و چهار تومان. وجوه نقدینه پولهایی بود که فرهنگدوستان بندرعباس و دیگر جاها می‌پرداختند.

سدیدالسلطنه در سفرنامهٔ خود که در تاریخ ۱۳۲۹ق آن را به‌اتمام رسانده آورده است که «در حال حاضر صندوق دبستان دو هزار تومان نقد دارد که این نشان‌دهندهٔ وضع مرتب و منظم این مدرسه بوده است».

یک سوم شاگردان به رایگان در این مدرسه تحصیل می‌کردند. دراین مدرسه خط و زبان فارسی و قرآن و واجبات دینی و مقدمات حساب و جغرافیا و مختصری تاریخ ایران و علم اخلاق و زبان عربی و انگلیسی تدریس می‌شد.

جواد بهشتی مدیر و صاحب امتیاز روزنامهٔ *صبح صادق* پس از آنکه تحصیلات خود را درکراچی به پایان رساند و به ایران بازگشت، مدیریت این مدرسه را برعهده گرفت و دو سال در این سمت بود (صدرهاشمی، ج ۳، ص ۱۰۶).

مدرسهٔ حافظ (میناب) (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م).

مدرسهٔ بندرلنگه (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). در اواسط سال ۱۳۰۲ش آنگاه که شیخ محمدحسین سعادت به ریاست ادارهٔ فرهنگ و اوقاف بنادرجنوب منصوب شد، به‌یاری وی و فرهنگدوستان و روشنفکران دو باب مدرسه در بندرعباس به همت مشیرالتجار بندرعباسی و یک باب مدرسه در بندر لنگه دایر گردید.

مدارس خوزستان*

مدارس شوشتر

مدرسهٔ محمدیه. در دورهٔ حکومت حسینقلی‌خان نظام‌السلطنهٔ مافی در خوزستان اولین مدرسهٔ جدید خوزستان در شهر شوشتر، مقر حکومت حسینقلی‌خان، تأسیس شد. برپایی این مدرسه با کمکهای فکری و راهنماییهای محمدباقر ادیب و حاج سیدمهدی علوی صورت گرفت. بنا به درخواست آنان و به‌دعوت حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه، آقا محمدباقر، مدیر مدرسهٔ سعادت بوشهر، به شوشتر رفت و مدرسهٔ محمدیه را برپا کرد.

این مدرسه پس از اینکه نظام‌السلطنه از حکومت خوزستان خلع شد منحل گردید.

مدرسهٔ ملی شوشتر (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). حاج سیدمحمدطاهر امین‌التجار و حاج سیدنصرالله صدیق‌التجار که از بازرگانان معتبر شهر شوشتر بودند، پس از مشاهدهٔ پیشرفتهای فرهنگی تهران و بعضی نواحی شمالی ایران و پی‌بردن به نتایج و آثار نیکوی آن پیشرفتها، هنگامی که به شوشتر مراجعت کردند، بر آن شدند که یک باب مدرسهٔ جدید در شوشتر احداث کنند. سیداحمد امام، که از رجال معتبر شوشتر بود در پیشبرد این فکر به احداث کنندگان یاری رسانید. در نتیجهٔ این اقدامات، مبلغ ۲۴۰ تومان برای راه‌اندازی مدرسه و تأمین ملزومات آن فراهم آمد و مدرسهٔ ملی شوشتر بنا شد. علی‌رغم بی‌توجهی حاکم و بازرگانان شوشتر، مدرسه برپا شد و تا چند ماه به فعالیت مشغول بود. امینِ دارایی شوشتر، که در اواخر سال ۱۲۹۹ش به این شهرآمد، از وجود مدرسه در این شهر ابراز خوشحالی کرد و متعهد شد که بودجهٔ مدرسه را از محل عواید مالیات مستقیم

---

* *سالنامهٔ فرهنگ خوزستان*، سال ۲۴-۱۳۲۳ش؛ *احصائیهٔ مدارس خوزستان*، خرداد ماه ۱۳۰۶ش، وزارت معارف؛ *احصائیهٔ مدارس عربستان*، ۱۲۹۷ش، وزارت معارف و صنایع مستظرفه؛ *سالنامهٔ فرهنگ خرمشهر*، سال ۳۴-۱۳۳۳ش؛ *سالنامهٔ فرهنگ خوزستان* ۳۳-۱۳۳۲ش؛ صدرهاشمی، ج ۱، ص ۱۸۱.

دارایی شوشتر تأمین کند. این مدرسه بعدها به مدرسهٔ پهلوی نمرهٔ ۴ تغییر نام یافت. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش در همان سال دارای ۱۳۱ شاگرد مجانی و چهار آموزگار بوده است.

مدرسهٔ سپه نمرهٔ ۸ (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش در آن سال دارای ۵۶ شاگرد مجانی و پنج آموزگار بود.

مدارس خرمشهر (محمره)

مدرسهٔ خزعلیه (۱۳۲۷ق/۱۹۰۸م). این مدرسه که به‌نام شیخ خزعل‌خان سردار ارفع، حکمران موروثی طوایف عرب‌خوزستان، خزعلیه نامیده می‌شد، در حقیقت با کوششها و راهنماییهای میرزا حسین‌خان اعتلاءالدوله، کارگزار خوزستان، برپا شد. وی از رجال خوشنام و از تجددخواهان بنام بود. مشروطه‌خواهان خوزستان و به‌ویژه خود اعتلاءالدوله با وساطت حاج رئیس‌التجار که نماینده و همه‌کارهٔ شیخ خزعل‌خان بود، موافقت شیخ عرب را جلب کردند و مدرسهٔ شش کلاسهٔ خزعلیهٔ محمره (خرمشهر کنونی) را برپا کردند. مدیریت مدرسه را حاج آقا خسرو مؤدب کازرونی برعهده داشت. این مدرسه در سال ۱۲۹۷ش، شش کلاسه و تعداد آموزگاران آن هفت نفر و دانش‌آموزان آن ۱۱۰ نفر بود.

مدرسهٔ شرافت (۱۲۸۸ش/۱۹۰۹م). نام این مدرسه در احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش شرافت نمرهٔ ۲ ثبت شده است. در این سال مدرسه دارای ۱۵۶ نفر دانش‌آموز و هفت نفر آموزگار بوده که ۶۶ تن از دانش‌آموزان به رایگان مشغول تحصیل بوده‌اند.

مدارس اهواز (ناصری)

مدرسهٔ چاسبیه (۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م). همزمان با تأسیس مدرسهٔ خزعلیهٔ محمره، شیخ‌چاسب‌خان فرزند ارشد شیخ خزعل و حاکم منطقهٔ ناصری (اهواز کنونی) با راهنماییهای حاج سیدحسین از سادات معروف شهر ناصری و حاج رئیس‌التجار و جمعی دیگر از فرهنگدوستان، مدرسهٔ چاسبیه را به‌نام خود تأسیس کرد. مدیریت مدرسه در آغاز به میرزا احمد مؤدب کازرونی برادر حاجی آقا خسرو مؤدب کازرونی، مدیر مدرسهٔ خزعلیه، سپرده شد. این مدرسه در سال ۱۲۹۷ش دارای چهار کلاس و چهار آموزگار و ۶۰ دانش‌آموز بود. در سالهای اول سلطنت رضاخان نام مدرسه تغییر یافت و مدرسهٔ دانش پهلوی نمرهٔ ۱ خوانده شد.

مدرسهٔ حمیدیه (سالهای اول مشروطیت دوم). شیخ عبدالحمیدخان فرزند دیگر شیخ خزعل، که بعد از شیخ چاسب خان به حکومت ناصری رسید، برآن شد که همچون پدر و برادر یک باب مدرسهٔ جدید بنا کند. و این مدرسه را، که به‌نام او حمیدیه نامیده شد، برپا کرد. این مدرسه رونقی نیافت و سرانجام منحل شد. بعدها شرکت نفت انگلیس و ایران که قصد احداث مدارس جدید در نواحی نفت خیز را داشت، محل مدرسهٔ حمیدیه را به مدرسهٔ خیام اختصاص داد.

مدرسهٔ بنات. این مدرسه گویا در سالهای حکمرانی شیخ چاسب‌خان حاکم ناصری ایجاد شد. این مدرسهٔ دخترانه به مدیریت بانو آزادی اداره می‌شد.

مدرسهٔ خیام (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). این مدرسه را شرکت نفت انگلیس و ایران در محل سابق مدرسهٔ حمیدیه دایر کرد. این مدرسه بعدها به دبیرستان شاهپور تغییر نام یافت. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسهٔ خیام در این سال دارای ۱۳۷ دانش‌آموز مجانی و هشت آموزگار بوده است.

مدارس رامهرمز

مدرسهٔ منظّمیه (۱۲۸۹ش/۱۹۱۰م). این مدرسه در رامهرمز احداث شده بود و طبق آمار سال ۱۲۹۷ش در همان سال دارای چهار کلاس و پنج آموزگار و ۸۰ دانش‌آموز بود. نام این مدرسه بعدها و در اوایل سلطنت رضاخان به مدرسهٔ پهلوی نمرهٔ ۳ تغییر یافت. در سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای ۸۱ دانش‌آموز و پنج آموزگار بوده است.

مدارس دزفول

مدرسهٔ حسینی (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). اولین مدرسهٔ جدید را در دزفول شیخ‌علی عماد و عباس آصف و سیدعبدالحمید فخرایی احداث کردند. تأمین قسمتی از هزینه‌های این مدرسه را سیدعبدالحسین قطب برعهده گرفت و به این سبب هیئت مؤسسان مدرسه آن را به‌نام مرحوم قطب مدرسهٔ حسینی نامیدند. این مدرسه بعدها به مدرسهٔ پهلوی نمرهٔ ۸ تغییر نام یافت. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در این سال دارای ۶۸ دانش‌آموز و چهار آموزگار بوده است.

مدرسهٔ محمدیه (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). این مدرسه به مدیریت سید کمال‌الدین مجلسی افتتاح شد.

مدارس بهبهان، آبادان، هندیجان

مدرسهٔ بهبهان

مدرسهٔ دولتی (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م).

مدرسهٔ آبادان

مدرسهٔ پهلوی نمرهٔ ۶ (۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م). این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای ۸۸ دانش‌آموز و شش آموزگار بوده است.

مدرسهٔ هندیجان

مدرسهٔ شوکت نمرهٔ ۱۰ (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش در همان سال دارای ۵۹ دانش‌آموز و دو آموزگار بوده است.

مدارس لرستان*

مدارس بروجرد

مدرسهٔ ناصریه (۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م). این مدرسه با مساعدت و همراهی گروهی از اعیان بروجرد و رؤسای ادارات تشکیل شد. به‌علت نقش ارزنده‌ای که آقای ناصری رئیس وقت ادارهٔ دارایی بروجرد در ایجاد این مدرسه داشت، آن را به‌نام او ناصریه خواندند. جنگ جهانی اول و تأثیرات آن در ایران و به‌ویژه در منطقهٔ لرستان ادامهٔ فعالیتهای فرهنگی را متوقف ساخت و این مدرسه تعطیل شد. طبق آمار سال ۱۲۹۷ش این مدرسه در آن سال دارای سه کلاس و سه آموزگار و ۸۸ شاگرد بوده است.

مدرسهٔ قوام‌الدوله (۱۳۳۸ق/۱۹۲۰م). این مدرسه را قوام‌الدوله حاکم وقت بروجرد احداث کرد و به‌نام خود قوام‌الدوله نامید. بنا به درخواست او آقای اعتضاد رازانی که در منطقهٔ گروس به‌سر می‌برد، به بروجرد آمد تا مدرسه را اداره کند. مدرسه در آن سال دارای ۴۱ شاگرد و سیصد وبیست ریال درآمد ماهانه بود.

مدرسهٔ اعتضادیه (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). این مدرسه به هنگام تأسیس دارای شش کلاس بود. در احداث آن برخی از بزرگان شهر نقش داشتند. برابر آمار سال ۱۳۰۶ش

---

* مولا بروجردی، *تاریخ بروجرد*، ج۱؛ *سالنامهٔ دبیرستان پهلوی خرم‌آباد*، ۳۱-۱۳۳۰ش؛ *سالنامهٔ وزارت معارف* ۱۲۹۷ش؛ *احصائیه مدارس لرستان*، خرداد ۱۳۰۶ش؛ مجلهٔ *تعلیم و تربیت*، س ۱، ش ۱؛ ادموندز، سیسیل جان، *یادداشتهایی دربارهٔ لرستان*.

وزارت معارف مدرسه در آن سال دارای ۱۴۴ شاگرد و هفت آموزگار بوده است.

مدرسهٔ کمال‌السلطنه. در زمان آقای سیدکمال‌الدین کمال‌السلطنه یک باب مدرسهٔ چهار کلاسهٔ دولتی در بروجرد احداث شد. پیش از سال ۱۳۰۲ش بودجهٔ فرهنگ از محل نیم‌عشر موقوفات تأمین می‌شد، ولی از سال ۱۳۰۲ خورشیدی بودجهٔ مخصوص برای فرهنگ تعیین شد و از آن طریق مدرسهٔ مزبور نیز دارای بودجهٔ ثابت شد.

مدرسهٔ شریفیه (۱۳۰۲ش/۱۹۲۲م). این مدرسه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش، دارای ۱۰۶ شاگرد و هشت آموزگار بوده است.

مدرسهٔ جمالیه (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). در زمان ریاست محمد اعتضاد رازانی بر ادارهٔ فرهنگ و با همراهیهای همایون سیاح رئیس دارایی و علیرضا خسروانی و عده‌ای دیگر از فرهنگدوستان احداث شد. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در آن سال دارای ۹۵ شاگرد و سه آموزگار بوده و ۴۵ تن از شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ مکتب‌البنات فاطمیه (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). این مدرسه در زمان ریاست محمد اعتضاد رازانی بر ادارهٔ فرهنگ و با همراهیهای همایون سیاح رئیس دارایی شهر و علیرضا خسروانی و گروهی دیگر از مردم تجددخواه تأسیس شد. مدیریت مدرسه در آغاز به آغاخانم خسروانی مادر علیرضا خسروانی سپرده شد. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش تعداد شاگردان مدرسه در آن سال بالغ‌بر ۵۹ نفر بود و مدرسه سه آموزگار داشت و ۱۵ تن از شاگردان به رایگان مشغول تحصیل بودند.

مدارس خرم‌آباد

مدرسهٔ خرم آباد (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). سیسیل جان ادموندز، افسر ارتش بریتانیا که در سالهای جنگ جهانی اول در نواحی لرستان ایران مأمور بوده، در یادداشتهای مربوط به ماه سپتامبر سال ۱۹۱۷م آورده است: «چند روز پس از ورود به شهر خرم‌آباد هنگام گشت وگذار در خیابانهای شهر به مدرسه‌ای که در آن باز بود داخل شدم. مردی کوچک‌اندام و زیرک که کلاه لری به سر داشت جلو آمد و سلام گفت. پسران مسلمان در حیاط تکالیف خود را انجام می‌دادند وکلیمیها در یک اتاق کوچک و مجزا به هم فشرده شده بودند. این مرد در حالیکه به چوب و فلکی که در کنار دیوار بود اشاره می‌کرد گفت چوب و فلک هم هست و اگر بچه‌ها درسشان را خوب یاد نگیرند برحسب میزان خطا ۵، ۱۰ یا ۱۵ ضربه چوب می‌خورند» (ص ۱۲۰ و ۱۲۱).

گرچه از گفته‌های وی پیداست که این مدرسه با مکتبخانه‌ها تفاوتهایی داشته است، ولی وجود مدرسهٔ جدید در آن تاریخ در خرم‌آباد مورد تردید است.

مدرسهٔ سپه (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). پس از ورود ارتش و نیروهای دولتی به شهر خرم‌آباد و تأسیس ادارات دولتی، فرماندهٔ ارتش و نیروهای دولتی امیر لشکر احمدآقاخان امیر احمدی با تشکیل کمیسیونی مرکب از محترمین و معتمدین شهر مبالغی پول جمع‌آورده و از ادارهٔ فرهنگ بروجرد خواست که دو آموزگار برای احداث مدرسهٔ جدید به آن شهر روانه کند. سیدجلال فاطمی و سیدجواد خندانی به خرم‌آباد آمدند و دبستان سپه را در محلهٔ باباطاهر آن شهر احداث کردند. نحوهٔ فراخواندن اطفال به مدرسه تا حدی با خشونت همراه بود و مأموران دژبانی ارتش با اعمال زور کودکان را از منازل آنان به مدرسه می‌کشاندند و این امر موجب نگرانی بسیار زیاد والدین کودکان می‌شد. آنان گمان می‌کردند کودکانشان را به خارج از خرم‌آباد می‌برند. این دبستان تا سال ۱۳۰۴ش در همان محل قبلی دایر بود. در این سال مدرسه به ساختمان اهدایی شیخ‌عبدالرحمان لرستانی نقل مکان داد. مدیریت آن در سال ۱۳۰۴ش با اسماعیل گروسی بود و آموزگاران مدرسه میرزا علیرضا زاهدی و ملاعبدالعظیم نام داشتند.

مدرسه چاپلق* (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م).

۲. مدارس عالی و تخصصی

مدارس تهران

مدرسهٔ دارالفنون** (پنجم ربیع‌الاول ۱۸۵۱/۱۲۶۸). فکر تأسیس مدرسهٔ دارالفنون

---

* در مجلهٔ *تعلیم و تربیت* (س۱، ش۱)، از این مدرسه یاد شده است، ولی در اسناد دیگر مربوط به مدارس لرستان از این مدرسه نامی نیامده است.

** دربارهٔ دارالفنون تحقیقات مستقلی صورت گرفته است، از این‌رو در اینجا به اشاره بدان پرداخته شده است. برخی از این منابع: آدمیت، *امیرکبیر و ایران*؛ اقبال یغمایی، مجلهٔ *یغما*، ج ۲۲، ۱۳۴۸؛ *امیرکبیر و دارالفنون*، مجموعه مقالات، به‌کوشش روشنی زعفرانلو؛ مخبرالسلطنه، *خاطرات و خطرات*؛ اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*؛ *خاطرات احتشام‌السلطنه*.

منابع مدارس عالی و تخصصی: محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید، ج۱؛ سالنامهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی ۱۵-۱۳۱۴ش؛ در زمینهٔ ایران‌شناسی، به کوشش چنگیز پهلوان. باستانی پاریزی، تلاش آزادی؛ تاریخچهٔ معارف ایران، مجلهٔ تعلیم و تربیت س۱، ش۴؛ احصائیهٔ ۱۳۰۶ش وزارت معارف؛ سالنامهٔ وزارت معارف ۱۲۹۷ش؛ سالنامهٔ دانشسرایعالی ۲۰-۱۳۱۹ش؛ صدرهاشمی، ج۲. اولین راپورت مدرسهٔ صنعتی فارس، ۱۳۰۵ش؛ مهناز مرجانی، بررسی عوامل مؤثر در ایجاد مدارس فنی و حرفه‌ای در ایران، ملک‌محمدی، مبانی ترویج کشاورزی.

در نتیجهٔ مجموع تجربه‌ها و سفرهای امیرکبیر به‌وجود آمد که به‌گوشه‌ای از آنها در شرح حال وی اشاره شد. هدف از تأسیس مدرسه از نظر امیر بیشتر آشنا کردن ایرانیان با علوم و فنون جدید و رفع حوائج نظامی و فنی کشور بود.

نام دارالفنون. نام این مدرسه در روزنامهٔ *وقایع اتفاقیه* به تکرار «دارالفنون» ثبت شده است، ولی از سوی خود امیر در روزنامهٔ فوق، عنوانهای دیگری نیز در مورد این مدرسه به کار رفته است، از جمله: «مکتبخانهٔ پادشاهی»، «تعلیم‌خانه»، «مدرسنه»، «مدرسهٔ جدید»، «مدرسهٔ نظامیه» و «معلم‌خانه» (آدمیت، ص۳۵۵).

محل و ساختمان دارالفنون. محل دارالفنون در شمال‌شرقی ارگ شاهی که قبلاً سربازخانه بود بنا نهاده شد و ساختن بنای آن در سال ۱۲۶۶ق/۱۸۴۱م شروع شد. نقشهٔ آن را میرزا رضای مهندس، یکی از شاگردانی که در زمان عباس میرزا برای تحصیل به انگلستان رفته بود، کشید و محمد تقی‌خان معمار باشی دولت آن را ساخت.

معلمان دارالفنون نخستین معلمان دارالفنون را امیر از خارج استخدام کرد و چون از وضع کار فرانسویها و انگلیسیها که به ایران آمده بودند اطلاع داشت و می‌دانست که اینها در درجهٔ نخست منافع دولت خود را در نظر دارند و روسیه را هم شخصاً دیده بود و از اندیشه‌های سیاسی آنان آگاه بود، از این‌رو نظر امیر به دوکشور اروپایی اتریش و پروس (آلمان) معطوف شد و نخستین معلمان را بیشتر از این دو کشور تأمین کرد. اسامی نخستین معلمان با ذکر رشتهٔ تعلیم و نام مترجمان آنان به این شرح است:

بارون گومنز (Gumanes) اتریشی. معلم پیاده‌نظام و مشاور امیر در اصلاح نظام، وی در اوایل ۱۲۶۹ق/۱۸۵۲م از خدمت استعفاء داد و رفت.

متراتسوی ایتالیایی. مربی سپاه و معلم پیاده‌نظام. مترجم او حاجی شیخ محسن (مشیرالدولهٔ بعدی) بود. وی مؤلف دوکتاب در فن نظام است.

کرزیز (Kreziz) اتریشی. معلم توپخانه و ریاضیات و تاریخ نظامی. مترجمش میرزا زکی مازندرانی علی‌آبادی از تحصیل کرده‌های فرانسه بود. او و ملکم‌خان نخستین کسانی هستند که در تهران سیم تلگراف کشیدند.

نمیرو (Nemiro) اتریشی. معلم سواره نظام و مربی سپاه. مترجم او آندرهٔ نمساوی بود که سالها در ایران زیسته بود و پیش از این خیاطی می‌کرد.

زاتی (Zattie) اتریشی. مهندس نظام و معلم ریاضیات. ترجمانی او را میرزا ملکم‌خان به‌عهده داشت و خود وی نیز سمت معلمی داشت.

بوهلر (Bohler) فرانسوی. تدریس ریاضیات و نقشه‌کشی به‌عهدهٔ او بود و محمد حسن‌خان قاجار مترجمش بود.

کارنتای (Carnotta) اتریشی. معلم معدن‌شناسی بود. مترجم او نخست میرزا رضای کاشی و سپس میرزا آقای تبریزی بود.

فکتی (Fochettie) ایتالیایی. معلم فیزیک و شیمی و دواسازی و مترجمش میرزا رضای کاشی بود. از شاگردانش میرزا کاظم‌خان شیمی است که بعدها در دارالفنون تدریس می‌کرد و چند کتاب نوشت.

دکتر پلاک (Polak) اتریشی. معلم طب و جراحی و کحالی. مترجم او محمدحسن‌خان قاجار بود. چند کتاب خوب نوشت و در مطبعهٔ دارالفنون چاپ شد.

دکتر شلیمر هلندی (Schlimmer). میرزاتقی‌خان وی را به‌عنوان پزشک قبلاً به مأموریت گیلان فرستاده بود. بعد معلم دارالفنون شد. از دانشمندان بود. کتابهای خوبی در زمینهٔ پزشکی نوشت و مؤلف فرهنگ فرانسه به فارسی بود.

ریشارخان فرانسوی. معلم زبان فرانسوی بود. از فنون گوناگون آگاهی داشت. به دین اسلام درآمد و به‌نام محمدرضاخان شهرت یافت. چند کتاب در گرامر زبان فرانسه نوشته، مترجم او در دارالفنون میرزاعبدالوهاب یزدی بود.

کاژرپلو ایتالیایی. معلم نقاشی بود.

از معلمان ایرانی این دوره نام این کسان آمده است: **میرزا ملکم‌خان** حساب و هندسه و جغرافیا تدریس می‌کرد. **میرزا سیدعلی** معلم طب بود که‌نزد دکتر پلاک نیز طب‌فرنگی آموخته بود. **میرزا احمد طبیب کاشانی** معلم طب قدیم بود. **شیخ محمدصالح اصفهانی** معلم زبان فارسی و عربی بود و سمت پیشنمازی مدرسه را نیز داشت. در دوره‌های بعدی این مدرسه معلمان خارجی و داخلی دیگری مشغول تدریس بودند که از آوردن نام آنان خودداری شد*.

برنامه و رشته‌های تحصیلی. درسهای اساسی مدرسه اینها بودند: مهندسی، دواسازی، طب و جراحی، توپخانه، پیاده‌نظام، سواره‌نظام و معدن‌شناسی. شاگردان هر درس یا رشته کلاس خاصی داشتند به اسم همان درس مانند «اطاق مهندسی». علاوه بر این هفت رشته، درسهای دیگری هم متناسب با همان رشته تدریس می‌شد: تاریخ،

---

* محبوبی اردکانی نام ۴۰ معلم خارجی و ۳۳ معلم و ۸ مترجم ایرانی را آورده است. رک: *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید*، ج۱، ص۲۷۱.

جغرافیا، طبیعیات، ریاضیات. در ابتدا زبان فرانسه هم جزو دروس اساسی بود، ولی پس از آنکه شاگردان توانستند کم و بیش دروس معلمان اروپایی خود را بفهمند و معلمان خارجی هم اندکی به‌زبان فارسی آشنا شدند، زبان فارسی و عربی جزو درسهای کمکی محسوب شد. (محبوبی اردکانی، ج ۱، ص ۲۷۰).

شاگردان هر کلاس، به‌ویژه در اوایل کار، اغلب در یک گروه بودند، ولی بعدها با توجه به استعداد و تواناییها به دو یا سه «مرتبه» تقسیم شدند. شیوهٔ ادارهٔ کلاس به این ترتیب بود که مرتبهٔ اول را خود معلم اداره می‌کرد و مترجمان و یا شاگردان برجسته به شاگردان مرتبه‌های دوم و سوم آموزش می‌دادند. این شاگردان برجسته را عنوان «خلیفهٔ درس» داده بودند.

برنامهٔ تحصیلات در دارالفنون از حدود برنامهٔ دبیرستان تجاوز نمی‌کرد؛ یعنی در حقیقت از برنامهٔ ابتدایی شروع و به دبیرستان ختم می‌شد. دورهٔ اول مدرسه هفت سال بود، ولی بعدها به پنج و چهار سال تقلیل یافت. چنانکه در اواخر دورهٔ ناصرالدین‌شاه دورهٔ طب چهار سال شد و معمول این بود که یک دسته شاگرد چهار سال را تمام می‌کردند، بعد از نو دستهٔ دیگر را می‌پذیرفتند؛ علت این امر ظاهراً کمی استاد بوده است.

اوقات کار. مدرسه از مؤسسات دیوانی دربار محسوب می‌شد و از جهت تعطیل و وقت کار و شرکت در سلام اعیاد و دیگر تشریفات از رسوم دربار تبعیت می‌کرد. مدت تحصیل سالانه از نه ماه کمتر بود. کار مدرسه از هشت صبح تا سهٔ بعدازظهر بود و شاگردان ناهار را به خرج مدرسه در مدرسه صرف می‌کردند و نماز ظهر و عصر را در مدرسه به‌جا می‌آوردند.

امتحانات. هر سال سه‌بار از شاگردان امتحان به‌عمل می‌آمد و غیر از معلمان کسان دیگری از بزرگان مانند علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه یا ملاعلی‌محمد اصفهانی ریاضیدان و منجم مشهور در جلسهٔ امتحان حاضر می‌شدند. در نوبت سوم پس از پایان امتحانات، شاه به مدرسه می‌آمد و سلام مخصوص تشکیل می‌شد. جریان امور مدرسه را به اطلاع شاه می‌رساندند و شاه شاگردان برجسته را با دادن نشان و اضافه‌مواجب سالانه تشویق می‌کرد و شاگردان کم کار مورد سرزنش قرار می‌گرفتند و گاهی کار به چوب زدن در روز سلام و اخراج از مدرسه و قطع مواجب می‌کشید.

شیوهٔ آموزش. دروس علمی در آغاز به‌صورت نظری بود، اما پس از یک‌سال

شاگردان طب و جراحی را به مریضخانه می‌بردند و به‌صورت عملی و بالینی آموزش می‌دادند. در سال ۱۲۷۲ق/۱۸۵۵م موسیو فوکتی معلم فیزیک و شیمی و دواسازی به‌همراه فرخ‌خان امین‌الملک به فرنگستان رفت و از آنجا وسایل آزمایشگاه مناسب با کار خود را آورد و از آن تاریخ شاگردان در آزمایشگاه نیز کار می‌کردند. علاوه بر این شاگردان مهندسی نیز برای کارهای عملی به ارتفاعات گوناگون می‌رفتند و به‌صورت عملی به آموزش می‌پرداختند.

شاگردان هریک از رشته‌های گوناگون در مدرسه یا بیرون از آن به کارهای عملی می‌پرداختند. برای نمونه در موقع حمله به هرات و جنگ جنوب عده‌ای از قسمت مهندسی، توپخانه، سواره، پیاده و طب با لشکر همراه بودند. شاگردان قسمت طب به دستیاری دکتر پولاک در سال ۱۲۶۹ق/۱۸۵۲م به هنگام شیوع وبا به خدمت درمانی مشغول بودند. کتابهایی که معلمان مدرسه تألیف می‌کردند اغلب به‌دست شاگردان مدرسه ترجمه می‌شد. چاپخانهٔ مدرسه را خود شاگردان اداره می‌کردند و مطالب درسی را فوراً چاپ می‌کردند. شاگردان گاهی نمایشنامه‌هایی نیز اجرا می‌کردند. مدرسه دارای کتابخانه بود. طبیب مخصوصی نیز برای شاگردان گمارده بودند.

شاگردان. عدهٔ شاگردان دارالفنون در سال تأسیس ۱۱۴ نفر بود که همه از اشراف‌زادگان بودند. شمار آنان براساس رشته‌های تحصیلی از این قرار بود: مهندسی ۱۲ نفر، توپخانه ۲۶ نفر، پیاده‌نظام ۳۹ نفر، سواره‌نظام ۵ نفر، طب و جراحی ۲۰ نفر، فیزیک و شیمی و دواسازی ۷ نفر و معدن‌شناسی ۵ نفر.

تعداد شاگردان این مدرسه بعدها افزایش یافت. کرزن که در سال ۱۳۰۷ق/۱۸۸۹م به ایران آمده است عدهٔ شاگردان را ۳۸۷ نفر ثبت کرده است، بدین قرار: رشته‌های سه‌گانهٔ نظام ۷۵ نفر، شعبه‌های مختلف علم و فن ۱۴۰ نفر، زبان فرانسوی ۴۵ نفر، زبان انگلیسی ۳۷ نفر، زبان روسی ۱۰ نفر و نقشه‌کشی ۸۰ نفر.

سرپرست و رئیس مدرسه. مدرسه در آغاز وابستهٔ وزارت امورخارجه بود؛ به این معنی که چون اکثر معلمان آن اروپایی بودند و سر و کار این معلمان نیز با وزارت امورخارجه بود، لذا سرپرستی مدرسه را وزیر امورخارجه عهده‌دار بود و چون جنبهٔ دیگر مدرسه نظامی بود، پس از وزیر امور خارجه، سرپرستی با عزیزخان مکری آجودان‌باشی کل نظام بود، و پس از وی رجال دیگر به ترتیب ریاست مدرسه را برعهدهٔ داشتند. بعدها وزیر علوم سرپرستی مدرسه را عهده‌دار شد.

نظامت. نظامت مدرسه در آغاز با رضاقلی‌خان هدایت (لله‌باشی) بود و انتخاب او مخصوصاً به میل ناصرالدین‌شاه صورت گرفت.

اعضای اداری. این اعضا عبارت بودند از کتابدار، آجودان، مباشر، مستوفی، ناظر، روزنامه‌نویس، مؤذن و عده‌ای قراول و فراش.

در مورد اهمیت و تأثیر دارالفنون و نیز دربارهٔ توجه دولت نسبت به این مدرسه و فرازونشیبها و موفقیتها و عدم موفقیتهای آن سخن بسیار گفته شده است که در صفحات پیش در شرح حال امیرکبیر به گوشه‌هایی از آن اشاره کردیم. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به منابع ذکر شده در این تحقیق مراجعه کنید.

مدرسهٔ سیاسی (۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م). تأسیس مدرسهٔ سیاسی اثر فکر میرزاحسن‌خان مشیرالملک پسر نصرالله‌خان مشیرالدوله بود. توقف مشیرالملک (مشیرالدولهٔ بعدی) در خارج ازکشور و تحصیل علوم سیاسی و حقوق، وی را بیش از پیش به اهمیت قانون و قانوندانی و داشتن افراد آگاه در این امور واقف کرد. از این‌رو پس از بازگشت به ایران، این فکر را با پدر خویش که وزیر امورخارجه بود، در میان گذاشت واز وی تقاضا کرد یک باب مدرسهٔ سیاسی به شیوهٔ جدید در ایران بگشاید. پدر وی نیز که‌مردی «اصولی و قاعده‌دان» بود این اندیشه را پذیرفت و به‌دنبال آن برحسب پیشنهاد وی، مظفرالدین‌شاه فرمانی مبنی بر تأسیس یک باب مدرسهٔ علوم سیاسی صادر کرد.

این مدرسه در تاریخ پانزدهم شعبان ۱۳۱۷ق افتتاح شد و جزو یکی از ادارات مستقل وزارت امورخارجه درآمد. بودجهٔ آن تا اوایل مشروطیت از عواید تذکره تأمین می‌شد و در آغاز چهار هزار تومان از تفاوت عمل معدن فیروزهٔ خراسان به این مدرسه پرداخت می‌شد. در روز افتتاح مشیرالدوله، وزیر امورخارجه، عده‌ای را دعوت کرد تا در مراسم گشایش شرکت کنند. مدرسه در آغاز با نطق میرزاحسن‌خان مشیرالملک شروع شد. وی در جلسهٔ افتتاحیه، جزوه‌ای در زمینهٔ حقوق بین‌الملل قرائت کرد که پس ازاتمام آن حضار با دست زدن ممتد وی را تشویق کردند.

این مدرسه نخست یک کلاس بیشتر نداشت و در سالهای بعد بر تعداد کلاسهای آن افزوده شد. شاگردان دورهٔ اول مدرسه اغلب از شاگردان مدرسهٔ دارالفنون بودند که به آنجا انتقال یافته بودند و در سالهای بعد، از شاگردان دبیرستانهای مشهور آن زمان نیز وارد این مدرسه شدند. کسانی چون علی‌اکبر سیاسی، عبدالله مستوفی از دانش‌آموختگان این مدرسه بوده‌اند. عبدالله مستوفی رتبهٔ اول را در این مدرسه احراز کرده است. در

سالهای نخستین میرزا حسن‌خان مشیرالملک ریاست مدرسه را برعهده داشت و محقق‌الدوله پسر امین دربار و از تحصیل کرده‌های اروپا معاون مدرسه بود.

شرایط ورود به مدرسه: در اعلام پذیرش داوطلب به مدرسهٔ سیاسی این شرایط اعلام شده بود:

۱) سن از ۱۱ تا ۱۵؛

۲) مواد امتحانی ورودی: دروس صرف و نحو عربی، حساب، خط، انشا و املا؛

۳) مواد درسی مدرسه را تاریخ، فقه و حقوق تشکیل می‌داد. در آغاز شانزده نفر شرایط ورود به مدرسه را به دست آوردند و مدرسه شروع به‌کار کرد.

معلمان و دروس این مدرسه در آغاز تأسیس آن به این شرح بود:
صدیق حضرت، اردشیرجی سرپرست پارسیان تهران معلم تاریخ میرزا عبدالرزاق‌خان بغایری، معلم جغرافی؛ دکتر مرل معلم فرانسه؛ میرزاحسن‌خان معلم حقوق بین‌الملل میرزا حبیب‌الله معلم فقه.

در سالهای بعد معلمانی دیگر به این گروه افزوده و درسهای جدیدی نیز در برنامه گنجانده شد. برای نمونه درس ادبیات در برنامه وارد شد و میرزا محمدعلی فروغی ذکاءالملک معلم آن شد و در غیاب میرزاحسن‌خان مشیرالملک، اوهانس‌خان عمادالوزرا و پس از او ژوزف هنبیک بلژیکی، مستشار حقوقی وزارت امورخارجه، معلم درس حقوق بودند.

گفتنی است که در آغاز تأسیس این مدرسه علمای آن زمان ابتدا با تدریس فقه در مدرسهٔ سیاسی مخالف بودند و استدلال آنان این بود که درس مزبور باید در حوزه‌ها تدریس شود و هیچ‌کدام حاضر نشدند در این مدرسه تدریس فقه را برعهده بگیرند. میرزا حسن‌خان در مقابل این اعتراض علما گفت که مقصودش از این‌کار تربیت فقیه نیست، بلکه می‌خواهد این جوانان را به اصول فقه اسلامی آشنا سازد، تا وقتی به ممالک کفر رفتند از راه به‌در نروند و به این وسیله توفیق یافت.

مدرسهٔ سیاسی دو دورهٔ تحصیلی و پنج کلاس داشت. در دورهٔ اول سه کلاس و در دورهٔ دوم دو کلاس داشت. برای دورهٔ اول تصدیق‌نامه‌ای به شاگردان داده می‌شد که به امضای معلمان و رئیس مدرسه در می‌آمد و شاگردان با این تصدیق‌نامه حق اشتغال به تحصیل در دورهٔ دوم را می‌یافتند. از سال ۱۳۳۰ق به‌بعد تصدیق‌نامهٔ پایان دورهٔ دوم به امضای وزیر خارجهٔ وقت می‌رسید. در سال ۱۳۲۱ق نخستین امتحان نهایی به‌عمل آمد و هفت نفر دورهٔ چهار ساله مدرسه را با موفقیت به‌پایان رساندند و دیپلم گرفتند.

گفتنی است درسهایی که در این مدرسه داده می‌شد هیچ‌کدام کتاب نداشت، از این رو محمدعلی فروغی نخستین کتاب را در زمینهٔ تاریخ ملل قدیم شرق برای شاگردان این مدرسه نوشت.

در سال ۱۳۲۵ق که محمدعلی فروغی ذکاءالملک به ریاست مدرسه منصوب شد. برای نخستین بار درس علم ثروت (علم اقتصاد) در برنامه گنجانده و تدریس آن به‌عهدهٔ مؤتمن‌الملک گذاشته شد. اول کتابی هم که در علم ثروت به زبان فارسی نوشته شد کتابی است که محمدعلی فروغی از زبان فرانسه برای شاگردان مدرسهٔ سیاسی ترجمه کرد.

در این دوره کتابهایی برای تدریس تهیه شد که رسالهٔ *حقوق اساسی* از جملهٔ این درسها بود. همچنین علاوه بر درسهای پیشین، درس حقوق و دفترداری نیز در برنامه گنجانده شد که معلم آن صدیق حضرت بود. مدت تحصیل در این مدرسه بعدها به پنج سال افزایش یافت و این زمانی بود که محمدعلی فروغی ریاست مدرسه را برعهده داشت.

حداقل نمرهٔ قبولی در این مدرسه دوازده بود و امتحانات آخر سال به‌صورت کتبی و شفاهی انجام می‌گرفت.

گویا میان سطح علمی این مدرسه و آموزش مقدماتی در آن زمان اختلاف فاحشی وجود داشته است. یکی از معلمان فرانسوی این مدرسه بعدها نوشت: شکاف‌ژرفی میان آموزش مقدماتی و آموزش عالی حقوق در ایران وجود دارد. هرچند که مدرسهٔ آلیانس فرانسه و هیئت لازاریستها جوانان ایرانی را آموزش مقدماتی و حتی آموزش مقدماتی پیشرفته می‌دهند، اما فاصلهٔ اینها با آموزش عالی حقوق زیاد است.

تعداد فارغ‌التحصیلان این مدرسه از نخستین دورهٔ آن یعنی ۱۳۲۱ق تا تاریخ انضمام آن به مدرسهٔ حقوق (۱۳۰۵ش) جمعاً ۲۱۰ نفر بوده است.

مدرسهٔ فلاحت مظفری* (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). از طرف دولت و برای آموزش علمی و عملی فنون کشاورزی در تهران گشایش یافت. مدیریت این مدرسه به‌عهدهٔ «داشر» بلژیکی واگذار شد. خود آموزشگاه در تهران قرار داشت، ولی عملیات کشاورزی در دهکدهٔ «بهشتی» نزدیک «غار» صورت می‌گرفت که پس از چندی به باغ نگارستان انتقال یافت.

---

* صدرهاشمی نام این مدرسه را مدرسهٔ *شاهنشاهی فلاحت* ذکر کرده است. رک: ج۴، ص۸۸.

شرایط ورود به این مدرسه چندان دشوار نبود و منحصر به آشنایی با زبان فارسی و حداقل اطلاع از یک زبان خارجی بود. این آموزشگاه یک دوره بیشتر فارغ‌التحصیل نداد و فارغ‌التحصیلان مسؤولیت دوایر فلاحتی ایالات و ولایات را عهده‌دار بودند. نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امورخارجه از جمله کسانی بود که به تأسیس مدرسه همت گماشت. ریاست مدرسه به ترتیب به‌عهدهٔ مهندس زاهدی (مقوم‌الملک)، مرتضی قلی سپانلو و نصرالله‌خان جلیل‌الملک و احسن‌الدوله بود.

پس از پایان دورهٔ اول تا یازده سال کشور از وجود مدرسهٔ کشاورزی محروم ماند، تا اینکه در سال ۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م حسین علاء وزیر وزارت فواید عامه، و تجارت و فلاحت به تأسیس شورای عالی کشاورزی اقدام کرد و این شورا توصیه کرد که در تهران یک باب مدرسهٔ عالی فلاحت و در دیگر نقاط کشور دبستانهای روستایی احداث گردد. تأسیس آموزشگاه علمی کشاورزی به علت نداشتن متخصصان فنی کافی میسر نشد و به‌جای آن در کرج آموزشگاهی گشوده شد. (محبوبی اردکانی، ج ۱، ص ۴۰۶، مجلهٔ *تعلیم و تربیت*، س ۴، ص ۴۶۴).

دبستان برزگران (کرج) (۱۲۹۶ش/۱۹۱۷م). به‌دنبال تصمیم شورای عالی کشاورزی مبنی بر تشکیل مدارس روستایی در نقاط گوناگون کشور در کرج گشایش یافت. مدیریت این آموزشگاه به‌عهدهٔ هانش شریکر آلمانی واگذار شد. محل آموزشگاه «پارک و ساختمان و اراضی قصر قدیمی سلیمانیهٔ» این شهر بود. پس از آنکه مأموریت هانش شریکر تغییر یافت، مدیریت مدرسه چندی به‌عهدهٔ علی شیرازی و ابوالقاسم ذوالریاستین واگذار شد. از این مدرسه در سال ۱۲۹۸ش ۲۵ نفر موفق به دریافت گواهینامهٔ ابتدایی کشاورزی شدند و تا سال ۱۳۰۰ش، در این مدرسه دو دورهٔ کشاورز فنی تربیت شد. از سال ۱۳۰۱ش به‌بعد دبستان برزگران از وزارت فواید جدا و جزو ادارهٔ کل خالصجات شد. به‌علت بُعد مسافت و بنا به پیشنهاد سرلشکر خدایارخان رئیس وقت دبستان برزگران، این مدرسه به دهکدهٔ «چهار دانگه» منتقل و پس از چندی به‌علت نداشتن معلم و امکانات منحل شد (*همان*).

مدرسهٔ عالی فلاحت و صنایع روستایی (تهران) (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). پس از انحلال مدرسهٔ فلاحت تهران و دبستان برزگران کرج، به دستور دولت وقت مدرسهٔ فلاحت در تهران گشایش یافت. محل این مدرسه در سبزی‌کاری امین‌الملک و ریاست آن ابتدا باموسی میرپنج و سپس با محمود فاتح بود. دورهٔ تحصیل در این آموزشگاه دو سال در

تهران و یک سال در کرج بود و کلاً سه دوره فارغ‌التحصیل از این مدرسه بیرون آمد. در سال ۱۳۰۷ش به‌دستور وزیر فواید مقرر شد مدرسهٔ متوسطهٔ کشاورزی به کرج انتقال یابد و به‌تدریج این مدرسه گشایش یافت و در آذرماه ۱۳۰۹ش مدرسهٔ عالی فلاحت گشوده شد.

طبق آمار وزارت معارف در سالهای ۱۳۰۲ش و ۱۳۰۳ش مدرسهٔ فلاحت دارای ۲۹ شاگرد و ۱۴ معلم بوده است و شاگردان آن به رایگان تحصیل می‌کردند، نیز طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش همین وزارتخانه تعداد شاگردان این مدرسه ۱۰۲ نفر و شمار فارغ‌التحصیلان آن در سال ۱۳۰۵ش ۲۲ نفر بوده است (*همان*).

این مدرسه در سالهای بعد گسترش یافت.

دارالمعلمات (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م).

مدرسهٔ دخترانهٔ فرانکو پرسان که برای مسلمانان تهران تأسیس شده بود، از سال ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م به‌بعد همچنان دایر بود. چند سال بعد وزارت معارف ده شاگرد ابتدایی به آن مدرسه سپرد تا آنان را برای معلمی تربیت کنند. مؤدب‌الملک، مؤسس مدرسهٔ فرانکو پرسان، سه کلاس متوسطه دایر کرد تا شاگردان آن پس از اخذ تصدیق‌نامهٔ ابتدایی بتوانند دروس عالی‌تر را تحصیل کنند.

نصیرالدولهٔ بدر وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه نظر به لزوم تربیت معلم برای مدارس دولتی و ملی مقرر داشت که آن مدرسهٔ متوسطه را به دارالمعلمات تبدیل کنند و بیست نفر معلم دولتی اضافه کنند تا همه‌ساله یک عده معلم دختر از آنجا فارغ‌التحصیل شوند. این مدرسه تأسیس یافت و از همان تاریخ به تربیت معلم پرداخت. بعدها هم مقرر شد که ده نفر از میان این شاگردان انتخاب شوندو سه روز در هفته به مریضخانهٔ نسوان بروند و مشغول تحصیل و درس قابلگی و امراض زنان گردند.

دورهٔ تحصیل در دارالمعلمات پس از اخذ تصدیق‌نامهٔ شش سالهٔ ابتدایی چهار سال بود که در سه سال اول دروس متوسطه و در سال چهارم اصول تعلیم و تعلم را می‌خواندند. ضمناً در خود مدرسه به تدریس عملی نیز می‌پرداختند. عدهٔ شاگردان هر کلاس قریب به دوازده نفر بود. هریک از این شاگردان در یکی از رشته‌های تخصصی فارغ‌التحصیل می‌شدند. این رشته‌ها عبارت بود از: تاریخ، جغرافیا، فارسی، عربی، ریاضیات، فیزیک، شیمی، بهداشت (حفظ‌الصحه)، طبیعی و غیره.

مدرسهٔ صنایع مستظرفه (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م). به‌همت کمال‌الملک (میرزامحمدخان غفاری) و با کمک ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) گشوده شد. کمال‌الملک از شاگردان

مزین‌الدوله نقاش‌باشی دربار عصر ناصری بود. کمال‌الملک تا پایان سلطنت ناصرالدین‌شاه در دربار به نقاشی مشغول بود. یک‌سال پس از مرگ ناصرالدین‌شاه، چون از اوضاع ناراضی بود به اروپا سفر کرد. سه سال در آن دیار اقامت گزید. مظفرالدین‌شاه در سفر دومش به اروپا، وی را در موزهٔ لور پاریس دید و از وی خواست تا به ایران باز گردد. کمال‌الملک دعوت را پذیرفت. پس از بازگشت به ایران به جمع مشروطه‌خواهان پیوست و در زمان احمدشاه به یاری حکیم‌الملک وزیر معارف وقت، مدرسهٔ نقاشی را دایر کرد. علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری نیز پس از آنکه مجلس افتتاح شد اجازه‌نامهٔ واگذاری شش هزار ذرع زمین از اراضی باغ نگارستان و پرداخت چهار هزار تومان برای مخارج ساختمان این مدرسه را از مجلس دریافت کرد و به این ترتیب مدرسه در اندک مدتی ساخته شد و شروع به‌کار کرد. بودجهٔ این مدرسه بعدها از طرف دولت تأمین می‌شد. تا موقعی که از طرف دولت حقوقی برای کارمندان این مدرسه در نظر گرفته نشده بود، کمال‌الملک شخصاً به‌اندازهٔ استطاعت خویش ماهانه مبالغی به آنان می‌پرداخت.

مدرسه کم‌کم مورد توجه مردم قرار گرفت و حتی خارجیان نیز به این مدرسه علاقه‌مند شدند. کمال‌الملک با عشق و محبت و واقع‌بینی کامل با شاگردان رفتار می‌کرد و پیوسته آمادهٔ شنیدن انتقادات آنان بود و در این مدرسه روح انسانی و هنری حاکم بود. در این مدرسه شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند و وسایل و لوازم نقاشی نیز به رایگان در اختیار آنان قرار می‌گرفت.

گفتنی است که کمال‌الملک بخشی از حقوق خود را به شاگردان تهیدست اختصاص داده بود. در این مدرسه علاوه بر نقاشی، مجسمه‌سازی، منبت‌کاری، موزائیک‌کاری و قالی‌بافی نیز آموزش داده شد.

کمال‌الملک بیم داشت که وزارت معارف به این علت که کمک هزینهٔ این مدرسه را پرداخت می‌کند درکار مدرسه دخالت کند و جنبهٔ هنری مدرسه و عالم روحانی موجود میان معلمان و شاگردان تحت‌الشعاع مسایل اداری و مالی قرار گیرد، از این‌رو با هر نوع دخالت و نظارت از سوی آن وزارتخانه مخالفت می‌کرد. متأسفانه کار بدتر از آن شد که کمال‌الملک اندیشیده بود و بودجهٔ مدرسه که از محل عواید تلگرافخانه تأمین می‌شد، به قشون واگذار گردید و به‌دنبال آن در سال ۱۳۰۶ش میان استاد کمال‌الملک و وزارت معارف اختلاف افتاد و در نتیجه یکی دوبار حقوق ماهانهٔ وی توقیف شد و هنرمند حساس رنجیده‌خاطر شد و سرانجام در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۸ش، از ریاست مدرسه استعفا داد.

پس از رفتن کمال‌الملک آموزشگاه به ظاهر وجود خود را حفظ کرد و اسماعیل آشتیانی یکی از بهترین شاگردان کمال‌الملک که سمت معاونت استاد را نیز داشت ادارهٔ امور آن را به‌عهده گرفت؛ ولی براثر عدم توجه دولت سرانجام مدرسه بسته شد و جای خود را به مؤسسهٔ هنرهای قدیم ایران داد (محبوبی اردکانی، ج ۱، ص۴۱۵).

دارالمعلمین مرکزی (۱۲۹۸ش/ اواخر ۱۲۹۷ش/۱۹۱۹م) در زمان وزارت میرزا احمدخان بدر (نصیرالدوله) گشایش یافت. در آغاز این مدرسه فقط دو کلاس داشت: یکی کلاس ابتدایی و دیگری کلاس عالی. مقصود از کلاس ابتدایی کلاسی بود که در آن دروسی برای تربیت معلمان مدارس ابتدایی تدریس می‌شد و کلاس عالی هم برای تربیت معلم جهت دبیرستانها بود.

ریاست دارالمعلمین با ابوالحسن فروغی و نظامت آن با اسماعیل مرآت بود. فروغی نزدیک به ده‌سال (از ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۷ش) ریاست مدرسه را به‌عهده داشت. این مدرسه یک دبستان ضمیمهٔ علمی هم داشت که دانشجویان دورهٔ تدریس عملی خود را در آنجا می‌گذراندند.

برنامهٔ این آموزشگاه تقریباً معادل با برنامهٔ متوسطهٔ بود و علاوه بر دروس عمومی، دروس اختصاصی آموزش و پرورش، یعنی روان‌شناسی و منطق و اصول آموزش و پرورش نیز در آن تدریس می‌شد.

معلمان برجسته‌ای در این آموزشگاه تربیتی به آموزش مشغول بودند که از آن جمله‌اند:

ابوالحسن فروغی، عباس اقبال‌آشتیانی، دکتر ابوالقاسم بهرامی، حبیب‌الله ذوالفنون، غلامحسین رهنما، عباسقلی قریب (معروف به موسیو عباسقلی‌خان)، محمد وحید، فاضل تونی، عبدالعظیم قریب، مرتضی نجم‌آبادی، سرتیپ عبدالرزاق بغایری، شیخ محمدحسین بیچارهٔ گنابادی، اسماعیل مرآت، دکتر منار فرانسوی، دکتر عیسی صدیق، دکتر علی‌اکبر سیاسی، دکتر صادق رضازادهٔ شفق، بدیع‌الزمان فروزانفر، عبدالله انتظام و حسن فروزان (محبوبی اردکانی، ج ۱، ص ۴۱۶).

در سالهای بعد این مدرسه گسترش یافت و مدارسی به آن ضمیمه شد.

مدرسهٔ طبی دولتی (۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م) مدرسهٔ طبی تا محرم سال ۱۳۳۷ق به‌نام کلاس طبی و جزو یکی از شعبات دارالفنون محسوب می‌شد. در این تاریخ که همزمان با وزارت نصیرالدوله بود اصلاحاتی در این مدرسه بدین شرح صورت گرفت:

۱) ساختمان مخصوصی برای مدرسه در نظر گرفته شد. این ساختمان دارای کلاسهای متعدد با تجهیزات مربوط به هر کدام بود. ساختمان جدید در حیاط بزرگ دارالفنون، که آن را حیاط نظام می‌گفتند، قرار داشت. این ساختمان دارای ۵ اتاق (تالار) بزرگ بود: یکی برای سال اول (P.C.N)، یکی برای سال دوم و دیگری برای سال سوم و یک اتاق هم برای دفتر مدرسه اختصاص داشت و اتاقی نیز برای کتابخانهٔ مدرسه در نظر گرفته شده‌بود. شاگردان سال چهارم و پنجم در اتاق کنفرانس بزرگ دارالفنون به تحصیل می‌پرداختند. همچنین این مدرسه دارای یک سالن امتحانات، یک موزهٔ طبی، یک موزهٔ تاریخ طبیعی و یک آزمایشگاه شیمی و فیزیک و میکرب‌شناسی بود.

۲) تشکیل شورای معلمان مدرسهٔ طبی که تا آن تاریخ مرسوم نبود. این شورا هرماه دوبار تشکیل جلسه می‌داد.

۳) درس کلینیکی در برنامهٔ درسی گنجانده شد و این درس توسط سه تن از معلمان مدرسه در مریضخانهٔ دولتی آموزش داده می‌شد. شاگردان سال سوم و چهارم و پنجم می‌بایست هفته‌ای چهار روز در آنجا حاضر می‌شدند و درس کلینیکی و جراحی و کحالی (چشم‌پزشکی) را می‌گذراندند. این درسها به شرح زیر تدریس می‌شد:

- درس کلینیک امراض داخلی و پاتولوژی عمومی توسط دکتر لقمان‌الدوله رئیس مدرسهٔ طبی؛
- درس جراحی عملی و پانسمان توسط دکتر حسین‌خان معتمد؛
- درس چشم پزشکی و عملیات مربوط به آن توسط شاهزاده لسان‌الحکماء؛
- طب سنتی که چندین سال بود به آن توجه نشده بود، دوباره مورد توجه قرار گرفت و جزو درسهای مدرسهٔ طبی شد؛ صحت‌الدوله، که یکی از علمای طب ایرانی بود و طب فرهنگی را هم می‌دانست، این وظیفه را برعهده داشت.

درس قابلگی (مامایی) و میکروب‌شناسی را نیز که‌تا آن سال رسماً معلم نداشت، دکتر یونس‌خان هفته‌ای سه روز در مدرسه تدریس می‌کرد.

آمار فارغ‌التحصیلان این مدرسه بدین شرح بوده است:

فارغ‌التحصیلان رشتهٔ طب (عمومی) سال ۱۳۳۶ق، ۱۶ نفر؛ یادآور می‌شود که چند نفر نیز پیش از این تاریخ گواهینامه دریافت کرده بودند و چند نفر دیگر برای خدمت به دارالشفای رضوی رفته و گروهی نیز به زادگاه خود برگشته بودند. فارغ‌التحصیلان رشتهٔ چشم پزشکی در همین سال ۶ نفر. تعداد شاگردانی که در سال ۱۳۳۷ دیپلم طبی

دریافت کرذند ۱۸ نفر بود. آمار دانشجویانی که درسال ۱۲۹۷ش مشغول بوده‌اند. کلاس اول ۱۸ نفر، کلاس دوم ۹ نفر، کلاس سوم ۷ نفر (*سالنامهٔ وزارت معارف* ۱۲۹۷ش، ص۹۴).

این مدرسه بعدها گسترش یافت.

مدرسهٔ دندانسازی: نصیرالدوله بدر در دورهٔ وزارت خود (از هشتم شوال ۱۳۲۶ق/۱۷ ژوئیه ۱۹۱۸م تا هشتم شوال ۱۳۳۸ق/بیست‌وپنجم ژوئن ۱۹۲۰) اقدامهای مهمی در گسترش معارف روزگار خویش انجام داد (یغمایی، ۱۳۷۵، تهران)، از آنجمله بود افتتاح مدرسهٔ دندانسازی و مؤسسات آموزش عالی دیگر.

مدرسهٔ داروسازی. در زمان وزارت معارف سلیمان میرزا (۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۴۲ق/۲۵ اکتبر ۱۹۲۳م) مدرسهٔ داروسازی به عمارت مسعودیه منتقل گردید (یغمایی، ص۲۵۴) و در زمان کفالت میرزانظام‌الدین خان مشارالدولهٔ حکمت، کلاس سوم داروسازی تأسیس شد(*همان*، ص۲۷۵).

مدرسهٔ عالی حقوق (۱۳۳۹ق/۱۹۲۱م). پس از تأسیس مدرسه سیاسی، فکر تأسیس مدرسهٔ عالی حقوق به‌وجود آمد و این مدرسه در زمان وزارت عدلیهٔ نصرت‌الدوله و با اقدام وی بنا نهاده شد. در این سال مسیو پرنی مستشار وزارت عدلیهٔ آن روزگار از طرف دولت ایران جزو هیئت نمایندگان ایران در جامعهٔ ملل، که تازهٔ تأسیس شده بود، به اروپا رفت.

از ایران به وی دستور داده شد چند نفر معلم برای تدریس در مدرسهٔ عالی حقوق استخدام کند. وی چهار نفر معلم حقوق از پاریس استخدام و اعزام داشت و خود او نیز پس از انجام مأموریتهای محوله به ایران بازگشت و میرزا جواد عامری که در فرانسه بود، به ایران احضار شد و آنگاه مدرسهٔ عالی حقوق از طرف وزارت عدلیه افتتاح شد. مسیو پرنی به ریاست و جواد عامری به معاونت مدرسه برگزیده شدند. این مدرسه جزو ادارات وزارت عدلیه به‌شمار می‌آمد و بودجهٔ آن از طرف آن وزارتخانهٔ تأمین می‌شد.

مدرسهٔ عالی حقوق دو دوره داشت؛ شاگردان پس از دورهٔ اول گواهینامهٔ مربوط به این دوره را می‌گرفتند و پس از اتمام دورهٔ دوم لیسانسیه شناخته می‌شدند.

شرط ورود به مدرسه داشتن تصدیق دورهٔ اول متوسطه و شرط ورود به دورهٔ دوم داشتن گواهینامهٔ دورهٔ اول این مدرسه بود. در نخستین امتحان دورهٔ اول ۲۹ نفر و در دورهٔ دوم (لیسانس) که در بهار سال ۱۳۰۱ش به‌عمل آمد، ۲۳نفر از عهدهٔ امتحانات برآمدند و پذیرفته شدند.

میرزا احمدخان متین‌دفتری معاون بعدی وزارت عدلیه و استاد دانشکدهٔ حقوق و میرزا حسین گل گلاب استاد دانشکدهٔ طب و معاون دانشسرای عالی بعدی از جملهٔ این فارغ‌التحصیلان بودند.

تعداد فارغ‌التحصیلان دورهٔ اول این مدرسه (که در آن زمان به آنها باشلیه می‌گفتند)، از آغاز تأسیس تا انضمام آن به مدرسهٔ سیاسی ۹۲ نفر و دورهٔ دوم، یعنی لیسانس، ۸۲ نفر بوده است (*سالنامهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی*، ۱۳۱۵-۱۳۱۴ش).

مدرسهٔ فنی هنر (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م) این مدرسه را شیخ محمد بهجت‌العلمای دزفولی تأسیس کرد. این مدرسه قریب به صد نفر شاگرد داشته است (سدیدالسلطنهٔ کبابی، ص۳۹۲).

این مدرسه دارای شعبهٔ مستقل دخترانه و قسمتهای مربوط به فلاحت و صنعت نیز بوده است (*صدرهاشمی*، ج۲، ص۲۸).

شیخ محمد بهجت‌العلمای دزفولی علاوه بر تأسیس این مدرسه مجلهٔ *معارف* (*همان*) و مجلهٔ *دعوةالحق* را در تهران منتشر می‌کرد. در سال ۱۳۲۱ق موفق به تأسیس انجمن علمی در تهران گردید. در همین سال نیز ریاست کمیسیون کتب و ترجمهٔ عربی ادارهٔ انطباعات وزارت معارف را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۲۴ق در جلوخان شمس‌العمارهٔ تهران کتابخانهٔ معارف را تأسیس نمود که در آن کتب قدیمی و جدید به فروش می‌رسید. علاوه بر این، مجموعه‌ای به‌نام مجموعهٔ *معارف* را منتشر می‌کرد. وی در نجف‌اشرف به تحصیل پرداخت و از مرحوم آیت‌الله خراسانی اجازهٔ اجتهاد گرفت. در دورهٔ دوّم مشروطیت به نمایندگی مجلس برگزیده شد (صدرهاشمی، ج۲، ص۲۸۸ و ۲۸۹).

مدرسهٔ علوم عالیه (اونیورسیته) (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م) در جمادی‌الثانی ۱۳۴۲ق / آذرماه ۱۳۰۲ش عمارت مسعودیه از سوی رئیس‌الوزرای وقت به‌مبلغ سی هزار تومان خریداری و برای‌تأسیس مدرسهٔ علوم عالیه و وزارت معارف هدیه شد. چون در آن زمان به‌جز رشته‌های پزشکی و حقوق در ایران رشته‌های گوناگون دیگر دایر نبود، وزارت معارف «برانداختن آن عمارت عدیم‌النظیر را معقول ندانسته»، بنای مذکور را به‌اهتمام مشارالدوله کفیل وزارت معارف و اوقاف با خرج هزینه‌ای بالغ بر چهارهزار تومان ترمیم کرد و در آذرماه ۱۳۰۳ش ادارات وزارتخانه از محل سابق خود که بالاخانه‌های دارالفنون بود، به این عمارت منتقل شد. تا مدتی شعبهٔ مدرسهٔ عالی طب و

داروسازی نیز در بخشی از آن ساختمان تشکیل می‌شد (مجلهٔ *تعلیم و تربیت*، س ۱، ش ۱).

این مدرسه را می‌توان شعبه‌ای از مدرسهٔ طب به حساب آورد که بعداً به‌صورت دانشگاه درآمد.

مدارس تخصصی در شهرهای دیگر

در تعدادی از شهرهای دیگر کم و بیش مدارس تخصصی تأسیس شد، ولی چندان گسترده نبود. از آن جمله بود مدرسهٔ فلاحت رشت، مدرسهٔ صنایع مستظرفهٔ تبریز و مدرسهٔ تجارت تبریز*. در بحث مربوط به مدارس ایرانیان غیرمسلمان و مدارسی که توسط خارجیان تأسیس شد، به مدرسهٔ طبی ارومیه اشاره خواهد شد. در اینجا به یک مدرسهٔ صنعتی در شیراز می‌پردازیم.

مدرسهٔ صنعتی فارس (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م) این مدرسه به‌همت سیدابراهیم ضیاءالواعظین یکی از مبارزان و آزادیخواهان شیراز گشوده شد. محل این مدرسه در مقبرهٔ محمدرحیم‌خان فرزند کریم‌خان بنا شده بود و دارای ماشینهای آهنگری، نجاری و رنگرزی و لوازم کشاورزی بود. این مدرسه بعدها یکی از مدارس عالی فارس شد (صدرهاشمی، ج ۱، ص ۳۲۴).

دیدگاه مؤسس مدرسه در احداث این مدرسهٔ صنعتی از نظر آموزشی و اقتصادی قابل تعمق است؛ از این‌رو در اینجا عین نامه‌ها و طرحهای وی را در این مورد نقل می‌کنیم:

مورخهٔ ۲۱ دیماه ۱۳۰۶ش نمرهٔ ۵۴

مقام محترم وزارت جلیلهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

با نهایت احترام اولین راپورت سالیانهٔ مدرسه صنعتی فارس را مشروحاً به عرض می‌رساند:

۱) از سال ۱۳۳۳ق که از هندوستان مراجعت به شیراز نمودم، با مشاهدهٔ اوضاع معارفی و مطالعهٔ عاقبت تحصیل در مدارس معتقد گردیدم که بهترین طرز و

* برای آگاهی بیشتر از مدارس فنی‌وحرفه‌ای رک: مرجانی، بررسی عوامل مؤثر در ایجاد مدارس فنی‌وحرفه‌ای در ایران، از دارالفنون تا به امروز.

اسلوب و مفیدترین پرگرامی که متضمن سعادت نسل آتیهٔ ایران خواهد بود و لازم است در مدارس ایران رعایت شود: «ترتیبی است که درس و کار، سواد و صنعت، علم و عمل توأماً آموخته شود». در این صورت جوانان و فارغ‌التحصیلهای مدارس از تشبث و توسل به این و آن منصرف گشته و اعتماد به‌نفس پیدا نموده، در امور معاش و زندگانی به نیروی بازوی خویش متکی گردیده، از تزاحم حیاتی و مبارزه‌های سهمگین و شداید زندگانی بیم ننموده و به تهیهٔ موجبات سعادت ملت و ترقی مملکت خویش قادر می‌گردند. بنابراین به کمیتهٔ ایالتی دمکرات فارس مراجعه و لزوم این اقدام را خاطرنشان و تعقیب نموده و درنتیجه دوازده نفر از وجوه معارف و طرفداران علم و کار که چند نفری از آنها از قبیل آقای حاج شیخ محمدکریم مختار و آقای شیخ محمدرضا و آقای ضیاءالتجار و آقای حاج شیخ محمدکریم رئوفی تاکنون در حیات‌اند معین و در منزل مرحوم حاج عباسعلی تاجر معروف به عطار تشکیل جلسات داده و از موضوع فوق تعقیب شد. مجاهدات مرحوم حاج شیخ‌محمود مجتهد طاب‌ثراه- که کتابخانهٔ ملی فارس و مدرسهٔ محمودیه از آثار ایشان است- فراموش نشدنی و قابل ستایش است که قبول عضویت نموده و در جلسات حضور به هم رسانیده و از بذل هر قسم مساعدت و کمکهای فکری مضایقه نداشتند. جریانهای مختلفهٔ فارس اقداماتی را بلانتیجه گذارد، ولی این بنده در هر حال و مواجه با هر جریان که بودم این فکر را از خود دور نساخته و تعقیب آن را از فرایض وطنی خود دانسته و به اقسام مختلفه چاره‌جویی می‌نمودم، حتی در تبعید به شیراز با حضرت آقای میرزا ابراهیم‌خان قوام، نمایندهٔ محترم فارس در این زمینه مذاکراتی نموده و سعی می‌کردم که توجه ایشان را به این موضوع جلب نمایم.

در دورهٔ پنجم تقنینیه کوشش و مساعی خود را راجع به مدرسهٔ صنعتی دولتی و طرح پیشنهادی در خصوص تأسیس کلاسهای عملی صنعتی در مدارس ابتدایی و متوسطه موافق ضمیمهٔ نمرهٔ ۱ و راپورتهای کمیسیون مبتکرات و معارف مشهود ساخته و محتاج به تفصیل نیست.

ضمیمه نمرهٔ ۱ ۱۲ سنبلهٔ ۱۳۰۳ش دورهٔ پنجم تقنینیه

طرح آقای ضیاءالواعظین راجع به تأسیس کلاسهای صنعتی

در مدارس ابتدایی و متوسطه

مقام مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه

البته نمایندگان محترم به‌خوبی می‌دانند که تعلیمات به منزلهٔ آینه‌ای است که خط سیر ایام حیاتی ملل در آن منعکس می‌گردد و متأسفانه آینه‌ای که امروز به ملت ایران تعلق یافته آتیهٔ روشنی نشان نمی‌دهد، زیرا که در مدارس فقط به محفوظات اهمیت داده محصلین را به‌کار و صنعت آشنا ننموده و از تعلیمات عملی صنعتی و فلاحتی بی‌بهره می‌گذارند. بدیهی است حفظ کردن دروس به تنهایی مدارک محصلین را نموّ نمی‌دهد و ملکات فاضله، اقدام و عمل و اعتماد به‌نفس را در آنها ورزیده نمی‌نماید.

تعلیمات کنونی محصلین را به‌کار و کسب تشویق ننموده، به علاوه آنان را نسبت به شغل و کسب پدرانشان بی‌رغبت ساخته، شغل و کسب پدران بلکه انتساب با آنها را عیب و عار می‌شمارند. صنعتگر بعد از فراگرفتن این درسها و محفوظات بی‌دوام و اساس نمی‌خواهد در شغل خود باقی بماند. فلاح‌زاده از فلاحت متنفر و پسر نجار از اره و تیشه بیزار، اولاد آهنگر از پتک و سندان، بافنده از کارخانهٔ نساجی و تاجرزاده از حجرهٔ تجارت گریزان است، در حالتی که آبادی مملکت ترقی و توسعهٔ تجارت، ثروت ملت ازدیاد منابع عایدی مملکت در سایهٔ این قبیل اعمال است.

مدارس ما و این قسم تعلیمات و تحصیلات سطحی برای مملکت رجالی تربیت نمی‌کند که به تزاحم حیات قادر، به هنر و بازوی خویش اعتماد نموده، به موفقیت و پیشرفت در شغل خود راغب باشند. فقط مستخدمین علیل و مسلولی بیرون می‌فرستد که بعد از امتحان دادن محفوظاتی که مسلماً یک هفته نگذشته از خاطرشان محو می‌شود. فوراً به دوایر دولتی چشم دوخته تهیهٔ وسایل می‌کنند که در ادارات دولتی یک صندلی اشغال نموده و از مالیهٔ مملکت که باید صرف اصلاحات و آبادی گردد ارتزاق نمایند.

یک نفر تاجر یا ملاک نمی‌تواند نمایندهٔ و مباشری برای شعبهٔ تجارتخانه و خرید اجناس تجارتی یا از جهت سرکشی به املاک خود پیدا نماید، ولی صدها دیپلمهٔ فارغ‌التحصیل در جلو هر میز کوچک استخدامی صف بسته و همه متوجه دولتهای وقت شده معاش می‌خواهند و چون عدهٔ قلیلی بیشتر پذیرفته نمی‌گردد، بالطبع عدهٔ کینه‌جوها و خشم زده‌ها زیاد می‌شود. همیشه دولت و پارلمان درمیان

لزوم اعاشهٔ این مستخدمین و مقاومت در مقابل جمعیت مقتدری از محصلین و ناراضیها واقع می‌شوند، زیراکه تحصیلات غیر فنی و عملی که برای استفاده از آن راهی نیست، شخص را برای مخالفت با وضعیات حاضر می‌نماید.

بنابراین لازم است هرچه زودتر برای جلوگیری از این خطرهای اجتماعی خطرهای بزرگی که سعادت و ترقی ما را تهدید و جامعه را فقیرو بیکار، تنبل و پرمدعا می‌سازد، پیش‌بینیهای لازم نموده و طریقهٔ تعلیمات عملی صنعتی و فلاحتی را در مدارس خود اتخاذ و نسل آتیه را به‌کار و عمل و از بازو و هنر خویش اعاشه نمودن آشنا نماییم. بدیهی است دماغ اطفال و جوانان از مشاهدهٔ آلات و ابزار بلکه از خودکار که خوب ساخته شده است یا بد، گران تمام می‌شود یا ارزان، متأثر گشته تعلیماتی فرا می‌گیرد که چشم، گوش، دست و دماغ بدون قصد آنها را فراگرفته و قبول می‌کند. این تأثیرات دماغ و روح جوان را برای اکتشاف اقتصادی یا اختراع جدیدی ارشاد و راهنمایی می‌نماید و بدین‌وسیله می‌تواند از سن ۲۵ سالگی شخصاً بدون مساعدت دیگری تمام امور زندگانی خود را مغنا و ماده منظم نموده استقلال و اعتماد به‌نفس را پیشهٔ خود ساخته برای جامعه مفید و به حال مملکت نافع گردند.

نظر به مراتب فوق توجه نمایندگان محترم را به لزوم تأسیس مدارس عملی صنعتی و فلاحتی جلب نموده و با رعایت بودجهٔ مملکت مدرسهٔ فلاحتی که فعلاً دایر است و همچنین مدرسهٔ صنعتی ایران و آلمان راکه بودجهٔ آن به تصویب دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی رسیده است عجالتاً کافی دانسته و مادهٔ واحدهٔ ذیل را پیشنهاد می‌نماییم:

مادهٔ واحده- مجلس شورای ملی تضویب می‌نماید که وزارت معارف در مدارس ابتدایی مجانی کلاسهای عملی و صنعتی دایر نموده و به‌علاوه کلاسهای متوسطه، چهار باب ازهشت باب مدرسهٔ متوسطهٔ فعلی تهران را به کلاسهای عملی صنعتی تبدیل نماید و مکلف است که پروگرام و وسایل مقدماتی آن را تهیه نموده از اول سال تحصیلی آینده به موقع اجراگذارد.

ضیاءالواعظین و ۳۳ نفر از نمایندگان دورهٔ پنجم

به‌تاریخ ۱۱ صفر ۱۳۴۳، ۱۸ سنبله ر۳ دورهٔ پنجم تقنینیه

کمیسیون مبتکرات طرح قانونی ضیاءالواعظین و جمعی از نمایندگان محترم را

راجع به تأسیس کلاسهای صنعتی در مدارس ابتدایی مجانی و تبدیل کلاسهای متوسطه، چهار باب از هشت باب مدارس متوسطهٔ فعلی تهران را به کلاسهای صنعتی مطرح مذاکره قرار داده و به اتفاق آراء قابل توجه دانسته، فوریت آن را اظهار و تقاضی می‌نماید که به کمیسیون معارف ارجاع شود.

مخبر:
ضیاءالواعظین

۲۳ برج عقرب ۱۳۰۳ش دورهٔ پنجم تقنینیه
خبر از کمیسیون معارف به مجلس شورای ملی

کمیسیون معارف طرح پیشنهادی ضیاءالواعظین و جمعی از نمایندگان محترم را راجع به تأسیس کلاسهای عملی صنعتی مطرح مذاکره قرار داده، با تبادل نظر نمایندهٔ وزارت معارف، ماده واحدهٔ ذیل را تنظیم و به اتفاق آراء تصویب و به مجلس شورای ملی تقدیم می‌دارد:

مادهٔ واحده ـ مجلس شورای ملی تصویب می‌نماید که وزارت معارف مدارس مخصوص صنعتی در تهران و در تمام نقاط مهمهٔ مملکت تأسیس و کلاسهای عملی صنعتی به طرز جدید دایر و از شاگردان ابتدایی و قسمت اول متوسطه برای مدارس صنعتی فوق محصلینی تهیه نمایند.

مخبر:
ضیاءالواعظین

خبر فوق در تاریخ ۲۶ بهمن ماه ۱۳۰۶ش برطبق تقاضای کمیسیون معارف به موجب مادهٔ ۲۳ نظامنامهٔ داخلی حسب‌الامر مقام منیع ریاست مجلس شورای ملی به کمیسیون مزبور فرستاده شده است (ضیاء، ابراهیم، ۱۳۰۵ش).

۳. مدارس اقلیتهای مذهبی ایرانی و خارجی

مدارس ارومیه

نخستین مدارس امریکایی در ارومیه. در سال ۱۲۵۰ق/۱۸۳۴م در زمان سلطنت محمدشاه قاجار، اولین هیئت مذهبی کلیسای پروتستان امریکایی وارد ارومیه شد و اولین مرکز مدنی جدید را در ایران پایه‌ریزی کرد. یکی از اعضای هیئت به‌نام پرکینز پس از ورود به ارومیه به مطالعهٔ شرایط محلی پرداخت و سرانجام بعد از یکی دو سال پس از

ورود هیئت، اولین مدرسه به‌سبک جدید ارومیه را در منزل شخصی خود تأسیس کرد. در اوایل سال ۱۲۵۲ق/۱۸۳۶م، چند نفر از کودکان مسیحی ارومیه با حضور در یکی از اتاقهای منزل مسکونی پرکینز تعلیم و تربیت جدید را آغاز کردند. وی پس از مدت کوتاهی مدرسهٔ خود را به روستای سیر، واقع در یک فرسخی جنوب ارومیه، منتقل کرد. پرکینز برای غلبه بر مخالفتهای کاتولیکها و دیگر مخالفان توانست ملک قاسم میرزا حاکم ارومیه و افشار را به خود جلب کند و با حمایتهای او فرمان محمدشاه را دربارهٔ رسمیت مدرسه به دست آورد. با صدور فرمان محمدشاه، پرکینز رسماً در ۱۸ ژانویهٔ سال ۱۲۵۴ق/۱۸۳۹م مدرسهٔ خود را به‌طور رسمی در قریهٔ سیر دایر کرد و در همان سال اول بیش از ۷۰ دانش‌آموز از میان کودکان روستایی و شهری در مدرسهٔ او ثبت نام کردند. وی در سال ۱۲۵۴ق/۱۸۳۸م نیز یک باب مدرسهٔ مذهبی برای تعلیم دختران مسیحی در شهر ارومیه تأسیس کرد.

در سال ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م دکتر گرانت، عضو هیئت مذهبی کلیسای پروتستان، مدرسهٔ دیگری در شهر ارومیه برای تعلیم و تربیت کودکان مسلمان برپا ساخت هیئت امریکایی به‌تدریج مدارس زیادی در روستاها و شهر ارومیه احداث کرد و برای تأمین آموزگاران این مدارس نوبنیاد، از میان دانش‌آموختگان مدارس قبلی گروهی را انتخاب کرد و به آن مدارس فرستاد. تأمین بخشی از هزینهٔ مدارس جدید روستایی برعهدهٔ اهالی بود. در فاصلهٔ سال ۱۲۵۱-۱۲۲۷ق/۱۸۳۵ تا ۱۸۵۱م، امریکاییان بالغ‌بر ۵۸ مدرسه در روستاهای اطراف ارومیه برپا کردند که در آنها ۱۰۲۳ کودک مسیحی و غیر مسیحی به تحصیل مشغول بودند. فعالیت هیئت مذهبی پروتستان امریکایی همچنان رو به گسترش بود، تا آنجا که تا سال ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م، ۱۱۷ مدرسه در ارومیه و روستاهای اطراف آن توسط آنان احداث شد. در این مدارس ۲۴۱۰ کودک و نوجوان به تحصیل مشغول بودند (علی دهقان). مدرسهٔ مبلغین امریکایی تا سالهای زیادی به فعالیتهای خود ادامه داد و بیش از ۹۸ سال فعالیت آموزشی داشت و سرانجام به سال ۱۳۱۲ش تعطیل شد (محبوبی، ج ۱، ص ۲۴۲).

در سلطنت رضاخان تقریباً تمامی تأسیساتی که به‌وسیلهٔ امریکاییان ایجاد شده بود تعطیل شد و فعالیتهای آنان خاتمه یافت.

آمار زیر نمودار پیشرفت فعالیتهای آموزشی امریکاییان تا سالهای پیش از انقلاب مشروطیت است:

۱۸۳۷م-۱۸۴۷م	۲۴ باب مدرسه	۵۳۰ نفر شاگرد
۱۸۴۷م-۱۸۵۷م	۵۰ "	۴۹۸ "
۱۸۵۷م-۱۸۶۷م	۵۱ "	۱۰۹۶ "
۱۸۶۷م-۱۸۷۷م	۵۸ "	۲۰۲۴ "
۱۸۷۷م-۱۸۸۷م	۸۱ "	۱۸۳۳ "
۱۸۸۷م-۱۸۹۵م	۱۱۷ "	۲۴۱۰ "

(علی دهقان).

هیئت مذهبی امریکاییان ارومیه در سال اول انقلاب مشروطیت از پنج روحانی و دو پزشک و سه مزبی زن تشکیل می‌شد. آنها در شهر ارومیه یک مدرسه و یک بیمارستان چهل تخت‌خوابی و یک درمانگاه که هفته‌ای دو روز باز بود اداره می‌کردند. فعالیتهای آنان تا شهر وان در خاک ترکیه گسترده بود. این هیئت و انجمن وابسته به آن ۲۸۷۲ عضو داشت و ۲۷۵۸ شاگرد در مدارس آنان تحصیل می‌کردند (اوژن اوبن، ص ۱۰۱-۱۰۲).

مدرسهٔ عالی طب (۱۲۹۵ق/۱۸۷۸م). هیئت مذهبی امریکایی به‌سال ۱۲۹۵ق/۱۸۷۸م در یکی از محله‌ای با صفا و سر سبز اطراف ارومیه، که بیش از چند کیلومتر با شهر فاصله نداشت، باغ بزرگی به مساحت پانزده هکتار جهت احداث بیمارستان خریداری کردند و علاوه بر ساختمان بیمارستان و تأسیسات دیگر، ساختمانی نیز برای مدرسهٔ طب ساختند. اثاث لازم برای این مدرسه از امریکا وارد شد. مدرسهٔ طب که از سال ۱۲۹۵ق/۱۸۷۸م در شهر تأسیس شده بود، به سال ۱۲۹۹ق/۱۸۸۲م به ساختمان جدید انتقال یافت و با تشکیلات منظمی به‌کار خود ادامه داد.

این مدرسه شبانه‌روزی و دورهٔ تحصیل در آن پنج سال بود. در این مدت دانشجویان به‌صورت عملی و نظری و کار در بیمارستان به تحصیل مشغول بودند و پس از موفقیت در امتحانات آخر سال به آنان اجازهٔ طبابت داده می‌شد.

مسؤول بیمارستان و مدرسه دکتر ژوزف کاکران بود. وی به‌هنگام مأموریت پدرش در ارومیه در این شهر زاده شد و پس از اتمام تحصیلات مقدماتی به امریکا رفت و در آنجا در رشتهٔ پزشکی مشغول تحصیل شد و پس از فارغ‌التحصیل شدن به ایران بازگشت و به طبابت و آموزش پزشکی مشغول شد.

دروس مدرسهٔ طب را خود کاکران تدریس می‌کرد، ولی به‌تدریج پزشکان دیگری از هیئتهای امریکایی چند ساعتی به تدریس در این مدرسه می‌پرداختند. سایر دروس این مدرسه را استادان ایرانی و خارجیان مقیم ارومیه برعهده داشتند.

شمار فارغ‌التحصیلان این مدرسهٔ کلاً ۲۹ نفر بوده است که پس از فراغت از تحصیل در شهرهای آذربایجان به طبابت مشغول می‌شدند. در سالهای بعد وزارت معارف آنان را مجاز به طبابت شناخت و به آنان پروانهٔ طبابت داد. تعداد فارغ‌التحصیلان دوره‌های دیگر به این شرح بوده است:

دورهٔ اول	۱۳۰۲ق/۱۸۸۴م	۲ نفر
دورهٔ دوم	۱۳۰۵ق/۱۸۸۷م	۷ نفر
دورهٔ سوم	۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م	۷ نفر
دورهٔ چهارم	۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م	۷ نفر
دورهٔ پنجم	۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م	۶ نفر

(همان و حسین امید، ج ۱)

مدرسهٔ معرفت (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). امریکائیان پروتستان یک مدرسهٔ مختلط رسمی ایجاد کردند. در این مدرسه شاگردان مسیحی و یهودی و مسلمان با هم تحصیل می‌کردند.

این مدرسه دراوایل سلطنت رضاخان تعطیل شد (حسین امید، ج ۱).

مدارس لازاریستها

دومین گروه خارجی که در ارومیه و دیگر نواحی مسیحی‌نشین غرب آذربایجان به احداث مدرسهٔ جدید پرداخت، لازاریستهای فرانسوی بودند که از طرف کلیسای کاتولیک فرانسه به ایران آمده بودند. رؤسای این هیئت پدر کلوزل و پدر دارنیس و پدر اوژن بوره نام داشتند. هیئت لازاریست پس از ورود به ارومیهٔ بلافاصله به روستای خسروآباد سلماس رفت که تمام ساکنان آن مسیحی و بیشتر کاتولیک بودند. در سال ۱۲۵۵ق فرمان آزادی فعالیتهای مذهبی و فرهنگی ترسایان را محمدشاه قاجار صادر کرد و بر اثر آن هیئت مذهبی لازاریستها توانستند مدارس متعددی در روستاهای مسیحی‌نشین ارومیه و سلماس برپا کنند (هما ناطق، *آموزشکده‌های ترسایان ایران*، ص ۹۲-۹۱).

مدارس روستاهای اردشاهی و بارباری و موانا اولین مدارسی هستند که لازاریستها در روستاهای ارومیه برپا کرده بودند (علی دهقان، ص ۱۵۱).

لازاریستها پس از آن یک قرائتخانه و یک کتابخانه و سپس دو مدرسهٔ پسرانه و دخترانه در شهر ارومیه احداث کردند. تأسیسات لازاریستها در سالهای اول فعالیت که مقارن سلطنت محمدشاه قاجار بود، به سرعت افزایش یافت. آنان توانسته بودند در روستاهای مسیحی‌نشین ارومیه و سلماس ۲۱ مدرسه احداث کنند. در این مدارس زبان فرانسه، تعلیمات دینی مسیحی، مختصری زبان فارسی، جغرافیا و چند مادهٔ درسی دیگر تدریس می‌شد.

در اینجا به برخی از اولین مدارس مسیحیان ارومیه و سلماس را با تعداد شاگردان آن اشاره می‌کنیم: «یک مدرسه در روستای خسروآباد سلماس با ۱۰۰ شاگرد؛ دو مدرسه در روستای پتاور با ۲۵ دانش‌آموز؛ یک مدرسه در روستای گلزان با ۳۰ شاگرد؛ یک مدرسه در روستای کولان با ۱۹ شاگرد، یک مدرسه در روستای جاش با ۳۰ شاگرد. در سال ۱۲۷۹ق/۱۸۶۲م در روستای خسروآباد یک باب مدرسه دیگر نیز احداث شد» (هما ناطق، *همان*).

در سال ۱۲۸۰ق/۱۸۶۳م مدرسهٔ دخترانهٔ سن ونسان دوپل در ارومیه برپا شد. در سال ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م این مدرسه دارای ۱۵۰ دانش‌آموز بود. در سال ۱۲۹۱ق/۱۸۷۴م لازاریستها در شهر ارومیه و روستاهای تابعهٔ آن ۲۶ مدرسه داشتند که بالغ‌بر ۴۰۰ دانش‌آموز در آن به تحصیل مشغول بودند. آمار مدارس دیگر روستاهای منطقهٔ ارومیه و سلماس در همان سالها و تعداد شاگردان آن به این شرح بوده است:

مدرسهٔ پسرانهٔ روستای قره‌جولان ۵۳ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای شیرآباد ۳۰ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای عبدالله کند ۳۰ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای شاپورگان ۳۰ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای گلپرچین ۲۵ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای هاوان ۲۴ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای [آده] ۲۰ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای اردیشاه ۲۰ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای تکیه ۱۸ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای خمسین ۱۷ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای سنگ رودبالا ۱۵ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای سنگ رودپایین ۱۲ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای آلوج ۱۲ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای اقدج ۱۲ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای حصار ۱۰ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای کولان ۱۰ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای پتاور ۸ نفر؛ مدرسهٔ پسرانهٔ روستای براجوق [براجو] ۸ نفر؛ مدرسهٔ دخترانهٔ روستای خسروآباد ۴۰ نفر؛ مدرسهٔ شبانه‌روزی روستای خسروآباد ۳۰ نفر؛ مدرسهٔ دخترانهٔ روزانهٔ روستای خسروآباد ۲۵ نفر؛ مدرسهٔ دخترانهٔ شبانه‌روزی سلماس ۲۰ نفر؛ مدرسهٔ دخترانهٔ روزانهٔ سلماس ۱۵۰ نفر؛

مدرسهٔ دخترانهٔ روستای پتاور ۸۰ نفر؛ مدرسهٔ دخترانهٔ روستای جمال‌آباد ۱۵ نفر؛
مدرسهٔ دخترانهٔ روستای گلزان ۳۰ نفر؛ مدرسهٔ دخترانهٔ روستای کولا ۶ نفر

(*همان*).

طبق آماری که پدر سالرمون لازاریست دربارهٔ مدارس لازاریستها در ارومیه و سلماس در سال ۱۲۹۹ق/۱۸۸۲م فراهم آورد، ۷۴ مدرسه و ۲ یتیم‌خانه در این ولایت وجود داشت. در این مدارس خواندن و نوشتن، دوزندگی، اتوکشی، کدبانوگری، جغرافیا، تاریخ، زبان فرانسه و مختصری زبان فارسی آموخته می‌شد.

کنت گوبینو که در دههٔ اول فعالیت لازاریستهای فرانسوی سفیر فرانسه در ایران بود، اعتقاد داشت که لازاریستها به‌جای تأکید بر آموزش مذهبی و درگیر شدن با پروتستانهای امریکایی بهتر است هرچه بیشتر به گسترش فرهنگ فرانسوی و آموزش زبان و ادبیات فرانسه بپردازند، چون هواخواه فراوان دارد. در بعضی از مدارس لازاریستها، دانش‌آموزان از پدران مقدس خواسته بودند که متون فلسفی جهان غرب را به آنان بشناسانند. حتی حسنعلی‌خان‌گروسی امیرنظام سفیر ایران در پاریس از لازاریستها خواسته بود که نهادهای آموزشی همگانی بر پا کنند تا دیگران بی‌آنکه به ترک مذهب مجبور شوند در آن مراکز تحصیل کنند.

روستاهای مسیحی‌نشین دشت ارومیه هریک دارای دو یا سه و حتی چهار مدرسه بودند و علاوه بر این هیئتهای مذهبی هر کدام مدرسهٔ بزرگی در شهر داشتند. در کلاسهای بالاتر مدارس کاتولیک علاوه‌بر درس فرانسه، فارسی، کلدانی و ارمنی که زبانهای اصلی آموزشی بود یک دوره زبان انگلیسی افزوده شده بود. رشته‌هایی از علوم مانند حساب، مقدمات جبر و هندسه، فیزیک و شیمی وعلوم طبیعی، تاریخ و جغرافیا و حتی دوره‌های ویژهٔ دفترداری در مدارس بزرگ و کوچک تدریس می‌شد. موسیقی و تعلیم نت و آواز نیز فراموش نشده بود. در سال تحصیلی ۱۳۲۵-۱۳۲۴ق/۱۹۰۷-۱۹۰۶م شهر ارومیه دارای سه مدرسه و ۱۶ معلم و ۲۹۰ شاگرد بود. در روستاهای اطراف ارومیه ۴۹ مدرسه با ۹۶۵ شاگرد پسر و دختر فعالیت داشتند. در بعضی از این مدارس کودکان یهودی و مسلمان در کنار نوآموزان ارمنی و آسوری تحصیل می‌کردند واین امر بر گروهی از روحانیان ارومیه ناگوار می‌آمد. پدران مقدس لازاریست جهت جلب رضایت روحانیان، برای نوآموزان اتاقهای جداگانه تدارک می‌دیدند و نوآموزان مذاهب مختلف در کلاسهای جداگانه تحصیل می‌کردند.

لازاریستهای فرانسوی به سال ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵م در شهر ارومیه دارای یک کالج با ۴۲ شاگرد پسر و در سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م دارای یک مدرسهٔ دخترانه با ۱۳۰ شاگرد بودند. اینان افزون بر این کوشیدند که یک مدرسهٔ حرفه و هنر و همچنین یک مدرسهٔ طب عملی، نظیر آنچه که امریکاییان در ارومیه برپا کرده بودند، بنا کنند. این مقاصد به‌سبب مخالفت مدیر کل امور مالی لازاریستها در فرانسه عملی نشد (غفاری، ص ۱۵۰).

فعالیتهای لازاریستها در نواحی مسیحی‌نشین غرب آذربایجان تا اواسط سلطنت رضاخان ادامه داشت. در سال ۱۳۱۲ش، به‌دنبال گزارش محمد ساعدمراغه‌ای مبنی‌بر تأثیرات منفی ادامهٔ فعالیت مدارس و دیگر نهادهای فرهنگی و اجتماعی خارجیان، تأسیسات متعلق به لازاریستها تعطیل شد و ساختمانهای آنها در اختیار دولت ایران قرار گرفت. (تمدن، ص ۴۳۱).

سومین گروه خارجیان که در نواحی مسیحی‌نشین غرب آذربایجان فعالیتهایی داشتند انگلیسیها بودند. در سال ۱۲۹۹ق/۱۸۸۲م اولین گروه فعالان کلیسا به ارومیه وارد شدند، پس از آن نیز به سال ۱۳۰۴ق/۱۸۸۶م هیئت دیگری از کلیسای کمبریج به ارومیه آمد. این هیئت به‌همراه خود یک دستگاه چاپخانه آورده بود و به کمک آن نشریه‌ای را چاپ و منتشر می‌کرد. اینان در طول دههٔ هشتاد قرن نوزدهم توانسته بودند یک مدرسهٔ پسرانه و یک مدرسهٔ دخترانه احداث کنند. ناکامیهای این هیئت مانع از ادامهٔ فعالیت آنان شد و سرانجام در سال ۱۳۰۷ق/۱۸۸۹م فعالیتهای خود را متوقف کردند و به انگلستان بازگشتند (هما ناطق، پیشین).

چهارمین گروه خارجیان که درنواحی مسیحی‌نشین غرب‌آذربایجان فعالیت کم‌دامنه‌ای داشتند کلیسای روسیهٔ تزاری بود. به‌سال ۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م اولین هیئت مذهبی کلیسای ارتودوکس وارد ارومیه شد و به فعالیتهای مذهبی و تبلیغی پرداخت. پس از مدتی اولین مدرسهٔ کلیسای ارتودوکس روسی در خارج شهر ارومیه در محلی موسوم به «شهرچائی» احداث شد و تا وقوع انقلاب اکتبر و سرنگونی دولت تزاری به فعالیت مشغول بود. پس از انقلاب اکتبر ۱۳۳۵ق/۱۹۱۷م مطابق قرارداد ایران و شوروی کلیهٔ امتیازات و تأسیسات روسی لغو و منحل شد و تحویل دولت ایران گردید. در محل مدرسهٔ سابق کلیسای ارتودوکس بعدها دانشسرای مقدماتی و پس از آن دبیرستان فردوسی ارومیه برپا شد (علی دهقان، ص ۱۰۲؛ اوژن اوبن، ص ۱۰۳).

گروه دیگری که در اوایل قرن بیستم دست به برخی فعالیتهای فرهنگی و سیاسی در

نواحی غربی آذربایجان زدند، عثمانیان بودند. اینان تحت عنوان اتحاد اسلام و تضعیف قدرت رقیبان روسی و انگلیسی تبلیغات گسترده‌ای به راه انداختند وبا استفاده از اشتراک زبان و دین، ایرانیان را به سوی خود دعوت کردند. در اثنای این فعالیتها فکر احداث مدرسهٔ جدید نیز به‌میان آمد و به منظور تقویت کوششهای سیاسی و دینی خود یک باب مدرسهٔ جدید در ارومیه احداث کردند. صلاح‌الدین بیگ، فرماندهٔ ارتش عثمانی که بانی این مدرسه بود آن را به نام خود صلاحیه نام گذاشت*. محل مدرسه در عمارت سردری که زمانی مقر حکمرانان ارومیه بود قرار داشت و ریاست آن برعهدهٔ حاجی میرزافضل‌الله مجتهد روحانی متنفذ ارومیه و پرچمدار فکر اتحاد اسلام بود. ریاست مجتهد بر مدرسهٔ صلاحیه استقبال مردم ارومیه را دو چندان کرد و بسیاری از مردم، کودکان خود را به این مدرسه فرستادند. در این مدرسه تمام دروس به زبان ترکی تدریس می‌شد و به زبان فارسی توجه کمتری می‌شد، و در روز فقط یکساعت درس داده می‌شد. پس‌از هزیمت ارتش عثمانی و خروج آنان از آذربایجان مدرسهٔ صلاحیه نیز تعطیل شد.

آلمانیها نیز در اوایل قرن بیستم بر آن شدند که در نواحی مسیحی‌نشین غرب آذربایجان مؤسساتی برپا کنند. مدرسهٔ آلمانی تا سالهای جنگ جهانی اول برپا بود، پس از شروع جنگ این مدرسه تعطیل شد (*همان*).

مدارس سلماس

اوژن اوبن وزیر مختار فرانسه در سالهای انقلاب مشروطیت می‌گوید:

> هفت قلمرو کشیش هر کدام کلیساها و مدرسه‌هایی دارند، هیئت مذهبی لازاریستها در خسروا (خسروآباد) ادارهٔ آموزشگاه دینی و دبیرستانی رابرعهده گرفته‌اند. ۹ نفر داوطلب کشیشی و یک‌صد و پنجاه دانش‌آموز در مؤسسات مزبور، فرانسه و فارسی یاد می‌گیرند. خواهران نیکوکار در بیمارستان کوچکی و مدرسه‌ای که یک‌صد و هفتاد و پنج دختر خردسال نوآموز دارد، مشغول خدمت هستند. پزشکی کلدانی موسوم به ژوزف باجان که از دانشکدهٔ مونپلیه دکترا گرفته است تمامی این مجموعه را زیرنظر دارد (اوژن اوبن، ص۹۳ و ۹۴).

---

* در بحث مدارس ارومیه نیز به این مدرسه اشاره شده است. در اینجا نیز به دلیل اینکه بانی آن غیر ایرانی بود مطرح شد.

مدرسهٔ ارامنهٔ سلماس. این مدرسه در سال ۱۳۰۵ش منحل شد (حسین امید، ج ۱، ص ۹۶).

مدرسهٔ فرانسوی نقده. مدیریت این مدرسه با شخصی به‌نام آنتوان صالح بود. در این مدرسه آموزش زبان فرانسه یکی از مواد درسی بود. در این مدرسه ۵۳ دانش‌آموز تحصیل می‌کردند. تاریخ احتمالی تأسیس مدرسه را حدود سال ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م نوشته‌اند (هما ناطق، پیشین).

مدرسهٔ ارامنهٔ نقده. این مدرسه را امریکاییان برپا کرده بودند و به‌زبان انگلیسی آموزش می‌دادند. تاریخ احتمالی تشکیل این مدرسه را حدود سال ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م نوشته‌اند (هما ناطق، پیشین).

مدارس تبریز

دارالعلم شناسایی ملل (۱۲۵۵ق/۱۸۳۹م). اوژن بوره، عضو هیئت لازاریستهای فرانسوی، بانی این مدرسه بود؛ وی در تأسیس این مدرسه مقاصد دور و درازی را مدنظر داشت و می‌خواست همهٔ ایرانیان را اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی و زردشتی با علوم جدید و زبان فرانسه آشنا کند. تمام مخارج مدرسه برعهدهٔ شخص اوژن بوره بود. از جمله دانش‌آموزان این مدرسه ناصرالدین میرزا ولیعهد بود که به‌دستور مادر خود مهدعلیا به این مدرسه رفت و کمی زبان فرانسه آموخت. پس از وی مدیریت مدرسه مدتی به‌عهدهٔ تئوفان و بعد از او به‌عهدهٔ یکی از کشیشان لازاریست به‌نام فورینه بود. در سال ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م مدرسهٔ بوره به‌سبب مسافرت او و احراز یک پست سیاسی تعطیل شد (محبوبی اردکانی، ج ۱، ص ۲۴۱).

پانسیون ارامنهٔ تبریز (۱۲۸۰ق/۱۸۶۳م). در این پانسیون کودکان و نوجوانان ارمنی به‌سر می‌بردند و برای آموزگاری در روستاها پرورش می‌یافتند. به‌همراه این پانسیون یک درمانگاه نیز احداث شده بود که مدیریت آن را راهبه «گوسبوک» به‌عهده داشت. وی در خصوص آن نهاد می‌گوید: «ما این کودکان را برای آموزگاری در روستاها پرورش می‌دهیم». در اینجا «زنان و دختران از آموزش بی‌بهره‌اند. به‌سان چهارپایان می‌زیند و نمی‌دانند برای چه زنده‌اند» (هما ناطق، پیشین، ص ۹۶).

مدرسهٔ دخترانهٔ سن ونسان دوپل (۱۲۸۰ق/۱۸۶۳م). این مدرسه را راهبه‌های لازاریست سن ونسان دوپل احداث کردند.

مدارس لازاریستها در تبریز. خواهران لازاریست در سال ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م یک مدرسهٔ پسرانه با سه شاگرد ارمنی و هفت شاگرد مسلمان تشکیل دادند. در همان سال پدران روحانی لازاریست کلاسهای ویژهٔ بزرگسالان را که در آن زبان فرانسه تدریس می‌شد افتتاح کردند. این کلاسها در آغاز دارای ۱۵ شاگرد بود. در سال ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م پدران روحانی لازاریست یک باب مدرسه به معنی اخص آن افتتاح کردند که حداکثر ظرفیت آن ۷۴ نفر بود. با افزایش داوطلبان هیئت کشیشی لازاریست تصمیم گرفت که دو مدرسهٔ جداگانه برای مسیحیان و مسلمانان احداث کنند؛ این فکر سرانجام به‌سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م از جانب رؤسای مرکزی لازاریست تصویب شد. در سال ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م ساختمان هر دو مدرسه به‌اتمام رسید و مدارس مسلمانان و مسیحیان وابسته به هیئت لازاریست به آن دو ساختمان نقل مکان کرد (غفاری، ص۱۵۴).

مدرسهٔ اناث امریکایی (۱۲۹۱ق/۱۸۷۴م*). این مدرسه را هیئت پروتستان امریکایی تبریز احداث کرد. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در آن سال دارای ۳۲۵ نفر دانش‌آموز و ۱۹ نفر آموزگار بوده. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا آن سال بالغ‌بر ۱۳۰ نفر بوده است. در همان سال بالغ بر ۵۰ نفر از شاگردان مدرسه به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ مموریال (۱۳۰۱ق/۱۸۸۴م). بانی مدرسه هیئت پروتستان امریکایی تبریز بود. در آغاز فقط کودکان ارمنی در مدرسه تحصیل می‌کردند. پس از چندی گروهی از کودکان و نوجوانان مسلمان در مدرسهٔ مموریال ثبت نام کردند و به تحصیل پرداختند. پس از انقلاب مشروطیت و سالهای بعد از آن مدرسه اهمیت بیشتری یافت و دارای ۱۲ کلاس شد. زبان‌رسمی مدرسه انگلیسی بود و برنامهٔ مخصوص خود را داشت. مدرسهٔ مموریال بعدها تحت فشار وزارت فرهنگ ناچار شد که برنامهٔ آموزشی وزارت فرهنگ را تعلیم دهد. مدرسهٔ مموریال سرانجام به سال ۱۳۱۸ش منحل شد. برابر آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه در همان سال دارای ۴۰۳ دانش‌آموز و ۲۵ آموزگار بود. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا همان سال بالغ بر ۱۰۴ نفربوده است (حسین امید، ص ۹۰ـ۸۹؛ *احصائیهٔ وزارت معارف*، ۱۳۰۶ش).

مدرسهٔ سوسن یانس. این مدرسه را کنسولگری روسیه در تبریز احداث کرد و تا چند

---

* تاریخ تأسیس درج شده در سالنامه ۱۳۰۶ش با اسناد دیگر مطابقت ندارد. حسین امید تاریخ مدرسهٔ دخترانهٔ آمریکاییان را ۱۲۸۵ش ذکر کرده است (ص۱۸۴)، ولی در سالنامهٔ مذکور ۱۸۷۴م ذکر شده است.

سال بعد از انقلاب مشروطیت دایر بود. مدرسه بعدها تغییر نام داد و به مدرسهٔ روسی و ایرانی موسوم شد (حسین‌امید، ص ۹۰).

مدرسهٔ آدواندیس (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). این مدرسه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف در همین سال دارای ۵۲ شاگرد دختر و ۵۴ دانش‌آموز پسر و ۸ آموزگار بوده‌است. ۱۹ تن از دختران و ۲۶ تن از پسران به رایگان تحصیل می‌کردند (*احصائیه وزارت معارف* ۱۳۰۶ش).

مدرسهٔ آرامیان (۱۲۵۱ق/۱۸۳۵م). بانی مدرسه مسروب طاغباتیان از ارامنهٔ ایروان بود. وی چند سالی در کلکته تحصیل مشغول بود. پس از ورود به آذربایجان مدرسهٔ شرعیهٔ کلیسای ارامنهٔ تبریز را درعرض دو سال به مدرسهٔ جدیدی که در آن افزون بر تعالیم مسیحی مواد درسی جدید هم تدریس می‌شد مبدل کرد.

اولین آموزگار مدرسه خود وی بود. در سال ۱۲۶۸ق/۱۸۵۱م خلیفه ساهاک [صحاک] پیشوای ارامنهٔ تبریز اجازه داد که گورستان ارامنه واقع در جنب کلیسا تخریب و ساختمان جدید مدرسه در آن ساخته شود. در سال ۱۲۸۰ق/۱۸۶۴م ناصرالدین‌شاه بنابه خواهش خلیفه وهاپتیان سالی دویست تومان حقوق مستمر سالیانه برای مدرسه مقرر کرد و این حقوق تا سالهای مدید پرداخت می‌شد.

در زمان مدیریت گلزادیان این مدرسه پیشرفت شایانی کرد وی به سه زبان فارسی، فرانسه و ارمنی تسلط داشته و اوّل کسی است که شاهنامهٔ فردوسی را به‌زبان ارمنی ترجمه کرده است. در سال ۱۸۸۳م در جنب همین مدرسه، دبستانی نیز برای دختران تأسیس شد. در زمان خلیفه‌گری استپاننوس (۱۸۸۶م) که خود توجه خاصی به این مدرسه داشت، برای ازدیاد عایدات مدرسه مبالغ زیادی از مردم جمع‌آوری کرد و با این پول در قراچه‌داغ چهار قطعه قریه خریداری کرد تا عایدات آن را برای هزینه‌های مدرسه خرج کنند. هابدناکوپ الک‌نیانس که خود از فارغ‌التحصیلان این مدرسه بود، در زمان مدیریت این مدرسه را با اصول مدارس اروپایی اداره می‌کرد و کتابخانه‌ای نیز برای مدرسه تأسیس کرد و بر تعداد شاگردان پسر و دختر افزود. چنانکه در زمانی وی تعداد شاگردان به ۲۷۰ تن رسید. در زمان تصدی مدیریت وی بود که مدرسه ۲۵۰۰۰۰ ریال ضرر دید که علت آن ورشکستگی چند تاجر بود که پول مدرسه پیش آنان بود. از این به‌بعد مدرسه با مشکلات مالی روبه‌رو شد، ولی وزارت معارف و اوقاف وقت سالانه ۴۸۰۰ ریال به این مدرسه کمک مالی می‌کرد.

در سال ۱۹۳۵م که صدمین سال تأسیس این مدرسه جشن گرفته شد، عایدات این مدرسه در آن سال ۲۹۰۰۰ ریال و به این شرح بوده است:

۱) از وزارت معارف و اوقاف ۴۸۰۰ ریال؛

۲) از ماهیانهٔ شاگردان ۱۲۰۰۰ ریال؛

۳) از جشن دبستان و غیره ۵۰۰۰ ریال؛

۴) از مساعدتهای متفرقه ۲۰۰۰ ریال؛

۵) از متوفیون و متوفیات ۲۰۰۰ ریال؛

۶) از عایدات قراء دبستان ۱۲۰۰ ریال؛

۷) از رسومات (غیردولتی) ۲۰۰۰ ریال.

مخارج دبستان در آن سال ۳۵۰۰۰ ریال بوده است که ۶۰۰۰ ریال کمبود داشته است. این مدرسه پس از سالها فعالیت در سال ۱۳۱۴ش به دبستان صبا تغییر نام داد (آجمیان هایک، ص۱۲ـ۶).

مدرسهٔ اناث ارامنه (۱۳۰۱ق/۱۸۸۳م). برادران طومانیان به خرج خود عمارتی را برای تأسیس دبستان دخترانه در جنب دبستان آرامیان احداث کردند و مدرسهٔ دخترانهٔ وابسته به دبستان آرامیان در این محل دایر شد* (آجمیان هایک، پیشین).

مدرسهٔ هایکازیان (۱۳۰۱ق/۱۸۸۳م**). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در آن سال دارای ۱۲۲ دانش‌آموز دختر و ۱۲۸ دانش‌آموز پسر و ده آموزگار بود. ۴۲ نفر از دختران و ۵۳ تن از پسران به رایگان تحصیل می‌کردند (*احصائیهٔ وزارت معارف*، خرداد ۱۳۰۶ش).

مدرسهٔ سانترال (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م***). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در آن سال دارای ۶۹ نفر دانش‌آموز دختر و ۹۲ نفر دانش‌آموز پسر و یازده نفر آموزگار بود. یازده تن از دختران و چهارده تن از پسران به رایگان تحصیل می‌کردند. شمار فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تا آن سال بالغ بر ۱۳۱ نفر بوده است (*همان*).

---

* اعتمادالسلطنه در کتاب *مرآت البلدان ناصری* ذیل وقایع سال ۱۲۶۸ق از احداث مدرسهٔ اطفال ارامنه در حیاط کلیسای ارامنه سخن گفته است. به احتمال بسیار، این مدرسه همان ساختمانی است که با اجازهٔ خلیفه ساهاک در حیاط کلیسای ارامنهٔ تبریز و برای مدرسهٔ آرامیان احداث شده است.

** حسین امید (ص۱۸۴)، سال افتتاح مدرسه را ۱۲۷۰ش ذکر کرده است.

*** حسین امید، سال افتتاح این مدرسه را ۱۲۹۵ش ذکر کرده است.

مدرسهٔ گمیناز (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در آن سال دارای ۴۱ دانش‌آموز دختر و ۵۲ دانش‌آموز پسر و سیزده آموزگار بود (*همان*).

مدرسهٔ باغچهٔ اطفال (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). در سال ۱۳۰۶ش مدرسه در آن سال دارای پانزده دانش‌آموز دختر و نُه دانش‌آموز پسر و چهار آموزگار بود. چهار نفر از محصلان به رایگان تحصیل می‌کردند (*همان*).

مدرسهٔ امریکایی مراغه. هیئت امریکایی در سالهای قبل از انقلاب مشروطیت یک باب مدرسه در شهر مراغه تأسیس کرد که چندان موفق نبود و پس از مدتی منحل شد (حسین امید، ص۹۴-۹۳).

مدرسهٔ ارامنهٔ مراغه. این مدرسه سالها پیش از اینکه دبستان مختلط ادب افتتاح شود در محل این مدرسه فعالیت داشت. هزینه‌های این مدرسه را ارامنه و کلیسای مراغه تأمین می‌کردند.

مدارس اردبیل

مدرسهٔ روشن (۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م). کنسولگری روسیه برای تعلیم و تربیت کودکان اتباع دولت روسیهٔ تزاری یک باب مدرسه جنب کنسولگری اردبیل احداث کرد. بعضی از مردم اردبیل کودکان خود را به این مدرسه فرستادند تا همانند فرزندان اتباع روسی تحصیل کنند.

این مدرسه دوام چندانی نیاورد و خود به خود تعطیل شد (باباصفری، ج۳، ص۱۹۳).

مدرسهٔ ارامنهٔ قراچه‌داغ. این مدرسه در سال ۱۳۰۵ش منحل شد (حسین‌امید، ج ۱، ص ۹۶).

مدارس تهران

مدرسهٔ سن‌لویی (۱۲۷۸ق/۱۸۶۲م). به سال ۱۲۷۷ق/۱۸۶۰م لازاریستهای کاتولیک فرانسوی که از سال ۱۲۵۳ق/۱۸۳۷م در بعضی نواحی مسیحی‌نشین غرب آذربایجان فعال بودند، به راهنماییهای کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرهیختهٔ فرانسه در ایران طرح‌خانه و مدرسهٔ لازاریست تهران را تنظیم کردند و سرانجام در سال ۱۲۷۹ق/۱۸۶۲م مدرسهٔ لازاریستهای تهران را به‌نام مدرسهٔ سن‌لویی برپا کردند. این مدرسهٔ پسرانه به توصیهٔ کنت دوگوبینو و پذیرش رؤسای لازاریست یک آموزشگاه عرفی بود و هر کس

که می‌خواست و به هر آیین که بود می‌توانست در این مدرسه ثبت‌نام کند و زبان فرانسه را به رایگان بیاموزد. در همان سال نخستین افزون بر شاگردان مسیحی، ۱۵ نوآموز مسلمان نیز به مدرس می‌رفتند (هما ناطق، پیشین، ص۹۴). مدرسهٔ سن‌لویی در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م دارای ۳۰۸ دانش‌آموز و ۱۵ آموزگار بود. درسال ۱۳۰۲ش مدرسه دارای ۲۸۱ دانش‌آموز و ۲۱ آموزگار بود (*سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش؛ *مجلهٔ تعلیم و تربیت*، س ۱، ش ۷).

مدرسهٔ سن‌ژوزف (۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م). راهبه‌های لازاریست مدرسهٔ دخترانهٔ سن‌ژوزف را در حوالی دروازه قزوین تهران برپا کردند. در این مدرسه بیش از ۲۰۰ شاگرد تحصیل می‌کردند و بسیاری از آنان توانسته بودند زبان فرانسه را به‌خوبی بیاموزند و تکلم کنند؛ همچنین بالغ بر سی دانش‌آموز یتیم به‌طور شبانه‌روزی در این مدرسه تحصیل می‌کردند. دو کلاس رایگان با ۶۶ نوآموز دختر و ۴۶ نوآموز پسر دراین مدرسه برپا بود و مدرسه درمانگاه کوچکی داشت که هر نوع بیمار به آن مراجعه می‌کردند. (هما ناطق، ص۱۱۲).

مدرسهٔ سن‌ژوزف در سال ۱۲۹۷ش دارای ۲۰۳ دانش‌آموز و ۱۳ آموزگار بود (*سالنامهٔ وزارت معارف*، ۱۲۹۷ش).

مدارس راهبه‌های سن ونسان دوپل. لازاریستها در سالهای ۱۲۱۳-۱۳۱۲ق/۱۸۹۵-۱۸۹۴م به‌غیر از مدرسهٔ سن‌لویی و مدرسهٔ دروازه قزوین با همکاری راهبه‌های «سن ونسان دوپل» سه مدرسهٔ دیگر را هم اداره می‌کردند. در یکی از آنها ۹۰ دانش‌آموز و در دیگری ۴۰ دانش‌آموز و در سومی ۲۰ دانش‌آموز مشغول تحصیل بودند. فرانسویان در سال ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م یک کالج یا مدرسهٔ عالی در تهران گشودند؛ برنامه تحصیلی این کالج عبارت بود از زبان سریانی کهن و نو برای دانشجویان آشوری، زبان ارمنی برای ارمنیان، زبان فارسی، زبان فرانسه، زبان لاتین، تاریخ، جغرافیا و علوم (هما ناطق، پیشین، ص ۱۱۵-۱۱۲).

مدرسهٔ دخترانهٔ راهبه‌های سن ونسان پل (۱۲۸۲ق/۱۸۶۵م). رک: مدرسهٔ ژاندارک.

مدرسهٔ آلیانس (۱۳۱۵ق/۱۸۹۸م). به‌غیر از لازاریستها، فرانسویان دیگری هم به ایجاد و گسترش مدارس جدید پرداخته بودند. دکتر شنیدر، پزشک مخصوص مظفرالدین‌شاه و رئیس انجمن منطقه‌ای آلیانس فرانسه در ایران، به‌سال ۱۳۱۵ق/۱۸۹۸م مؤسسهٔ آلیانس را برآن داشت که یک باب مدرسهٔ جدید مطابق برنامهٔ آلیانس فرانسه در تهران برپا دارد. این فکر در سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م عملی شد، اما در حقیقت از سال

۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م مدرسهٔ آلیانس تهران کار جدی خود را با هشت دانش‌آموز آغاز کرد و تا سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م تعداد شاگردان آن به هشتاد نفر رسید. در همین سال و به درخواست مدیران مدرسهٔ آلیانس تهران، دولت فرانسه اجازهٔ صدور گواهینامهٔ تحصیلات مقدماتی را برای شاگردانی که در امتحانات موفق شده بودند صادر کرد. در سالهای بعد تعداد دانش‌آموزان مدرسهٔ آلیانس افزایش یافت، چنان‌که در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶م مدرسه هر سال بالغ‌بر ۱۱۰ نوآموز را می‌پذیرفت و در سال ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م این تعداد به ۱۲۵ نفر رسید. مدرسهٔ آلیانس از زمان مظفرالدین‌شاه هر ساله مبلغ هزار فرانک کمک هزینه از دربار ایران دریافت می‌کرد، اما در سلطنت محمدعلی‌شاه این کمک هزینه لغو شد. برای جبران این کمبود کمیتهٔ آسیایی فرانسه پرداخت مبلغ قطع شده را متقبل شد و دولت فرانسه نیز متعهد گردید که هر سال مبلغ ۱۵۰۰ فرانک به مدرسهٔ آلیانس تهران کمک کند.

در سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م تعداد شاگردان آلیانس به ۱۶۷ نفر رسید؛ در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م بر تعداد دانش‌آموزان افزوده شد و به ۱۸۵ نفر رسید. کمکهای نقدی دولت فرانسه نیز در این سالها افزایش یافت و به مبلغ ۵۵۰۰ فرانک بالغ شد. در سال ۱۳۲۹ق/۱۹۱۰م مدرسهٔ آلیانس دارای ۲۱۵ دانش‌آموز بود. تمام دانش‌آموزان به تقریب از مسلمانان بودند و سنشان بین هشت تا چهل سال متغیر بود. چهار یا پنج کلیمی و چند ارمنی هم در این مدرسه به تحصیل اشتغال داشتند.

مدرسه در این سال دارای شش کلاس بود و طبق برنامهٔ مدارس ابتدایی فرانسه ادارهٔ می‌شد. در این مدرسه علاوه بر زبان فرانسه مواد دیگری مانند ریاضیات، جغرافیا، انگلیسی، فیزیک و شیمی تدریس می‌شد. از سال ۱۳۲۹ق/۱۹۱۰م مدرسه بعضی وسایل و دستگاههای لازم برای تدریس فیزیک و شیمی را خریداری کرد. درآمد سالانهٔ مدرسه ۱۸۰۰۰ فرانک و مخارج آن ۲۰۰۰۰ فرانک بود. مدرسه با اجرای برنامه‌های نمایشی و موسیقی و دیگر فعالیتها کسر بودجهٔ خود را تأمین می‌کرد. فارغ‌التحصیلان آلیانس از زمان تأسیس مدرسه تا اوایل قرن بیستم توانسته بودند در بسیاری از سازمانها و ادارات مختلف ایرانی به‌کار مشغول شوند. در سالهای یاد شده تعداد این‌گونه فارغ‌التحصیلان بالغ بر یک‌صد نفر بود (ابوالحسن غفازی، ص ۱۷۶ـ۱۷۵).

مدرسهٔ آلیانس ذکور کلیمی (۱۳۱۵ق/۱۸۹۸م). این مدرسه از تأسیسات اتحادیهٔ جهانی بود. بانی و اولین مدیر و آموزگار مدرسه کازس (Cazes) نام داشت. طبق احصائیهٔ

سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در آن سال دارای ۵۴۵ دانش‌آموز و ۱۸ آموزگار بوده و ۲۳۱ تن از شاگردان به رایگان تحصیل می‌کرده‌اند (*همان*؛ مجلهٔ *تعلیم و تربیت*، س ۱، ش ۷).

مدرسهٔ آلیانس اناث کلیمی (۱۳۱۵ق/۱۸۹۸م). این مدرسه از تأسیسات اتحادیهٔ جهانی یهود بود. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف، مدرسه در این سال دارای ۳۹۰ دانش‌آموز و ۱۱ آموزگار بوده و ۱۳۸ تن از دانش‌آموزان به رایگان تحصیل می‌کرده‌اند.

مدرسهٔ ریشارخان (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). مؤدب‌الملک ریشارخان از آموزگاران مدرسهٔ دارالفنون بود. وی با هزینهٔ شخصی و به کمک یکی از آموزگاران زن فرانسوی این مدرسه را برپا داشت. به‌لحاظ اولویت آموزش زبان فرانسه در این مدرسه کمیتهٔ آلیانس فرانسه از آن حمایت مالی می‌کرد (ابوالحسن غفاری، ص ۱۷۴).

مدرسهٔ فرانکوپرسان (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). مدرسهٔ دخترانه بود. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف در این مدرسه ۸۹ دانش‌آموز مشغول تحصیل بوده و هشت نفر از این محصلان به رایگان تحصیل می‌کرده‌اند (*احصائیهٔ وزارت معارف*، خرداد ۱۳۰۶ش).

مدرسهٔ ژاندارک (۱۲۸۲ق/۱۸۶۵م). این مدرسه از تأسیسات لازاریستهای فرانسوی تهران بود، و پیش از ۱۲۸۲ق/۱۸۶۵م «مدرسهٔ سن ونسان پل» نام داشت. برابر احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در آن سال دارای ۳۰۵ دانش‌آموز و ۳۳ آموزگار بود و ۶۵ نفر از دانش‌آموزان به رایگان تحصیل می‌کرده‌اند (مجلهٔ *تعلیم و تربیت*، س ۱ ش ۷).

مدرسهٔ کالج امریکایی (۱۲۹۰ق/۱۸۷۳م). در سال ۱۲۵۰ش/۱۸۷۱م یک هیئت امریکایی به ریاست مستر باست از امریکا به ایران آمد و در ساختمان اتابک که در خیابان لاله‌زار فعلی بود مستقر شد.

دو سال بعد، یعنی در سال ۱۲۵۲ش/۱۸۷۳م این هیئت دبستانی در نزدیکی دروازهٔ قزوین افتتاح کرد. این دبستان اوّلین پایهٔ دبیرستانِ البرز امروزی به‌شمار می‌رود که قبلاً کالج امریکایی نام داشت.

اولین کلنگ این بنا را ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۶۶ش/۱۸۸۷م بر زمین زد. در آن وقت مدرسه دارای شش کلاس و پنجاه دانش‌آموز بود و ریاست آن را مستر وارد برعهده داشت.

در سال ۱۲۷۷ش/۱۸۹۸م وارد از ایران به امریکا رفت و در همان سال دکتر جردن به ایران آمد و یک سال بعد ریاست مدرسه را برعهده گرفت. در آن سال دو کلاس نیز به مدرسه اضافه شد. پس از مدتی یعنی در سال ۱۲۸۱ش/۱۹۰۲م این مدرسه به دبیرستان چهارکلاسه مبدل شد. در سال ۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م زمین فعلی دبیرستانِ البرز را امریکاییان خریدند و در سالهای ۱۲۹۴ق/۱۹۱۵م و ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م ساختمان شبانه‌روزی و منزلی برای دکتر جردن ساخته شد. در سال ۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م مستر روستن نام امریکایی مخارج ساختمان فعلی دبیرستان را داد و یک‌سال بعد که این بنا آماده شد کلاسهای متوسطه از محل سابق خود به این ساختمان منتقل شد.
در سال ۱۳۱۹ش/۱۹۴۰م رضاشاه این مؤسسهٔ امریکاییان را خریداری کرد و امریکاییان ایران را ترک کردند و ادارهٔ امور دبیرستان و شبانه‌روزی به‌دست ایرانیان افتاد. (*سالنامهٔ دبیرستان البرز*؛ *دایرةالمعارف البرز*)

مدرسهٔ دخترانهٔ امریکایی تهران (۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م). این مدرسه از ساخته‌های هیئت مذهبی امریکاییان تهران بود. اولین مدیر آن میس شنک نام داشت. مدرسه در سال ۱۳۰۳-۱۳۰۲ش دارای ۲۹۱ دانش‌آموز و ۲۹ آموزگار بود. همچنین در سال ۱۳۰۶ش طبق آمار همان سال مدرسه دارای ۳۱۲ دانش‌آموز و ۳۱ آموزگار بوده است. این مدرسه نیز به سال ۱۳۱۹ش/۱۹۴۰م تحویل دولت ایران شد. بازدید ناصرالدین‌شاه از این مدرسه و نوشتن چند کلمهٔ فارسی بر روی تخته سیاه، از ماجراهای معروف این مدرسه بود (*سالنامهٔ دبیرستان البرز*).

مدرسهٔ آلمانی تهران (۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م). پس از مذاکراتی که احتشام‌السلطنه و مقامات آلمانی انجام دادند، مقرر شد که یک‌باب مدرسهٔ آلمانی در تهران احداث گردد. هزینهٔ مدرسه بالغ‌بر هشت هزارتومان تخمین زده شد. دولت ایران مبلغ ۵ هزار تومان از هزینه‌های آن را متقبل شد و به‌سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م بنای جدیدی در خیابان قوام‌السلطنه احداث و مدرسه به آن ساختمان منتقل شد. دورهٔ مدرسهٔ آلمانی ده ساله بود. در کلاسهای این مدرسه زبان فارسی، آلمانی، فرانسه، انگلیسی، عربی، حساب، هندسهٔ مقدماتی، تاریخ، جغرافی، فیزیک و شیمی تدریس می‌شد. اولین مدیر این مدرسه پترس نام داشت و کلیهٔ آموزگاران مدرسه به‌غیر از آموزگاران دروس فارسی و عربی، یعنی محسن‌خان گرانمایه و شیخ محمد بروجردی‌عبده، آلمانی بودند. در سال ۱۳۳۴ق/۱۹۱۶م به‌دستور محمد ولی‌خان سپهسالاراعظم، صدراعظم وقت، دولت

ایران از پرداخت و تأمین هزینه‌های مدرسهٔ آلمانی خودداری کرد و مدرسه تعطیل شد. پس از چند سال دیگر و بعد از جنگ جهانی اول مدرسهٔ آلمانی بار دیگر احیا شد و نام مدرسهٔ صنعتی گرفت.

نام مدرسه در آغاز تأسیس دوتیش شول بود. در سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م نام مدرسه به دوتیش رال شول و در سال ۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م به دوتیش پرزیش دوفر تهران اشتات تغییر کرد (کحال‌زاده، ص۱۸۷ـ۱۸۵؛ دولت‌آبادی، ج۲، ص۲۰۹ـ۲۰۸؛ مخبرالسلطنه، خاطرات، ص۵۲).

مدرسهٔ روسها. این مدرسه در نزدیکی مدرسهٔ آلمانی تهران قرار داشت. آموزگاران مدرسه عمدتاً از مدارس قفقاز به تهران آمده بودند. اغلب افسران و درجه‌داران قزاقخانهٔ تهران و برخی از اعیان و اشراف که خود را به دولت روسیه بسته بودند فرزندان خود را به این مدرسه می‌فرستادند. اولین مدیر مدرسهٔ روسها از مسلمانان قفقاز بود و از فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ جاسوسی دولت روسیه به‌شمار می‌رفت. یکی از فعالیتهای این مدرسه جلب و جذب دانش‌آموزان مدرسهٔ آلمانی به مدرسهٔ روسها بود. این مدرسه بعد از انقلاب اکتبر و تفویض امتیازات و تأسیسات دولت روسیهٔ تزاری به حکومت ایران تعطیل شد. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف یک باب مدرسهٔ روسی در سال ۱۳۴۴ق/۱۹۲۵م در تهران دایر بود و دارای ۳۹ دانش‌آموز دختر و ۱۰۲ دانش‌آموز پسر بود که همگی به رایگان تحصیل می‌کردند. مدرسه در آن تاریخ ۶ معلم زن و ۸ معلم مرد داشت. (عبدالله بهرامی، ص ۱۳۰؛ *احصائیهٔ وزارت معارف*، ۱۳۰۶ش).

مدرسهٔ انگلیسی پسرانهٔ کلیمیان . طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۲ش وزارت معارف، مدرسه در آن سال دارای ۲۱۲ دانش‌آموز و ۹ نفر آموزگار و ۱۲ فارغ‌التحصیل دورهٔ ابتدایی داشت. در سال ۱۳۰۶ش شمار دانش‌آموزان ۲۶۰ نفر بوده است.

مدرسهٔ انگلیسی دخترانهٔ کلیمیان . طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۲ش، مدرسه در آن سال دارای ۱۲۷ دانش‌آموز و ۹ آموزگار بود. در سال ۱۳۰۶ش شمار دانش‌آموزان به ۱۶۱ نفر افزایش یافت.

مدرسهٔ ارامنه. در اواسط وزارت میرزاحسین‌خان سپهسالار لازاریستهای فرانسوی تهران یکی دو آموزشگاه برای کودکان ارمنی برپا کردند و در این مدارس علاوه بر زبان فرانسه، زبانهای فارسی و ارمنی نیز تدریس می‌شد. لازاریستها به سال ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م در تهران مدرسه‌ای برای ارمنیان پروتستان یا به قول ایرانیان برای لوتریان به راه انداختند.

به‌سال ۱۳۱۲ق/۱۸۹۴ ارمنیان تهران با توصیه و حمایتهای فرانسویان انجمن فیلوماتیک ارامنهٔ تهران را ایجاد کردند و بر آن شدند یک مدرسهٔ ارمنی که زبان فرانسه تنها زبان خارجی آن باشد احداث کنند (هما ناطق، پیشین، ص۱۰۴-۱۱۳).

مدرسهٔ هایکازیان (۱۲۸۷ق/۱۸۷۰م). این مدرسه در حوالی دروازه قزوین تهران ساخته شد. احتمالاً یکی از دو مدرسه‌ای است که خواهران لازاریست در همان نقطه برپا کرده بودند* (مجلهٔ *ارمغان*، س ۱۳۵۱، ش ۱).

مدرسهٔ جمشید جم (۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م). از مدارس زردشتیان** تهران بود. محل مدرسه را ارباب جمشید اهدا کرده بود. بنیان این مدرسه و دیگر مدارس زردشتی با کمکهای فکری و مالی انجمن اکابر پارسیان هند تقویت می‌شد. یکی از مدیران مدرسه دایی مترجم یا مترجم همایون از نمایشنامه‌نویسان برجستهٔ اوایل مشروطه بود (*سالنامهٔ فیروزبهرام*؛ جمشید پورملک، ج۲، ص۵۳).

مدرسهٔ دخترانهٔ زردشتیان تهران (۱۲۸۷ش/۱۹۰۸م). ساختمان مدرسه را اردشیر خسرو زارع و شیرین خداداد تفتی به انجمن زردشتیان تهران هدیه کرده بودند: در سال ۱۲۹۳ش/۱۹۱۳م این مدرسه به محل دبستان ایرج منتقل شد (سالنامهٔ فیروزبهرام، ص۳).

دبستان ایرج (۱۲۹۳ش/۱۹۱۳م). محل مدرسه از وجوه خیریهٔ زردشتیان تهران خریداری شده بود و ساختمان آن را دو تن از زنان زردشتی احداث کردند و مدرسه را به‌نام برادر جوان و ناکام خود ایرج نامیدند (*سالنامهٔ فیروزبهرام*).

دبستان انوشیروان. طبق احصائیهٔ مدارس ملی ذکور سال ۱۳۰۲-۱۳۰۳ش وزارت معارف این مدرسه دارای ۲۰۶ شاگرد بود که از آن میان ۱۵۴ نفر به رایگان تحصیل می‌کردند. این مدرسه در همان سال ۱۳ آموزگار داشت (مجلهٔ *تعلیم و تربیت*، س ۱، ش۷، ص۷۲). از سال ۱۳۱۵ش قسمت دبیرستان و دبستان از هم مجزا شد (سالنامهٔ فیروزبهرام).

دبستان شبانه‌روزی زرتشتیان تهران. ۱۲۳۵ یزدگری ایجاد شد. در حقیقت انجمن اکابر پارسیان هند این مدرسه را ایجاد کرده بودند. پس از اینکه اتجمن حمایت خود را از دبستان قطع کرد، فرزانه مانکجی به خرج خود آن را همچنان بر پا داشت. (برای آگاهی بیشتر، رک: شهمردان، ص۹-۶۳۸).

---

* رک: مدارس فرانسوی تهران (در همین کتاب).

** برای آگاهی بیشتر از مدارس زرتشتی، رک: تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، رشید شهمردان و سالنامهٔ فیروزبهرام.

مدرسه پارسیان پسرانه. طبق احصاحیهٔ سالنامهٔ وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م، این مدرسه ۶ کلاس، ۹۴ دانش‌آموز و ۱۳ معلم داشته است. رئیس مدرسه شاهزاده احمدمیرزا بود. این مدرسه را کمیتهٔ پارسیان اداره می‌کرد و از برنامهٔ وزارت معارف پیروی می‌کرد.

مدارس اصفهان*

مدرسهٔ کلیسای وانک. اولین مدرسهٔ جلفا بود. این مدرسه در حیاط کلیسای وانک برپا شد. اولین معلم آن خلیفه خاچاطور بود.

مدرسهٔ هارتون آبکاریان (۱۲۵۹ق/۱۸۴۳م). بانیان مدرسه هارتون آبکاریان و اوانجان الیاسیان بودند. اینان مدتها در کلکته مقیم بودند و تعلیمات جدید را فراگرفته بودند. مدرسه در محوطهٔ نمازخانهٔ حضرت مریم در محلهٔ میدان جلفا دایر شد و تا اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه برپا بود. در این مدرسه زبان ارمنی، فارسی، حساب و دروس مذهبی آموخته می‌شد.

مدرسهٔ مریم و تاکوه** (۱۲۷۰ق/۱۸۵۳م). مدرسه را دو خواهر ارمنی به‌نامهای مریم و تاکوهی که پیش از آن مقیم مجمع‌الجزایر جاوه بودند احداث کردند. محل مدرسه نمازخانهٔ محلهٔ تبریزیهای جلفای اصفهان بود. این مدرسه تا سالهای آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه برقرار بود.

مدرسهٔ مارکارسوکیاسیان (۱۲۷۰ق/۱۸۵۳م). بانی مدرسه از ارامنهٔ جلفا بود که پیش از آن مدتی مقیم مجمع‌الجزایر جاوه بود. بنابه خواهش خلیفه طاوس وی در محل نمازخانهٔ استپانوس جلفا مدرسهٔ جدیدی برپا کرد که تا سالهای آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه برپا بود.

مدرسهٔ مانوک هوردانانیان (۱۲۷۵ق/۱۸۵۸م). این مدرسهٔ دخترانه را یکی از اهالی جلفا به‌نام مانوک هوردانانیان در کلیسای دختران تارک‌دنیا موسوم به کلیسای سیاه‌پوشان تأسیس کرد و گویا اولین مدرسهٔ دخترانهٔ جلفا بوده است. این مدرسه در سال

* در این قسمت بیشتر از دو منبع: *تاریخ فرهنگ اصفهان*، ایمانیه و *آموزشکده‌های ترسایان*، هما ناطق استفاده شده است، از این‌رو از ذکر مکرر منابع فوق دوری جستیم. در صورت ارجاع به منبعهای دیگر مشخصات آنها ذکر شده است.

** این مدرسه در منبع مورد استفاده نام نداشت و ما آن را بانام بانیانش نوشتیم.

۱۳۱۰ق/۱۸۹۲م در مدرسهٔ پسرانهٔ مرکزی ادغام و «مدارس مختلط مالی ارامنهٔ جلفا» خوانده شد.

مدرسهٔ راهبه‌های سن ونسان دوپل (۱۲۸۰ق/۱۸۶۳م). راهبه‌های لازاریست فرانسوی پس از گشایش مدارس تبریز و تهران، این مدرسهٔ دخترانه را در جلفای اصفهان احداث کردند. پس از گشایش مدرسه به دستور ناصرالدین‌شاه کتابخانهٔ قدیمی ارامنهٔ اصفهان که از دوران صفوی باقی مانده بود، به لازاریستها تحویل شد (هما ناطق، پیشین، ص ۹۶۰).

مدرسهٔ پسرانهٔ لازاریستهای اصفهان (۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م). این مدرسهٔ نوین به‌همراه یک مدرسهٔ دخترانه و یک درمانگاه توسط لازاریستهای فرانسوی و برای ارامنهٔ اصفهان بنا شد. در این مدرسه زبان خارجی تاریخ جغرافیا حساب و علوم تدریس می‌شد.

مدرسهٔ دخترانهٔ لازاریستهای اصفهان (۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م). این مدرسهٔ نوین نظیر مدرسهٔ پسرانه لازاریستهای اصفهان بود. در این مدرسه نیز زبان، تاریخ، جغرافیا، حساب و علوم تدریس می‌شد

دبستان بروس مموریال (۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م). بانی مدرسه دکتر بروس، عضو جمعیت مذهبی پروتستانهای انگلیسی بود. این مدرسه بعدها «دبستان مختلط انوشیروان» خوانده شد.

مدرسهٔ دخترانهٔ میسیون پروتستان انگلیسی. تحت سرپرستی اسقف تامسن و میس آیدین اداره می‌شد و شهرت بسیار داشت و از مدارس معروف ایران بود. در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م این مدرسهٔ دخترانه به دولت ایران واگذار شد و به دبیرستان دخترانهٔ بهشت آیین تغییر نام یافت.

مدرسهٔ مرکزی (۱۳۰۱ق/۱۸۸۳م). خلیفه گریگوریس و خلیفه خاچاطور پیشوایان ارامنهٔ جلفا به‌سال ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م بر آن شدند که یک مدرسهٔ جدید برای ارامنهٔ اصفهان برپا کنند. پس از دریافت اعانات و کمکهای ارامنهٔ مقیم هندوستان و برمه و جاوه مدرسهٔ مرکزی بنیان یافت. پس از احداث این مدرسه، مدارس قبلی منحل شد و تمام ملزومات و اثاث آنها به مدرسهٔ مرکزی تحویل گردید. این مدرسه در سال ۱۳۱۰ق/۱۸۹۲م با مدرسهٔ دخترانه هوردانانیان ادغام شد و مدارس مختلط ملی ارامنهٔ جلفا خوانده شد

مدارس مختلط ملی ارامنه (۱۳۱۰ق/۱۸۹۲م). خلیفه خاچاطور پیشوای ارامنهٔ اصفهان پس از اینکه تعداد شاگردان مدارس مرکزی و دخترانهٔ هوردانانیان افزایش

یافت، تصمیم گرفت که برای تناسب بودجهٔ مدارس ارامنهٔ اصفهان با سطح فعالیتهای آموزشی و یکسان‌سازی کم و کیف تعلیمات دختران و پسران، آن دو مدرسه را در یکدیگر ادغام کند؛ پس از ادغام آن مدارس مجموعهٔ جدید آموزشی پدید آمد که مدارس مختلط ملی ارامنه خوانده شد.

استیورت مموریال. این مدرسه شبانه‌روزی بود (صدرهاشمی، ج۲، ص۱۷۸).

مدرسهٔ گارلند (۱۳۱۰ق/۱۸۹۲م). بانی مدرسه اسقف گارلند و محل مدرسه در محلهٔ جوباره بود. این مدرسه بیش از ۳۵ سال فعالیت داشت.

مدرسهٔ دخترانه کاتارینا (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). بانی مدرسه خلیفه مغاکیا، پیشوای ارامنهٔ اصفهان، بود. او به‌واسطهٔ ازدیاد تعداد شاگردان مدارس مختلط و نامتناسب بودن فضای آموزشی به جمع‌آوری اعانه و کمکهای مردمی پرداخت و با استفاده از آن اعانات مدرسه را تأسیس کرد. این مدرسه بعدها شاه‌عباس نامیده شد.

مدرسهٔ ملی کانانیان (۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م). مؤسس مدرسه یکی از زنان ارمنی به‌نام واروارا کانانیان بود. وی این مدرسه را به یاد همسر متوفای خود گوورک کانانیان احداث کرد. ساختمان مدرسه در سال ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م تکمیل شد. خلیفه پاگراو، پیشوای ارامنهٔ اصفهان در این امر مشوق و حامی وارواراکانانیان بود. این محل بعدها به دبیرستان دخترانهٔ شاه‌عباس مبدل شد.

مدرسهٔ دخترانهٔ کاتولیکها (۱۲۸۳ش/۱۹۰۴م). این مدرسه را هیئت مذهبی کاتولیکهای فرانسوی در جلفا دایر کرد و بعدها دبیرستان رودابه نامیده شد. این مدرسه در آغاز تأسیس دارای ۱۱۵ شاگرد بود. (غفاری، ص۱۵۵).

مدرسهٔ آلیانس بنی اسراییلیت (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). این مدرسه از مؤسسات سازمان اتحادیهٔ جهانی یهود بود. مدرسه ابتدا در محلهٔ جوبارهٔ اصفهان واقع بود، سپس به محل مدرسهٔ اتحاد که با اعانات کلیمیان اصفهان ساخته شده بود، منتقل گردید. اولین رئیس مدرسه مسیو کن فینو بود که گویا از یهودیان بلغار بود. خزکیا مردخای (بازرگان تریاک) که رئیس جامعهٔ یهودیان اصفهان بود تمامی اختیارات مدیریت مدرسه را به مسیو کن فینو داده بود. این مدرسه در آغاز برنامهٔ تحصیلی خاص خود را آموزش می‌داد، اما سرانجام تحت فشارهای وزارت فرهنگ به اجرای برنامهٔ آموزشی همگانی وزارت فرهنگ پرداخت. مدرسه در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۴ق/۱۹۰۵-۱۹۰۶م دارای ۵۰۰ دانش‌آموز بود. (اوژن اوبن، ص۳۰۷-۳۰۶؛ غفاری، ص۱۷۶-۱۷۵).

مدرسهٔ اناث آلیانس بنی‌اسراییلیت (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). همزمان با ایجاد مدرسهٔ آلیانس پسرانه یک باب مدرسهٔ دخترانه برای کلیمیان اصفهان تأسیس شد. نام مدرسه بعدها به دبیرستان اتحاد نسوان تغییر یافت. این مدرسه در سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷م دارای ۲۰۰ دانش‌آموز بوده است (*همان*).

مدرسهٔ ستارهٔ صبح (۱۲۸۹ش/۱۹۱۰م). توسط هیئت مذهبی کاتولیکهای فرانسوی احداث شد؛ محل آن در خیابان چهارباغ اصفهان و در باغ هلو که بعداً به باغ ستاره معروف شد، قرار داشت. مدرسه با ۵۰ دانش‌آموز و با آموزگاران بومی آغاز به‌کار کرد و دارای ۵ کلاس بود. مدیریت مدرسه درآغاز برعهدهٔ مسیو پر دوموت (Pere Dimuth) بود. در سال ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م تعداد شاگردان دختر و پسر مدرسه حدود ۲۵۰ نفر بود. مدرسه تا اوایل جنگ جهانی اول دایر بوده است (غفاری).

مدرسهٔ پسرانهٔ کاتولیک جلفا. شعبهٔ مدرسهٔ ستارهٔ صبح بودو چندی پس از تأسیس مدرسهٔ ستارهٔ صبح افتتاح شد. مدرسه در مهرماه سال ۱۳۱۱ش منحل گردید (*همان*).

مدارس یزد*

مدرسهٔ کیخسروی (۱۲۶۸ش/۱۸۸۹م). از بزرگترین مؤسسات فرهنگی زردشتیان یزد بود. بانی آن فرزانه ارباب کیخسرو مهربان بازرگان معروف و خوشنام زردشتی بمبئی بود. وی برای تأسیس این مدرسه بیش از ۳۵ هزار روپیهٔ آن عهد را به انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی داد. این مدرسه در آغاز فعالیت بیش از ۲۰۰ دانش‌آموز داشت. نخست به‌صورت مکتب اداره می‌شد و در آن زبان انگلیسی، عربی و تعالیم زردشتی تدریس می‌شد. مدرسه بعدها صورت بهتری یافت و به‌صورت یک دبستان جدید درآمد.

مدرسهٔ پسرانه خدادادی (۱۲۶۸ش/۱۸۸۹م). این مدرسه در روستای خرمشاه یزد احداث شد. بانی مدرسه فرزانه خداداد رستم کنتراکتر خرمشاهی از بزرگان زردشتیان یزد بود. در سالهای اول تأسیس مدرسه، شمار دانش‌آموزان گاهی از ۳۰۰ نفر تجاوز می‌کرد. در توضیح علت آن باید گفت که این مدرسه از جمله اولین مدارس زردشتیان یزد بود و بسیاری از داوطلبان آموزش جدید از نقاط مختلف به این مدرسه کشیده شده

---

* در تهیهٔ مطالب این بخش بیشتر از این منابع استفاده کردیم: *سالنامهٔ فرهنگ یزد* ۱۳۲۸ش؛ *تاریخ زردشتیان*، شهمردان؛ *سالنامهٔ دبیرستان ایرانشهر یزد* ۱۳۱۷-۱۳۱۶ش؛ *احصائیهٔ وزارت معارف* ۱۳۰۶ش.

بودند. پس از احداث دیگر مدارس جدید در روستاها و شهرهای زردشتی‌نشین شمار داوطلبان کاهش یافت. این مدرسه دارای شش کلاس بود.

مدرسهٔ دخترانهٔ خرمشاه (۱۲۸۲ش/۱۹۰۳م). در روستای خرمشاه یزد احداث شد. بانی مدرسه فرزانه استاد کیومرث آموزگار دبستان خدادادی خرمشاه بود. در اولین امتحانی که از دانش‌آموزان دختر به‌عمل آمد نتایج درخشان آن برخی از بزرگان زردشتی را بر آن داشت تا نظیر دبستان دخترانهٔ خرمشاه را در مناطق دیگر برپا کنند. این مدرسه پس از چند سال به‌سبب موانع و مشکلات مالی تعطیل شد.

مدرسهٔ جهانیان. ارباب خسروشاه جهان از بزرگان زردشتیان یزد پس از ملاحظهٔ پیشرفت سریع و توفیق مدرسهٔ دخترانهٔ خرمشاه برآن شد که یک دبستان دخترانه در شهر یزد و به‌خرج تجارتخانهٔ جهانیان تأسیس کند. این مدرسه از مؤسسات معتبر و معروف زردشتیان یزد بود. احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف تاریخ تأسیس این مدرسه را سال ۱۳۲۹ق نوشته است. در همان احصائیه تعداد دانش‌آموزان مدرسه ۶۲ نفر و شمار آموزگاران آن چهار نفر آمده است.

مدرسهٔ راحت‌آباد (۱۲۷۸ش/۱۸۹۹م). در روستای راحت‌آباد تفت بنا شد و در سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۷ق دارای پنج کلاس بود.

مدرسهٔ هرمزدیاری (۱۲۷۹ش/۱۹۰۰م). در روستای کوچه‌بیگ یزد احداث شد. بانی این مدرسه فرزانه هرمزدیار شهریار از رجال زردشتیان بمبئی بود. وی در خردسالی به هندوستان رفت و بعدها ازجمله بازرگانان ثروتمند شهر بمبئی شد. برای ادامهٔ فعالیتهای آموزشی مدرسه، مبالغ هنگفتی پول وقف آن کرد و مدرسه را به انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند سپرد. همچنین در وقفنامهٔ خود خواست که از عواید موقوفات او در روستاهای مبارکه و رحمت‌آباد نیز مدرسه بسازند.

دبستان دخترانهٔ کوچه بیگ (۱۲۷۹ش/۱۹۰۰م). در روستای کوچه‌بیگ یزد ساخته شد. بانی آن فرزانه هرمزدیار شهریار بود. این مدرسه از عواید موقوفات وی احداث شد.

مدرسهٔ خورشید بانو (۱۲۸۸ش/۱۹۰۹م). مدرسه‌ای بود دخترانه که در روستای مریاباد یزد ساخته شد. بانی آن فرزانه هرمزدیار شهریار بود. هزینه و نیازهای مدرسه از عواید موقوفات وی تأمین می‌شد. مدرسه به‌نام همسر او نام‌گذاری شده بود.

مدرسهٔ پسرانهٔ مریاباد (۱۲۸۷ش/۱۹۰۸م). در روستای مریاباد یزد تأسیس شد.

بانی مدرسه فرزانه هرمزدیار شهریار بود. هزینه‌های مدرسه از عواید موقوفات فرزانه هرمزدیار شهریار تأمین می‌شد. این مدرسه دارای چهار کلاس بود.

مدرسهٔ پسرانهٔ خیرآباد (۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م). در روستای خیرآباد یزد گشوده شد و دارای چهار کلاس بود.

مدرسهٔ جاماسبی (۱۲۸۵ش/۱۹۰۶م). در روستای اهرستان یزد تأسیس شد. این مدرسه چهار کلاس داشت. فرزانه مهربان پور دهقان آموزگار این مدرسه که بیش از نیم قرن در این مدرسه تدریس کرد، به‌سال ۱۳۳۷ش درگذشت.

مدرسهٔ قاسم‌آباد (۱۲۷۳ش/۱۸۹۴م). مدرسه‌ای بوده است پسرانه که در روستای قاسم‌آباد یزد تأسیس شده بود.

مدرسهٔ شریف‌آباد. مدرسه‌ای پسرانه بوده که در روستای شریف‌آباد یزد تأسیس شده بود.

مدرسهٔ الله‌آباد (۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م). بانی آن ارباب‌گودرز مهربان از بزرگان زردشتی یزد بود.

مدرسهٔ رحمت‌آباد (۱۲۸۶ش/۱۹۰۷م). در روستای رحمت‌آباد یزد برپا شد و فرزانه هرمزدیار شهریار بخشی از عواید موقوفات خود را برای احداث این مدرسه اختصاص داده بود.

مدرسهٔ مبارکه (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). در روستای مبارکهٔ یزد برپا شد. هزینهٔ بخشی از ساختمان این مدرسه از عواید موقوفات هرمزدیار شهریار تأمین می‌شد.

مدرسهٔ مزرعهٔ کلانتر (۱۲۹۱ش/۱۹۱۲م). در روستای مزرعهٔ کلانتر از روستاهای یزد قرار داشت.

مدرسهٔ نرسی‌آباد در روستای نرسی‌آباد یزد برپا شد.

دبیرستان ایزد پیمان (۱۲۸۳ش/۱۹۰۴م). این مدرسه اولین دبیرستان دخترانهٔ یزد بوده است.

دبستان دینیاری (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). هزینه‌های مدرسه در آغاز تأسیس توسط ارباب رستم صداقت تأمین شد.

پرورشگاه ایتام زردتشیان یزد (۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م). این مدرسهٔ شبانه‌روزی توسط بنگاه معارفی پشوتن جی مارکار یزد احداث شد. در سال اول تأسیس ۴۵ نفر از اطفال یتیم زردشتی در آن مدرسه ثبت‌نام کردند که یازده نفر آنان به‌صورت شبانه‌روزی در مدرسه به‌سر می‌بردند.

مدرسهٔ دستوراده (۱۳۳۴ق/۱۹۱۵م). این مدرسهٔ دخترانه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف دارای ۳۴ نوآموز مجانی و سه آموزگار بود.

مدرسهٔ هوشنگ (۱۳۴۲ق/۱۹۲۳م). این مدرسهٔ دخترانهٔ زردشتی، طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف دارای ۶۱ شاگرد مجانی و شش آموزگار بود.

مدرسهٔ امید (۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م). این مدرسهٔ دخترانه طبق آمار سال ۱۳۰۶ش دارای ۶۲ دانش‌آموز و شش آموزگار بود، و چهل تن از دانش‌آموزان به رایگان در آن تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ ابتهاجیه (۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در این سال دارای ۴۳ دانش‌آموز دختر و پنج آموزگار بود.

مدرسهٔ مرسلین انگلیسی. صدرهاشمی هنگام بازگویی شرح زندگانی فرخی یزدی شاعر انقلابی و آزادیخواه و مدیر روزنامهٔ *طوفان* گفته است که وی در پانزده سالگی اولیای مدرسهٔ مرسلین انگلیسی یزد را هجو کرده است. از آنجا که فرخی در سال ۱۳۰۶ق به دنیا آمده است پانزده سالگی او مقارن است با سال ۱۳۲۱ق، بنابراین مدرسهٔ انگلیسیهای یزد احتمالاً در دورهٔ سلطنت مظفرالدین‌شاه و یا در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه تأسیس شده است (صدرهاشمی، ج۳، ص۱۷۵).

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت یزد. بانی مدرسه اتحادیهٔ جهانی یهود و مدرسه در سال تحصیلی ۱۳۲۳-۱۳۲۴ق/۱۹۰۵-۱۹۰۶م دارای ۲۰۰ دانش‌آموز بود (غفاری، ص۱۷۶-۱۷۵).

مدارس کرمان*

مدرسهٔ مرسلین دخترانهٔ کرمان (۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م). بنیانگذاران این مدرسه هیئت مبلغین مذهبی انگلیسی بود و هزینهٔ آن از سوی آن هیئت و دیگر مؤسسات خیریهٔ انگلیسی تأمین می‌شد. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف این مدرسه ۱۰۶ دانش‌آموز داشت که سی تن‌از آنان به رایگان تحصیل می‌کردند و تعداد آموزگاران مدرسه دو نفر بود.

مدرسهٔ مرسلین پسرانهٔ کرمان (۱۲۷۷ش/۱۸۹۸م). این مدرسه را هیئت مبلغان مذهبی انگلیسی برپا کرده بودند و هزینه‌های آن را مؤسسات خیریهٔ انگلیسی پرداخت

---

* منابع: نشریهٔ *فرهنگ کرمان*، ۱۳۳۳-۱۳۳۲ش؛ نشریه *دانشسرای عالی پسرانهٔ کرمان* ۱۳۲۶-۱۳۲۴ش؛ *احصائیهٔ وزارت معارف* ۱۳۰۶ش؛ شهمردان، پیشین.

می‌کردند. مدیران مدرسه تا سالهای متمادی از میان اعضای میسیون انگلیسی انتخاب می‌شد. مدرسه در سطح آموزشی ابتدایی و یک مدرسهٔ شش کلاسه بود. بعدها به سطح دبیرستان و دورهٔ ادبی کامل رسید. این مدرسه، که دبیرستان جم خوانده می‌شد، به‌سال ۱۳۱۷ش طبق دستور وزارت فرهنگ منحل شد و ضمیمهٔ دبیرستان پهلوی گردید. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در این سال دارای ۶۸ شاگرد و هفت آموزگار بود و ۳۴ تن از شاگردان به رایگان در آن تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ کاویانی (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). از مدارس زردشتیان کرمان بود و سالها فعالیت داشته است. رؤسای این مدرسه از بدو تأسیس تا سال ۱۳۲۶ش این افراد بوده‌اند: میرزاخدایی، فارسی‌زاده، خدایار آبادیان، کیخسرو سیاوشیان، آمیغی. این مدرسه از دولت کمک هزینهٔ دریافت می‌کرد و مبلغ آن در سالهای بین ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ش ماهانه ۸۰۰ ریال بوده است. در همین سالها این مدرسه دارای سه کلاس اول و دو کلاس دوم بوده است و ۱۴۳ دانش‌آموز در آن مشغول تحصیل بوده‌اند. تعداد دانش‌آموزان این مدرسه در بدو تأسیس به مراتب بیشتر بوده، چنانکه طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف این مدرسه دارای ۲۰۰ دانش‌آموز و یازده آموزگار بوده است.

دبستان دخترانهٔ شهریاری (۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م). از مدارس زردشتیان کرمان و بانی آن ارباب شهریار خدابخش تفتی بود. وی متعهد شده بود که هزینه‌های مدرسه را تأمین کند و تا سالهای متوالی به تعهد خود عمل کرد. از سال ۱۳۲۳ش هزینه‌های مدرسه با کمکهای هیئت زردشتیان و شهریهٔ دانش‌آموزان و عواید موقوفات انجمن زردشتیان برآورده می‌شد. دولت نیز سالانه کمک مالی در اختیار مدرسه قرار می‌داد. امتیاز مدرسه بعدها به خانم کشور مزدیسنا واگذار شد و به یکی از مدارس مهم شهر کرمان تبدیل گردید. مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای ۱۳۶ دانش‌آموز و هشت آموزگار بود. تعداد معلمان آن در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۴ش ده نفر گزارش شده است. رؤسای این مدرسه از بدو تأسیس تا سالهای مزبور به این شرح بوده است: خانم هاماس، خانم مصور، خانم آموزگار، خانم ثمره و خانم کشور مزدیسنا.

مدرسهٔ دخترانهٔ زردشتیان کرمان. این مدرسه از دارایی و موقوفات مرحوم جمشید جهانگیر تأسیس شد. بانی این امر ارباب کیخسرو شاهرخ مدیر دبستان پسرانهٔ زردشتیان کرمان بود. این مدرسه در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه تأسیس شد.

مدرسهٔ ایرانشهر (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). در بهمن ماه ۱۲۸۵ش مطابق با ۱۵ ذیحجهٔ ۱۳۲۴ق تأسیس یافت. زمین این مدرسه را، که باغی در حوالی دروازهٔ ناصریه بود، ارباب گشتاسب زردشتی وقف کرد. ساختمان این مدرسه به کمک عده‌ای از خیراندیشان و فرهنگ‌پروران زردشتی بنا شد. مؤسس این دبیرستان انجمن زردشتیان کرمان بود و در سال ۱۳۱۴ش امتیاز آن به‌نام برزو آمیغی، رئیس دبیرستان بعدی مدرسه صادر شد.

کسانی که چندین سال ادارهٔ مدرسه را به‌عهده داشته‌اند عبارت بودند از: ارباب کیخسرو شاهرخ (نمایندهٔ زردشتیها در دوره‌های متعدد مجلس)؛ دستور کیخسرو و دستور رستم؛ حاج مصباح (احمد ثمره)؛ خدارحم آبادیان؛ ابوالحسن ارجمند ساوجی؛ خدایی؛ علی الفت؛ برزو آمیغی.

طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش این مدرسه ۸۳ دانش‌آموز و هشت آموزگار داشته است. این مدرسه بعدها رونق بیشتری یافت؛ چنانکه در سال ۱۳۳۲ش هیجده آموزگار و دبیر در این دبیرستان مشغول خدمت بوده‌اند و از سال ۱۳۰۴ش تا آخر سال ۱۳۳۲ش، یعنی در ۲۷ دورهٔ فعالیت این مدرسه مجموعاً ۹۵۳ نفر از کلاس ششم ابتدایی این آموزشگاه گواهینامه گرفته‌اند. همچنین از سال ۱۳۱۴-۱۳۱۵ش تا آخر سال ۱۳۳۲ش، یعنی در ۱۷ دوره مجموعاً ۵۰۸ نفر دورهٔ سیکل اول متوسطه را در این مدرسه به‌پایان رسانده‌اند. این مدرسه علاوه بر کمکهای خیراندیشان و فرهنگدوستان کرمان، از دولت نیز کمک هزینه دریافت می‌کرد.

مدرسهٔ زردشتیان کرمان (۱۲۶۷ش*/۱۸۸۸م). ارباب کیخسرو شاهرخ از بزرگان زردشتیان ایران بود. او در کودکی به بمبئی رفت و پس از اتمام تحصیلات به توصیهٔ انجمن اکابر صاحبان پارسی به ایران بازگشت و مأمور ادارهٔ دبستان زردشتیان کرمان شد. این مدرسه تا پیش‌از مدیریت ارباب کیخسرو شاهرخ بیشتر به یک مکتبخانهٔ شرعی شباهت داشت. کیخسرو شاهرخ آن را به مدرسهٔ جدید، که برنامهٔ درسی و کلاسهای مرتب داشت، تبدیل کرد و دبیرستان زرتشتیان را همانجا دایر کرد، که بعدها دبیرستان ایرانشهر خوانده شد.

مدرسهٔ پسرانهٔ جمشیدی. به‌همت جمشید جهانگیر از بزرگان زردشتیان کرمان تأسیس شد (ارباب کیخسرو شاهرخ، *یادداشتها*).

---

* در منبع مورد استفاده این تاریخ ۱۲۵۷ یزدگردی آمده است که مسامحتاً ۱۲۶۷ش درنظر گرفته شد. ضمناً در منبع مورد نظر نیز تاریخ مذکور تقریبی ذکر شده است.

مدرسهٔ دخترانهٔ جمشیدی. با مساعدتها و کوششهای جمشید جهانگیر از افراد برجستهٔ زردشتیان کرمان و به‌دست ارباب کیخسرو شاهرخ ساخته شد. مکان مدرسه در محلهٔ قبه‌سبز کرمان قرار داشت. در فهرست مدارس زردشتیان کرمان که ارباب کیخسرو شاهرخ تأسیس کرد، از این مدرسه یاد شده است (*همان*).

دیگر مدارس زردشتیان کرمان که با کوششهای ارباب کیخسرو شاهرخ تأسیس شده از این قرار است:

۱) مدرسهٔ دخترانه محلهٔ «قبه‌سبز»؛ ۲) مدرسهٔ دخترانه «دروازهٔ ناصریه»؛ ۳) مدرسهٔ دخترانهٔ «محلهٔ شهر»؛ ۴) مدرسه پسرانهٔ محلهٔ «پرموتن»؛ ۵) مدرسهٔ پسرانهٔ روستای «قنات‌غسان»؛ ۶) مدرسهٔ پسرانهٔ روستای «اسماعیل‌آباد جوبار».

در این مدارس افزون بر درسهای مذهبی، زبان فارسی و حساب و جغرافیا و ورزش و... نیز تدریس می‌شد. در مدرسهٔ «محلهٔ شهر» علاوه بر دروس دیگر، زبان انگلیسی هم تدریس می‌شد (*همان*).

مدارس گیلان*

مدرسهٔ ارامنهٔ رشت (۱۲۶۳ش/۱۸۸۴م). مدیر این مدرسه مسیو هامبارطوم بوده و در سال ۱۳۰۳ش ۹۶ دانش‌آموز دختر و پسر، هفت آموزگارو شش کلاس داشته است. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف مدرسه در آن سال دارای ۶۵ دانش‌آموز دختر و پسر و شش آموزگار بوده است. گریگوریقیکیان، نمایشنامه‌نویس معروف ارمنی که در انقلاب مشروطیت و پس از آن در نهضت جنگل شرکت داشته و مدتی نیز مدیر مدرسهٔ رشدیهٔ انزلی بوده، از آموزگاران این مدرسه بوده است. این مدرسه تا سال ۱۲۹۹ش دایر بوده است. (صدرهاشمی، ج ۱، ص ۳۴۴ و *منابع یاد شده*).

مدرسهٔ امریکایی پسرانه (۱۲۸۱ش/۱۹۰۲م). یکی از مدیران این مدرسه مستر شد نام داشت. برابر آمار سال ۱۳۰۶ش، مدرسه در این سال دارای ۱۰۳ دانش‌آموز و ۵ آموزگار بود. ده تن از شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ امریکایی دخترانه (۱۲۷۹ش/۱۹۰۰م). مدیریت مدرسه در سال ۱۳۰۶ و پیش از آن به‌عهده میس کلارک امریکایی بود. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش مدرسه در این

---

* منابع: *فخرایی*، ۱۳۵۴؛ *سالنامهٔ معارف گیلان* ۱۳۰۳ش؛ *احصائیهٔ مدارس گیلان* ۱۳۰۶ش.

سال دارای ۸۷ دانش‌آموز و پنج آموزگار بود. گویا مدارس دخترانه و پسرانهٔ امریکایی را لازاریستهای امریکایی ساخته بودند.

مدرسهٔ روسی رشت. مدیریت این مدرسه در سالهای انقلاب مشروطیت و بعد از آن به‌عهدهٔ فردی به نام سیمون بود.

مدرسهٔ روسی غازیان (۱۲۸۸ش/۱۹۰۹م). مدیریت این مدرسه سالها با خانم واروارا لازار بود. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه در آن سال دارای ۱۴۷ دانش‌آموز دختر و ۱۴۷ دانش‌آموز پسر بود که ۷۰ تن از دختران و ۸۲ تن از پسران به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدارس مازندران و استرآباد

مدرسهٔ روسی استرآباد (۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م). کنسول روسیه در شهر استرآباد (گرگان کنونی) در سال ۱۹۱۴م تصمیم گرفت یک باب مدرسه احداث کند. در کتاب *مخابرات استرآباد* آمده است: قونسول توسط میرزاعلی اکبرخان، گماشتهٔ سپهدار، تیمچهٔ حاجی‌امین‌الضرب را برای معلم‌خانه تشکیل داده که بعدها معلم روسی آورده، اطفال استرآبادی را تعلیم نماید (مقصودلو وکیل‌الدوله، ج ۱، ص ۳۹۰).

مدرسهٔ روسی بندرگز (۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م). مطابق آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای ۱۸ دانش‌آموز دختر و ۲۳ دانش‌آموز پسر و پنج آموزگار بود. شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ روسی بارفروش (۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م). این مدرسه در شهر بابل کنونی قرار داشت. طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای ۲۱ دانش‌آموز دختر و ۴۱ دانش‌آموز پسر بود. پنج تن از دختران و چهارده تن از پسران به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدارس کرمانشاه و کردستان*

مدرسهٔ کلدانی (۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م). اولین مدرسهٔ جدید سنندج بود و بانی آن کشیش ابوالواحد نام داشت. مدرسه در محلهٔ کلدانیان سنندج واقع شده بود. در این مدرسه

---

* منابع: *تاریخچهٔ معارف کردستان*؛ *سالنامهٔ ادارهٔ معارف کرمانشاه* ۱۳۰۵ش؛ غفاری، ابوالحسن. *تاریخ روابط ایران و فرانسه ـ از ترور ناصرالدین شاه تا جنگ جهانی اول ۱۳۲۳ـ۱۳۱۳ق*؛ *احصائیهٔ وزارت معارف*، ۱۳۰۶ش؛ *کتاب ایرانشهر*، ج ۲.

علاوه‌بر زبان فارسی، فرانسه و کلدانی، حساب، تاریخ، جغرافیا و دستور زبان فارسی تدریس می‌شد. نام مدرسه در سال ۱۳۰۷ش تغییر کرد و به دبستان پهلوی موسوم شد.

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت سنندج (۱۲۸۰ش/۱۹۰۰م). بانی مدرسه اتحادیهٔ جهانی یهود بود. اولین مدیر آن مسیو تره‌گانو نام داشت. در این مدرسه علاوه بر درسهای معموله، زبانهای فرانسه، عبری و فارسی تدریس می‌شد. این مدرسه در سال ۱۳۱۵ش به دبستان اتحاد تغییر نام یافت. در سال تحصیلی ۱۹۰۵-۱۹۰۶م دارای ۲۰۰ دانش‌آموز بود که از آن میان ۷۵ نفر از دانش‌آموزان، دختران یهودی و غیر یهودی سنندج بودند.

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت کرمانشاه (۱۲۸۱ش/۱۹۰۲م). بانی مدرسه اتحادیهٔ جهانی یهود بود. اولین مدیر آن مسیو سدی نام داشت. در این مدرسه به‌غیر از یهودیان، عده‌ای از اطفال مسلمان نیز تحصیل می‌کردند. تعدادی از تحصیل کرده‌های مدارس دیگر کرمانشاه که به‌سبب فقدان وسایل از ادامهٔ تحصیل محروم بودند توانستند در مدرسهٔ آلیانس به تحصیل خود ادامه دهند. در این مدرسه علاوه بر درسهای معمول زبان فارسی، زبانهای فرانسه، عبری و انگلیسی هم تدریس می‌شد. تعداد دانش‌آموزان مدرسه در سال تحصیلی ۱۳۲۳-۱۳۲۴ق/۱۹۰۵-۱۹۰۶م بالغ‌بر ۲۵۰ نفر بود.

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت دخترانهٔ کرمانشاه (۱۲۸۱ش/۱۹۰۲م). اتحادیهٔ جهانی یهود پس از ملاحظهٔ پیشرفتهای مدرسهٔ پسرانهٔ آلیانس، برای تعلیم و تربیت دختران و زنان نیز یک باب مدرسه احداث کرد. برنامهٔ این مدرسه نظیر مدرسهٔ پسرانهٔ آلیانس کرمانشاه بود. تعداد دانش‌آموزان مدرسه در سال تحصیلی ۱۳۲۳-۱۳۲۴ق/۱۹۰۵-۱۹۰۶م بالغ‌بر ۱۵۰ نفر بود.

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت قصرشیرین. این مدرسه از شعبه‌های مدرسهٔ آلیانس کرمانشاه بود. به‌سبب قلت تعداد شاگردان پس از مدت کوتاهی تعطیل شد.

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت کِرِند. از شعبه‌های مدرسهٔ آلیانس کرمانشاه بود. به‌سبب قلت تعداد شاگردان پس از مدت کوتاهی تعطیل شد.

مدرسهٔ ارامنهٔ کرمانشاه (۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م). طبق آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه در آن سال دارای ۱۲ دانش‌آموز دختر و ۱۶ دانش‌آموز پسر و چهار آموزگار بود. سه تن از دختران و سه تن از پسران به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدارس همدان و قزوین، بروجرد، ملایر و اراک

مدرسهٔ امریکایی لازاریست همدان (۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م). این مدرسه را هیئت مذهبی امریکاییان ساخت (کتاب ایرانشهر، ج۲، عیسی صدیق).

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت پسران (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). از مدارس معروف همدان بود که اتحادیهٔ جهانی یهود آن را ساخت. در سال تحصیلی ۱۹۰۶-۱۹۰۵م/۱۳۲۴-۱۳۲۳ق این مدرسه دارای ۶۰۰ دانش‌آموز بود. طبق آمار سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف این مدرسه در سال مذکور ۴۷۵ دانش‌آموز داشت که از این میان ۱۵۹ تن به رایگان تحصیل می‌کردند و مدرسه در همان سال دوازده آموزگار داشت. تعداد فارغ‌التحصیلان مدرسه از آغاز تأسیس تا آن سال بالغ بریک‌صد نفر بود (ابوالحسن غفاری).

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت دختران (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م). از مدارس معروف همدان بودکه توسط اتحادیهٔ جهانی یهود ساخته شد. این مدرسه در سال تحصیلی ۱۹۰۶-۱۹۰۵/۱۳۲۴-۱۳۲۳ق دارای ۳۰۰ دانش‌آموز بود. برابر آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه در سال مذکور دارای ۲۵۹ نفر دانش‌آموز و هشت آموزگار بود. ۷۵ تن از دانش‌آموزان این مدرسه به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ ارامنهٔ قزوین (۱۲۶۸ش/۱۸۸۹م). در احصائیهٔ مدارس قزوین مندرج در سالنامهٔ وزارت معارف آمده که این مدرسه در همان سال دارای پنج کلاس و ۱۲۸ دانش‌آموز بوده است.

در سال ۱۳۰۶ش این مدرسه مطابق آمار همان سال دارای پنجاه دانش‌آموز دختر و ۷۲ دانش‌آموز پسر بود و از آن میان بیست تن از دختران و سی‌ودو تن از پسران به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ کلدانی قزوین (۱۲۹۴ش/۱۹۱۵م). مطابق با آمار سال ۱۳۰۶ش این مدرسه دارای دوازده دانش‌آموز دختر و هفده دانش‌آموز پسر و یک آموزگار بود.

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت بروجرد. این مدرسه را اتحادیهٔ کلیمیان بروجرد تأسیس کرد (مولانا بروجردی).

مدرسهٔ امریکایی ملایر (۱۲۹۵ش/۱۹۱۶م). این مدرسه از ساخته‌های هیئت مذهبی و مبلغین مسیحی امریکایی بود. گروهی از دانش‌پروران ملایر نظیر حاج مصدق‌الممالک و ناظم‌العلما و اسدالله‌خان لطیفیان و دکتر نجفقلی‌خان قایم‌مقامی، در احداث این مدرسه هم‌فکر هیئت مذهبی امریکایی بودند. مستر زیگلر و همسر وی

آموزگاران این مدرسه بودند و در آشنا کردن مردم ملایر با علوم جدید سهم به‌سزایی داشتند. خانم زیگلر همچنین قابلهٔ ماهری بود و با راهنماییهای بهداشتی خود سلامت بسیاری از نوزادان ملایری را موجب گردید (جواد جعفری).

مدرسهٔ ارامنهٔ اراک (۱۲۷۹ش/۱۹۰۰م). در سال ۱۳۰۶ طبق آمار همان سال مدرسه دارای ۳۲ دانش‌آموز دختر و ۷۸ دانش‌آموز پسر و هفت آموزگار بود. هفت نفر از دختران و هیجده تن از پسران این مدرسه به رایگان تحصیل می‌کردند.

مدارس شیراز و بوشهر*

مدرسهٔ آلیانس اسراییلیت (۱۲۸۱ش/۱۹۰۲م). بانی آن اتحادیهٔ جهانی یهود بود. در سال تحصیلی ۱۳۲۳-۱۳۲۴ق/۱۹۰۵-۱۹۰۶م تعداد شاگردان مدرسه بالغ‌بر ۶۰۰ نفر بود که ۱۵۰ نفر از آنان دختران یهودی و غیر یهودی بودند (ابوالحسن غفاری).

مدرسهٔ ابن‌سینا (۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م). مؤسس مدرسه کلیمیان شیراز بودند. مخارج آن از محل عوارض قصابخانهٔ شیراز و فروش مشروبات تأمین می‌گردید. اولین مدیر آن شخصی به‌نام کهن برادر ملاعذرا بود. در اوایل تأسیس سالهای اول و دوم متوسطه در این مدرسه دایر شد. این مدرسه در سال ۱۳۱۲ش به‌علت اختلافات کلیمیان منحل شد (سالنامه معارف فارس، ۱۳۱۵-۱۳۱۴ش).

مدرسهٔ پروتستانهای بوشهر. این مدرسه از جمله مدارس فرانسوی‌زبان بود که توسط هیئت مذهبی فرانسویان احداث شده بود و به‌سال ۱۳۱۹ق منحل شد (خانبابامشار).

مدرسهٔ بوشهر. پس از انحلال مدرسهٔ پروتستانها یک مدرسهٔ بومی جای آن را گرفت. این مدرسه را کمیتهٔ گسترش زبان فرانسه تأسیس کرد. مسیو دامبرن مدیر کل گمرکات بوشهر سرپرست این کمیته و مشوق تشکیل مدرسهٔ یاد شده بود. در سال ۱۹۰۸م بالغ‌بر ۲۵ دانش‌آموز در این مدرسه تحصیل می‌کردند، مدیریت این مدرسه ابتدایی به‌عهدهٔ یکی از ارامنهٔ ساکن بوشهر بود (ابوالحسن غفاری).

۴. مدارس ایرانیان خارج از کشور

دبستان ایرانیان، استانبول (۱۳۰۱ق/۱۸۸۴م). به‌همت گروهی از تجار و فرهنگدوستان مقیم استانبول تأسیس یافت. نخستین کسانی که در آن شهر انجمنی تشکیل دادند و به

* *سالنامهٔ معارف فارس* ۱۳۱۵-۱۳۱۴ش؛ ابوالحسن غفاری؛ خانبابامشار.

این امر مبادرت ورزیدند این افراد بودند: حاجی محمود آقا تاجر صدقیانی، حاجی حسن‌آقا تاجر صدقیانی، حاجی عباس آقا تاجر ایروانی، عبدالهادی آقا تاجر تبریزی، مشهدی رضاآقا تاجر حبشی، حاجی میرزاحسین‌آقا تاجر اصفهانی، حاجی زین‌العابدین‌آقا تاجر خویی مشهور به بیت‌الله، حاج‌رضاقلی خراسانی.

مدیریت این انجمن برعهدهٔ حاج‌رضاقلی خراسانی بود. به منظور ادارهٔ مدرسه نظامنامه‌ای به تاریخ دوم شهر شعبان ۱۳۰۱ق. در هشت فصل و یکصد و دو ماده تنظیم شد و کلیهٔ امور مربوط به چگونگی ادارهٔ مدرسه، شرایط ثبت‌نام، شرایط شاگردان و معلمان و نحوهٔ تدریس و مواد درسی و غیره در آن گنجانده شد که هدف از تأسیس و سیاست و روشهای آموزش را به نیکی روشن می‌کرد. در اینجا برخی از مواد این نظامنامه را می‌آوریم:

مادهٔ هفدهم: مدت تحصیل شاگردانی که به دبستان قبول می‌شوند هشت سال شمسی است. پس از اکمال تحصیل از جانب انجمن به آنها شهادتنامه داده خواهد شد. چون غیرتمندان و معارف‌شناسان ملت که در این راه از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نمی‌فرمایند، بدان امید است که ان‌شاءالله شاگردان دبستان در خور مقصود آنان ترقی نموده و در آینده خدمات معتنای دولت و ملت و وطن را در عهده توانند نمود تا در سایهٔ آنان تجارت و صناعت و فلاحت ترقی یافته وطن و اولاد وطن از ننگ احتیاج اجانب خلاصی تواند یافت.

مادهٔ نوزدهم: کودکی که مدت تحصیل را در دبستان دوام نموده و تحصیل خود را کمال و با شهادتنامه از دبستان بیرون خواهد آمد، انجمن اداره جهت استخدام او در امور دولت و ملت و به حسب استطاعت و قابلیت او به‌قدر امکان صرف مقدرت نموده و به هر وسیله متوسل خواهد گردید.

مادهٔ بیست و دوم: در دبستان به شاگردان درسهای ذیل داده خواهد شد:

فارسی خواندن و نوشتن، علم عقاید، صرف ونحو عربی، منطق و معانی، تاریخ عمومی، تاریخ ایران، رسم، علم حساب، جغرافیا، هندسه، جبر، هندسهٔ رسمیه و مناظر مثلثات مستویه، طپوغرافیا[جغرافیا]، حکمت طبیعیه، کیمیا، تاریخ طبیعی، علم ماکنه، علم هیئت، قوانین دول، علم ثروت، اصول دفتر جدید، لسان اجنبی.

مادهٔ بیست و سوم: در صورتی که ان‌شاءالله الرحمن دبستان جهت دخترها هم باز شود درسهای ذیل را خواهند خواند:

فارسی خواندن و نوشتن، علم عقاید، صرف و نحو عربی، تاریخ عمومی، تاریخ ایران، جغرافیا، علم حساب، حکمت طبیعیه، تاریخ طبیعی، اصول دفتر جدید، دوخت و دوز هر نوع کارهای سوزنی، نقش، ادارهٔ بیتیه.

مادهٔ سی‌ام: زبان رسمی دبستان فارسی است. معلم دایمی دبستان و خلیفه‌ها مجبورند کودکان را فارسی آموخته و به تکلم نمودن فارسی مجبور نمایند.

مادهٔ سی و هشتم: از برای دبستان حکیم مخصوص معین خواهد شد که لااقل پانزده روز یک مرتبه به دبستان آمده شاگردان را معاینه نموده و از برای هریک معالجه لازم باشد نسخهٔ دوا خواهد داد.

مادهٔ پنجاه و یک: در دبستان، زدن و معاملات تحقیریه به کلی ممنوع است. باید معلمین و مبصر از شاگردان مغایر نظام، حال و حرکتی مشاهده می‌کنند، تحریراً به مدیر خبر بدهند.

مادهٔ پنجاه و سوم: معلمها کتابهایی که در ظرف سال به شاگردان درس داده‌اند تماماً را باید جمع نموده و نگاهدارند تا جهت امتحان بتوانند درسها را به وجه لایق تقسیم نمایند و در هر سه ماه چند روز درس را تعطیل و گذشته‌ها را تکرار و به امتحانهای خصوصی تشبث و اقدام نموده و پانزده روز قبل از امتحان عمومی درسها را به کلی تعطیل و درسهایی که شاگردان در عرض سال خوانده‌اند تکرار نموده و به‌طوری‌که در امتحانهای خصوصی تهیه می‌نمایند، شاگردان را جهت امتحان عمومی حاضر نمایند.

مادهٔ پنجاه و چهارم: معلمها دایماً با شاگردان باید با احسن معاملات حرکت نموده و تنبیهات و وصایا را نیز به‌زبان مناسب اجرا نمایند و هیچ‌وقت عنف و شدت به ظهور نیاورند و دبستان هیچ‌وقت بی‌معلم نباید بماند.

مادهٔ پنجاه و نهم: چون منافع و محسنات اصول جدید که از طرف معلم تقریر کرده شده و شاگردان می‌نویسند زیاد است و جهت املاء بر سایر اصول ترجیح دارد، باید به شاگردان به همان اصول درس داده شود؛ مگر بعضی کتابها که استعمالش ضروری است و از طرف شعبهٔ تدریسیه گروه آموزشی اختیار و تعیین می‌شود. آن درس را از روی کتاب خواندن جایز است. و معلمها کتابی که ازطرف انجمن تنسیب (؟) نشده مأذون به تدریسش نیستند و شاگردان هم مأذون و مرخص نیستند کتابی که خواندنش از جانب انجمن مقرر نشده است، به دبستان داخل نمایند.

مادۀ شصت وسوم: جهت معلم نمودن استحقاق کودکان برای ترقی و گذشتن به کرسی بالا در سر هر هفته روز شنبه در حالتی که مدیر و یا یک نفر از جمعیت تدریسیه حاضر باشند، از جانب معلم امتحان جاری شده و نقل به کرسی بالا خواهد شد.

مادۀ هفتاد و دوم: شاگردان در دبستان نماز خود را ادا خواهند نمود؛ در این باب در دبستان مبصر و در خانه ولی آنها متمادیاً باید کمال دقت و مواظبت را داشته باشند که شاگردان اهمال در ادای فرائض پنجگانه نورزند.

مادۀ نودم: شاگردانی که متمادیاً دوام به درس نموده و زحمت کشیده و جلب توجه مافوق خود را نموده‌اند اسامی آنها با خط جلی در لوحۀ مخصوص تحسین ثبت و در درسخانه آویخته خواهد شد (*نظامنامۀ خصوصی دبستان ایرانیان، استانبول*).

این مدرسه سالها فعال بود و طبق احصائیۀ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف (یعنی حدود ۳۰ سال بعد از تأسیس) دارای ۱۲۰ شاگرد بود.

رضازادۀ شفق تدریس فارسی و تاریخ ادبیات ایران را در این مدرسه برعهده داشت. شفق پس از حملۀ روسها به آذربایجان و کشتار آزادیخواهان و تعطیل روزنامۀ شفق به ترکیه رفت و در این مدرسه به آموزش پرداخت (صدر هاشمی، ج۳، ص۷۴).

مدرسۀ رشدیه، ایروان (۱۳۰۰ق/۱۸۸۳م). نخستین مدرسۀ ایرانیان در ایروان همین مدرسه بود و تا پنج سال فعالیت آموزشی داشت. مؤسس این مدرسه میرزاحسن رشدیه بود که پس از بازگشت از بیروت و بازدید از مدارس استانبول آن را در ایروان گشود. این مدرسه مورد استقبال ایرانیان قرار گرفت و در اندک مدتی رونق فراوان یافت. رشدیه با استفاده از آموخته‌هایش در ایروان و دیده‌هایش در استانبول و مشاهدۀ تجربیات و موفقیتهای کلاسهای درس در روسیه مدرسۀ خود را با روش نوین اداره می‌کرد.

پس از بازدید ناصرالدین‌شاه از آن مدرسه، به‌هنگام برگشت از سفر فرنگ دستور انحلال آن داده شد (شمس‌الدین رشدیه، ص۲۳).

مدرسۀ نوروز، قفقاز (۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م). به‌کوشش میرزا داوودخان نصرت‌الوزاره، قونسول ایران در قفقاز و جمعی از ایرانیان آن دیار برپا شد (ملک‌المورخین سپهر، ص۶۱).

ابراهیم شمس‌آوری مدیر مدرسۀ سعادت تبریز چندی مدیر این مدرسه بود و آن زمانی بود که مدرسۀ وی در تبریز به‌سال ۱۳۲۵ق به غارت رفت و شمس‌آوری به همراه

شریف‌زاده در قونسولخانهٔ فرانسه متحصن شد و پس از آن به باکو و قفقاز رفت و در قفقاز به مدیریت مدرسهٔ نوروز برگزیده شد. پس از اینکه آثار استبداد برطرف شد و مشروطیت دوباره استقرار یافت، به ایران بازگشت (حسین امید، ج ۱، ص ۸۰).

مدارس ایرانیان عشق‌آباد (ترکمنستان روسیه). مشخصات برخی از مدارسی که ایرانیان مقیم عشق‌آباد پیش از انقلاب مشروطیت در آنجا تأسیس کردند به این شرح است:

مدرسهٔ بهاییان. دارای ۲۱۲ دانش‌آموز دختر و ۲۵۷ دانش‌آموز پسر و شانزده معلم بود که همهٔ شاگردان با پرداخت شهریه تحصیل می‌کردند.

مدرسهٔ عصمت مظفری. دارای ۷۴ دانش‌آموز بود که ۲۴ تن از آنان به رایگان تحصیل می‌کردند.

باغچهٔ اطفال. ۲۴۲ کودک داشت که از آن میان ۹۲ نفر به رایگان مشغول بودند و نُه مربی مسؤولیت آموزش کودکان را برعهده داشتند.

مدرسهٔ ایرانیان مرو (پیش از انقلاب مشروطیت). ایرانیان مقیم مرو نیز دو باب مدرسه برپا کردند (صدرهاشمی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ *احصائیهٔ وزارت معارف* ۱۳۰۶ش).

مدرسهٔ اخوت، کاظمین (به احتمال، حدود انقلاب مشروطیت). برابر با احصائیهٔ ۱۳۰۶ش وزارت معارف، این مدرسه در آن سال ۱۰۹ شاگرد داشته است که از آن میان ۸۴ نفر به رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد معلمان این مدرسه در آن سال شش نفر بود (خانبابامشار، ج ۲، ردیف ۷۳۹؛ *احصائیهٔ وزارت معارف*، ۱۳۰۶ش).

مدرسهٔ علوی، نجف. برابر با احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف این مدرسه در سال مذکور ۱۱۸ دانش‌آموز داشته که از آن میان ۴۶ نفر رایگان تحصیل می‌کردند. تعداد معلمان این مدرسه در آن سال هشت نفر بوده است (*همان*).

مدرسهٔ حسینیه، کربلا. این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش دارای ۱۱۵ شاگرد و هشت معلم بود که ۷۲ تن از شاگردان به رایگان تحصیل می‌کردند (*همان*).

مدرسهٔ اتحاد، باکو (۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م). به مدیریت میرزاحسین‌خان مدیر سابق مدرسهٔ کمال تبریز تحت ریاست قونسول دولت ایران در باکو و با همکاری انجمن خیریهٔ ایرانیان مقیم آن شهر تأسیس شد.

این مدرسه دارای یک نظامنامه بود که در ۵۳ فصل و با تفصیل دروس هر یک از کلاسهای آن تنظیم یافته و منتشر شد. مدتِ تحصیل در این مدرسه هشت سال بود و دانش‌آموزان هر کلاس را در یک‌سال می‌گذراندند.

در این مدرسه دانش‌آموزان علاوه بر دروس عمومی با علوم و فنون جدید نیز آشنا می‌شدند. توجه به نحوهٔ برنامه‌ریزی در این مدرسه ما را به هدفهای برنامه‌ریزان و اهمیت این مدرسه آشنا می‌کند.

سال اول: با تعداد ساعات هر درس در هفته، زبان فارسی (۸ ساعت)، زبان ترکی (۷ ساعت)، حساب (۶ ساعت)، درس شریعت (۳ ساعت).

کلاس دوم: زبان فارسی (۷ ساعت)، زبان ترکی (۵ ساعت)، علم حساب (۵ ساعت)، درس شریعت (۳ ساعت).

کلاس سوم: زبان فارسی (۵ ساعت)، زبان ترکی (۳ ساعت)، زبان عربی (۴ ساعت)، زبان روسی (۴ ساعت)، زبان فرانسه (۳ ساعت)، تاریخ (۳ ساعت)، حساب (۴ ساعت)، ژوقرافی [جغرافیا] (۲ ساعت)، شریعت (۲ ساعت).

سال چهارم: زبان فارسی (۴ ساعت)، زبان ترکی (۲ ساعت)، زبان عربی (۴ ساعت)، زبان روسی (۳ ساعت)، زبان فرانسه (۲ ساعت)، ژوقرافی (۲ ساعت)، هندسه (۳ ساعت)، حساب (۲ ساعت)، تاریخ (۳ ساعت)، تاریخ طبیعی (۳ ساعت)، شریعت (۲ ساعت).

سال پنجم: زبان فارسی (۳ ساعت)، زبان ترکی (۳ ساعت)، زبان روسی (۳ ساعت)، زبان فرانسه (۲ ساعت)، زبان انگلیسی (۲ ساعت)، تاریخ (۳ ساعت)، علم دفترداری (۲ ساعت)، جبر و مقابله (۲ ساعت)، هندسه و مثلثات (۲ ساعت)، تاریخ طبیعی (۳ ساعت)، ژوقرافی (۲ ساعت)، شریعت (۱ ساعت).

سال ششم: زبان فارسی (۲ ساعت)، عربی (۲ ساعت)، ترکی (۱ ساعت)، روسی (۳ ساعت)، فرانسه (۲ ساعت)، درس دفترداری (۱ ساعت)، زبان انگلیسی (۲ ساعت)، هندسه (۲ ساعت)، جبر و مقابله (۲ ساعت)، تاریخ (۲ ساعت)، فیزیک و شیمی (۳ ساعت)، تاریخ طبیعی (۲ ساعت)، حفظ‌الصحه، تشریح، فیزیولوژی (۲ ساعت)، حقوق (۲ ساعت)، شریعت (۱ ساعت).

کلاس هفتم: زبان عربی (۲ ساعت)، زبان فارسی (۲ ساعت)، زبان روسی (۳ ساعت)، فرانسه (۳ ساعت)، زبان انگلیسی (۲ ساعت)، جبر و مقابله (۲ ساعت)، هندسه و مثلثات (۲ ساعت)، تاریخ (۳ ساعت)، فیزیک و شیمی (۳ ساعت)، تاریخ طبیعی (۲ ساعت)، حقوق (۳ ساعت)، حفظ‌الصحه، تشریح، فیزیولوژی (۳ ساعت)، شریعت (۱ ساعت).

سال هشتم: زبان عربی (۱ ساعت)، زبان فارسی (۱ ساعت)، زبان روسی (۳ ساعت)، زبان فرانسه (۳ ساعت)، زبان انگلیسی (۲ ساعت)، جبر و مقابله (۲ ساعت)، هندسه و مثلثات (۲ ساعت)، تاریخ (۳ ساعت)، فیزیک و شیمی (۳ ساعت)، تاریخ (۳ ساعت)، تاریخ طبیعی (علم حیوانات و فلاحت) (۲ ساعت)، حقوق (۳ ساعت)، حفظالصحه، تشریح، فیزیولوژی (۳ ساعت)، تجارت (۱ ساعت)، ایکونومی پولیتیک یا اقتصاد سیاسی (۲ ساعت).

این مدرسه نیز وظایف معلمان و شاگردان و کارکنان مدرسه را به تفصیل مشخص کرده است که بسیاری از موارد آن هنوز در مدارس امروز ما به اجرا در نمی‌آید. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

> وضع تدریس و تعلیم دادن در این مدرسه به اصول جدید خواهد بود و تعلیم طرز قدیم به کلی ممنوع است و معلم باید اطفال را در حین درس دادن طوری احاطه نماید که حواس آنها به‌طرف دیگر منحرف نشود، و کلمات درس را واضح و مکرر بگوید و بپرسد. و همین که یقین کرد که همهٔ اطفال می‌دانند چند دفعه با صورت عامه امر به خواندن نماید. و خصوصاً در کلاس ابتدایی اول که باید یک‌یک بپرسد و در تخته سیاه، بنویساند تا اینکه بفهمند. و بعد بنا به ظرفیت اطفال تکلیف نوشتن و حفظ کردن برای شب بدهد. و برای اینکه ذهن اطفال کار بکند و عادی به تتبع باشد، باید به قدر امکان درس را نگوید و بلکه بپرسد. و اگر در یک یا چند دفعه نفهمند، خلقش تنگ نشود، باز با وجه دیگر تکرار کند تا اینکه بفهمند و باید به اندازه درس را طوری بردارد که در یک ساعت تمام شود که همین که زنگ اخبار زده شد درس هم تمام شود. و نباید اوقات درس را تغییر دهد و دفاتر تحریر و پاک‌نویس اطفال را طوری که در قانون هست تمیز و منتظم دارد (*نظامنامهٔ مدرسهٔ اتحاد ایرانیان در بادکوبه*).

مدرسهٔ اتحادیهٔ اناث باکو (۱۳۳۹ق/۱۹۲۰م). در سال ۱۳۰۶ش دارای ۳۳۲ دانش‌آموز دختر بود که از آن میان ۳۱۹ تن به رایگان مشغول تحصیل بودند. تعداد معلمان این مدرسه در سال مذکور، ۱۰ معلم زن و ۶ معلم مرد گزارش شده است (*همان*).

مدرسهٔ اتحادیهٔ متوسطهٔ باکو (۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م) این مدرسه در سال ۱۳۰۶ش ۶۸ دانش‌آموز داشته که ۶۳ تن از آنان به رایگان تحصیل می‌کردند. در همین سال این مدرسه چهارده نفر معلم داشته است.

دبستان تمدن ایرانیان، صابونچی (باکو) (شعبان ۱۳۲۵ق ۱۹۰۸م/۴). به مساعی میرزاعلیمحمدخان قونسول ایران در باکو و با اجازه‌نامهٔ رسمی ادارهٔ معارف دولت روسیه گشوده شد. این مدرسه دارای نظامنامهٔ مفصلی بود که این عناوین را شامل می‌شد:

۱) کلیات؛ ۲) شرایط تحصیل؛ ۳) مشخصات شاگردان؛ ۴) مدیر و معلمان؛ ۵) هیئت شورای دبستان؛ ۶) اتمام تحصیلات و امتحانات؛ ۷) ایام تعطیلات سالانه؛ ۸) فرم تقاضای ثبت‌نام.

در بحث کلیات این نظامنامه آمده است که:

این دبستان برای تربیت اولاد وطن ترتیب یافته است. شاگردان خود را به‌طوری حاضر می‌کند که پس از تکمیل دورهٔ تحصیلیهٔ این دبستان اولاً در دین مقدس اسلام و زبان ملی خود تبصرهٔ کامل حاصل نموده، به‌علاوه دارای خیلی از اطلاعات علمیه و ... خواهند بود.

شاگردان این دبستان پس از اتمام دورهٔ تحصیلیهٔ خود در این مکتب می‌توانند بلاواسطه شروع به امور تجارتی نمایند. در صورتی‌که بخواهند دنبالهٔ تحصیل خود را امتداد داده، داخل مکاتب روسیه شوند اطلاعاتشان از زبان روسی و غیره به‌قدری است که مستقیماً می‌توانند داخل طبقهٔ اول «گیمنازی» یا «رآلنی» یا مکاتب تجارتی بشوند.

مدت تحصیل در این مدرسه چهار سال بود و دروس زیر در این مدرسه تدریس می‌شد: شریعت (اصول دین و احکام)، زبان فارسی، زبان ترکی و آذربایجانی، زبان عربی، زبان روسی، حساب، جغرافیا، دفترداری، اصول علم هندسه، حسن خط، علم تجارت، تاریخ عمومی، تاریخ وطن، تاریخ طبیعی.

در نظامنامه آمده است که زبان فرانسه، ژیمناستیک، تربیت ماشین تحریر را نیز در صورت امکان در این دبستان درس خواهند داد.

برخی از موارد این نظامنامه:

- در هر اتاق بیش از ۴۰ شاگرد پذیرفته نخواهد شد.
- همه ساله ده نفر از اولاد فقرا در این دبستان مجاناً قبول می‌شوند.
- شاگردان در وقت نماز هر روز باید آداب شریعت مطهره را به‌جا آورند.
- در آخر هر درس معلمین باید نیک و بد حرکات و دروس اطفال را به مدیر اطلاع بدهند تا موافق تنظیمات مقرره رفتار شود.

ـ هفته‌ای یک یا چند مرتبه مدیر با معلمین در مجلس خصوصی به امور تدریسی و سایر مشاغل دبستان رسیدگی و مشاوره نموده همواره باید در اصلاح نواقص ساعی باشد.

ـ مدیر باید جماعت را همواره به توسط جراید از احوال دبستان آگاه سازد و در آخر هرسال در موقع امتحان در حضور عموم اولیای اطفال و غیره نتیجهٔ تحصیلات و میزان ترقی اطفال و تجدید طبقات کلاس‌ها و اسامی معلمین و اعضاء شورا را به آواز بلند قرائت کند و صورت آن را در روزنامجات اعلام نماید (*نظامنامهٔ دبستان تمدن*، ۱۳۲۶ق).

در این نظامنامه نیز مثل دیگر نظامنامه‌های مدارس باکو مطالبی از نظر تعلیم و تربیت جدید گنجانده شده است که از نظر تعلیم و تربیت جنبه‌های پیشرفتهٔ فراوانی دارد.

دبستان دانش، ازمیر (کشور عثمانی) (پس از انقلاب مشروطیت). بانی این مدرسه میرزا فتح‌الله‌خان مشیر حضور بود. از گشایش و فعالیت این مدرسه در روزنامهٔ *انجمن* (ش ۱۱، س۲) به خرسندی یاد شده است (منصورهٔ رفیعی، ص ۶۰).

مکتب ایرانیان طرابوزان (پس ازانقلاب مشروطیت). به مدیریت میرزا تقی‌خان رفعت اداره می‌شد. وی از دموکراتهای آذربایجان بود و پس از تصرف طرابوزان از طرف روسها در حوالی سال ۱۳۳۵ق به مولد خود تبریز بازگشت و در مدرسهٔ متوسطهٔ تبریز به تدریس مشغول شد. او یکی از معلمان برجستهٔ این مدرسه بود. علاوه بر این نویسنده مجلهٔ *تجدد* (به مدیریت خیابانی) و مدیر مجلهٔ *آزادستان* تبریز هم بود (صدرهاشمی، ج ۱، ص ۱۵۰).

مدرسهٔ اتحادیهٔ ایرانیان بحرین. در سال ۱۳۳۰ق/۱۹۱۲م بازرگانان ایرانی مقیم بحرین این مدرسه را بنیاد نهادند. از دولت ایران تقاضای مدیر و آموزگار کردند. شماری معلم از تهران و شیراز و بوشهر اعزام شدند. تا مدتی کلیهٔ هزینهٔ ادارهٔ مدرسه را بازرگانان می‌پرداختند. از سال ۱۳۰۴ش مخارج مدرسه را وزارت معارف ایران تأمین کرد و از دانش‌آموزان متمکن وجه مختصری به عنوان شهریه دریافت می‌شد.

این مدرسه در آغاز دو کلاس داشت و به تدریج به‌صورت مدرسهٔ شش کلاسه در آمد و سرانجام دورهٔ اول متوسطه نیز به آن اضافه شد.

برنامهٔ مدرسهٔ اتحادیه مانند مدارس ایران و مطابق با برنامهٔ وزارت آموزش و پرورش است و آن مدرسه دارای ۵ کلاس ابتدایی و سه کلاس دورهٔ راهنمایی بود (حسن امداد، ص۲۹۵).

مدارس دیگر. علاوه بر مدارس یاد شده، در بمبئی مدرسهٔ ملک‌المتکلمین (خانبابامشار، ج ۶، ردیف ۵۹۰) و در باکو مدرسه‌ای دایر بود که یکی از شاگردان رشدیه آن را زیرنظر طالب اُف اداره می‌کرد (شمس‌الدین رشدیه، ص۱۴۹).

آمار مدارس محصلان و معلمان ایرانی در خارج از کشور

طبق احصائیهٔ سال ۱۳۰۶ش وزارت معارف تعداد مدارس معلمان و محصلان خارج از کشور در سال مذکور به این شرح بوده است:

مدارس: ۱۵ باب؛ معلمان مرد: ۱۱۵ نفر؛ معلمان زن: ۱۴ نفر؛ شاگرد پسر: ۱۹۴۷ نفر؛ شاگرد دختر: ۶۱۸ نفر. مجموع شاگردان دختر و پسر: ۲۵۶۵ نفر.

کارنامهٔ مدارس جدید در اواخر دورهٔ قاجار

در زمان کفالت مشارالدوله حکمت، پنجاه و ششمین وزیر (کفیل وزارت) معارف (۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م) آمار مدارس به این شرح بود:

مجموع مدارس ابتدایی و دولتی در سراسر کشور ۱۵۶ باب؛

مجموع مدارس متوسطهٔ دولتی در تمام مملکت ۱۸ باب؛

مجموع مدارس عالیه در سراسر کشور ۶ باب؛

مجموع شاگردان مدارس ابتدایی در تمام مملکت ۱۷۴۴۴ نفر؛

مجموع شاگردان مدارس متوسطهٔ ۴۱۱۱ نفر؛

مجموع شاگردان مدارس عالی ۵۱۴ نفر؛

فارغ‌التحصیلان ابتدایی در سال ۱۳۰۳ش، ۱۵۰۹ نفر؛

فارغ‌التحصیلان عالیه در سال ۱۳۰۳ش، ۲۸ نفر؛

در خرداد ماه ۱۳۰۵ش، در سراسر ایران، دو باب مدرسهٔ عالی طب و سیاسی در پایتخت دایر بود و ۳۰۱ دانشجو داشت؛ و نیز هشت باب مدرسهٔ متوسطهٔ پسران در تهران با ۲۴۶۱ دانش‌آموز (از این هشت دبیرستان فقط دارالفنون و دارالمعلمین دورهٔ کامل داشت)، دو باب در آذربایجان با ۳۳۶ دانش‌آموز، یک باب در خراسان با ۷۵

دانش‌آموز، و یک باب مدرسهٔ متوسطهٔ دخترانه در تهران با ۱۵۷ دانش‌آموز دایر بود.
افزون بر اینها در برخی شهرهای مهم مدارسی که حداکثر دورهٔ اول متوسطه‌را داشت موجود بود: تهارن دو باب با ۴۴۱ دانش‌آموز؛ آذربایجان سه باب با ۶۳۶ دانش‌آموز، اصفهان یک باب با ۲۰۹ دانش‌آموز؛ فارس یک باب با ۱۸۱ دانش‌آموز؛ قزوین یک باب با ۲۳ دانش‌آموز؛ کرمانشاه یک باب با ۱۶۷ دانش‌آموز؛ کردستان یک باب با شش دانش‌آموز؛ کرمان یک باب با ۱۹۷ دانش‌آموز؛ گیلان سه باب با ۵۴۹ دانش‌آموز؛ مازندران یک باب با ۱۳۲ دانش‌آموز؛ همدان یک باب با ۲۷۹ دانش‌آموز؛ جمع: ۱۶ باب با ۲۸۲۰ دانش‌آموز.
همچنین در این سال در سراسر ایالات و ولایات ایران دو مدرسهٔ متوسطهٔ سه کلاسهٔ دخترانه با ۵۱۲ نفر دانش‌آموز در آذربایجان دایر بود.

عدهٔ مدارس شش سالهٔ ابتدایی پسرانه و دخترانه و عدهٔ شاگردان این مدارس بدین شرح بود:

محل	ذکور		اناث		محل	ذکور		اناث	
	عدهٔ مدارس	عدهٔ شاگردان	عدهٔ مدارس	عدهٔ شاگردان		عدهٔ مدارس	عدهٔ شاگردان	عدهٔ مدارس	عدهٔ شاگردان
تهران	۳۰	۶۲۱۰	۵	۲۴۵۹	قاینات	۱	۷۸	—	—
حومهٔ تهران	۳	۳۱۹	—	—	قزوین	۱	۱۱۱	—	—
آذربایجان	۱۶	۲۰۹۰	۲	۱۵۷	قم	۱	۱۸۸	—	—
آستارا	۱	۲۶۲	—	—	کاشان	۱	۱۵۰	—	—
استرآباد	۱	۱۵۵	—	—	کرمان	۲	۱۹۳	—	—
اصفهان	۶	۷۹۵	۱	۶۱	کردستان	۲	۲۷۴	—	—
بروجرد	۱	۱۰۶	—	—	کرمانشاه	—	—	۱	۱۴۲
بنادرجنوب	۱	۱۲۷	—	—	کمره	۱	۱۱۵	—	—
تنکابن	۱	۱۷۴	—	—	گروس	۱	۱۰۰	—	—
هژلشلت	۹	۹۹۲	—	—	گیلان	۸	۲۹۷	۲	۲۹۱
خوزستان	۷	۸۲۹	—	—	مازندران	۲	۲۳۲	۱	۱۴۵
سمنان	۱	۱۳۶	—	—	ولایت ثلاث	۲	۲۶۵	—	—
سیستان	۱	۱۳۲	—	—	همدان	—	—	۱	۱۲۸
شاهرود	۱	۹۰	—	—	یزد	۱	۸۱	—	—
فارس	۱	۱۴۸	۱	۱۶۷	جمع	۱۰۳	۱۵۷۴۹	۱۸	۳۵۵۰

مدرسه‌های همدان و کرمانشاه بیش از شش کلاس ابتدایی داشته‌اند، از این رو جزو مدارس دورهٔ اول متوسطه به حساب آمده‌اند.

عدهٔ مدارس چهارکلاسهٔ ابتدایی و شمار شاگردان آنها بدین قرار بوده است:

محل	ذکور		اناث		محل	ذکور		اناث	
	عدهٔ مدارس	عدهٔ شاگردان	عدهٔ مدارس	عدهٔ شاگردان		عدهٔ مدارس	عدهٔ شاگردان	عدهٔ مدارس	عدهٔ شاگردان
حومهٔ تهران	۱۳	۴۶۰	۲	۸۶	فارس	۱۰	۶۹۷	–	–
آذربایجان	۹	۹۳۰	۴	۳۵۳	قاینات	۱	۲۵	–	–
آستارا	۴	۸۱	۱	۵۴	قزوین	۲	۱۲۱	–	–
اراک	۱	۸۳	۱	۱۴۴	قم و محلات	۱	۸۷	–	–
اصفهان	۱۱	۹۴۶	۲	۱۵۴	کاشان	۲	۱۱۱	–	–
بروجرد	۲	۱۶۴	–	–	کرمان	۱۱	۵۴۵	–	–
بنادرجنوب	۱	۴۴	–	–	گروس	۱	۲۵	–	–
تنکابن	۳	۲۳۵	–	–	گلپایگان	۲	۱۷۱	–	–
خراسان	۱۱	۴۷۶	–	–	گیلان	۱۹	۱۴۲۴	۳	۲۸۲
خوزستان	۳	۱۴۳	–	–	مازندران	۲	۲۳۰	–	–
دامغان	۱	۷۳	–	–	ولایت ثلاث	۱	۷۵	–	–
زنجان	۲	۱۴۰	–	–	همدان	۲	۱۴۱	–	–
ساوه	۱	۶۴	–	–	یزد	۱	۶۱	–	–
سمنان	۱	۶۴	–	–	جمع	۱۱۹	۷۶۵۳	۱۴	۱۱۱۰

افزون بر اینها دوازده باب مدرسها پسرانه، و یک باب مدرسهٔ دولتی بلدیه، که جمعاً ۱۰۶۷ نفر در آنها تحصیل می‌کردند، و یک مدرسهٔ مختلط موسوم به باغچهٔ اطفال با ۲۹ نفر شاگرد در آذربایجان دایر بوده که به سبب منطبق نبودن برنامهٔ آنها با برنامهٔ رسمی مدارس به آمار مذکور محسوب نشده است؛ و اگر این چهارده مدرسه و ۱۰۹۶ شاگرد آنها در حساب آید، جمع مدارس عالی، دورهٔ متوسطهٔ پسران و دختران، دورهٔ اول متوسطه، و شش کلاسه و چهارکلاسهٔ ابتدایی پسران و دختران در سراسر ایران به ۳۰۰ باب و عدهٔ شاگردان به ۳۵۸۲۰ نفر بالغ می‌شود.

گفتنی است که در سال تحصیلی ۱۳۰۵-۱۳۰۴ش، سی و چهار استاد در مدارس عالی، ۴۵۲ دبیر در مدارس متوسطهٔ دولتی، ۲۹۴ دبیر در مدارس متوسطهٔ ملی، ۱۱۸۹ معلم مرد در مدارس ابتدایی دولتی، ۱۴۲۱ آموزگار در مدارس ملی و ۲۲۱ معلم مرد در مدارس خارجی تدریس می‌کردند و عدهٔ معلمان زن بدین شرح بود: در مدارس متوسطهٔ دولتی ۱۹ نفر، در مدارس ابتدایی دولتی ۲۷۲ نفر، در مدارس متوسطهٔ ملی ۱۲۴ نفر، در مدارس ابتدایی ملی ۳۹۸ نفر و در مدارس خارجی ۱۳۶ نفر.

در خور یاد کردن است که در پایان سال تحصیلی مذکور در سراسر کشور ۵۱ نفر از

مدارس عالی و ۱۱۰ نفر از مدارس متوسطهٔ پسران فارغ‌التحصیل شدند (متوسطهٔ دختران فارغ‌التحصیل نداشت). ۳۳۰ پسر و ۲۵ دختر گواهینامهٔ دورهٔ اول متوسطه و ۹۱۶ پسر و ۱۶۰ دختر گواهینامهٔ دورهٔ ابتدایی گرفتند (یغمایی، ۱۳۷۵).

جدول نمرهٔ ۲ احصائیهٔ مدارس اتباع خارجه ۱۳۰۲-۱۳۰۳*

نمره	اسم مدارس	عدهٔ شاگرد					عدهٔ آموزگار		عدهٔ فارغ‌التحصیلها		
		اناث		ذکور		مجموع					
		مجانی	غیر مجانی	مجانی	غیر مجانی		معلمه	معلم	شش ساله ابتدایی	سه ساله متوسطه	شش ساله متوسط
۱	سن‌لوئی	—	—	۷۱	۲۱۰	۱۸۱	—	۲۱	—	—	—
۲	آلیانس فرانسه	—	—	۳۷	۱۱۸	۱۰۰	—	۱۳	—	—	—
۳	امریکایی بتبن	—	—	۱۲۱	۴۹۶	۶۱۷	—	—	۴۱	۳۵	۱۹
۴	امریکایی بنات	—	۲۹۱	—	—	۲۹۱	۲۹	—	—	—	—
۵	سن‌ونسان‌دیل (ژاندارک)	۰	۵۸	—	—	۶۷	—	—	—	—	
۶	آلیانس کلیمیان فرانسوی	۲۸۷	—	۳۳۵	۲۶۶	۸۸۸	۹	۱۹	۲۰	—	—
۷	کلیمیان انگلیسی ذکور	—	—	—	۲۱۲	۲۱۲	—	۹	۱۲	—	—
۸	کلیمیان انگلیس اناث	—	۱۲۷	—	—	۱۲۷	۹	—	—	—	—
۹	روسی	—	۴۸	۹۰	۱۳۸	—	—	—	—	—	
	جمع مدارس اتباع خارج	۲۹۶	۵۲۴	۵۶۴	۱۳۹۲	۲۷۷۶	۴۷	۶۲	۷۳	۳۵	۱۹

(مجلهٔ تعلیم و تربیت س ۱، ش ۷، س ۱۳۰۴ش).

ملیت	تعداد مدارس	عدهٔ شاگرد		جمع
		اناث	ذکور	
ارمنی	۱۳	۵۷۹	۹۰۲	۱۴۸۱
امریکایی	۲۵	۱۲۵۸	۱۹۴۷	۳۲۰۵
انگلیسی	۹	۱۷۶	۴۴۱	۶۱۷
فرانسوی	۳۷	۴۴۳	۱۲۶۵	۱۷۰۸
اسرائیلی	۱۱	۴۳۴	۲۰۰۹	۲۴۴۳
آلمانی	۱	—	—	—
روسی	۲	۴۸	۳۷۹	۴۲۷
کلدانی	۲	۵۰	۳۵	۸۵
متفرقه	—	—	—	—

* مجلهٔ تعلیم و تربیت، س ۱ (۱۳۰۴ش)، ش ۷.

نظامنامهٔ مکاتب محلی که در ۲۷ برج دلو ۱۳۰۳ش در بیستمین جلسه شورای عالی معارف تصویب شده است.

مادهٔ اول ـ مکتب باید در جای وسیع و روشن بی‌رطوبتی تأسیس گردد و حتی‌المقدور باید از معابر عامه دور باشد تا موجبات خطر فراهم نیاید.

مادهٔ دوم ـ هیچکس از ذکور و اناث مأذون نیست من بعد بدون اجازهٔ وزارت معارف در خانهٔ خود یا جای دیگر مکتب باز نماید.

مادهٔ سوم ـ داوطلب باید لااقل دارای سواد فارسی باشد، یعنی کتب ساده و آسان را بخواند و نوشتن و سیاق را مختصر بداند و سن او از سی سال کمتر نباشد. بعلاوه معروف به سوء اخلاق و فساد عقیده نبوده، مرتکب جنحه و جنایتی نیز نشده باشد.

مادهٔ چهارم ـ ترتیبات و تحصیلات مطابق دستور وزارت معارف خواهند بود.

مادهٔ پنجم ـ عدهٔ اطفال هر مکتب از سی نفر تجاوز نمی‌کند.

مادهٔ ششم ـ مفتش هر مکتب را تفتیش کرده و مداقهٔ کامل در وضع تحصیل و امور حفظ‌الصحهٔ آن بعمل خواهد آورد.

مادهٔ هفتم ـ تنبیه بدنی بکلی ممنوع است.

مادهٔ هشتم ـ مکاتب فعلی نیز تابع مقررات مواد این نظامنامه خواهد بود.

مادهٔ نهم ـ اگر مکتب دخترانه در خانهٔ شخصی باشد مرد و پسر بزرگ در تمام مدت افتتاح مکتب نباید در آنجا آمد و رفت کند.

مادهٔ دهم ـ اطفال را نباید به کارخانه و بچه‌داری هرگونه خدمت دیگر واداشت.

مادهٔ یازدهم ـ وظیفهٔ عمدهٔ آموزگار مواظبت کامل طفل و حسن تربیت و اخلاق او خواهد بود.

مادهٔ دوازدهم ـ این نظامنامه اختصاص به مکاتب شهر تهران خواهد داشت. نظامنامهٔ مکاتب محلی در دوازده ماده به‌طوری‌که به تصویب شورای عالی معارف رسیده. به‌موقع اجراگذارده شود.

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مشارالدوله

۶

نتایج اجتماعی و سیاسی و آموزشی گسترش مدارس جدید در دورهٔ قاجار

پیدایش و گسترش مدارس جدید نتیجهٔ دو عامل عمدهٔ داخلی و خارجی بود. ضرورتها و نیازهای داخلی جامعهٔ روزگار قاجار سبب شد که برای رهایی از یوغ جهل و عقب‌ماندگی تاریخی چاره‌ای اندیشیده شود و بنیاد نظام کهنهٔ آموزشی در هم فرو ریزد. این وضع مصادف بود با تحولات شگفت‌انگیز قرن نوزدهم در عرصه‌های گوناگون علمی و فنی به‌دنبال این تحولات بود که برخی از مصلحان واندیشه‌گران بر آن شدند تا برای جبران عقب‌ماندگیهای اجتماعی و فرهنگی و آموزشی به غرب و دستاوردهای نوین آنان متوسل شوند. این رویکرد به غرب زمانی بود که استعمارگران غربی می‌کوشیدند تا سیطرهٔ نفوذ و تسلط خویش را در سر تا سر جهان آن روزگار گسترش دهند.

اوضاع کلی حاکم بر ایران آن روزگار زمینه‌ساز این هدفهای استعمارگرانه بود. خودکامگی حکومتگران و واپس‌گرایی عوامل با نفوذ و وابسته به دربار و بی‌خبری حکومتگران در سراسر ایران دورهٔ قاجار و در نتیجه عقب‌ماندگی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی اکثر مردم سبب شد استعمارگران یکی بعد از دیگری به منظور غارت ثروتهای

طبیعی ایران و با تطمیع حکومتگران و توسل به ترفندهای گوناگون کشور ما را زیر سلطهٔ اقتصادی و فرهنگی خود قرار دهند. در طول پنجاه سال حکومت ناصرالدین‌شاه نه تنها کار بزرگی در ایران صورت نگرفت، بلکه هرگونه آزادی و ترقی‌خواهی سرکوب شد و اگر صدراعظمهای میهن‌دوستی چون امیرکبیر و دیگران خواستند بذر پیشرفت را درایران فقر زدهٔ آن روزگار بیفشانند، عوامل استعمار و ارتجاع به ترفندهای گوناگون سد راه آن شدند، در نتیجه، هرگونه ترقیخواهی پیش از آنکه سیر تکاملی کند یا به انحراف کشیده شد و یا از رشد و تکامل باز ماند، به‌جای آن چاپلوسان و ریاکاران همدست با خودکامگان و واپس‌گرایان سرانجام در خدمت استعمارگران و غارتگران داخلی و خارجی قرار گرفتند و با تبعیت از این گفتار ارتجاعی که «هر عیب که سلطان بپسندد هنر است»، ایران را از کاروان پیشرفت و ترقی قرن نوزدهم و بیستم باز داشتند.

شکستهای پی در پی در جنگها، احساس نیاز به علوم و فنون جنگی و غیرجنگی، آگاهیهای نسبی برخی از حکومتگران و اندیشه‌گران اجتماعی و سیاسی از پیشرفتهای کشورهای غربی و برخی از کشورهای همجوار، گروهی از اصلاحگران را به غرب و دستاوردهای آنان متوجه کرد. توجه به غرب در نتیجهٔ آمدوشدهای گوناگونی بود که ایرانیان با غربیها داشتند. این آمد و شدها پیوسته افزایش می‌یافت. هیئتهایی از غربیان با مطامع اقتصادی، سیاسی و دینی وارد ایران شدند واز ایران نیز علاوه بر هیئتهای دولتی و تجار و جهانگردان و اندیشه‌گران، کسانی برای ادامهٔ تحصیل به آن دیار عزیمت کردند و پس از بازگشت کوشیدند ایرانیان را با مظاهر تمدن غرب آشنا کنند.

در آغاز دو گروه از ایرانیان خارج از کشور بیش از دیگران با فرهنگ غربی برخورد کردند. گروه نخست محصلان ایرانی خارج از کشور بودند که در چند دوره و به صورتهای گوناگون به کشورهای غربی اعزام شدند وگروه دوم کوشندگان و اندیشه‌گران اجتماعی و سیاسی بودند که در خارج از کشور اقامت داشتند و از طریق نوشتن مقاله و کتاب ایرانیان را با مظاهر تمدن جدید آشنا می‌کردند.

رویکرد اندیشه‌گران و کوشندگان ایرانی نسبت به فرهنگ غرب را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱) کسانی که فقط جنبه‌های مثبت، یعنی دستاوردهای علمی و فنی و اجتماعی غرب را دیدند و از جنبه‌های استعماری آن غفلت ورزیدند.

۲) اندیشه‌گرانی که ضمن توجه به عرصه‌های علمی و فنی و فرهنگ نوین‌غرب، بر

جنبه‌های استعماری آن نیز نظر داشتند و برآن بودند تا برای رهایی از وابستگی، خود طرحی نو در اندازند بدون اینکه اسیر الگوی ترقی غرب شوند.

۳) اندیشه‌گرانی که نه دستاوردهای علمی و فنی غرب را پذیرا شدند و نه به جنبه‌های استعماری و نفوذ بیگانگان عنایت کردند. پیوسته بر فرهنگ گذشتهٔ ایران دل بستند و در مقابلِ هر نوع نوگرایی ایستادند و مخالفت کردند.

به‌طور کلی در مورد آمد و شدهای ایرانیان با غربیان می‌توان به این نتایج اشاره کرد:

- در این مراوده‌ها بیش از آنکه ایرانیان بتوانند از دستاوردهای فرهنگ غرب به درستی بهره جویند، استعمارگران از پریشانی اوضاع ایران و بی‌لیاقتی حکام وقت استفاده کرده پیوسته بر نفوذ خود در ایران افزودند.

- برداشتهای بسیاری از ایرانیان از تمدن غربی سطحی بود و کسانی که به غرب می‌رفتند، اغلب از میان رجال و دولتمردان یا اشرافزادگان و فرادستان جامعه بودند که فرهنگ و تمدن غرب را از بنیاد نکاویدند و شگفت‌زده اسیر جنبه‌هایی از مظاهر تمدن نوین غرب شدند. در این دورهٔ، علوم تحصّلی در غرب حکمفرما بود و بسیاری از ایرانیان نیز فقط به این جنبه از علوم و فنون نظر داشتند و از توجه به مسایل نظری و فلسفی و تغییرهای بنیادین اجتماعی و اندیشه‌ای غفلت می‌ورزیدند؛ در نتیجه دستاوردهای آنان در ایران دگرگونی ژرف به‌وجود نیاورد. این وضع علاوه بر برداشتهای سطحی فرنگ‌رفته‌ها و فرنگی‌مآبها، نتیجهٔ عقب‌ماندگی عمومی جامعهٔ ایرانِ دورهٔ قاجار هم بود که از رشد و بالندگی هر نوع اندیشهٔ نو جلوگیری می‌کرد. عمده‌ترین عامل در این مورد ساختار اجتماعی جامعه در آن روزگار بود که حکام خودکامه و عشرت‌طلب بر مردم حکومت می‌کردند و نمایندگان اندیشه‌های واپس گرایانه نیز به‌نحوی از انحاء با آنان دمساز بودند.

- استعمارگران به صورتهای گوناگون و به همدستی و یاری همان فرنگی‌مآبان و در لباس خیرخواهی و به بهانهٔ اشاعهٔ تمدن جدید در ایران، ثروت ملی ایران را به تاراج بردند.

- تعداد محصلان اعزامی به خارج از کشور و نیز کسانی که شخصاً به آن دیار رفتند در مقایسه با نیازهای ایران به نیروی انسانی آگاه و ماهر در آن روزگار بسیار کم بود؛ این در حالی بود که دستگاههای عقب‌ماندهٔ دولتی حتی نتوانست از آن تعداد کم به درستی استفاده کند و بسیاری از آنان به کارهایی گمارده شدند که خارج از تخصص و مهارتهایشان بود. بررسی نوع تخصص اعزام‌شدگان نشان می‌دهد که بسیاری از افرادی

که به خارج از کشور اعزام شدند در رشته‌هایی مانند علوم‌نظامی، مهندسی، پزشکی، عکاسی و چاپ، صنایع مختلف، کشاورزی و علوم سیاسی و اقتصادی بودند، اما هیچ‌یک از این رشته‌ها در ایران سیر تکاملی نیافت، حتی مدرسهٔ دارالفنون که در آغازِ فعالیتش دارای شهرت و تأثیری بود، سرانجام به یک دبیرستان ساده مبدل گشت. همچنین بود رشته‌های مختلف علمی و فنی که برای ایران آن روزگار تازگی داشت، ولی سرانجام چندان پیشرفته و بالنده‌ای نداشت. دیگر اینکه گرچه بیشتر تحصیل‌کرده‌های خارج از کشور پس از بازگشت جذب دستگاه حکومتی شدند و لقبهایی چون السلطنه، الدوله، الملک، المله، الممالک، خان، امیر سالار، مهندس حضور، سردار، سردار همایون، الوزرا، اشرف، جناب اشرف و جز اینها یافتند، کمتر در صدد حل دشواریها و معضلات مردم و مملکت برآمدند.

ـ اکثر اعزام‌شدگان به خارج از میان فرزندان فرادست جامعه بودند، و روستازادگان و دیگر قشرهای فرودست جامعه جایی در میان آنان نداشتند. دستاوردهای تحصیل کرده‌های فرادست جامعه در نهایت در اختیار رفع نیازهای گوناگون همان طبقهٔ فرادست قرار گرفت. به‌طوری که پزشکی، کارهای دیوانی، صنایع، امور فنی و امور هنری بیشتر در اختیار این گروه مذکور بود.

با این حال فرهنگ غربی و فرنگ‌رفته‌ها و کوشندگان خارج از کشور تأثیر مثبت بسیاری نیز در بیداری اجتماعی و ترقی‌خواهی و گسترش مدارس جدید داشتند. فکر تأسیس نخستین مدرسهٔ ایرانی به سبک فرنگی را امیرکبیر پس از بازدید از کشورهای همجوار و برخورد با اندیشه‌های جدید به‌وجود آورد. بسیاری از معلمان این مدرسه تحصیل‌کرده‌های فرنگ بودند. علاوه بر مدرسهٔ مذکور، مدارس نظامی دیگر را که در یکی دو شهر ایران آن روزگار گشایش یافت؛ یعنی تهران، اصفهان، همان معلمان فرنگ‌دیده اداره می‌کردند. نخستین مدرسهٔ ابتدایی به‌طرز جدید را رشدیه پس از دیدن مراکز تربیت معلم ومدارس جدید در خارج از کشور در ایران تأسیس کرد. خود وی به وضوح بیان داشته است که فکر تأسیس مدرسه به سبک جدید را پس از آگاهی از وضع فرهنگ و سواد در کشورهای غربی در سر پروراندم. روش تدریس جدید را که یکی از برجسته‌ترین رخدادهای آموزشی در روزگار قاجارهاست، حاج میرزاحسن رشدیه به تبعیت از روشهای آموزشی نو که در بیروت با آن آشنا شد، در ایران اشاعه داد و به‌همین روش آموزش بود که آوازهٔ «رشدیه» در سراسر کشور طنین‌انداز شد.

نخستین دستگاه چاپ و روزنامه را میرزا صالح شیرازی پس از برگشت از فرنگ با خود به ایران آورد. پایه‌های نخستین علوم و فنون را تحصیل کرده‌های خارج از کشور در ایران بنیاد نهادند. هر زمان که اصلاحگران و ترقی‌خواهان خواستند نمونه‌هایی برای ایرانیان نقل کنند از تمدن غربی و پیشرفتهای آن داد سخن در دادند. از این نمونه بود: آزادیخواهی، قانون، روزنامه‌نگاری، اصلاح قشون و نیروهای نظامی، کلوپها، بیمارستانها، مدارس، صنایع مختلفِ برّی و بحری، مجلس، احزاب، انجمنها و جز اینها. بسیاری از آزادیخواهان روزنامه‌ها و کتابهایشان را در خارج از کشور چون: استانبول، مصر، کلکته، روسیه، قفقاز، پاریس،.. چاپ و منتشر می‌کردند که از آنجا مخفیانه یا آزاد وارد ایران می‌شد. تأثیر فرهنگ غربی در مدارس آن روزگار به اندازه‌ای بود که حتی نام بسیاری از مدارس یا برنامه‌ها با همان واژه‌های فرنگی ادا می‌شد؛ مثل، «کُلژ گلبهار» که نام مجموعهٔ آموزشی در اصفهان بود و سیدسعید طباطبایی که خود تحصیلات قدیمه داشت و به فرنگ هم نرفته بود مؤسس و بانی آن بود. یا کالج امریکاییها، یا مدرسهٔ مموریال و دهها مدرسهٔ دیگر، یا اینکه دربسیاری از نظامنامه‌های مدارس به واژهٔ «پروگرام» و واژه‌های دیگر غربی برمی‌خوریم که تأثیر مستقیم فرهنگ غربی در نظام آموزشی ما را نشان می‌دهد. گفتنی است سید جمال‌الدین اسدآبادی در نوشته‌هایش در چند جا به واژه‌های فرنگی سخن می‌گوید. مثل «فیلوزافی آو لاو» که همان فلسفهٔ حقوق است؛ یا «نِیچریها» که همان طبیعت‌گرایان هستند و واژه‌های دیگر.

در عرصهٔ اندیشه‌ها نیز بسیاری از اندیشه‌گران ما تحت تأثیر متفکران غربی چون مونتسکیو، روسو و بلکستون بوده‌اند که پیرامون مسایل مربوط به دولت، حکومت و سیاست سخن گفته‌اند و منبع فکری بسیار از مشروطه‌خواهان و آزادیخواهان بوده است. چنانکه در شرح حال طالبوف ملاحظه کردیم، وی با نوشتن کتاب *احمد*، به گفتهٔ خودش خواست *امیل* غربی را با *احمد* شرقی پیوند دهد، و کتاب *احمد* را با توضیح نماز و قبله آغاز کرد. برخی از تحلیل‌گران گفته‌اند که فرنگ‌رفته‌ها شرکت جدی در انقلاب مشروطیت نداشتند و به اندازهٔ کوشندگان داخل کشور در آن رخداد بزرگ تاریخی شرکت نجسته‌اند. برخی دیگر عوامل اصلی انقلاب را نتیجهٔ فعالیتهای اندیشه‌گران فرنگ رفته و عوامل خارجی دانسته‌اند که به‌نظر می‌رسد هر دو گروه کجراهه رفته‌اند. واقعیت این است که در انقلاب مشروطیت عوامل داخلی و خارجی متعددی مؤثر بودند که از آنجمله نیروهای داخلی برخاسته از میان اقشار گوناگون و

عوامل خارجی و فرنگ‌رفته‌ها و دستاوردهای حاصل از برخورد با غرب و وضع تفکر و تمدن در غرب آن روزگار بود.

بدین‌ترتیب در نتیجهٔ ضرورتهای داخلی جامعهٔ آن دوره و آمدوشدهای خارجیان، به‌ویژه غربیها به ایران و آگاهی برخی از اندیشه‌گران ایرانی از اوضاع پر تحول جهان آن دوران، تحولاتی در میان اندیشه‌گران ایرانی داخل و خارج از کشور به‌وجود آمد و هرکدام از بُعدی به مسئلهٔ ترقی،به‌ویژه تحول در نظام آموزش و پرورش پرداختند. اکثر اندیشه‌گران اجتماعی و آموزشی به انتقاد از نظم اجتماعی و به تبع آن نظام آموزشی مکتبخانه‌ها آغاز کردند. مکتبخانه‌ها، که عمده‌ترین و گسترده‌ترین مراکز آموزشی عمومی بودند، سخت در معرض منتقدان آموزشی قرار گرفتند. اکثر نقادان و تحلیل‌گران آموزشی با اشاره به دو نظام به نسبت موفق فرهنگی کوشیدند بر فرهنگ عقب‌ماندهٔ دورهٔ قاجار و نظام آموزش مکتبخانه‌ای خرده بگیرند. یکی اشاره به شکوه و عظمت ایرانیان در دورانهای گذشته بود، چه ایران باستان، چه دورهٔ شکوفایی فرهنگ ایران اسلامی و دیگری پیشرفتهای غربیان که پیوسته زبانزد نقادان و کوشندگان ایرانی داخل و خارج از کشور بود. هدفهای آموزشی، روشها، محتوا، معلمان و میزان دانش و آگاهی آنان، وسایل آموزشی و نحوهٔ ارزشیابی، تنبیه‌های غیر انسانی و مکان مکتبها، همه و همه پیوسته آماج انتقادهای اندیشه‌گران قرار گرفت و جای‌جای خواستار تحول و دگرگونی نظام کم تحول و کهنهٔ آموزشی شدند. با مقایسهٔ کارکردهای نظام آموزشی مرسوم و کهنهٔ دورهٔ قاجارها با نظامهای آموزشی نو، خرده‌گیران و تحلیل‌گران آموزشی به این نتیجه رسیدند که عناصر نظام حاکم آموزشی هرچه سریعتر باید متحول گردد.

هدفهای آموزشی، روشهای کهنه و سنتی، محتوای محدود و کهنهٔ مطالب آموزشی، مکانهای نمور و بی‌جاذبهٔ مکتبخانه‌ها، و معلمان ناآگاه و کم سواد آنها باید از بنیاد دگرگون گردند. همهٔ اندیشه‌گران اجتماعی و آموزشی بر این واقعیت تأکید نهادند که بدون تحول در آموزش و پرورش هیچ تحولی امکان‌پذیر نخواهد بود. اکثر متفکران و نویسندگان و شاعران این مطلب را در خارج و داخلِ کشور، در روزنامه‌ها، خطابه‌ها، بحثهای اجتماعی و سیاسی، در انجمنها و محفلها، در کوچه و برزن و در سرتاسر کشور پهناور ایران مطرح کردند؛ به‌گونه‌ای که مسئلهٔ تحول نظام آموزشی مطلب جدایی‌ناپذیر در سخنان و نوشتارهای اندیشه‌گران سیاسی و اجتماعی بود. این سخنان، همانند دیگر سخنان نو، با مخالفتِ واپس‌گرایان و حاکمان خودکامه قرار می‌گرفت؛ یعنی کسانی که به

درستی دریافته بودند که حکومت و سلطهٔ اندیشه‌ای و سیاسی آنان فقط در سایهٔ جهل و ناآگاهی تودهٔ مردم میسر است.

در راستای همین تحولات بود که امیرکبیر مدرسهٔ دارالفنون را بنا نهاد. کوشندگان خارج و داخل کشور هرکدام از بُعدی مسئلهٔ تحول آموزشی را مطرح کردند؛ میرزا فتحعلی آخوندزاده به نقد مکتبخانه‌ها پرداخت و با مطرح کردن تغییر خط فارسی، مسائل گوناگون فرهنگی و آموزشی را مطرح کرد. میرزا ملکم‌خان بر استقرار حکومت قانون پای فشرد و ضمن بر شمردن جوانب حکومت قانون، طرحی برای تحول نظام آموزشی ارایه داد.

میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله به‌دنبال اندیشه‌های میرزاملکم‌خان و مطرح کردن استقرار قانون، از تحولات آموزشی دم زد و این نکته را به اثبات رساند که می‌توان نظام آموزشی مملکت را متحول ساخت، بدون اینکه به دین و اعتقادات مردم کوچکترین خللی وارد کرد. او پیوسته تأکید می‌کرد که توجه به علوم و فنون و گسترش آموزش و پرورش عین دینداری است.

عبدالرحیم طالبوف با مطرح کردن کتاب *احمد* و کتابهای دیگر، لزوم دگرگونی آموزش و پرورش و عناصر آن را یادآورد شد و براهمیت گسترش علوم و فنون و تفکر علمی و حفظ اندیشهٔ دینی و ملی تأکید نهاد. خود وی تحولی در اندیشه‌ها ایجاد کرد که پس از او نیز سالها اندیشه‌هایش مورد بحث و تحلیل قرار گرفت و الهام‌بخش دیگر اندیشه‌ها شد.

میرزاتقی‌خان کاشانی با مطرح کردن *رسالهٔ* تربیت آموزش مکتبخانه‌ای را سخت به باد انتقاد گرفت و الگویی برای نظام نوین آموزشی ارایه داد که مبتنی بر الگوی نظام آموزشی غربیان بود. وی نیز مانند دیگر اندیشه‌گران براهمیت گسترش علوم و فنون جدید در مؤسسهٔ ملی پای فشرد و خود به مدد ابتکارهای شخصی اقدامهای علمی و فنی بسیاری را انجام داد و کتابی تحت عنوان گنجینهٔ *دانش* از خود به یادگار گذاشت که بسیار آموزنده و مفید بوده است.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی با مطرح کردن مسایل اجتماعی و سیاسی گوناگون براتحاد اسلام تأکید نهاد وبر مقدس‌مآبان و خشک‌اندیشان خرده گرفت و این مهم را به نیکی به اثبات رساند که دین اسلام هیچ منافاتی با ترقی‌خواهی و گسترش علوم و فنون ندارد و اندیشه‌گران، به‌ویژه روحانیان را برای مبارزه با خود کامگی و گسترش علوم و

فنون و اتحاد اسلامی فرا خواند و بدین‌منظور به سیر و سیاحت پرداخت، به کشورهای گوناگون سفر کرد، به کشور مصر، عثمانی، روسیه، افغانستان، فرانسه، انگلستان و... و خطابه‌ها و سخنرانیهای بسیار کرد. در داخل کشور نیز اندیشه‌گران و علاقه‌مندان به مسایل اجتماعی و فرهنگی را آگاهیها داد و طرفداران بسیاری نیز پیدا کرد که هرکدام در مسایل اجتماعی و سیاسی و آموزشی قلم زدند و مبارزه‌ها کردند.

حاج زین‌العابدین مراغه‌ای با نوشتن کتاب *سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ* که به نوشتهٔ برخیها به اندازهٔ یک لشکر به انقلاب مشروطیت یاری رساند، تحول اجتماعی و سیاسی را منوط به تحول در افکار و نظام آموزشی کهنه دانست. در آن کتاب از دیده‌ها و شنیده‌هایی در سراسر ولایات و ایالات ایران دورهٔ قاجار سخنها گفت و پیوسته بر کهنگی و عقب‌ماندگی نظام آموزشی خرده گرفت و خواستار گسترش مدارس جدید شد و به حدّی به مدارس جدید علاقه نشان می‌داد که حتی در بازدید از مدرسهٔ دارالفنون تخته سیاه آن را بوسید، و با احترام فراوان از مدرسهٔ جدید یاد کرد.

حاج میرزاحسن رشدیه که بعدها *پدر فرهنگ نو* و *پیر معارف* لقب گرفت، پس از آگاهی از وضع پریشان نظام آموزشی کهنه و عقب‌ماندهٔ ایران و مقایسهٔ آن با تحولات شگفت‌انگیز نظام آموزشی غربیان، برآن شد تا برای فراگیری روشها و شیوه‌های آموزشی نو به کشور بیروت سفر کند. پس از دیدن مراکز تربیت معلمِ آن دیار و بازگشت به کشور عثمانی و ایروان و گشودن مدرسه‌ای در ایروان، سرانجام خطر کرده و مدرسه‌ای به سبک جدید در تبریز گشود. چون طرحی نو در انداخته بود، رنجها دید و تهمتها خورد و از دست مقدس‌مآبان و خشک‌اندیشان بارها به دیار دیگر سفر کرد، تا اینکه با عزم راسخ و ارادهٔ شکست‌ناپذیر موفق شد بنیاد مدارس جدید را نخست در تبریز و پس از آن در تهران بنا نهد و از آن پس الگویی شد برای دیگران و برای گسترش مدارس جدید در سراسر ایران. پیروی از وی بود که کسانی چون یحیی دولت‌آبادی و دیگران علاقه‌ای فراوان برای تأسیس مدارس جدید نشان دادند و با تحمل رنجهای زیاد، مدارسی در ایران عهد قاجار گشودند.

علاوه بر این افراد که نمونه‌هایی از نخستین بانیان و اندیشه‌گران مدارس جدید بودند، کسان دیگری از میان اقشار گوناگونِ روحانیان، تجار، روشنفکران، حکومتگران و... به گشایش مدارس جدید اقدام کردند. گرچه در این راه رنجها دیدند، ولی توانستند کم و بیش به توفیقهایی نیز دست یابند. به‌دنبال این اقدامهای ترقی‌خواهانه، اندیشه‌گران

اجتماعی و سیاسی داخل و خارج از کشور به تشکیل انجمنهایی پرداختند که بسیاری از آنان تأسیس و گشودن مدرسهٔ جدید را در دستور فعالیتهای خود قرار دادند. از این نمونه ایجاد انجمن معارف و انجمنهای فرهنگی دیگر در برخی از ولایات و ایالات آن روزگار همچنین اقدامهای کوشندگان داخلی و خارجی بود که مآلاً به انقلاب مشروطیت و دستاوردهای آن منجر شد، و که یکی از آن دستاوردها نیز توجه بیش از پیش به گسترش مدارس بود.

آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان ضمن آزادیخواهی و برقراری حکومت قانون پیوسته برگسترش مدارس جدید تأکید داشتند. به‌طوری که پس از انقلاب مشروطیت بر تعداد مدارس در سراسر کشور افزوده شد. مدارس جدید در دورهٔ قاجار علاوه بر نهاد آموزشی، سنگر مبارزه نیز بودند. در حقیقت بسیاری از اندیشه‌های نو در مدارس مطرح می‌شد. روزنامه و مدرسه دو یار همسنگر بودند. بسیاری از مدیران مدارس، مسؤولان و نویسندگان روزنامه‌ها بودند که اکثر آنها پیش و پس از انقلاب پیوسته در راه آزادی و گسترش آموزش و پرورش تلاش می‌کردند. بسیاری از شبنامه‌ها و اعلامیه‌های آزادیخواهانه در مدارس تهیه می‌شد. گفتنی است نام روزنامه و مدرسه هر دو، ارتباط نزدیکی با مفهوم آزادی و ترقی داشت. بررسی اسامی روزنامه‌ها و مدارس نشان می‌دهد که واژه‌هایی چون ترقی، سعادت، تمدن، شرف، اسلام، بصیرت، پرورش، تربیت، کمال، عدالت و اسمهای متعدد دیگر شبیه به این مفاهیم، نامهای روزنامه‌ها و مدارس را تشکیل می‌دادند.

در انقلاب مشروطیت دو گروه عمده عامل مؤثر بودند: یکی روحانیان که آداب و رسوم سنتی و دینی را محترم می‌شمردند و با ظلم و ستم مخالف بودند، دیگری تحصیل‌کرده‌ها و فرنگ‌دیده‌ها و دارالفنون درس خوانده‌ها و اندیشه‌گران ملی که راه رسیدن به تمدن جدید را پیروی از دستاوردهای غرب و تمدن تجدید می‌دانستند. گذشته از دو گروه فکری مذکور، تجار و سرمایه‌داران بودند که می‌خواستند قانون و علوم و فنون و مدارس جدید در کشور گسترش یابد؛ گرچه این گروه اخیر نسبت به فئودالها، ترقی‌خواه‌تر و بیشتر خواهان مدارس جدید بودند، اما با آنان تضاد بنیادین پیدا نکردند. بسیاری از فئودالها با اینکه با مدارس جدید چندان سر سازگاری نداشتند، ولی از نظر سیاسی و اقتصادی با سرمایه‌داران تضادی پیدا نکردند و همراه هم پیش رفتند. برخی از اندیشه‌گران و روحانیان نیز هر دو را تأیید کردند. بنابراین، برعکس انقلاب

بورژوازی غرب که در آن فئودالیسم و فرهنگ فئودالی بکلی از اروپا رخت بربست و بورژوازی با نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و آموزشی جدید پا به میدان گذاشت، در ایران پس از برقراری مشروطیت، دو طبقهٔ فئودال و بورژوا همچنان به حیات خود ادامه دادند، و این وضع در نظام اندیشه‌ای و آموزشی نیز برجای ماند. چنانکه ملاحظه شد با همهٔ تأکیدهایی که مشروطه‌خواهان برگسترش آموزش داشتند و در این راه نیز به توفیقهایی دست یافتند، ولی سرانجام، اکثریت تودهٔ مردم از نعمت سواد بی‌بهره ماندند. برخی از تاریخ‌نگارانِ این دوره، بر این باورند که هم رهبران و هم مردم درک درستی از مفهوم مشروطیت نداشتند و هر یک آن را به‌گونه‌ای تفسیر می‌کردند. بسیاری از مشروطه‌خواهان به‌جای پیروی از اصول ویژهٔ مشروطیت، کوشیدند آن را مطابق زندگانی خود تفسیر کنند (کسروی، ص ۲۷۵، ج ۱). پس در نتیجهٔ سازش فئودالها و بازرگانان وبرخی از روحانیان با نفوذ و ناهمخوانی افکار روشنفکران فرنگ‌دیده با زمینه‌های اجتماعی ایران آن روزگار، آموزش و پرورش نیز همانند دیگر نهادهای اجتماعی رشد چندانی نیافت. با این حال انقلاب مشروطیت دستاوردهای دیگر نیز داشت: برای نخستین‌بار در تاریخ ایران برای نظام آموزشی قوانینی در مجلس وضع شد و وزارت معارف به‌صورت رسمی تأسیس گردید، برای مدارس برنامه‌هایی تنظیم یافت، مقاطع تحصیلی به‌طور مشخص معلوم شد، برای امتحانات نظامنامه‌هایی نوشته شد و به‌طور کلی نهاد آموزش و پرورش رسمیت یافت و سیر صعودی و پیشرفت قابل ملاحظهٔ آموزش و پرورش از این دوره به‌بعد آغاز شد.

احزاب و انجمنهای برآمده از انقلاب مشروطیت در مرامنامه‌ها و نظامنامه‌هایشان بر اهمیت تأسیس مدارس تأکید فراوان داشتند و در مبارزات سیاسی و حزبی و ایدئولوژیک، آموزش و پرورش را به‌عنوان یکی از محورهای پیشرفت و ترقی معرفی کردند. نقش خاص دولت در آموزش و پرورش یکی دیگر از دستاوردهای انقلاب بود.

نقش دولت در پیش و پس از انقلاب مشروطیت تقریباً متفاوت بود. پیش از انقلاب مشروطیت، نه تنها دولت در مقایسه با افرادی که از کیسهٔ فتوت خود مدرسه می‌گشودند، چندان علاقه‌ای به گسترش مدارس نداشت، بلکه در برخی موارد، به‌ویژه زمانی که حکومتگران منافع خود را در خطر می‌دیدند، با مدارس به مخالفت برمی‌خاست. پس از انقلاب نیز گرچه مبارزان اجتماعی پیوسته بر گسترش مدارس جدید تأکید می‌ورزیدند، ولی به‌سبب پریشانی وضع دولت و کشاکش و ستیز در میان

داعیان حکومت، دولت در بسیاری موارد از عهدهٔ انجام وظیفهٔ خود در قبال مسایل گوناگون آموزشی، به‌ویژه تأمین نیازهای مالی و تربیت معلم و گسترش مدارس برنمی‌آمد. این‌بار نیز سنگینی گسترش مدارس بردوش مردم و نمایندگان اقشار گوناگون اجتماعی به‌ویژه سرمایه‌داران و بازرگانان بود. بنابراین هرزمان که مردم به هر دلیلی کمک مالی به مدارس می‌رساندند مدرسه‌ها رونقی می‌گرفت، ولی وقتی مردم به هر سبب نمی‌توانستند پشتیبان مدرسه‌ها باشند، کار مدرسه نیز روبه رکود می‌رفت. با این حال برخی از حکومتگران صرفاً از روی علایق و برداشتهای شخصی کمکهایی به مدارس می‌کردند. مقایسهٔ تعداد مدارس دولتی و مردمی و ملی در آن روزگار گواه روشنی بر کم توجهی دولت به مدارس است. کم توجهی حکومتگران بر آموزش و پرورش در آن روزگار را از نگرش ناصرالدین‌شاه به این موضوع به نیکی می‌توان دریافت.

یکی از تاریخ‌نگاران آورده است که ناصرالدین‌شاه گفته بوده که «من نوکری می‌خواهم که نتواند بین کلم و بروکسل تشخیص قایل شود و گمان کند که بروکسل هم یک قسم کلم است...» (بهرامی، ص ۱۴).

هر زمان که در ولایتی حاکم با درایتی بر سرکار می‌آمد، مدارس و دیگر نهادهای فرهنگی آن ولایت روی خوش می‌دیدند و رونقی نسبی می‌یافتند و برعکس هرگاه والیان و حاکمان ستمگر و مرتجع بر مصدر حکومت می‌نشستند، مدارس نیز به یغما می‌رفت و قلمها می‌شکست و حکومت وحشت و کشتار جای آن را می‌گرفت. گفتنی است مؤسسان مدارس ملی علاقه‌ای به دخالت دولت در کارهایشان نداشتند و پیوسته می‌کوشیدند علی‌رغم مسایل مالی و غیره کمتر با حکومتگران در ارتباط باشند.

اهمیت نقش روحانیان در گسترش مدارس نه تنها کمتراز نقش دولتیان نبود، بلکه به‌مراتب بیشتر نیز بود. به‌طوری که در هر ولایت و ایالتی چنانچه روحانی یا روحانیون بانفوذ روی خوش به مدارس جدید نشان می‌دادند و با آنها مخالفت نمی‌کردند، مدارس بسامان می‌شد و بدون مشکلات زیاد به فعالیت آموزشی و غیره می‌پرداختند، ولی هرگاه و به هرعلتی، روحانیان یا نمایندگان آنان با مدارس به مخالفت برمی‌خاستند، مؤسسان و گردانندگان مدارس با دشواریهای عظیمی روبه‌رو می‌گردیدند و گاهی مجبور می‌شدند مدرسه را تعطیل و یا منحل کنند. همچنین بود در مورد اجازهٔ گشودن مدارس دخترانه و گنجاندن برخی مطالب علمی چون جغرافی و غیره در محتوای برنامه‌های درسی.

گسترش مدارس با فرهنگها یا خرده‌فرهنگهای ایالات و ولایات گوناگون رابطهٔ مستقیمی داشت؛ در برخی از شهرها و مناطق، مدارس ببسیار زود گشوده شد و گسترش یافت. ولی در برخی از مناطق دیگر تأسیس نخستین مدرسهٔ جدید در مقایسه با تاریخ تأسیس نخستین مدرسهٔ جدید در منطقهٔ دیگر بیش از چهل سال فاصله داشت. در برخی مناطق چون سیستان و بلوچستان مدرسه‌ای گشوده نشد. همچنین است موضوع مخالفت با مدارس جدید. در برخی از شهرها و مناطق مخالفت با مدارس بسیار شدید بود، ولی در برخی دیگر مؤسسان مدارس جدید بدون هیچ‌گونه مخالفت از سوی نمایندگان اقشار گوناگون به فعالیت آموزشی می‌پرداختند.

قبلاً یاد شده بود که نظام جدید آموزش و پرورش در کشور ما بنا نهاده شد و به موازات نظام آموزشی سنتی و مکتبخانه‌ای به حیات خود ادامه داد و آموزش و پرورش اکنون ما دنباله و رشد یافتهٔ همان نظام است که نخست به صورت یک یا دو مدرسه و با دشواریهای فراوان آغاز به‌کار کرد و امروز که میلیونها دانش‌آموز و دانشجو و معلم و استاد در هزاران مدرسه و بدون کوچکترین مخالفت از سوی افراد و قشرهای گوناگون مشغول تحصیل هستند، برآمده از همان نظام آموزشی‌اند که بیش از یک قرن پیش نخستین پایه‌های آن پی‌افکنده شد. گرچه امروز در پرتو دستاوردهای علمی و فنی و آموزشی صد سال اخیر نه تنها به آن نظام آموزشی خرده‌ها گرفته می‌شود، بلکه نظام آموزشی اکنون ما نیز آماج تیرهای نقادان و تحلیل‌گران آموزشی قرار گرفته است؛ با این حال نظام آموزشی که یک قرن پیش با دشواری بسیار آغاز به‌کار کرد، نسبت به نظام آموزشی سنتی ما تفاوتها و محاسنی داشت که در سطور بعد، هرچند مختصر به آنها اشاره می‌کنیم و برخی از ویژگیها و ایرادهای آن را برشماریم تا پس از این آزموده را دوباره نیازماییم و از تاریخ آموزش و پرورش درس آموزش بگیریم.

به‌دنبال تأسیس مدارس جدید در هدف آموزشی نظام سنتی تجدیدنظر شد و هدف از آموزش محدود به خواندن و نوشتن و در نهایت آموختن عم جزو نگشت، بلکه علاوه بر پرداختن به هدفهای فوق کوشش شد نیازهای علمی و فنی و سیاسی و نظامی جامعه نیز در نظر گرفته شود. شروع نظام آموزشی جدید با آموزش متوسطه و عالی دلیلی بر این مدعاست که نظام آموزشی جدید نیاز به تحول در هدفها را درک کرده بود، هرچند نتوانست آن را بالنده سازد. انسان مورد نظر در نظام آموزشی جدید به‌طور کلی انسانی بود که بتواند در خدمت جامعهٔ نوخاسته قرار گیرد و از این‌رو علاوه بر آموزش خواندن و

نوشتن و حساب کردن، تلاش شد دروسی چون جغرافی و تاریخ جهت شناخت ملل و سرزمینهای دیگر، صنایع، علوم و فنون، ریاضیات، هندسه، فیزیک و شیمی هرچند به‌صورت ناقص در محتوای دروس گنجانده شود.* این در حالی بود که مطالعهٔ علوم جدید از سوی برخی متعصبان جرم شمرده می‌شد.** محور آموزش سنتی که به تبع خواست نظام فئودالی براساس خواسته‌های مکتبداران سازمان یافته بود، این‌بار بیشتر برپایهٔ خواسته‌های جامعهٔ در حال رشد استوار شد. برتفکر علمی و دوری از خرافات تأکید شد. در برنامه‌ها، ساعتهای درس و تفریح مشخص گشت و برعکس مکتبخانه‌ها که شاگردان مجبور بودند ساعتها بدون تحرک در فضاهای آموزشی نه چندان مناسب از نظر بهداشتی و امکانات محبوس گردند، ورزش و آموزش فنون نظامی و گاهی سرود و هنر گنجانده شد که این خود در نتیجهٔ تماس با آموزش و پرورش اروپایی و به جهت اهمیت آمادگی نظامی در اروپای آن زمان بود.

محتوای درسی برخی از مدارس حاوی مطالب سیاسی و اجتماعی بود که منعکس کنندهٔ اوضاع اجتماعی و سیاسی آن روزگار بود. به‌طوری که از طرف وزیر علوم وقت برای مدارس برنامه‌ای تنظیم یافت (سال ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م) و مدارس موظف شدند با آن برنامه‌ها فعالیتهای آموزشی خود را پیش ببرند. برخی از مدارس نیز نظامنامه‌هایی برای مدرسه‌هایشان تنظیم کردند که در آنها وظایف معلمان، مدیران، خدمتگزاران و شاگردان و رابطهٔ اولیا و مربیان مشخص شده بود. در چند مدرسه، علاوه بر درسهای نظری، درسهای فنی و حرفه‌ای نیز گنجانده شد. گرچه اکثر آنها با توفیقی مواجه نشدند. آموزش زبانهای بیگانه به‌ویژه زبان فرانسه و سپس زبان انگلیسی و روسی در برخی از مدارس متداول گشت و این امر سبب شد تا معلمان و شاگردان پس از یادگیری آن زبانها بتوانند از جهان غرب و دستاوردهای آنها آگاه گردند. این خود نتیجهٔ نیاز بازرگانان و روشنفکران آن روزگار به زبان بیگانه جهت برقراری رابطه با جهان بود. از سوی دیگر

---

* برای نمونه در مدرسه گلبهار اصفهان این دروس تدریس می‌شد: خواندن، نوشتن، رسم، مسایل شرعیه، علم الاشیاء، جغرافیا، تاریخ ایران، تاریخ عمومی، قرون قدیمه و جدیدهٔ معاصر، تاریخ ملل شرق، یونان و روم، حساب، دفترداری، جبر و مقابله، هندسه، مثلثات، هیئت، هندسهٔ رسمیه، حیوان شناسی، نبات (گیاه) شناسی، معرفةالارض، تشریح، فیزیک، شیمی، صرف ونحو عربی، منطق، قواعد فارسی، ادبیات فارسی، عروض و قافیه، بدیع و معانی، بیان، فقه، حقوق، فلسفه (ایمانی، ص ۱۸۱).

** سیدمحمدصادق شریف معروف به ستوده که مدیر روزنامهٔ عدل و از مدرسان مدارس جدید شیراز بود نوشته است که «مخفیانه و دور از انظار، علوم جدید را نزد آقا محمدجواد فرا گرفتم» (صدر هاشمی، ج۴، ص ۸).

استعمارگران می‌کوشیدند از این طریق در ایران برای خود هوادار وجایگاه استواری پیدا کنند. دیگر اینکه بسیاری از معلمان و مؤسسان برجستهٔ مدارس جدید خود در فرنگ درس خوانده بودند و دانستن زبان خارجی ضروری می‌دانستند.

ترجمهٔ کتابهای گوناگون علمی و فنی و اجتماعی و سیاسی و فلسفی نیز دستاورد دیگری بود که در نتیجهٔ آموزش زبان خارجی گسترش نسبی یافت و بدین‌طریق ایرانیان بیش از پیش با جوانب مظاهر تمدن جدید آشنایی نسبی یافتند. علاوه بر زبان بیگانه، زبان عربی همچنان دارای اهمیت بود و جزو درسهای اصلی در کلیهٔ مدارس به‌شمار می‌آمد. هدف از آن در درجهٔ نخست آموزش قرآن بود که جزو دروس اصلی تمام مدارس، چه ابتدایی و چه متوسطه بود. دیگر اینکه، همهٔ معلمان تحصیلات قدیمه داشتند که زبان عربی رکن اساسی آن را تشکیل می‌داد. علاوه بر مهم بودن آموزش قرآن و شرعیات، زبان عربی به‌منظور حفظ پیوند با فرهنگ سنتی تدریس می‌شد، چون بسیاری از کتابهای قدیمی به زبان عربی بود. گذشته از آن، زبان فارسی با زبان عربی چنان آمیخته بود که برای درک بهتر ادبیات پُر بار و کهنسال ایرانی و اسلامی، لازم بود پژوهشگران با زبان عربی آشنایی کافی داشته باشند.

در مقایسه با معلمان مکتبخانه‌ها، در ویژگیهای معلمان مدارس نیز تحول نسبی به‌وجود آمد. دانش معلمان مدارس جدید محدود به خواندن و نوشتن و آگاهی جزیی از دیگر مسایل نبود. همچنانکه ملاحظه شد، لازم بود این افراد در زمینهٔ درسهای جدید نیز دانشهایی کسب کرده باشند و برخی از آنان معلمان بسیار برجسته‌ای بودند و تحصیلات خود را یا در کشورهای اروپایی و در سطح عالی به پایان رسانده بودند یا در ایران با استفاده از معلمان برجسته، دانش در خور توجهی کسب کرده بودند. بررسی و مطالعهٔ شرح حال برخی از معلمان آن روزگار نشان می‌دهد که برجستگانی به تعلیم و تربیت اشتغال داشتند که پیش از تأسیس مدارس جدید در دورهٔ قاجار بی‌سابقه بوده است. در سال ۱۲۹۰ش در قانونی که برای اعزام محصل به خارج از کشور به تصویب مجلس شورای ملی رسید، قید شده بود که پانزده نفر از آنان در رشتهٔ تعلیم و تربیت تحصیل کنند. یا در سال ۱۲۹۷ش نصیرالدوله بدر، وزیر معارف وقت دارالمعلمین مرکزی را به ریاست ابوالحسن فروغی و دارالمعلمات را به ریاست مؤدب‌الملک (مسیو ریشار) تأسیس کرد. متأسفانه تأمین مراکز تربیت معلم را خیلی دیر آغاز کردند و در آغاز تأسیس مدارس جدید، اکثر معلمان بدون طی دورهٔ آموزشیِ مخصوصِ تربیت معلم و صرفاً از

روی علاقهٔ شخصی و یا به‌طور غریزی و یا از طریق دیدن کلاسهای آموزشی و تدریس معلمان پیش کسوت مثل میرزاحسن رشدیه و دیگران و یا گاهی به‌دنبال بازدید و طی دوره‌های آموزشی در خارج از کشور مثل قفقاز، بیروت، بادکوبه، استانبول، روسیه و دیگر کشورهای اروپایی به امر آموزش می‌پرداختند.

با این حال، بسیاری از معلمان همان مدارس جدید نیز آگاهیهای وسیع در زمینهٔ علوم تربیتی و روان‌شناسی و زمینه‌های وابسته به علوم تربیتی نداشتند. میزان درآمد معلمان چندان زیاد نبود، ولی بسیاری از آنان با عزت‌نفس زندگی می‌کردند. معلمان اکثراً از میان قشر متوسط جامعه برخاسته بودند، گرچه از میان قشرهای بالای جامعه نیز گاه افرادی برای تدریس علاقهٔ فراوان نشان می‌دادند. تعداد این افراد در مقایسه با مشاغل دیگر مورد علاقهٔ فرادستان جامعه چندان زیاد نبود. به‌طور کلی می‌توان گفت که یکی از بزرگترین کاستیهای آموزشی که از همان آغاز تأسیس مدارس جدید وجود داشته است، عدم توجه به تربیت معلمان آگاه و شایسته بوده است که این خشت کج تا به امروز همچنان دیوار آموزش و پرورش کشور ما را کج بالا آورده است. این امر مهم آموزشی بود که برخی از دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت آن روزگار، مانند میرزایحیی دولت‌آبادی و دیگران، بارها برآن تأکید داشتند، ولی متأسفانه دولتها یا نخواستند و یا نتوانستند این امر مهم و رکن اساسی آموزش و پرورش را مستحکم سازند.

تحول دیگری که در عرصهٔ آموزش و پرورش رخ داد تغییر شیوه و روش تدریس بود. حاج‌میرزاحسن رشدیه برای نخستین بار تحولی در روش تدریس به‌وجود آورد و سد عظیم و مانع بزرگ آموزشی را از میان برداشت. پیش از وی آموزش به روش مکتبخانه‌ای که روشی بسیار سخت و دشوار بود، انجام می‌گرفت. به‌سبب دشواری روش آموزش در مکتبخانه‌ها، گاهی چند سال طول می‌کشید تا دانش‌آموزی خواندن و نوشتن بیاموزد، چنانکه شرح حال بسیاری از شاگردان مکتبخانه‌ها در آن زمان نشان می‌دهد، بزرگترین مشکل آموزشی در آن روزگار دشواری روش تدریس بود که سبب فرار بسیاری از شاگردان از مدرسه می‌شد. میرزاحسن رشدیه برای این دشواری چاره‌ای اندیشید و سرانجام آموزش به شیوهٔ جدید را در ایران آغاز کرد؛ به‌طوری که شاگردان در عرض چهار یا پنج ماه توانستند بخوانند و بنویسند که این امر هم آوازهٔ او را در سراسر کشور بر سر زبانها انداخت و هم خشم دشمنان نظام جدید آموزشی و واپس‌گرایان را برضد وی برانگیخت. سرانجام پس از سالها جنگ و گریز، روش و شیوهٔ

تدریس وی در سراسر مدارس جدید ایران اشاعه یافت و همگانی شد. نام رشدیه که به زبان عثمانی به معنی مدرسهٔ ابتدایی بود، با نظام نوین آموزشی همراه گشت. پس از آن علاقه‌مندان به نظام آموزشی جدید کوشیدند به تقلید و پیروی از روش تدریس رشدیه، مدارسی با سبک جدید تأسیس کنند و آموزش را با اصول جدید پیش ببرند.

در بررسی علل گسترش مدارس جدید باید به‌روش آموزشیِ ساده و آسان رشدیه اهمیتِ بسیاری قایل شد؛ چراکه پیش از هر عامل دیگر عنصر روشِ آموزشِ جدید جذابترین عنصر در میان دیگر عناصر آموزش و پرورش در آن روزگار بود. رشدیه روش جدید خود را نخست در همان مکتبها و بدون تغییر فضای فیزیکی آنها شروع کرد. حتی در آغاز چندان تحولی در محتوای آموزش به‌وجود نیامد، بلکه فقط خواندن و نوشتن و حساب کردن در مقایسه با روش آموزشی مکتبخانه‌ها بسیار سریع صورت گرفت و این امر هر ناظری را به شگفتی وا داشت و انگیزه‌ای شد برای روی آوردن مردم به آن مدارس. پس از آن بود که در محتوا نیز دگرگونی به‌وجود آمد و علوم و فنون و زبان بیگانه و... وارد برنامه‌های مدارس جدید شد.

نظم نوین آموزشی در آن روزگار بر تمام عناصر آموزش و پرورش تأثیر گذاشت. ارزشیابی آموزشی از جملهٔ دیگر عناصر آموزش و پرورش بود که تحولی در آن به‌وجود آمد. پیش از آن ارزشیابی در مکتبخانه به صورت شفاهی و فقط با نظر و نظارت مکتبدار صورت می‌گرفت و طی مراسمی پایان یافتن آموزش خواندن و نوشتن و یا عم‌جزو و یا قرآن اعلام می‌شد، ولی در نظام نو آموزشی امتحانات با نظم خاص، مخصوصاً با حضور بزرگان شهر یا منطقه و در برخی موارد با حضور والدین، از دروس گوناگون صورت می‌گرفت. بدین‌ترتیب که گروهی متشکل از معلمان، مدیران و ناظران خارج از مدرسه، در مدرسه حضور می‌یافتند و مسؤولان آموزشی با طرح پرسشهایی دانش‌آموز را می‌آزمودند. میزان دانش و دانایی شاگردان را گروه امتحان کننده تعیین می‌کرد و شاگرد قبول یا مردود اعلام می‌شد. این روش در بسیاری از مدارس مهم و در آغاز کار این مدارس صورت می‌گرفت. بعدها پس از تأسیس ادارات معارف در ایالات و ولایات، برای بسیاری از مدارس برنامهٔ امتحانی منظم تنظیم شد و مدارس موظف شدند براساس آن از شاگردان ارزشیابی به عمل آورند و برای یک‌یک دانش‌آموزان گواهینامهٔ پایان تحصیلی صادر کنند.

در مورد ارزشیابی گفتنی است که در حقیقت این ارزشیابی به دو صورت مرحله‌ای و پایانی انجام می‌گرفت. به این معنی که شاگردان هم در طی روزهای تحصیل و هم در پایان سال تحصیلی مورد ارزشیابی قرار می‌گرفتند. بررسی برنامه‌های مدارس آن زمان نشان می‌دهد که گردانندگان مدارس اهمیت فراوانی برای ارزشیابی قایل بودند و در این مورد گاهی چنان افراط می‌شد که هدف عمدهٔ آموزش و پرورش که تربیت همه جانبهٔ شخصیت کودکان و نوجوانان است، تحت‌الشعاع ارزشیابی بسیار سخت و دشوار قرار می‌گرفت وامتحان و ارزشیابی پیوسته وحشت‌زا و اضطراب‌برانگیز می‌شد و هدف اصلی آموزش و پرورش فدای سختگیریهای بی‌مورد می‌گشت.

مقاطع آموزشی در سالهای نخستین تأسیس مدارس جدید کاملاً از هم جدا نبود. به این معنی که بسیاری از مدارس صرفاً وظایف مدارس ابتدایی را انجام می‌دادند. برخی از مدارس از همان آغاز تأسیس، برنامه‌ها را به‌گونه‌ای تنظیم می‌کردند که سطح دانش فارغ‌التحصیلان در مقایسه با دانش شاگردان مدارس ابتدایی بالاتر می‌شد، بدون اینکه نامی از مدارس ابتدایی یا متوسطه در میان باشد. برخی از مدارس متوسطه که در سالهای آخر دورهٔ قاجار تأسیس شد در حقیقت تکامل یافتهٔ مدارس ابتدایی بودند. پس از سال ۱۲۹۰ش که قانون اساسی معارف از تصویب مجلس شورای ملی گذشت، بود که مدارس به سه مقطع ابتدایی و متوسطه و عالی تقسیم گردید و آشفتگی پیش از آن به نسبت برطرف شد.

مدیران مدرسه در اکثر موارد یا از میان معلمان با تجربه و آگاه انتخاب می‌شدند و یا اینکه همان مؤسسان مدارس بودند که مدیریت مدرسه را نیز برعهده داشتند. در هر صورت اکثر مدیران نسبت به معلمان هم از نظر علمی و هم از نظر شخصیت و شهرت ارشدیت داشتند. در اکثر موارد شهرت مدرسه به شهرت و شخصیت مدیر بستگی داشت، از این‌رو کوشش می‌شد مدیران آگاه و با تجربه به این‌کار گمارده شوند.

از ویژگیهای مهم دیگر مدارس جدید شرکت فعال و همکاری مردم با مدرسه بود. خانواده‌ها اکثراً مطیع دستورات مدرسه بودند و از نظر تربیتی به اَعمال و تصمیمهای مدیران و معلمان احترام زیادی قایل بودند. از نظر انتقال ارزشها می‌توان گفت که مدرسه الگو و نمونهٔ مدنیت جدید و مرکز علم و آگاهی به‌شمار می‌رفت. جامعه آن نهاد را به‌عنوان یک نهاد رسمی اشاعه‌دهندهٔ ارزشهای گوناگون علمی و اجتماعی و فرهنگی پذیرا بود؛ برعکس امروز که مدارس نسبت به پیشرفتهای جامعه فاصله دارد، در آن

روزگار مدرسه راه و رسم پیشرفت و آگاهی را از طریق شاگردان و یا ارتباط با اولیای آنان به جامعه معرفی می‌کرد. در حقیقت مهمترین نهاد اشاعه‌دهندهٔ مظاهر تمدن جدید و ارزشهای نو مدرسه بود و از این جهت اعتبار بسیار داشت. مدیران و معلمان نیز سعی می‌کردند آن اعتبار را پیوسته زنده نگه دارند.

مدرسه در بسیاری موارد مرکز مبارزات سیاسی نیز بود، به‌ویژه در دورهٔ مشروطیت. اینجا باید اشاره کرد که مدارس علاوه بر داشتن جنبه‌های سیاسی، گاهی به‌عنوان یک نهاد اجتماعی خیریه نیز به‌حساب می‌آمد. در بسیاری از مدارس گروهی هر چند معدود، از فرزندان فرودستان جامعه نیز به رایگان مشغول تحصیل می‌شدند و حتی گاهی خرج تحصیل و نیازهای فرودستان از کیسهٔ فتوت خیرخواهان و معارف‌دوستان تأمین می‌شد، ولی شمار این افراد نسبت به فرزندان فرادستان جامعه بسیار کم بود. مدارس معتبر اغلب آموزشگاهِ فرزندان قشرهای بالای جامعه بود. این امر با خاستگاه و پایگاه اجتماعی بانیان مدارس جدید نیز همخوانی داشت. به این معنی که اکثر بانیان مدارس از قشر متوسط یا بالای جامعه و طرفداران مدارس جدید نیز در درجهٔ نخست از میان همان طبقات و قشرهای اجتماعی بودند.

علی‌رغم محاسنی که مدارس جدید نسبت به مکتبخانه‌ها و آموزش سنتی داشتند، ولی به علل گوناگون که به‌برخی از آنها در صفحات پیش اشاره شد، کاستیهای متعددی نیز داشتند که در اینجا فهرست‌وار به آنها اشاره می‌شود.

آموزش و پرورش برای خود سؤال مطرح نکرد، به‌این معنی که دست‌اندرکاران و متفکران ازخود نپرسیدند که کلاً در چه جهتِ اندیشه‌ای و اجتماعی باید تغییر کنند؛ انسان و اجتماع آرمانی آنان چه باید باشد؛ تقلید کورکورانه از غربیان صورت گرفت و نه غربی شدیم و نه سنتها را بالنده و متحول ساختیم.

گسترش آموزش به صورت نظامدار (سیستماتیک) و از پایینترین مقطع تا بالاترین سطح مورد نظر قرار نگرفت. کلاً مدارس جدید خیلی دیر نظم نسبی یافتند و رشد بالنده و منظم پیدا نکردند. گرچه در کلیهٔ عناصر آموزشی تحولی به وجود آمد، ولی این تحول در سطح نازل درجا زد و رشد و توسعه نیافت. به‌طوری که سالها اکثر معلمان با همان شیوهٔ نخستین و محتوای کم تحول و در مکانهای ابتدایی به آموزش و پرورش پرداختند و توسعهٔ آموزشی مفهوم پیدا نکرد. عمده‌ترین مسئله یعنی تربیت معلم شایسته خیلی دیر مورد توجه قرارگرفت، آن هم در سطح بسیار محدود وکم تحول و تحرک. همچنین

بود عدم توجه به تربیت مدیران و کارکنان آموزشی. آموزش و پرورش مطابق با نیازهای اکثریت مردم رشد پیدا نکرد، چنانکه در اواخر دورهٔ قاجار، تودهٔ عظیمی از مردم سراسر کشور همچنان بی‌سواد و ناآگاه باقی ماندند. به تبع جامعهٔ طبقاتی، آموزش و پرورش نیز در نهایت در خدمت فرادستان جامعه قرار گرفت. به آموزش متوسطه و آموزش فنی و حرفه‌ای، که می‌توانست تحولی در برآوردن نیازهای فنی و علمی و صنعتی جامعه به‌وجود آورد، عنایت چندانی نشد و دروس نظری همچنان قسمت اعظم آموزش و پرورش و محتوای آن را تشکیل می‌داد. علاقه و نیازهای شاگردان مورد عنایت قرار نگرفت و روشهای تدریس و آموزش از یافته‌های جدید علوم تربیتی و روان‌شناسی و اصول آموزش و پرورش بهرهٔ زیادی نبرد. به آموزش و پرورش دختران عنایتی نشد و آموزش و پرورش تقریباً آموزش و پرورش ذکور بود. به آموزش و پرورش روستاییان و بزرگسالان چندان توجهی نشد و اکثر آنان در جهل و بیسوادی باقی ماندند. گرچه در فضا و وسایل آموزشی تحول نسبی به وجود آمد، ولی این تحول بیش از آن رشد نیافت و وسایل و فضای آموزشی به مدارسی با امکانات کم؛ فقط گچ و تخته سیاه محدود شد.

درگیریهای سیاسی پیوسته مدارس را از فعالیت باز می‌داشت. به‌طوری که پس از به توپ بستن مجلس، مدارس را نیز ویران کردند. کلاً آموزش و پرورش نتوانست به‌صورت یک نهاد با استقلال نسبی درآید و اکثر مدارس همچنان با نظر شخصی افراد اداره می‌شد. کلاً نقش دولت به‌ویژه در سالهای آغازین تأسیس مدارس جدید، در گسترش مدارس چندان نقش کار ساز و حمایت کننده نبود. گفتنی است در دورهٔ ناصرالدین‌شاه و صدراعظمی سپهسالار که سیزده وزارتخانه در کشور به‌وجود آمد، وزارتخانهٔ مستقلی برای آموزش و پرورش در نظرگرفته نشد. یک وزارتخانه هم با عنوان وزارت *علوم* و *تلگراف* و *معادن* تأسیس شد که از ادغام سه سازمان *علوم* و *تلگراف* و *معادن* بود و اینها از نظر وظایف سنخیتی با هم نداشتند. جز اینکه مسؤول این وزارتخانه از هرکدام از دانشهای مذکور اطلاعاتی داشت! زمانی هم که وزارت علوم تأسیس شد، وظیفهٔ آن در رسیدگی به کارهای دارالفنون ، که کلاً ۲۶۲ تن محصل داشت، و مدرسهٔ دولتی تبریز خلاصه می‌شد.

اهمیت دادن زیاده از حد به تأسیس مدارس جدید، به‌ویژه پیش از انقلاب مشروطیت این خوش‌باوری را در مردم ایجاد کرده بود که داروی شفابخش تمام دردها و رنجهایشان در گرو تأسیس مدرسهٔ جدید است. در نتیجه از توجه به تغییرهای بنیادین

اجتماعی و سیاسی غافل ماندند. تفکر جمعی جایی در میان دست‌اندرکاران و آگاهان آموزشی نداشت؛ هرکس سعی می‌کرد افتخار آموزش را فقط به اسم خود رقم زند، در نتیجه به جای همرأیی و همفکری، تک روی و رقابتِ مخرب حکومت می‌کرد. گاهی نفع‌طلبیهای شخصی بیش از آموزش و بیدارکردن مردم مورد نظر دست‌اندرکاران بود و حب و بغضهای شخصی و جاه‌طلبیها پیوسته مدارس را از انجام دادن درست وظایفشان باز می‌داشت.

کوتاه سخن اینکه تحولی که در آموزش و پرورش آغاز شده بود، مانند تحولات اجتماعی و سیاسیِ آن روزگار، به‌ویژه تحولاتِ پس از انقلاب مشروطیت بالندگی تاریخی نیافت.

کتابنامه

الف) کتابها

آ. اکسنیوف و دیگران. *جهان معاصر*، ترجمهٔ غلامحسین متین، تهران، جاویدان، ۱۳۵۸.

آجمیان، هایک. *مدرسهٔ ارامنهٔ آرمیان تبریز* (به مناسبت اختتام صدمین سال تأسیس دبستان صبا) ۱۹۳۶م.

آخوندزاده، فتحعلی (میرزا). *مقالات*، گردآورنده باقر مؤمنی، تهران، آوا، ۱۳۵۱.

آخوندوف، ناظم. *آذربایجان طنز روزنامه لری* (۱۹۲۰-۱۹۰۶م)، به کوشش غ.ا.سپهری، تهران، فرزانه، ۱۳۵۸.

آدمیت، فریدون. *امیرکبیر و ایران*، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶.

ـــــــ *اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار*، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶.

ـــــــ *فکرآزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت*، تهران، سخن، ۱۳۴۰

ـــــــ *اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده*، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.

آربلاستر، آنتونی. *ظهور و سقوط لیبرالیسم غربی*، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران نشرمرکز، ۱۳۶۸.

آرین‌پور، یحیی. *از صبا تا نیما*، تهران، جیبی، ۱۳۵۳، (۲ج).

آشوری، داریوش. *فرهنگ سیاسی*، تهران، مروارید، ۱۳۴۷.

ابوالحسن‌خان ایلچی شیرازی (میرزا). *حیرت‌نامه*، به کوشش حسن مرسلوند، تهارن، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۴

احتشام‌السلطنهٔ، محمود. *خاطرات احتشام‌السلطنه*، به کوشش و تحشیهٔ سیدمحمدمهدی موسی، تهران، زوار، ۱۳۶۶.

ادموند، سیسیل جان. دو سفرنامه دربارهٔ لرستان همراه با رسالهٔ لرستان و لرها، ترجمهٔ سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران، بابک، ۱۳۶۲.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان. المآثروالآثار (چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصرالدین شاه، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳ (۳ج).

ـــــ مرآت البلدان، به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، (۴ج).

اعظام قدسی، حسن (اعظام‌الوزاره). خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، تهران، ابوریحان، ۱۳۴۹، (۲ج).

افسر، کرامت‌الله. تاریخ بافت قدیمی شیراز، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.

افضل‌الملک کرمانی، غلامحسین. افضل التواریخ، به کوشش منصورهٔ اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.

افیموف، آ. و دیگران. تاریخ عصر جدید، ترجمهٔ فریدون شایان، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۹، (۳ج).

اقبال آشتیانی، عباس. میرزاتقی‌خان امیرکبیر، به کوشش ایرج افشار، تهران، توس، ۱۳۵۵.

اکسیر، اکبر (میرزامحمد رحیم طایر). روزنامهٔ کیهان (ادب و هنر)، سوم شهریور ۱۳۶۷.

امداد، حسن. تاریخ آموزش و پرورش فارس از عهدباستان تا امروز، آموزش و پرورش استان فارس، شورای تحقیقات، ۱۳۷۱.

امید، حسین. تاریخ فرهنگ آذربایجان، تبریز، ادارهٔ فرهنگ آذربایجان شرقی، ۱۳۳۴-۱۳۳۲، (۲ج).

امین‌الدوله، علی‌خان (میرزا). خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، تهران، کتابهای ایران، ۱۳۴۱.

انجمن. (ارگان انجمن ایالتی آذربایجان)، به کوشش منصورهٔ رفیعی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

اوبن، اوژن. ایران امروز (۱۹۰۷-۱۹۰۶م)، ترجمه و حواشی علی‌اصغر سعیدی، تهران، زوّار، ۱۳۶۲.

ایرانشهر. کمیسیون ملی یونسکو در ایران، تهران ۱۳۴۳-۱۳۴۲، (۲ج).

ایمانیه، مجتبی. *تاریخ فرهنگ اصفهان*، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۵.
ایوانف، م. س. *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمهٔ آذر تبریزی، تهران، شبگیر، ۱۳۵۷.
ایوانف. *تاریخ نوین ایران*، ترجمهٔ هوشنگ تیزابی، سازمان انتشارات حزب تودهٔ، تهران بی‌تا.
باستانی پاریزی، محمدابراهیم. *آسیای هفت سنگ*، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۴.
ــــــ *تلاش آزادی (محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا)*، تهران، نوین، ۱۳۵۴.
ــــــ *دارالتعلیم رشت، یادگارنامهٔ فخرایی*، به کوشش رضا رضازادهٔ لنگرودی، تهران، نشرنو، ۱۳۶۳.
ــــــ هشت *الهفت*، تهران، نوین، ۱۳۶۳.
باقری، علی. *جامعه و حکومت در ایران*، تهران، مرکز نشر بین‌الملل، ۱۳۷۱.
بامداد، مهدی. *شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، تهران، زوار، ۱۳۵۶، (۶ج).
براون، ادواردگرانویل و تربیت محمدعلی. *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت*، ترجمه و تحشیهٔ جلدهای اول و دوم محمد محمدلوی عباسی، تهران، کانون معرفت، ۱۳۴۱-۱۳۳۷؛ جلد سوم ترجمهٔ رضا صالح‌زاده.
برنال، جان. *علم در تاریخ*، ترجمهٔ ح. اسدپور پیرانفر و کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، (۲ج).
بزرگ امید، ابوالحسن. *از ماست که برماست*، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ج ۲.
بهرامی، عبدالله. *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران (از زمان ناصرالدین شاه تا آخر سلسلهٔ قاجار)*، تهران، سنائی، ۱۳۴۴ش.
پالمو، رابرت روزول. *تاریخ جهان‌نو*، ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۹، (ج ۲).
ــــــ *عصر انقلاب دموکراتیک*، ترجمهٔ حسین فرهودی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲، (۲ج).
پاولویچ، م. و دیگران. *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمهٔ محمدباقر هوشیار، تهران، جیبی، ۱۳۵۷.
پورگشتال، یوزف‌فون‌هامر. *سلطان التواریخ یا تاریخ عثمانی*، ترجمهٔ میرزا زکی علی‌آبادی، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، زرین، ۱۳۶۷.
پیفون، مخمد. *فرهنگ آذربایجانی-فارسی*، تهران، دانشپایه، ۱۳۶۱.

تدین، محمود (همت کرمانی). *تاریخ کرمان*، کرمان، ناشر: نویسنده، ۱۳۶۴.
تقی‌خان کاشانی (میرزا). تربیت (نامه‌ای از قواعد تعلیم و تربیت اطفال)، دارالطباعهٔ فرهنگ، ۱۲۹۹ق.
تقی‌زاده، حسن (سید). زندگانی *طوفانی* (*خاطرات*)، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
تمدن، محمد. *اوضاع ایران* در جنگ *اول یا تاریخ رضائیه*، تهران، چاپخانهٔ اسلامی، ۱۳۵۰.
توحدی، کلیم‌الله. حرکت *تاریخی کرد* به *خراسان* ـ در *دفاع از استقلال ایران*، مشهد، ناشر: نویسنده، ۱۳۶۷-۱۳۵۷، (۳ج).
توکلی، محمد رئوف. *جغرافیا و تاریخ بانهٔ* کردستان، *بی‌جا*، *بی‌تا*، ۱۳۶۳.
توین، بی‌آرنولد. *تاریخ تمدن*، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران، مولا، ۱۳۶۲.
تیموری، ابراهیم. *تحریم تنباکو*، تهران، حبیبی، ۱۳۵۸.
ـــــ *عصر بی‌خبری*، تهران، اقبال، ۱۳۶۳.
جعفری، جواد. ملایر و *مردم آن*، تهران، *بی‌نا*، ۱۳۴۸.
جمال‌زاده، محمدعلی (سید). *سر و ته یک کرباس*، تهران، کانون معرفت، ۱۳۴۴، (۲ج).
جمال‌الدین اسدآبادی (سید). *مقالات جمالیه*، جمع‌آوری میرزا لطف‌الله‌خان اسدآبادی، تهران، خاور، ۱۳۱۲.
جناب، ضیاءالدین. *تاریخ معارف اصفهان*، اصفهان، مدرسهٔ گلبهار، ۱۳۳۶ق.
جهانشاهی، هوشنگ. *آراء تربیتی اندیشمندان عصر ناصری*، (پایان‌نامهٔ فوق‌لیسانس)، تهران، دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، (۲ج).
حائری، عبدالهادی. *تشیع و مشروطیت* در *ایران* و *نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
ـــــ *نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). *تاریخ قومس*، تهران، نشرآفتاب، ۱۳۶۲.
دائرةالمعارف بزرگ اسلامی تهران، بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.
در *زمینهٔ ایرانشناسی*، به کوشش چنگیز پهلوان، تهران، ناشر: مؤلف، ۱۳۶۷.
دفتر جمع و *خرج مدارس خیریهٔ سعادت*، مشهد، انجمن خیریهٔ سعادت، ۱۳۲۷ق.

دورانت، ویل وآریل. *تاریخ تمدن عصر ناپلئون*، ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی و علی‌اصغر بهرام بیگی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵ش.

دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامهٔ دهخدا*، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران.

دهقان، علی. سرزمین زرتشت، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۸ش.

دیو سالار، علی. فتح *تهران و اردوی برق*، با مقدمهٔ نزهت دیوسالار، تهران، بی‌نا، بی‌تا.

ذاکرحسین، عبدالرحیم. مطبوعات *سیاسی ایران* در *عصر مشروطیت*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

راسل، برتراند. *تاریخ فلسفهٔ غرب*، ترجمهٔ نجف دریا بندری، تهران، جیبی، ۱۳۵۳، (۳ج).

راوندی، مرتضی. *تاریخ اجتماعی ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، (۵ج).

ـــــ سیر فرهنگ و *تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا*، تهران، نشر گویا، ۱۳۶۴.

رشدیه، حسن (میرزا). *اصول عقاید یا اتحاد* بشر، تهران، مطبعهٔ برادران باقرزاده، ۱۳۳۴ق.

ـــــ *صد درس اعلی*، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۱ق.

ـــــ *صرف فارس*، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۸ق.

ـــــ *کفایة‌التعلیم*، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۳ق، (۲ج).

رشدیه، شمس‌الدین. *سوانح عمر*، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

رضازادهٔ لنگرودی، رضا. *یادگارنامهٔ فخرایی*، *نمادی از یک زیست* (مجموعه مقالات)، تهران، نشرنو، ۱۳۶۳.

رضازادهٔ ملک، رحیم. هوب هوب‌نامه *(زبان بُرّای انقلاب)*، تهران، سحر، ۱۳۵۷.

رضوانی، محمداسماعیل. *انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، جیبی، ۱۳۵۶، چ۳.

ـــــ *علل انقلاب مشروطیت* (پایان‌نامهٔ تحصیلی دورهٔ دکتری)، تهران، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۴۲-۱۳۴۱.

رواسانی، شاپور. دولت و حکومت *در ایران*، تهران، نشر شمع، بی‌تا.

روسو، پی‌یر. *تاریخ صنایع و اختراعات*، ترجمهٔ حسن صفاری، تهران، جیبی، ۱۳۶۶.

روسو، ژان ژاک. *«امیل» یا آموزش و پرورش*، ترجمهٔ منوچهر کیا، تهران، دریا، بی‌تا

روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله. *دارالفنون و امیرکبیر* (مجموعهٔ سخنرانیهای استادان)، تهران، کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.

زین‌العابدین مراغه‌ای. *سیاحتنامه*، به کوشش محمدعلی سپانلو، تهران، نشر اسفار، ۱۳۶۴.

سپهر (ملک‌المورخین)، عبدالحسین. *مرآت الوقایع و یادداشتهای ملک‌المورخین*، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، زرین، ۱۳۶۸.

سدیدالسلطنهٔ کبابی مینابی، محمدعلی. *سفرنامهٔ سدیدالسلطنه (التدقیق فی سیرالطریق)*، تصحیح احمد اقتداری، تهران، به نشر، ۱۳۶۲.

سرمد، غلامعلی. *اعزام محصل به خارج از کشور در دورهٔ قاجار*، تهران، نشر بنیاد، ۱۳۷۲.

سلطان‌العلمای خراسانی. *روح‌القدس* (مجموعه روزنامه)، به کوشش محمد گلبن، تهران، نشر چشمه، ۱۳۶۳.

سلطان‌زاده، حسین. *تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون*، تهران، آگاه، ۱۳۶۴.

سیاح محلاتی، محمدعلی (حاج سید). *خاطرات حاج سیاح*، به کوشش حمید سیاح، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

سیفی فمی تفرشی، مرتضی. *سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.

شاتو، ژان. *مربیان بزرگ*، ترجمهٔ غلامحسین شکوهی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.

شاکری، رمضانعلی، *اترکنامه، تاریخ جامع قوچان*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.

شاهرخ، ارباب کیخسرو. *یادداشتهای ارباب کیخسرو شاهرخ*، به کوشش جهانگیر اوشیدری، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۵.

شریعتی، علی. مکتب، تهران، بی‌نا، بی‌تا.

شهمردان، رشید. *تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی*، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۶۳.

صابر، علی‌اکبر (میرزا). هوپ هوپ*نامه* (ترکی آذری)، تهران، فرزانه، بی‌تا.

ـــــ هوپ هوپ*نامه*، ترجمهٔ احمد شفائی، زیر نظر حمید محمدزاده، باکو، بی‌نا، ۱۹۷۷م.

صافی، قاسم. *عکسهای تاریخی ایران*، دورهٔ *قاجار*، برمبنای یادداشتهای حسین محبوبی اردکانی، تهران، انتشارات کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۶۴-۱۳۶۳، (۲ج).

صالح، اللهیار. زندگی*نامه*، به کوشش خسرو سعیدی، تهران، طلایه، ۱۳۶۷.

صالح شیرازی (میرزا). مجموعهٔ *سفرنامه‌های میرزا صالح شیراز*، به کوشش غلامحسین میرزاصالح، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
صدرهاشمی، محمد. *تاریخ جرائد و مجلات ایران*، اصفهان، انتشارات کمال، ۱۳۶۳، (۴ج).
صدیق، عیسی. *تاریخ فرهنگ ایران*، تهران، سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی، ۱۳۴۲.
ـــــ *یادگار عمر (خاطرات)*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، (۳ج).
صفری، بابا. *اردبیل در گذرگاه تاریخ*، تهران، ناشر: نویسنده، ۱۳۶۲، (ج ۳).
صفوی، امان‌الله. *روند تکوینی و تطبیقی تعلیم و تربیت جهانی* در قرن بیستم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
صفوت، محمدعلی. *تاریخ فرهنگ آذربایجان*، قم، بی‌نا، بی‌نا.
صمصام‌السلطنه. *تعلیمات ابتدائیه (کتاب سوم در علم حساب)*، تهران، بی‌تا، ۱۳۰۹ق.
طالبوف، میرزاعبدالرحیم. *سیاست طالبی*، به کوشش رحیم رئیس‌نیا و دیگران، تهران، علم، ۱۳۵۷.
ـــــ *کتاب احمد*، به کوشش باقر مؤمنی، تهران، شبگیر، ۱۳۵۶، ج ۲.
ـــــ *کتاب احمد یا سفینهٔ طالبی*. استانبول، ۱۳۱۹ـ تهران، انتشارات گام، ۱۳۵۶.
ـــــ *مسالک المحسنین*، به کوشش باقر مؤمنی، تهران، شبگیر، ۱۳۵۶.
طاهریا، محمدعلی. *تذکرهٔ شعرای دامغان*، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
طبری، احسان. *ایران در دوسدهٔ پیشین*، تهران، حزب تودهٔ ایران، ۱۳۶۰.
عبدالامیرشیخ‌الاسلام. دوسنه از *انقلاب مشروطهٔ ایران*، به کوشش غلامحسین صدری افشار، تهران، توکا، ۱۳۶۱.
عبداللطیف‌خان شوشتری. *تحفةالعالم و ذیل التحفه*، با مقدمه و تصحیح صمد موحد، تهران، طهوری، ۱۳۶۳.
علوی شیرازی، محمدهادی (میرزا). *دلیل‌السفرا* (سفرنامهٔ میرزاابوالحسن‌خان ایلچی شیرازی به روسیه)، به کوشش محمد گلبن، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
عمید، حسن. *دایرةالمعارف (اطلاعات عمومی)*، تهران، جاویدان، ۱۳۴۶.
غفاری، ابوالحسن. *تاریخ روابط ایران و فرانسه ـ از ترور ناصرالدین‌شاه تا جنگ جهانی اول*، (۱۳۳۳-۱۳۱۳ق)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
غنیمه، عبدالرحیم، *تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی*، ترجمهٔ نورالله کسایی، تهران، یزدان، ۱۳۶۴.

فاوست، هوارد. *تام پین*، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۳.
فتاح گرمرودی (میرزا). *سفرنامهٔ میرزا فتاح‌گرمرودی*، به کوشش فتح‌الدین فتاحی، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۷.
فخرایی، ابراهیم. *گیلان در جنبش مشروطیت*، تهران، جیبی، ۱۳۵۲.
ـــــ *گیلان در گذرگاه زمان*، تهران، جاویدان، ۱۳۵۴.
قائم‌مقامی، جهانگیر. *مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی*، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.
کتیرائی، محمود. *فراماسونری در ایران*، تهران، اقبال، ۱۳۴۷.
کحال‌زاده، ابوالقاسم. *دیده‌ها و شنیده‌ها*، به کوشش مرتضی کامران، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۶۳.
کسروی، احمد. *تاریخ مشروطهٔ ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
کهن، گوئل. *تاریخ سانسور در مطبوعات ایران*، تهران، آگاه، ۱۳۶۳، (۲ج).
گاستون میالاه، ژان ویال. *تاریخ جهانی آموزش و پرورش*، ترجمهٔ محمدرضا شجاع رضوی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۰ (۲ج).
گلریز، محمدعلی. *مینودر یا باب الجنهٔ قزوین*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
مجتهدی، کریم. *سید جمال‌الدین اسدآبادی و تفکر جدید*، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
مجدالاسلام کرمانی، احمد. *شهرخاموشان*، به کوشش مجدزاده، تهران، بی‌نا، ۱۳۰۸.
محبوبی اردکانی، حسین. *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴-۱۳۶۸، (۳ج).
محتاط، محمدرضا. *سیمای اراک (جامعه‌شناسی شهری)*، تهران، آگاه، ۱۳۶۸.
محمدتقی‌خان حکیم. *گنج دانش (دربارهٔ جغرافیای تاریخی شهرهای ایران)*، به کوشش محمدعلی صوتی و جمشید کیانفر، با مقدمهٔ عبدالحسین نوائی، تهران، زرین، ۱۳۶۶.
محیط طباطبائی، محمد (*میرزاملکم‌خان (مجموعه آثار)*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۳۶.
مخبرالسلطنه (هدایت). مهدیقلی. *خاطرات و خطرات*، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳،
مدرسی، مرتضی. *سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او*، تهران، کتابهای پرستو، ۱۳۵۳.
مرجانی، مهناز، *بررسی عوامل مؤثر در ایجاد مدارس فنی و حرفه‌ای در ایران* (پایان‌نامهٔ فوق‌لیسانس) دانشکدهٔ علوم‌تربیتی دانشگاه تهران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
مردوخ روحانی، بابا (شیوا). *تاریخ مشاهیر کرد (عرفا، علما، ادبا، شعرا)*، تهران، سروش، ۱۳۶۶، (ج ۲).

مروارید، یونس. *مراغه*، تهران، ناشر: نویسنده، ۱۳۶۰.

مستشارالدوله، یوسف‌خان (میرزا). *یک‌کلمه*، به کوشش صادق سجادی و هما رضوانی (به‌همراه رساله‌های رؤیای صادقه و لباس التقوی نوشتهٔ سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی)، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

مستوفی، عبدالله. *تاریخ اداری و اجتماعی دورهٔ قاجار یا شرح زندگی من*، تهران، زوار، ۱۳۶۱، (۳جلد).

مسعود انصاری، عبدالحسین. *شرح زندگانی من*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

مشار، خانبابا. *فهرست مؤلفین کتاب‌های چاپ فارسی و عربی از آغاز تا سال ۱۳۴۵*، تهران، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۵۲.

مشیری، محمد. *شرح حال مأموریت آجودان‌باشی*، تهران، اشرفی، ۱۳۵۶.

مصاحب، غلامحسین. *دایرةالمعارف*، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵، (۲ج).

مظفریان، منوچهر. *کازرون در آینهٔ فرهنگ ایران*، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۳.

معتمدالدوله، فرهاد میرزا. *سفرنامهٔ فرهاد میرزا*، تصحیح و تحشیهٔ غلامرضا طباطبایی، تهران، علمی، ۱۳۶۶.

معین، محمد. *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، (۶ج).

معینی، اسدالله. *جغرافیای تاریخی گرگان و دشت*، تهران، بی‌نا، بی‌تا.

مقصودلو، حسینقلی (وکیل‌الدولهٔ انگلیس). *مخابرات استرآباد*، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، (۲ج).

مکرم اصفهانی، محمدعلی. *دیوان مکرم اصفهانی*، مقدمهٔ وحید دستگردی، اصفهان، روزنامهٔ *صدای اصفهان*، ۱۳۳۳.

ملک‌الحکما. *سرگذشت ملک‌الحکما*، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۷.

ملک‌پور، جمشید. *ادبیات نمایشی در ایران*، تهران، توس، ۱۳۶۳، (۲ج).

ملک‌زاده، مهدی. *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، علمی، ۱۳۶۳ (۷ج در ۳ مجلد).

ملک‌محمدی، ایرج. *مبانی ترویج کشاورزی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.

ملکم‌خان (میرزا). *قانون* (روزنامه)، به کوشش هما ناطق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

ممتحن‌الدوله، مهدی‌خان (میرزا). *خاطرات*، به کوشش حسینقلی خانشقاقی، تهران، نشر فرهنگ و فردوسی، ۱۳۶۲.

منظوری خامنه، عبدالکریم. *مدرسهٔ رایگان معرفت در آیینهٔ تاریخ*، تهران، جمعیت خیریهٔ خامنه، ۱۳۶۸.

مولانا بروجردی، غلامرضا. *تاریخ بروجرد*، تهران، کتابخانهٔ صدر، ۱۳۵۳، (۲ج).

مدلین، ویلیام.ک. *تاریخ آراء تربیتی در غرب*، ترجمهٔ فریدون بازرگان دیلمقانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

مهجوری، اسماعیل. *تاریخ مازندران*، ساری، نشر فرهنگ، ۱۳۴۵، (۲ج).

مهدوی، مصلح‌الدین. *تذکرةالقبور*، اصفهان، انتشارات ثقفی، ۱۳۴۸.

مهدی‌خان استرآبادی، (میرزا). *درهٔ نادره*، به کوشش جعفر شهیدی. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

ناصر دفتر (روائی)، ابراهیم. *خاطرات و اسناد*، به کوشش ایرج افشار و بهزاد رزاقی، تهران، فردوسی، ۱۳۶۳.

ناطق، هما. مشروطیت و *نهادهای فرنگی مآب تبریز*، دبیره، ش۲، پاریس، ۱۹۸۷م.

ـــــ مصیبت *وبا و بلای حکومت*، تهران، گستره، ۱۳۵۸.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد (میرزا). *تاریخ بیداری ایرانیان*، به‌کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، نشرآگاه، ۱۳۵۷، (۲ج).

ناهید، عبدالحسین. *نقش کودکان و نوجوانان در جنبش مشروطیت*، تهران، شباهنگ، ۱۳۵۹.

نجفی قوچانی، حسن (سید). *سیاحت شرق*، به‌کوشش ر.ع. شاکری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

نجمی، ناصر، *تهران عهد ناصری*، تهران، عطار، ۱۳۶۴.

نچکینا.م.و. و دیگران. *تاریخ مختصر جهان*، ترجمهٔ محمدتقی فرامرزی، تهران، دنیا، ۱۳۵۷، (۵ج).

نراقی، حسن. *تاریخ اجتماعی کاشان*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

نهرو، جواهر لعل. نگاهی به *تاریخ جهان*، ترجمهٔ محمود تفضلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵، (۳ج).

واعظ اصفهانی، جمال‌الدین (سید). *رؤیای صادقه* و *لباس‌التقوی*، (به کتاب یک کلمه تألیف مستشارالدوله هم مراجعه شود).

ورهرام، غلامرضا. *نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار*، تهران، نشر معین، ۱۳۶۷.

ولتر. منتخب فرهنگ *فلسفی*، ترجمهٔ نصرالله فلسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.

ولز، هربرت جرج. *کلیات تاریخ*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۶۶، (۲ج).

ویلگوس، ا.سی.و.دسا. *تاریخ امریکای لاتین*، ترجمهٔ جلال رضائی‌راد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.

هگل، گئورک ویلهلم. *عقل در تاریخ*، ترجمهٔ حمید عنایت، تهران، انتشارات دانشگاه صنعتی، ۱۳۵۶.

هنر یغمایی، اسماعیل. *جندق وقومس در اواخر دورهٔ قاجار*، به کوشش عبدالکریم حکمت یغمایی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

یحیی دولت‌آبادی. *حیات یحیی*، تهران، انتشارات عطار و فردوسی، ۱۳۶۲، (۴ج).

یغمایی، اقبال. *وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.

ب) مقالات

اذکائی، پرویز. «قراگوزلوهای همدان»، *آینده*، س ۱۳۶۷، ش ۱۲-۹، ص۶۰۲ به‌بعد.

اشرف، احمد. «مراتب اجتماعی در دوران قاجار» *کتاب آگاه*، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۰.

اقبال آشتیانی، عباس. «تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران»، *یادگار*، س اول (۱۳۲۳)، ش۷، ۱۷-۶.

«فرستادن محصل به فرنگستان»، *یادگار*، س سوم، (۱۳۲۶)، ش۸، ص۶-۱.

«کتاب حاجی‌بابا و نخستین محصلین ایرانی در فرنگ»، *یادگار*، س اول (۱۳۲۳)، ش۵، ص۲۸ به‌بعد.

«اکسیرالتواریخ». *آینده*، سال ۱۳۵۸، ش ۶-۴.

بهادری، محمدطاهر. «تاریخ فرهنگ خراسان»، *نامهٔ فرهنگ*، س اول فروردین ۱۳۳۱، ش۴.

«تاریخچهٔ معارف ایران». تغلیم و تربیت، س چهارم (۱۳۱۳)، ش ۹-۶.

تقی‌زاده، سیدحسن. «شرح حال نویسنده به قلم خودش»، *راهنمای کتاب*، س ۱۳۴۰، ش ۴، ص ۳۸۱ به‌بعد.

جمال‌زاده، سیدمحمدعلی. «یادگارهای دورهٔ تحصیل»، *راهنمای کتاب*، س ۱۳۵۳، ۳۹۸.

رشدیه. روزنامهٔ اطلاعات، «۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان»، تهران، *روزنامهٔ اطلاعات*، ۱۳۵۶.

رضوانی، محمد اسماعیل. «فکرآزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت ایران»، *راهنمای کتاب* س ۱۳۴۱، ش ۱، ص ۴۹.

«میرزا صالح شیرازی و روزنامه‌نگاری»، میرزا صالح شیرازی، *مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی*، تهران، نشرتاریخ ایران، ۱۳۶۴.

سرداری نیا، صمد. «رشدیه»، *وارلیق*، س ۱۳۵۹، ش ۷.

ضیاء، ابراهیم. «اولین راپورت مدرسهٔ صنعتی فارسی»، ضمیمهٔ *مجلهٔ تعلیم و تربیت*، تهران، ۱۳۰۵.

مجلهٔ ارمغان. س ۱۳۵۱، دورهٔ ۵۴، ش ۱، ص ۱۹۴،

طاهریا، محمدعلی. «تاریخچهٔ فرهنگ دامغان» (ترانه‌ها و فلکلورهای دامغان)، نشریهٔ *ادارهٔ آموزش و پرورش دامغان*، ۱۳۴۴.

طاهری، احمد. «تاریخ یزد»، ضمیمهٔ *سالنامهٔ* دبیرستان *ایرانشهر* یزد، ۱۳۱۷.

طباطبایی وکیلی، رضا. «تاریخ عراق»، فرهنگ *ایران* زمین، ج ۱۴، ص ۴۱۲ به‌بعد.

فروغی، محمدعلی. *«حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول»*. در زمینهٔ *ایران‌شناسی*، به کوشش چنگیز *پهلوان*، ۱۳۶۸، ص ۳۲۷ به‌بعد.

فره‌وشی، علی‌محمد (مترجم همایون). «گوشه‌ای از تاریخ فرهنگ جدید ما، اولین دبستان در شهر زنجان کی و چگونه تأسیس شد»، [تحریر] اقبال یغمایی، *یغما*، ش ۲۰، ۱۳۴۶، ص ۴۸۸ـ۴۸۵ و ۴۴۸ـ۴۴۳.

فنا توحیدی، عبدالعلی. «سیدمحمد طباطبایی»، *راهنمای کتاب*، س ۲۱ (۱۳۵۷)، ش ۴ـ۳، ص ۱۷۶.

لمبتون، آن.ک.س. «زمینه‌های دگرگونی اجتماعی در ایران در قرن نوزدهم میلادی»، ترجمهٔ چنگیز پهلوان، در زمینهٔ *ایران‌شناسی*، به‌کوشش چنگیز پهلوان، تهران، ناشر پهلوان، ص ۱۴۱ـ۱۰۵، ۱۳۶۸.

محیط طباطبایی، محمد. «امیرکبیر و دارالفنون»، به‌کوشش قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران، *دانشگاه تهران*، کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد، ۱۳۵۴.

«مکتب مشیریه» *روزنامهٔ اطلاعات*، ویژه‌نامهٔ نوروز ۱۳۵۲.

ملک‌الحکما کاشانی، محمدحسن‌خان. «شرکت ملک‌الحکما» به‌اهتمام ایرج افشار،

فرهنگ *ایران زمین*، ج ۱۷، ص ۴۴۸ـ۴۱۸.
منظوری خامنه‌ای، عبدالکریم. «مدرسهٔ معرفت خامنه‌ای»، *وارلیق*، س ۱۳۶۰، ش ۶ـ۵.
نجفی قوچانی، حسن. «زندگی طلبگی و آخوندی»، *راهنمای کتاب*، س ۱۳۵۰، ۲۷۳ـ۲۶۷ و ۴۹۴ـ۴۸۹ و ۷۸۹ـ۷۷۹.
نیکوهمت، احمد. «حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی»، *وحید*، س ۱۳۵۳، دورهٔ ۱۲، ش ۱۲ـ۱۱، ص ۹۲۷.
وحیدنیا، سیف‌الله. «دبیرستان حکمت تبریز و مؤسس آن»، *وحید*، دورهٔ ۶، ۶۵۱ـ۶۴۹.
هس، اندره. «راپورت مسیو اندره‌هس در باب تشکیلات تعلیم در ایران»، *مجلهٔ تعلیم و تربیت*، ج ۱، س ۱۳۰۴، ش ۲.
سپنتا، ساسان. «خاندان صدر»، مجلهٔ *آینده*، س ۱۳۶۷، ش ۸ـ۶.
یغمایی، اقبال، «رشدیه»، *آموزش و پرورش*، س ۱۳۵۴ دورهٔ ۴۵، ش ۷.
«نخستین گاردن پارتی فرهنگی» *ماهنامهٔ آموزش و پرورش*، س ۱۳۴۸، ش ۲، ص ۲۷.
«مدرسهٔ دارالفنون»، مجلهٔ *یغما*، ج ۲۲، ۱۳۴۸.
محبوبی اردکانی، حسین. «دومین کاروان معرفت»، *یغما*، س ۱۳۴۴، دورهٔ ۱۸، ش ۱۱، ص ۵۹۲ به‌بعد.
«سومین کاروان معرفت»، *یغما*، دورهٔ ۲۰، س ۱۳۴۶، ش ۱، ص ۲۶ به‌بعد.

ج) سالنامه‌ها و احصائیه‌ها

احصائیهٔ مدارس تهران، ۱۳۰۷ش، تهران، وزارت معارف و اوقاف، و صنایع مستظرفه.
تاریخچهٔ چهل سالهٔ دبیرستان *ملی* نمازی، شیراز، انجمن دانش دبیرستان نمازی، ۱۳۳۱.
تاریخ فرهنگ اورنق وانزاب و شرح مؤسسات فرهنگی آن، نشریهٔ ش ۱ فرهنگ اورنق و انزاب، تبریز، ۱۳۳۸.
سالنامهٔ آموزشگاههای مارکار و دبستان‌های تابعه در یزد، سال تحصیلی ۲۶ـ۱۳۱۷، یزد، ۱۳۱۷.
سالنامهٔ ادارهٔ معارف گیلان، راپورت س ۱۳۰۴، از طرف ریاست معارف گیلان، برلین، مجلهٔ ایرانشهر، ۱۳۰۵.
سالنامهٔ تمدن، تهران، دبیرستان تمدن، ۱۳۲۴.
سالنامهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی، سال تحصیلی ۱۳۱۴ـ۱۳۱۳.

سالنامهٔ دبیرستان ادب اصفهان، سال تحصیلی ۲۹-۱۳۲۸.
سالنامهٔ دبیرستان ایرانشهر تهران، ۱۴-۱۳۱۳ و ۱۵-۱۳۱۴.
سالنامهٔ دبیرستان ایرانشهر لاهیجان، سال تحصیلی ۱۳۳۳-۱۳۳۲.
سالنامهٔ دبیرستان ایرانشهر یزد، سال تحصیلی ۱۷-۱۳۱۶، یزد، ۱۳۱۷.
سالنامهٔ دبیرسان پهلوی تهران، سال تحصیلی ۱۵-۱۳۱۴.
سالنامهٔ دبیرستان پهلوی خرم‌آباد، سال تحصیلی ۱۳۳۱-۱۳۳۰.
سالنامهٔ دبیرستان پهلوی همدان، سال تحصیلی ۱۳۳۵-۱۳۳۴، به کوشش درخشان، رضا ایزدی و هادی بنی‌صدر، همدان، کتابفروشی بوعلی، بی‌تا.
سالنامهٔ دبیرستان شاهپور شمیرانات، سال تحصیلی ۲۳-۱۳۲۲.
سالنامهٔ دبیرستان شاه‌رضا (مشهد)، سال تحصیلی ۱۳۱۴-۱۳۱۳.
سالنامهٔ دبیرستان شرف، ۱۳۲۸-۱۳۲۷، به یاد شصت و یکمین سال تأسیس دبیرستان شرف.
سالنامهٔ دبیرستان طباطبایی، سال تحصیلی ۱۳۳۳-۱۳۳۲.
سالنامهٔ دبیرستان علمیه ۱۳۱۵-۱۳۱۴.
سالنامهٔ دبیرستان فرهنگ اصفهان، اصفهان، انجمن سالنامهٔ دبیرستان، ۱۳۲۹.
سالنامهٔ دبیرستان قریب، سال تخصیلی ۳۸-۱۳۳۷.
سالنامهٔ دبیرستان محمدرضاشاه پهلوی، قزوین، سال تحصیلی ۲۹-۱۳۲۸.
سالنامهٔ فرهنگ خرمشهر، سال تحصیلی ۱۳۲۴-۱۳۲۳.
سالنامهٔ فرهنگ خوزستان، سال تحصیلی ۲۴-۱۳۲۳. دومین نشریهٔ انجمن، سالنامهٔ فرهنگ خوزستان.
سالنامهٔ فرهنگ خوزستان، سال تحصیلی ۳۳-۱۳۳۲، تنظیم ابوالحسن فیاضی و ایرج جهانشاهی.
سالنامهٔ فرهنگ شهرستان شاهرود، ۳۶-۱۳۳۵، شاهرود، انجمن نشر سالنامهٔ ادارهٔ فرهنگ شاهرود.
سالنامهٔ فرهنگ شهرستان شهرضا، شهرضا، ادارهٔ امور تربیتی و تبلیغات ادارهٔ فرهنگ، ۱۳۳۶.
سالنامهٔ فرهنگ شهرستان قزوین، قزوین، نشریات بخش تبلیغات و انتشارات فرهنگ شهرستان قزوین، ۱۳۳۹.

سالنامهٔ فرهنگ کرمان، (دانشسرای پسران کرمان)، سال تحصیلی ۱۳۲۶ـ۱۳۲۵ـ۱۳۲۴، گردآورنده ابوالقاسم پورحسینی.
سالنامهٔ فرهنگ گلپایگان و خوانسار، سال تحصیلی ۱۳۲۹ـ۱۳۲۸، نشریهٔ انجمن سالنامهٔ فرهنگ شهرستان گلپایگان.
سالنامهٔ فرهنگ یزد، سال تحصیلی ۳۳ـ۱۳۳۲.
سالنامهٔ فرهنگ یزد، سال تحصیلی ۲۸ـ۱۳۲۷.
سالنامهٔ فیروزان، سال تحصیلی ۳۷ـ۱۳۳۶، نهاوند، انجمن سالنامهٔ دبیرستان.
سالنامهٔ فیروز بهرام، سال تحصیلی ۲۳ـ۱۳۲۲، تهران، دبیرستان فیروز بهرام.
سالنامهٔ معارف اصفهان، سال تحصیلی ۱۳۱۴ـ۱۳۱۳.
سالنامهٔ معارف عراق (اراک) ۱۴ـ۱۳۱۳ و ۱۵ـ۱۳۱۴.
سالنامهٔ معارف فارس، ۱۳۱۵ـ۱۳۱۴ش.
سالنامهٔ معارف کردستان، سال تحصیلی ۱۳۱۶ـ۱۳۱۵، تهران، چاپخانهٔ اقبال، بی‌تا.
سالنامهٔ معارف کرمانشاهان، راپورت ۱۳۰۵ش، کرمانشاه، ادارهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه.
سالنامهٔ وزارت معارف و صنایع مستظرفه، ۱۲۹۷ش، تهران، وزارت معارف.
سالنامهٔ وزارت معارف و صنایع مستظرفه، س ۱۳۰۷، قوانین و نظام‌نامه، احصائیه مدارس و مکاتب، احصائیه اعضاء و مستخدمین.
سالنامهٔ وزارت معارف، ۱۳۱۲ـ۱۳۱۱.
گزارش *ساختمان دبیرستان سعدی اسپهان*، اصفهان ادارهٔ معارف و اوقاف، ۱۳۱۶.
مدرسهٔ *متوسطهٔ اصفهان*، مؤسسهٔ شاهزاده صارم‌الدوله، راپورت سالیانه، سال ۱۳۴۱ق، دورهٔ ۲ اصفهان، مطبعهٔ گلبهار.
نشریهٔ *ادارهٔ کل فرهنگ بنادر و جزایر خلیج‌فارس به مناسبت جشن مهرگان*، بوشهر، ۱۳۴۳.
نشریهٔ فرهنگ *استان هشتم* (ضمیمهٔ راهنمای آثار تاریخی کرمان) سال تحصیلی ۳۵ـ۱۳۳۴.
نشریهٔ فرهنگ *ساری*، ۱۳۳۹.
نشریهٔ فرهنگ *کرمان*، سال تحصیلی ۱۳۳۳ـ۱۳۳۲.
راپورت سالانهٔ مدرسهٔ متوسطهٔ اصفهان، س ۱۳۴۰، تهران، مطبعهٔ کلیمیان.

راپورت سالانه مدرسهٔ متوسطهٔ اصفهان، اصفهان، مطبعهٔ گلبهار، ۱۳۴۱ق.
مدرسهٔ ابتدایی و متوسطهٔ تأیید، مؤسسهٔ ۱۲۸۶، (کارنامهٔ یکی از دانش‌آموزان).
وقایع مدرسهٔ متبرکهٔ سادات و صورت جمع و خرج شش ماه اول، تهران، ۱۳۲۱ق.
مکتب، صاحب امتیاز و مدیر مسئول میرزاحسن رشدیه، ش ۱، بی‌تا و بی‌نا.
نظام‌نامهٔ خصوصی دبستان ایرانیان، اِستانبول، ۱۳۰۱ق.
نظام‌نامهٔ دبستان تمدن ایرانیان در صابونچی، بادکوبه ۱۳۲۶ق.
نظام‌نامهٔ دارالمعلمین مرکزی، س ۱۳۰۲ش، تهران، مطبعهٔ فارس.
نظام‌نامهٔ مدرسهٔ اتحاد ایرانیان، بادکوبه، ۱۵ شهرشعبان ۱۳۲۴ق.

فهرست راهنما

نامهای اشخاص

نامهای جغرافیایی

نامهای مدارس و مراکز آموزشی

نامهای مدنی و لغوی

تصاویر

منابع تصاویر

۱. گنجینهٔ عکسهای *ایران*، همراه *تاریخچهٔ ورود عکاسی به ا یران*، به کوشش ایرج افشار، تهران، نشر فرهنگ ایران، ۱۳۷۳.

۲. *خاطرات و اسناد، مجموعه‌ای از خاطرات خاطره‌نویسان نخبه و عکسها و اسناد معتبر* (ج سوم)، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، وحید، ۱۳۶۹.

۳. عکسهای مجموعهٔ خصوصی آقای دکتر اصغر مهدوی. عکاس منبع اخیر: جاسم غضبانپور



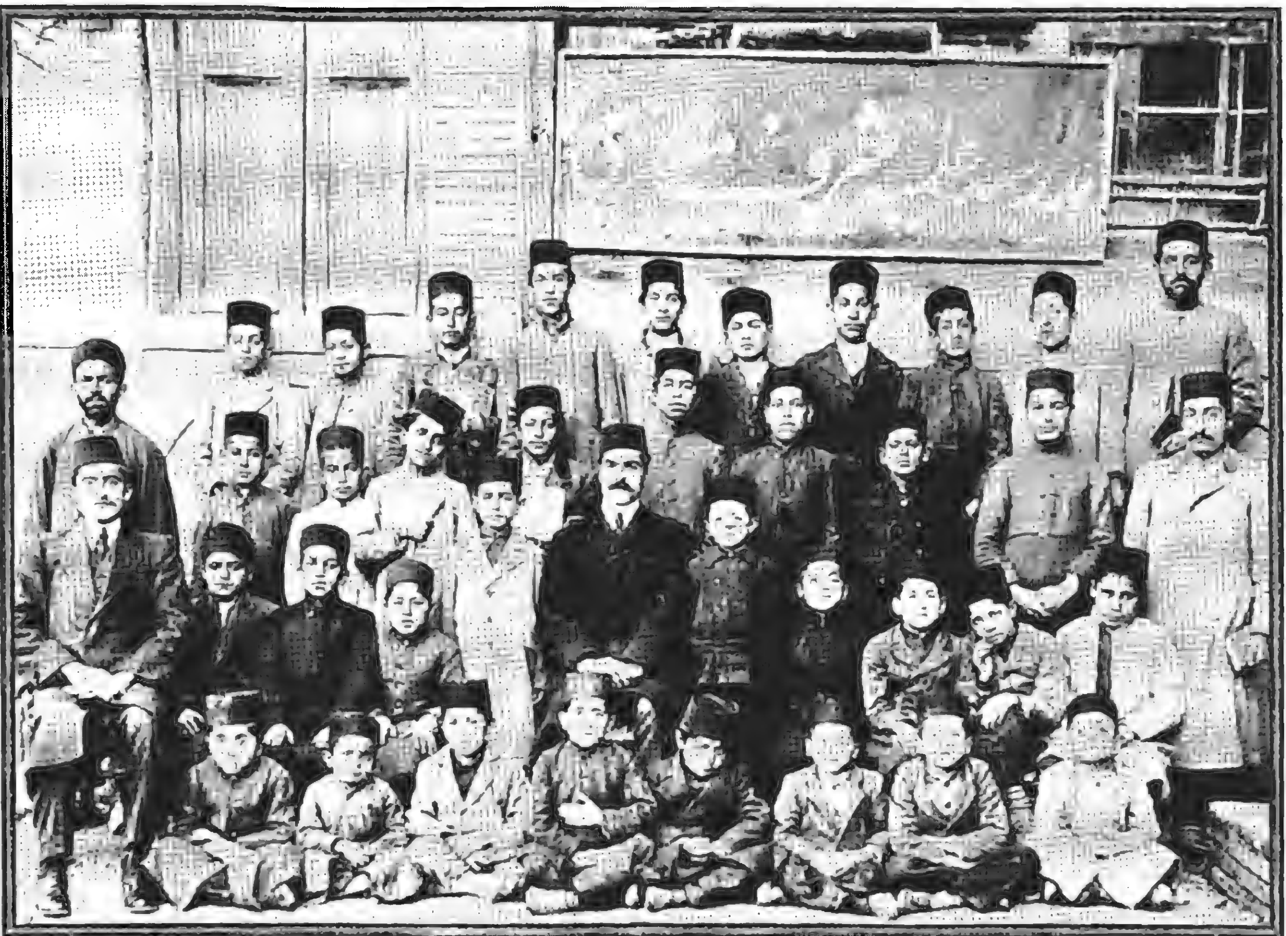
مدرسهٔ آلیانس

(۱) ژوزف لانکامِرِر صحاف (پدر فریدریش لانکامِرِر صحاف فعلی) (۲) کاراکاش ارمنی

نصیرالدولهٔ بدر وزیر معارف و همکاران او

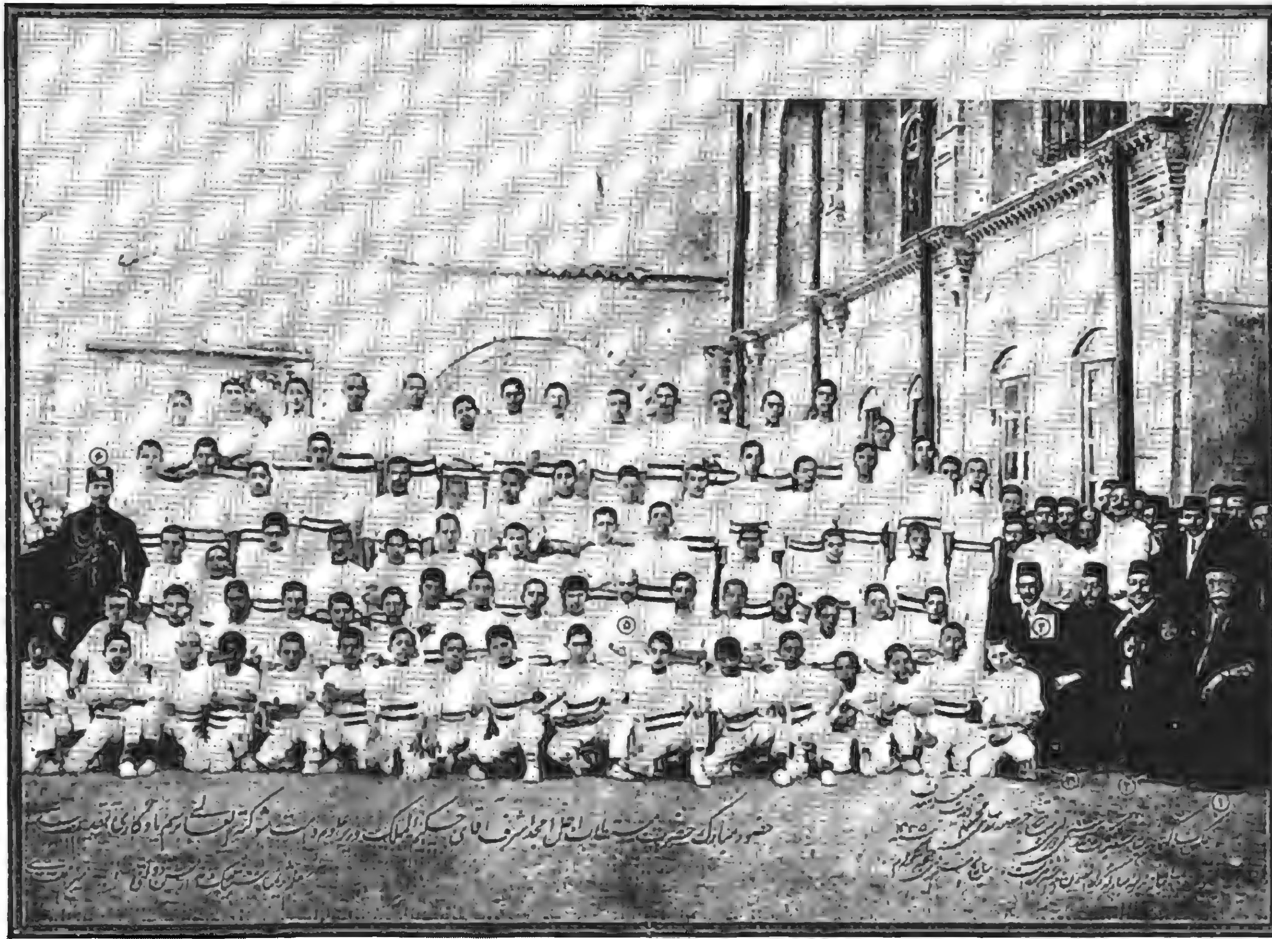


معلم‌خانهٔ فرزندان ظل‌السلطان در اصفهان



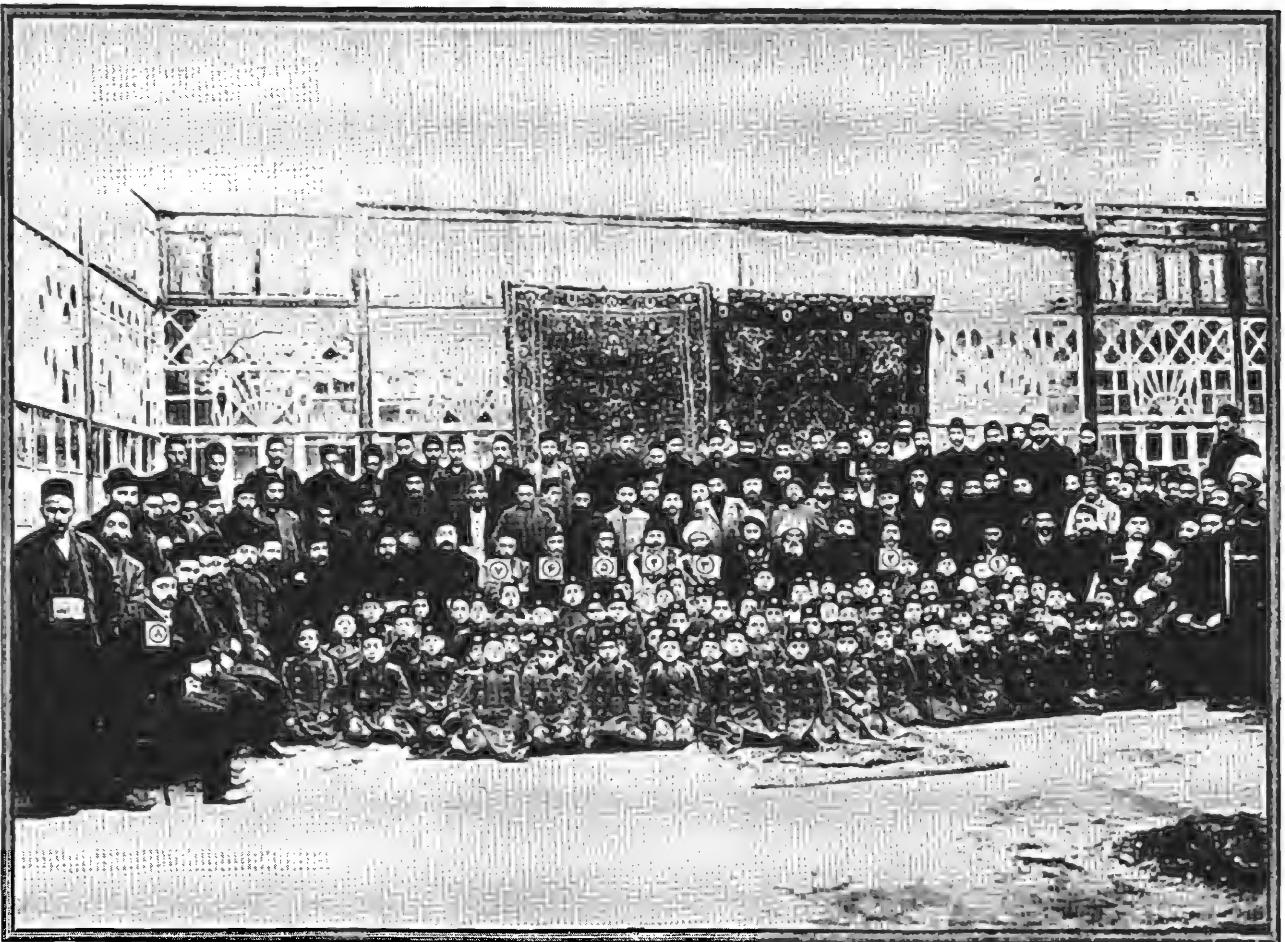
شاگردان مدرسهٔ علمیهٔ شرف مظفری (سال ۱۳۱۶)

(نفر وسط شمس‌آوری مدیر مدرسه)



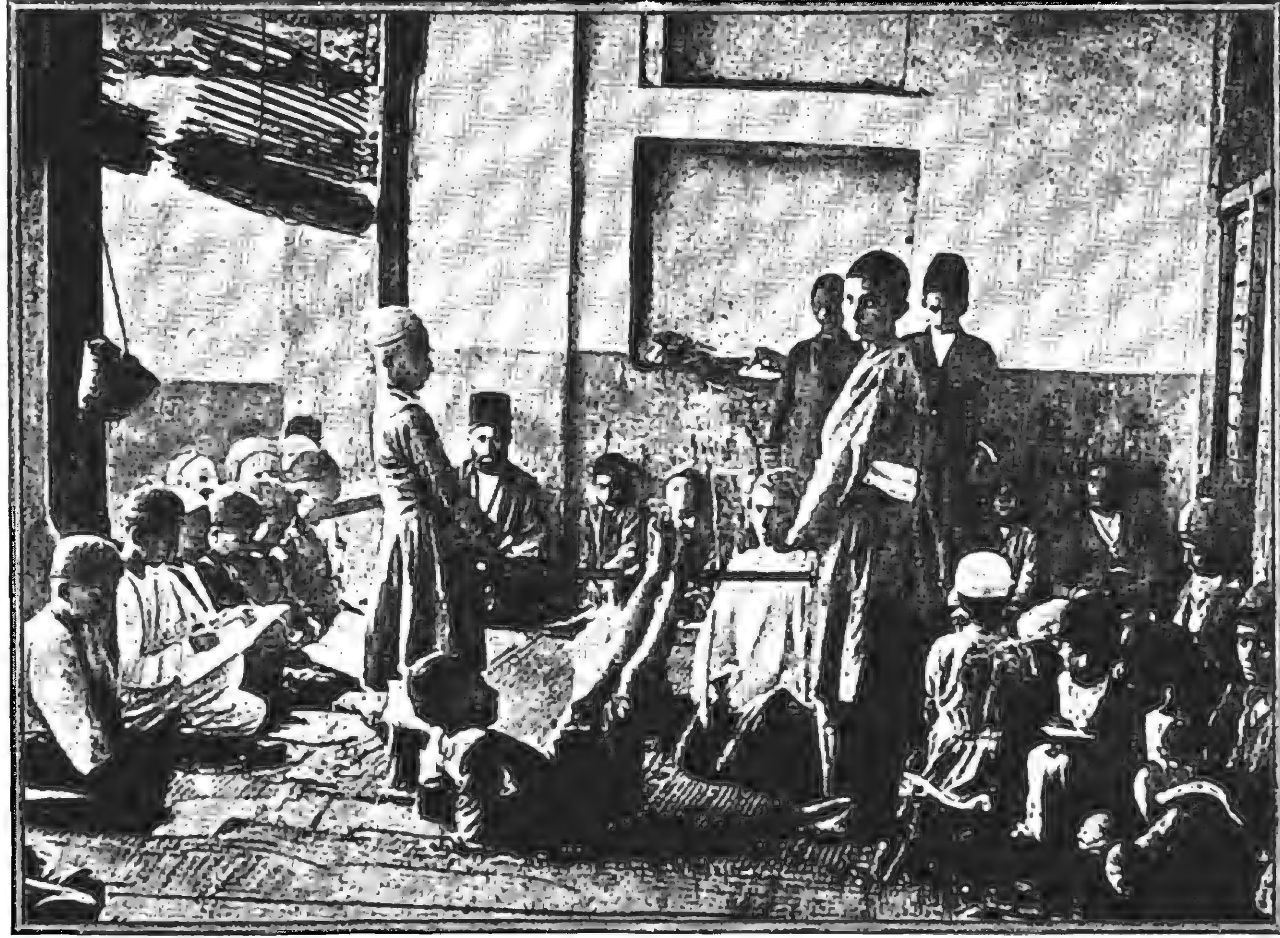
معلم ژیمناستیک مدارس دولتی در میان شاگردان مدرسهٔ دارالفنون در جشن سالانه

(۱) کمال‌الملک (۲) دکتر پرتو اعظم (۳) ...هدایت (۴) حکیم‌الملک وزیر معارف (۵) میرزامهدی‌خان ورزنده (۶) ادیب‌الدوله



جشن مدرسهٔ ایرانیان بادکوبه به‌مناسبت ورود وکلای دورهٔ اول آذربایجان که از آن راه به تهران آمدند

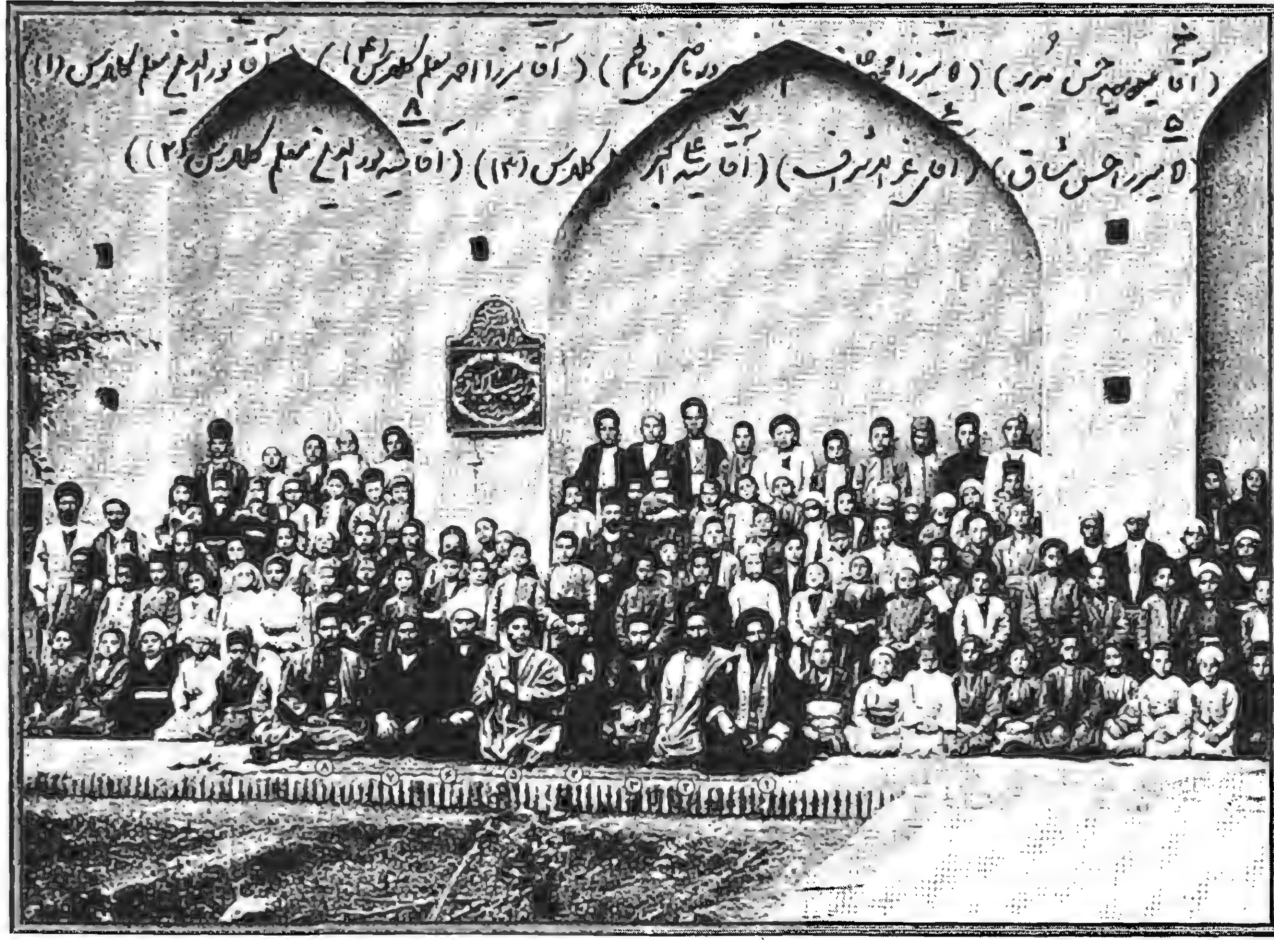
(۱) حاج میرزا ابراهیم آقا (۲) میرزا صادق‌خان مستشارالدوله (۳) آقا میرزا فضلعلی آقا مولوی (۴) آقا میرزا علی‌محمدخان شریف‌الدوله قنسول ایران (۵) شرف‌الدوله کلانتر (۶) احسن‌الدوله (۷) حاج میرزا آقا فرشی (۸) میرزا حسین کمال مدیر روزنامهٔ کمال (تبریز)



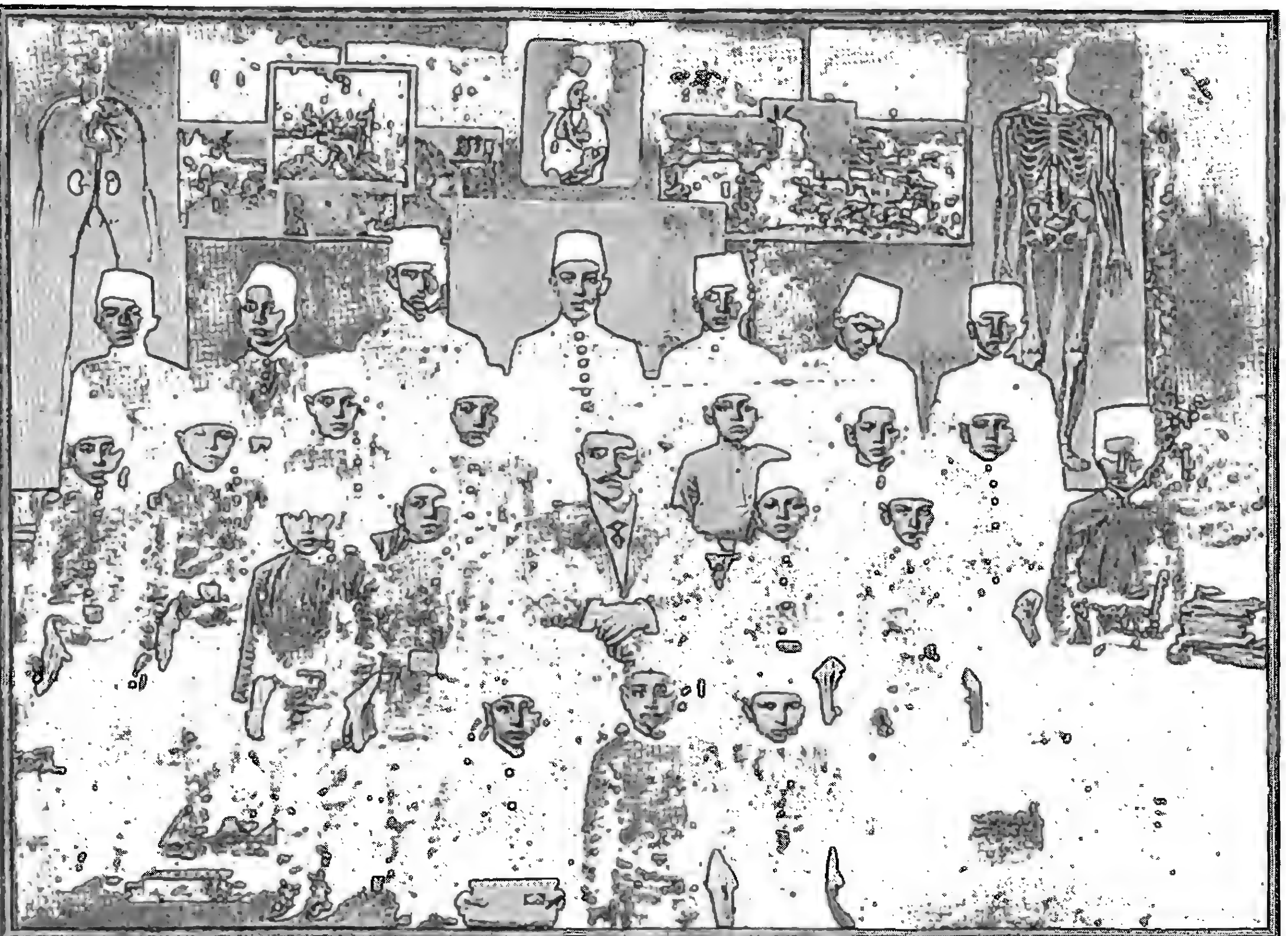
فلک کردن شاگرد درس نخوان در مکتبخانه



دانش‌آموزان یکی از مدارس یزد به هنگام نماز



شاگردان و معلمین مدرسهٔ باقریه (سیدحسن) قم



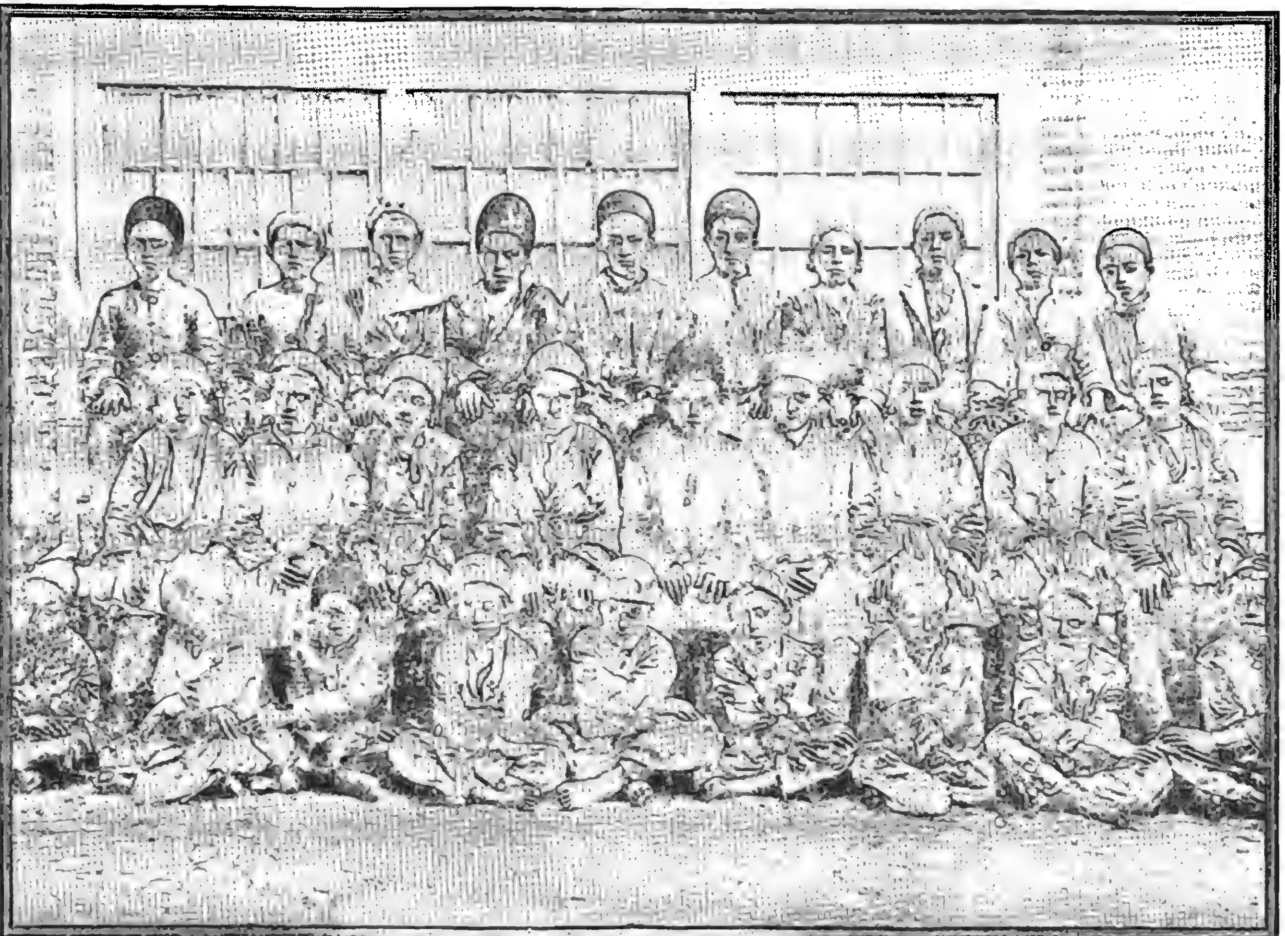
شاگردان مدرسهٔ ایرانیان در بادکوبه (در دورهٔ احمدشاه)



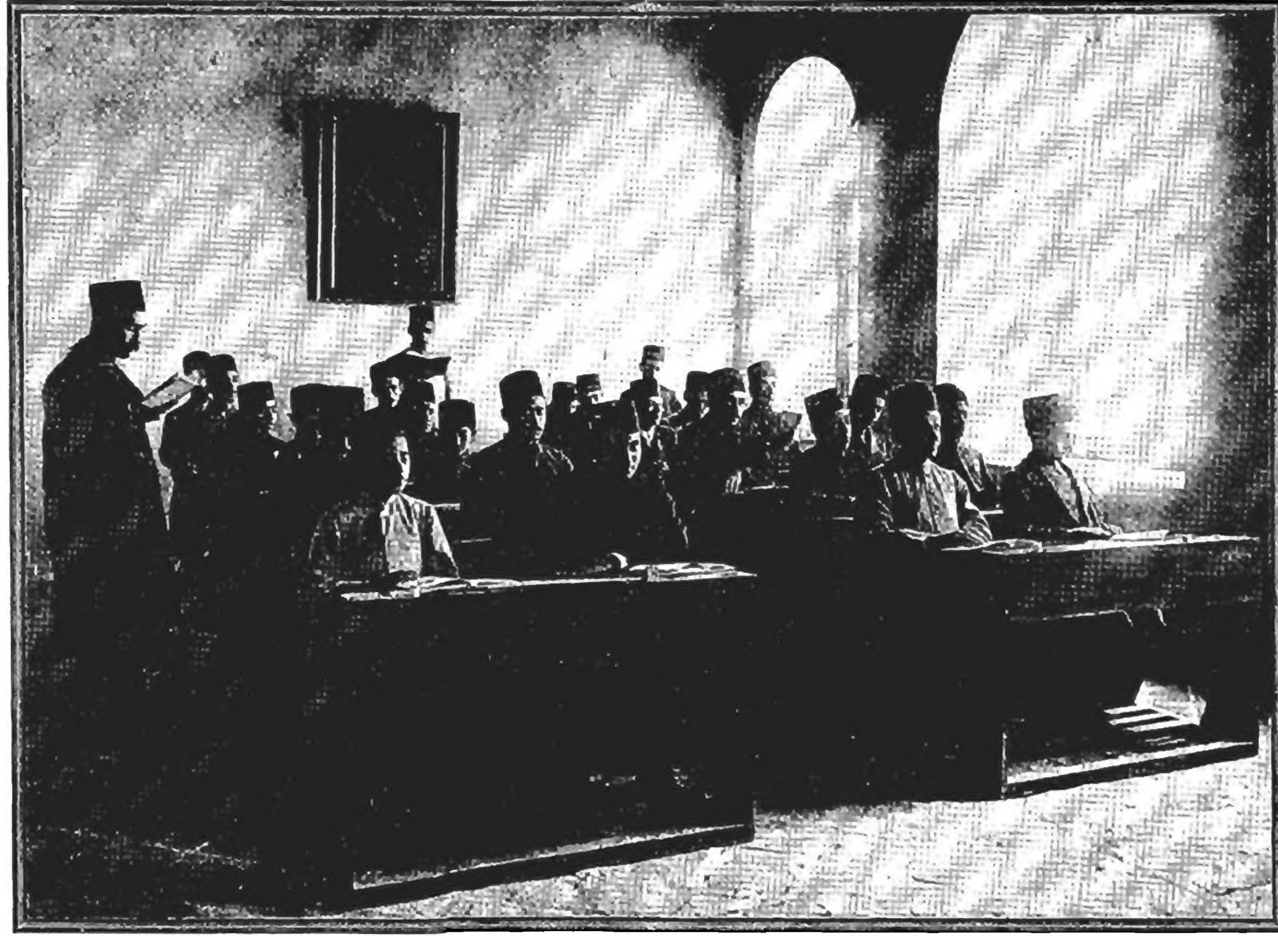
شاگردان مدرسهٔ دانش در تهران (مؤسس ارفع‌الدوله)

(۱) میرزا عبدالمطلب مستشار (۲) حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (۳) میرزا رضاخان ارفع‌الدوله (۴) جعفرقلی‌خان نیرالملک هدایت

(۵) حاج حسین‌آقا امین‌الضرب



شاگردان مدرسهٔ ایتام در عهد مظفرالدین‌شاه



یکی از کلاسهای مدرسهٔ دارالفنون در عهد پادشاهی مظفرالدین‌شاه

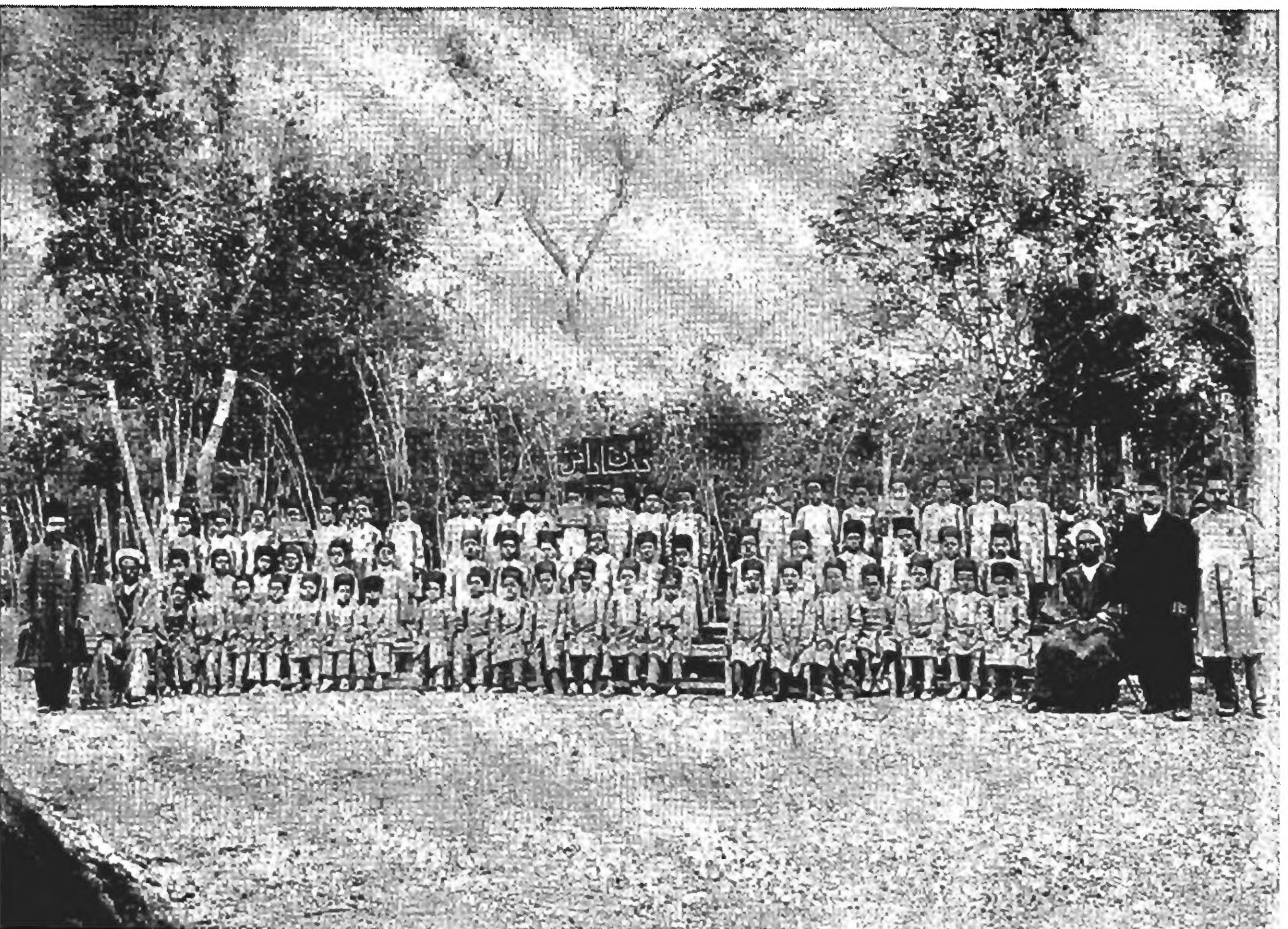


استادان اولیهٔ مدرسهٔ دارالفنون



از مؤسسین مدارس در عهد قاجاریه

نشسته از راست به چپ: مظفرالملک ـ حاج میرزایحیی‌دولت‌آبادی ـ حاج حسین‌آقا امین‌الضرب ـ حاج محمداسماعیل قزوینی صراف



حوالی ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۱ ـ شاگردان و مؤسسین مدرسهٔ دانش پس از جشن در حیاط اندرونی